







رَبِّكَ يَرْجُو رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ  
أَوَلَمْ يَكُنْ لَكَ آيَاتٌ

# كشف الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبد الله انصاری

جلد نہم

تفسير السورة الشورى الى آخر سورة الحديد

تأليف

ابو الفضل رشيد الدين الميبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسمی فواہستام

قل عباد علی صغیر حکمت



تهران - سال ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۳۸۰ هجری قمری

---

چاپخانه بانک ملی ایران

تعالی

## مقدمه

### « هوالذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور » (۱) .

این کتاب مسطور ورق منشور آیتی از سرور است که با خامه نور پررخساره حور نمایان و رازی مستور است ، دستوری برشوراست که از فلک عز و عظمت ، برشش جهت ارض شوق و طلب نور افشان . « کتاب مکنون ، لا یمسه الا المظهرین ، تنزیل من رب العالمین » (۲) همانا سفرنهم از اسفار عشره کشف الاسرار است ، اختیار را مایه عز و فخار و اغیار را موجب ذل و ادبار .

### « کتاب مصدق لساناً عربیاً لتنذر الذین ظلموا وبشری للمحسنین » (۳) .

منت خدایرا که راز نهان بر بندگان مخلص عیان فرمود و این ضعیفان را قوی ساخت تا به تالیف و تحریر و طبع و نشر این نامه عنبرشمامه توفیق یافتند و بمنطوق کریمه « والذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقویهم » (۴) بشرف خدمت کتاب اومشرف گشتند . اینک که نهمین مرحله از مراحل سعی ایشان پایان رسیده و مجلدات تسعه که حکایت از « تسع آیات بینات » می نماید چون فلک نهمین به عالم وجود احاطه یافته است . دوازده سال است که نویسنده این سطور در جمع آوری و استنساخ و عکس برداری و استکتاب و طباعت و انتشار این کتاب سبین مشغول و برای این دنیا باقیات صالحات و برای آن جهان توشه راه و زاد سفر فراهم ساخته ، در این هدف شریف و مقصد بلند و منظور عالی و مطلوب محبوب رنج بسیار برده و سعی فراوان کرده است « فضلاً من ربك ذلك هو الفوز العظيم » (۵) .

۱ - الحديد ۸۵۷ . ۲ - الواقعة ۵۶ - ۷۸ تا ۸۰ . ۳ - الاحقاف ۴۶ - ۱۱

۴ - محمد ۴۷ - ۱۷ . ۵ - الدخان ۴۴ - ۵۷ .



تاخود آن جوانمرد که این گوهر شاهوار ازقعر دریای فکر برآورد، و این جواهر آبدار از معدن خرد بیرون کرد و برطبق اخلاص نهاد و در تألیف و تصنیف این کتاب بزرگ توفیق یافت، تاچه پایه صبر و شکیب کرد و در طریق سعی و طلب تاچه حد استقامت ورزید و همواره دستور شریف: «فلذلك فادع واستقم كما امرت»<sup>(۱)</sup> را راهنمای طریق خود فرمود تا اینکه این دردانه ثمین و گوهر گرانبهارا بیادگار گذاشت.

الحق میبیدی صاحب این تألیف شریف در ارادت بکلام الهی و تمسک بذیل مصحف صاحب شریعت، باقلبی مخلص و قدسی صادق پیش آمده است و همواره آتش عشق به نبی اسلام و خاندان عزیز او در کانون سینه فروزان داشته: «هذا ما توعدون لكل اواب حفيظ، من خشي الرحمن بالغيب و جاء بقلب منيب»<sup>(۲)</sup>.

این عالم جلیل القدر در نوبت اولی از تفسیر خود کمال براعت را در حسن انشاء و سهولت کلام و ترجمه لطیف با عبارات ظریف ظاهر فرموده است، و یکی از آثار مغلد منشور را در زبان فارسی در جهان گذاشته که بروزگاران فارسی زبانان از زلال سرچشمه آن سیراب توانند شد.

در نوبت دوم از سباحث لغویه و احادیث مأثوره و عقاید فقهیه در مبادی اهل اصول بالاخص بطریقه شافعی و در علم کلام از روش اشعریه سخن میگوید، ولی در عین حال احاطه او بر همه مکاتب اربعه هویدا و علم او بر مبادی کل متکلمین از مرجئه و معتزله و جهمیه و اشعریه و غیره پیدا است.

در نوبت سوم به مشرب اهل عرفان و مسلک ارباب سلوک، خاصه طریقه شیخ انصار قدس سره تحقیقات کافیه کرده و کلمات پر وجد و شوق گفته و همه جا سخن را بکلام بزرگان صوفیه و پیران طریقت زیب و زینت داده است.

در همه حال و همه جا بذکر احادیث صحیحه و نقل روایات مرویه از اهل بیت رسالت و معادن علم و حکمت متمسک شده و در فضائل آن خاندان زبان بصدق گسوده و همت شحنة الذجف بدرقه راه او بوده و از جام: «ویجزی الذین احسنوا بالحسنی»<sup>(۳)</sup> سیراب شده است.

در این مجلد در یک مقام اشاره و تلویحی است بتاريخ کتاب. آنجا که میگوید: «پس از پانصد و اند سال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده...»<sup>(۴)</sup>

اکنون که این کتاب زینت طبع یافته هشتصد و اند سال از زمان مؤلف میگذرد. ما برای او از آستان ولی الاحسان طلب رحمت و مغفرت مینمائیم. ایکاش در قید حیات میبود و سعی طالبان صادق و سالکان موافق را در تسمیم و تکمیل این زاده فکر خویش برآی العین مشاهده میکرد، و میدید که چگونه جمعی از کمترین شاگردان مکتب محمدی (ص)

به انتشار این صحیفه گرانبها توفیق یافته‌اند و بعضی از سران و سروران که زبده اهل علم و نخبه اصحاب دانش‌اند، خاصه رئیس دانشمند و اعضاء فرزانه شورای دانشکده معقول و منقول و شورای دانشگاه همه یاری فرموده و در تهیه وسائل مددکاری کرده‌اند و مضمون آیه شریفه: «والذین استجابوا لربهم و أقاموا الصلوة وأمرهم شوری بینهم و مما رزقناهم یذفقون» (۱) ایشانرا بسزا موافق حال افتاده است.

در میان گروه جوانان دانش پژوه که با ما در این طریق مبارک گام برداشته و در این میدان مقدس علم سعی برافراشته‌اند آقای عبدالحسین حائری جوانی گرانمایه است و در سباق علم و ادب مردی بلند پایه. در تصحیح جزوات و مقابله با سوراآت و تطبیق سواد با اصل و تحریر حاشیه بر متن سعی وافر و جد وافی مبذول داشته جزاها الله احسن الجزاء. باری هر یک از مسلمانان بطریقی در نشر نفحات این سخن عطر آسز سعی کرده‌اند، امید که خوانندگان صدیق نیز از طیب کلام آن مشام جان خوشبو سازند.

« الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه » (۲)

و اگر خبط و خطا و سهو و اشتباهی بینند عفو نمایند و اگر قصور و فتوری روی داده معاف و معذور دانند.

« هذا بصائر للناس وهدی ورحمة لقوم یوقنون » (۳).

کتب هذا التمهید اللطیف العبد الضعیف علی اصغر الشریف طلباً لمرضاة الله ووفقه الله لما یحب ویرضی. فی یوم الاربعاء الثامن عشر من شهر شعبان المعظم سنة ثمانین و ثلاثمائة بعد الالف فی بلدة طهران. والحمد لله رب العالمین.





# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ٤٢ - سورة الشورى (مکيه)

## ١ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « **بسم الله** » بنام خداوند « **الرحمن** » فراخ بخشایش « **الرحيم** » مهربان « **حم** » (١) « **عسق** » (٢) **كذلك** » ، اين سورة حم عسق ، همچنين [ كه ميشنوي و ميداني ] ، « **يوحى اليك والى الذين من قبلك** » پيغام ميدهد بتو وايشان كه پيش از تو بودند ، « **الله العزيز الحكيم** » . (٣) آن خداى تواناي [ پي همتا ] ، آن راست دانش [ راست كار ] .

« **له ما فى السموات وما فى الارض** » او راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمينها « **وهو العلى العظيم** » (٤) و اوست آن برتر بزرگوار .  
« **تكاد السموات** » كاميد و نزديك بود آسمانها ، « **يتفطرن من فوقهن** » كه از زبر خويش درشكنند ، « **والملائكة يسبحون بحمد ربهم** » وفرشتگان [ پياكى و بى عيبى ] مى ستايند خداوند خويش را « **ويستغفرون لمن فى الارض** » و آمرزش ميخواهند ايشانرا كه در زمين اند ، « **الا ان الله هو الغفور الرحيم** » (٥) « آگاه باشيد كه الله اوست آن آمرزگار بخشاينده .

« **والذين اتخذوا من دونه اولياء** » ، وايشان كه مى خدايان گيرند فرود از او ، « **الله حفيظ عليهم** » الله كوشنده و نگه بان [ گفت و كرد ] ايشانست برايشان ، « **وما انت عليهم بوكيل** » (٦) تو برايشان كار ساز و گماشته و نگه بان نيستى .  
« **كذلك اوحينا اليك** » همچنان پيغام كرديم بتو ، « **قرآناً عربياً** »

قرآنی تازی، « **لننذرهم القرى** » تا بیم نمائی [و آگاه کنی] مردمان مکه را « **و من حولها** » و هر که گردبر گردان، [از جهان و جهانیان] « **و ننذر يوم الجمع** » و آگاه کنی و بیم نمائی از روز فراهم آوردن خلق، « **لا ريب فيه** »، که گمان نیست در آن، « **فریق فی الجنة و فریق فی السعیر** »<sup>(۷)</sup> گروهی در بهشت و گروهی در آتش . « **ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة** » و اگر الله خواستی، همه خلق را یک گروه آفریدی گردیده « **ولكن يدخل من يشاء فی رحمته** » لکن می درآرد او را که خواهد در بخشایش خویش، « **والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر** »<sup>(۸)</sup> و ستمکاران ناگرویدگان آنند که نیست ایشان را هیچ یاری دهی و نه هیچ فریادرسی . « **أم اتخذوا من دونه اولیاء** » فرود از او خدایان گرفتند و یاران جستند « **فالله هو الولی** » الله اوست که یار و فریاد رس است، « **وهو یحیی الموتی** » و اوست که زنده کند مردگان را، « **وهو علی کل شیئی قدیر** »<sup>(۹)</sup> و اوست بر همه چیز توانا .

« **و ما اختلفتم فیهِ من شیء** » و هر چیزی که در آن مختلف شوید [جداگزینی از هر چه بود] « **فحکمه الی الله** » بر گزاردن آن و بریدن آن با الله است . « **ذلکم الله ربی** » بگو آن الله است خداوند من، « **علیه توکلت** » و براو توکل کردم [و باو پستی داشتم] « **والیه انیب** »<sup>(۱۰)</sup> و باو میگردم بدل و بگردار .

« **فاطر السموات و الارض** » کردگار آسمان و زمین « **جعل لکم من انفسکم ازواجاً** » شمارا هم از شما جفتان آفرید، « **و من الانعام ازواجاً** »، و چهاربایان را هم از چهاربایان جفتان آفرید، « **یذروکم فیهِ** » میآفریند شمارا [و میدارد و انبوه میکند بجفت ساختن] « **لیس کم مثله شیئی** » مانده نیست او را هیچیز « **وهو السميع البصیر** »<sup>(۱۱)</sup> اوست آن شنوا و بینا .

« **له مقالید السموات و الارض** » او راست کلیدهای آسمان و زمین، « **ینسط الرزق لمن یشاء** » فراخ میگستراند روزی او را که خواهد، « **و یقدر** » و می فروگیرد باندازه [بر او که خواهد]، « **الله بکل شیئی علیم** »<sup>(۱۲)</sup> او بهر زنی دانا .

« **شرع لكم من الدين** » پیدا کرد و نهاد و راه ساخت شما را از دین ،  
 « **ما وصی به نوحاً** » آن چیز که وصیت کرد الله بآن نوح را « **والذی اوحینا الیک** » و [شریعت ساخت] آنچه پیغام دادیم بتو ، « **وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی** » و [شریعت ساخت] آنچه وصیت کردیم بآن ، ابراهیم و موسی و عیسی را « **أن اقیموا الدین** » شریعت و وصیت باین بود که این دین را بپای دارید ، « **ولا تفرقوا فیه** » و مپراکنید جوك جوك در آن ، « **کبر علی المشرکین** » گران آمد [و بزرگ و شکفت] بر انبازگیران با من ، « **ما تدعوهم الیه** » آنچه می بآن خوانی ایشانرا ، « **الله یجتبی الیه من یشاء** » الله میگزیند [و نزدیک میکند] بخود ، اورا که خواهد « **ویهدی الیه من یشاء** » (۱۳) و راه مینماید بخود اورا که [بگردار و دل] می باو گراید .

« **وما تفرقوا** » و دو گروه نشدند « **آلا من بعد ما جائهم العلم** » مگر پس آنکه بایشان آمد آگاهی و دانش [و پیغام] « **بغیا بینهم** » از افزون جوئی و بدنیتی میان ایشان ، « **ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمى** » و گر نه آید سخنی از خداوند تو پیشی شد از کرد ایشان تا هنگامی نام زد کرده ، « **لقضى بینهم** » داوری بریدند میان ایشان در وقت ، « **وان الذین اورثوا الکتاب** » و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را « **من بعدهم** » از پس [جهودان و ترسایان که ایشانرا توراة و انجیل دادند] ، « **لفی شک منه مریب** » (۱۴) در گمانی اند از این پیغام دل را سوزنده .  
 « **فلذلک فادع** » بآن دین و آن شرع میخوان ، « **واستقم كما امرت** » و بر ایستاد دار بان چنانکه فرمودند ترا ، « **ولا تتبع اهوائهم** » و بر بی راستیهای ایشان مرو ، « **و قل امنتم بما انزل الله من کتاب** » و گوی بگرویم بهر نامه ای که الله فرستاد ، « **وامرت لاعدل بینکم** » و فرمودند مرا تاداد کنم و راست روم میان شما ، « **الله ربنا وربکم** » الله خداوند ماست و خداوند شما ، « **لنا اعمالنا ولكم اعمالکم** » دین و کرد ما مارا ، و دین و کرد شما شمارا ، « **لاحجة بیننا و بینکم** » میان ما و میان شما پیگار نیست ، « **الله یجمع بیننا** » الله باهم آرد مارا [فردا بهم] ، « **والیه المصیر** » (۱۵) و باز گشت با اوست .



« **والذین یحاجون فی اللہ** » وایشان که می حجت جویند و آرند در الله [وپیغام او،] « **من بعد ما استجیب له** » پس آنکه پاسخ کردند او را و بگرویدند باو « **حببتهم داحضة عند ربهم** » حجت ایشان [و داوری جستن] ایشان ناچیزست و نابرجای بنزدیک خداوند ایشان، « **وعلیهم غضب** » و خشم الله بر ایشان، « **ولهم عذاب شدید** » (١٦) و ایشانراست عذابی سخت.

« **اللہ الذی انزل الكتاب بالحق** » خدای اوست که نامه فرو فرستاد بر استی « **والمیزان** » و ترازو [و فرمان بداد،] « **وما یدریک لعل الساعة قریب** » (١٧) « دانا کرد ترا و چه دانی که رستاخیز نزدیک است .

« **یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها** » ایشان بآن میشتاوند که نگرویده اند بآن، « **والذین آمنوا مشفقون منها** » و ایشان که گرویده اند ترسانند از آن، « **و یعلمون انها الحق** » و میدانند که آن بودنی است، « **الا** » آگاه بید و بدانید « **ان الذین یمارون فی الساعة** » ایشان که [می پیچند و] در کار رستاخیز در گمان میباشند، « **لفی ضلال بعید** » (١٨) ایشان در گمراهی اند دور.

## النوبة الثانية

این سوره « حم ، عسق » سورة « الشوری » خوانند ، و در مکیات شمرند . ابن عباس گفت : جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت : « **قل لا اسئلكم علیه اجراً** » تا آخر چهار آیت . و جمله سوره پنجاه و سه آیت است و هشتصد و شصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف . و در این سوره **هفت آیت** منسوخ است :

**الاولی** قوله تعالى : « **و یتغفرون لمن فی الارض** » نسخ ذلك بقوله : « **و یتغفرون للذین آمنوا** » .

**الثانیه** . قوله : « **وما انت علیهم بوکیل** » نسختها آیه السیف .

**الثالثه** قوله : « **لنا اعمالنا ولكم اعمالکم لاحجة بیننا و بینکم** » نسخت بقوله : « **قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر** » .

**الرابعة قوله :** « و من كان يريد حرث الدنيا نؤتة منها » نسخت بقوله :  
« من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد » .

**الخامسة قوله :** « والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون » و التي تليها  
نسخت بقوله : « ولمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور » .  
**السادسة قوله :** « فان اعرضوا فما ارسلناك عليهم حفيظاً ان عليك الا البلاغ »  
نسختها آية السيف .

**السابعة قوله :** « قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى (۱) » اختلف  
في تأويلها واكثر المفسرين على انها نسخت بقوله : « قل ما سألتم من اجر فهو لكم  
ان اجرى الا على الله . »

و من فضائل هذه السوره : **ما روى أبي ابن كعب** قال رسول الله ص : -  
من قرأ سورة «حم عسق» كان ممن تصلى عليه الملائكة ويستغفرون له ويسترحمون له .  
قوله :- «حم ، عسق» . **حسين فضل** را بر سیدند ، چونست که حروف تهجی  
در اوائل سور همه متصل نوشتند چون : « **المص** » ، « **المر** » ، « **كهيعص** »  
و « **حم عسق** » منقطع نوشتند ، حم - از - عسق - باز بریده ؟ جواب داد : که حم مستقل  
است بنفس خویش کالحوامیم قبله و بعده .

و مفسران این را دو آیت شمرند : « حم » یک آیت و « عسق » یک آیت ،  
حم مبتداً و عسق خبره . و آن دیگر حروف تهجی در اوائل سور همه یک آیت شمرند .  
و نیز اهل تأویل را اجماع است که **كهيعص** و اخوات آن از حروف تهجی  
است ، و در **حم** خلاف است : - قومی آنرا از حیز حروف بیرون کردند و به حیز افعال  
بردند ، گفتند - معنی آنست که «حم» ای - قضی مآهو کائن ، اما در تفسیر این حروف  
مفسران دراز گفته اند ، صحیح و سقیم ، و ما لختی از آن که بحق نزدیک تر است بگوئیم .  
**ابن عباس** بجواب نافع بن الازرق که از وی تفسیر این حروف پرسید گفت :

( ۱ ) قال ابن عباس لما نزلت : « قل لا اسئلكم عليه اجرا » الاية ، قالوا : يا رسول الله من هؤلاء الذين امرنا الله بمودتهم . قال علي وفاطمة و ولدهما .

تفسیر مجمع البیان طبرسی جلد ۵ صفحه ۲۸ چاپ صیدا

حا ، حلم خداوند است جل جلاله ، میم مجد او ، عین علم او ، سین سناء او ، قاف ، قدرت او .

محمد بن کعب گفت : - قسم است که رب العالمین یاد کرده ، یعنی «اقسم الله بحلمه ومجده وسنائه وعلمه وقدرته» انه كذلك یوحی الیک والی الذین من قبلک» ای کما اوحینا الی سائر الانبیاء من قبلک كذلك یوحی الیک .

وقیل - اقسام الله بهذه الحروف ان لا یعذب من عاد الیه به لاله الا الله مخلصاً من قبله . و گفته اند آنروز که این آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت . گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی ؟ گفت مرا خبر دادند که در این است من فتنه ها خواهد بود پیوسته تا بوقت نزول عیسی و خروج دجال .

از اینجا گفت شهر بن خوشب وعطاء بن ابی رباح در تفسیر «حم عسق» :-

حا ، حرب یعزفها الذلیل ویدل فیها العزیز فی قریش ، ثم تفضی الی العرب ثم الی المعجم ، ثم تمتد الی خروج الدجال . میم ، ملک یتحول من قوم الی قوم . عین - عذو لقریش یقصد هم . سین - سبی یكون فیهم . قاف ، قدرة الله النافذة فی خلقه .

وقیل - معنی «حم عسق» ای قضی عذاب سیکون واقعاً .

قوله تعالى :- «كذلك یوحی الیک والی الذین من قبلک» قال ابن عباس : لیس من نبی صاحب کتاب الا وقد اوحی الیه «حم عسق» ، فلذلك قال كذلك یوحی الیک والی الذین من قبلک . قال مقاتل : نزل حکمها علی الانبیاء . وقیل - حروف المعجم ، یوحی الیک والی الانبیاء من قبلک . قرأ ابن کثیر : یوحی ، بفتح الحاء وحبته قوله : ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک . وعلى هذه الفراءة قوله ؛ «الله العزیز الحکیم» تبیین للفاعل ، کانه قیل - من یوحی ؟ فقیل - الله العزیز الحکیم . وقیل تم الکلام عند قوله «والی الذین من قبلک» ، ثم تبدی فیقول ، الله العزیز الحکیم .

قوله تعالى :- «له ما فی السموات وما فی الارض» ،

میگوید چنین پیغام میدهند بتو و بایشان که پیش از تو بودند ، اینجا سخن تمام شد ، آنکه گوئی - الله آن توانای دانا است که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها همه فلک و ملک اوست ، «وهو العلی» ای الرفیع فوق خلقه «العظیم» . فلا اکبر منه .

قوله تعالى : - «تكاد السموات يتفطرن» اى - يتشققن «من فوقهن» يعنى ممن فوقهن ، اى - من عظمة الله وجلاله فوقهن ، آسمانها نزدیک بود که همه درهم شکند از عظمت وجلال الله که بالای آسمانهاست . وقيل : تكاد السموات - كل واحدة منهن تنفطر فوق التى تليها من قول المشركين «اتخذ الله ولداً نظيره» ، قوله « تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال» . هذا ، ان ادعوا للرحمن ولدا . وقيل معناه - قربت الساعة وانفطار السموات . وقوله : «والملائكة يسجدون بحمد ربهم» ، اى باذنه ، وقيل بشكره . و «يستغفرون» لمن فى الارض من المؤمنين ، كقوله :- « ويستغفرون للذين آمنوا » ، وقال فى الكفار : و «اولئك عليهم لعنة الله والملائكة» و استغفار الملائكة للمؤمنين شفاعتهم لهم ، وقيل يسئلون لهم الرزق . «آلآن الله هو الغفور الرحيم» هذا بشارة باجابتة للمستغفرين ، قال بعضهم - هيب فى الابتداء ثم بشر والطف فى الانتهاء .

«والذين اتخذوا من دونه اولياء» اى - اعواناً وانصاراً ، اشركوهم معه فى العبادة « الله حفيظ عليهم » حافظ لاعمالهم ، فيجازيهم عليها ، « وما انت عليهم بوكيل » اى انما انت يا محمد رسول عليك البلاغ ، وليس عليك حملهم على الايمان . وقيل - لم توكل عليهم حتى تؤخذ بهم .

« وكذلك اوحينا اليك قرآناً عربياً » اى كما اوحينا الى الانبياء قبلك كتباً بلغات اسمهم ، اوحينا اليك قرآناً عربياً ، بلغة قومك ليفهموا ما فيه .

« لتنذر ام القرى و من حولها » ، يعنى لتنذر اهل مكة ، ولتنذر من حولها ، يعنى قرى الارض كلها ، و سميت مكة ام القرى ، لانها اشرف البلاد لكون الحرم وبيت الله العتيق فيها ، ولان الارض دحيت من تحتها ، فمحل القرى منها محل البنات من الامهات . « وتنذر يوم الجمع » اى تنذر الناس بيوم القيمة فيكون مفعولاً به لا ظرفاً ، ويوم الجمع - يوم القيمة - يجمع الله الاولين والآخرين واهل السموات واهل الارض ، « لا ريب فيه » اى لا شك فى الجمع انه كائن .

ثم بعد الجمع يتفرقون : - « فريق فى الجنة وفريق فى السعير » كقوله : « يومئذ يصدعون » يعنى اصحاب اليمين واصحاب الشمال وهو قوله : « يومئذ يصدرون الناس اثباتاً » . قال ابن السكيت : « ان خوف المنصرف للفريقين قطع نياط قلوب العارفين .



روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص ، قال : «خرج علينا رسول الله (ص) وفي يديه كتابان . وفي رواية خرج رسول الله (ص) ذات يوم قابضاً على كفيه ومعه كتابان ، فقال : اتدرون ما هذان الكتابان ؟ قلنا ، لا ، يا رسول الله . فقال للذى في يده اليمنى هذا كتاب من رب العالمين ، باسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وعشائريهم وعدتهم قبل ان يستقروا نطقاً في الاصلاب . وقيل ان يستقروا نطقاً في الارحام ، اذ هم في الطينة سجدلون ، فليس بزائد فيهم ولا بناقص منهم اجمال ، من الله عليهم الى يوم القيمة .

فقال عبد الله بن عمرو فقيم العمل اذاً ؟ فقال اعملوا وسددوا وقاربوا فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة وان عمل اى عمل . وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار وان عمل اى عمل . ثم قال : « فريق في الجنة وفريق في السعير » عدل من الله عز وجل .

«ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة» . قال ابن عباس : اى - على دين واحد . وقال مقاتل : على ملة الاسلام كقوله : «ولو شاء الله لجعلهم على الهدى» ، وقوله «ولو شاء لهدىكم اجمعين» ، «ولكن يدخل من يشاء في رحمة» اى في دينه الاسلام . «والظالمون» اى الكافرون ، «مالهم من ولي» يدفع عنهم العذاب ، «ولانصير» يمنعهم من النار . «أم اتخذوا» يعنى - بل اتخذوا ، «من دونه اولياء» - اصناماً يعبدونها «فان الله هو الولي» قال ابن عباس : - وليك يا محمد (ص) وولي من اتبعك وهو الذى ينفع ولايته يونس لا الصنم . «وهو يحيى الموتى وهو على كل شئ قدير» . ليس فى السماء والارض معبود تحيى الموتى غيره . وهو قول ابراهيم «ربى الذى يحيى ويميت .» ولما نزل العذاب بقوم يونس لجاءوا الى عالم فيهم كان عنده من العلم شئء و كان يونس ذهب مغاضباً ، فقال لهم - قولوا يا حى حين لا حى ، يا حى يحيى الموتى ، يا حى لا الله الا انت ، فقالوا ما ، فكشف عنهم العذاب .

« وما اختلفتم فيه من شئ » من امور الدين والدنيا ، «فحكمه الى الله» اى فعلمه عند الله . وقيل معناه كلوا علمه الى كتاب الله وسنة الرسول كقوله : «فان تنازعتم فى شئء فردوه الى الله والرسول» وقيل :- «فحكمه الى الله» وقد بين ذلك فى القرآن اما ظاهراً منصوباً و اما مضمناً فيه تضميناً قريب المأخذ ، او تضميناً بعيد المأخذ . قال

**مقاتل :-** ان اهل مكة كفر بعضهم بالقرآن وآمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل ، فيصير المحق الى النعيم والمبطل الى الجحيم .  
وقيل - يحكم فى الدنيا باظهار المؤمنين عليهم وقتلهم واسرهم . « ذلكم الله » الذى يحكم بين المختلفين هو « ربى عليه توكلت » فى جميع امورى « واليه أنيب » فيما ينوبنى .

قوله تعالى :- « فاطر السموات والارض ، جعل لكم » اى خلق لكم « من انفسكم »  
يعنى من جنسكم « ازواجاً حلائل » ، « ومن الانعام ازواجاً » اى اصناماً ، ذكوراً واناثاً  
لترتقوا بها . وقيل - انما قال من انفسكم لان حواء خلقت من ضلع آدم . قال مجاهد : نسل  
بعد نسل من الناس ، والانعام « يذروكم فيه » اى يخلقكم فى البطن وفى الرحم ، وقيل -  
فى هيهنا بمعنى الباء ، تأويله : يخلقكم ويكثركم بالتزويج . « ليس كمثله شىء » هذا رد  
« على الذين اتخذوا من دونه اولياء » ومنسوق على قوله « يحيى الموتى » . والكاف زائده  
دخلت للتأكيد ، والمعنى : ليس مثله شىء ، وقيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام  
و تقديره : ليس كهوشىء ، كقوله : « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به » وفى حرف  
ابن مسعود « فان آمنوا بما آمنتم به » . ثم قال : « وهو السميع البصير » لثلاثه  
لاصفات له كما لامثل له ، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة ونفى التشبيه ، والتوحيد كلمة  
بين هذين الحرفين : اثبات صفة من غير تشبيه ونفى تشبيه من غير تعطيل ، فمن نزل  
عن الاثبات وارعى اتقاء التشبيه وقع فى التعطيل ، ومن ارتقى عن الظاهر واتقى اتقاء  
التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل .

« له مقاليد السموات والارض » ، اى - مفاتيح السموات والارض ومن ملك  
المفتاح ملك الخزانه ، وقال الكلبي : فى السماء خزانه المطر ، وفى الارض خزانه النبات ،  
وقيل - خزانه السموات الغيوب و خزانه الارض الايات . « يسط الرزق لمن يشاء  
و يقدر » ، لان مفتاح الرزق بيده ؛ « انه يكل شىء » ، من مصالح العباد ، « عليهم » فيعطيه  
بقدر مصالحهم .

قوله :- « شرع لكم من الدين » الشرعة السنّة والشرع المصدر والشرعة السبيل  
المسنونة السوية ، والقوم شرع فى الامر و الشارع الطريق الذى لا يملكه مالك ،  
ويكون الخلق فيه شرعاً واحداً ، « شرع لكم » ، اى : بين لكم و تبين لكم واختار لكم

من الادیان دینا ، « ماوصی به نوحاً » ای : الذی امر به نوحاً و قدم نوحاً لانه اول من اوحی الیه الحلال و الحرام ، و اول من اوحی الیه تحریم الاسهات و الاخوات و البنات ، « والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی » ، ای شرع ذلک کله ، قال مجاهد : لم یبعث الله نبیاً ، الا وصاه باقامة الصلوة و ایتاء الزکوة و الاقرار لله بالطاعة ، فذلک دینہ الذی شرع لهم وقال : هو التوحید و البرائة من الشریک و قیل هو قوله :- « ان اقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه » بعث الانبیاء کلهم باقامة الدین و الالفة و الجماعة و ترک الفرقة و المخالفة .

قال علی (ع) : لاتتفرقوا فالجماعة رحمة و الفرقة عذاب ، « کبر علی المشرکین . ما تدعوهم الیه » ، من التوحید و خبر البعث و قیل ما خصصت به من النبوة و الرسالة ، ای : ثقل علیهم ذلک ، ثم قال : « الله یجتبی الیه من یشاء » ای - یصطفی لنبوته و ربه الله من یشاء من عباده و قیل یصطفی لدینہ ، « من یشاء و یرید الیه من ینیب » . ای :- یرجع الی طاعته .

« و ما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم » ، العلم ها هنا القرآن و هؤلاء المتفرقون هم اهل الکتاب تفرقوا علی رسول الله (ص) فآمن به بعضهم و کفر به بعضهم ، و قد کانوا قبل مبعثه مجتمعین علی الایمان به ، فلما بعث تفرقوا علیه من بعد ما جاءهم القرآن . « بغیاً بینهم » ، ای :- حسداً و عداوة و البغی الحسد المطاع ، و قیل المتفرقون اهل الادیان المختلفة ، و العلم هو العلم باقامة الدین و ترک التفرق فیه و قیل جاءهم اسباب العلم فلم ینظروا فیه لانه ختم الایة بقوله :- « و انهم لفی شک » ، و الشک و العلم لایجتمعان ، « بغیاً بینهم » ، یعنی لابتغاء الدنیا و طلب ملکها .

« و لولا کلمة سبقت من ربک » ، فی تأخیر العذاب عنهم ، « الی اجل مسمى » ، و هو یوم القيمة ، و الکلمة السابقة ، قوله : بل الساعة موعدهم ، « لقضى بینهم » ، ای :- لعوجلوا بالعذاب فی الدنیا ، « و ان الذین اورثوا الکتاب » یعنی الیهود و النصارى « من بعدهم » ، ای :- من بعد انبیائهم مثل الیهود من بعد موسی و النصارى من بعد عیسی ، « لفی شک منه » ، ای :- من کتابک الذی هو القرآن ، « مریب » ای :- شک مع تهمة . و قیل لهم العرب ، « اورثوا الکتاب » ، بعد الیهود و النصارى فشکوا فیه .



«فلذلك فادع» ، ای :- قالی ذلك فادع كقوله :- «اوحى لها» ، ای :- اوحى اليها و «ذلك» ، اشارة الى ما وصي به الانبياء من التوحيد واقامة الدين ، «وامستقم كما امرت» ، ای : اثبت على الذى امرت به من تبليغ الرسالة ، وقيل استقم على طاعة الله كما امرت فى القرآن ، «ولاتتبع اهواءهم» ، وذلك حين اراد وامنه المداهنه كقوله : «ودوالوتدهن فيدهنون» ، فنهاه الله عن ذلك . وقيل نزلت فى الوليد بن المغيرة وشيبة بن ربيعة حين وعده الوليد ان يعطيه نصف ماله و وعده شيبة ان يزوجه ابنته ان رجع عن دعوته ودينه الى دين قريش ، «وقل آمنت بما انزل الله من كتاب» ، ای : آمنت بكتب الله كلها ، «وامرت لاعدل بينكم» ، ای : اسوى بينكم فى التبليغ . قال قتادة : امر ان يعدل ، فعدل حتى مات وقيل معناه ، امرت ان اسوى بينى وبينكم فاعمل بما آمركم به وانتهى عما انهيكم عنه ، روى ان داود عليه السلام قال : ثلاث من كن فيه فهو الفائز :- القصد فى الغنى ، والفقر والعذل فى الرضا والغضب ، والخشية فى السرور . العلانية ، وثلاث من كن فيه اهلكته :- شح مطاع ، وهوى متبع ، واعجاب المرء بنفسه . واربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا والآخرة :- لسان ذا كر وقلب شاكر و بدن صابر و زوجة مؤمنة . «الله ربنا و ربكم لنا اعمالنا و لكم اعمالكم» ، يعنى آلهنا واحد وان اختلفت اعمالنا فكل يجازى بعمله ولا يؤاخذ بعمل غيره ، «لاحجة بيننا وبينكم» ، ابن عباس گفت حجت اينجا بمعنى خصومت است ، فالحجة بمعنى الحجاج كالخصومة بمعنى الخصام ، ميگويد : خصومت ميان ما و شما بقتال نيست كه مرا - بدعوت ، فرموده اند و بقتال نفرموده اند ، پس چون او را بقتال فرمودند ، اين آيت منسوخ گشت . مجاهد گفت : حجت اينجا برهانست و بينت ، و آيه محكم است ، و منسوخ نه ، ای : ظهر الحق و وضحت الدلائل و قامت الحجج فلانحتاج الى حجة تقيمها ، اما الاسلام و اما السيف . ميگويد : پس از آنكه حق روشن گشت ، بدلائل و حجت ما را حاجت نيست بديگر حجت آوردن و دلائل نمودن ، اكنون از شما اسلام پذيريم يا شمشير ؟ و گفته اند تاويل اين سخن آنست كه : لا تستوى الحجة بيننا و بينكم ، حجتنا بالغة و حجتكم داحضة ، حجت ما و حجت شما در دين يكسان نيست ، حجت ما تمام است و روشن ، رسیده بهر جاى و بهر كس و حجت شما باطل و تباها ، «الله



یجمع بیننا » ، فی القيامة للخصومة ، « و الیه المصیر » و المعاد لفصل القضاء .

« والذین یحاجون فی الله » ، ای - یخاصمون فی دین الله نبیه . **قال قتاده :** هم الیهود ، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبینا قبل نبیکم ، فنحن خیر منکم . « من بعد ما استجیب له » ای : من بعد ما استجاب له العرب و دخلوا فی دینه لظهور معجزاته . و قیل من بعد ما استجاب له اهل الکتاب و اقرؤا بنبوته لوجودهم نعتہ فی کتبهم و استفتحوا به . بیشترین مفسران میگویند که این آیت در شأن جهودان فرو آمد ، که بامصطفی و با مؤمنان خصومت میکردند در کار دین و حجت میآوردند که کتاب ماییش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد ، ما بحق سزاتریم از شما ، و دین ما به است از دین شما ، **رب العالمین** فرمود : این خصومت بعد از آن کردند که نبوت وی اقرار داده بودند و بنعت و صفت وی که در توراۃ یافتند ایمان آورده و در وقایع بوی نصرت خواسته .

معنی دیگر : این خصومت که جهودان کردند با رسول ، بعد از آن کردند که عرب او را منقاد شدند و دعوت وی اجابت کردند و بدین وی درآمدند ، بآن معجزات ظاهر که از وی دیدند و حق بشناختند . قومی گفتند این مخاصمت قریش است و مشرکان با رسول خدا ( ص ) با مؤمنان در کار توحید ، « من بعد ما استجیب له » ای : من بعد ما استجاب الله محمداً باظهار المعجزة الدالة علی نبوته ، میگوید پس از آنکه رب العالمین ، محمد را اجابت کرد بهرچه خواست از اظهار معجزات ، و دلائل و آیات نمود بر صدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند و حجت آرند ، « حجتهم داحضة عند ربهم » ، آن حجت ایشان تباه است و باطل ، ناچیز و نابرجای ، و قیل هؤلاء المحاجون هم المتکلمون فی الله عزوجل بغير الکتاب و السنه ، « من بعد ما استجیب له » ، ای : من بعد ما استجاب المؤمنون لربهم و آمنوا ، باین قول ، حاجت در الله ، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و اقتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل جهمیان و ساختن فلسفیان که برأی و عقل خود در الله سخن گفتند ، و صواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند ، و معقول ، فرایش کتاب منزل و سنت مسند داشتند ، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرموده الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت

درنگذشتند ، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند ، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند . آنکه فرمود : « حجتهم داحضة عند ربهم وعليهم غضب ولهم عذاب شديد . » حجت ایشان تباه است و برایشان خشم و عذاب الله است ، رای فرعون رأی ایشان که گفت : « ما اريكم الاماري » ، و ابلیس پیشوای ایشان ، و دوزخ سرای ایشان است .

« الله الذي انزل الكتاب بالحق و الميزان » ، ای : ان الذي ادعوكم الى عبادته ، هو « الله الذي انزل الكتاب بالحق » ای - بالحقیقة و الميزان ، یعنی العدل ، و سَمِيَ العدل ميزاناً لَانَّ الميزان آلة الانصاف و التسوية . و قيل معنی انزال الميزان الهامه الخلق ، العمل به و اسره بالعدل و الانصاف ، کقوله : « قد انزلنا عليكم لباساً . » و قيل : لهم اتخاذ الميزان ، و قال علقمة الميزان محمد ( ص ) يقضى بينهم بالكتاب « و ما يدريك » یا محمد « لعل الساعة قريب » . و لم يقل قريبة لَانَّ تأنيثها غیر حقیقی و مجازه الوقت . و قيل معناه : اتیانها قريب و هذه الآية تدل على البعث و على الاستعداد للقيامة .

« يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها » ، و هم الذين كانوا يقولون : - « متى هذا الوعد » ، « عجل لنا قطننا » ، « ائتنا بما تعدنا » ، قال مقاتل : ذكر النبی الساعة و عنده قوم من المشركين ، فقالوا تكذباً و استهزاءً : - متى تكون الساعة ؟ فانزل الله تعالى هذه الآية ، قوله : - « يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها » ، یعنی ظناً منهم انها غیر آتیه ، و قيل طمعاً منهم انها غیر آتیه و قيل طمعاً منهم فی ان يذكر النبی لها وقتاً معیناً ، ثم يمضي الوقت فلا يقع فیصير حجة لهم علیه . « و الذين آمنوا مشفقون منها » لانهم ايقنوا انها واقعةٌ لامحالةٌ ، « مشفقون منها » ، ان تقوم فتحول بينهم و بین التوبة ، « و يعلمون انها الحق » ، الكائن لامحالة . و يعلمون انهم محاسبون على اعمالهم . « الا ان الذين يمارون فی الساعة » ، ای - يجادلون فیها ليشكوا المؤمنين ، و قيل الذين يدخلهم الشك فيجحدون کونها ، « لفي ضلال بعيد » . لانهم لو فكروا و العلموا ان الذي انشأهم و خلقهم اول مرة قادر على ان يبعثهم .

## النوبة الثالثة

### بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله كلمة يها من تحقق بها ، خلع على نفسه رداء الافضال والبس قلبه جلال الاقبال ، وافرد روحه بروح لطف الجمال ، واستخلص سره بوصف كشف الجلال . نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتار است و مهر او روشنائی اسرار ، دیدار او نزهت ابصار است و رضاء او در دارالقرار خلعت ابرار .

روی گفتار روشن نشود تا نگوئی توحید او ، دل معنی شاد نگردد تا نجوئی رضاء او ، جان عقل ننازد تا نبوئی گل شکر او . خدای که از ادراك عقول منزّه است جلال او ، از احاطت او هام ، مقدس است جمال او . آب و خاک چه داند قدر عزت صمدیت او ؟ عقل و خرد چون رسد بکنه جلال بر کمال او ؟ آدمی و پری کی دریا بد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او . ؟

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او ، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او ، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او ، جز سینه‌آشنایان فکار نکند تیر هلاک او .

قال النبی (ص) علیه وآله وسلم : « ان الله عز وجل ادّخر البلاء لاوليائه كما ادّخر الشهادة لاهلبائه »

قوله :- « حم عسق » قيل الاشارة من هذه الحروف الى علو شأن محمد . فالحاء حوضه المورود ، والميم ملكه الممدود ، والعين عزه الموجود ، والسين سنائه المشهود ، والقاف قيامه في المقام المحمود ، وقربه في الكرامة من المعبود .

هر حرفی از این حروف اشارت بعلو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه ، که در خزائن غیب اوست که جواهر دولت دارد ، و در دست روزگار اوست که حقوق جلالت دارد ، پس از پانصد و اندسال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ، و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده .

آسایش خلق از اقوال و اخبار او ، آرایش دهر از شمایل شرف سنت و احوال و آثار



او، ماه در عزت تقاب او، فلک در حسرت حجاب او. کمالش : نشان لطف و رحمت، جمالش : ترجمان فضل یزدان، کمالش : آشوب دل مشتاقان، جمالش : عذر گناه عاشقان.

حاء اشارت است بحوض مورود او. قال النبی (ص) « حوضی مابین عدن الی عمان، شرابه اشد بياضاً من اللبن واحلی من العسل، من شرب منه شربة لم یظماء بعدها ابداً و اول من یرده صبا لیک المهاجرین.

میم اشارت است بملک ممدود او : زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک استی مازوی لی منها. عین، اشارت است بعز موجود او : « والله العزة و لرسوله و للمؤمنین ». سین، اشارت است بسناء مشهود او : « و شاهد و مشهود »، الشاهد الانبیاء و المشهود محمد. قاف اشارت است فراقیام او بر مقام محمود : « عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً »، و قرب او بدرگاه خداوند معبود : « دناقتدلی، فکان قاب قوسین او ادنی »، « و كذلك اوحینا الیک قرآناً عربیاً لتنذرا م القرى و من حولها ». ای محمد (ص) این قرآن که ما بتو دادیم منشور نبوت تو است، حجت رسالت تو، معجز دعوت تو، حبل الله المتین و نوره المبین و صراطه المستقیم، آنرا بتو وحی کردیم تا تو بر عالمان خوانی و ایشانرا از قهر و سیاست ما آگاه کنی و از روز رستخیر بترسانی. آنروز که : یجمع بین المرء و عمله و بین الجسد و روحه. آنروز که هر روحی با جسد خود شود و هر کسی بجزاء عمل خود رسد، نیکو کردار جزاء نیکو بیند و در نعیم بهشت نازد بشادی و آزادی. و بد کردار جزاء بد بیند و در آتش دوزخ سوزد بزاری و خواری. اینست که رب العالمین فرمود : « فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ». کما انهم الیوم فریقان : فریق فی راحة الطاعات و حلاوة العبادات و فریق فی ظلمات الشرب و عقوبات الجحد، غداً فریق هم اهل اللقاء و فریق هم اهل الشقاء و البلاء.

قوله تعالی : « فاطر السموات و الارض جعل لکم من انفسکم ازواجاً و من الانعام ازواجاً یدرؤکم فیہ. »، آفرید گار هفت آسمان و هفت زمین خداست و در آفرینش یگانه و یکتاست، نیستهارا هست کننده، و ز نبود، بود آورنده، و بهیچ هست نماننده. نه در قدرت او فتور، نه در قوت او قصور، قدر او از دریافت دور نه، فعلش بآلت نه، صنعش

بعلت نه ، کردش بحیلت نه ، عرش عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید ، ذره حقیر بیافرید و از دیده ها پوشید .

از روی قدرت ، عرش چون ذره ای و از روی حکمت ، ذره چون عرشی .  
اگر بعالم قدرت نظر کنی ، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید .

از آنجا که قیاس عالم اساس بی نیازی است و جلال عزت الهی را وجود خلقت بحقیقت نمی باید ، و کون ایشان زحمتی مینماید ، لکن خود فرموده جل جلاله : «خلقناکم لتربحوا علینا لا لتربح علیکم» ، شمارا که آفریدم نه بدان آفریدم تا بر شما سود بجویم ، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی میباید .

ولو جهها من وجهها قمر      ولعینها من عینها کحل .

لکن بدان آفریدم تا شما بر ما سود جوئید و حظ خود از فضل ما بردارید .  
صفت فضل برخاست بطلب مطیعان ، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان ،  
صفت جلال و جمال برخاست بطلب عاشقان .

اوجل جلاله قهری و لطفی داشت بر کمال ، جلالی و جمالی داشت بی زوال .  
خواست که این گنجها نثار کند ، یکی را در باغ فضل تاج لطف بر سر نهد ، یکی را در زندان عدل داغ قهر بر جگر نهد ، یکی را در نار جلال بگدازد ، یکی را در نور جمال بنوازد ، شمعی از دعوت برافروخت که : «والله یدعوا الی دار السلام» ، هزاران هزار بیچاره غمخواره خود را بر این شمع زدند و سوختند و ذره ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت .

غم خواره آنم که غم من نخورد      فرمان بر آنم که دل من ببرد

من جور و جفای او بصد جان بخرم      او مهر و وفای من بیک جو نخرد

« لیس کمله شیئی و هو السميع البصیر » الله خداوندیست که هیچ چیز و هیچ کس او را مانده نیست . و او را همتا و هم صفت و هم سر نیست ، در اوصاف و در نعوت ، در قدرت و در علم ، در رد و در قبول ، در نشان و در برهان ، چنانکه کس نیست ، هر که عقیده جان او این نیست ، او را در دین بوی نیست .

این آیه بی راهی دو گروه بر آن دو گروه درست کرد : گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند مانند گی هست ، بی صفتی نیستی است ، والله هست است . و مانند گی از انبازیت والله تعالی از انباز و انبازی پاک است . او که مانند گی روا دارد ، از حظیره اسلام بیرونست . و او که نفی صفت کند ، زندیق است .

حق جل جلاله فرمود : « لیس کمثله شیئی » ولم یقل لیس هنالك شیئی ، نفرمود آنجا هیچ چیز نیست ، که آنجا صفت هست ، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است ، چنانکه سمیع هیچ نیست . بصیر است ، چنانکه بصیر هیچ نیست . همانست که جای دیگر فرمود :

« افمن یخلق کمن لا یخلق » الله را صفت بسزای ویست ، خلق از آن دور ، و مخلوق را صفت بسزای ویست و خالق از آن پاک . مخلوق موجود است بایجاد الله و الله موجود است بقیام خویش بازلت و هستی و بقاء خویش . مخلوق ، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام ، و الله زنده بحیوة خویش و بقاء خویش با ولایت و آخریت خویش ، بی کی و بی چند و بی چون . مخلوق ، صانع است ، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه . و الله صانع است ، بقدرت و حکمت ، بی آلت و بی حیل و بی علت . هر چه خواهد چنانکه خواهد هر گاه که خواهد ، جل جلاله و تقدس اسمائه و عزت صمدیتته و حقت کلمته حقاً .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « الله لطیف بعباده » ، الله باریک دانست [و دورین نفز کار] بندگان خویش . « یرزق من یشاء » روزی میدهد او را که خواهد ، [آنچه خواهد] ، « و هو القوی العزیز (۱) » و اوست بانبروی بی همتا . « من کان یرید حرث الاخره » ، هر که بر آن جهان میخواهد و باداش آنرا [تخم بپراکند و کردار ورزد] ، « فزده فی حرثه » ماخود بر آن جهان [برین جهان] فرافزائیم ، « و من کان یرید حرث الدنیا » ، و هر که بر این جهان را کشت کند و باداش این جهان را کوشد ، « ثوته منها » بدهیم او را از آن چیز ، « و ماله فی الاخرة من نصیب (۲) » . و او را در آن جهان بهره ای نه .



« **اٰم لھم شر کاؤا** »، ایشانرا انبازانست باخدای، « **شرعوا لھم من الدین** »،  
 که ایشانرا می راهی نهند ازدین، « **مالہم یاذن بہ اللہ** »، که اللہ [نپسندید] و دستوری  
 نداد، « **ولولا کلمۃ الفصل** »، و اگر نه سخن راست و درست [اللہ بودی] که بعقوبت  
 نشتابم [، « **لقضی بینہم** »، میان تو با ایشان کاری برگزارده آمد بد [بعذاب]، « **و ان  
 الظالمین لھم عذاب الیم** »<sup>(۲۱)</sup> و ستمکاران ناگرویدگان را عذابی است دردناک .  
 « **تری الظالمین مشفقین** »، ستمکاران را می بینی ترسان و هراسان، « **ہما  
 کسبوا** »، از کرد بد خویش که بکردند، « **وہو واقع بہم** »، و آن بایشان بودنی است  
 [واگفت آن ایشانرا افتادنی]، « **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** »، و ایشان که  
 بگرویدند و کارهای نیک کردند، « **فی روضات الجنات** »، در سر غزارهای بهشتیایند،  
 « **لھم ما یثاقون عند ربہم** »، ایشانراست هر چه ایشان خواهند بنزدیک خداوند ایشان،  
 « **ذلک هو الفضل الکبیر** »<sup>(۲۲)</sup> آنست فضل بزرگوار [از نیکوکاری او] .

« **ذلک الذی یبشر اللہ عباده** »، این آنست که می بشارت دهد اللہ بندگان  
 خوش را، « **الذین آمنو و عملوا الصالحات** »، ایشان که بگرویدند و کردارهای  
 نیک کردند، « **قل لا اسئلكم علیہ اجرآ** »، گوی نمیخواهم از شما براین [پیغام رسانیدن]  
 هیچ مزدی، « **الا الھودۃ فی القربی** »، لکن [میفرمایم شما را] بدوست داشتن [هر کس]  
 که نزدیکی جوید [باللہ]، « **ومن یقترف حسنة** » و هر که یک نیکی کند، « **فز دله  
 فیہا حسنا** »، ما در افزائیم او را در آن نیکوئی [و مضاعف کنیم]، « **ان اللہ  
 غفور شکور** »<sup>(۲۳)</sup> . اللہ بزرگ آمرز است، خرد بذبر .

« **اٰم یقولون افتری علی اللہ کذبا** »، میگویند که دروغی ساخت بر خدا،  
 « **فان یسأل اللہ یختم علی قلبک** »، اگر اللہ خواهد، مهر بردل تو نهد [و پیغام  
 خویش از آن برد]، « **و یمح اللہ الباطل** »، و خود بخویشتن باطل و کثری از  
 دلها بسترده، « **و یحق الحق** »، و راستی پیدا کند و باز نماید که راست است،  
 « **بکلماتہ** »، بسختان خویش [و پذیرفتاری خویش که فرموده است و بذیرفته که  
 کنم]، « **انہ علیم بذات الصدور** »<sup>(۲۴)</sup> که او دانا است بهر چه در دلها است .

« **و هو الذی یقبل التوبۃ عن عباده** »، اوست که می بذیرد بازگشت از

بندگان، «و یَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ» ، و می‌فرا گذارد بدیهای ایشان ، «و یَعْلَمُ مَا یَفْعَلُونَ (۲۰)» . و میداند آنچه بندگان خواهند کرد [ از پس توبه از گناه ] .

«و یَسْتَجِیْبُ الذِّیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ، و پاسخ میکند ایشانرا که بگرویدند و نیکیها کردند [ آنچه خواهند ایشانرا میدهد ] ، «و یَزِیْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» ناخواسته ایشانرا میافزاید ، «وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۱)» و ناگرویدگانرا عذابی است سخت .

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ» ، و اگر الله روزی بر بندگان خویش، فراخ بگسترانیدی، «لَبَغَّوْا فِي الْأَرْضِ» ، ایشان نافرمان و [افزون جوی] شدندی در زمین «وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ» ، لکن می‌فرو فرستد روزی باندازه و آنچه خواهد ، «إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۲)» او به بندگان خویش دانا است و بینا [و از ایشان آگاه] . «وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا» ، و اوست که می‌فرستد باران ، پس آنک خلق نومید شدند ، «و یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ» ، و بخشایش خویش می‌تراکند «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۳)» و اوست آن خداوند یاری ده [برهی نزدیک] ستوده . «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» ، و از نشانههای [توانائی] اوست آفرینش آسمانها و زمینها ، «وَمَا بَثَّ فِيهَا مِنْ دَابَّةٍ» ، و آنچه در آن هر دو پراکند از جنبنده «وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ» ، و او برهم فرا آوزدن ایشان [رستاخیز را] ، «إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۴)» هر گه که خواهد توانا است .

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ» ، و هر چه بشما رسد از رسیدنی ، «فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» ، بدان بکرد دودست شما است ، «و یَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (۲۵)» و فراوانست که می‌فرو گذارد .

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ» ، و شما نه آنید که [از او پیش شوید] در زمین او را عاجز آرید ، «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۶)» و شما را فرود از الله نه یاری ده است و نه فریادرس .

«وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۷)» و از نشانههای [توانائی] اوست [این کشتیهای روان] در دریا چون کوه .



« ان یشأ یسکن الريح » ، اگر الله خواهد باد کشتی ران را بیاراماند ،  
 « فیظللن رواكد علی ظهره » ، تا [ کشتیها پر پشت آب ] فرو ایستاده [ از رفتن بمانند ] ،  
 « ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور » (۲۳) در آن نشانهائی است آشکارا ، هر شکیبائی را  
 سپاس دار .

« او یوبقهن » ، یا تباه کند [ و غرق و هلاک ] آن کشتیهارا ، « بما کسبوا » ،  
 بآن [ بد ها ] که ایشان کردند [ که در کشتی اند ] ، « و یعف عن کثیر » (۲۴) « و فراوانی  
 هم فرا گذارد .

« و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا » ، و بدانند ایشان که می پیکار کنند  
 [ در سخنان ما و می پیچند در دیدن و پذیرفتن ] نشانهای ما ، « ما لهم من محیص » (۲۵) «  
 که ایشانرا از عذاب باز پس نشستن نیست .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : - « الله لطیف بعباده » ای - بار بهم رفیق حفی . قال مقاتل : یعنی  
 بالبر والفاجر ، حیث لم یهلكهم جوعاً بمعاصيهم . يدل علیه قوله : - « یرزق من یشاء » ،  
 فکل من رزقه الله من مؤمن و کافر و ذی روح ، فهو ممن یشاء الله ان یرزقه وقال  
 الصادق (ع) : اللطف فی الرزق انه جعل رزقهم من الطیبات ، و رزقهم من حیث  
 لا یعلمون ، ولم یدفعه الیهم بمرة بل یرزق کل عبد منهم ، قدر ما یصلحه ویصلح له .  
 وقیل لطفه بهم ان لا یعاجلهم بالعقوبة کی یتوبوا . وقیل اللطیف الذی یعلم دقائق  
 المصالح و غوا مضها ثم یسلک فی ایصالها الی المستصلح سبیل الرفق ، دون -  
 العنف . فاذا اجتمع الرفق فی الفعل ، و اللطف فی العلم ، تم معنی اللطف ولا یتصور  
 کمال ذلک فی العلم و الفعل إلا الله وحده ، « یرزق من یشاء » ، کما یشاء ، من شاء  
 موسعاً و من شاء مقترراً و من شاء حلالاً و من شاء حراماً و من شاء فی خفض و دعة  
 و من شاء فی کد و عناء و من شاء بحساب و من شاء بغير حساب ، « و هو القوی » ،  
 بتعذیب الکفار یوم بدر ، « العزیز » فی الانتقام منهم .

« من کان یرید حرث الاخرة » ، ای - ثواب الاخرة بعمله ، « نزدله

فی حرثه « ، فنعطیه با لواحد عشر آ و مائة و اضعافاً ، و قيل : « نزدله فی حرثه » ، ای : نجمع له الدنيا والاخرة ، « ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها » ، ما قسمناه ومن هاهنا للتبعيض ، « وماله فی الاخرة » ، ای : فی خیر الاخرة ، « من نصیب » لانه کذب بها .

قال قتاده : نؤته بقدر ما قسم له كما قال : « عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد » ، و قيل : ندفع عنه من آفات الدنيا ، « وماله فی الاخرة من نصیب » .

این آیت در شأن قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند در غزاها و بااعداء دین جنگ کردند ، قومی را غرض ، ثواب آخرت بود و رضاء حق ، رب العالمین ایشانرا وعده دیدار و رضاء خود داد در آخرت ، و در دنیا ایشانرا مال و غنیمت داد فضل آنان ، ثواب آخرت . باز قومی منافقان بودند که غرض ایشان در آن حربها مال غنیمت بود نه ثواب آخرت ، رب العزه ایشانرا از آن مال غنیمت محروم نکرد ، لکن از ثواب آخرت محروم ماندند ، اینست که مصطفی ( ص ) فرمود : بشر هذه الامة بالثناء و الرفعة والنصر والتمكين فی الارض ، فمن عمل منهم عمل الاخرة للدنيا لم يكن له فی الاخرة نصيب .

و گفته اند که بر سلیمان پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که از این سه یکی اختیار کن ، سلیمان علم اختیار کرد ، مال و ملک فرافزودند او را . « ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله » ، هم قریش و کفرة العرب من خزاعه و غیرهم بحرروا البحیره و سیبوا السوائب و وصلوا الوصيلة و حموا الحامی و ذبحوا للطواغیت و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصیباً و نسئوا النسی و بدلوا بن ابراهیم و تأویل الآیة : لهم شركاء فیما شرع الله من الدين یشرعون معه غیر شرعه . « ما لم يأذن به الله » ، ای لم يأمر به الله . « ولولا كلمة الفصل » ، ای لولا ان الله حکم فی كلمة الفصل بین الخلق بتأخیر العذاب عنهم الی يوم القيمة حیث قال : « بل الساعة موعدهم » ، « لقضى بينهم » ، لفرغ من عذاب الذين یکذبونک فی الدنيا ، « فان الظالمین لهم عذاب الیم » فی الاخرة .

« ترى الظالمین » ، المشرکین يوم القيمة ، « مشفقین » ، ای : وجلین « مما

کسبوا وهو واقع بهم ، ای : جزاء کسبهم واقع بهم لامحیص لهم عنه . « والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات » ، الروضات والروض جمع الروضة ، والریاض جمع الروض جمع الجمع ، وهی الاماکن المعشبة الموثقة ذات الریاحین و الزهر ، « لهم ما یشاؤون عند ربهم » ، ای : لهم ما یتمنون و یشتهون فی الجنة ، « ذلك » ای - اعطاء هذه الاشیاء ، « هو الفضل الکبیر » . النعم الدائم علی القلیل من العمل .

« ذلك » ای : الفضل الکبیر هو ، « الذی یشیر الله عباده الذین آمنوا وعملوا الصالحات » ، ای - هولهم خاصة فانهم اهله . قرأ ابو عمرو و ابن کثیر یشیر بفتح الیای وضم الشین مخففا ، والتخفیف والتشدید فی المعنی واحد . « قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی » ، ابن عباس گفت : این آیه بمدینه فرو آمد ، و سبب نزول آن بود که ، چون رسول خدا ( ص ) هجرت کرد بمدینه ، انصار آمدند و گفتند : انک ابن اختنا و قد هدانا الله علی یدیك و تنوبک نواب و حقوق و لیس لك عندها سعة ، فرأینا ان تجمع لك من اموالنا شطراً فتأتیک به و تستعین علی ما ینوبک . انصار گفتند یا رسول الله تو خواهرزاده مائی و رب العالمین بوسیلت رسالت و نبوت تو ، ما را هدایت داد و بمان تو ما باسلام گراسی و عزیز گشتیم و حق نو بر ما واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی نیست و مالی نداری که حقها بدان بگذاری و آفتها بدان دفع کنی . اگر صواب ینی ، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و بر تو آریم و بعضی شغلهای تو کفایت کنیم .

رب العالمین در شأن و جواب ایشان ، این آیت فرستاد : « قل لا اسئلكم علیه اجراً » ، بگو ای محمد نمی خواهم از شما برای پیغام رسانیدن هیچ مزدی و لم یسئل نبی علی البلاغ اجراً قط ، و هرگز هیچ پیغامبر بر تبلیغ رسالت هیچ مزد ، نخواست ، همانست که آنجا گفت : « قل ما اسئلكم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین » . و در سورة الشعراء حکایت از جماعتی پیغامبران کرد که گفتند : « وما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین » . آنکه گفت « الا المودة فی القربی » . این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی ت که « لا اسئلكم علیه اجراً » لکن و دونی فی القربی .



اکنون معنی این سخن بر سه وجه گفته اند : یکی آنست که : آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بینی ، مزد نمیخواهم ، لکن شما را میفرمایم که خویشان مرا و اهل بیت مرا دوست دارید . **ابن عباس** گفت : آنروز که این آیت فرو آمد گفتند یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال **علی** ( ع ) و **فاطمه** و ابناهما و فیهم نزل : « انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت » . و عن **علی ابن ابیطالب** قال : شکوت الی رسول الله ( ص ) حسد الناس لی ، فقال اما ترضی ان تكون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت و **الحسن** و **الحسین** ( ع ) و از واجنا عن ایماننا و شما ثلثنا و ذریتنا خلف از واجنا و شیعتنا من وراثتنا . و عن **زید بن ارقم** عن النبی قال : انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی ، اذ کرکم الله فی اهل بیتی قیل **لزید بن ارقم** من اهل بیه ، قال : هم آل **علی** و آل **عقیل** و آل **جعفر** و آل **عباس** و قال رسول الله **لعباس بن عبد المطلب** : و الذی بعثنی بالحق لایؤمنون ، حتی یحبوکم لی و قیل هم الذین تحرم علیهم الصدقة من اقاربه و یتسم فیهم الخمس و هم **بنو هاشم** و **بنو المطلب** الذین لم یفترقوا فی جاهلیة ولا فی اسلام .

وجه دوم در معنی آیت ، قول **حسن بصری** است : ای - « لا اسئلكم علیه اجرأ » ، لکن آمرکم بمودة التقرب الی الله عز وجل و التودد الیه بالطاعة و العمل الصالح ، مزد نمیخواهم لکن میفرمایم شما را بدوست داشتن هر کس که نزدیکی جوید بالله ، بطاعت و عمل نیکو ، و بروفق این قول ، هر کس که الله را فرمان بردار است و تقرب را بوی نیکوکار است ، واجب است بر تو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی .

**حسن بصری** از اینجا گفت : من تقرب الی الله بطاعته ، وجبت علیک مودته .

وجه سوم قول **ضحاک و مجاهد و سدی** و جماعتی مفسران . گفتند : این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب بامشرکان **قریش** است و با کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند : اترون **محمداً** ( ص ) یسئل علی ما یتعاطاه اجرأ ؟ گوئی این **محمد** باین کار که بیش گرفته ، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد

که : « لا اسئلكم عليه اجراً » ، لكن ، آمرکم ان تودونى لاجل قرابتى و ان لم تصدقونى برسالتى فلا تؤذونى . و روى انه قال صلى الله عليه و آله وسلم : يا قوم اذا ايتمتم ان تابعونى فاحفظوا قرابتى فيكم ولا تؤذونى فانكم قومى و احق بان تصلوا رحمى . مزد نمى خواهم ، لكن شمارا مى فرمايم كه اگر مرا برسالت استوار نمى داريد و دعوت مرا اجابت نميكنيد ، باري بحكم قرابت كه ميان من و شماست مرا مرنجائيد و مرا دوست داريد و رحم پيوندديد .

قال ابن عباس : لم يكن بطن من بطون فریش الا كان للنبي ( ص ) فيهم قرابة و قيل العرب كلاً ولدته و قال بعض المفسرين : كان المشركون ، يؤذون رسول الله ( ص ) فانزل الله هذه الآية ، فامرهم فيها بمودة رسول الله ( ص ) و صلة رحمه ، فلما هاجر الى المدينة و آواه الانصار و نصره و احب الله عز وجل ان يلحقه باخوانه من الانبياء عليهم السلام ، حيث قالوا : « وما اسئلكم عليه من اجر ، ان اجري الأعلى رب العالمين » . فانزل الله : « قل ما اسئلكم عليه من اجر و ما انا من المكلفين » . فصارت منسوخة بهذه الآية و هذا القول غير مرضى لان مودة النبي ( ص ) و كف - الاذى عنه ، و مودة اقاربه ، و التقرب الى الله بالطاعة و العمل الصالح من فرائض الدين ، فلا يجوز نسخ سىء منها و المعنى الصحيح فى الآية ما ذكرناه من اقاويل - السلف ، والله اعلم .

« و من يقترب حسنه نزدله فيها حسناً » ، الافتراء الاكتساب ، و الاعمال اى : من يكسب طاعة ، « نزدله فيها » ، من الثواب « حسناً » ، بالتضعيف . و قيل معناه ، يسب على القليل من الطاعة الكثير من الثواب ، « ان الله غفور » ، لمن اذنب « سكور » لمن اطاع . و قيل « غفور » ، لدنوب آل رسول الله « شكور » لحسانهم . « ام يقولون » ، اى : بل يقولون يعنى كفارمكه ، « افترى على الله كذباً فان يشأ الله - يخسم على قلبك » ، قال مجاهد : يربط على قلبك بالصبر على اذاهم ، فلا يدخل قلبك حزن و لاضيق . معنى آنست كه كفارمكه ميگویند كه ، نو بر الله دروغ میساری ، و این قرآن از برخورد می نهی و گر الله خواهد دل نو بر بطة صبر ببندد ، تا بر اذای ایشان صبر کنی و بر آنچه افسان سگویند ، در دل نو نگی و اندوهی نیاید .

آنکه بر سبیل ابتدا گفت : « و یمح الله الباطل » ، ای : ان ما یقولونه باطل یمحه الله آنچه ایشان میگویند باطل است والله آنرا محو کند . « و یحق الحق بکلماته » ، ای : یظهر الحق و یثبتہ بما انزل من کتابه ، و ینصردینه بوعدہ . و قیل : « فان یسأل الله یختم علی قلبک و یمح الله الباطل » ، تم الکلام هاهنا وهذا کالوعید للرسول (ص) والمراد به جواب الذین قالوا : « افتری علی الله کذبا » ، فخرج الجواب مخرج الاستغناء ، والمعنی : فان یسأل الله یمسک ما وحي الیک و یمح بنفسه الکفر من قلوب العباد بلا واسطه ولا سفارة ، این سخن هر چند که ظاهر آن وعید رسول (ص) می نماید اما جواب مشترکان است که میگفتند : « افتری علی الله کذبا » و در این جواب بی نیازی خود جل جلاله پیدا میکنند یعنی که ما را حاجت بواسطه و سفارت نیست . اگر خواهیم مهر بردل تو نهیم و قرآن که بتو دادیم از دل تو پریم ، نا فراموش کنی و بخودی خود ، باطل و کفر از دلها بستریم ، یعنی شما که کافران اید چرا میگوئید که محمد (ص) بر الله دروغ میسازد ؟ ، وی دروغ بر ما نمی سازد که اگر سازد باوی این کنیم که گفتیم .

قوله : « و یمح » حذف الواو منه لاللجزم و انما کتب فی المصحف علی اللفظ کما کتب قوله : - « سندع الزبانیه » . و « یدع الانسان » محذوف الواو ثم قال : « انه علیم بدات الصدور » . ای : بضمائر القلوب ، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراء لعاجله باللعوبة ، فكيف اذا نطق به و صرح .

« و هو الذی یقبل التوبة عن عباده » ، اذا نابوا ، لانه ان لم یقبل کان اغراء بالمعاصی ، « و یعفو عن السيئات » ، ای : تجاوز عما کان منهم قبل التوبة من القبائح ، « و یعلم ما تفعلون » . نأویله یعفو عنها و هو یعلم انهم یعودون لها ، فلا یمنعه . علمه من عفوه و لا یرجع بعد عودهم الی السيئات عن عفوه نظیره . قوله عز وجل : - « و هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه » . التأویل : یبعثکم حتی نخوضوا فی مثل ما جرحتم بالنهار ، فلا یمنعه علمه عن کلامکم . و قیل : یعلم ما تفعلون ای : یعلم اعتقادهم ، فلا یقبل الا التوبة النصوح ، والتوبة النصوح ما روی جابر قال : دخل اعرابی علی رسول الله وقال اللهم انی استغفرک واتوب الیک



سريعاً وكبيراً ، فلما فرغ عن صلاته ، قال له يا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة - الكذابين وتوبتك تحتاج الى توبة . قال : وما التوبة ، قال : اسم يقع على ستة معانٍ ، على الماضي ، من الذنوب : الندامة ولتضييع الفرائض : الاعادة ورد المظالم وازالة النفس في الطاعة كما ربيتها في المعصية واذقة النفس مرارة الطاعة كما اذقتها حلاوة المعصية والبكاء بدل كل ضحك ضحكته . وقبل حقيقة التوبة ترك المعاصي نيةً وفعلاً والافبال على الطاعة نيةً وفعلاً .

وعن انس بن مالك قال قال رسول الله : الله اشد فرحاً بتوبة عبده حين يتوب اليه من احدكم كان راحلته بارض قلاة فانفلتت وعليها طعاسه وشرابه فايس منها ، فاتى نسيجاً فاضطجع في ظلها قديس من راحلته فبينما هو كذلك اذ بها قائمة عنده فأخذ بخطامها ، ثم قال من سده الفرح : انت عبدى وانا ربك اخطا من شدة الفرح . وفي رواية ابي هريرة : الله افرح بتوبة عبده من العقيم الوالد ومن الظمان الوارد فمن تاب الى الله توبة نصوحاً ، انسى الله حفظته وبفاح الارض خطاياه وذنوبه . فراء حمزة والكسائي وحفص ، « ويعلم ما يفعلون » . بالتاء ، وهو خطاب للمشرّكين ، والباقون بالياء لانه بين خبرين عن قوم فقال قبله عن عبادته وبعده . « ويزيدهم من فضله » .

« ويستجيب الذين آمنوا » ، اى : يجيب الله الذين آمنوا ، « وعملوا الصالحات » ، اذا دعوه كقوله :- « ادعوني استجب لكم » ، « اجب دعوه الداع اذا دعان » . وقال ابن عباس : معناه يشيب الذين آمنوا وعملوا الصالحات على اعمالهم ، « ويزيدهم من فضله » ، سوى ثواب اعمالهم فضلاً منه . وفي رواية ابي صالح عن ابن عباس قال : « ويستجيب الدين آمنوا » ، اى . يشفعهم في اخوانهم ، « ويزيدهم من فضله » ، يشفعهم في اخوان اخوانهم .

و في الخبر عن رسول الله (ص) : « ويزيدهم من فضله » ، الشفاعة لمن وجبت له النار ، وقيل الذين آمنوا في موضع الرفع وهو استجابة العبيد لربهم كقوله :- « فليستجيبوا لى » ، « ويزيدهم من فضله » ، اى يزيدهم الله لهم الهدى من فضله ، كقوله :- « يزيدهم الله الذين اهدوا هدى » . « والكافرون لهم عذاب شديد » .

فی الآخرة . معنی هردو آیه آنست که : الله تعالى توبه بندگان پذیرد ، هر که که باخلاص وصدق بوی بازگردند و توبه ایشان نصوح باشد و گناهان گذشته ایشان همه بیامرزد ، هر چند که میداند که ایشان پس از توبه گناه کنند ، توبه ایشان رد نکند و از عفو خود فراموش نیاید و خواندن ایشان مر اورا جل جلاله ، اجابت کند ، و کردار نیک ایشان را ثواب دهد ، و بفضل خود ، زیادتى برسر نهد ، این کرامت و نواخت الله است مؤمنانرا هم در دنیا و هم در آخرت ، و کافرانرا عذاب سخت است در دنیا و در آخرت .

« ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض » ، ای لو جعلهم الله اغنیاء لطغوا و بغوا بعضهم على بعض . قال ابن عباس : بغهم طلبهم منزله بعد منزلة و مرکباً بعد مرکب و ملبساً بعد ملبس و فیل معناه : لتراوا الى افساد الارض بان لا یحتاج بعضهم الى بعض فلا یتمتعوا و نوا قال شقیق بن ابراهیم : معنی الآیه لورزق الله العباد من غیر کسب و یفرغوا عن المعاش و الکسب لطغوا و بغوا و سعوا « فی الارض فساداً » ، ولكن سغلهم بالكسب و المعاش رحمة منه و امتناناً ، « و لكن ینزل بقدر ما یشاء » ، یوصل الرزق الى من یشاء كما یشاء بالقدر الذی یعلم مصلحته فیه .

گفته اند : این آیه در شأن قومی از عرب فرو آمد که بوقت خصب و فراخی نعمت ، با محاربت و معادات یکدیگر میپرداختند و مال یکدیگر بغارت میبردند و در زمین بیه کاری میکردند و بوقت قحط و جدوب با انتجاع و تجارت و طاب رزق میپرداختند .  
وفی ذلک یقول الشاعر :

قوم اذ انبت الربیع بارضهم      نبتت عداوتهم مع البقل

خواب ارت گفت : این آیه در شأن ما فرو آمد ، جمع اصحاب صفه ، که بر اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع ما را نظر آمد ، آن مواسی ایشان دیدیم فراوان و عروض تجارت و نعمت بی کران ، آرزوی آن در دل ما بحرک کرد و رب العالمین باین آیه ما را از سر آن بمنی فرا داشت و سکینه فاعث بدل ما فرو آورد .

مصطفی (ص) گفت : « اخوف ما اخاف علی امتی زهره الدنيا و کثر بها » .



وقال بعض الحكماء : ان من العصمة ان لاتجد . وقال مقاتل : « ينزل بقدر ما يشاء »  
فيجعل واحداً فقيراً و آخر غنياً . « انه بعباده خير بصير » .

روى انس بن مالك عن النبي ( ص ) عن جبرئيل عن الله عز وجل انه قال :  
« من اهان لي ولياً فقد يارزني بالمحاربة . واني لاسرع شيء الى نصره اوليائي اني  
لاغضب لهم كما يغضب الليث الحرد وما تقرب الي عبدي المؤمن بمثل اداء ما افترضت  
عليه ، و ما زال عبدي المؤمن يتقرب الي بالنوافل حتى احبه ، فاذا احبته ، كنت له سمعا  
و بصراً و يداً و مؤيداً . ان دعاني اجبته و ان سألني اعطيته و ما ترددت في شيء انا فاعله  
ترددى ، في قبض روح عبدي المؤمن ، يكره الموت و اكره مساءته و لا بدله منه و ان  
من عبادي المؤمنين لمن يسألني الباب من العباد ، فاكفه عنه ان لا يدخله عجب  
يفسده ذلك . و ان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرنه لافسده  
ذلك . و ان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك .  
و ان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الصحة ، ولو اسقمته لافسده ذلك .  
و ان من عبادي المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا السقم ولو اصلحته لافسده ذلك .  
اني ادبر امر عبادي بعلمي بقلوبهم . « اني بعبادي خير بصير » .

« و هو الذي ينزل الغيث من بعد ما فنطوا » ، الغيث المطر ، سمي غيثاً لانه  
غياب الخلق به بقائهم و عليه نمائهم . و قيل الغيث من المطر ما يكون نافعا ، و يكون  
في وقته لان المطر قد يكون مضرراً ، و قد يكون في غير وقته ، « من بعد ما فنطوا » ، نشوا  
منه لتأخر نزوله و الغيب بعد اليأس ادعى لهم الى الشكر ، « و ينشر رحمه » نعمته  
و خصبه و قيل مطره فبعم السهل و الجبل و العامر و الغامر . و نشرها ، عمومها ، جميع  
الخليقة . « و هو الولي » ، اي : ولي المؤمنين بانزال الغيث ، « الحميد » ، الذي لا يفاه  
به الامدحاً و لا يذكر الا حمداً .

قال مقاتل : حبس الله المطر عن اهل مكة سبع سنين ، حتى فنطوا ، ثم انزل الله  
المطر فذكرهم نعمته ، قوله : - « و من آياته » ، اي - من علامات قدره ،  
« خلق السموات و الارض » ، مع عظمهما و كثره اجزائهما ، « و ما يب » اي : خلق و فري  
« فيهما من دابة » ، اي : ذي روح الانس و الجن و الملائكة و ساير الحيوان ، « و هو على

جمعهم» ، اى : على احيائهم بعد الموت ، «اذا يشاء قدير» . كامل القدره .

« وما اصابكم من مصيبة » ، اى - غمّ والم و مكروه ، « فيما كسبت ايديكم » ، يعنى فهو عقوبه للمعاصى التى اكتسبتموها ، كتوله : - « قل هو من عند انفسكم » ، « وما اصابكم من سيئة فمن نفسك » « بما كسبت ايدي الناس » قرأ اهل المدينة والشام ، بما كسبت بغير فاء وكذلك هو فى مصاحفهم فيكون ما فى اول الاية بمعنى الذى اصابكم بما كسبت ايديكم ، وهو مع الفاء احسن واشهر فى اللغة كما هو فى مصاحف اهل العراق لانه شرط وجوابه ، « ويعفو عن كثير » . من الذنوب ، فلا يعاقب عليه . وقبل : « يعفو عن كثير » . من الناس فلا يعاجلهم بالعقوبة اما عطفاً و رحمةً و اما زيادة فى العذاب و استدراجاً .  
قال الحسن : « ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم » ، اراد به اقامة الحدود على المعاصى ، « ويعفو عن كثير » . فلم يجعل له حداً .

وقال الضحاك : ما نعلم رجل القرآن ثم نسيه الا بذنب ، ثم قرأ : « وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم » ، اى مصيبة اعظم من نسيان القرآن .

و قال الحسن : لما نزلت هذه الاية ، قال رسول الله (ص) : « والذى نفسى بيده ما من خدش عود و لا عثرة قدم و لا اخلاخ عرو الا بذنب وما يعفو الله عنه اكثر .  
وقال على بن ابي طالب (ع) : الا اخبركم بافضل آية فى كتاب الله حد ثناها رسول الله (ص) ، « ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم و يعفو عن كثير . » قال و سافسرها لك يا على « ما اصابكم » ، من مرض او عقوبة او بلاء فى الدنيا ، « فيما كسبت ايديكم » ، والله عز وجل اكرم من ان ينهى عليهم العقوبة فى الآخرة ، وما عفا الله عنه فى الدنيا ، فانه احلم من ان يعود بعد عفوه . وقال عكرمة : ما من نكبة اصابت عبداً فما فوقها الا بذنب لم يكن الله ليغفر له الا بها او درجه لم يكن الله ليلغىها الا بها . وعن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال : اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة فى الدنيا و اذا اراد بعبده الشر ، امسك عليه بذنبه حتى يوافى به يوم القبمه .

« وما انتم بمعجزين فى الارض » ، اى : و ما انتم بفائتن هرباً فى الارض ، قال اهل اللغة اعجزته اى - صيرته عاجزاً وعجزه فته وسبقته ، يعنى اذا اراد الله العقوبة بكم فلا تفوتونه حيتما كنتم ولا تسبقونه ، « وما لكم من دون الله من ولى » ، يحفظكم ،

« ولانصیر » . یدفع عنکم العذاب اذا حل بکم .

« ومن آیاته الجوار » ، یعنی السفن واحداثها جاریة وهی السائرة ، « فی البحر کالاعلام » ، یعنی کالجبال فی العظم .

« ان یشأیسکن الريح » التي تجریها ، « فیظللن رواکد علی ظهره » ، یعنی فیبقین واقفة علی ظهر البحر ، تقول رکد الماء اذا وقف ، « ان فی ذلک لآیات لکل صبار سکور » . یعنی لکل مؤمن لان صفة المؤمن : الصبر فی الشدة والشکر فی الرخاء . وفی الخبر : الايمان نصفان ، نصف صبر ، ونصف شکر .

« او یوبقهن بما کسبوا » یهلك کثیراً من السفن و من فیها بذنوبهم اوبقتهم ذنوبه ای : اهلکتهم ، « ویعف عن کثیر » . فینجیهم ، وقیل : یعف عن کثیر . من ذنوبهم فلا یعاقب علیها .

« و یعلم الذین یجادلون » ، قرأ اهل الکوفة والشام و یعلم برفع المیم استأنف به الکلام کقوله فی سورة التوبة :- « ویتوب الله علی من یشاء » ، وقرأ الآخرون و یعلم بالنصب علی الصرف کقوله :- « و یعلم الصابرين » . ای : صرف من حال الجزم الی النصب استخفافاً و کراهیة لتوالی الجزم و کقول الشاعر :

لاتنه عن خلق وتأتی مثله  
عارعلبک اذا فعلت عظیم

و معنی الآية ، انما نفعل ذلک من العفو والاهلاک « لبعلم الذین یجادلون » انبیاءنا « فی » ، رد « آیائنا » ، ان لیس ، « لهم من » ، عذاب الله « محیص » . مهرب وانه لیس بمنج من ذلک غیر الله عز وجل .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی عزوجل : - الله لطیف بعباده ، الله لطیف است به بندگان ، رفیق است و مهربان برایسان لطف وی بود که نرا بوفیق داد ناورا پرستیدی ، نوفیق کرد ، تا از او خواستی دل معدن نور کرد تا نادیده دوست داشتی و نادریافته بشناختی . لطف وی بود که از تو طاعات بوقت خواست و مشوبات مؤبد بداد « عطاء غیر مجنود » .

لطف وی بود که نعمت بقدر خود داد و از بنده شکر بقدر بنده خواست  
« فاتقوا الله ما استطعتم » .

لطف وی بود که بنده را نوبتی خدمت داد و آنکه هم خود مدحت و ستایش  
بر سر نهاد که : « التائبون العابدون » الی آخر .

لطف وی بود که بوقت گناه را جاهل خواند با عفو کند « انه من عمل  
منکم سوءً بجهالة » بوقت شهادت عالم خواند تا گواهیّت بپذیرد « الا من شهد  
بالحق و هم يعلمون » .

بوقت نقصبر ضعیف خواند ، با بقصیرت محو کند . « وخلق الانسان ضعیفاً » .  
آن درویش گوید ، از سرسوز و نیاز در آن خلوت راز :

« الهی بو ما را ضعف خواندی ، از ضعف چه آید جز از خطا و ما را  
جاهل خواندی و از جاهل چه آید جز از جفا و بو خداوندی کریم و لطف ، از کریم  
و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا . سرای بنده آنست که چون  
لطف و رفق او جل جلاله بر خود بشناخت ، دامن از کونین درچیند ، بساط هوس  
درنوردد ، کمر عبودیت برسان بندد بر درگاه خدمت و حرم لزوم گیرد ، دیده  
از نظر اغیار بردوزد ، خرمن اطماع بخلف بسوزد ، بادل بی غبار و سینه ای بی بار ،  
منتظر الطاف و مبارک الهی بنشیند ناحق جل جلاله بلطف خود کار وی مبسازد . و دل  
وی درمهد عهد مینوازد « الله لطیف بعباده » خدایرا جل جلاله هم لطف است و هم  
مهر . بلطف او کعبه و مسجد ها بنا کردند ، بقهر او کلبساها و بت کده ها برآورند .  
نوفیق را فرستاد باطلیعه لشکر لطف بود ، خذلان را برانگیخت با مقدمه  
لشکر عدل بود .

مسکین آدمی بچاره که او را گذر بر لشکر لطف و مهر آمد ، نداند که  
طلیعه لشکر لطف او را دربر گیرد بنار ، یا مقدمه لشکر عدل او را پپای فرو گیرد ،  
زار و خوار .

ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی ، مبادا که عمر  
میگذاری ، زیر مکر نهانی . آه از بای بندی نهانی ، فغان از حسرنی جاودانی .



ای بسا پیرمناجاتی که بر ظاهر اسلام عمری بسر آورده شب را پالونه آب گرم دیده کرده بروز سجه تسبیح در دست گرفته و امیدی در سر انجام کار خویش بسته ، بعاقبت چون رشته عمرش باریک شود ، روز امیدش تاریک شود .

« و بدالهم من الله ما لم یکنوا یحتسبون » مؤذنی بود چندین سال بانگ نماز گفته روزی بر مناره رفت ، دیده وی بر زنی ترسا افتاد ، در کار آن زن گرفت ، چون از مناره فرود آمد ، هر چند با خویشتن بر آویخت بر نیامد ، بدر سرای آن زن ترسا شد ، قصه با وی بگفت ، آن زن گفت اگر دعوی راست است و در عشق صادق ، موافقت شرط است . زنار ترسائی بر میان باید بست ، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسائی بر بست ،

بیم است که از عشق تو رسوا گردم      دفتر بنهم گرد جلیها گردم  
گر تو ز بی رهی مسلمان نشوی      من خود ز بی عشق نو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد ، چون مست گشت ، قصد آن زن کرد ، زن بگریخت و در خانه ای شد آن بدبخت بر بام رفت تا بحیاتی خویش را در آن خانه افکند ، خذلان ازلی تاختن آورد ، از بام در افتاد و بر ترسائی هلاک شد .

چندین سال مؤذنی کرده و سرائع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسائی هلاک شده و بمقصود نارسید « و هو الذی یقبل التوبه عن عباده ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد ، ناله صلحجویان نیوشد ، عیب عذر خواهان پوشد .

اگر بتقدیر بنده ای صد سال معصیت کند ، آنکه گوید تبت ، الله گوید قبلت عبدی حرفت نو معصیت و صفت من مغفرت ، بر حرفت خود رها نکنی ، من صفت خود کی رها کنم . عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی ، تا نخواندم ، نیامدی ، توبه دادن از من ، توبه پذیرفتن بر من ،

« ثم ناب علیهم لیتوبوا » توبه کردن تو ، به ندم ، توبه دادن من بحلم و کرم توبه کردن تو بدعا ، توبه دادن من بعطا ، توبه کردن تو بسؤال ، توبه دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت ، توبه دادن من باجابت .

خبر درست است از مصطفی (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت شوند

و در درجات و منازل خود فرو آیند ، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آنرا ساکنان نباشند ، تا رب العزه خلقی نو آفریند و آن جایگاه بایشان دهد ، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت نا کرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد ، اولی تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند . بروم و نرك دهند کس میفرستد تا ناآمده را بیارد ، آمده را کی راند .

در خبر است که روز قیامت بندهای را بدوزخ میبرند ، مصطفی ( ص ) ببیند ، فرماید یا رب امّتی ، امّتی ، خطاب آید که یا محمد ، نوندانی که وی چه کرد ، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند ، مصطفی ( ص ) گوید : « سحّاً سحّاً » دور بادا و هلاک دور بادا و هلاک ، حنانستی که رب العزه فرمودی : بنده من ، او که مرا سفیح است چون بدانست جفاهای نو ، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من ، نکشد بار جفاء مرا ، جز فضل من نبوسد عیب و عوار تو .

« ویستجبب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و نزیدهم من فضله » این زیادت بقول مفسران اهل سنت ، دیدار خداوند اسب جل جلاله .

همچنانکه جای دیگر گفت : « للذین احسنوا الحسنی و زیاده » و بنده که بدیدار الله رسد ، بفضل الله میرسد نه بطاعت خود ، چنانکه فرمود « و نزیدهم من فضله » فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بسر مختصر را هرگز زهره آن نبود که باین تقاضا پیدا آید . عجب کاریست ، از آنجا که عزب غیرت است از دیده اغیار ، نقاب بر نقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند :

هرچند نهفت است پهرده در هموار نور دورخش در همه آفاق عیانست

بویگر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت : « بار خدا را فردا همه را نایینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند » باز وقتی دیگر گفت : بار خدا یا شبلی را نایینا انگیز ، دریغ بود که چون من ترا بیند ، آن سخن اول غیرت بود بر جمال ، از دیده اغیار و آن دیگر غیرت بود بر جمال از دیده خود . و در راه جوانمردان این قدم از آن

قدم تمامتر است و عزیز تر .

از رشک نو برکنم دل و دیده خویش تا اینت نبیند و نه آن داند پیش و دلیل بر آنکه دیدار خداوند ذوالجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که : « اذا دخل اهل الجنة ، نودوا يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعداً يريدان ينجزكموه... الحديث . چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل و مساکن طیبه خود فرار گیرند ، ندا آید که ای دوستان حق ، شما را بنزدیک خداوند وعده ایست ، حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده را بحقیق خواهد کرد ، ایشان گویند آن چه وعده ایست ؟ . بهذا وعده دوستان و گرچه خلاف بود ، فکیف که آن وعده ، خود عین صدق باشد و گفته مخلوقی است در حق مخلوقی : امطیئنی و سوفی و عدینی و لاتقی ، بهشتیان گویند ، آن وعده موعود چیست ؟ و نه آن باشد که ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند .

این چنانست که شافعی را گفتند عاقل کیست ؟ گفت : الفطن المتغافل دانائی که خود را بنادانی آورد . قال : فبكشف الحجاب فينظرون اليه . حق جل جلاله حجاب از دیده ها برگیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عز کبریائیه و عظم شأنه . « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ، الاشارة من هذه الاية ، ان العبد اذا ذبل غصن و فته و تكدر صفو وده و كسفت سمس انسه و بعد بساحات القرب طراوه عهده فرما ينظر اليه الحق بنظر رحمته فينزل على سره امطار الرحمة و يعيد عوده طریاً و ينبت من مشاهد انسه و ردا جنياً و انشدوا :

ان راعنى منك الصدود      فلعل ايامى تعود  
و لعل عهدك باللوى      يحبى فقد يحبى العهود  
والغصن ، يبيس تارة      و بربه مخضراً يمد

پیر طریقت گفت : چون نیک ماند آخر این کار ، باول این کار . راه بدوست حلقه ایست ، از او در آید و هم باو باز گردد ، اول این کار بهار ماند و بشکوفه ، مرد دراو خوش بود و تازه و پر روح ، بس از آن نشیبه و فرازها بند ، نا کامیها و نفرقها بین آید که : در عبودیت هم جمع است و هم تفرقت و در مقامات هم نور است و هم ظلمت .

بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش بیند که گوید آه که می‌لرزم از آنکه  
نیرزم ، چه سازم جز ز آنکه می‌سوزم ، تا از این افتادگی برخیزم آنکه چه بود .  
« ینزل الغیت من بعد ما قنطوا » ، ابر جود ، باران وجود ریزد ، سیحاب  
افضال در اقبال فشاند ، گل وصال در باغ نوال شکفته گردد ، آخر کار باول باز شود .  
بنده از سر ناز و دلال گوید :

بر خبر همی رفتم جویان یقین . ترس مایه و امید قرین . مقصود از من نهان  
و من کوشنده دین . ناگاه برق تجلی یافت از کمین ، ازطن چنان بیند وز دوست چنین .

### ۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « فما اوتیتهم من شیء » ، هر چه شما را دادند از چیز  
[ این جهانی ] ، « فمتاع الحیوة الدنیا » آن ناپاینده است ، برسدنی<sup>(۱)</sup> درزندگانی  
این جهان ، « و ما عند الله خیر و ابقى » ، و آنج<sup>(۲)</sup> بنزدیک الله است ، به است  
و پاینده تر ، « للذین آمنوا » ، ایشانرا که بگرویدند ، « و علی ربهم یتوکلون »<sup>(۳)</sup>  
و بخداوند خویش پستی میدارند .

« والذین یجتنبون » ، و ایشان که می‌پرهیزند ، « کبالرلائم » ،  
از بزرگهای گناهان ، « و الفواحش » ، و از کارهای زشت ، « و اذا ما غضبوا »  
و چون درخشم تنوند ، « هم یغفرون »<sup>(۴)</sup> ، ایشانرا می‌آمرزند .

« والذین استجابوا لربهم » ، و ایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش را ،  
« و اقاموا الصلوة » ، و نماز بیای میدارند ، « و امرهم شوری بینهم » ،  
و کار ایشان در میان ایشان در مشاورت بود [ و بر رسیدن از صواب دبدن یکدیگر ] ،  
« و مما رزقناهم ینفقون »<sup>(۵)</sup> . و از آنج ایشانرا روزی دادیم ، هزینه میکنند .

« والذین اذا اصابهم البغی » ، و ایشان آنند که چون افزونی جستن  
[ افزون جو ] بایشان رسد ، « هم ینتصرون »<sup>(۶)</sup> . ایشان از [ افزونی جوی ]  
کین میکشند و داد می‌ستانند .

۱ - برسدنی و بر سیده بمعنی فانی شدنی و فانی شده در این کتاب مکرر آمده ۲ - آنج - آنچه .



« وجزاء سيئة سيئة مثلها » ، پاداش بدی ، بدی است همچنان ، « فمن عفا واصلاح » ، هر که فرا گذارد و آشتی کند ، « فاجره على الله » ، مزد او بر خدای است ، « انه لا يحب الظالمين »<sup>(۴۰)</sup> . الله ستمکاران را دوست ندارد .

« ولمن اتصر بعد ظلمه » ، و هر که کین کشد [ از ستم کار خویش ] ، بس ستم کردن او ، « فاولئك ما عليهم من سبيل »<sup>(۴۱)</sup> . ایشان آنند که برایشان [ نکوهیدن را و نکوهنده را ] راهی نیست .

« اما السبيل على الذين يظلمون الناس » ، راه [ بدنامی ] برایشانست که ستم میکنند بر مردمان ، « و يبغيون في الارض بغير الحق » ، و افزونی میجویند در زمین ، به بی حق ، « اولئك لهم عذاب اليم »<sup>(۴۲)</sup> ، ایشانراست عذابی دردناک . « ولمن صبر وغفر » ، هر که شکبائی کند و بیامرزد ، « ان ذلك لمن عزم الامور »<sup>(۴۳)</sup> . آن از کارهء جد است و قصدهاء درست .

« ومن يضل الله » ، و هر که ، الله او را بی راه کند ، « فما له من ولي من بعده » ، او را باری دهی نیست از پس [ بی راه کردن ] الله ، « وتري الظالمين لما راوا العذاب » ، و کافرانرا بین آنکه که ایشان عذاب ببندد ، « يقولون هل الى مرد من سبيل »<sup>(۴۴)</sup> ؟ میگویند ، باز بردن را [ با آن جهان ] - هیچ راهی هست ؟ « و تريهم يعرضون عليها » ، و بینی ایشانرا که [ آتشی ] با ایشان ستمایند ، « خاشعين من الذل » ، فرومانده و از دست افتاده از خواری ، « ينظرون » ، سینگردند [ در دوزخ ] ، « من طرف خفي » ، [ ببعضی ] از چشم نهان مینگردند ، [ چشم از آن بر نکند از نرس ] .

« وقال الذين آمنوا » ، و گرویدگان گویند ، [ روز رستاخیز چون مال کافران ببندد ] ، « ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيمة » ، زیان کاران ایشانند که از خویشتن و کسان خویشن درماندند ، « الا ان الظالمين في عذاب مقيم »<sup>(۴۵)</sup> « آگاه باشید که کافران در عذابی اند باینده و همیستگی .

« وما كان لهم من اولياء » ، وایشانرا هیچ یاری دهی نبود ، « ينصرونهم من دون الله » ، که ایشانرا فریاد رسد و یاری دهد فرود از الله ، « ومن يضل الله » ،

و هر که الله او را پی راه کند ، « فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ <sup>(۴۶)</sup> » . او را هیچ راهی نیست .  
 « اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ » ، پاسخ کنید خداوند خویش را [ و بگروید باو ] ،  
 « مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ » ، پس از آنکه روزی آید ، « لَأَمْرٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ » ، که  
 آن روز از خدای هیچ بازپس بردنی نیست ، « مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ » ، شمارا  
 آن روز ، هیچ پناهی نه ، « وَمَا لَكُمْ مِنْ تَكْوِينٍ <sup>(۴۷)</sup> » . و نتوانید که گوئید ، این  
 شاید و نباید .

« فَاِنْ أَعْرَضُوا » ، اگر برگردند از پذیرفتن ، « فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ  
 حَفِظًا » ، [ شمارمخور ] که برابر ایشان نگهسان نفرستادیم ، « أَنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ » ،  
 نیست بر تو مگر پیغام رساندن ، « وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً » ، و ما  
 هر گاه که مردمرا بجنسایتیم از خویشتن بخشایشی ، « فَرِحَ بِهَا » ، سادی در گیرد  
 بآن ، « وَأَنْ تَصْبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ » ، و اگر رسد بایسان ندی ، بکرد  
 دو دست ایشان ، « فَاِنْ الْإِنْسَانُ كَفُورٌ <sup>(۴۸)</sup> » . آدمی ناسناس است .

« لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » ، خدایر است بادشاهی آسمانها و زمینها ،  
 « يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ » ، میآفریند آنچه خواهد ، « يَهْبِ لِمَنْ يَشَاءُ آثًا » ، میبخشد او را که  
 خواهد فرزندان مادینه ، [ که در ایسان هیچ بریه نه ] ، « وَ يَهْبِ لِمَنْ يَشَاءُ  
 الذُّكُورَ <sup>(۴۹)</sup> » . میبخشد او را که خواهد نسران [ که در ایسان هیچ دختران نه ] .

« أَوْ يَزُوجَهُمْ » ، یا ایسانرا صنف صنف کند آمیخته ، « ذَكَرًا وَأُنْثَى » ، نرینان  
 و مادیان ، « وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا » ، و هر که را خواهد سترون کند ناراینده ،  
 « إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ <sup>(۵۰)</sup> » . او دانائی توانا است ، [ چنانکه داند که باید کرد ممکن ] .

« وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ » ، هرگز نبود [ پس از نوای محمد ] هیچ مردم را ،  
 « أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ » ، که الله سخن گفتید باو ، « الْإِلَاحِيَّ » ، مگر بمودن در خواب ،  
 [ یا افکندن در دل ] ، « أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ » ، [ یا سخن گفتن ] از پس پرده ،  
 « أَوْ يَرْسِلَ رَسُولًا » ، یا رسول فرستد ، « فَيُوحِي بِأَمْرِهِ مَا يَشَاءُ » ، تا بپغام رساند  
 بدسوری و فرمان او آنچه میخواهد ، « إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ <sup>(۵۱)</sup> » . او بر است زیر خلق ،  
 دانائی، راست کار .

« و كَذَلِكَ اَوْحَيْنَا اليكَ » ، و همچنان پیغام دادیم بتو ، « رَوْحاً » ، نامه زندگانی دلها را ، « مِنْ اَمْرِنَا » ، از فرمان و سخن ما ، « مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْاِيْمَانُ » ، تو ندانستی که نامه چه بود و ندانستی که ایمان چه بود ، « وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوْرًا » ، لکن ما این نامه را روشنائی کردیم ، « نَهْدِيْ بِهٖ مِنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا » ، راه مینمائیم باین نامه ، هر که را خواهیم از بندگان خویش را ، « وَ اَنْتَ لَتَهْدِيْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ (۹۱) » . و تو راه مینمائی [ و میخوانی ] براه راست .

« صِرَاطُ اللّٰهِ » ، راه خدای ، « الَّذِيْ لَهُ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ » ، آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمینها ، « اِلَّا اِلٰهٌ تَصِيْرُ الْاُمُوْر (۹۲) » . آگاه باشید که باخواست خدا گردد ، همه کارها .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : فما اوتيتم من شئى فمتاع الحيوۃ الدنيا » ، ای : اموالکم بنفعکم بده حیوتکم فی الدنيا ، و هو نفع یسیر ، « و ما عندالله خبر و ابقى للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون » . و منافع الاخرة المعدة للمؤمنین المتوکلین ، خیر لانه امتع والد و ابی ، لانه دائم لا ینقطع ، و قیل معناه « فما اوتیتم من » ریاش الدنيا « فمتاع الحیوة الدنيا » لیس من زاد المعاد . و ثواب الاخرة ، لاخیر « و ابقى للذین آمنوا » فيه بیان ان المؤمن و الکافر ، یتویان ، فی ان الدنيا متاع لهما تتمتعان بها و اذا صارا الی الاخرة کان ما عندالله خیراً للمؤمن الذی یتوکل علیه و یفوض امره الیه و یفزع الیه بالدعاء فی السراء و الضراء .

بیان آیت آنست که : دنیا و هر چه در آنست از لذات و شهوات و منافع ، متاعی اندک است ، بقدر حیوة آدمیان ، مؤمن و کافر در آن یکسان : عرض حاضر یا کل منه البر و العاجر . نیکان و بدان را از آن برخوردار است ، چندانکه زندگانی است ، بس چون باخرب باز گردد و بر الله رسند ، آنچه الله ساخته ، مؤمنان و متوکلان را بنزدیک خویش ، از آن نعیم باقی و ملک جاودانی ، آن نیکو بر است و بهتر که هرگز



بنرسد ومنقطع نگردد ، چنانك رب العزة فرمود: « اكلها دائم وظلها » « لامقطوعة و لا ممنوعة » ، « عطاء غير مجذوذ » .

قوله : - « والذين يجتنبون » ، عطف على الذين آمنوا ، ومحله جر ، ومعنى آنست كه نعيم باقى پاينده ، مؤمنانرا ساخته و متوكلانرا و ايشانرا كه از كبائر و فواحش پرهيز كنند ، و من الكبائر والفواحش ، الاشرار بالله و البأس من روح الله والامن من مكر الله و عقوق الوالدين و قتل النفس التى حرم الله و قذف المحصنات و اكل مال اليتيم والفرار من الزحف و اكل الربوا ، والسحر والزنا واليمين الفاجره و الغلول و منع الزكوة و شهادة الزور و كتمان الشهاده و شرب الخمر و نقض العهد و قطيعة الرحم . و اختلاف العلماء فى عدالكبائر ذكرناه فى سورة النساء و قوله : « كبائر الاثم » ، اضاف الى الاثم ، فان من الاثم الصغيرة والكبيرة ، والصغيرة مغفورة اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى « ان نجتنبوا كبائر ما ننهون عنه ، نكفر عنكم سيئاتكم » مرأ حمزة و الكمالى كبير الاثم على الواحد هاهنا و فى سورة والنجم و المراد به الشرك . قاله ابن عباس فوله : « و اذا ما غضبوا هم يغفرون » يحلمون و يكظمون الغيظ .

« والذين استجابوا لربهم » اجابوه الى مادعاهم اليه من طاعته ، « واقاموا الصلوة » يعنى الصلوات الخمس فى مواعيقتها بشرائطها « و امرهم شورى بينهم » اى : ادا حزنهم امر استشاروا ذوى الرأى ، منهم . اصله من السور و هو الاخراج . سمي به لان كل واحد من المتشاورين فى الامر كذا لك يستخرج من صاحبه ما عنده ، « و مما رزقناهم ينفقون » . فى طاعة الله والدين و فل ينفقون مقرين بانه من رزق الله فان الكافر ايضاً ينفق بما رزقه الله لكنه جاحد . « والذين اذا اصابهم البغي » اى : الظلم « هم ينتصرون » . ينتقمون من ظالمهم من غير ان يعتدوا ، قال مقاتل : هذا فى المجروح ينتصر من الجارح ، فيقتص منه . مدح هاهنا المستقم من ظالمه و عذره فى الابه الثالثه و هى قوله : « و لمن انتصر بعد ظلمه » الاية . و مدحه فى آخر السعراء فى قوله : « وانتصروا من بعد ما ظلموا » ، و ذلك لانه يكره للمؤمن ان يعرض نفسه للدل . و فى الخبر : لا ينبغي للمؤمن ان يذل نفسه ، قبل يا رسول الله و كيف هو ، قال : يتعرض من البلاء لما بطبق . و فل



نزلت هذه الايات في ابي بكر الصديق و قال ابن زيد : جعل الله المؤمنين صنفين ، صنف يعفون عن ظالمهم ، فبدأ بذكرهم وهو قوله : - « واذا ما غضبوا هم يغفرون » ، وصنف ينتصرون من ظالمهم ، وهم الذين ذكروا في هذه الاية ، وقال عطاء : هم الذين اخرجهم الكفار من مكة و بعوا عليهم ، ثم مكنتهم الله في الارض حتى انتصروا ممن ظلمهم ثم ذكر الانتصار . بقوله :- « وجزاء سيئة سيئة مثلها » ، الاولى هي السيئة في اللفظ والمعنى ، و الثانية سيئة في اللفظ و عاملها الس مسيء لانها مجاراه بالسوء لانوجب ذنباً كقوله :- « فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم » قال مقاتل : يريد به القصاص في الجراحات والدماء وقال السدي هو ان يجاب قائل الكلمة الفبيحة بمثلها من غير ان يعتدي فاذا قال اخذك الله يقول ، اخذك الله . ثم ذكر العفو ، فقال : « فمن عفا » يعني عن ظلمه « واصلح » بالعفو بينه و بين ظالمه ، « فاجره على الله » . و في الخبر اذا كان يوم القبة نادى مناد : من كان له اجر على الله فليقم ، قال : فبقوم عنق كبير ، قال : فيقال ما اجركم على الله ، قال : فيقولون نحن الذين عفونا عن ظلمنا وذلك قوله عز وجل :- « فمن عفا واصلح فاجره على الله » ، فقال لهم : ادخلوا الجنة باذن الله . و قال صلى الله عليه و آله و سلم : ما زاد عند بعفو الا عزاً ، و قال ( ص ) : من سره ان يشرف له البسان او يرفع له الدرجات فليعف عن ظلمه ، وليبصل من قطعه وليعط من حرمه . « انه لا يحب الظالمين » . هذا راجع الى السيئة الاولى . قال ابن عباس : يعني الذين يبدئون بالظلم .

قوله :- « و لمن اسر بعد ظلمه » اي - بعد ظلم الظالم ، اياه « فاولئك » يعني المنتصرين ، « ما عليهم من سبل » . بعقوبة و مؤاخذه و دلام . « انما السبل على الذين يظلمون الناس » ، اي - يبدئون بالظلم « و يبغون في الارض بغر الحق » يعملون فيها بالمعاصي ، اي : يطلبون فيها ما ليس لهم بحق ، « اولئك لهم عذاب اليم » .

« و لمن صبر و عمر » اي صبر على مظلمة ولم يقتص ولم يسر و تجاوز عنه ، « ان ذلك » الصبر و المغفرة « لمن عزم الامور » . عزم الامور جدها و حقبتها تقول عزم علك ، اي : امرتك امراً جداً ، و العزيمة والصريمة الرأي الحد ،

وقوله : - « فاذا عزم الامر » ، اى : جدا الامر .

و فى الخبر عن رسول الله ( ص ) فى بعض الاحكام عزمة من عزمات ربهى  
والعازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق  
له قصدك .

«ومن يضلل الله» ، بالخذلان ، «فما له من ولى من بعده» ، اى : ماله احد  
يلى هدايته بعد اضلال الله اياه وخذلانه ، «وترى الظالمين لما رأوا العذاب» يوم القيمة  
«يقولون هل الى مرد من سبيل» . اى : هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك .

«وتريهم يعرضون عليها» اى : يساقون اليها . انت العذاب حملاً على المعنى  
وهو النار - «خاسعين» اى : ساكتين متواضعين ، «من الذل» و الخزى ، «ينظرون  
من طرف خفى» اى - بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل . والطرف : العين ، واصله  
مصدر ، فلم يجمع و قيل معناه : من طرف خفى النظر . اى : يسارقون النظر الى النار  
من الفزع لا يملأون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم و قيل : الطرف الخفى  
عين القلب ، اى : ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحسرون عمياً ، «وقال الذين  
آمنوا» ، فى الآية اضمار ، يعنى : وقال الذين آمنوا ، يوم القيمة اذا عاينوا المشركين  
على هذه الحالة ، «ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم» بان صاروا الى النار ،  
«واهلهم» : اى - خسروا اهلهم فى الجنة اذ صاروا لغيرهم ، «الا ان الظالمين  
فى عذاب مقيم» . دائم لا يزول عنهم .

«وما كان لهم من اولياء» ، من اقرباء ، «ينصرونهم من دون الله» اى -  
يمنعونهم من عذاب الله ، «ومن يضلل الله فما له من سبيل» . طريق الى الوصول الى الحق  
فى الدنيا و الجنة فى العقبى قد انسد عليهم طريق الخير .

«استجيبوا لربكم» بالايمان و الطاعة ، «من قبل ان يأتى يوم» - وهو  
يوم القيمة . و قيل يوم الموت ، «لامرد له من الله» اى : لا يرده الله ، و قيل معناه يوم  
من الله لا يقدر احد على رده و دفعه ، «مالكم من ملجأ يومئذ» ، الملجأ هاهنا  
هو الوزر فى سورة القيامة ، والمناص فى سورة ص ، «وما لكم من نكير» . منكر يغير  
ماحل بكم من العذاب .

« فان اعرضوا » عن الايمان ، « فما ارسلناك عليهم حفيظاً » هذا كقوله : -  
 « وما انت عليهم بوكيل » ، « ولست عليهم بمسيطر » ، وقيل : ما ارسلناك عليهم  
 حفيظاً ، تحفظهم على الايمان و تمنعهم من الكفر ، « ان عليك الا البلاغ » ای -  
 ليس عليك الاتبليغ الرسالة ، وقد فعلت و هذا قبل ان امر بالقتال ، « و انا اذا  
 اذقنا الانسان منارحمة » ، نعمة وخصباً وسعةً ، « فرح بها » ای : بطرلاجلها وزهى  
 اعجاباً بها ، فلم يشكر من ازلها و اسداها ، « و ان تصبهم سيئة » محنة و قحط  
 وضيق ، « بما قدمت ايديهم » ای : بسبب معاصيهم عقوبة لها ، « فان الانسان  
 كفور » . هذا من كفران النعمة ، ای - يسخط من قضاء الله ولم يره عفوية و قيل  
 ينسى و يجحد باول شدة جميع ماسلف من النعم . ويحتمل انه خاص و المراد به الكفر  
 بالله سبحانه و لهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم عظم نفسه عزوجل فقال :

« لله ملك السموات والارض » ، المعنى : فان لم يستجيبوا لك فاعرض  
 عنهم و اعبدا الله الذى له ملك السموات والارض له التصرف فيهما بما يريد « يخلق  
 ما يشاء » من غير اعتراض عليه ، « يهب لمن يشاء اناثاً » فلا يكون له ولد ذكر . و  
 فى الخبر : ان من يمن المرأة تبكيرها بالانثى قبل الذكر ، و ذلك لان الله عزوجل  
 بدأ بالاناث ، فقال : « يهب لمن يشاء اناثاً و يهب لمن يشاء الذكور » . فلا تكون  
 له انثى .

« او نزوجهم ذكراً و اناثاً » ای : يجمع له بينهما فيولد له الذكور والاناث .  
 معنى هذا التزويج التصنيف والا زواج الاصناف ، كقوله عزوجل : - « من كل زوج  
 بهيج » ای من كل صنف حسن .

قال مجاهد : هو ان تلد المرأة غلاماً ثم جارية ثم غلاماً ثم جارية و قال  
 ابن الحنفية : تلد بواً غلاماً و جارية والعرب تقول هولاء و لدفلان سطرة اذا  
 كانوا بنين و بنات : « ويجعل من يشاء عقيماً » . فلان لا ولا يولد له . قيل : هذه الاية  
 خاصة فى الانبياء ، « يهب لمن يشاء » يعنى لوطاً لم يولد له ذكر انما ولد له ابنتان ،  
 « و يهب لمن يشاء الذكور » . ابراهيم (ع) ، لم يولد له انثى ، كان له اولاد ذكور  
 « اويز وجههم ذكراً و اناثاً » ، محمد (ص) ولد له بنون و بنات ، « و يجعل من



یشاء عقیماً عیسی و یحیی کانا عقیمین لم یولد لهما ولد و قیل هذا علی وجه التمثیل ،  
و الایة عامة فی حق كافة الناس .

و عن عائشة قالت : قال رسول الله (ص) : ان اولادکم هبة الله لکم ،  
« یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور » ، و اموالهم لکم اذا احتجتم اليها  
و قیل معنی الایة « یهب لمن یشاء اناثاً » : و یهب لمن یشاء الدنيا « و یهب لمن  
یشاء الذکور » الاخره . « اویز وجههم ذکراً و اناثاً » ، الدنيا والاخره ، « و یجعل  
من یشاء عقیماً لا دنیا و لا عقبی » ، انه علیم « بمصالح العباد » ، « قدير » ، قادر  
علی الکمال .

« و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً » ، سبب نزول این آیت آن بود  
که : جهودان گفتند : ای محمد تو دعوی نبوت میکنی ، میگوئی پیغامبرم و فرستاده  
الله بخلق ، هیچ بالله سخن گوئی و در وی نگری چنانکه موسی بالله سخن گفت  
و در الله مینگریست ؟ و تا نرا بالله این کلام و این نظر نبود ، چنانکه موسی را  
بود با او ، ما بتو ایمان نیاریم . مصطفی (ص) فرمود : لم ينظر موسی الى الله ،  
حدیث نظر میکنید در حق موسی ، که موسی الله را ندید ، سخن شنید و لکن گوینده را  
ندید . رب العالمین بروفق این سخن وی ، این آیت فرستاد :

فوله تعالی : - « و ما کان لبشر » ، هرگز هیچ بشر را نبود پیش از تو  
ای محمد که الله با وی سخن گفتی مگر از سه گونه : اما و حیاً یوحی الیه اوفی المنام  
او بالهام ، و رؤیا الانبیاء وحی . یک وجه آنست که با نمودن در خواب یا افکندن  
در دل ، و بیشترین وحی پیغامبران پیش از مصطفی (ص) از این دو وجه بوده ،  
یا الهام یا رؤیا . گفته اند ، که داود (ع) بالهام حق جل جلاله زبور بدانست تا  
از حفظ بنوشت ، اما پیغامبران مرسل که سیصد و میزده اند ایشان فرشته ای را دیدند ،  
یا آواز فرشته شنیدند ، یا کلام حق از پس پرده شنیدند . و روی ان النبی (ص)  
قال : من الانبیاء من یسمع الصوت فیکون بذلك نبیاً و منهم من ینقث فی اذنه و قلبه  
فیکون بذلك نبیاً و ان جبرئیل ، یأتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه . هشام بن  
عروة عن ایه عن عائشة : ان الحرث بن هشام ، سأل رسول الله (ص) : کیف



يَأْتِيكَ الْوَحْيُ فَقَالَ أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلَاسَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّ عَلَى ، فَيَقْصِمُ عَنِّي وَقَدْ  
وَعَيْتَ عَنْهُ مَا قَالَ ، وَ أَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلَكُ رَجُلًا ، فَيَكَلِّمُنِي فَأَعْي مَا يَقُولُ ، قَالَتْ  
عَائِشَةُ : وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ مِنْ الْيَوْمِ السَّيِّدِ الْبَرْدِ ، فَيَقْصِمُ عَنْهُ وَ أَنْ جَبِينَهُ ،  
لِيَتَفَصَّدَ عِرْقًا .

وجه دیگر سخن گفتن الله است ، با بشر از پس پرده ، چنانکه با موسی (ع)  
گفت ، کَلِمَهُ وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ مِنْ نَارٍ ، موسی از حق بی واسطه سخن شنید ، حجاب  
در میان و رؤیت نه . و مصطفى (ص) سُبَّ مَعْرَاجٍ از حق جل جلاله سخن شنید  
بی واسطه و حق را دید بی حجاب ، و مؤمنان فردای قیامت در بهشت حق را جل جلاله  
بینند بی حجاب ، و سخن وی شنوند بی واسطه . و چه سوم آنست که فرمود : « او یرسل  
رسولاً » اما جبرئیل او غیره من الملائكة فیوحی دلک الرسول الی المرسل الیه ، باذن الله  
ما یشاء الله . ارسال رسول یک قسم نهاد از اقسام کلام یعنی که رسول فرستد با  
پیغام رساند بدستوری و فرمان وی ، چنانکه جبرئیل را فرستاد بمحمد (ص) نا بیغام الله  
بگزارد و محمد (ص) را فرستاد بخلق نا بیغام الله برساند . الله با جبرئیل فرمود  
و جبرئیل با محمد (ص) گفت و محمد با خلق گفت . قرأ نافع « او یرسل » برفع اللام  
علی الاستیناف تقدیره او هو یرسل رسولاً فیوحی ساکنه السای ، و قرأ الاخرون  
« او یرسل » بنصب اللام ، « فیوحی » ، بنصب الیای عطفاً علی محل الوحی ، لان  
معناه ، و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا ان یوحی الیه ، او یرسل رسولاً « انه علی  
علی حکیم » . یدبر ما یرید .

« و كذلك » ، یعنی و كما اوحینا الی سائر رسلنا « اوحینا الیک روحاً من  
امرنا » ، الروح هاهنا الوحی و الکتاب سمی روحاً لانه حیوه القلوب كما ان الارواح  
حیوة الاجساد ، « ما کنت ندري » یعنی قبل الوحی فی اربعین سنة ، « ما الکتاب ولا  
سُرایح » الايمان و معالیه ، یعنی لولا اصطفاؤنا اباك بالايمان و الکتاب و الرساله ،  
« ما کنت ندري » ، قال محمد بن اسحق بن خزيمة : الايمان فی هذا الموضع الصلاه  
کقوله : - « و ما کان الله لیضع ایمانکم » ، و اهل الاصول علی ان الانبیاء (ع)  
کانوا مؤمنین قبل الوحی و کان النبی (ص) ، یعبده الله قبل الوحی علی دین ابراهیم ،

ولم يتبين له شرايع دينه ، «ولكن جعلناه نوراً» الهاء راجعة الى الكتاب لانه الاصل والايمان ، فرع ، والكتاب دليل على الايمان ، ومعنى جعلناه : الزمناه و رسمناه . وليس الجعل الخلق ، وقوله : - « فجعلهم كعصف ما كول » ، ليس معناه جعل الخلق ، انما معنى الكلام ، صيرناه ، « نهدي به » ، اي : نرشد بالكتاب ، « من نشاء من عبادنا و انك لتهدى » ، اي - لتدعو « الى صراط مستقيم » . يعنى الاسلام ، هدى الله الارشاد و هدى الرسول الدعوه .

« صراط الله الذى له ما فى السموات و ما فى الارض » خلقاً و ملكاً ، « الا » ، كلمة نذكره لتصره او نبيه لحجة ، « الى الله تصير الامور » . اي : امور الخلائق فى الآخرة ، فيجزى بهم باعمالهم . هذا و عيد بالجحيم و وعد بالجنة والنعيم . قال بعض السلف : احترق مصحف فلم يبق الا قوله : - « الا الى الله تصير الامور » .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « فما اوتيتهم من شىء فمتاع الحياه الدنيا و ما عند الله خير و ابهى ... الاية » ، مفهوم آيت آنست كه : ايمان راست و توكل درست ، كسى را بود كه در جمله احوال اعتماد بر ضمان الله كند و نظام كار و راستى حال خود ، از عنايت و رعايت الله جويد ، نه از دنيا و متاع دنيا ، كه اين دنيا هلى گشتنى است و بساطى در نوشتنى و منزلى كه بنا كام مى يابد گذاست و عمر عزيز سرمايه اي كه بى مراد ، مى در بايد باخت . بس سزاي بنده آنست كه از اين آلايش دنيا كرانه گيرد و روى بآرايش دين نهد ، تا فردا داغ خسار ، برخسار خود نبيند و درهاويه حرمان و خسران نفتد .

و فى الخبر : من جعل الهموم همّاً واحداً كفاه الله كل هم ، و من تشعبت به الهموم لم يبال الله فى اى واد اهلكه . دنيا همه پرا كندگى است و گسستگى ، بايستى ها گوناگون و اندیشه ها رنگارنگ ، هر كه اين پرا كندگى و اين بايستى هاى بيهوده ، از دل بيرون كند و بدلى صافى و سينه اى خالى و همتى عالى روى بقبله حق نهد ، و جز در گاه او پناه خود نسازد ، رب العزة همه اندوه وى ، كفايت كند و از هر چه ترسد او را ايمن گرداند ، و راهش بخود نزديك كند .

ای درویش، اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقه قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف الحال بوبکر شبلی قدس الله روحه: پیش از آنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میرسیه پوشان بغداد بود، عادت داشت که دزدیده بمجلس جنید رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده در این کوی سری دارد. روزی بر زبان جنید برقت که: اگر همه بت پرستان و نا کسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق کرم خود نگزارده است. شبلی از جای برجست، نعره زنان و جامه دران و گفت منم میر میه پوشان و از نا کسی خویش، خروشان، چه کوئی مرا پذیرد؟ در این حال جنید گفت: ای جوانمرد، بمراسلت موسی و هارون، چندین سال فرعون مدبر را میخواند تا پذیرد، اگر بیاید سوخته ای موحد که پپای خود آید و دروزارد چونکه نپذیرد. شبلی در کار آمد و هرچه داشت از ضیاع و اسباب و اسوال، پاك در باخت و مجرد بایستاد، آنکه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و درپوزه باید کرد. همچنان کرد تا چنان گشت که کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه ای بوی داد و گفت در این سردابه سو و دلرا، با اندوه و درد دین پرداز و چشم را بآب حسرت و ندامت سپار، و هر گه، که جز حق در خاطر گذر کند، باین تازیانه اندامهای خویش، درهم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی ریخت و بر روزگار گذشته دریغ و تحسر همی خورد و زینهار همی خواست، بعد از سه سال، سکری دروی پدید آمد، همچون مستان، واله و سرگردان از آن سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در بغداد همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کارد، سرش از تن جدا کنم، آن خبر به جنید رسید، جنید گفت: اورا شربتی داده اند و مست گشته، از مستی و بیخودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. یکسال در آن مقامس بدانستند، چون از آن مقام در گذشت، دامن خویش پراز شکر کرد و بگرد محلها میگشت و میگفت: هر که بگوید الله، دهانش پراز شکر کنم. پس عشق وی روی در خرابی نهاد، پیوسته در همه اوقات همی

گفت : **الله الله** ، ناروزی که جنید گفت : یا بابکر ، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترك ادبی از کجاست؟ سخن جنید او را ساکن کرد ، پس جنید بفرمود تا او را بحمام بردند و موی چند ساله از سر وی فرو کردند ، آنگه ، دست وی گرفت و بمسجد شونیزیه برد ، هشتادواند کس ، از این جوانمردان طریقت و سلاطین حقیقت حاضر بودند . **بوالحسن نوری** و **بوعلی رودباری** و **سمنون محب** و **رویم بغدادی** و **جعفر خلدی** و امثال ایشان . جنید گفت : ای اصحاب و مشایخ ، هر چه پیرما سری سقطی قدس سره از ریاضت و مجاهدت از ما بدید ، ما از این کودک بدیدیم ، اگر اجازت فرمائید تا لباس بگرداند ، باشد که برکات این لباس او را بر استقامت دین بدارد و اگر حق این لباس فرو نهد لباس ، خود ، از وی ، داد خود بستاند .

جنید بر پای خاست و مرقع از سر خود بر کشید و در گردن شبلی افکند . ای جوانمرد ، گوهر وصال او نه چیز است که بدست هردون همتی رسد ، درّی است که جز در صندوق صدق صدیقان نیابند ، عبهریست که جز در باغ راز و ناز دوستان نبینند ، کسی را که این دولت در راه بود ، اگر بهزار کوی فرو شود ، آخر هر کوی بخود بر بسته بیند ، تا قبله وی ، یکی گردد و مقصد وی یکی شود ، یک دل و یک همت بود ، کار از یکجای و حکم از یک . درینند . و الیه الإشارة بقوله : - « **الا الی تصیر الامور** » . منه **الابتداء** و الیه **الانتهاء** ، قال الله تعالی : - « **وان الی ربك المنتهی** » ، « **والله خیر و ابقى** » .

سوره ۴۳ - سورة الزخرف - ( مکیه ) .

## ۱ - النوبة الاولى

« **بسم الله الرحمن الرحيم** »

قوله تعالی : - « **بسم الله** » بنام خداوند ، « **الرحمن** » ، فراخ بخشایش ، « **الرحیم** » مهربان .

« **حم** (۱) » بحلم من و بمجد من « **و الكتاب المبين** (۲) » . و باین نامه روشن ، [ روشن کنند ] .



« انا جعلناه قرآناً عربياً » ، ما کردیم قرآنی نازی ، « لعلکم تعقلون (۳) » تا مگر شما [ که عرب اید ] دریابید . « و الہ فی ام الكتاب » ، و این نامه در مہینہ ہمہ کتابہاست [ لوح محفوظ ] ، « لدینا » نزدیک ما ، « لعلی حکیم (۴) » [ نامه ای ] بلند قدر است .

« افنضرب عنکم الذکر صفحاً » ، باش ما این سخن و این پیغام از شما باز گردانیم ، « ان کنتم قوماً مسرفین (۵) » ، از بهر آنکہ شما گروهی گرانکارانند . « و کم ارسلنا من نبی فی الاولین (۶) » و چند فرستادیم از پیغامبر ، در پیشینان و گذشتگان .

« وما یأتیہم من نبی » ، و نیامد بایشان هیچ پیغامبری ، « الاکانوا بہ یتہزؤن (۷) » مگر افسوس میکردند برو .

« فاهلکنا اشد منہم بطشاً » ، ہلاک کردیم و تباہ ، بانیر و تراز ایشان و بازورتر ، « و مضی مثل الاولین (۸) » و برفت پیش از این [ عقوبتہا ] پیشینیان را کہ مثل زنند بآن .

« و لئن سألتہم من خلق السموات والارض » ، و اگر ہرسی ایشانرا : کہ آفرید آسمانها و زمینها ، « لیقولن خلقنہن العزیز العلیم (۹) » . ایشان گویند آن توانای دانا آفرید آنرا . « الذی جعل لکم الارض مہداً » ، او آنست کہ سما را زمین آرامگاہ کرد ، « وجعل لکم فیہا سبلاً » ، و شمارا در آن راهها ساخت ، « لعلکم تہتدون (۱۰) » . نا راہ سدانید برد [ در آن از جای بجای ] .

« والذی نزل من السماء ماءً بقدر » . و آنست کہ فرو فرسناد از آسمان آبی باندازہ ، « فاحیینا بہ بلدة میناً » ، زلہ کردیم بآن آب ، زمینی بردہ ، « کذلک تخرجون (۱۱) » . همچنانکہ [ براز زمین بیرون آریم ، شمارا از گور ] بیرون آرند .

« والذی خلق الأزواج کلہا » ، و آنست کہ بہافرید ہمہ گونا گونا گونا و جنسها ، « وجعل لکم من الفلک والانعام » ، و شمارا بیافرید از کشتیها و ستوران ، « ما ترکبون (۱۲) » . آنچه بر آن بر نشینید .

« **لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ** » ، تا راست نشینید [ و آرام گیرید ] بر دشتهای سوران ، « **ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ** » ، آنکه نیکوکاری خداوند خویش یاد میکند ، « **إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ** » ، آنکه که برستور راست نشینید .

« **وَقُولُوا** » و آنکه گوئید ، « **سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا** » ، یا کی و بی عیبی او را که زیر دست کرد و نرم ما را این ستور ، « **وَمَا كُنَّا لَهُ مَقْرِنِينَ** »<sup>(۱۲)</sup> با نه ، ما با او بر نتوانستیمی<sup>(۱)</sup> و بر نیامدیمی ، « **وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ** »<sup>(۱۴)</sup> و ما در این نعمت با خداوند خویش میگردیم [ بازادی ] .

« **وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا** » او را از رهبران او بهره ای ساختند ، « **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكُمْفُورٌ مِّبِينٌ** »<sup>(۱۰)</sup> این مردم ناسپاسی است آشکارا .

« **أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ** » ، باش از آنچه خود آفرید ، دختران گرفت و مادینه گزید خود را ، « **وَاصْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ** »<sup>(۱۱)</sup> و شما را خالص کرد و برگزید پسران . « **وَإِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ** » ، و آنکه که بشارت دهند یکی را از ایشان ، « **بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا** » ، بآنچه رحمن را صفت ساخت ، « **ظَلَّ وَجْهَهُ مَسْوَدًّا** » ، روی وی سیاه گردد ، « **وَهُوَ كَظِيمٌ** »<sup>(۱۲)</sup> و او برانده .

« **أَوْ مِنْ يَنْشُؤُ فِي الْحَلِيَةِ** » ، باش کسی که در زیور بر آید و بیالد ، « **وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرَ مَبِينٍ** »<sup>(۱۸)</sup> و او در داوری بی زبان و بی سخن بود ، [ همچو کسی است که خصومت بربرد ، و درد اوری نیک آید ] .

« **وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ أَنْثًا** » ، و فرستگان را که ایشان بندگان رحمانند [ در سخن ] مادیان کردند ، « **أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ** » ، بودند آنجا که [ الله ] فرستگان را میآفرید ، « **سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ** » ، [ آری ] می نویسند گواهیهای ایشان [ بر ما ] « **وَيَسْأَلُونَ** »<sup>(۱۹)</sup> و پرسند ایسانرا [ فردا از آن ] . « **وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ** » ، گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگانرا نپرستیم نپرستیدیمی ایشانرا .

« **مَالَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ** » ، ایسانرا هیچ دانش نیست بآنچه مگویند ،

ان هم الا یخرصون (۲۰) « نیستند مگر دروغ زنان [که دروغ میگویند] .

« ام آتیناهم کتاباً من قبله » ، یا ما ایشانرا پیس از قرآن نامه ای داده ایم [که این حدیث دختر در آنست] ، « فهم به مستمسکون (۲۱) » ، ایشان دست در آن زده اند « بل قالوا » ، نه که گفتند ، « انا وجدنا آباءنا علی امة » ، ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم ، « و انا علی آثارهم مهتدون (۲۲) » و ما بر پیهای ایشان راه میبریم .

« و کذلکما ارسلنا » ، و همچنان نفرستادیم ، « من قبلک فی قریة من نذیر » ، پس از تو در هیچ شهر هیچ آگاه کننده ای ، « الا قال مترفوها » ، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند ، « انا وجدنا آباءنا علی امة » ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم ، « و انا علی آثارهم مقتدون (۲۳) » و ما بر پیهای ایشان پس رو میباشیم .

« قال اولوا جنتکم » ، گفت باش و اگر من شما آمدم و آوردم ، « باهدی مما وجدتم علیه آباءکم » ، راست تر از آن چیز که پدران خوس را بر آن یافتند ، [چه گوئید] ، « قالوا انا بما ارسلتم به کافرون (۲۴) » ، گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم .

« فانتقمنا منهم » ، کین کشیدیم از ایشان ، « فانظر کیف کان عاقبة المکذبین (۲۵) » ، نگر چون بود سرانجام دروغ زن گران .

« و اذ قال ابراهیم لابیة و قومه » ، ابراهیم گفت پدر خویش را و قوم خویش را : « انی برآء مما تعبدون (۲۶) » من بیزارم از آنچه شما میپرستید . « الا الذی فطرنی » ، مگر آن خدای که مرا آفرید ، « فانه یهدین (۲۷) » که او خود مرا راه بنماید .

« وجعلها کلمة باقية » ، آن سخن را سخنی پاینده کرد ، « فی عقبه » ، در نژاد فرزندان خویش ، « لعلهم یرجعون (۲۸) » تا مگر با خدا آیند [ بتصدیق و توحید] .

« بل تمتعت » ، بلکه برخوردار کردم [ و روزگار دادم و فرا گذاشتم]

« هؤلاء و آبائهم »، ايتانرا و پدران ايشانرا، « حتى جالهم الحق »، با آنکه که بايشان آمد قرآن، « و رسول مبين (۱) » و رسولي آشکارا،

« و لما جالهم الحق »، چون بايشان آمد چيزی درست و راست « قالوا هذا سحر »، گفتند اين سر (۱) دیواس و جادویی، « و انا به کافرون (۲) » و ما بآن ناگرویدگانیم.

« و قالوا لولا نزل هذا القرآن » گفتند چرا نه اين قرآن فرو فرستادند، « علی رجل من القریتین عظیم (۳) » بر مردی بزرگ از اين دوسهر.

## النوبة الثانية

این سوره الزخرف سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت و هشتاد و نه آیت، جمله بمکه فرو آمد، باتفاق مفسران، مگر مقاتل که گفت: و سئل من ارسلنا، به بیت المقدس فرو آمد، شب معراج، و این آیت هم مکی سمرند، زیرا که از مکه مصطفى (ص) را به بیت المقدس برده بودند و در این سوره سه آیت منسوخ است:

اول: « فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون » دوم: « فذرهم يخوضوا ويلعبوا ». سوم: « فاصفح عنهم وقل سلام ». تا اینجا منسوخ است و باقی آیت محکم. این هر سه آیت منسوخند بآیت سيف. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفى (ص) قال: من قرأ سورة الزخرف كان ممن يقال لهم يوم القيمة « يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم بحزنون، ادخلوا الجنة انتم وازواجكم تحبرون ».

« حم . والكتاب المبين ». الكتاب، القرآن . اقسام الله تعالى به و بصفاته، انه جعله قرآناً عربياً، و ليس بمفتري كما زعمه بعضهم . و قيل الكتاب، اللوح المحفوظ . و قيل الكتاب، الخط و اقسام به تعظيماً لنعمته فيه . « المبين » الذي ابان طريق الهدى من طريق الضلالة و ابان ما يحتاج اليه الامة من الشريعة و قيل « المبين » البين لانه من حروف يعرفونها.



قال ابن عیسی : البیان ما یظهر به المعنی للنفس عند الادراك بالبصر او السمع .  
و ذلك على خمسة اوجه ؛ لفظ و خط و اشارة و عقد و هيئة كالاعراض و تکلیح الوجه .  
« انا جعلناه قرآناً عربياً » ، ای - بیناه و انزلناه على لغة العرب . و قيل وصفناه  
وسمبناه كقوله : - « ما جعل الله من بحيرة » « و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن  
اناثاً » ، « الذين جعلوا القرآن عضين » ، « اجعلتم سقاية الحاج » ، كلها بمعنى الوصف  
و التسمية و يستحيل ان يكون بمعنى الخلق ، « لعلکم تعقلون » . لكي يفهموا معانيه  
وما شرع لكم فيه . « و انه » ، یعنی القرآن ، « فی ام الكتاب » ، ای فی اللوح المحفوظ ،  
كقوله : - « بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ » ای : القرآن نسخ من اللوح المحفوظ  
الذي عند الله . قال ابن عباس : ان اول ما خلق الله القلم ، فاسره ان يكتب ما يريد  
ان يخلق بالكتاب عنده ثم قرأ : « و انه فی ام الكتاب لدنبا لعلی حکیم » ای - على الشأن  
رفیع الذکر ، محکم من التناقض والاختلاف ، تقدير الآية ، « و انه لعلی حکیم فی ام الكتاب  
لدنا » .

قال قتاده : يخبر عن منزلته و سرفه ، ای : ان کذبتم بالقرآن یا اهل  
مكة فانه عندنا لعلی رفیع سرفه محکم من الباطل .

« افنضرب عنکم الذکر صفحاً » ، يقال ، : ضربت عنه و اضربت عنه اذا نرکتہ  
و اسکت عنه ، و الصفح مصدر قولهم صفحت عنه ، اذا عرضت عنه ، لان من اعرض  
عنک اراک صفحة عنقه و سمي العفو صفحاً لانه اعراض عن الانتقام . والمراد بالذكر :  
القرآن . والمعنى افترک عنکم الوحي و نمسک عن انزال القرآن « صفحاً » ، اعراضاً  
عن تنبيهکم ، فلا نأمر ولا ننهیکم ، من اجل انکم اسرفتم فی کفرکم و برکنم الايمان  
و العمل به ، مع علمنا بانه سبأی من یقبله ، و يعمل به ، استفهام اسب بمعنى انکار ،  
میگوید : ناش ما این بساط وحی و تنزيل در نور دیم و وعظ و نبیه از شما باز گردانیم  
و امر و نهی در باقی کنیم ، از بهر آنکه شما ایمان نباوردید و در کفر و سرک ، گزافکاری  
کردید ، یعنی این نکنیم که ما میدانیم بعلم قدیم که قومی خواهد بود از آفریدگان  
که این قرآن و این وحی و پیغام ، بجان و دل بندیرند و بر موجب آن عمل کنند .  
همانست که قتاده گفت

و الله لو كان هذا القرآن رفع حين رده اوائل هذه الامه، لهلكوا ولكن الله عاد بعائذنه و رحمته ، فكرره (۱) عليهم عشرين سنة او مائتا الله . گفتا والله كه اگر در صدر اين است ، رب العزه قرآن از زمن برداستي بكفر كافران و ردایشان ، خلق همه هلاك سدندی و يك كس بنمادی ، لكن حق جل جلاله بانكار و كفرايشان ننگرست ، بفضل و رحمت خود نگرست ، همچنان ، قرآن روز بروز ميپرستاد ، تمامی بيست سال ، با كاردین تمام گشت و اسلام قوي سد .

قال مجاهد والعدى : الذكر في هذه الآية الوعد والمعنى : افترض عنكم فلا نعاقبكم على كفركم ، « ان كنتم قوماً مسرفين » . نافع و حمزه و كسائي ، « ان كنتم » ، بكسر همزه خوانند ، يعنى : ان تكونوا قوماً مسرفين ، نضرب عنكم ، بگويد : ما اين سخن واين وعيد باز گردانيم از شما ، نه آگاه كردن ، نه نرسانيدن ، نه عقوبت كردن . اگر شما گروهی مشركان گزافكاران ابد ، المسرف هاهنا المشرك ، « وكدلك نجزي من اسرف » ای - اشرك .

« وكم ارسلنا من نبي في الاولين » ای - كم بعثنا في القرون الماضية من الرسل والانبياء .

« وما يأتهم من نبي الا كانوا به يستهزؤن » ، كاستهزاء قومك بك ، يعزى نبيه ( ص ) « فاهلكنا اسد منهم بطشاً » ، ای - اشد بطشاً من قریش ، كعاد و ثمود . « ومضى مثل الاولين » ، كقوله :- « مضت سنة الاولين » ، ومعناها العره والعقوبه وقيل : مضى ذكرهم وحدثهم في القرآن وسين لكم كيف فعلنا بهم ، و ضربناكم الامثال : « ولئن سألتهم » ای - سئلت كفار مكه ، « من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم » . اقروا بان الله خالقها واقروا بعزه وعلمه ثم عبدوا غيره وانكروا قدره على البعث ، لفرط جهلهم . ثم قال : « الذي جعل لكم الارض مهدياً » ، فيه وجهان : احدهما ان الكلام متصل و تأويل الايات الثلاث : من الذي جعل لكم الارض مهدياً ، من الذي نزل من السماء ماء بمدر ، من الذي خلق الأزواج كلها مع قوله : « من خلق السموات والأرض » .

الوجه الثاني : ان الكلام نم عند قوله : « العزيز العليم » ، ثم ابتداء الله عز وجل دالا على نفسه بصنعه فقال :

« الذي جعل » ، اي - هو الذي « جعل لكم الارض مهذا » ، اي - موضع قرار وطمانينة ، « وجعل لكم فيها سبلا » ، طرقاً « لتسلكوا فيها » لامور الدين والدنيا « لعلكم تهتدون » الى مقاصدكم في اسفاركم وفيل تهتدون الى الايمان .

« والذي نزل من السماء ماء بقدر » ، اي - بمقدار حاجتكم اليه ، « فانشرنا » اي - احبنا ، « بلدة ميتة » ، لازرع فيها ولا نبات ، ولم يؤت الميت كانه اراد المكان او الفضاء « كذلك تخرجون » اي - كما احيينا الارض بعد موتها يحييكم (١) بعد موتكم فتخرجون من قبوركم احياء . قرأ ابن عامر وحمزة و الكسائي : تخرجون بفتح التاء وضم الراء . وقرأ الباقون : تخرجون بضم التاء وفتح الراء .

« والذي خلق الأزواج كلها » ، يعنى الاصناف كلها كالذكر والانثى والسماء والارض والشمس والقمر والليل والنهار والصف والشتاء والجنة والنار « وجعل لكم من الفلك سفن » ، اي - السفن ، « والانعام ما تركبون لتستروا ، على ظهوره » ، لم يقل ظهورها لموضع ما ، « ثم تذكروا ، نعمه ربكم اذا استويتم عليه » ، بتسخير المركب في البر والبحر « وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين » الاقران : الضبط والطاقة ، نقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساويته في القوة ، فصرت له قرناً ، كان الحسن بن علي ابن ابي طالب و يروي عن الحسين : انه كان اذا ركب دابة قال : الحمد لله الذي هدانا لهذا السلام والحمد لله الذي اكرمنا بالقرآن والحمد لله الذي من علينا بنبينا محمد ( ص ) . ثم قال : « الحمد لله الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين » وروي عنه : انه كان اذا عثرت دابته قال : اللهم لا طير الاطيرك ، ولا خير الاخيرك ، ولا اله الا الهك ، ولا حول ولا قوة الا بك . وروي عن علي بن ربيعة انه شهد علياً ( ع ) حين ركب ، فلما وضع رجله في الركاب ، قال : بسم الله ، فلما استوى قال : الحمد لله . ثم قال : « سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون » ثم حمد ثلاثاً وكبر ثلاثاً ، ثم قال : لا اله الا انت ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا



انت ، ثم ضحكك فقليل له : ما يضحكك يا امير المؤمنين ؟ قال رأيت رسول الله (ص) فعل ما فعلت ، وقال مثل ما قلت ، ثم ضحكك ، قلنا ، مم ضحكك يا رسول الله ؟ قال : يعجب ربنا عز وجل من عبده اذا قال لا اله الا انت ظلمت نفسي ، فاحفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت . ويقول : علم عبدي ، انه لا يغفر الذنوب غيري . قوله : « وانا الى ربنا لمقلبون » يعنى منقلبون اليه ، بالشكر وقيل منقلبون اليه في المعاد ، مقرون بالبعث .

« وجعلوا له » ، اى - اعتقدوا وابتوا له ، « من عباده » ، يعنى الملائكة ، « جزء » ، اى : ولداً ، لان الولد بعض ابيه و جزء منه وقيل : جزء ، اى : بنتاً من قول العرب ، اجزأت المرأة اذا اثنت . وهم قبائل من العرب ، قالوا : ان الله صاهر الجن فولدت له الملائكة ، معالى الله عن ذلك وقيل الجزء ، هاهنا النصيب ، ومعنى هذه الاية ، معنى قوله : - « وجعلوا له ما ذرا من الحرث و الانعام نصيباً » « ان الانسان لكفور مبين » اى - ان الانسان فى قوله ذلك كافر ظاهر .

« ام اخذ مما يخلق بنات » ، هذا استفهام توبيخ و انكار ، يقول اخذ ربكم لنفسه البنات وهن ادون « واصفيكم » ، اى - اخلصكم « بالبنيين » و هم افضل ، هذا كقوله : - « افاصفبكم ربكم بالبنيين واخذ من الملائكة اناثاً » .

« و اذا بشر احدهم ، بما ضرب للرحمن مثلاً » ، اى - جعل له نعتاً وقيل جعل له شبهاً و ذلك ان ولد كل شئى ، شبهه ، والمعنى : اذا بشر احدهم بالبنات ، « ظل وجهه مسوداً » ، لما يعتريه من الكأبة والغم ، « وهو كظيم » . مملو حزناً و غيظاً .

« او من ينشؤ » ، قرأ حمزة والكسائي وحفص : ينشؤ بضم الياء وفتح النون و نسيده الشين ، و معناه : التربية . و قرأ الآخرون : ينشؤ ، بفتح الياء و سكون النون و تخفيف الشئى ، اى ينبى و يكبر ، « فى الحلية » ، فى الزينه ، يعنى النساء ، « و هو فى الخصام » ، اى - فى المخاصمة ، « غير مبين » للحجة ، من صغفهن و سفههن .

قال قتاده فى هذه الاية : قلما نكلمت امرأة فتريدان تتكلم بحجبهما ، الا نكلمت بالحجة عليها . وقيل : عني بها او ثانهم يزينونها و هى لا تتكلم ولا تبين و من فى محل النصيب على الاضمار ، مجازه او من ينشؤ فى الحلية ، نجعلونه بنات الله . وقيل محله الرفع على الابتداء و خبره مضمرة ، تأويله : او من ينشؤ فى الحلية كمن هو ضده .



و في الآية تحليل لبس الذهب وحرير النساء و ذم نزين الرجال بزينه النساء .  
والحلية ما يتحلى به الانسان وسمى الله عزوجل اللؤلؤ في موضعين من القرآن حلية  
و يقال حلية و حلى و جمع الحلية حلى و جمع الحلى حلى .

« و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن » ، قرأ ابن عامر و ابن كثير  
و نافع : عند الرحمن ، بالنون و نصب الدال على الظرف و نصديقه قوله : « ان الذين عند  
ربك » ، و قرأ الآخرون « عباد الرحمن » جمع عبد ، و قيل جمع عابد ، « اناثا » ، اى -  
و صفوهم بالتأنيث خطأ ، كما و صفوه بالولد خطأ ثم بالادون خطأ و جهلا . و معنى ،  
جعلوا ، في هذه الآية : و صفوا و عدوا ، كقول النبي ( ص ) حين قال له رجل : ان  
شاء الله و سئت قتال اجعلتنى لله ندا ، قل ما شاء الله ثم سئت . « اسهدوا خلقهم » ،  
يعنى : احضروا خلقهم حين خلقوا ، كقوله : « ام خلفنا الملائكة اناثا و هم شاهدون » .  
قرأ نافع : اسهدوا خلقهم ، على ما لم يسم فاعله و لين الهمزة النانية بعد همزة -  
الاستفهام ، و المعنى : احضروا خلقهم ، « ستكتب شهادتهم » ، هذا بهديد ، كقوله :-  
« والله يكتب ما يبينون » ، و كقوله :- « ستكتب ما قالوا » و هذا كناية الملك عليهم  
اعمالهم ، و قرء في السواذ ، ستكتب شهاداتهم . وقال الكلبي و مقاتل : لما قالوا هذه  
القول ، سألهم النبي ، فقال : ما يدريكم انهم اناث ، قالوا سمعنا من آباءنا و نحن نشهد  
انهم لم يكذبوا . فقال الله تعالى : ستكتب شهادتهم و يسئلون عنها في الآخرة .  
« و قالوا لوساء الرحمن ما عبدناهم » ، اى الملائكة و قبل الاصنام ، قالوا  
لوساء الرحمن ، ما امرنا بعبادتهم ، كقولهم : « والله امرنا بها » ، و كانوا يقولون  
ذلك على وجه الاستهزاء . و قيل لم يعجل عقوبتنا على عبادتنا اياها لرضاه ما بعبادتها .  
قال الله تعالى : - « ما لهم بذلك من علم » ، اى - ما لهم بحقيقته ما يقولون  
علم ، « ان هم الا يخرصون » . اى - ما هم الا كاذبين ، في قولهم : ان الله رضى عنا  
بعبادتها ، و قيل : ان هم الا يخرصون ، في قولهم : ان الملائكة اناث و انهم بنات الله .  
« ام آتيناهم كتاباً من قبله » ، اى - من قبل القرآن بان يعبدوا غير الله « فهم  
به » ، اى - بذلك الكتاب ، « مسمسكون » آخذون عاملون و قيل فيه تقديم و تأخير ،  
بقديره « اسهدوا خلقهم ام آتيناهم كتاباً فيه ان الملائكة اناث و انهم بنات الله .

« بل قالوا » ، ای - لم يقولوا ذلك عن سمع ولا عن مشاهدة ، « بل قالوا انا وجدنا آباءنا على امة » ، ای - على دين وملة وطريقه ، « وانا على آثارهم مهتدون » . جعلوا انفسهم باباع آباءهم مهتدين ، ای - قلدوا آباءهم من غير حجة . قيل : نزلت هذا في الوليد بن المغيرة و ابي جهل بن هشام وعتبة وشيبة ابني ربيعة من قريش .

« وكذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها » ، متنعموها و رؤسآؤها ، « انا وجدنا آباءنا على امة وانا على آثارهم مقتدون » . بهم . هذا نسلية للبي ( ص ) ای - هذا دأب كل قوم و ان تقلدوا الاء و الكبرآء دآء قديم .

« قل او لوجئتكم » . قرأ ابن عامر و حفص ، قال ، على الخبر ، ای : قال - النذير « او لوجئتكم » ، وقرأ الباقون : قل ، على الامر ای - قل يا محمد ( ص ) « او لوجئتكم باهدى » ، ای : بدین اصوب ، « مما وجدتم عليه آباءكم » ، این سخن محذوف - الجواب اس ، و معنی آنست که یا محمد ( ص ) ایسانرا گوی که تقلید پدران میکنند بکیس باطل ، که : اگر من بشما آوردم دینی راست تر از آنکه پدران خویش را بر آن یافتند ، هم بر آن دین پدران خواهید بود و اباع دین من نخواهد کرد .

وجه دیگر گفته اند : « او لوجئتكم باهدى مما وجدتم عليه آباءكم » ، ما بقولون . اگر من دینی به از آن که پدران خویش را بر آن یافتید آورم شما چه گوئید؟ ایسان جواب دادند که : « انا بما ارسلتم به كافرون » ما بآنچه شما را بآن فرستادند نخواهیم گرویدن . قيل هذا اخبار عنهم وعن تقديمهم من الامم ، انهم اجابوا الانبياء بذلك حين دعوهم الى ترك التقليد ، ثم رجع الى ذكر الامم الخالصة ، فقال :

« فانتقمنا منهم » . اهلکناهم ، هلاك استیصال ، « فانظر كيف كان عاقبة - المكذبين » . قال القفال ليس هذا محمد و لا امته .

« و اذ قال ابراهيم » ، یعنی و اذکر ، « اذ قال ابراهيم لابيه و قومه اننى برآء » ای - بری ، « مما يعبدون » والبرائة مصدر وضع موضع النعت ، لا یشئ و لا یجمع و لا یؤنث ، تقول رجل برآء و رجال برآء و امرأه برآء و نساء برآء ، فاما البری فانه یؤنث و یجمع ، يقال بری و بریون و بریئة و بریئات .

« الا الذى فطرني » ، ای - خلقنى ، « فاته سبهدين » ، ای - یرسدنى لدينه .

يحتمل ان الاستثناء متصل وكان فيهم من يعبد الله، ويحتمل انه منقطع.

« وجعلها كلمة باقية في عقبه » ، عقب الرجل : ولده الذكور والانات واولاد ذكورهم ولايزال في عقب ابراهيم من يوحد الله . والكلمة هي لا ، في فولك ، لاله الا الله ، كلمة البرائة مما دون الله ، «لعلهم يرجعون» ، الترجى لابراهيم ، اى - قال ما قال لقومه ، رجاء قبولهم ذلك منه . وفيل : قل : يا محمد مثله لقومك فانهم ولده ، لعلهم يرجعون الى الله و الى ملته .

« بل متعن هؤلاء و آبائهم » ، يعنى قريشاً و آبائهم . متعتهم فى الدنيا بالامهال والسلامة من العذاب ، لعلهم بمن يولد منهم فيؤمنون . « حتى جائهم الحق » اى - التوحيد والايمان والقرآن ، « و رسول مبين » يبين لهم الاحكام و قيل « مبين » ظاهر بالمعجزات و هو محمد (ص) .

« ولما جائهم الحق » ، اى - القرآن والمعجزة « قالوا هذا سحر وانا به كافرون » .

« و قالوا لولا نزل » ، اى - هلا نزل ، « هذا القرآن على رجل من القرينين عظيم » ، القريتان مكة و طائف ، و عظيم مكة جبار قريش : عتبة بن ربيعة و فيل ابو جهل و قيل الوليد بن المغيرة ، و عظيم الطائف هو ابن عبد ياليل<sup>(١)</sup> الثقفى و قيل هو عروة بن مسعود الثقفى و فيل عمرو بن مسعود و فيل عمير بن عمرو بن عوف كنيته ابو مسعود الثقفى و روى ان الوليد بن المغيرة ، قال : لو كان ما يقول محمد حقاً انزل على او على ابي مسعود الثقفى .

## النوبة الثالثة

### لرحمن الرحيم

نام خداوندی نكو نام بهر نام ، ستوده بهر هنگام ، اينت خوش نظام و شیرين كلام و عزيز نام ، دل را انس است و جانرا پیغام . از دوست يادگار

و بر جان عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که پیاد او یازان، و آباد آن دل، که بمهر او نازان، و شاد آنکس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یکدم توست      شادان بود آندل که در آن دل، غم توست  
دانی صنما که روشنائی دو چشم      در دیدن زلف میه پر خم توست  
پیر طریقت گفت: الهی گر در عمل، تقصیر است، آخر ایندل پر درد کجاست  
و گر در خدمت، فترت است آخر این مهر دل بجاست، و ره حل ما نباه است، فضل  
بو آشکار است، و آب و خاک، برسد بل تا برسد، نور ازلی بجاست:  
محنت همه در نهاد آب و گل ماست      پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

قوله :- « حم ، والكتاب المبين » حا ، اشارت است بحیات حق جل جلاله ،  
سیم اشارت است بملک او ، قسم یاد میکند ، میفرماید : بحیات من ، بملک من ، بقرآن  
کلام من ، که عذاب نکنم کسی را که گواهی دهد بیکتائی و بی همتائی من . من آن  
خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایسانرا محل خطاب  
خود گردانیدم ، نعمت برایشان ریختم و بید کردایشان، نعمت باز نبریدم . چگوئی  
مؤمن موحد که در دنیا بذات و صفات من ایمان آورد و بیکتائی و بی همتائی من  
گواهی داد ، اگر چه در عمل نقصیر کرد ، فردا که روز بازار و هنگام بار بود ،  
او را از لطائف رحمت و کرائم مغفرت خود کی نو میدگردانم .

فذلك قوله تعالى :- « افنضرب عنكم الذکر صفحاً ان كنتم قوماً مسرفين » ،  
من لا يقطع اليوم خطابه عن نمادی فی عصیانه و اسرف فی اکثر شأنه ، کیف یمنع  
غداً لطائف غفرانه و کرائم احسانه ، عن لم یقصر فی ایمانه ، ولم بدخل خلل  
فی عرفانه ، و ان نلطح بعصیانه .

پیر طریقت در مناجات خویش گفته : الهی بو آنی که از بنده ، ناسزا بینی ،  
و بعصوبت ، نشتایی . از بنده کفر می شنوی ، و نعمت از وی باز نگیری ، توبت و عفو بروی  
عرضه میکنی ، و به پیغام و خطاب خود، او را می بازخوانی ، و گر باز آید وعده مغفرت  
مبدهی ، « که ان دنتهوا یغفر لهم ما قد سلف » . چون با دشمن بد کردار چنینی ، چگویم  
که با دوستان نیکو کار چونی .



« و کم ارسلنا من نبی فی الاولین ، وما یأتیهم من نبی الا کانوا به یستهزؤن »  
 عجب کاریست . هر جا که حدیث دوستان در گیرد ، داستان پیگانگان در آن پیوندد ،  
 هر جا که لطافتی و کرامتی نماید ، قهری و سیاستی در برابر آن نهد . هر جا حقیقتی است ،  
 مجازی آفریده ، تا بر روی حقیقت گرد مباحثانند . در هر حجتی شبهتی آمیخته نارخساره  
 حجت میخراشد . هر جا که علمی است ، جهلی بیس آورده تا با سلطان علم بر مباد و یزد .  
 هر جا که نوحید بیست شرکی بدید آورده تا با نوحید طریق منازع ببرد . بعدد  
 هر دوستی هزار دشمن آفریده ، بعدد هر صدفی صد هزار زندیق آورده ، هر کجا  
 مسجدیست کلیسایی در برابر او بنا کرده ، هر کجا صومعه ای ، خرابایی ، هر کجا  
 طبلسانی ، زناری ، هر کجا اقراری ، انکاری ، هر کجا عابدی ، جاهلی ، هر کجا  
 دوستی ، دشمنی ، هر کجا صادقی ، فاسقی . از شرق تا غرب پرزینت و نعمت کرده  
 و در هر نعمتی نعییه محنتی و بلیتی ساخته ؛ من نکد الدنیا مضرة اللوزینج و منفعة -  
 الهللج ، مسکین آدمی عاجز ، میان اینکار متحیر<sup>(۱)</sup> فرومانده و زهره دم زدن نه .  
 میکسد این جور از آن رخاں چو ماه زهره آن نه و را که آه کند  
 از آنک<sup>(۲)</sup> رویس بسان آینه است و آه آئینه را بیه کند .

**پیر طریقت گفت :** آدمی را سه حالت است که وی بان مسغولست : یا  
 طاعت است که او را از آن سودمند است ، یا معصیت است که او را از آن بهشمانیست ،  
 یا غفلت است ، که او را از آن زیانکاری است ، پند نکونر از قرآن حسنت ؟ ناصح  
 مهربانتر از مولی کست ؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست ؟ راجحتر از بحار بالله  
 چیست ؟ مگر که آدمی را بزبان خرسندیست و بقطیعت رضا دادنی است ، و او را از  
 مولی یزار نیست ، بیدار آنروز گردد که ببودیوی هر چه بود نیست . بند آنکه بذبرد  
 که باو رسد هر چه رسید نیست . اینست صفت آنقوم که رب العره گوید : « فاهلکنا  
 اسد منهم بطشاً و مصی مثل الاولین » ، پیغامبران ما را دروغ زن گرفتند ، و بایشان  
 افسوس میکردند و بند ایشان میبذیرفتند ، لاجرم ایشانرا سیاست و فیر خود نمودیم ،  
 برانداختیم و از بیخ برکنندیم ، هر که با ما کاود ، قهرما با وی ناود ، ما دادستان  
 از گردن کشانیم و کبن خواه از بر گشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « **اهم يقسمون رحمة ربك** » ، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو ، « **نحن قسمنا بينهم** » ، ما بخش کردیم میان ایشان ، « **معيشتهم في - الحياة الدنيا** » ، زیس ایشان و جهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی ، « **ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات** » ، و برداشتیم ایشانرا زبر یکدیگر در عز و در مال ، پایه ها افزونی ، « **ليتخذ بعضهم بعضاً سخرياً** » تا یکدیگر را بجا کری و بندگی گیرند و زیردستی سازند ، « **ورحمة ربك خير مما يجمعون** »<sup>(۲۲)</sup> و بهشت خداوند تو ، به است از آنچه ایشان [ از این جهان ] می فراهم کنند .

« **و لولا ان يكون الناس امة واحدة** » ، و اگر نه آن بودی<sup>(۱)</sup> که [ ما خواستیم که ] مؤمن و کافر ، [ در عین این جهان ] چون هم باشند ، [ نوانگران و درویشان ] « **لجعلنا لمن يكفر بالرحمن** » ، ما ساختیمی و کردیمی<sup>(۲)</sup> هر کس را که بر حمن کافر شود ، « **لبيواتهم سقفاً من فضة** » ، خانه ها ایشانرا کاذی<sup>(۳)</sup> سیمن ، « **و معارج عليها يظهرون** »<sup>(۴)</sup> و نردبانهای سمین که بآن بر میسندندی<sup>(۴)</sup> .

« **و لبيواتهم ابواباً و سراً** » ، و خانه های ایشانرا ما ، درها و نخلها کردیم ، « **عليها يتكئون** »<sup>(۲۴)</sup> که بر آن نکیه میزدندی .

« **و زخرفاً** » ، و آنهمه ایشانرا زرین کریمی ، « **وان كل ذلك لمامتاع - الحياة الدنيا** » ، و نبودی<sup>(۵)</sup> آن مگر [ بسر آمدنی ] چیز این جهانی ، « **والاخرة عند ربك للمتقين** »<sup>(۶)</sup> و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو ، پرهیزگاران راست .

« **و من يعش عن ذكر الرحمن** » ، و هر که بگردد از ذکر رحمن ، « **نقيض له شيطاناً** » ، دیوی را فرا ، دست اوسازیم ، « **فهو له قرين** »<sup>(۲۶)</sup> نا اورا دمسازمی بود .

۱ - نسخة الف بودید . ۲ - در نسخة الف ما ساختید و کردید . ۳ - کذا ۴ - در

نسخة الف بر میشد ندید . ۵ - در نسخة الف و نبودید

« و انهم لیصدونهم عن الجبل »، تا آن دیو ایشانرا از راه باز میگرداند ،  
 « و یحسبون انهم مهتدون (۳۶) » و ایشان میپندارتند که بر راه راست اند .

« حتی اذا جائنا » ، تا آنکه که هر دو آیند بما ، « قال » ، گوید آدمی ،  
 [فرادیو] ، « یالیت بینی و ینک » ، کاش میان من و میان تو ، « بعد المشرقین » ،  
 چندان بودی که میان دو گوشه جهان ، « فبئس القرین (۳۸) » بددمساز که توئی .

« ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم » ، سود ندارد شما را امروز که  
 ستمکارانید ، « انکم فی العذاب مشترکون (۳۹) » که شما در عذاب با یکدیگر  
 اشتراک دارید .

« افانت تسمع الصم » ، باش نوآنی که گوش دل کردلان شنوایی ،  
 « او تهدی العمی » ، یا چشم دل نا بینادلان را راهنمایی ، « ومن کان فی ضلال  
 مبیین (۴۰) » یا او که در گمراهی آشکار است ، با راه آری .

« فاما نذهب بک » ، اگر نورا ببریم ، « فانا منهم منتقمون (۴۱) »  
 ما از ایشان کین خواهیم ستد .

« او نرینک الذی وعدناهم » ، یا باتو نمائیم آنچه ابشانرا می وعده  
 دهیم ، « فانا علیهم مقتدرون (۴۲) » [اگر این کنم یا آن] ، ما بر ایشان پادشاهیم .  
 « فاستمک بالذی اوحی الیک » ، سخت دار و دست محکم در این  
 پیغام زن که بتو فرستادم ، « انک علی صراط مستقیم (۴۳) » که نو بر راه راستی .  
 « وانه لذكرک ولقومک » ، و این قرآن تازی و دین تازی و حکم تازی  
 و قبله تازی و عید تازی آوا و بزرگ نامی بوست ، و عرب که قوم نواند ، « وسوف  
 تستلون (۴۴) » و شما را از شکر این بخواهند پرسید .

« وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا » پرس ایشانرا که فرستادیم  
 پیش از تو از فرستادگان ما [به پیغام] ، « اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون (۴۵) »  
 پرس که ما فرود از رحمن ، خدایان کردیم تا پرستند هرگز از ما پسند و دستوری  
 آن بود .

« ولقد ارسلنا موسیٰ بآیاتنا » ، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه های

خویش ، « اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ مَلَاِئِكَةٍ » ، بفرعون و حشم او ، « فَقَالَ اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۴۶) » گفت من فرستاده خداوند جهانیانم .

« فَلَمَّا جَاؤَهُمْ بِآیٰتِنَا » ، چون بایشان آمد ، پیغامها و نشانههای ما ، « اِذَا هُمْ مِنْهَا یَضْحَكُوْنَ (۴۷) » ایشان از آن خنده در گرفتند .

« وَ مَا نُرِیْهِمْ مِنْ آیَةٍ » ، نمودیم ایشانرا هیچ نشانی ، « اِلَّا هِیَ اَكْبَرُ مِنْ اِخْتِهَا » ، مگر همه از یکدیگر مهتر و بهتر ، « وَ اِخْذُنَا هُمْ بِالْعَذَابِ » ، و فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب . « لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ (۴۸) » نا مگر بتوبه باز گردند .

« وَ قَالُوْا یٰۤاِیُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ » ، گفتند ای جادو، خوان خداوند خویش [مارا و خواه از او] « بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ » ، بآن عهد و پیمان که نزدیک بونهاده است ، « اِنَّا لَمُهْتَدُوْنَ (۴۹) » ، که ما بر آن پیمان بخوایم پائید و با راه خوایم آمد . « فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ » ، چون باز بردیم از ایشان عذاب ، « اِذَا هُمْ یَنْکُثُوْنَ » ایشان بپیمان مشکستندی (۱) .

« وَ نَادٰی فِرْعَوْنَ فِیْ قَوْمِهٖ » ، بانگ زد فرعون در قوم خویش ، « قَالَ یٰۤاَیُّهَا قَوْمِ اَلِیْسَ لِیْ مَلِكٌ مِّمَّنْ هٰٓؤُلَآءِ » ، گفت ای قوم نه مراست پادشاهی ز من مصر ، « وَ هٰذِهِ اَلْاَنْهَارُ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِیْ » و ، و این جویها آنک روان زیر من ، « اَفَلَا تَبْصُرُوْنَ (۵۰) » .

« اَمْ » نمی بینید یا ببینید ؟ ، « اِنَّا خِیْرٌ مِنْ هٰٓؤُلَآءِ هُوَ مَهِیْنٌ » ، من بهام از این مرد که خوار است ، « وَ لَا یُکَادِ یُبِیْنُ (۵۱) » و نمیتواند که سخن گساید آسان .

« فَلَوْلَا اَلْقِیْ عَلَیْهِ اَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ » ، چرا برو ، دستینها زرین نیو کنندند و ناراستند ، « اَوْ جِآءَ مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ مُقَرَّرٰتِیْنَ (۵۲) » یا چرا ناو فرشتگان ناسدند ، دست در دست .

« فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهٗ فَاطَاعُوْهُ » ، سبک و بی مغز (۲) در دست آمد او را قوم او ، و ایشانرا زیون گرفت ، [سبک با خود خواند ایشانرا] و بن فراوی دادند ، « اِنَّهُمْ



كانوا قوماً فاسقين<sup>(۵۳)</sup> « که ایشان گروهی بودند نافرمانان و بدان .  
 « فلما آمنفونا انتقمنا منهم » ، چون ما را بخشم آوردند ، کین کشیدیم  
 از ایشان ، « فاغرقناهم اجمعين<sup>(۵۴)</sup> » « باب بکشتیم ایشانرا همه .  
 « فجعلناهم سلفاً » ، ایشانرا سرگذشتی کردیم ، « و مثلاً للآخرين<sup>(۵۵)</sup> » و داستانی پسنانرا .

« ولما ضرب ابن مريم مثلاً » و آنکه که پسر مریم را مثل زدند [و او را  
 عیار ساختند نکذیب را] ، « ادا قومك منه يصدون<sup>(۵۶)</sup> » و قوم تو قریش از  
 آن ، بانگ و خنده در گرفتند و از تصدیق برگشتند .  
 « و قالوا ، أآلهتنا خير ام هو » ، گفتند : این خدایان ما بهتر که  
 بنان اند یا عیسی ، [ اگر عیسی باتی شاید ، بتان هم شایند ] ، « ماضربوه لك الا  
 جدلاً » ، بعیسی مثل زدند نرا در این سخن مگر به پیکار و پیچیدن در حق ، « بل  
 هم قوم خصمون » قریش قومی اند جنگین .

« ان هو الا عبد انعمنا عليه » ، نیست عیسی مگر بنده ای که بنواختیم  
 او را و نیکوئی کردیم با او ، « و جعلناه مثلاً لبنى اسرائيل » ، و او را عبرتی  
 کردیم بنی اسرائیل را ، « ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة » ، و اگر ما خواستیم<sup>(۱)</sup>  
 هم از شما فرشتگان آفریدیم<sup>(۲)</sup> ، « في الارض يخلفون<sup>(۳)</sup> » « که در زمین  
 میبودندید ، یکی پس دیگر و جو کی پس جو کی .

« و انه لعلم للساعة » ، و عیسی آگاهی خلق است رستاخز را ، « فلا  
 تمعون بها » نگر بگمان نبید<sup>(۴)</sup> درین ، « و اتبعون » ، [ و بوگوی ای محمد ] بر پی  
 من روید ، « هذا صراط مستقيم<sup>(۵)</sup> » « که راه راست اینست .

« ولا يصدنكم الشيطان » ، و نیادا که شیطان شما را از راه برگرداند ،  
 « انه لكم عدو مبين<sup>(۶)</sup> » « که او شما را دشمنی است آشکارا .

« ولما جاء عيسى بالبينات » ، و آنکه که عیسی آمد بیغامها و نشانهای  
 روشن ، « قال قد جئتكم بالحكمة » ، گفت آوردم شما را سخن راست ، درست ،

« **وَلَا يَنْلِكُمُ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ** » ، و نایبان کنم شما را چیزی از آنچه در آن مختلف شدید<sup>(۱)</sup> ، « **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ<sup>(۲)</sup>** » پرهیزید از خشم و عذاب خدا و مرا ، فرمانبردار باشید .

« **إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَبِكُم** » ، الله اوست که خداوند من و خداوند شماست ، « **فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>(۳)</sup>** » اورا پرستید که راه راست اینست .

« **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ** » مختلف شدند ، جدا جدا گوی<sup>(۴)</sup> سپاهها از میان ترسایان ، « **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْيَمِّ<sup>(۵)</sup>** » پس ویل ایشانرا که ستم کردند بر خویشان ، از عذاب روزی درد نمای .

« **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ** » ، چه چشم دارند ، مگر رستاخیز را ، « **أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً** » ، که بایشان آید ناگاه ، « **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ<sup>(۶)</sup>** » و ایشان نمیدانند [که خواهد بود] .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : - « **أَهْمُ يَقْسَمُونَ رَحْمَةً رَبِّكَ** » ، یعنی النبوة والرسالة ، قال مقاتل : معناه : ابایدیهم مفاتیح الرسالة ، فیضعونها حبب یسأون ، این آیت جواب اینست که گفتند : « **لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيتَيْنِ عَظِيمٍ** » میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند ؟ . آنکه گفت : « نحن قسمنا بينهم معيشتهم ، فی الحياة الدنيا » ، فجعلنا هذا غنياً و هذا فقيراً و هذا مالکاً و هذا مملوكاً ، فكما فضلنا بعضهم على بعض فی الرزق كما سُئنا ، كذلك اصطفينا بالرسالة من سُئنا ، قسمت معيشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم ، که خود کردیم ، بعلم و حکمت خویش ، یکی توانگر ، یکی درویش ، یکی مالک ، یکی مملوك . چون قسمت معیشت و رزق با اختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی بر که باختبار ایشان نبود ، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق ، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم ، چنانکه خواستیم ،

و کسی را بر حکم ما اعتراض نه ، همچنان قومی را بر رسالت و نبوت بر گزیدیم بخواست خویش ، و کسی را روی اعتراض نه . آنکه بدان کرد که تفاوت ارزاق از بهر چیست ؟ گفت : - « لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً » این لام لام غرض گویند ، ای - لیستخدام بعضهم بعضاً ، فیسخر الاغنیاء باموالهم الفقراء بالعمل فیکون بعضهم لبعض سبب المعاش ، هذا بماله وهذا بعمله ، فیلتئم قوام اسر العالم ، « ورحمة ربک » یعنی النوبة ، « خبر مما یجمعون » من المال ، میفرماید توانگری نبوت ، به است از توانگری مال ، و آنکه توانگری مال در دست شما و باختیار شما نیست ، کرامت نبوت و توانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیار شما نبود ، و قیل معناه : « ورحمة ربک » ، عبادہ بالایمان والاسلام ، « خبر » من الاموال التي یجمعونها ، مؤمنانرا ایمان واسلام به است از خواسته دنیا که جمع میکنند ، زیرا که خواسته دنیا ، اگر حلالست ، حسابست ، و اگر حرامست ، عذابست ، و قیل : « ورحمة ربک » یعنی الجنة ، « خبر » ، للمؤمنین ، « مما یجمعون » یجمع الکفار من الاموال .

« ولولا ان یكون الناس امة واحدة » ، ای - لولا قضاء الله السابق فی الخلق ، ان یكونوا اغنیاء و فقراء ، لجعلنا الکفار کلهم اغنیاء ، لبعلموا انه لا قيمة للدينا ، ان هم جواب ایشانست که گفتند « لولا نزل هذا القرآن علی رجل من الفریقین عظیم » ایشان ظن چنان بردند که استحقاق نبوت و رسالت ، بمال و خواسته دنیاست . و نا مال نباشد ، سزاواری نبوت نباشد .

**رب العالمین** و ایشان نمود که این دنیا و مال دنیا محلی ویمی نیست ، اگر نه حکم رفته و سابقه ازل بودی که خلق باند که چون هم باشند بتوانگری و درویشی ، ما این کافرانرا همه توانگر آفریدی و خانه هاء ابدان سبمین و زرین کردی ، از حواری و ناجیزی دنیا .

و فی الخبر : لو کان الدنيا نزن عند الله جناح بعوضة ماسفی کافراً منها شربة ماء وعن المستور دین شداد احد بنی فہر قال : کنت فی الركب الدین وقفوا مع رسول الله ( ص ) علی السخلة المیتة ، فقال رسول الله : ابرون هذه هانت علی اهلها

حين القوها، قالوا : من هوانها القوها . قال رسول الله : الدنيا اهون على الله من هذه على اهلها . وقال الرحمن . معنى الاية لولا ان يكون الناس امة واحدة مجتمعين على الكفر و على اختيار الدنيا على الآخرة ، « لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة » وذلك ، لهوان الدنيا على الله . قرء ابن كثير و ابو عمرو سقفاً بفتح السين وسكون القاف على الواحد و معناه الجمع ، كقوله : « فخرٌ عليهم السقف من فوقهم » و قرء الآخرون سقفاً بضم السين والقاف على الجمع ، و هي جمع السقف مثل رهن و رهن وقيل : هي جمع السقف وقيل : هي جمع الجمع سقف وسقوف وسقف وقيل : سقيفه وسقائف وسقف ، « ومعارج » اى - مصاعد ومراقى وقرء : معاريج وهما لغتان ، واحدهما : معراج مثل مفتاح و مفاح و مفاتح .  
« عليها يظهرون » اى - يعلون و يرتقون ، يقال : ذهبت على السطح اذا علوته ، قال النابغة :

بلغنا السما في مجدنا وعلونا و انالدر جوفوق ذلك مظهرآ

اى : مصعدآ ، اى : جعلنا معارج من فضة عليها يعلون .

« وليبوتهم ابوابآ و سر رآ من فضة عليها يتكئون » ، يجلسون وينامون .

« وزخرفآ » الزخرف فى اللغة ، الزينه ، قال الله عز وجل :

« حتى اذا اخذت الارض زخرفها » وقال : « زخرف القول غروراً » والمزخرف

المزين والمراد به هاهنا الذهب وهو معطوف على محل « من فضة » ، يعنى سقفاً من

فضة وزخرف اى : ذهب . وقيل : معنى الاية : لو فعلنا ذلك بالكفار ، لافتتن بهم غيرهم

و توهموا ان ذلك لفضيله فى الكفار فيكفرون ويكونون فى الكفر امة واحدة . قوله : -

« و ان كل ذلك لما متاع الحيوه الدنيا » . قرء عاصم و حمزة : لما بالشديد بمعنى

الاى : وما كل ذلك الامتاع الحيوه الدنيا و قرء الباقر لما بالتحفيف . والوجه ان ،

ان على هذا هي المخففة من الثقيلة ، وزائدة ، والتقدير : و ان كل ذلك لمتاع الحيوه

الدنيا ، يزول و يذهب ، « و الآخرة عند ربك للمتقين » اى ثواب الآخرة خير للمتقين .

وقبل معناه : والجنة عند ربك للمتقين خاصة .

روى ان عمر كان يقول : لو ان رجلاً هرب من رزقه لابعده حتى يدركه



كما ان الموت يدرك من هرب منه ، له اجل هو بالغه و اثر هو و اطئه و رزق هو آكله و حنف هو قاتله ، فاتقوا الله واجملوا في الطلب ولا يحملنكم استبطاء شيئ من الرزق ان تطلبوه بمعصية الله فان الله عز و جل لا يُنال ما عنده الا بطاعته ولن يدرك ما عنده بمعصيته ، فاتقوا الله واجملوا في الطلب .

«ومن يعش» ، اى : يعرض عن ذكر الرحمن فلم يخف عتابه ولم يرج نوابه ، تقول عشوت الى كذا ، اى : ملت اليه وعشوت عنه ، اى : ملت عنه كما تقول ، عدلت الى فلان و عدلت عنه .

و قرء ابن عباس : ومن يعش بفتح الشين اى يعم يقال عشى بعشى عشى اذا عمى ، فهو اعشى وامراة عشواء وقيل : عن ذكر الرحمن ، اى : عن معرفته وطاعته لانه لا يذكره الا من عرفه و اطاعه . وقيل يحتمل ان المراد به ، من نزل فيهم قوله : - «واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن» نظر الآية قوله : - «الذين كانت اعينهم فى غطاء عن ذكرى»

«نقيض له تنبطاناً» اى - نهى له و نسب له شيطاناً و نضمه اليه و نسلطه عليه «فهوله قرين» لا يفارقه يزين له العمى و يخيل اليه انه على الهدى . وقبل ذلك فى القباسة يقرن كل انسى بالشیطان الذى كان يدعوه ، فرء يعقوب و حماد عن عاصم يقيض له بالياءى على ضمير الرحمن و قرء الباقر : تقضى بالنون على اخبار الله تعالى عن نفسه بالتقييض . «وانهم» يعنى الشياطين «لصدونهم عن السبيل» اى : يصدون الكافرون عن الاسلام و بمنعونهم على الهدى «ويحسبون انفسهم مهتدون» اى بحسب الكفار انهم على هدى و انهم محقون فى قولهم و عملهم . «حتى اذا جائنا» فرء اهل العراق غير ابي بكر على الواحد يعنون الكافرو فرء الاخرون جائنا على التثنيه - يعنون الكافرو فرينه جعلوا فى سلسلة واحدة ، فقال الكافر لفرينه «بالت بينى و بينك بعد المشرقين» اى : بعد ما بين المشرق و المغرب فغلب اسم احدهما على الاخر كما يقال للشمس و القمر ، القمران ولا يبي بكر و عمر العمران ، «فبئس القرين» كنت فى الدنيا و قيل «بئس القرين» انت فى النار قال ابو سعيد الخدرى اذا بع الكفار ، زوج كل واحد منهم بقرينه من الشياطين فلا يفارقه حتى يصر الى النار «ولن ينفعكم اليوم

اِذْ ظَلَمْتُمْ» اشترکنم فی الدنبا «انکم فی العذاب مشترکون» ای - لن ینفعکم الیوم اشتراکم فی العذاب ، این سخن جواب آنکس است که بدی میکند و میگوید که این نه همه من میکنم که دیگران نیز می کنند، یعنی که اشتراک در عذاب، شمارا سود ندارد و در عذاب تخفیف نیارد که در دوزخ ، تاسی و تسلی یکدیگر نبود ، هر کسی بخود مشغول بود و در عذاب خود گرفتار .

وقال مقاتل معناه لن ینفعکم الاعتذار والندم الیوم لانکم انتم وقرناؤکم مشترکون الیوم فی العذاب کما کنتم فی الدنبا مشترکین فی الکفر ، عذر و پشیمانی امروز شمارا سود ندارد که شما امروز باقرناء خویش در عذاب مشترک خواهید بود، چنانکه در دنیا در کفر مشترک بودید .

«افانت سمع الصم او بهدی العمی ومن کان فی ضلال مبین» . هذا خطاب للنبی (ص) ای - لا یضیق صدرك فان من سبق علم الله بکفره لا یسمع ولا یهتدی . «فاما نذهبن بک» بان نیتک قبل ان نعذبهم ، «فانا منهم منقمون» بالقتل بعدک .

« او نرینک» فی حیونک «الذی وعدناهم من العذاب فانا علیهم مقتدرون» می شناسد عذابناهم و اراد به مشرکی مکه انتقم منهم یوم بدر . هذا قول اکثر المفسرین وقال الحسن وقتاده عنی به اهل الاسلام من امة محمد، وقد کان بعد النبی نقمة شدیدة فی امته ، فاکرم الله نبیه وذهب به ولم یرفی امته الا الادی نقرعینه به وابقی النقمة بعده . وروی ان النبی اری ما یصبب امه بعده فمارؤی ضاحکاً منبسماً حتی قبضه الله .

« فاستمسک بالذی اوحی الیک» ای - تمسک بالقرآن و ابله حق بلاویه و امثل او امره ، و اجنب نواهیة ، «انک علی صراط مستقیم» ای - علی الدین الذی لا عوج له و «انه» یعنی قرآن «لدکر لک» ای شرف لک و لفومک قریش ، نظیره : «لقد انزلنا الیک کتاباً فیه ذکرکم» ای سرفکم «و سوف نسئلون» عن حقه و اداء سکره

روی الضحاک عن ابن عباس : ان النبی (ص) اذا سئل : لمن هذا الامر بعدک لم یخبر بسی حتی نزلت هذه الایة و کان بعد ذلك اذا (۱) قال : لقریش . وعن ابن عمر قال

۱ - در هر دو نسخه چنین است و ط در اصل چنین بوده . اذا سئل قال لقریش .

قال رسول الله لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي اثنان. وقال ان هذا الامر في قريش لا يعاديهما احد الا اكبه الله على وجهه ما اقاموا الدين وقال (ص) من يرد هوان قريش اهانته الله. وقال مجاهد : القوم هم العرب فالقرآن لهم شرف اذ نزل بلغتهم ثم يختص بذلك الشرف ، الاخص فالأخص من العرب حتى يكون الأكثر قريش ولبنى هاشم . وعن ابي هريرة قال قال رسول الله الامراء من قريش لى عليهم حق ولهم عليكم حق ما حكموا ، فعدلوا . واسترحموا ، فرحموا . وعاهدوا ، فوفوا ، فمن لم يفعل ذلك ، فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين .

« ومثل من ارسلنا من قبلك من رسلنا » ، لهذا الكلام وجهان ، احدهما ان الله عزوجل جمع رسله ليلة اسرى برسوله في مسجد بيت المقدس فاذن جبرئيل ثم اقام وقال يا محمد : تقدم فصل بهم فتقدم وصلى بهم فلما فرغ من الصلوة قال له جبرئيل « سل » يا محمد « من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون » فقال رسول الله ( ص ) لا اسئل قد اکتفت و هذا قول الزهري و سعيد بن جبیر و ابن زيد قالوا : جمع له الرسل ليلة اسرى به و أمران يسئلهم فلم يشك و لم يسئل وهذه الآية عدت مكية لان رسول الله (ص) لم يكن هاجراً ليلتئذ بعد و كل ما نزل من القرآن بعد مهاجرة رسول الله بمكة في عمرة القضاء و في الفتح في اسفاره فانه بعد مدنية والوجه الثاني : ومثل من ارسلنا اليهم من قبلك رسولا من رسلنا ، يعنى سل مؤمنى اهل الكتاب الذين ارسلنا اليهم الانبياء هل جائتهم الرسل الا بالتوحيد والمراد بالسؤال ، التقرير لمشركى قريش انه لم بات رسول ولا كتاب بعباده غير الله عز وجل .

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا الى فرعون وملائته فقال انى رسول رب العالمين » آياته العصاء و اليد البيضاء « فلما جائهم بآياتنا اذا هم منها مضحكون » استهزؤا بها وقالوا انها سحر و خيبل و هذا تسليه للنبي ( ص ) « و ما نريهم آية الا هي اكبر من اختها » اين آنستكه بارسان گوبند كه همه از يكديگر نيكوتر ، همه از يكديگر بهتر و مهتر ، اكبر من اختها اى - فريبها و صاحبها التى كانت قبلها « و اخذناهم بالعذاب » يعنى بالسنين ونقص من الثمرات و الطوفان والجراد والقمل



و الضفادع والدم والطمس فكانت هذه دلالات لموسى و عذاباً لهم و كانت كل واحدة اكبر من التى قبلها « لعلهم يرجعون » عن كفرهم « وقالوا » لموسى لما عاينوا العذاب ، « يا ايها الساحر » يا ايها العالم الكامل الحاذق و انما قالوا هذا توفيراً و تعظيماً له لان السحر عندهم كان علماً عظيماً وصفة مدحوخة « ادع لنا ربك بما عهد عندك » اى - بما اخبرتنا عن عهده اليك ، انا ان آتينا كشف عنا العذاب فسله بكشف العذاب عنا « اننا لمهتدون » مؤمنون ، فدعا موسى فكشف عنهم العذاب فلم يؤمنوا فذالك قوله عز وجل : « فلما كشفنا عنهم العذاب اذا هم ينكثون » اى ينقضون عهدهم و يصرون على كفرهم .

« و نادى فرعون فى قومه » چون موسى دعا كرد و رب العزة بدعاء وى عذاب از قبطيان باز برد ، فرعون پرسید که ایشان بموسى ايمان آرند همه را جمع کرد و ملك خود و قوت خود فرا ياد ایشان داد و ضعف موسى فرا نمود ناپندارند که كشف عذاب بدعاء موسى بود که اگر بدعاء وى بودى و او بدعوى صادق بودى ، ملك وى را بودى و دعاء از بهر خود كردى ناآن لشغه که بر زبان وى است زائل گشتى ، گفت : « اليس لى ملك مصر وهذه الانهار تجري من تحتى » نه ملك زمين مصر مرا است و ايك جويهاى فيل زير مصر من و در بوستان و رزان من ميرود بفرمان من ، و آن جويهاى فيل سيصد و سصب بودند ، اصل آن و معظم آن چهارند :

يكى نهر ملك ، ديگرى نهر طولون سوم نهر دمياط ، چهارم طنيس « افلا تبصرون ام » سخن ايجا تمام است يعنى افلا تبصرون ام تبصرون ، نمى بينند ياسى بيند آنگه گفت : « انا خير من هذا الذى هو مهين » و فى معناه افلا تبصرون سده ملكى و عجز موسى . ثم قال : ام انا خير بل انا خير من هذا الذى هو مهين اى : فخر لاحشم سعه « ولا يكاد يبين » اى - لا يكاد يفصح بكلامه للشغة الى فى لسانه ، كان موسى (ع) بليغاً فصيحاً و كانت عليه حلاوة و مهابة و ملاحه غير ان لسانه كانت به عقده فلما قال : « و احلل عقده من لساني » قيل له « اوبيت سئولك » ففبت منها لشغه . فرعون خود را فضل نهاد بر موسى و گفت طاعت من اولتر



که مرا ملک است و فرمان وحشم من برم، از این موسی حذیر ضعیف و درویش که او را نه حشم است و نه مال و نه معیشت که بدان زیش کند و نه فصاحتی که بیان سخن کند.

«فلولا القی علیه» ان کان صادقاً «اساوة من ذهب» جمع الاسورة و هی جمع الجمع قرء حفص و یعقوب اسورة و هی جمع سوار قال مجاهد «كانوا اذا سودوا رجلاً سوروه بسوار و طوقوه بطوی من ذهب یكون ذلك دلالة لسیادته و علامة لریاسته قال فرعون هلاً القی رب موسی علیه اسوره من ذهب ان کان سیداً یجب طاعته «اوجاء معه الملائكة مقترنین» متتابعین یقارن بعضهم بعضاً یشهدون له بصدقه و یعینونه علی امره قال الله تعالی «واستخف قومه فاطاعوه» ای استخف فرعون قومه القبط یعنی وجدهم جهالاً و استخف عقولهم و قبل طلب منهم الخفة فی الطاعة و هی الاسراع الیها فاطاعوه یقال اخف الی کذا ای اسرع الیه و استخفه غبره دعاه الی ذالک، ای : و استخفهم بهذا الکلام المزحرف «فاطاعوه انهم كانوا قوماً فاسقین» خارجین عن دین الله . «فلما آسفونا» ای اغضبونا و الاسف اسد الغضب، «انتقمنا منهم»، ای احللنا بهم النقمه و العذاب «فاغرفناهم اجمعین» .

«فجعلناهم سلفاً» قرأ حمزة و الکسائی سلفاً بضم السین و اللام جمع سلف من سلف ای بقدیم و قرأ الباقون سلفاً بفتح السین و اللام علی جمع السالف مثل حارس و حرس و خادم و خدم و راصد و رصد و هم الماضون المتقدمون من الاسم، و المعنی، جعلناهم متقدمین لیتعظ بهم الآخرون «و مثلاً للآخرین» ای عبرة و عظة . و قيل سلفاً لكفار هذه الامة الی النار ای مقدمة كفار هذه الامة الی النار «و مثلاً للآخرین» ای یضرب بهم الامثال فیما بینهم .

«ولما ضرب ابن مريم مثلاً» مفسران اندرین آیت مختلف القول اندر سه گروه : موسی گفتند الضارب للمل عبد الله بن الزبیری کان من مرده قریش قبل ان یسلم این مثل عبد الله الزبیری زد که آمد بر رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه گفت تو میگوئی انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم شما و هر چه فرود از الله می برسبند (عیسی) هیزم دوزخ است و تو میگوئی عیسی برادر مست و بیغامیر خدای چون

وی چنین گفت ، مصطفی صلی الله و السلام (ص) خاموش گشت منتظر وحی تا از حق جواب چه آید عبدالله الزبیری گفت خصمته و اللات و العزی ، قریش که حاضر بودند دست زدند و خنده در گرفتند و از تصدیق بر گشتند . اینست که رب العالمین فرمود « اذا قومك » یعنی قریشاً « منه یصدون » ای یضجون و یصیحون و یضحکون و قیل یعرضون عن القرآن وعن التصدیق .

« وقالوا آلهتنا خیر ام هو » گفتند این خدایان ما بهتر یا عیسی اگر عیسی بآتش شاید بتان ، هم شاید . قول دوم آنست که این مثل مشرکان زدند ایشان که ملائکه را دختران گفتند یعنی اذا جازان یکون عیسی ابن الله ، جازان نکون الملائكة بنات الله . باین قول ، « اذا قومك منه یصدون » مؤمنان اند که این سخن برایشان صعب آمد از آن بر گشتند و دیگران را از آن بر گردانیدند قال قتادة : یصدون ای یخرجون وقال القرظی : یضجرون . قول سوم آنست که الضارب للمثل هو الله عز وجل این مثل آنست که الله زد در قرآن که « ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم » . مثل عیسی بنزدیک الله چون مثل آدم است آدم را بیافرید از خاک بی پدر و بی مادر ، عیسی را بیافرید از باد بی پدر . در نخلیف بنزدیک الله در قدرت او هر دو یکی اند . چون این آیت فرو آمد کافران گفتند محمد می خواهد که ما او را خدای خوانیم و او را پرستیم چنانکه ترسایان عیسی را پرستیدند : باین قول « اذا قومك منه یصدون » مشرکان قریش اند که از ضرب مثل بر می گشتند و می خندیدند « وقالوا آلهتنا خیر ام هو » ، یعنی محمد آ خدایان ما به اند پرستیدن را یا محمد یعنی که خدایان خود فرو نگذاریم و او را پرستیم ، « یصدون » بضم صاد قرائت نافع و ابن عامر و کسائی است و بافی یکسر صاد خوانند هماغتان مثل یعرشون و یعرشون « ماضی بوه لك الاجدلا » ای انهم قد علموا انک لا ترید منهم ان ینزلوک منزلة المسیح و ما قالوا هذا القول الاجدلا ای خصومة بالباطل و علی القول الاول ماضی بوا هذا المثل لك الاجدلا بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله « انکم و ما تعبدون من دون الله حصص جهنم » هؤلاء الاصنام دون عیسی (ع) « بل هم قوم خصمون » حاذقون فی الخصومة . عن ابی امامة قال قال رسول الله (ص) ماضل قوم بعد هدی كانوا علیه ، الا اوتوا الجدل ثم فرأ « ما ضربوه لك الاجدلا »

بل هم قوم خصمون» ثم ذكر عيسى عليه السلام فقال:

«ان هو الا عبد انعمنا عليه» بالتقوى «وجعلناه مثلاً» اى آية وعبرة لبني اسرائيل يعرفون قدرة الله على ما يشاء حيث خلقه من غير اب «و لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة» اى لو نشاء لاهلكناكم وجعلنا بدلکم و مکانکم ملائكة «فى الارض يخلفون» يكونون خلفاء منكم بعمرهم الارض ويعبدونى و بطيعونى. و قيل يخلفون اى يخلف بعضهم بعضاً وقيل معنى الاية: لو نشاء لجعلنا من الانس ملائكة و ان لم نجر العادة كما خلقنا عيسى من غير اب و انه لعلم للساعة اى ان عيسى نزوله من اسراط الساعة يُعلم بنزوله، قربها وثبوتها وقيل ان عيسى كان يحيى الموتى فعلم به الساعة والبعث و فراء ابن عباس و ابو هريرة و انه لعلم للساعة بفتح العين و اللام اى علامة و اشارة للساعة «فلا تمترن بها» يعنى اذ انزل فلا تشكن فى قیامها. يقولها قريش قال النبى صلى الله عليه واله سلم ليونسكن ان نزل فيكم ابن مريم حكما عدلاً يكسر الصليب و يقتل الخنزير و يضع الجزية و يهلك فى زمانه الملك كلها، الا الاسلام. و يروى انه ينزل على نية بالارض المقدسة يقال لها افيق و عليه مصران يعنى ثوبين مصبوغين بالصفرة و شعر راسه ذهين و يده حربة يقتل بها الدجال فبانى بيت المقدس و الناس فى صلوة العصر و الامام يؤم بهم فيتأخر الامام فيتقدمه عيسى و يصلى خلفه على شريعة محمد (ص) ثم يقتل الخنازير و يكسر الصليب و يخرب البيع و الكنائس و يقتل النصارى الآمن آمن به. و قال الحسن و جماعة و انه يعنى و ان القرآن لعلم للساعة يعلمكم فبامها و يخبركم باحوالها و احوالها «فلا تمترن بها» اى لا تسكن فيها قال ابن عباس اى لا تكذبوا بها «و اتبعونى» الفول هاهنا مضمرة اى قل يا محمد اتبعونى على التوحيد «هذا صراط مستقيم» اى هذا دين هم و قال الحسن هذا القرآن صراطه الى الجنة مستقيم.

«ولا تصدّنكم الشيطان» عن الايمان بالساعة و القرآن «انه لكم عدو مبين» ظاهر العداوة «و لما جاء عيسى بالبينات» اى بالحجج و المعجرات «قال فد جئتكم بالحكمة» اى بالنبوة وقيل بالانجيل «ولايين لكم بعض الذى يختلفون فيه» من احكام التوراة قال قتاده يعنى اختلاف الفرق الدن يحزبوا على امر عيسى و قيل: لايس



لکم ما کان بینکم من الاختلاف فی الدین قال . الزجّاج الذی جاء به عیسی فی الانجیل  
انما هو بعض الذی اختلفوا فیہ و بین لهم فی غیر الانجیل ما احتاجوا الیه « فأتقوا الله  
و اطیعوا ان الله هو ربی و ربکم » خالق و رازقی و انا عبد مخلوق محتاج الی الرزق  
« فاعبدوا هذا صراط مستقیم ، فاختلف الاحزاب من بینهم » ای فیما بینهم و هم احزاب  
النصارى حزّبوا فی عیسی ثلث فرق الملکائیة و النسطوریة و الیعقویة « فویل  
للذین ظلموا » ای قالوا فی عیسی ما کفروا به « من عذاب یوم الیم » العذاب .

« هل ینتظرون » ای ینتظرون « الا الساعة » یعنی انها نانیهم لا محالة ،  
فکانهم ینتظرونها ، یعنی القاعدین عن الایمان « ان تأتیهم بغتة » فجأة « و هم  
لا یشعرون » بمجیئها .

### النوبة الثالثة

قوله : « اھم نقسمون رحمة ربک نحن قسمنا » صنادید قریش از سر سبکباری  
و طینس میگفتند که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم بو طالب نهادند  
اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست ، پیغام رسان ولید مغیره بودی  
سرور قریش و عظیم مکه ، یا بوم سعود ثقفی سید ثقیف و عظیم طائف . ایشان چنین  
مگویند و منادی عزت ندا میکند که « نحن قسمنا » ما آنرا که نخواهیم در مفاز  
بحیر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسله لطف بدرگاه میکشیم ، یکی را بهر  
لحظه در منازل درجات بدست نرقی جلوہ میکنیم و آنرا که نخواهیم هر ساعتی  
سرنگونتر همی داریم . « نحن قسمنا » قسمت ما چنین است و حکم ما اینست .

شهریست بزرگ و من بدو در میرم تا خود زنم و خود کشم و خود گهرم

فرمان آمد : که ای جبرئیل بان روضه رضار و رخس فضل را برگستوان  
عنایت، بر نه ، یتیم بو طالب را بحضرت آر، عنان براق دولت او در شاخ سدره بند،  
ما میخواستیم که از خزانه غیب، او را خلعتها روان کنیم، گفتند جلوه گری فرزند باعلی  
علین و خواری مادر اسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که : « نحن قسمنا » بر قسمت  
ما اعتراض نیست و کسی را روی سؤال نیست « لا یُسئل عما یفعل و هم یُسئلون »



نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات مأوی، میان نعیم و فوز مقیم شادان و نازان و جگر گوشه نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئة سوزان و گدازان چیست؟ «نحن قسمنا» قسمت الهی را مرد نبست و حکمی که در ازل کرد آنرا تغییر و تبدیل نیست. «ما یُبدل القول لدی». ابلیس بهجوررا از آتش بیافرید و در سدره منتهی او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بروی فرستاد و صدهزار سال او را بر مقام خدمت بداشت آنکه زنار لعنت بر میان او بست، آدم خاکی را از خالك تیره بر کشید و نا کرده خدمت، ناج کرامت و اصطفاء بفرق وی نهاد، گفتند این عز و منقبت آدم از کجا و آن ذل و نومیدی ابلیس چرا، گفت «نحن قسمنا» بر قسمت ما چون و چرا نیست و هر که چون و چرا گوید او را بر درگاه ما بار نیست. او جل جلاله چون از کسی اعراض کرد جراحی است که هیچ علاج نپذیرد و چون بر کسی اقبال کرد از خالك خانه او همه گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دو گروهند: توانگران مال و توانگران حال. توانگران مال بمال سینازند و توانگران حال با «نحن قسمنا» بسازند و اگر از این باریکتر خواهی توانگران حال دو گروهند: گروهی را دیده برفست و سام آمد، بهر چه نافند رضا دادند و فایع گشتند، گروهی دیده بر «نحن» آمد «قسمنا» ندیدند از شهود و سام نپرداختند، هر دو کون برایشان جلوه کردند در آن ناویختند، بر سنت سید المرسلین و خاتم النبیین راست رفتند و بر سبوت وی که «ما زاد البصر وما طعی»، بی بردند لاجرم امروز مفتاح در رسد گشتند و مصباح سرای سداد و فردا ایسانرا آن ساختند که: لا عین رأّت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. بوبکر رضی شیخ شام وقتی در بادیه ای بود بتجرمد و در الله زارید و گفت: الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهره من بر دل من چیزی آشکارا کن با جان من بهاساید، دری از آن حقایق قربت بروی گسّادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که بپاه گشتید. گفت: الهی پیوش که من طافت آن ندارم، آنرا پیوسیدند شیخ الاسلام انصاری گفت نهان: کردن غیب و هوسدن حقایق آن از الله تعالی رحمت است که آن در این جهان نگنجد. هر چه از آن آشکارا سود یا آن بود که آنکس را در وقت ببرند، یا عقل

وی طاقت آن ندارد ، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نهان به تا در سرای غیب و حقیقت برسر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است و زندان اندوه با روزی که این مدت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود .

ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در حقایق و غیب باز شود . ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و صبح کرامت از مشرق قربت بر آید، اشخاص پیروزی بدر آید ، ظلمت فرقت را نور وصلت با بر آید ، گبر چنانکه نو خواهی چنان بر آید . بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، آرزوها نقد و زیادت یکران شود . دعت علایق از دامن حقایق رهان شود ، قصه آب و گل نهان سود و دوست ازلی عیان شود ، دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود . « من یعس عن ذکر الرحمن فیض له شیطاناً فهو له قرین » من لم یعرف قدر الخلوة مع الله فحادث عن ذكره واخلد الى خواطره الرديئة، فیض الله له من يشغله عن الله . هر که قدر خلوت باحق نداند از ذکر او بازماند و هر که از ذکر او بازماند ، خلوت ایمان از کجا یابد . لاجرم بجای ذکر رحمن و ساوس شیطان نسیند و هوا جس نفس بیند و هر که بر پی شیطان رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر الله چه داند و از درد دین چه خبر دارد ، بلال سوخته باید و سلمان ریخته و معاذ کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند .

از این سشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید

مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین زبو دردا

اگر بلال است از تیمار مسلمانی بیمار و نحیف گشته ، و معاذ است سراپرده عشق در صحرای درد نیافت، زده که : تعالوا نؤمن ساعة . ، و سلمان است جان و دل خویش غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سر خود گم کرده ، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر مسجد رسول (ص) برگشت از خود چنان بیخود گشته و در مذکور چنان مستغرو شده که سلام بر رسول فراموش کرد ، جلال و عظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بر رسول نگذاشته . مصراع : يعلم الله گر همی دائم نگارا شب ز روز .

چون برگشت و سلام نکرد مصطفی (ص) تیز دروی نگر است دل ویرا دید ، چون کشتی در بحر غیب افکنده ، باد جلال از مهب تجلی خاسته ، کشتی بشکسته و سلمان سرگشته . زبان سلمان بزیارت دل رفته ، دل در جان آویخته ، جان در حق گریخته . مصطفی ( ص ) دانست که سلمان از خود رها شده و مرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده . ای جوانمرد ، کار آن مرغ دارد . قفس که در او مرغ نبود بچه شاید . گفته اند قفس ، قالب است و امانت مرغ ، پراو عشق ، پرواز او ارادت ، افق او غیب ، منزل او درد ، استقبال از راه ائمه هرولة . هر گه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند ، کرو بیان عالم قدس دستها بدیده خویش باز نهند ، تا برق این جمال دیده های ایشان نرباید . مصطفی (ص) هر چند که از احوال سلمان با خبر بود غیرتی بر صحرای سینه وی گذر کرد گفت : ای سلمان می برگذری و سلام می کنی ، سلمان جواب نداد ، رسول فرمود ای سلمان آخر نه من راحت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری ، سلمان هم جواب نداد ، سر سلمان آن ساعت در الله زارید که الهی یا زبانی بازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده . جبرئیل آن ساعت از هواء قدرت بشتاب درآمد رسول فرمود : ای جبرئیل امروز بشتاب آمدی ، گفت آری که سلمان در غرقاب است . ای محمد الله ترا سلام میکند میفرماید که با سلمان میگوئی نه راحت من نمودم ؟ ترا راه که نمود ؟ میگوئی نه امید بشفاعت من داری ؟ در کل عالم کرا زهره شفاعت بود با دستوری من نباشد ؟ ای محمد تو بر طور نبودی آنروز که ما ندا کردیم آن ذره سلمان در میان ذره ها متواری ، خیمه عشق بر صحرای زد و غیرت ارنی استقبال کرد ، که یا موسی تو پنداری که در این مملکت ، عاشق خود توئی ، درنگر باین خاک طور ، تا در زیر هر ذره ای ، عاشقی بینی ایستاده و میگوید : ارنی ارنی ، قال النبی (ص) : من اراد ان ينظر الی عبد نور الله قلبه ، فلينظر الی سلمان .

## ۲ - النوبة الاولى

« الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو » ، دوستان همه آنروز یکدیگر را



دشمن باشند ، « **الَّا الْمُتَّقِينَ** » (۶۷) مگر [گرویدگان] پرهیزندگان [از شرک] .

« **يَا عِبَادِ** » [ایشانرا گویند] : ای بنده گان من ، « **لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** » (۶۸) بر شما نه بیم است امروز و نه اندوه .

« **الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ** » (۶۹) ای ایشان که بگرویدند و مسلمانان بودند . « **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ** » در روید در بهشت ، « **انْتُمْ وَازْوَاجُكُمْ** » شما و جفتان شما ، « **تُحْبَرُونَ** » (۷۰) شما را شادان میدارند .

« **يُطَافُ عَلَيْهِمْ** » بر [سرهای] ایشان میگردانند ، « **بَصِحَافٌ مِنْ ذَهَبٍ وَكَوَابِرُ** » ، کاسهای زرین و آبدستهای زرین ، « **وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ** » (۱) **الْأَنْفُسُ** » ، و در آن بهشت است هر چه دلها خواهد ، « **وَقُلْذَلا عَيْنٍ** » ، و چشمها را خوش آید ، « **وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** » (۷۱) و شما در آن جاویدان .

« **وَلِلَّهِ الْجَنَّةُ** » و آن بهشت آنست « **الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا** » که شما را سیراب دادند [از ناگرویدگان] ، « **إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** » (۷۲) « **بِأَنَّهُ** » میگردید [در دار دنیا از نیکوئی] .

« **لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** » شما راست در آن ، میوههای فراوان ، « **مِنْهَا تَأْكُلُونَ** » (۷۳) از آن میخورید .

« **إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ** » (۷۴) « **نَا** » ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان اند .

« **لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ** » ، هیچ کم نکنند و سست از ایشان عذاب آن ، « **وَهُمْ فِيهِ مُبْلَسُونَ** » (۷۵) و ایشان در آن عذاب اند فرومانده بیچاره و نومید و خوار .

« **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ** » و برایشان ستم نکردیم ، « **وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ** » (۷۶) « **لَكِنْ** » لکن ایشان ستمکاران بودند [بر خود] .

« **وَنَادُوا يَا مَالِكُ** » باوازاخوانند خازن دوزخ را مالک و گویند ، **لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبِّكَ** » ، [از خداوند خویش خواه] یا مرگ راند بر ما ، « **قَالَ انْتُمْ مَا كُنْتُمْ** » (۷۷) **مَالِكُ** ایستائز جواب دهد که ایدر خواهید بود .



« لقد جئناکم بالحق » پیغام راست آوردیم بشما دردنیا ، « ولکن اکثرکم للحق کارهون <sup>(۷۸)</sup> » لکن بیشتر شما سخن راست را دشوار دار بودید و ناخواه .

« اِم اِبرموالمرآ » یا ایشان کاری محکم [ در مکر با رسول ما ] میسازند فراهم ، « فانا مبرمون <sup>(۷۹)</sup> » ما نیز کاری محکم میسازیم فراهم .

« اِم یحسبون اَنَّا لَنسمع سرهم ونجویهم » یا می پندارند که ما نمی شنویم نهان ایشان درد لها ، وراز ایشان در زبانها ، « بلی » ، آری [ می شنویم ] ، « ورسلنا لدیهم یکتبون <sup>(۸۰)</sup> » و فرستادگان ما بنزدیک ایشان ، [ کرد و گفت ایشان ] می نویسند .

« قل ان کانت للرحمن ولد » ، گوی <sup>(۸۱)</sup> اگر رحمن را فرزند بودی ، « فانا اول العابدین <sup>(۸۲)</sup> » من پیشین کسی بودمی که ننگ داشتی از پرستش او . « سبحان رب السموات والارض رب العرش » ، پاکی و بی عیبی خداوند آسمان و زمین را خداوند عرش ، « عما یصفون <sup>(۸۳)</sup> » از آن صفتها [ که آن دروغ زنان میگویند او را ] .

« فذرهم یخوضوا » ، گذار ایشانرا نا همان نابکار میکنند و میگویند « ویلعبوا » و بازی سبزیند ، « حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون <sup>(۸۴)</sup> » تا آنگاه که بآنروز رسند که ایشانرا می وعده دهند .

« وهوالذی فی السماء اله » ، اوست که در آسمان خدا اوست ، « وفی الارض اله » و در زمین خدا ، هم اوست ، « وهوالحکیم العلیم <sup>(۸۵)</sup> » و اوست آن راست کار راست دانس .

« تبارک الذی له ملک السموات والارض » و برتر است و پاکتر و بزرگوار تر آن خدای که اوراست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین « وما بینهما » و هر چه میان آن هردو ، « وعنده علم الساعة » و بنزدیک اوست روز رستاخیز ، « و الیه ترجعون <sup>(۸۶)</sup> » و همه آفریده را با او خواهند برد .

« ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة » و نه پادشاهند ایشان

که بخدای سیخوانند ایشانرا فزود از او بر شفاعت ایشانرا ، « **الّا من شهد بالحق وهم يعلمون** »<sup>(۸۶)</sup> مگر کسی که گواهی دهد بر راستی [که الله یکی] و بدل میداند . « **و لئن سئلتهم من خلقهم** » ، و اگر پرسى ایشانرا ، که آفرید ایشانرا ؟ ، « **لَيَقُولنَّ الله** » ، ناچار گویند که الله . « **فانى يؤفكون** »<sup>(۸۷)</sup> پس ایشانرا از حق چون برسیگردانند .

« **وقيله يارب** » ، [میبیندارند که مانمی شنویم سخن رسول که] میگوید : **يارب** « **ان هؤلاء قوم لا يؤمنون** »<sup>(۸۸)</sup> اینان گروهی اند پند نمیگروند . « **فاصفح عنهم** » ، فرا گذار از ایشان ، « **وقل سلام** » و گوی من از پاسخ نابکار گوی ، بزارم « **فسوف يعلمون** »<sup>(۸۹)</sup> آری آگاه شوند .

## النوبة الثانية

قوله : - « **الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو** » مفسران را در این آیت دو قولست : یک قول آنست که مراد باین ، کفار و احزاب اند که روز قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند ، همانست که جای دیگر فرمود : « **نم يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن بعضكم بعضاً** » روز قیامت یکدیگر کافر شوید و یکدیگر را نفرین کنید .

قول دیگر آنست که : **الاخلاء على المعصية في الدنيا يوم القيمة بعضهم لبعض عدو** « **الا المتقين** » ای - **الا المتحابين في الله على طاعة الله** . ایشان که در دنیا بر معصیت و بر مخالفت سریعّه با یکدیگر دوستی گیرند و دساز یکدیگر باشند ، فردا در قیامت ایشانرا از آن دوستی نفی نباید بلکه دشمن یکدیگر شوند .

**مجاهد** گفت : اصحاب المعاصی منعادون يوم القيمة ، آنکه استثنا کرد گفت : « **الا المتقين** » مگر ایشان که از معصیت پرهیزند و در دنیا از بهر خدا ، در طاعت خدا ، دوست یکدیگر باشند . آن دوستی پیوندد و در قیامت گسسته نشود .

قال النبی (ص) : ان الله تعالى يقول **يوم القيمة** : این المتحابون بجلالی ، اليوم اظلمهم فی ظلی يوم لا ظل الا ظلی .

وفی رواية اخرى : يقول الله تعالى المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغطهم النبیون والشهداء . وقال ابن عباس : أحب الله وأبغض الله ووال الله و عاد الله ، فانه انما بنال ما عند الله بهذا ولن ینفع احدا ، كثرة صومه وصلاته وحجّه حتی یكون هكذا و قد صار الناس الیوم یحبون و یبغضون للدنیا ولن ینفع ذلك اهله ، ثم فراء : « الا خلأء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین » و قال علی (ع) فی هذه الایة : خلیلان مؤمنان و خلیلان کافران ، فماب احد المؤمنین فقال یارب ان فلانا کان یأمرنی بطاعتک و طاعة رسولک و یا أمرنی بالخیر و ینهانی عن الشر و یخبرنی انی ملائیک ، یارب فلا تضلّنه بعدی و اهده كما هدبتنی و اکرمه كما اکرمتنی ، فاذا مات خلیله المؤمن ، جمع بینهما فیقول لیئن احدكما علی صاحبه فیقول نعم الاخ و نعم الخلیل و نعم الصاحب . قال و یموت احد الکافرین فیقول یارب ان فلانا کان ینهانی عن طاعتک و طاعة رسولک و یا أمرنی بالشر و ینهانی عن الخیر و یخبرنی انی غر ملائیک ، فلا یهدده بعدی و اضلله كما اضللتنی و آهنه كما اهنتنی ، فاذا مات خلیله الکافر جمع بینهما فیقول لیذم احدكما ، صاحبه ، فبقول بئس الاخ و بئس الخلیل و بئس الصاحب . ثم قرأ : « یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین »

« یا عبادى لاخوف » القول ها هنا مضمّر یعنی یقول الله تعالى للمتقین : « یا عبادى » گفته اند در روز قیامت در وقت بعث که رب العالمین خلق را زنده گرداند ، همه برسان و لرزان باشند ، حائها از فزع قیامت بجنبه کردن رسده اند ، ندا آید که : « یا عبادى لاخوف علیکم الیوم و لا انتم بحزنون » خلق همه امید دارند که این ندا عاست همگنانرا ، یا بریبی آن ، ندا آید که : « الذین آمنوا بآیانا و کانوا مسلمین » آنکه ، کافران همه بومید شوند و مسلمانان از کافران جدا شوند و ایشانرا گویند : « ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون »

مفسران گفتند نظم ابن آیات بر دو وجه است : یکی بر تقدیم و تأخیر ، یعنی یا عبادى الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین لاخوف علیکم و لا انتم بحزنون . ای بندگان من که سخنان من بگرویدید و مسلمان بودید ، شما را امروز نه سم است و نه اندوه . وجه دیگر : « یا عبادى ، لاخوف علیکم الیوم و لا انتم بحزنون » سخن



اینجا تمام شد، آنکه بر معنی ندا گفت بی حرف ندا : «الذین آمنوا» یعنی یا ایها الذین آمنوا کقوله :- «یوسف اعرض عن هذا» یعنی یا یوسف ، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند ، «ادخلوا الجنة» دروید در بهشت ، «انتم وازواجکم تجبرون» ای - تسرون و ننعمون و قل - الخبر، السماع .

«یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب» الطائف الخادم و الصحاف القصاع الواسعة ، واحدها : صحفة . و الاكواب : جمع کوب ، و هو اناء مستدير مدور الرأس ، لا عروة له ولا اذن ولا خرطوم ، والمعنی : بایدی الغلمان صحاف من ذهب فیها طعام ، و اکواب من ذهب فیها شراب «فیها» ای - فی الجنة «ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین» هذا من جوامع القرآن لانه جمع بهاتین اللفظتین ، ما لو اجتمع الخلق کلهم علی وصف ما فیها علی التفصیل ، لم یخرجوا عنه . قرأ نافع وابن عامر وحفص ، ما تشتهیه الانفس ، وكذلك هی فی مصاحفهم و قرأ الآخرون بحذف الهاء . وحذف الضمیر من الموصول ، احسن من الایبات ، نقول : لذ الشئ یلذ فهو ملذوذ و لذیذ ، قال الشاعر :

و لقد هممت بقتلها من اجلها      کبما نکون خصمتی فی المحشر  
کیما یطول خصامنا و نزاعنا      فتلذ عینی من لذیذ المنظر

تقول : هذا الشراب ملذوذ و لذیذ و لذو لذه . قال الله تعالی عزوجل :-  
«و انهار من خمر لذه للشاربین» والمصدر : اللذاذه ، قال الحسن البصری :- لذاذه شهادة ان لا اله الا الله فی الآخرة کلذاذه الماء البارد فی الدنيا و «تلذ الاعین» ای - تلذذ للنظر الیه لذه لا فراط حسنه فی مرآها و ما التذبه العین ، قبلته النفس ، لانها رائد العین ، «وانتم فیها خالدون» لان نعمها لا یزول و لا ینقطع . و فی الخبر : ان اعرابی قال یا رسول الله افی الجنة ابل فانی احب الابل ، فقال یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة ، اصبت فیها ما اشتیت نفسك و لذت عنک .

وعن ابی هریره قال : قال رسول الله ( ص ) : ان ادنی اهل الجنة منزله ، من له سبع درجات وهو علی السادسة و فوقه السابعة ، و ان له ثلثمائة خادم و انه یغدی علیه و یراح فی کل یوم ثلثمائة صحفة ، فی کل صحفه لون من الطعام لیس فی الاخری ، و انه لیلذ اوله کما یلذ آخره و ان له من الاسربة ، ثلثمائة اناء فی کل اناء شراب



لیس فی الآخر، وانه ليقول یارب، لو اذنت لی، لاطعمت اهل الجنة وسقيتهم ولم ينقص ذلك مما عندی شیئاً، و ان له من الحور العین ثنتین وستین زوجة، سوى ازواجه من الدنيا. و عن ابی ظبیه العلمی قال: ان الشرب من اهل الجنة لتظلهم سحابة، فتقول ما امطرکم، فما يدعوا داع من القوم، بشیئ، الا امطرنه، حتی ان القائل منهم، لبقول: امطرینا کواعب اترابا. و عن ابی امامة قال ان الرجل من اهل الجنة لستهی الطائر وهو يطير، فيقع منعلاً نضیجاً فی کفه، فیا کل منه حی تنتهی نفسه تم يطير و یستهی الشراب، فيقع الابریق فی یده فیشرب منه ما یریده ثم یرجع الی مکانه.

« و تلک الجنة التي اورثتموها بما کنتم تعلمون » یقال لهم: هذه الجنة التي وعدکم الله فی کتابه انه یورثکموها فی قوله: « تلک الجنة التي نورت من عبادنا من کان نقباً ». و فی قوله: « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » قیل: ورث الله الذین قبلوا امره، منازل الذین لم یقبلوه.

« لکم فیها فاکهة کثیرة » تتعللون بها بعد الطعام و الشراب « منها نأکلون » ای: ما اشتہبتم منها. و فی الخبر: لا ینزع رجل فی الجنة من ثمرها الا نب مکانها مثلاًها، ثم ذکر جزاء الکفار للتعاقب، فقال:

« ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون » رفع خالدون بالخبر لانه المقصود بال ذکر و یجوز ان یرفع خبراً بعد خبر.

« لا یفتر عنهم » ای - لا یخفف عنهم زماناً ولا نقصاناً « و هم فیہ » ای - فی العذاب « مبلسون » آسسون من الدجاة، منحبرون.

« وما ظلمناهم » بالعذاب « ولكن كانوا هم الظالمین » ظلموا انفسهم بکفرهم، « و نادوا یا مالک » لما نُسو من فتور العذاب، نادوا یا مالک و هو خازن النار، « لیقض علينا ربک » یعنی لیمنا ربک فنستريح فیجبهم مالک بعد مائة سنة و قبل بعد الف سنة، « انکم ما کنون » فی العذاب، لانمخلصون عنه لایموت ولا فتور. و قبل هذه نمّن منهم لاطمع، لأنهم یعلمون انه لا مخلص لهم.

قال عبد الله بن عمرو: ینادون مالکاً اربعین سنة فجیبهم بعدها « انکم ما کنون » ثم ینادون رب العزة « ربنا اخرجنا منها، فان عدنا فانا ظالمون » فلا یجبهم

مثل عمر الدینا ثم يقول « اخسثوا فیها ولا تکلمون » ، فلیس بعدها الا کصیاح الحمیر اوله زفیر و آخره شهبق .

« لقد جئناکم بالحق » ای بالقرآن والنبی ، « ولكن اکثرکم للحق کارهون » کرهتم ما جائکم الرسول به وخفتم زوال ریاستکم .

« ام ابرموا امراً فانا مبرمون » یعنی احکموا امراً فی المکر بمحمد (ص) فانا محکمون امراً فی مجازاتهم وذلك حين اجتمع كفار قریش فی دار الندوة بعد موت ابی طالب ، لیمکروا بالنبی ، (ص) فنزل جبرئیل فاخبره بمکرهم واسره بالخروج ، فخرج من لیلته الی الغار وقتل اولئک النفر یبدر فذلك قوله : انا مبرمون .

« ام یحسبون انا لانسمع سرهم » حدیب انفسهم « و نجویهم » ما يتحدثون فیما بینهم ویخفونه عن غیرهم ، « بلی » نسمع ذلك ونعلم ، « و رسلنا » ایضاً یعنی الحفظة ، « لديهم یکتبون » ثم یعرض علیهم فی الصامه لعلوا انه لا یخفی علی ملائکتنا فکف علینا .

این آیت در شان سه کس فرو آمد : صفوان بن امیه و ربیعہ و حبیب بن عمر و الثقفیین ، بر در کعبه نشسته بودند و با یکدیگر راز میگفتند ، حبیب گفت : محمد با اصحاب خویش میگوید که خداوند من راز نهانی که میان دو کس رود میداند و هر جا که سه کس فراهم آیند چهارم ایشان بود ، گوئی آنح میان ما می رود میداند . ربیعہ گفت : مگر بعضی داند همه نه ، صفوان گفت و نه یک کلمه که اگر دانستید همه دانستید حبیب گفت : چنانست که صفوان میگوید ، از این رازها و نهانیها هیچ نداند ، بجواب ایشان این آیت آمد : ، میپندارند که ما سر دل ایسان نمیدانیم و راز ایشان نمی سوزیم ، بلی میدانیم و میشنویم و فرستگان نیز مینویسند که بر ایشان موکلند . « قل ان کان للرحمن ولد » فی قولکم و علی زعمکم ، « فانا اول العابدین » ای - فانا اول من عبده بانه واحد لا شریک له ولا ولد و اول من کذبکم و خالفکم فیما قلتم . قال ابن عباس ، ان ، هاهنا بمعنی النفی والجحد ، ای - ما کان للرحمن ولد و انا اول الساهدین له بدالك ، العابدین له وقیل العابدین ، بمعنی الآنفین ، یعنی انا اول الآنفین من هذا القول ، المنکرین ان له ولداً ، یقال عبیدعبد عبداً ، اذا انف و غضب ، والمعنی :

انا اول من غضب للرحمن ، ان يقال له ولد ، قرأ حمزة و الكسائي . ، ولد بضم الواو و سکون اللام و قرأ الباقون و لد بفتح تین و الوجه انهما لغتان كالصلب و الصلب و يجوز ان يكون ولد جمع ولد کاسد لجمع الاسد . ثم نزه نفسه عن الولد فقال :

« سبحان رب السموات والارض رب العرش عما يصفون » ای عما يقولون من الكذب .

« فذرهم يخوضوا » ، فی باطلهم « و يلعبوا » فی دنیا هم « حتی يلاقوا يومهم الذي يوعدون » یعنی **يوم القيمة** .

« وهو الذي في السماء اله و في الارض اله » قوله في الارض ، فی هاهنا زائدة ، تأويله : وهو الذي في السماء والارض اله ، قال قتاده : يعبد في السماء والارض تعبده الملكة في السماء و تعبده الانس والجن في الارض ، ليس له فيهما ولد ولا شريك ، « وهو الحكيم » فی تدبير خلقه « العليم » بمصالحهم .

« نبارك الذي له ملك السموات و الارض و ما بينهما » ای - جل لم يزل ولا يزال الذي له ملك السموات والارض وما بينهما یعنی ما فيهما من المخلوقات ، و قيل و ما بينهما ، هو الهواء ، « و عنده علم الساعة » ای - تفرد بعلم بام الساعة « و اليه يرجعون » . قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و يعقوب برواية رويس ، بالياء و الوجه انه على الغيبة لان ما قبله كذلك و هو قوله : « فذرهم يخوضوا ويلعبوا » و قرأ الباقون و يعقوب برواية روح ، يرجعون بالياء ، و الوجه انه على تقدير فل ، كانه قال : قل لهم و اليه يرجعون . و يجوز ان يراد به مخاطبون و غائبون ، فغلب حكم الخطاب و كان يعقوب وحده يفتح اوله و يكسر الجيم ، و الباقون يضمون اوله و يفتحون الحيم یعنی : اله يرجعون للثواب و العقاب .

« ولا يملك الذين يدعون » ای - يدعونهم فهو عام في المدعوين ، من الملكة والانس و الجن والاصنام ، ثم استثنى فقال « الا من شهد بالحق » و هو عيسى و عزيز و الملكة فانهم يملكون الشفاعة لانهم يشهدون بالحق « و هم يعلمون » . حقيقة ماسهدوا به ، میگويد ، رور رستاخيز اين معبودان كه ايشانرا فرود از الله می پرستند ، شفاعت نکنند و شفاعت ننوانند هیچ کس را مگر عيسى و عزيز و فرشتگان ، اگرچه

ایشانرا فرود از الله میپرستند، ایشان شفاعت توانند، زیرا که ایشان براستی، الله را گواهی میدهند بیکتائی و بی همتائی و بدل و اعتقاد و یقین، بیکتائی و بی همتائی وی میدانند. این قول قشاده است که: «الذین یدعون» بر عموم میراند، اما قول مجاهد آنست که: «الذین یدعون» خاص است بعیسی و عزیر و فرشتگان و معنی آنست که: لا یملک عیسی و عزیر و الملائكة الشفاعة «الامن شهد» ای - الامن شهد بالحق فبقول لا اله الا الله و یعلم بقلبه ما یشهد به لسانه، میگوید: عیسی و عزیر و ملائکة که ایشان را فرود از الله میپرستند، شفاعت نتوانند، مگر کسی را که گواهی دهد الله را بیکتائی و بدل یقین داند که الله یکی است.

مولی دیگر گفته اند که: «الذین یدعون» عابدان میخواهد نه معبودان، و باین قول یملک بمعنی ینال است و الا بمعنی لکن و هو الاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فرود از الله کسی را میپرستند، شفاعت، هیچ سفیع در نیابند و بر هیچ شفاعت، بادشاه نه اند که هیچ کس از بهر ایشان شفاعت نکند، لکن کسی که براستی گواهی دهد که الله یکی است و بدل داند که یکی است، او مالک شفاعت باشد و شفاعت شفیعان دریابد.

«ولئن سألتهم» ، یعنی قریشا «من خلقهم لیقولنَّ الله فانی یؤفکون» یصرفون عن الحق الی الباطل.

«وقيله یارب» الهاء راجعة الی النبی (ص). عاصم و حمزة، وقيله بکسر لام خوانند<sup>۱</sup> عطف است بر ساعت، یعنی «و عنده علم الساعة» وقيل النبی (ص): یارب، میگوید آگاهی بنزدیک الله است از سخن رسول که میگوید: یارب باقی بفتح لام خوانند، عطف بر سر و نجوی، معناه: ام یحسبون انا لانسمع سرهم و نجویهم و قبله یارب. میپندارند که ما سر و نجوی ایشان نمی شنویم و سخن رسول که میگوید: «یارب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون» رسول خدا از قریش به الله نالد و گفت: «یارب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون» اینان گروهی اند که بمی گروند.

«فاصفح عنهم» القول ها هنا مضمرة، الناول قتلناه فاصفح عنهم. والصفح

۱ - طاهر آ (که) ساقط شده است.



الاعراض و العفو و هو منسوخ بآية القتال ، « و قل سلام » هذه برآة و ليست بنحية ، كقول ابراهيم لایه ، « سلام عليك سامتغفرلك ربی » و كقوله تعالى : - « سلام عليكم لا تبغى الجاهلین » تم هددهم فقال : « فسوف يعلمون » . قرأ نافع و ابن عامر بالتاء على المخاطبة ای - فل لهم یا محمد « فسوف تعلمون » و الباقر بالیاء للغیبة .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقین » بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس ، زیرا که جمال بر کمال و جلال بی زوال اوراست ، ذات ازلی و صفات سرمدی اوراست ، و وجود بی غایت و وجود بی نهایت اوراست ، علم بی آلب و قدرت بی حیلت اوراست .

بوبکر صدیق گفت : من ذاق من خالص محبة الله عزوجل ، منعه ذلك من طلب الدنيا و اوحشه من جمع البشر .

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل ثرد ، کدورت طلب دنیا و قبول خلق ، از دل وی رخت برداست ، اگر کسی را دوست دارد از مخلوفان ، از آن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد ، یا از روی دوستی باحق مناسبی دارد . هر کرا دوستی بود ، بحقیقت سرا و کوی و محلت او ، او را دوست بود . قال الشاعر :

وما عهدي بحب تراب ارض ولكن ما بحل به الحبيب .

مصراع : مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود .

دوستی متقیان و بارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید : - « ان

اولبأؤه الا المتقون » دوستی رسول خدا از آنست که خود میفرماید :

احبونی لحب الله عزوجل ، بس منهی همه دوستها کمال جمال حضرت

الهیست اس و اله الاشارة بهوله : « وان الی ربك المنتهی » و نشان محبت آنست که

هر سکره طبیعت و نهاد که از دوست بتوآید آنرا بردیده نهی ، مصطفی (ص) گفت :

لخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك . بوی متغیر از دهن روزه دار عطر

سراپرده قدوسیت است. بر همه عطره‌اء عالم مقدم دارچون دوست آنرا می‌پسندد.  
قال الشاعر :

و لو یید الحبیب سقیّت سمّا	لکان السم من یدہ یطیب
آن دل که نویسوختی تراشکر کند	وان خون که توریختی بتوفخر کند
وان دما اجریتہ لک نباکر	و ان قواداً رعتہ لک جامد
زهری که ییادتو خورم نوش آید	دیوانه ترا بیند با هوش آید <sup>۱</sup>

و گفته اند ای هر که ترا دید بشناخت و هر که بشناخت پیایوخت و هر که پیایوخت بسوخت. و سوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند، باین نداء کرامت که : « یا عبادى لاخوف علیکم الیوم ولانتم تحزنون » .

چنانکه درازل گفت، عبادی، در ابد هم خود گوید، عبادی. درازل گفت :  
عبادی انتم خلی و انا ربکم الی فارفعوا حوائجکم، و درابد گوید: عبادی «لاخوف علیکم الیوم ولانتم تحزنون» این خود خطاب است با عامه مؤمنان.  
اما خطاب با صدیقان و نزدیکان آنست که گوید :

عبادی هل اشتقتم الی، عبادی هل احببتم لقائی. اینست عزیز حالتی و بزرگوار منزلتی، قاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب، درخت وصل برآمده و رسول مقصود بدرآمده، یار بشرط عشق درآمده.

یارهم آخر بشرط عشق درآید رنج من از عاشقی هم بسرآید

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب » این نصیب زاهدان و عابدان است که یکبارگی خود را باطاعت و عبارت دارند و بحکم ریاضت و مجاهدت بروفق سریعیت، روزگار بگرسنگی و تشنگی بسرآوردند. و ملذذات اطعمه و اشربه دنیا بکار نداشتند، لاجرم فردا در بهشت غلمان و ولدان، بیالهاء زرین بر سرایمان میگردانند و میگویند :

« کلوا و اشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة - و فیها ماتشتهی الانفس

۱ - بیت ۲ ترجمه تقریبی بیت ۳ و بیت ۴ ترجمه تقریبی بیت ۱ است گویا در این

۲ نسخه ترتیب نسخه اصل رعایت نشده باشد.

و نلذا لعین» این نصیب عارفانست و مشتاقان، که نا بودند در آرزوی دیدار جلال و جمال حق بودند، با دلی تشنه و نفسی سوخته و جانی بعشق افروخته، شمه ای از عالم دوستی بایشان رسیده و ایشان در آن شمه سراسیمه و متحیر گشته، تحیری که درون پرده است نه برون پرده، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده، از آثار کمال جلال الهی است.

هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گمراهست، هر که از حق بخلق نتواند آمد، متحیر حضرت درگاهست، هر چند که رود جز بوی بازنگردد.

**پیر طریقت** از بنجا گفت: روزگاری او را می جستیم، خود را مییافتم، اکنون خود را میجویم او را مییابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته اند که: یا دلیل المتحیرین، زدنی نحیراً و انشدوا.

قد تحیرت فیک خذیدی یا دلیلاً لمن تحیر فیکا

فومی خدا برا پرستند بریم و طمع، دیده ایشان برین آمد که:

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب » مزدوران اند در بند باداش مانده و دل در غم خلد بسته، قومی او را بمهر و محبت پرستند، عارفان اند دل با مهر او داده و در آرزوی دیدار وی سوخته. **پیر طریقت** گفت: من چه دانستم که مزدور است، کسی کور ابهتت رأس المال است و عارف اوست که در آرزوی یک لحظه وصال است، من دانستم که حیرت بوصول و طریق است و ترا اویش جوید که در تو غریق است:

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان نو

کسی خیمه از صحرآء جانم بر کند هجران نو

با کی روم بر بوی بود در کوی جست و جوی نو

با مهر و گف و گوی نو از هر سوئی جویان نو

**به داود** وحی آمد که: یا داود، انّ اودّ الاوداء الیّ، من عبدنی لغیر نوال ولكن لیعطی الربوبیة حقها. یا داود من اظلم ممن عبدنی لجنه اوانار، لولم اخلق جنه و ناراً لم اکن اهلاً ان اطاع؟ و مرعی علیہ السلام بطائفه من العباد قد نحلوا و قالوا

نخاف النار و نرجوا الجنة ، فقال مخلوقاً خفتم و مخلوقاً رجوتم ، و مرقوم آخر ، كذلك فقالوا نعبده حباله و تعظيماً لجلاله ، فقال انتم اولياء الله حقاً ، معكم امرت ان اقيم .  
 میگوید: عیسی (ع) بقومی عابدان بر گذشت که از عبادت گداخته بودند و میگفتند از دوزخ میترسیم و بهشت امید داریم ، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امید دارید و بقومی دیگر بر گذشت که میگفتند ، ما او را بدوستی او میپرستیم ، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که باشما باشم نشینم ، والله اعلم .

## سورة الدخان

### ۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان «حم(۱)» «والكتاب المبين(۱)» باین نامه پیدا کننده حق از باطل « انا انزلناه في ليلة مباركة » ، ما فرو فرستادیم این نامه را در شبی با برکت خیر افزای ، « انا كنا منذرين(۱) » که ما می آگاه کنیم خلق را باین نامه .

« فيها يفرق » درین شب حکم کنند و برجای خویش بنهند ، « كل امر حكيم(۴) » هر فرمانی نیکو و کاری راست .

« امرأ من عندنا » بفرمان از نزدیک ما ، « انا كنا مرسلين(۴) » ما فرو فرستیم این نسب فرستگان خویش .

« رحمة من ربك » ، به بخشایشی از خداوند تو ، « انه هو السميع العليم(۶) » که او خداوندیست شنوا و دانا .

« رب السموات والارض و ما بينهما » ، خداوند آسمان ها و زمین و هر چه میان آن ، « ان كنتم موقنین(۷) » اگر خداوندان یقین اید بی گمان بدانید که چنین است .

« لا اله الا هو » نیست خدائی جز او ، « يحيى ويميت » ، زنده میکند و میمیراند « ربكم و رب آبائكم الاولين(۸) » خداوند شماست و خداوند پدران پیشینیان شما .



« **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ** <sup>(۹)</sup> » آری ایشان در گمان خویش بازی میکنند .  
 « **فَارْتَقِبْ** » ، چشم دار ، « **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ** <sup>(۱۰)</sup> » آن روز که  
 آسمان دودی آرد آشکارا .

« **يَغْشَى النَّاسَ** » پیچد در مردمان ، « **هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ** <sup>(۱۱)</sup> » اینست  
 عذابی دردناک .

« **رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ** » [کافران گویند] خداوند ما ، بازبراز ما این  
 عذاب ، « **أَنَا مُؤْمِنُونَ** <sup>(۱۲)</sup> » ، که ما بگرویدیم .

« **أَنِّي لَهُمَ الذِّكْرَى** » ایشان را آنکه از کجا جای بد بذیرفتن است  
 و چه جای عتاب نبوسیدن است ، « **وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ** <sup>(۱۳)</sup> » و بایشان  
 آمد فرستاده‌ای آشکارا .

« **ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ** » ، آنکه برگشتند از او ، « **وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ** <sup>(۱۴)</sup> »  
 و گفتند بشریست مجنون ، دروی آموخته آنچه سخاود و میگوید .

« **أَنَا كَاشِفُ الْعَذَابِ قَلِيلًا** » ، ما عذاب می بازبریم از شما یکجندی  
 اندک ، « **أَلَمْ عَائِدُونَ** <sup>(۱۵)</sup> » و شما می بازگردید با کفر .

« **يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى** » آنروز که بر کوییم بر کوفتن  
 مهترین ، « **أَنَا مُنْتَقِمُونَ** <sup>(۱۶)</sup> » ما کین ستانیم از ایشان .

« **وَلَقَدْ فَتَنَّا قَوْمَ فِرْعَوْنَ** » ، و بیازمودیم پیش از ایشان قوم فرعون  
 « **وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ** <sup>(۱۷)</sup> » و بایشان آمد فرستاده‌ای پاک راست نبکو آزاده .

« **أَنِ ادْعُوا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ** » ، گفت یا من دهد بندگان خدای ، « **أَنِّي**  
**لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ** <sup>(۱۸)</sup> » که من بسما رسولی اسوارم .

« **وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ** » ، و [بزمنا سعام آورده ام] که بالله گردن  
 مکشد ، « **أَنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ** <sup>(۱۹)</sup> » که من بسما برهانی آشکارا آورم .

« **وَأَنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبَّكُمْ أَن تَرْجَمُونِ** <sup>(۲۰)</sup> » . و من می فرساده جویم  
 بخداوند خویش و خداوند شما که مرا بکنسید بسنگ . <sup>(۱)</sup>

« وان لم تؤمنوا لی فاعزلون <sup>(۲۱)</sup> » و اگر بتگروید بمن از من بازشید <sup>(۱)</sup> و سرافرو گذارید .

« قدر عاربه » ، پس موسی خداوند خویش را خواند و گفت ، « ان هؤلاء قوم مجرمون <sup>(۲۲)</sup> » اینان گروهی هستند که بنده خواهند گروید .

« فأسر بعبادی لیلاً » ، [ گفتم ] بندگان مرا شب بر ، « انکم متبعون <sup>(۲۳)</sup> » که دشمن پس شما بیرون خواهد آمد ، بر پی شما .

« و اترك البحر رهوا » و دریا را همچنان آرمنده گذار ، « انهم چند مغرقون <sup>(۲۴)</sup> » که ایشان قومی اند بآب کشتنی .

« کم ترکوا » ، چند فرو گذاشتند [ در یک ساعت آنروز ] ، « من جنات و عیون <sup>(۲۵)</sup> » <sup>(۲)</sup> از رزان و حشمه ها .

« و زروع و مقام کریم <sup>(۲۶)</sup> » و کشتزارها و نشستگاهها نیکو بشکوه .  
« و نعمة کانوا فیها فاکهین <sup>(۲۷)</sup> » و بن آسانی که در آن بودند ، سادان و نازان و خندان .

« کذلک و اورثناها قوماً آخرین <sup>(۲۸)</sup> » آنرا همچنان آراسته و ساخته از ایشان بازمانده ، دادیم در دست قومی دیگر .

« فما بکت علیهم السماء و الارض » نه آسمان بایشان بگریست و نه زمین ، « وما کانوا منظرین <sup>(۲۹)</sup> » و نه ایشانرا هیچ درنگ دادند .

« و لقد نجینا بنی اسرائیل » ، برهانیدسم فرزندان یعقوب را ، « من العذاب المهین <sup>(۳۰)</sup> » از عذاب خوارکننده .

« من فرعون » ، از فرعون ، « انه کان عالیا من المرفین <sup>(۳۱)</sup> » که او برتری بود از گزاف کاران .

## النوبة الثانية

این سوره الدخان هزار و چهارصد و سی و یک حرف است و سیصد و چهل

۱ - در نسخه ج . شویذ ۲ - در نسخه ح : « و زروع » از رزان و چشمها و کشتزارها « و مقام کریم » و نشستگاهها ..

و شش کلمه و پنجاه و نه آیت. جمله بمکه فرو آمد. جمهور مفسران آنرا درمکیات شمرند. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سوره :

« فارنقب انهم مرتقبون » این یک آیت منسوخ است بآیت سیف و در فضائل این سوره ابوهریره روایت کند از مصطفی (ص) فرمود : هر که سوره الدخان شب آدینه برخواند ، بامداد که بروی روشن شود هفتاد هزار فرشته از بهر وی استغفار کنند ، گناهان ویرا آمرزش خواهند.

و بروایت ابوامامه مصطفی (ص) فرمود : هر که شب آدینه سوره الدخان برخواند یا روز آدینه بنی الله له بیتاً فی الجنة.

« حم و الكتاب المبين » اختلفوا فی جواب القسم ، قيل جوابه مقدم ، ای - و الكتاب المبين حم ما هو كائن و قيل جوابه قوله : - « انا انزلناه » و هو الاصح و المعنى انا انزلنا القرآن « فی ليلة مباركة » و هی ليلة القدر انزلہ جملة فی ليلة القدر من اللوح المحفوظ الى السماء الدنيا ثم نزل به جبرئیل علی النبی (ص) نجوماً فی عشرين سنة . و قيل انزل فی ليلة القدر ما يحتاج اليه فی طول السنة الى قابل . و قيل كان بدو انزاله فی ليلة القدر . و قيل « انا انزلناه » یعنی جبرئیل علیه السلام ينزل فی ليلة القدر . و قيل انا انزلناه الى الارض و معه الملائكة جم غفیر . قال عكرمة : الليلة المباركة ليلة النصف من شعبان انزل الله جبرئیل الى السماء الدنيا فی تلك الليلة حتى املى القرآن على الكتبة و سماها مباركة لانها كثرة الخير و البركة لما ينزل فيها من الرحمة و يجاب فيها من الدعوة ، و فی الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال ينزل الله جل ثناؤه ليلة النصف من شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل نفس الا انساناً فی قلبه شحنة او مشركاً بالله . و روى انه قال (ص) اذا كان ليلة النصف من شعبان فقوموا ليلها و صوموا نهارها ، فان الله عزوجل ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا فيقول الا تستغفروا غفرله ، الا مبتلى فاعافيه ، الا مسترزق فارزقه ، الا كذا الا كذا حتى يطلع الفجر و فی رواية حتى تطلع الشمس . و عن ابي ثعلبة الخشني ، قال سمعت رسول الله (ص) يقول ان الله لم يطلع على عباده فی ليلة النصف من شعبان فيغفر للمؤمنين و يمهل الكافرين و يدع اهل الحق بحقدهم .

وعن أبي امامة الباهلي قال قال رسول الله (ص) يهبط الله الى سماء الدنيا الى عباده في نصف من شعبان فيطلع اليهم ، فيغفر لكل مؤمن و مؤمنة و كل مسلم و مسلمة الا كافراً او كافرة او مشركاً او مشركة ، او رجلاً بينه وبين اخيه مشاحنة ويدع اهل الحق بحقدهم . وفي رواية اخرى : الاقاطع رحم او قاتل نفس او مشاحناً . فسر اهل العلم المشاحن في هذا الموضع اهل البدع والاهواء والحق على اهل الاسلام . « فيها يفرق » اي - يحكم و يثبت . تقول فرقت الامر اذا حكمته و فرغت منه و هو قوله عز وجل : - « وقرآناً فرقناه » اي - احكمناه وقوله : « كل امر حكيم » اي - صواب حسن مستقيم . قال ابن عباس : يكتب ام الكتاب في ليلة القدر اي في ليلة التقدير ما هو كائن في السنة من الخير و الشر و الارزاق و الاجال حتى الحجاج ، يقال يحج فلان و يحج فلان .

قال اكثر المفسرين هو عام في الرزق والاجل والحياة و الموت والسعادة و الشقاوة . وقال ابن عمر الا السعادة و الشقاوة فانهما في ام الكتاب لا يغير ولا يبدل . وفي الخبر عن رسول الله قال : يقطع الاجال من شعبان الى شعبان ، حتى ان الرجل لينكح و يولد له ولقد اخرج اسمه في الموتى . وروى ابو الضحى عن ابن عباس قال : ان الله يقضى الاقضية في ليلة النصف من شعبان و يسلمها الى اربابها في ليلة القدر ، قوله : « امرأ من عندنا » نصب على المصدر اي - امرنا امرأ من عندنا . والمعنى كل الذي يقضى في تلك الليلة فهو امر من عندنا لا يشر كنا في تقديره احد و قيل امرا من عندنا اي بياناً من انبياء الملئكة ما هم موكلون عليه من سنة الى سنة ، « انا كنا مرسلين » يعنى محمد ( ص ) ومن قبله من الانبياء . « رحمة من ربك » اي - رافة منى بخلقى و نعمه عليهم بما بعثنا اليهم من الرسل . و قيل معناه : انزلنا القرآن امرأ من عندنا ، وارسلنا محمداً رحمه منا لقوله : - « وما ارسلناك الا رحمه للعالمين ، انه هو السميع العليم » يسمع اقوال الخلق و يعلم اعمالهم .

« رب السموات و الارض وما بينهما » قرأ اهل الكوفة رب بالجر رداً على قوله « من ربك » والباقون بالرفع رداً على قوله : « هو السميع العليم » .

« ان كنتم موقنين » في اقراركم اذا مثلتم من خلقها فقلتم الله فانقنوا (١)

١ - در نسخة الف و ح چنین است و صحیح ایقنوا است



انه لا يهلكهم<sup>(۱)</sup> و قيل : - « ان كنتم موقنين » بشيء فايقنوا بما اخبرتكم « لا الله الا هو » ، اي - لامعبود يستحق العبادة ، « الا هو يحيى » للبعث « و يميت » فى الدنيا ، « و بكم و رب آبائكم الاولين » ، لم يزل رباً و لا يزال رباً .

« بل هم فى تنك يلعبون » اي - ليسوا بموقنين ، بل قلدوا آبائهم يلعبون ، فى كلامهم ، فان كلامهم ينقض بعضه بعضاً و قيل يلعبون فى الدنيا لا يتفكرون ولا يتدبرون .

« فارتقب يوم تأنى السماء بدخان مبين » . نزول اين آية بر طريق وعبداست مرقريش را كه رسول خدا را اذى مينمودند ، رب العالمين فرمود : « فارتقب » اي - انتظرلهم هذا اليوم و توقعه . يا محمد چشم بر روزى نه كه آسمان ايشان را دخان آرد ، خلافت ميان علماء دين كه ابن دخان چيست و هنگام آن كى ، قومى ميگفتند اين نه دود آتش است كه اين عبارتست از گرسنگى صعب كه مردم چون گرسنه شود در بصر وى ضعف آيد چون بر آسمان نگرند مانند دودى بيند و اين واقعه قريش را بود كه رسول خدا (ص) بر ايشان دعاء بد گفت كه : « اللهم اسد و طانك على مضر واجعلها سنين كسنى يوسف و ذلك بعد قتلى » بير معونة . هفت سال بد دعاء رسول ايشان را قحط رسيد كه مردارها و استخوانها ميخوردند ، فكان يرى الرجل منهم ما بين السماء و الارض كه هيئة الدخان يوسفيان آمد گفت : يا محمد تو بصلت رحم سفرمائي و بر قوم خویش رحمت نمكنى كه از گرسنگى هلاك شدند . دعا كن تا رب العزة اين عذاب گرسنگى و قحط از ما باز برد و ما ايمان آريم ، فذلك قوله : -

« ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون » قومى گفتند اين صفت روز بدر است كه كه كافران بوقت قتل و قتال از صعوبت و شدت آن حال تاريكى بسر و چشم ايشان در آمد كه بر هوا همه دود مديدند . اينست بطشة كبرى كه رب العزة ميفرمايد : - « يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون » هذا قول ابن مسعود فانه قال : خمس قد مضين الزام و الروم و البطشة و القمر و الدخان و قومى ديگر گفتند ، دخان نكست و در مستقبل خواهد بود ، نشانى است از نشانهائى مهين قيامت و هو قول ابن عباس

۱ - نسخة الف . لا يهلككم و صحيح : لا يهلككم است .

و ابن عمر والحسن . گفتند: دودی پدید آید میان آسمان و زمین ، چنانکه درخانه ای آتش افروزند و پر دود شود ، همه روی زمین پر دود شود و درخلق پیچد .  
اما مؤمن را مانند زکامی درگیرد و پیش از آن او را رنج نبود و بر کافر و منافق صعب باشد ، که دود در باطن وی شود و از بینی و گوش و زیروی بیرون می آید و ظاهر و باطن وی میسوزد .

از رسول خدا پرسیدند که ما الدخان ؟ این آیت را برخواند که :

« یوم تأتی السماء بدخان مبین » آنکه فرمود : یوماً ما بین المشرق والمغرب یمکث اربعین یوماً و لیلة ، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئة الزکمة و اما الکافر کمنزلة السكران یمخرج من منخریه و اذنیه و دبره . و قیل : هو دخان یمظهر من نار تسوق الناس الی المحشر ، تجمعهم بالشام ننزل اذا نزلوا و ترحل اذا رحلوا و هو من نذر الساعة ، و عن ابی هریره قال قال رسول الله (ص) بادروا بالاعمال ستاً : الدجال و الدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و اسر العامة و خویضه احدکم . و عن حذیفه قال قال رسول الله (ص) : اول الايات : الدخان و نزول عیسی بن مریم و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر . و قیل الدخان ، یکون فی القيامة اذا خرجوا من قبورهم « تأتی السماء بدخان مبین » یحبط بالخلاتق ، فذلک قوله : « یغشی الناس هذا عذاب الیم » ای - یقولون « هذا عذاب الیم » ،

« ربنا اکشف عنا العذاب » ای هذا العذاب ، « انا مؤمنون » ای ، آمناً فاکشف العذاب عنا ، « انی لهم الذکری » هذا کقوله : « فانی لهم اذا جاء تهم ذکریهم » انی لهم یعنی من این لهم ان یتذکروا و یتعظوا و کف یتذکرون و یتعظون . « و قد جائهم رسول مبین » یعنی محمداً (ص) فلم یتذکروا بالرسول و هو « مبین » ظاهر الصدق « ثم نولوا عنه » اعرضوا ، « و قالوا معلّم مجنون » ای - یعلّمه بسرّ مجنون کقوله : « انما یعلّمه بشر » و قیل معناه یعلّمه بشرو مع ذلک به جنون و قل ما انی به من البیان و القرآن یعلّمه الشیطان کما یعلّمه الکهنه .

« انا کاشفوا العذاب قلیلاً » یعنی عذاب الجوع و القحط بدعاء النبی (ص) « قلیلاً » ای - زماناً یسیراً الی یوم بدر . و قیل قالت قریش « ربنا اکشف عنا العذاب

انا مؤمنون» فکشف الله عنهم يوم بدر فذلك قوله : « يوم تبطش البطشة الكبرى انا منتقمون ». لم يلق قريش يوماً كيوم بدر قتلاً و اسرا.

« و لقد فتنا قبلهم » ای ابتلینا قبل قریش ، قوم فرعون بالعذاب . و قيل امتحنناهم بالایمان وطاعة الله و رسوله و « جاء هم رسول كريم » كريم الاخلاق نسيب في قومه و هو موسى بن عمران .

« اَنْ اَدَّوَا » یعنی بان ادوا « الی عباد الله » بنی اسرائیل . هذا كقوله : - « ارسل معي بنی اسرائیل » فانهم عباد الله لبسوا بعبيدكم . فرعون قبطی بود و قوم وی قبط بودند و بنی اسرائیل در سرزمین ایشان غریب بودند ، از زمین کنعان بایشان افتادند ، نژاد یعقوب بودند با پدر خویش یعقوب ، بمصر شدند بر یوسف و آنروز هشتاد و دو کس بودند و ایشانرا در مصر توالت و تناسل بود و بعد از غرق شدن فرعون ، چون از مصر بیرون آمدند با موسی بقصبة فلسطين ، هزار هزار و ششصد بودند ، فرعون ایشان را در زمین خویش زبون گرفته بود و ایشان را معذب همی داشت و کارهای صعب دشخوار همی فرمود با رب العزة موسی را پیغامبری بایشان فرستاد بدو کار : یکی آوردن ایمان بوحدا نیت الله جل جلاله و عبادت وی کردن . دیگر بنی اسرائیل را با موسی دادن و ایشانرا از عذاب رها کردن . اینست که رب العالمین فرمود :

« اَنْ اَدَّوَا الی عباد الله » و قيل : ادوا الی حق الله ، و ما وجب علیکم من الايمان به والاعتراف بنعمه یا عباد الله بحذف حرف النداء .

« انی لکم رسول امین » علی وحی الله وقیل « امین » غیر متهم فی ارادة الخیر لکم . « وَاَنْ لَا تَعْلُوا عَلَی اللَّهِ » ای - لَا تَتَكَبَّرُوا عَلَیْهِ وَلَا تَرْفَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ طَاعَتِهِ و طاعه رسوله . « اِنِّی آتِیْکُمْ بِسُلْطَانٍ مِّبِینٍ » ای - برهان بین علی صدف فولی ، و هو العصاء والبدالبضاء فلما قال ذلك ، نوعدوه بالقتل فقال موسی : « وانی عذت و بربی و ربکم ان ترجمون » هذا کلام یعاذ به من شر الظلمة والجبايرة ، و به عاذت موسی حين نزل لها جبرئیل بسراً سوياً ، و به عاذ مؤمن آل فرعون حين خافهم ، و به عاذ سعید بن جبیر من الحجاج حين قام بين يديه . والمعنى - انی التجأت الی ربی



و ربکم و بوکلت علیہ من ان تعذبونی رجماً بالحجارة، وقیل: من ان تشتمونی و تقولوا  
 ہو ساحر. وقیل: مجاز قولہ: «عذت بربی» نشدتک اللہ و اقسمت علیک بان تفعل کذا  
 «و ان لم تؤمنوا لی فاعتزلون» ای - ان لم تصدقونی فیما اخبرکم بہ عن اللہ  
 ففارقونی و کونوا بمعزل منی، لآعلی و لالی. فلم يؤمنوا، «قد عاربہ»، شاکياً قومہ «ان  
 هؤلاء قوم مجرمون» مصرّون علی الکفر، فاعمل بہم ما یعمل بالمجرمین، فاجابہ اللہ  
 عز وجل و اسره ان یمخرج بقومہ من ارضہم قبل نزول العذاب بالعدو، کما امر لوطاً  
 بقولہ: - «فاسربا ہلک» فکذلک قال لموسی: «فاسرب عبادی» یعنی بنی اسرائیل  
 و من آمن بموسی من غیرہم، «لیلاً» قبل الصبح «انکم متبعون» یتبعکم فرعون و قومہ،  
 اذا علموا بخروجکم من مصر. «واترک البحر رھواً»، الرھو: الشیء الساکن نقول: رھا،  
 یرھو، رھواً فھوراء، ای: ساکن مطمئن، معناه: اترک البحر رھواً راحیاً ای -  
 ساکناً فسمی بالمصدر ای - ذارھو، و هذا حین جاوز موسی بقومہ البحر، فاراد ان  
 یضرب البحر بعصاہ حتی یطمّ و یلتئم لیتحصن بہ من العدو، فقال جبرئیل: اترکہ رھواً  
 کما ہو «انہم جند مغرقون» اخبر جبرئیل انہم مغرقون، لبطمئن قلب موسی فی  
 ترکہ البحر کما ہو. و قیل رھواً صفة سیر موسی، لانه عجل حین دخل البحر فقتل  
 لہ سر ساکناً و لاتخف من العدو، «انہم جند مغرقون». ثم ذکر ما ترکوا بمصر فقال:  
 «کم ترکوا» یعنی بعد الغرق، «من جنات» بساتین کثیرۃ الاشجار «وعیون» نابعة بالماء،  
 قال سعید بن جبیر یعنی الذهب «وزروع» فنون الاقوات والوان اطعمة، ای - کانوا  
 اهل ریف و خصب خلاف حال العرب، «و مقام کریم» محافل الاجتماعات للتدیر  
 و التشاور فیہا، و قیل ہی مجالس الملوک «ونعمة» ای، و تنعم فی عیش «کانوا فیہا  
 فاکھین» لاعبین لاهین و فیل: اشرین بطرین، «کذلک» ای - ہکذا کانت القصة  
 فلا سکن فیہ. وقیل - کذلک افعل بمن عصائی، «و اورثناھا قوماً آخرین» ای  
 ملکنّا ہذا النعم بنی اسرائیل و قبل - اراد بہ غیر بنی اسرائیل لانہم لم یعودوا الی  
 مصر، «فما بکت علیہم السماء و الارض» وذلک ان المؤمن، اذا مات نبکی علیہ السماء  
 و الارض اربعین صباحاً و هؤلاء لم یکن یصعد لہم عمل صالح فتبکی السماء علی فقدہم  
 ولا لہم علی الارض عمل صالح، فتبکی الارض علیہم.



روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص) : ما من عبد الا له في السماء بابان ، باب يخرج منه ، رزقه ، وباب يدخل فيه عمله . فاذا مات فقداه وبكى عليه ، وبلا : «فما بكت عليهم السماء والارض» .

وقال (ص) : ان المؤمن يبكي عليه من الارض مصلاً وموضع عبادته ومن السماء مصعد عمله . وروی : اذا مات كافر استراح منه السماء والارض والبلاد والعباد ، فلا تبكي عليه ارض ولا سماء . قال عطاء : بكاء السماء حمرة اطرافها .

وقال السدي لما قتل الحسين بن علي (ع) ، بكت عليه السماء وبكائها حمرتها . وقيل كانت العرب يجعلون الخسوف والكسوف والحمرة تحدث في السماء ، بكاء على الميت ولهذا قال عليه السلام عند موت ابنه ابراهيم ، يوم كسفت الشمس ، وقال الناس كسفت لموت ابراهيم ، فخطبهم ، فقال - ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته ، فاذا رأيتم ذلك فافزعوا الى الصلوة « وما كانوا ينظرون » لم ينظروا حين اخذهم العذاب لتوبة ولا غيرها .

« ولقد نجينا بني اسرائيل من العذاب المهين » من استعباده اياهم واستخداه لهم وقتله اولادهم ، ثم فسر العذاب ، فقال « من فرعون » وفرأ ابو جعفر من فرعون بفتح الميم ، فبكون جواباً لقوله : - « فمن ربكما يا موسى » وقوله : « ما رب العالمين انه كان عالياً من المسرفين » كقوله « كان من العالين » وكقوله : « ان فرعون علا في الارض » قراءة ابو جعفر ، جواب فرعون است كه فراموسي گفت : اين خدای شما خود کیست نا نام او برند ؟ جواب وی اینست كه : من فرعون « انه كان عالياً من المسرفين » فرعون خود کیست از این ناها کی ، شوخ گزاف کاری از جمله گزاف کاران .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » . بنام او كه آئین زبان ما ذکر او ، قوت دل ما مهر او ، بنام او كه شاهد جان ما نظراو ، روح روح ما یاد او ، مبارك آنكس كه مونس نام او ، عزیز آنكس كه همراهش یاد او ، وشاد آندل كه در آن دل مهر او ، آباد آن زبان كه بر آن زبان ذکر او ، آزاد آنكس كه بود وی دربند او ، بزرگوار آن نفس كه بر امید دیدار او .

الهی یادت چون کنم که من خود همه یادم، من خرمن نشان خویش فرا باد  
 نهادم . الهی یادی و یادگاری و دریافتن خود ، یاری . معنی دعوی صادقانی ،  
 فروزندهٔ نفسها دوستانی ، آرام دل غربیانی ، چون در میان جان حاضری ، از بی دلی  
 میگویم که کجائی . جانرا زندگی مییابد ، توانی . بخود ، از خود ترجمانی . بحق نو  
 بر تو ، که ما را در سایهٔ غرور نشانی و بعز وصال خود رسانی .

اذا كنت قوت النفس ثم هجرتها      قلم بلبث النفس التي انت فونها  
 جان و جهانم توئی و گرت نبینم      یکسر بد روز باد جان و جهانهم .

« حم والكتاب المبين ، انا انزلناه في ليلة مباركة » این شب مبارک بقول  
 بیشتر مفسران ، شب نیمه شعبان است ، آنرا مبارک خواند از بهر آنکه بر خیر و پرپرکت  
 است . همه شب داعیانرا اجابت است ، سائلانرا عطیت است ، مجتهدانرا معاونت است ،  
 مطیعانرا متوب است ، عاصیانرا اقامت است ، محبانرا کرامت است . همه شب  
 درهای آسمان گشاده ، جنات عدن و فرادیس اعلی درها باز نهاده ، ساکنان جنه الخلد  
 بر کنگره ها نشستند ، ارواح انبیا و شهداء در علین فراطرب آمده ، همه شب نسیم روح  
 ازلی ، از جانب غربت ، بدل دوستان میدمد و باد کرم از هواء فردانیت بر جان  
 عاشقان میوزد و از دوست خطاب میآید : هل من سائل فاعطيه ؟ هل من مستغفر  
 فاغفر له ؟ ای درویش بیدار باش در این شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل وصال  
 جانان در باغ رازداری شکفته ، نسیم محر مبارک ، بهاری وار میدمد ، و پیغام ملک  
 بر مزی باریک و برازی عجیب میگوید : « الم یأمن للذین آمنوا ان یخضع قلوبهم  
 لذكر الله » وانشدوا :

الم یأمن للهجران ان یتصرما      وللعود غصن البان ان یتضرما  
 وللعاشق الصب الذی ذاب و انحنی      الم یأمن ان یتکی علیه و یرحما

و فی بعضی الانار : عجبا لمن آمن بی کیف یتکل علی غیری ، لو انهم نظروا  
 الی لطائف بری ماعبد و اغیری . ای عجب کسی که ما را شناخت با غیر ما آرام چون  
 گیرد . کسی که ما را یافت با دیگری چون پردازد . کسی که رنگ و بوی وصال  
 و باد ما دارد ، دل در رنگ و بوی دنیا چون بندد .

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کی عجب هر که زلف یار دارد چنگ چون درما زند

« فیها یفرق کل امر حکیم » تنزل النسخة من السماء لما یحصل فی السنة من اقسام الحوادث . شب نیمه شعبان را نامهاست : شب براه گویند و شب نسخه ، شب فرق ، شب عرض . هر که از این شب تا دیگر سال از دنیا رفتنی است ، نسخه آن از لوح محفوظ بردارند و بعد از ایل دهند ، گویند این شغل نواست تا دیگر سال . هر چه خسف و مسخ بود ، سیاسات و بلیات و انواع عذاب ، نسخه کنند و بجبرئیل دهند ، گویند این کار نواست تا دیگر سال . هر چه نعمت و راحت و روزی بندگان بود نسخه کنند و بمیکائیل دهند ، هر چه عز و مرتبت و اقبال و دولت بود نسخه کنند و باسرافیل دهند و ذلک قوله : - « انا کنا نستسخ ما کنتم تعملون » گفته اند در میان فرشتگان ، فرشته ای حلیم تر و رحیم تر و مهربانتر از میکائیل نیست و فرشته ای مهیب تر و با سیاست تر از جبرئیل نیست .

در خبر است که روزی هر دو مناظره کردند ، جبرئیل گفت : مرا عجب آید که با این همه بی حرمتی و جفاکاری خلق ، رب العزة بهشت از بهر چه میافرید ؟ میکائیل گفت مرا آن عجب میآید که با آن همه فضل و کرم و رحمت که الله را بر بندگان است دوزخ از بهر چه میافرید ؟ از حضرت عزت و جناب جبروت ندا آمد که : احبکما الی احسنکما بی ظما ، از شما هر دو ، آنرا دوست نردارم که بمن ظن نیکویری برد یعنی میکائیل ، که رحمت بر غضب فضل می نهد و قد قال الله عزوجل ، ان رحمتی سبب غضبی . عایشه صدیقه گفت : شب نیمه شعبان رسول خدا در حجره و نوبت من بود ، در میانه شب او را نبافتم ، بخاطر من گذشت ، مگر بدیگر حجره ای از حجره های زنان خود رفته ، با خوشستن بر نامدم ، برخاستم بطلب وی برون سدم ، او را در سجده یافتم ، سر بر سجود نهاده و میفرماید :

اعوذ بعفوک من عقابک ، اعوذ برضاک من سخطک ، اعوذ بک منک ، لا احصی نناء علیک . ائت کما انیب علی نفسک .

این چند کلمت اسارت است بمنازل و مرانب راه روان سوی حق ، روشی از روی هم ، نه از روی دم . رسول خدا اول نظاره فعل کرد فرمود : اعوذ بعفوک



من عقابتك . آنكه از اين مقام در گذشت ، نظاره صفت كرد ، فرمود : اعوذ برضاك من سخطك ، آنكه از صفت در گذشت ، نظاره ذات كرد فرمود : اعوذ بك منك ، آنكه از صفات خود مجرد گشت ، فرمود : لا احصى ثناء عليك ، آنكه فردا نيت حق جل جلاله ياد كرد ، فرمود : انت كما اثيت على نفسك . اول مقام استدلال است . ديگر مقام افتقار . سوم مقام مشاهده . چهارم مقام حيوة . پنجم مقام فناء .

بروایتی دیگر عایشه گفت : رأيت النبي ( ص ) في ليلة النصف من شعبان ساجداً يدعو ، فنزل جبرئيل ، فقال : ان الله عز وجل قد اعتق من النار الليلة بسفاعتك ثلث أمّتك . فزاد النبي في الدعاء . فنزل جبرئيل فقال : ان الله يقرئك السلام ويقول اعتقت نصف أمّتك من النار . فزاد النبي في الدعاء ، فنزل جبرئيل وقال : ان الله اعتق جميع أمّتك من النار بسفاعتك ، الا من كان له خصم حتى يرضى خصمه . فزاد النبي في الدعاء ، فنزل جبرئيل عند الصبح وقال : ان الله تعالى قد ضمن لخصماء أمّتك ان يرضيهم بفضله ورحمته ، فرضى النبي ( ص ) وقال : ان الله تعالى عتق من النار في ليلة النصف من شعبان بعدد شعور غنم بني كلاب (۱) . وفي رواية انس بن مالك رضي الله عنه قال : بعثنى النبي الى عایشه ، قلت لها اسرعى ، فاني بركت رسول الله ( ص ) يحدثهم بحديث ليلة النصف من شعبان ، فقالت يا انس اجلس حتى احدثك عن ليلة النصف من شعبان ، قال كان ليلة النصف من شعبان ليلتي ، فجاء النبي ( ص ) حتى دخل سعي في لحاف ، فانتبهت من الليل فلم اجده قلت ذهب الى جاريته مارية القبطية ، قال : فخرجت ومرت بالمسجد فوقعت رجلي عليه و هو ساجد و هو يقول : سجد لك خيالي و سواي و آمن بك فؤادي وهذه يدي التي جنيت بها على نفسي ، فيا عظيم هل يغفر الذنب العظيم الا الرب العظيم ، اغفر لي الذنب العظيم ، ثم رفع رأسه ، فقال : اللهم هب لي قلباً نقيّاً تقيّاً من الشرك برياً ، لا كافراً ولا سقياً . ثم عاد فسجد فقال : اقول لك كما قال اخي داود ، اعف وجهي في التراب لسيدى وحق لسيدى ان تعف الوجوه لوجهه . ثم قال يا حميراء اما بدريين ما هذه الليلة ؟ هذه ليلة النصف من شعبان ، ان الله في هذه الليلة عتق من النار بعدد شعر غنم كلب . قالت : قلت يا نبي الله ، وما بال غنم كلب



قال : ليس اليوم في العرب قوم اكثر غنماً منهم ، لا قول منهم ستة نفر : مد من خمر ولا عاق لوالديه ولا مصر على زنا ولا مصارم ولا مصور ولا فتات .

وروى مجاهد عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله (ص) : يا علي من صلى مائة ركعة في ليلة النصف من شعبان فترأى كل ركعة بفاتحة الكتاب برز وقل هو الله احد ، عشر مرات . قال النبي (ص) : يا علي ما من عبد يصلي هذه الصلوة الا قضى الله عز وجل له كل حاجة طلبها نلك اللبلة ، قال و يبعث الله عز وجل سبعين الف ملك يكتبون له الحسنات ويمحون عنه السيئات ويرفعون له الدرجات الى رأس السنة .  
قال و يبعث الله عز وجل في جنات عدن سبعين الف ملك او سبع مائة الف يبنون له المدائن والقصور ويغرسون له الاشجار مالا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب المخلقين ، وان مات من ليلته قبل ان يحول الحول ، مات شهيداً . قال : ويعطيه الله بكل حرف من قل هو الله احد في ليلته نلك ، سبعين حوراء .

## ۲- النبوة الاولى

قوله تعالى : « ولقد اخترناهم على علم ، بر گزیدیم ایشانرا بر دانستی بی غلط ، « علی العالمین (۲۲) » بر جهانیان [روزگار ایشان] .  
« وآتیناهم من الايات » ، و دادیم ایشانرا از نشانها ، « ما فيه بلاء مبين (۲۳) » چیزهائی که [ایشانرا] در آن آزمایشی آشکارا بود .  
« ان هؤلاء ليقولون (۲۴) » اینان میگویند .

« ان هي الامواتنا الاولى » ، نیست مگر یک مرگ پیشین [که در دنیا بمیریم و بسر آمد] ، « و ما نحن بمنشرين (۲۵) » و ما برانگیزانیدنی نیستیم .  
« فأتوا بآبائنا » ، پس پدران ما [از گور] باز آرید امروز ، « ان كنتم صادقين (۲۶) » اگر می راست گوئید [که ما انگیزختنیم پس از مرگ] .

« أ هم خير ام قوم تبع » ، ایشان به اند یا قوم تبع ؟ « والذين من قبلهم و ایشان که پیش از ایشان بودند ، « أهلكناهم » نسبت کردیم ایشانرا ، « انهم كانوا مجرمين (۲۷) » ایشان قومی بدکاران بودند .

« وما خلقنا السموات والارض » ، نیا فریدیم آسمان و زمین را <sup>(۳۸)</sup>  
 « وما بينهما » و آنچه میان آنست ، « لاعبین » بازی گری « ما  
 خلقناهما الا بالحق » نیا فریدیم آنرا مگر بفرمان روان [و پاداش سپردن را بکارگران]  
 « ولكن اكثرهم لا يعلمون » <sup>(۳۹)</sup> لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

« ان يوم الفصل » روزگار بر گزاردن ، « میقاتهم اجمعین » <sup>(۴۰)</sup> هنگام  
 نامزد کرده ایشانست همگان.

« يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا » ، آنروز که هیچ خویش هیچ  
 خویش را بکار نیاید ، « ولا هم ينصرون » <sup>(۴۱)</sup> و نه ایشانرا فریاد رسند.

« الا من رحم الله » ، مگر کسی که الله بروبیکشاید ، « انه هو العزيز  
 الرحيم » <sup>(۴۲)</sup> که الله توانای است دانا.

« ان شجرة الزقوم » <sup>(۴۳)</sup> درخت زقوم ، « طعام الالیم » <sup>(۴۴)</sup> « خورش  
 بدکاران است.

« كالمهل » چون مس گداخته « يغلي في البطون » <sup>(۴۵)</sup> « میجوشد  
 در شکمها. « كغلي الحمیم » <sup>(۴۶)</sup> چون جوشیدن آب جوسان.

« خذوه » [زبانیه را گویند] گیرید او را ، « فاعتلوه الى سواء الجحیم » <sup>(۴۷)</sup>  
 کشید او را تا میان دوزخ.

« ثم صبوا فوق رأته » آنکه بر سر او ریزید ، « من عذاب الحمیم » <sup>(۴۸)</sup>  
 آب گرم، عذاب کردن را.

« ذق » [گویند] چس آتش ، « انك انت العزيز الكريم » <sup>(۴۹)</sup> « تو آن  
 عزیز و کریمی بار خدا و مهتر.

« ان هذا ما كنتم به تمكرون » <sup>(۵۰)</sup> « آن آتس است که در آن بگمان  
 بودید و بکار کردید.

« ان المتقين في مقام امین » <sup>(۵۱)</sup> « پرهیزکاران در جای جاویدی اند.  
 « فی جنات و عیون » در بهشت و چشمه های روان.

« یلبسون من سندس واستبرق » می پوشند از جامه سندس و استبرق ،  
« متقابلین <sup>(۵۳)</sup> » رویها فارویها .

« کذلک » چنان است ، « وزوجناهم » وایشانرا جفت دادیم ، « بحورعین <sup>(۵۴)</sup> » کنیزکان سخت پاکیزه سپیدی چشم و میاهای چشم ، فراخ چشمان « یدعون فیها » ، می فراخوانند در آن بهشت ، « بکل فاکهة » از هر میوه ای « آمنین <sup>(۵۵)</sup> »  
بی ترس و بی بیم .

« لایذوقون فیها الموت » مرگ نمیچشند [ هرگز در آن بهشت ] ، « الا الموة الالی » لکن مرگ اول که در دنیا چشیدند [ مؤمنان را مرگ آنست ] ، ووقیهم عذاب الجحیم <sup>(۵۶)</sup> » و باز داشت الله از ایشان عذاب آنش .

« فضلا من ربک » ، نیکوئی از خداوند تو [ که رهبری را بروی آن نبود ] ،  
« ذالک هو الفوز العظيم <sup>(۵۷)</sup> » آنست پیروزی بزرگوار .

« فانما یسرناه بلسانک » ما آسان کردیم این سخن خویش بر زبان تو ،  
« لعلهم یتذکرون <sup>(۵۸)</sup> » تا دریابند و یاد دارند و پند پذیرند .  
« فارتقب انهم مرتقبون <sup>(۵۹)</sup> » چشم میدار تا ایشان چشم میدارند .

## النوبة الثانية

« ولقد اخترناهم » یعنی مؤمنی بنی اسرائیل ، « علی علم » منا باستحقاقهم ذلک و فیامهم بالشکر علیه ، « علی العالمین » ای عالمی زمانهم فجعلنا فیهم الكتاب والنبوة والملك وقيل : اخترناهم علی جمیع العالمین بما جعلنا فیهم من كثرة الانبياء وهذه خاصة لهم لیست لغيرهم .

« و آئینا هم من الايات » یعنی من الحسنات والسيئات المذكورة فی سورة الاعراف : « وبلوناهم بالحسنات والسيئات » . فالحسنات : المن والسلوی والماء المنبجس من الحجر بعد الخلاص من فرعون . والسيئات : ما كانوا یلقون ، من ذبح اولادهم واستحياء نسائهم وتعذبتهم .

قال ابن زید : ابتلاهم بالرخاء والشدة كقوله : - « ونبلوکم بالشر الخیر فتنه »

« اَنْ هَوْلَاءَ » یعنی اهل مکه ، « ليقولون » .

« ان هی » ای - ماهی ، « الاموتتنا الا ولی » ای - لاموتة الا هذه التي نموت بها في الدنيا ثم لا بعث بعدها . و هو قوله : « وما نحن بمنشرين » ای - بمبعوثين بعد موتنا .

« فأتوا بآئنا » ، الذين ماتوا ، « ان كنتم صادقين » انا نُبعث احياء بعد الموت .  
 سألوه ان يحيى لهم **قصي بن كلاب** قالوا انه كان شيخاً كبيراً لنسأله عنك ، فلم يجبههم الله بل اوعدهم و انما لم يجبههم لان البعث الموعود ، انما هو في دار الجزاء يوم القيمة والذي كانوا يطلبونه بعث في الدنيا في حالة التكليف وبينهما نفاير . وقوله : فأتوا ، مخاطبة للنبي (ص) وحده على ما يستعمله العرب في مخاطبة الجليل . ثم خوفهم مثل عذاب الاسم الخالية ، فقال : « أهم خير أم قوم نبع » معناه أهولاء اعز واشد قوة واكثر اموالاً ، « أم قوم تبع » . مفسران گفتند : تبع پادساهی بود از پادشاهان یمن از قبیله قحطان ، چنانکه در اسلام ، ملوک را خلیفه گویند ، و در روم ، قیصر و در فرس ، کسری ، ایشان تبع گویند . و سَمی تبعاً اکثره تبعه ، و معروف از ایشان سه بودند : یکی مهینه اول بوده ، یکی میانه ، یکی کهنه آخر بوده . و او که در قرآن نام برده است تبع آخر بود ، نام وی **اسعد بن کلثرب الحمیری** . مردی مؤمن صالح بوده و بعیسی (ع) ایمان آورده و چون حدیث و نعت و صفت رسول ما (ص) شنید از اهل کتاب ، بر سالت وی ایمان آورد و گفت :

شهدت على احمد انه رسول من الله باري النسم

فلو بد عمرى الى عمره لكنت وزيراً له وابن عم .

عایشه گفت : لاتسبوا تبعاً فانه كان رجلاً صالحاً ذم الله قومه ولم يذمه .  
 وقال سعيد بن جبیر : هو الذي كسى الكعبة الانطاع والبرود المعصدة ونصب عليها الباب وجعل له اقليدأ ، وقيل : هو الذي بنى الحيرة وبنى سمرقند . و ذكر ابو حاتم عن الرقاشي قال : كان اسعد الحميري من التبابعة ، آمن بالنبي (ص) قبل ان يبعث بسبع مائة سنة . وعن سهل بن سعد قال : سمعت رسول الله (ص) يقول لاتسبوا تبعاً فانه قد كان اسلم . وعن ابي هريرة قال : رسول الله (ص) ما ادرى تبع نبياً كان او غير نبى .



و در قصه نوح و اسلام وی روایات مختلف است:

اما روایه محمد بن اسحق و عکرمه از ابن عباس آنست که تبع آخر که نام وی اسعد و کنیت او ابوکرب است مردی آنش پرست بود بر مذهب مجوس ، از نواحی مشرق درآمد با لشکری عظیم وحشی فراوان بمدينه مصطفی بگذشت و پسری از آن خویش آنجا رها کرد . اهل مدینه آن یسر را بکشتند بفریب و حیل . تبع باز گشت بر عزم آن که مدینه را خراب کند و اهل آنرا استیصال کند ، جماعتی که انصار رسول از نژاد ایشانند همه مجتمع شدند و بقتال وی پیرون آمدند ، بروز باوی جنگ میکردند و شب او را همان داری میکردند ، تبع را سیرت ایشان عجب آمد ، گفت : ان هؤلاء لکرام ، اینان فومی اند کریمان و جوانمردان . پس دوحبر از احبار بنی قریظه نام ایشای کعب و اسد هردو ابن عم یکدیگر بودند ، برخاستند و پیش تبع شدند و او را نصیحت کردند ، گفتند : این مدینه هجرت گاه پیغامبر آخر الزمان است و مهبط وحی بدو ، پیغامبری از قبيله قریش خاتم پیغامبران و گزیده خداوند جهان ، صاحب القضیب ، والنافه و التاج والهاوۃ . و ما در کتاب خدای ، نعت و صفت وی خوانده ایم و بر امید دیدار وی اینجا نشسته ایم و دانیم که ترا براهل این شهر دستی نباشد و نصری نبود ، مکن ، خویشتن را در معرض بلا و عقوبت حق جل و علامنه ، نصیحت ما بشنو و عزم و نیت خود بگردان و بر خوبستن بد مخواه ، مبادا که ترا نکبتی رسد که در سر آن شوی . آن وعظ و نصیحت اسنان بر تبع اثری عظیم کرد و از آن عزم و نیت که کرده بود باز گشت و از اسنان عذر خواست . ایشان چون اثر قبول در وی دیدند ، او را بر دین خویش دعوت کردند . تبع دعوت ایشانرا اجابت کرد و بدین ایشان باز گشت و ایشان را گرامی کرد و از مدینه باز گشت بسوی یمن ، و آن دوحبر و نفری دیگر از یهود بنی قریظه باوی مساعدت کردند و رفتند ، جمعی از بنی هذیل فرا پیس وی آمدند ، گفتند : ایها الملک انانذک علی بن فیه کنز من لؤلؤ و زبرجد . ما ترا دلالت کنم بر خانه ای که زیر آن کنزیست از مراورید و زبرجد . اگر خواهی که برداری ، بردست نو آسان بود . گفت آن کدام خانه است ؟ گفتند خانه ایست در مکه و مقصود هذیل

هَلَاكِ وِی بُود کِه اَز تَقَمّت وِی میترسیدند ، دانستند کِه هر کِه قصد خَانه کَعْبَه کند بَزودی دِمار اَز وِی برآرند و نیست گردد .

تَبِعْ بَا اَحْبَارِ یَهُودِ مشورت کرد و آن سخن کِه هَذیل گفته بود بَا ایشان گفت ، اَحْبَارِ گفتند : زینهار کِه اندیشه بد نکنی در کار آن خانه ، کِه در روی زمین خانه ای اَز آن بزرگوار بر وعظیم تر نیست ، آنرا بَیتُ اللّٰهِ گویند بروی رَقَمِ اِضافتِ اِزلی و فَرّ الهی ، مَقَرّ اِبرار و منزل اِخیار ، بزرگ داشته حق و عبادت گاه خلق ، و آن قوم کِه ترا این دلالت کردند جز هَلَاکِ تو نخواستند ، چون آنجا رسی تعظیم آن در دل دار و مقدس و معظم دان و مناسبک آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر نا ترا سعادت ابد حاصل شود .

تَبِعْ چُون این سخن بشنید اَز ایشان ، آن جمع هَذیل را بگرفت ، و برایشان سیاست راند ، آنکِه روی سوی مکه نهاد .

و تعظیم خانه کَعْبَه در دل داشت ، چون آنجا رسید طواف کرد و کَعْبَه را در نبود آنرا در بر نهاد و قفل برزد و آنرا جامه پوشید ، و اول کسی کِه کَعْبَه را جامه پوشید تَبِعْ بود ، و ششسُ روز آنجا مقیم گشت ، هر روز در منحر ، هزار شتر قربان کرد و موی باز کرد ، آنکِه اَز مکه باز گشت و سوی یمن سد و قوم وِی حمیر بودند کاهنان و بت پرستان . تَبِعْ ایشانرا بردین خویش و بر حکم تورات دعوت کرد و ایشان اجابت نکردند و دین او نپذیرفتند تا آنکِه کِه حکم خویش بر آتش بردند و آن آتشی بود کِه فرادید آمدی در دامن کوه و هر کِه را خصمی بودی و حکمی کِه در آن مختلف بودند هر دو خصم بنزدیک آتش آمدندی (۱) ، آنکس کِه بر حق بودی او را اَز آتش گزند نرسیدی ، و او کِه بر حق نبودی بسوختی . جماعتی اَز حمیر بتان خود را برداشتند و آمدند بدامن آن کوه و همجنس آن دو حبر کِه با تَبِعْ بودند . دفتر توریّه را برداشته و بدامن کوه آمده و در راه آتش نشسته ، آتش اَز مخرج خویش فرادید آمد و آن قوم حمیر را و آن بتان ایشانرا همه نست کرد و بسوخت و آن دو حبر کِه توریّه داشتند و میخواندند ، اَز آتش ایشانرا هیچ رنج و گزند نرسید ،

مگر که از ییشانی ایشان ، عرقی روان گشت و آتش در گذشت تا بمخرج خویش باز شد ، آنکه باقی حمیر که بودند همه بدین احبار باز گشتند . فمن هناك اصل اليهودية باليمن ، بروایتی دیگر ، تبع که به رسول خدا پیش از مبعث وی ایمان آورد ، تبع پیشین بود و ملک جهان ویرا بود و بهر شهر که رسیدی علماء و حکماء آن شهر با خود پردی (۱) تا قریب دو هزار مرد عالم حکیم بروی جمع آمدند (۲) بیرون از دویست و چهل هزار سوار و پیاده که داشت . و اول به مکه رسید و اهل مکه او را طاعت نداشتند و خدمت نکردند .

تبع گفت وزیر خویش را ، که این چه شهر است و چه قومند که در خدمت و طاعت ما تقصیر کردند ، بعد از آنکه جهانیان همه سر بر خط طاعت ما نهادند . وزیر گفت ایشانرا خانه ایست که آنرا کعبه گویند مگر به آن خانه معجب شده اند ، تبع در دل خویش نیت کرد که این خانه را خراب کنم و مردان این شهر را بکشم و زنان را اسیر گیرم ، هنوز این اندیشه تمام نکرده بود که رب العزه او را بدرد سر مبتلا کرد ، چنانکه او را طاقت نماند و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی گشاد ، چنانکه هیچکس را بنزدیک وی قرار نبود و اطباء همه از معالجه وی عاجز گشته گفتند این بیماری از چهار طبع بیرون افتاده ، کار آسمانی است ، و ما بمعالجه آن راه نبریم . پس دانشمندی فرا پیش آمد ، گفت : ایها الملک اگر سر خود با من بگوئی من این درد را درمان سازم ، ملک گفت من در کار این شهر و این خانه کعبه چنین اندیشه کرده ام ، دانشمند گفت ، زینهار ای ملک ، این اندیشه مکن و از این نیت باز گرد که این خانه را خداوند یست قادر که آنرا بحفظ خویش میدارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی بر آرد . تبع از آن اندیشه توبت کرد و تعظیم خانه و اهل آن در دل خود جای داد و در حال شفا یافت ، عنایت الهی و سابقه ازلی در رسید و از آن دین و ملت کفر که داشت برگشت و بخداوند کعبه ایمان آورد و در دین ابراهیم خلیل علیه السلام شد . پس کعبه را جامه پوشانید و قوم خود را فرمود تا آنرا بزرگ دارند و با اهل آن نیکوئی کنند . از مکه بزمین یثرب شد آنجا که



مدینه مصطفی است (ص) و در آن وقت رقم شهربنا نبود، چشمه آب بود و تبع با چشم و لشکر بر آن چشمه فرو آمد. دانشمندان که با وی بودند در کتاب خوانده بودند که آن زمین یثرب مهاجر رسول آخر الزمان است و مهبط وحی قرآنست، چهار صد مرد از ایشان که عالم و قاضی تر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند ویرامید دیدار او آنجا مقام کنند، اگر او را خود دریابند و الا فرزندان و نسل ایشان ناچار او را دریابند و بر کات دیدار او با عقاب و ارواح ایشان برسند. این قصه با تبع بگفتند و تبع را همین رغبت افتاد. یکسال آنجا مقام کردند و فرمود با چهار صد قصر بنا کردند آنجایکه، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزکی بخريد و آزاد کرد و بزنی بوی داد با جهاز تمام و ایشانرا وصیت کرد که شما اینجا همی باشید تا پیغامبر آخر الزمان را دریابید و خود نامه ای نبشت و بهر زرین بر آن نهاد و بان عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر محمد را دریابی این نامه بدو رسان و اگر نیابی فرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود :

ای پیغامبر آخر الزمان، ای گزیده خداوند جهان، ای بروز شمار شفیع بندگان، من که تبع ام، بتو ایمان آوردم و گرویده، گواهی دهم که نبوت تو حق است و دین تو پاک و قول تو صدق. تو خاتم پیغمبرانی، فرستاده حق جل و جلاله بعالمیانی، ایمان آوردم بان خداوند که تو بنده و پیغامبر اوئی، فرستاده و پیغام رسان اوئی، گواه باش که من، برملت توام و برملت پدرنو ابراهیم خلیل (ع)، اگر ترا بینم و اگر نه بینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آنکه نامه را مهر بر نهاد و بر آن مهر نبشته بود: «لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» و عنوان نامه نبشته بود: الی محمد بن عبدالله خاتم النبیین و رسول رب العالمین (ص) من تبع، امانه الله فی ید من وقع الی ان یوصل الی صاحبه.

گفته اند مردمان مدینه ایشان که انصار رسول خدا اند از نراد آن چهار صد مرد علماء بودند و ابو ایوب انصاری که رسول خدا بخانه او فرو آمد از فرزندان



آن عالم بود که تبع را نصیحت کرده بود تا از آن علت شفا یافت. و خانه بویوب که رسول آنجا فرو آمد از جمله آن بناها بود که تبع فرموده بود و چون رسول خدا هجرت کرد بمدینه، نامه تبع بوی رسانیدند رسول نامه بعلی داد تا برخواند، رسول سخنان تبع بشنید و او را دعا کرد و آنکس که نامه رسانید نام وی بولیلی او را بنواخت و گرامی کرد. قوله :

« والذین من قبلهم » یعنی من الامم الکافرة ، « اهلکناهم انهم کانوا مجرمین » ای ایس کفار قریش بخیر من اولئک ، فاهلکهم الله ، هذا کقوله : « اکفارکم خیر من اولئکم » .

« وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعین » یعنی ما خلقناهما لئلا یكون بعث و لانشور و لاحساب کقوله : « ایحسب الانسان ان یتروک سدی » و کقوله : « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً » .

« ما خلقناهما الا بالحق » ، یعنی الا للمجازاة بالقسط ای : لیجزی المحق والمبطل ما یتحقانه ، « ولكن اکثرهم لا یعلمون » یعنی کفار قریش لا یعلمون انما لم نخلقهما باطلاً ثم خوفهم فقال :

« انّ يوم الفصل » ، یعنی يوم القيمة يفصل بین المحق والمبطل و يفصل بین الوالد و ولده والرجل وزوجه والمرء و خلیله . فیل جعله الله وقتا لفصل الحکم فیہ بین خلقه ، « میقانم اجمعین » ای وقت موعودهم کلهم یعنی یوافی الاولون والاخرون من الامم الخالیة ومن هذه الامة (۱) ثم نعت ذلك اليوم فقال : - « يوم لا یغنی مولى عن مولى شیئاً » یعنی لا ینفع قریب قریبه ولا یدفع عنه شیئاً . هذا کقوله : - « لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جازع عن والده شیئاً » ، « ولا هم ینصرون » ای : لبس لهم من ینصرهم من عذاب الله بالشفاعة فان النصرة فی القيامة بالشفاعة .

« الا من رحم الله » يجوز ان ینصرون متصلاً یعنی الا المؤمنین فانه ینتفع بعضهم لبعض باذن الله . وقیل الاستثناء منقطع ومعناه : لكن من رحمه الله فانه مغفور له « انه هو العزیز » علی اعدائه ، « الرحیم » لا ولیائه .

« إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ » على صورة شجر الدنيا لكنها من النار والزقوم ثمرها وهو ما اكل بكره شديد وقيل كل طعام ثقيل فهو زقوم. وفي التفسير ان ابن الزبير قال: ان اهل اليمن يسمون اكل التمر بالزبد التزقم فدعا ابو جهل بتمر وزيد فقال تزقموا فان هذا هو الذي يخوفكم به محمد فنزل: « ان شجرة الزقوم طعام الاثيم » يعنى بالاثيم: ابا جهل والاثم: الكفر لان الكفر اعظم الاثم.

روى عن ابن عباس: قال قال رسول الله (ص): ايها الناس اتقوا الله حق تقاته فلوان قطرة من الزقوم قطرت على الارض لامرت على اهل الدنيا معيشتهم فكيف بمن هو طعامه وليس له طعام غيره.

« كالمهل » وهو النحاس المذاب والصفير المذاب، وقيل هو دردى الزيت اسود، وعرض على ابي بكر الصديق حين احتضر، ثوبا حبره ليكفن فيهما، فقال كفتوني في ثوبي هذين يعنى اللذين على جسده فانما هما للمهل يعنى للصديد وما يسيل من البدن، والحى اولى بالجديد من الميت « يغلى فى البطون » قرأ ابن كثير وحفص بالباء جعلوا الفعل للمهل، وقرأ الآخرون بالتاء لتأنيث الشجرة، « كغلى الحمم » يعنى كالماء الحار اذا اشتد غليانه.

« خذوه » اى - يقال للزبانية خذوه يعنى الاثيم، « فاعتلوه »، قرأ اهل الكوفة وابو عمرو وابو جعفر بكسر التاء. والباقون بضمها وهما لغتان، اى: ادفعوه وسوفوه يقال عتله يعتله ويعلته عتلا اذا ساقه بالعنف والدفع والجذب، « الى سوء الجحيم » وسطها الذى يستوى المسافة اليه من جميع اطرافه.

« ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الجحيم » بأويله: ثم صبوا فوق رأسه الجحيم للتعذيب، كقوله: « يَصَّبُ من فوق رؤسهم الجحيم » قال مقاتل: ان خازن النار يضرب على رأسه فينقب رأسه عن دماغه ثم يصب فيه ماء حميماً قد انتهى حره ثم يقال له: « ذق » هذا العذاب، « انك » قرأ الكسائي أنك بفتح الالاء يعنى - لانك قلت انا العزيز الكريم وقرأ الآخرون بالكسر على الابتداء اى - « انب العزيز الكريم » عند قومك بزعمك وذلك ان النبى (ص) لقي ابا جهل فهزه فقال اولى لك يا با جهل فاولى، فانزل الله تعالى ما قاله له، ورد عليه ابو جهل فقال: ما تقدر انت ولا ربك على

انی لا کرم اهل الوادی و اعزهم فيقول له خزنة النار على طريق الاستخفاف والتوبيخ ذق ذلك انت العزيز الكريم ای ذق بسبب هذا القول الذي قلته .

« ان هذا ما كنتم به تمترون » ای - ان هذا العذاب ما كنتم فيه تشكون في دار الدنيا فقد لقيتموه فذوقوه ، ثم ذكر مستقر المتقين فقال : « ان المتقين في مقام امين » قرأ اهل المدينة والشام في مقام بضم الميم على المصدر ای - في اقامة و قرأ الآخرون بفتح الميم ای - في مجلس امين یا من فيه صاحبه من الغوائل والآفات والاحزان « في جنات و عيون . يلبسون من سندس » و هو مارق من الحرير فجرى مجرى الشعار لهم و هو الين من الدثار في المعتاد « و استبرق » يعنى ما غلظ وصفق نسجه يجرى مجرى الدنار و هو ارفع نوع من انواع الحرير ، والحرير نوعان : نوع كلما كان ارق كان انفس ، ونوع كلما كان ارن بكثرة الابرسم كان انفس . وقيل : استبرق من كلام العجم و هو الديباج الغليظ عربت بالقاف « متقابلين » كناية عن التألف والتواد والتواخي ، « كذلك و زوجناهم بحور عين » ای - كما اكرمناهم بما وصفنا من الجنات والعيون واللباس ، كذلك اكرمناهم بان زوجناهم بحور عين . وقيل - كذلك هم في حكم الله ومحل رفعة ، ای الامر كذلك وزوجناهم بحور عين ، يقال زوجته امرأة وزوجه بامرأة لغتان وانكره بعضهم فقال ليس هذا من عقد التزويج لانه لا يقال زوجته بامرأة و انما المعنى جعلناهم ازواجاً لهن كما يزوج النعل بالنعل ای - جعلناهم اثنين . والحور ، هن النساء النقيات البياض ، يحار فيهن الطرف من بياضهن وصفاء لونهن . وقال ابو عبيدة : الحور : شدة بياض العين يكون ذلك اظهر لسوادها ، والعن جمع العيناء و هي العظيمة العبين .

« يدعون فيها » ، ای يحكمون فيأمرون باحضار ما يشتهون ، « بكل فاكهة » ، ای - فاكهة كل زمان وكل مكان وذلك لا يجتمع في الدنيا ، « آمنين » من الزوال والانقطاع و تولد ضرر من الاكثار .

« لا يذوقون فيها الموت » ، سخن اینجا تمام شد ، میگوید : بهشتیان در بهشت ، مرگ نمیچشد هرگز . و در خبر میآید که در بهشت ده چیز نیست : ليس فيها هرم و لاموت و لا خوف و لا ليل و لا نهار و لا ظلمة و لا برد و لا خروج ، آنکه گفت : « الا الموتة



الاولی» این نه مستثنی است از اول که این استثنا منقطع گویند الا بمعنی لکن ای-  
لکن الموتة الاولى فی الدنيا قد ذاقوها ، لکن مرگ اول که در دنیا چشیدند مؤمنان را  
مرگ آنست ،

قولی دیگر گفته اند الا بمعنی سوی ای سوی الموتة الاولى النی ذاقوها  
فی الدنيا ، کقوله : « ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما سلف » یعنی سوی  
ما قد سلف ، والضمیر فی فیها راجع الی حال المتقین الی هم فیها ، میگوید متقیان را  
و نیک مردان را جز آن مرگ که در دنیا چشیدند، مرگی دیگر نخواهد بود ، در آن  
حال تقوی و نیکی که ایشان در آن اند، بخلاف مجرمان و احوال ایشان که برایشان  
دو مرگ جمع آید . لقوله تعالی : « ربنا امتنا اثنتین » مقصود و مراد آنست که  
با فضل متقیان بر مجرمان ظاهر گردد و معلوم شود که مجرمان را دو مرگ است  
و متقیان را یک مرگ .

و لهذا المعنی لما کشف ابوبکر عن وجه النبی ( ص ) و قد قبض قال :  
والله لا یجمع الله علیک موتین ، اما الموتة التي کتب علیک فقد متها . وقوله «الاولی»  
یدل علی ان هناك ثانیة نفاها عن المتقین وابتنها للمجرمین فی حال ما ثم یحیون بعدها .  
و قیل ان المؤمنین فی وقب المعاینه یصیرون بلطف الله الی اسباب الجنة یلقون الروح  
والریحان ویرون منازلهم فی الجنة فكان موتهم الاولی فی الدنيا کانت فی الجنة لاتصالهم  
باسبابها و مشاهدتهم اياها . برین قول استثناء متصل است و مرگ اول که در دنیا  
چشیدند، گوئی خود در بهشت چشیدند، زیرا که مؤمن بوقت معاینه، بهشت بر و عرضه  
کنند تا در روح و ریحان و منازل آن بینگرد ، گوئی که در بهشت مرگ میچشد  
و جان تسلیم میکند . برین معنی گفت «لا یدفون فیها الموت الا الموتة الاولى و وقیهم  
عذاب الجحیم» صرف عنهم عذاب النار «فضلاً من ربک» ای - فعل ذلك تفضلاً  
منه . روی عن النبی (ص) انه قال- لا یدخل الجنة احد الا بفضل الله ، فقیل و لا انت  
یا رسول الله ، فقال و لا انا الا ان یتعمدنی الله برحمته و فضله ، « ذلك هو الفوز العظيم»  
ای - ذلك الثواب الذی هو صرف العذاب و دخول الجنة ، هو الفلاح العظيم الذی لا  
یعلم کنهه الا الله .



« فانما یسرناه بلسانک » یعنی علی لسانک، ولو لا ان الله عزوجل یسرہ علی السنة العباد لما استطاع لسان ان یحمل کلام الخالق او یؤدیه و قیل - « انما یسرناه بلسانک » ای - انزلناه بلغتک لیكون ایسر للعرب و یسهل علیهم تعلّمہ ، « لعلّهم یتذکّرون » لکی یتعظّوا بمواعظہ . -

« فارتقب » ای - فانتظر النصر من ربک ، « انهم مرتقبون » ای - منتظرون بزعمهم ، قهرک والله غالب علی امره و قیل « فارتقب » ای - انتظر لهم العذاب والهلاك « انهم مرتقبون » منتظرون الدوائر و علیهم دائرة السوء . و قیل : فارتقب ، فعن قریب یتحقّق الملك و یخیب آمالهم ، والله اعلم .

### النوبة الثالثة

فوله : « و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین » اخترناهم علی علم بمحبّة قلوبهم لنا مع کثرة ذنوبهم فنا، و اخترناهم علی علم بما نودع عندهم من اسرارنا و نکاشفهم به من حقائق حقنا . هر چند که نزول این آیه علی الخصوص ، مؤمنان بنی اسرائیل راست ، اما از روی فهم ، بر طریق اشارت ، نشریف فرزند آدم است علی العموم ، و بفضل ایشان بر همه آفریدگان ، چنانکه جای دیگر فرمود : « و لقد کرّمنا بنی آدم » ، میگوید ایشانرا که بر گزیدیم نه بغلط گزیدیم ، که بعلم باک گزیدیم (۱) و بدانس امام دانستیم که از همه آفریدگان سزا گزیدن ایشانند از آن گزیدیم . اخسار ما بعلم و ارادت ماسبی علت ، نواخت ما بفضل و کرم ماست بی سبب ، آنرا که خواهیم ، گزینیم و نوازیم و کس را بر فعل ما چون و چرانه ، و آنرا که خواهیم ، رانیم و سوزیم و بر حکم ما اعتراض نه .

آنروز که دائرة نکوین برین شخص کاین کسبد ، خطاب کرد که شخصی مسافرینم که هر گز چنین نیافریده ام ، نه آنکه در قدریم مستجبل است ، لکن غرت ، عنان قدرت فرو گرفت ، عبارت این آمد که : « والزمهم کلمة التفوی و کانوا احق

۱ - کلمة گزیدیم طاهراً اصابت ماروای ناسح است و حمله صحیح چینی است . بعلم باک و داش تمام

بها و اهلها». ای جوانمرد در قدرت چون ما را صدهزار آفریدن بلحضتی روا است ، اما از روی محبت و غیرت نه رواست ، زیرا که سر محبت بی کیفیت ، علی الخصوص ماراست ، «یحبهم و یحبونه» الله ولی الذین آمنوا ، کدام خلعت ما را نداد کدام شریف که ما را ارزانی نداشت ، کدام لطف که در جریده کرم بنام ما ثبت نکرد . مقربان درگاه عزت و ماکنان حضرت جبروت ، انگشت بحیر در دهان تعجب گرفته ، که شگرف کاری و عجب حالی که خاکیانرا برآمد . نواختگان لطف او اند ، بر کشتیدگان عطف او اند ، عارفان بتعریف او اند ، مشرفان بتشریف او اند ، واصلان بایصال او اند ، نازان بوصال او اند . نرگس روضه جود ایشانند ، سرو باغ وجود ایشانند ، حقه در حکمت ایشانند ، نور حقه عالم قدرت ایشانند ، خالق بی نظیر یکی است و مخلوق بی نظیر ایشانند ، احسن الخالقین یکی است ، احسن المخلوقین ایشانند . « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » عالم و آدم نبود ، عرش و لوح و قلم نبود ، بهشت و دوزخ نبود ، که ایشانرا بی ایشان حدیث محبت بود که « یحبهم و یحبونه » .

سقیاً بمعهدك الذی لولم یکن ما کان قلبی للصبابة معهداً

ای جوانمرد بوسل بتدگان بدو ، هم باحسان قدیم اوست .

حسن بن سهل وزیر مامون بوده است ، روزی یکی بروی در آمد ، حسن ویرا نمی شناخت ، گفت : تو کیستی ؟ آن مرد گفت : انا الذی احسب الی عام کذا ، من آنم که تو بامن در فلان سال احسان کردی . حسن گفت : مرحباً بمن بوسل الینابنا ، مرحباً بکسی که باحسان ما بما وسیلت جست ، بس آنکه بهرمود ، نا او را صله دادند و بنواختند . همین است حال درویشان و مؤمنان که بحق جل جلاله وسیلت میجویند ، هم باحسان قدیم وی میجویند .

ان ابتداء العرف مجد باسق والمجد کل المجد فی استمامه

هذا الهلال یروق ابصار الوری حسناً ولیس کحسنة لمامه

الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی ، بر سالت انبیا آب دادی ، بمعونت و بوفیق رویانیدی ، بنظر و احسان خود ببر آوردی ، از لطف تو درمی خواهم که سموم قهر

از آن بازدارى و باد عدل بروى نجهانى، کشته عنايت ازلى را برعايت ابدى مدد کنى. « و آتیناهم من الآيات مافیه بلاء مبین » ابتلا هم بالرخاء و البلاء ، فطالبهم بالشکر عند الرخاء و الصبر عند البلاء . آدمى گهى خسته تیر بلاست ، گهى غرقه لطف و عطا . حق جل جلاله از وی تقاضاء شکر میکند بوقت راحت و نعمت ، و تقاضاء صبر میکند در حال بلا و شدت. **مصطفی (ص)** فومى را دید از **النصار** ، گفت : شما مؤمنانید ، گفتند آرى مؤمنانیم ، گفت نشان ایمان شما چیست ؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در غضب صبر کنیم و بقضاء الله راضى شویم . گفت ؛ مؤمنون ورب الکعبة . « أ هم خیرام قوم تبع والذین من قبلهم اهلکناهم ، انهم کانوا مجرین » ، ای صنادید قریش وای رؤساء کفر که پیغامبر ما را دروغ زن میگیرید (۱) و بعداوت وی برخاسته اید و دین اسلام بازی میشمردید و از بطنس و قهر ما ایمن نشسته اید ، خبر ندارید که ما با کفار پیشین و اعداء دین که سروران کفر و ضلالت بودند و پیشروان شرک و غوايت بودند چه کردیم ؟ ! و بسطوت و تقمت خویش چون دمار از ایشان بر آوردیم ، آنک آن **نمرودلعین** ، آن مردود نقى ، که عالم از کفر و استکبار خود پر کرد بسه ضعیف را فرستادیم ناسزاء وی در کنار او نهاد و آن دیگر ، **فرعون** طاغی یاغی که دعوى خدائی کرد و نعره « انار بکم الاعلی » زد ، پاره ای چوب از حضرت خود فرستادیم نافدر وی بوی نمود و دریارا فرمان دادیم (۲) تا او را در چنگ قهر خود گرفت . و آن دیگر **اصحاب فیل** که قصد خانه ما کردند و بر ساز وعدت و آلت خود اعتماد ساختند ، مرغکی چند ضعف فرستادیم ، نادمار از ایشان بر آورد . و علی هذا قوم تبع و قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود و امثال ایشان که از سما قویتر بودند و از سما با سازیر و جهاندارتر بودند ، چون بر ما عصبان و کفران آوردند و بحیر و سمر نمودند ، نگر که ایشانرا ببطس خویش چون کم آوردیم و از جهان بر انداختیم و نام و نشان ایشان محو کردیم ، شما نیز اگر همان کنید که ایشان کردند ، همان بنید که ایشان دیدند . امروز عذاب و هلاک و اسنیصال ، و فردا حمم و زقوم ، فذلک قوله تعالى : « ان سجرة الزقوم طعام الاتیم ، کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم » .

## سورة الجاثية

### ۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
«حم» (۱) تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم (۲) «فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا».

«ان في السموات وارض» در آسمان و زمین [و آفرینش آن]، «آيات للمؤمنين» (۳) «نشانه‌است گرویدگانرا [از توانائی و دانائی الله]».

«وفي خلقكم وما يبث من دابة» و در آفرینش شما و در آنچه آفریدگار سپراکند در جهان از جنبه، «آيات لقوم يوقنون» (۴) «نشانه‌است ایشانرا که بی گمان اند».

«و اختلاف الليل والنهار» و درآمد شدن شب و روز پس یکدیگر،  
«وما انزل الله من السماء» و در آنچه فرو فرستاد الله از آسمان «من رزق»  
از بارانی که روزی خلق بآست، «فاحيا به الارض بعد موتها» تازنده کرد بان زمین را  
پس مرگی آن، «و تصريف الرياح» و گردانیدن باده‌ها از روی بروی جهان،  
«آيات» نشانه‌است [توانائی او را]، «لقوم يعقلون» (۵) «گروهی را که خرد دارند و دریابند».

«تلك آيات الله» این آيات و سخنان الله است، «تتلوها عليك بالحق»  
که میخوانیم بر تو بر راستی، «فبای حدیث بعد الله و آیاته يؤمنون» (۶) پس  
بکدام سخن پس الله و سخنان او بخواید گروید.

«ويل لكل افاك اثم» (۷) و تباهی هر دروغ زنی را بزه کار. «يسمع آيات الله تتلى عليه» میشوند سخنان الله که میخوانند بر او، «ثم يصر مستكبرا»  
آنکه می ستیهد بگرد نکشی، «كان لم يسمعها» گوئی هرگز آنرا نشنید، «فبشره بعذاب الیم» (۸) «بشارت ده او را بعدایی درد نمای».



« **وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا** » و هر گاه که [بشنود] و بداند از سخنان ما چیزی « **اتَّخَذَهَا هُزُقًا** » آنرا بافسوس گبرد ، « **أَوَلَيْكَ لَهُمُ عَذَابٌ مُهِينٌ** » (۹) « ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده .

« **مَنْ وَرَاءَهُمْ جَهَنَّمُ** » از پیش ایشانست دوزخ ، « **وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا** » و بکار نیاید ایشانرا هیچ چیز از آنچه میساختند و میکردند و میزادند ، « **وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولِيَاءَ** » و نه آنچه بخدای میگرفتند فزود از الله ، « **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** » (۱۰) « و ایشانراست عذابی بزرگ .

« **هَذَا هَدًى** » اندرین سخن و این نامه و پیغام ، آگاه کردنی است و بندگان را و پیغام رسانیدن و نرسانیدن ، « **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ** » و ایشان که کافر شدند بسخنان خداوند خویش ، « **لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ** » (۱۱) « ایشانراست عذابی دردناک از عذابی سخت .

« **اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ** » الله آن خدائی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته ، « **يَتَجَرَّى الْفُلُكَ فِيهِ بَامْرَةٍ** » ، نا میرود در آن کشتیها ، فرمان او ، « **وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ** » و نا از فضل او و روزی او بجوئید ، « **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** » (۱۲) « و نا مگر آزادی کنید .

« **وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** » و شما را نرم کرد و ساخته و زیر دست ، آنچه در آسمانهاست و در زمین ، « **جَمِيعًا مِمَّنْ هُمْ أَزْوَاجٌ** » همه از اوست از بخشیدن او و ساختن او و ارزانی داشتن او ، « **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُفَكِّرُونَ** » (۱۳) « ، در آنچه کرد نشانهای روشن است ایشانرا که در اندیشند .

« **قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا** » گوی ایشانرا که گرویده اند ، « **يَغْفِرُوا لَلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ** » بایام رزند ایشانرا که از روزهای [عذاب] خدای [و گرفتن او] نمترسند ، « **لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** » (۱۴) « نا پاداش دهد الله گروهی را بآنچه میکردند .

« **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ** » هر که نیکی کند ، خوشتن را کند ، « **وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا** » ، و هر که بد کند بر خود کند ، « **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ** » (۱۵) « و آنکه

شما را با خداوند شما خواهند برد .

« ولقد آتينا بني اسرائيل الكتاب والحكم والنبوة » دادیم فرزندان یعقوب را نامه و دانش در دین و پیغمبری ، « ورزقناهم من الطيبات » و روزی دادیم ایشانرا از پاکها و خوشها ، « وفضلناهم على العالمين<sup>(١٦)</sup> » و افزونی دادیم ایشانرا بر همه جهانیان [روزگار ایشان] .

« و آتيناهم بينات من الامر » ، دادیم ایشانرا نشانهای روشن درست از کار پیغامبر خویش ، « فما اختلفوا » دو گروه نشدند ، در کار او ، « الا من بعد ما جالهم العلم » ، مگر پس آن که بایسان آمد آنچه میدانستند ، « بغيا بينهم » بدبختی و ستم بر خود ، « ان ربك يقضي بينهم يوم القيمة » ، خداوند تو داوری برد روز رستاخیز میان ایشان ، « فيما كانوا فيه يختلفون<sup>(١٧)</sup> » در آنچه ایشان دو گروه میباشند .

## النوبة الثانية

این سوره را سه نام است : سورة الجاثية ، سورة الشريعة و سورة الدهر . دوهزار و صد و نود و یکحرف است و چهار صدهشتاد و هشت کلمت و سی و نه آیت ، جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت : « قل للذين آمنوا يغفروا ... » این یک آیت بمدینه فرود آمد در شان عمر خطاب . و درین سوره از منسوخات همین یک آیت است : « قل للذين آمنوا يغفروا ... » منسوخ است بآیت قتال . و در فضیلت سوره ، ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال : من قرأ سورة حم الجاثية ، متر الله عورته و سکن روعته عند الحساب ، « حم » محله رفع بالابتداء فیمن جعله اسم السوره ، « تنزیل الكتاب » خبره . و من جعله قسماً فالمقسم علیه تنزیل الكتاب ، و من جعله لافتتاح الكلام كقولهم الا ، فتنزیل الكتاب رفع بالابتداء و قوله : « من الله » خبره ، والمعنى - القرآن كلام الله العزيز فى انتقامه الحكيم فى تدبيره وليس كما زعم المبطلون ، انه شعرا و كهانة او بقوله محمد (ص) « ان فى السموات و الارض لايات » يجوز ان يكون المراد - فى السموات و الارض دلائل على الوجدانية ، و يجوز ان يكون المراد بالآيات .

ما في السماء من الشمس و القمر و النجوم و غيرها و في الارض من الجبال و الاشجار و الانهار و غيرها ، فان كل واحد منها آية دالة على توحيد الله عز وجل ، وخص المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها .

« و في خلقكم وما يث من دابة آيات لقوم يوقنون » اي من تأمل في خلق نفسه و خلق الحيوان جميعاً و اختلاف طبائعها و عجائب صنعها يتيقن ان لها صانعاً حكيماً ، و خص الموقنين ، لان اليقين يقع بالاستدلال ،

« و اختلاف الليل و النهار » بالظلمة و الضياء و قيل بتعاقبهما ، « و ما انزل الله من السماء » اي - من السحاب « من رزق » اي - مطر ، لانه سبب رزق الحيوان ، « فاحياه الارض بعد موتها » انبت بالمطربانها و اشجارها و تلك حيوتها بعد يبسها بانقطاع الماء عنها ، « و تصرف الرياح » جنوباً و شمالاً و دهوراً و صباء و نكباً و قيل تصرفها رحمة و عذاباً ، « آيات لقوم يعقلون » خص العقلاء بالذكر لان بالعقل يمكن الوقوف على الدلائل المذكورة في هذه الايات الثلت .

**قرأ حمزة و الكسائي :** « و تصرف الرياح آيات » وكذلك في قوله « من دابة آيات » بكسر التاء فيهما عطفاً على قوله « لآيات » و هو في موضع النصب في الاعراب . و قرء الآخرون برفعهما ، عطفاً على موضع ان مع ما عملت فيه ، و الايات في المواضع الثلاثة اللآئي قدمناها ، هي الصنایع و في قوله : « تلك آيات الله نتلوها عليك » هي آيات القرآن كما هي في الآيه التي تليها والتي بعدها و اما الآيات في قوله فبأي حديث بعد الله و آياته يؤمنون فهي آيات القرآن و آيات الصنایع معاً ،

قوله : « و تلك آيات الله » اي هذه آيات القرآن ، « نتلوها عليك بالحق » لا يستعمل التلاوة الا في كتب الله ، و الاصل فيها انيان الثاني اثر الاول . « فبأي حديث بعد الله » اي - بعد حديث الله كقوله : « احسن الحديث كتاباً » « و آياته يؤمنون » يعني من لم يؤمن بكلام الله ، فلن يؤمن بحديث سواه ، و قيل معناه : القرآن آخر كتب الله و محمد ( ص ) آخر رسله فان لم يؤمنوا به فبأي كتاب يؤمنون و لا كتاب بعده ولا نبي . قرأ ابن عامر و حمزة و الكسائي و ابوبكر و يعقوب ، تؤمنون بالتاء على معنى - قل لهم يا محمد « فبأي حديث تؤمنون » و قرأ الباقون بالياء حملاً على القوم .



« ويل لكل افاك » كثير الكذب ، « ائيم » كثير الائم ، يعنى النضرين

### الحرث

« يسمع آيات الله تتلى عليه ثم يصر » ، اى - يبقى بعد سماع القرآن كافراً والاصرار العزم على الامر ، و اكثر ما يستعمل ، فى الاقامة على الذنب « مستكبراً » ، اى - عن الايمان « كان لم يسمعها » فى عدم الانتفاع بها و القبول لها ، « فبشره بعذاب اليم » اخبره خبراً يظهر اثره على بشرته من الترح ، « و اذا علم من آياتنا شيئاً » هذا العلم معناه السماع كقولك - اعلم ، تريد اسمع ، « انخذها هزواً » اى - استهزأ بها وعارضها بحديث الفرس يرى العوام انه لاحقيقة لذلك ، « اولئك لهم عذاب مهين » ذكر بلفظ الجميع رداً الى كل فى قوله : « لكل افاك » .

« من ورائهم جهنم » يعنى قدامهم . لانه لم يأت بعد ، و قيل من خلفهم لانه يكون بعد انقضاء آجالهم و قيامهم من قبورهم ، و كل ما توارى عنك فهو وراء ، نقدم او تأخر « ولا يغنى عنهم » اى - لا يدفع عنهم « ما كسبوا » اى - كسبهم المال والا ولاد « شيئاً » من عذاب الله ، « ولما اتخذوا من دون الله اولياء » يعنى الاصنام وما عبدوه ، « ولهم عذاب عظيم » دائم لا ينقطع .

« هذا هدى » اى هذا اعلام وعظة وبلاغ ، وقيل هذا القرآن سبب الهداية والرشاد لمن تدبره وتفكر فيه ، « والذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز اليم » . الرجز اشد العذاب اى - لهم عذاب من اشد العذاب .

« الله الذى سخر لكم البحر » اى - سهل لكم ركوب البحر « لتجرى الفلك فيه بامره » اى - بتسخيره ذلك لكم ، « و لتبتغوا من فضله » لتطلبوا المال بالتجاره فى البحر واستخراج الجواهر منه وصيده ما فيه ، « ولعلكم تشكرون » على هذه النعم . « وسخر لكم ما فى السموات وما فى الارض جميعاً » اى - صيره بحيث تتصرفون فيه و تنتفعون (١) به فى دنياكم و دينكم بالاستدلال به على التوحيد . قال ابن عباس : « سخر لكم ما فى السموات » يعنى الشمس والقمر والنجوم والمطر والرياح ، « و ما فى الارض » يعنى النبات والاشجار والثمار وقيل الحيوانات والجمادات « جميعاً » نصب



على الحال «منه» ای - هذه النعم كلها منه خلقاً، فيكون خبر مبتدأ محذوف، وقيل - تسخير الجميع منه، وقيل - تقديره: من خلقه، فحذف المضاف و يجوز أن يكون صفة للمصدر ای - تسخيراً منه «ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» ای - في تسخير القوى للضعيف دلالة على صانع قدير حكيم.

«قل للذين آمنوا يغفروا» ای - ليغفروا يعني ليغفروا و لبصغفوا «للذين لا يرجون أيام الله» ای - لا يخافون سطواته . وقيل لا يخافون مثل عقوبات الأيام الخالية . والعرب تعبر عن الوقایع بالأيام كيوم أحد ويوم حنين . وقيل - معناه: لا يطمعون في أيام الله نصره لا ولياء الله وقيل لا يطمعون في أيام الله التي وعدها الله المؤمنين في الجنة و اضاف الى الله كبيت الله.

ابن عباس گفت این آیت در شأن عمر خطاب فرو آمد، در غزاء بنی المصطلق بودند و لشکر اسلام، بر سر چاهی فرود آمد که آنرا مرسیع می گفتند. عبدالله ابی که سر منافقان بود، غلام خود بطلب آب فرستاد، دیر باز آمد، عبدالله گفت چه سبب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت از آن دیر آمدم، که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود و آب میکشید ناقریهاء پیغامبر پر کرد و قریهاء بوبکر و قریهاء مولی خویش، عبدالله منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته اند: سَمْنٌ كَلْبِكَ يَا كَلْبُكَ. این سخن بعمر رسید، عمر در خشم شد، ستمشیر برداشت نا قصد وی کند، جبرئیل آمد و این آیت آورد، عمر بحکم آیت بر رفت و آن عزم خویش فسخ کرد (۱).

حدی گفت و جماعتی مفسران که این آیت در شأن جمعی صحابه فرو آمد که از اهل مکه در رنج عظیم بودند، از گفتار و کردار ایشان و از رنج و اذی مسترکان به رسول خدا نالیدند و از وی دستوری قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود، رب العزه این آیت فرستاد و ایشانرا بحکم وقت، عفو و صفح فرمود، چنانکه جائی دیگر فرمود: «فاعفوا و اصفحوا حتی یأنی الله بامره»، پس آیت قتال فرو آمد و این آیت منسوخ گشت: «لیجزی قوماً بما كانوا یکسبون»، قرأ ابن عامر و حمزة

**الكسائي** «لنجزى» بالنون وقرأ الآخرون «ليجزى» بالياء يعنى «ليجزى الله قوماً ، وقرأ **ابو جعفر** ، «ليجزى» بضم الياء وفتح الزاء ، تأويله ليجزى الجزاء قوماً ، فيكون الجزاء مضمراً و نصب قوماً لانه المفعول الثانى .

« من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعليها » اى - لها الثواب وعليها العقاب  
« ثم الى ربكم ترجعون » فى المعاد .

« و لقد آتينا بنى اسرائيل الكتاب » يعنى التوراة « والحكم » يعنى الحكمة والسنة وقيل القضاء بين الناس « والنبوة » ، فان ابراهيم كان شجرة الانبياء « ورزقناهم من الطيبات اى - الحلالات وهى المن والسلوى والماء المنفجر من الحجر فى التيه و موارىب فرعون ، « و فضلناهم على العالمين » اى - عالمى زمانهم و قل خصصناهم بكثره الانبياء من بين سائر الامم ، قال ابن عباس لم يكن من العالمين احد فى زمانهم ، اكرم على الله و لا احب الله منهم .

« و آتيناهم بينات من الامر » يعنى العلم بمبعث محمد ( ص ) و علامات نبوته وما بين لهم من امره ، « فما اختلفوا الا من بعدما جائهم العلم » هذا العلم هو القرآن اى - ما اختلفوا فى كونه بيناً حتى جائهم القرآن و لما بعث رسول الله ( ص ) نبياً اختلف عليه بنو اسرائيل فريقين : فريق صدقه وهم الذين قال الله تعالى : - « وشهد شاهد من بنى اسرائيل على مثله قامن » و قال تعالى : - « وفرحون بما انزل اليك » و قال تعالى : - « فسئل الذين يقرئون الكتاب من قبلك » يعنى عبد الله بن سلام وغيره ، وفريق جحدوه وكذبوه ، « بغياً بينهم » وحسداً من عند انفسهم لامن جهل يكون به الانسان معذوراً و هم الذين قال الله عزوجل : « الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و ان فريقاً منهم ليكتمون الحق و هم يعلمون » كانوا كلمة واحدة فيه قبل ان يبعث ، يشهدون له و يستفتحون به و ينتظرونه و يبشرون به فلما جائهم اختلفوا فيه و عذبوا عليه ، « ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون » . و قيل اراد بالاختلاف اختلافهم فى اوامر الله و نواهيه فى التوراة .

### النوبة الثالثة

بسم الله معراج قلوب الاولياء . بسم الله نور سر الاصفياء . بسم الله شفاء صدور

الاتقیاء . بسم الله کلمة التقوی و راحة الشکلی و شفاء المرضی . بسم الله اصل همه دولتهاست ، مایه همه معادتهاست ، ختم همه عزتهاست توقیع منشور نیازهاست . بسم الله برید حضرت انبیاست ، کلید قربت اولیاست ، سلوت و سکون اصفیاست . بسم الله آشنائی را سبب است و روشنائی را مدد است . از قطیعت امانست ، و بی قراری را درمانست ، نام خداوند جهان و جهانیا نیست . پادشاه بر همه شاهانست ، پیش از هر زمان و پیش از هر نشانست . خدائی که وجودش را بدایت نه ، جودش را نهایت نه ، یکی یگانه که او را مثل و مانندی نه ، فرد داننده که او را خویش و پیوند نه ، صمدی پاینده که دریافت او را بخرد راه نه . حکیمی که یاد وی ، دلها را بستانست . لطیفی که انس با وی ، زندگانی دوستانست ، کریمی که مهر وی شادی جاودانست ، شیرین سخن و زیبا صنع و راست پیمانست .

مهر نو بمهر خانم جم ندهم      وصلت بدم مسیح مریم ندهم  
عشقت بهزار باغ خرم ندهم      یکدم غم تو بهر دو عالم ندهم .

الحاء ندل علی حیوته ، والمیم تدل علی مودنه ، کانه قال جل جلاله :  
بحیوتی و مودنی لاولیائی لاشبی احب علی احبائی من لقائی . بحیوه من ، بمهر من  
و دوستان من ، که دوستان را عز دو جهانست امید دیدار من ، هر که را امروز  
در سرای فنا انس جان او نامه من ، فردا در سرای بقا تونیای چشم او لقاء من .

« تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم » تنزیل او نامه او و نامه او پیغام او  
و پیغام او نشان مهر او ، با دوستان او . مؤمنان چون نامه دوست خوانند بر بصرشان  
بصیرت پیفزاید ، زنگار غمان از دلسان بزداید ، نسیم صبای معرفت از جانب قربت  
درآید ، ریحان حیوه سر از باغ وصال بر کشد ، گل افتخار از خار افتقار بردمد ، صبح  
شادی از مطلع آزادی سر برزند . آری فدر نامه دوست ، دوستان دانند . عزت آن خطاب ،  
مؤمنان شناسند .

•

بوبکر شبلی وقتی بیازار بغداد بگنست پاره ای کاغذ دید که نام دوست  
پرویی رفم بود و در زیر اقدام خلق افتاده . شبلی چون حروف نام او بر آن صفت  
دید ، همه اجزاء او حرمت گنست ، اضطرابی بر اعضا وی افتاد ، سر فرو کرد و آن



رقعه برداشت و پیوسید ، آنرا معطر و معنبر کرد و قبله دیده خود ساخت و پیوسته با خود داشت که بر سینه نهادی ظلمت غفلت بزدودی ، که بردیده نهادی ، نور چشم بیفزودی . همچنان با خود میداشت تا آنروز که بقصد بیت الله الحرام از بغداد پیرون آمد ، روی ببادیه نهاد آن رقعه در دست گرفته و آنرا بدرقه روزگار خود ساخته ، در میان بادیه جوانی را دید فرید وحید غریب و طرید بی زاد و بی راحله ، بی رفیق و بی قافله ، از خالك بستر کرده و از سنگ بالین ساخته ، سر ابرده اندوه و حیرت گرد او زده ، سرشک از چشم او روان شده و دیده در هوا نهاده ، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته . شبلی بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیده او داشت ، گفت :

ای جوان برین عهد هستی ، جوان روی بگردانید ، شبلی گفت ، ان الله مگر اندرین سكرات و غمرات ، حال این جوان را تبدیل خواهد شد ؟ جوان باز نگریست گفت ای شبلی نهمار در غلطی آنچه بود در کاغذ میبینی و میخوانی مادر صفحه دل می بینیم و میخوانیم .

«ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین» . اندرین آیت کمال قدرت خود بخلق مینماید ، در آفرینش آسمان و زمین .

« و فی خلقکم و ما یبث من دابة » اظهار لطف خود میکند در آفرینش همه جانوران و خاصه آدمیان ، « و اختلاف اللیل والنهار و ما انزل الله من السماء من رزق » نعمت خود با یاد خلق میدهد ، در آفرینش آب و باد و باران و تعبیه روزی ایشان در آن ، آنکه گفت : « لآیات لقوم یعقلون » عاقل کسی باید که اندرین آیات تدبر و تفکر کند ، با از آیت اولی قدرت او جل جلاله فهم کند و مقتضی قدرت خوف است ، از سیاست و سطوت او بترسد و از آیت دوم لطف او فهم کند و مقتضی لطف رجاست ، دل در کرم او بندد و از آیت سوم نعمت او بر خود بشناسد ، بشکر آن قیام کند . اول مقام خائفانست ، دوم مقام راجیان است ، سوم مقام شاکران . و در مقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب العزة فرموده « اختلاف اللیل والنهار » اشارت فرا کشف و حجاب است .

روز روشن مثال کشف است و شب تاریک نشان حجاب . و بنده میان هر دو حال گردان . در حال کشف همه منعم بیند ، نه در نعمت ، شادی برد ، نه در محنت ، غم



خورد. در مشاهده منعم او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. وفی معناه انشدوا :

گرفرق کنم که نیک کردی یابد      مشغول بفرق باشم آنکه نه بتو

و در وقت حجاب مشاهده منعم از وی روی بپوشد، همه التفات وی بانعمت و محبت بود، لاجرم در نعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد. پیر طریقت گفت درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست در منازل راه. اما مرد که بمقصد رسد او را نه مقام است نه منزل، نه وقت و نه حال نه جان و نه دل.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا  
قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا  
الهی وقت را بدرد مبنازم و زیادتى را میسازم بامید آن که چون در این  
درد بگذازم درد و راحت هردو براندازم.

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « ثم جعلناك على شريعة من الامر » ، پس ترا بر راهی  
ساخته از فرمان رواندیدیم و کردیم ، « فأتبعها » ، بر پی آن میرو ، « ولا تتبع  
اهواء الذين لا يعلمون<sup>(۱۸)</sup> » و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو . « انهم لن يغنوا  
عنك من الله شيئا » ، که ایشان از خدای براهیج بکار نیایند . « وان الظالمين بعضهم  
اولياء بعض » ، و ستمکاران یکدیگر را بر بدی یا رند و بر بیداد ساخته ، « والله  
ولى المتقين<sup>(۱۹)</sup> » و الله نیکان را [ بر نیکی ] یار .

« هذا بصائر للناس » ، این قرآن باز نمود هاس و دیدورها ، راست مردمان را ،  
« وهدى رحمة لقوم يوقنون<sup>(۲۰)</sup> » و راهنمونی و بخشایشی ایشانرا که بی گمانان اند .  
« ام حسب الذين اجترحوا السيئات » یا می پندارند ایشان که می بدیها کنند ،  
« ان نجعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات » که ما ایشانرا چون ایشان کنیم  
که بگرویدند و نیکیها کردند ، « سواء محياهم ومماتهم » ، بر همسانی است

زندگانی و مرگ ایشان ، « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ <sup>(۲۱)</sup> » چون بد حکم و کز آوری که میکنند .  
 « وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ » بیافرید الله آسمانها و زمینها بسخن  
 روان و بتنهائی ، « وَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ » ، آنرا تا پاداش دهند هر ننی  
 بآنچه کرد ، « وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ <sup>(۲۲)</sup> » و از ایشان هیچ چیز نکاهند و بی گناه از ایشان  
 کس را نگیرند .

« أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ » چه بینی و چه گوئی ، دیدی آن مرد را  
 که پسند خویش ، خدای خویش گرفت ، « وَاضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ » ، و گمراه کرد الله  
 او را که دانست که باید کرد ، « وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ » و مهر [به نشنیدن حق]  
 بر گوش او نهاد و مهر [در نیافتن] حق بردل او نهاد ، « وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً »  
 و پرده حق به نه دیدن ، بر چشم او او کند ، « فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدَ اللَّهِ » ، پس کی  
 راه نماید او را ، پس الله ، « أَفَلَا تَذَكَّرُونَ <sup>(۲۳)</sup> ؟ » بند نپذیرید ؟

« وَقَالُوا » ، [زنادقه] گفتند ، « مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا » ، نیست مگر  
 زندگانی ما این جهانی ، « نَمُوتُ وَنَحْيَا » ، میزییم و میمیریم ، « وَ مَا يَهْلِكُنَا  
 إِلَّا الدَّهْرُ » و نمی میراند ما را مگر گیتی ، « وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ » ، و ایشانرا  
 بآنچه میگویند هیچ دانشی نیست ، « إِنَّهُمْ لَا يَظُنُّونَ <sup>(۲۴)</sup> » نیستند مگر قومی که  
 بندهای میپندارند .

« وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا » و هر گه که بر ایشان خوانند سخنان ما ،  
 « يَنَاتِ » سخنان درست روشن پیدا ، « مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ » ، ناسند حجت ایشان  
 و درستی ساختن ایشان سخن خویش را ، « إِلَّا أَنْ قَالُوا الْحَوَا بآبَائِنَا » ، مگر آنکه  
 گویند پدران ما را از گور باز آرید ، « إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ <sup>(۲۵)</sup> » اگر می راس گوئید که  
 پس مرگ زندگان نیست .

« قُلْ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ » ، گوی الله شما را زنده سکند [از نطفه مرده] و زنده  
 میدارد در این جهان ، « ثُمَّ يَمِيتُكُمْ » و پس شما را میمیراند ، « ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى  
 يَوْمِ الْقِيَمَةِ » و آنکه شما را پس ریزیدن فراهم آورد روز رستاخیز ، « لَا رَيْبَ فِيهِ » شک

نیست در آن روز و در فراهم آوردن در آن روز « وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>(۲۶)</sup> » ،  
لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » ، الله راست پادشاهی هفت آسمان  
و هفت زمین ، « وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ » ، و آنروز که رستاخیز پپای شود ، « يَوْمَئِذٍ  
يَخْرُجُ الْمُبْطِلُونَ<sup>(۲۷)</sup> » آنروز آنست که دروغ زنان و کز راهان و ناراسنی ورزان  
زیان کار آیند .

« وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً » ، و هر گروهی را بینی آنروز بزبانودرافتاده از قزع .  
« كُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَى كِتَابِهَا » ، هر گروهی می باز خوانند با نامه کردار ایشان .  
« الْيَوْمَ تَجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ<sup>(۲۸)</sup> » [ایشانرا گویند] امروز پاداشی دهند شما را  
بآنچه میکردید .

« هَذَا كِتَابُنَا » ، این نامه ماست [که کردار شما نبشته ایم در آن] ، « يَنْطَقُ  
عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ » ، گواهی میدهد بر شما بعدل و راستی ، « إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْصِخُ مَا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ<sup>(۲۹)</sup> » ما نسخهت سبفرسودیم [ از اصل و از لوح ] آنرا که شما میکردید .  
« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » اما ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک  
کردند ، « فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ » ، درآورد الله ایشانرا در بخشایش خویش  
و مهربانی خویش ، « ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ<sup>(۳۰)</sup> » آنت پیروزی بزرگوار .

« وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا » و اما ایشان که کافر شدند ، « أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي  
تَقْلَى عَلَيْكُمْ » [ایشانرا گویند] سخنان ما نه بر شما سخا خواندند ، « فَاسْتَكْبَرْتُمْ » گردن  
کشیدید از آن ، « وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ<sup>(۳۱)</sup> » و فومی بدان بودید .

« وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ » ، و آنکه که شما را گفتید که وعده الله  
راست است ، « وَ السَّاعَةُ لَأَرِيبُ فِيهَا » ، و رستاخیز بی گمانست ، « قُلْتُمْ مَا نَدْرِي  
مَا السَّاعَةُ » سخن شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست ؟ « إِنَّ نَظْنَ الْأَ  
ظْنَ » نه مگر بنداره ای که مینداریم ، « وَ مَا نَحْنُ بِمُستَقِینِینَ<sup>(۳۲)</sup> » و ما هیچ  
بی گمان نیستیم .

« وَ بَدَالَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا » ، بروی آمد ایشانرا و با دید آمد ایشانرا

سرانجامها بعد آنچه میکردند ، « و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن (۲۳) » و فراسر ایشان نشست آنچه بر آن افسوس میکردند .

« وقيل اليوم نسيكم » ، و گویند ایشانرا امروز شما را فرو گذاریم ، « كما نسيتم لقاء يومكم هذا » چنانکه در آن جهان فراموش کردید دیدار این روز ، « و ماويكم النار » ، و بنگاه شما آتش ، « وما لكم من ناصرين (۲۴) » و شما را هیچ یاری ده و فریادرس نه .

« ذلكم بآلکم اتخذتم آيات الله هزواً » ، آن بآنست که شما سخنان الله بافسوس گرفتید ، « و غرّکم الحیوة الدنیا » ، و زندگانی دنیا شما را بفریفت « فالیوم لا یخرجون منها » آنروز ایشانرا از آتش بیرون نکنند ، « ولا هم يستعینون (۲۵) » و ایشانرا فرا عذر دادن و خشنودی جستن نگذارند .

« فلیله الحمد » ، خدایراست ستایش نیکو و آزادی ، « ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمین (۲۶) » خدای آسمان و خدای زمین و خدای جهانان . « وله الکبریاء فی السموات و الارض » ، و او راس بی همتائی و بزرگواری در آسمانها و زمینها ، « وهو العزیز الحکیم (۲۷) » و اوست آن توانای دانا .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : « ثم جعلناك على شريعة » ای - بعد اختلاف اهل الكتاب جعلناک یا محمد علی طریقه و منهج « من الامر » ای - من الدین و قيل علی ملة مشروعه من امرنا الذی امرناه من قبلک من رسلنا و قيل من الامر الذی انت بصددہ .

قال قتاده : الشريعة الفرائض والحدود والامر والنهي . وقال ابن عيسى : الشريعة - علامة ننصب علی الطريق دلالة علی الماء « فاتبعها » یعنی فاتبع هذه الشريعة و اعمل بها واتخذها اماما ، « ولا تتبع اهواء الذين لا يعلمون » ای - لا تتبع الکافرين والمنافقين ، ولا تعمل بهواهم .

« انهم لن يغنوا عنک من الله شیئاً » ای - لن يدفعوا عنک من عذاب الله



سَتَأَن اَنْبِعت اهوآء هم وذلک اَنهم کانوا یقولون له : ارجع الی دین آبائک فَأَنهم کانوا افضل منک ، فقال عز وجل : « اَنهم لن یغنوا عنک من الله شیئاً » .

« وَأَنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ » ای - الکافر الظالم یوالی ظالماً مثله وینصره و یعینه . وقیل - هم متفقون علی عداوتک ، « والله ولی المتقین » ای - یوالی المؤمنین الذین یَتَّقُونَ الشَّرْکَ وَالْفَوَاحِشَ . « هذا » ، ای - هذا القرآن ، « بصائر للناس » ، معالم للناس فی الحدود والاحکام یبصرون بها ، « وهدى » من الضلالة « ورحمة » ، من العقاب ، « لقوم یوقنون » لایشوب ایمانهم شک وارتیاب . وفیل « هذا » ای - ما تقدم من اتباع الشریعة و ترک طاعة الظالم ، « بصائر للناس » ای - بینات و دلائل فی اسور دینهم ، « وهدى » ای - رند ، « ورحمة » ای - نعمة من الله ، « لقوم یوقنون » .

« ام حسب » یعنی بل حسب « الذین اجترحوا السيئات » ای - اکتسبوا المعاصی والکفر ، « أَن نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ، این آیت در شأن نفری مشرکان فرود آمد که گفتند : اگر آنچه محمد میگوید حق است و راست ، بس ما را در آن جهان بریشان افزونی دهند در نعم و راحت ، چنانکه در دنیا ما را افزونی دادند . رب العالمین بجواب ایشان فرمود : « ام حسب » یعنی - احسب ، استفهام است بمعنی انکار ، میپندارند ایشان که سرک آوردند و کفر ورزیدند یعنی - عتبه و شیه و ولید که ایشانرا همچون مؤمنان و گرویدگان کنیم یعنی علی و حمزة و عبیدة بن الحرث . آنکه گفت : « سواء مجاهم وممانهم » ، حمزه و کسائی و حفص و یعقوب ، « سواء » بصب خوانند و هو نصب علی الحال ، یعنی - احسبوا ان یسوی بین الفریقین فی المحیا والممات ، میپندارند که زندگانی ایشان چون زندگانی نیکان است و مرگ ایشان چون مرگ نیکان یکسان ، کلاً و لماً ، نیست ، که مؤمنانرا نصرت است و رفعت ، در دنیا و آخرت ، و کافران را خزی و نکال و عقوبت ، در دنیا و آخرت . معنی دیگر : میپندارند کافران که با مؤمنان مشارک خواهند بود در نعیم آخرت چنانکه مشارک ایشانند در نعمت دنیا ، یا محمد تو ایشانرا جواب ده که : « هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصةً یوم القیمة » ، باقی قرآء سواء برفع خوانند ، یعنی :

مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَوَاءٌ ، فَقَدَّمَ الْخَبْرَ عَلَى الْإِبْتِدَاءِ . میگوید بر هاسانی (۱) است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق تنود ، ای المؤمن مؤمن مَحْیَاهُ و مَمَاتُهُ یعنی فی الدنیا و الآخرة ، وَالْكَافِرُ كَافِرٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ . مؤمن را در ایمان، زندگانی و مرگی یکسان ، یعنی در عقبی همچنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافر است هم در دنیا و هم در عقبی .

خبر درست است که **مصطفی (ص)** در مسجد شد و **اصحاب صفه** دید فرمود ، **المَحْیَا مَحْیَاكُمْ وَالْمَمَاتُ مَمَاتُكُمْ** . ثم قال : « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ » ای بئس ما يقضون لانفسهم .

« و خلق الله السموات و الارض بالحق » ای - بالعدل فلا يقتضى التساوى بين الفريقين . وقبل - بالحق یعنی - للحق ، ای - لم يخلقه عبثاً لكن للجزاء ، ثم بينه ، فقال : « ولتجزى كل نفس بما كسبت » من خبر او سر ، « و هم لا يظلمون » ای - لا ينقص من حسناتهم ولا يزداد على سيئاتهم .

« افرأيت من اتخذ الهه هواه » فيه تقديم وتأخير ، بقديره ، « افرأيت من اتخذ هواه الهه ، كقول الشاعر :

« كما جعل الزنأ فريضة الرجم »

یعنی كما جعل الرجم فريضة الزنأ . قال ابن عباس : ليس بين السماء و الارض اله يعدد ابغض الى الله من هوى متبع . وفي الخبر عن رسول الله : ثلث مهلكات : سحر مطاع وهوى متبع و اعجاب المرء برأيه . وقال الحسن و قتاده : ذلك الكافر اتخذ دينه ما يهويه فلا يهوى شيئاً الا ركبته من غير زاجر ، لانه لا يؤمن بالله ولا يخافه ولا يحرم ما حرم الله . و قيل - اتخذ دينه بهواه و ايشاره لا بالادلة والبراهين . وقال سعيد بن جبیر - كانت العرب ، يعبدون الحجارة والذهب والفضة ، فاذا وجدوا شيئاً احسن من الاول ، رموه وكسروه وعبدوا ما هو احسن ، و قال الشعبي انما سمي الهوى لانه يهوى بصاحبه في النار ، « واضلله الله » عن الايمان : ، « على علم » منه بعاقبة امره و قيل - على ما سبق في علمه انه ضال فل ان يخلقه ، « و ختم » ای - طبع

« على سمعه » كى لا يسمع الحق « وقلبه » كى لا يفهم الحق « وجعل على بصره غشاوة » .  
 قرأ حمزة والكسائي : غشوة بفتح الغين وسكون الشين ، والباقون غشاوة اى -  
 ظلمة فهو لا يبصر الحق والهدى ، هذا كقوله : « و تربهم ينظرون اليك و هم  
 لا يبصرون » . « فمن يهديه من بعد الله » اى - من بعد اضلال الله ، « افلا نذكرون » ،  
 نتغنون بالقرآن ، ان الله واحد ، فوله : « من اتخذ » جوابه : « فمن يهديه » .

« وقالوا ما هي الاحيوتنا الدنيا » ، هذا من قول الزنادقة الذين قالوا : الناس  
 كالحسبش قالوا - ما الحبوة الاحبوة الدنيا « نموت ونحيا » فيه تقديم وتأخير ، اى -  
 نحيا ونموت وقيل يموت الآباء ويحيى الابناء وحيوة الابناء حيوة الآباء ، لان الابناء بحيوة  
 الآباء صاروا احياء ، « وما يهلكنا الا الدهر » اى - ما يفينا الا مر الزمان و طول العمر  
 واختلاف الليل والنهار ، « وما لهم بذلك من علم » اى - لم يقولوه عن علم علموه وقيل -  
 ما لهم بذلك من حجة ولا بيان ، « ان هم الا يظنون » اى - ما هم فى اعتقاد هذا القول  
 الا على شك . روى ابو هريرة قال - قال رسول الله (ص) : قال الله تعالى : لا يقل  
 ابن آدم يا خيبة الدهر ، فاني انا الدهر ارسل الليل والنهار ، فاذا تثبت فبضتهما .  
 وفى رواية اخرى عن ابي هريرة قال - قال رسول الله (ص) : لا يسب احدكم الدهر  
 فان الله هو الدهر ولا يقولن للعنب الكرم ، فان الكرم هو الرجل المسلم .

« واذا تتلى عليهم آياتنا بينات » يعنى - القرآن و اضمات الدلائل ويريد  
 بالآيات ههنا ما فيه ذكر البعث و النشور ، « ما كان حجتهم » اى - جوابهم و ما  
 احتجوا به ، فسمى حجة على زعمهم ، « الا ان قالوا اثبتوا بآياتنا » احيوهم ، « ان كنتم  
 صادقين » فى دعوى البعث .

« فل الله يحييكم » اى - قل يا محمد لآبى جهل و اصحابه ، الله يحييكم  
 هي الدنيا « ثم بمتكم » ، منها ، « ثم يجمعكم » فى القبور ، « الى يوم القيمة » . وقيل -  
 معناه ثم يحييكم ويجمعكم فى القيامة ، « لاريب فيه » اى - فى اليوم وقيل - فى الجمع ،  
 اى - لا يرتابوا فيه وقد قامت الدلالة على صحة البعث ، فلم يبق فيه ارتياب ، « ولكن  
 اكثر الناس لا يعلمون » فدرة الله على البعث لا عراضهم عن التدبر والتفكر فى الدلائل .  
 « و لله ملك السموات والارض ويوم يقوم الساعة يومئذ يخسر المبطلون » يعنى -



الكافرين الذين هم اصحاب الا باطيل يظهر في ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار .

« و ترى كل امة جاثية » هذا كقوله : « حول جهنم جثيا » اى - ترى امة كل نبي يوم القيمة باركة على الركب وهى جلسة المخاصم بين يدي الحاكم ، ينتظر القضاء . وقيل مستوفزاً لا يصيب الارض الا ركبتاه و اطراف انامله . قال سلمان الفارسي : ان في القيامة ساعة هى عشرين يخر الناس فيها جثاة على ركبهم ، حتى ابراهيم ينادى : نفسى لاسئلك الا نفسى ،

« كل امة تدعى الى كتابها » قرأ يعقوب كل امة بالنصب يعنى و ترى كل امة تدعى الى كتاب عملها ، اى كتاب الحفظه ليقروا به و يستوفوا الجزاء و هو قوله : - « اليوم تجزون ما كنتم تعملون » فى الدنيا . « هذا كتابنا » اى يقال لهم - هذا كتابنا الذى كتبنا فيه اعمالكم يعنى - ديوان الحفظة « ينطق عليكم بالحق » ، اى - يشهد عليكم بالعدل و بالبيان ، كانه ينطق « انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون » . ما من صباح ولا مساء الا نزل فيه ملك من عند اسرافيل الى كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذى يعمل فى يومه وفى ليلته و ما هولاء فيهما ، و قال الحسن : نستنسخ اى - نحفظ و قال الضحاك : ثبت ، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو ، نحو قولهم - هلم و اذهب .

« فاما الذين آمنوا » بمحمد و القرآن ، « و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم فى رحمته » جنته ، « ذلك هو الفوز المبين » . الطفر الظاهر وهم الذين يعطون كتابهم بايمانهم .

« واما الذين كفروا افلم يكن آياتى » القول هاهنا مضمرة ، يعنى - يقال لهم : « افلم يكن آياتى تتلى عليكم » يعنى - الكتب المنزلة على الانبياء ، « فاستكبرتم » . بعظمتكم عن الانقياد و الايمان بها ، « و كسم قوماً مجرمين » منكبين كافرين .

« و اذا قيل ان وعد الله حق » اى - اذا قيل لكم ان الجزاء و البعث كائن ، « و الساعة لا ريب فيها » اى - القيامة قائمة لا محالة .

قرأ حمزة : و الساعة بالنصب عطفاً بها على الوعد و الباقي بالرفع على



الابتداء ، « قلتُم ما ندری ما الساعة ان نَظَنَ الاظنَّ » ای - مانحن الانظن ظناً ، ای - لانعلم ذلك الاحدساً و نوهماً ، « ومانحن بمستیقین » .

« و بدالهم » فی الآخرة ای - ظهرلهم حين شاهدوا القيمة و اخرج لهم ما كتبت الحفظه من اعمالهم ، « سیئات ما عملوا » ای - قبائح افعالهم فی الدنيا ، ای - بدالهم جزاؤها ، « و حاق بهم » ای - احاط بهم و لزهم ، « ما كانوا به يستهزؤن » ای - جزاء استهزائهم بالرسول و الكتب .

« و قيل اليوم ننسیکم » ای - نقول لهم الملائكة : اليوم نتركکم فی النار ترك الشیء المنسی الذي لا یذكر ، « كما نسیتم لقاء یومکم هذا » ، یعنی كما ترکتم الايمان والعمل للقاء هذا اليوم . وقيل - كما عرضتم عن تدبر الوعيد . والانداز اعراض من نسی الشیء « و ماویکم النار » منزلکم و مثویکم جهنم ، « و مالکم من ناصرین » من ینصرکم و یدفع عنکم ممن کتمتم تتعززون بهم فی الدنيا .

« ذلکم » ، ای - ذلکم العذاب ، « بانکم » ای سبب انکم ، « اتخذنم آیات الله هزواً » ، تتزلونها منزله الهزؤ الذي لا یقبل علیه ولا یتدبر فیہ ، « و غرکم الحیوة الدنیا » اغرنهم بما مدلکم فیها من الحیوة السریعة الانقضاء و ما وسع علیکم من اسباب دنیاکم حتی قلنم - لابع و لاحساب ، « فالیوم لا نخرجون منها » قرأ حمزة و الکسائی : بفتح الیاء و ضم الراء ، « ولا هم يستعینون » ای - لا یطلب منهم ان یرجعوا الی طاعه الله لانه لا یقبل ذلک الیوم عذر و لا نوبة . و قبل - لا یقبل منهم العتبی و هو اعطاء الرضا .

« فله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین » . حتم السورة بکلمة - الاخلاص و قبل معناه : قولوا « فله الحمد » عرفهم کبف یحمدون ربهم .

« وله الکبریا فی السموات و الارض » ای - له العظمة و الجلال ، و قبل - استحقاق المعظیم فی اعلى المراتب له وحده ، « و هو العریز » ، بسلطانه ، « الحکیم » . بما امر و نهی و خلق و فضی .

روی ابوهریره : قال - قال رسول الله (ص) : یقول الله عزوجل : الکبریا ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : - « ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها » ای - افردناك بلطائف فاعرفها و سننا لك طرائق فاسلكها و اثبتنا لك حقائق فلا تتجاوزها ولا تتجنح الى متابعة غيرك « انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا » ان اراد الله بك نعمة فلا يمنعها احد و ان اراد بك فتنة فلا يصرفها احد ، فلا تعلق بمخلوق فكرك و لا تتوجه بضميرك الى سبي وثق بربك و توكل عليه .

ای مهتر عالم ، ای سید ولد آدم ، ای خورشید فلک سعادت ، ای ماه آسمان سیادت ، ای منزل عالم علم ، ای در صدف شرف ، ای طراز کسوت وجود ، ما نرا از جهانبان باز پریدیم ، و از پدر و مادر یتیم کردیم ، و خویش و پیوند بر تو بیرون آوردیم ، نادل خویش از همه فارغ داری و یکبارگی باطاعت و خدمت ماهر داری . از شرایع براراه دین ساختیم ، و از حقائق درآسمع معرفت افروختیم ، تا بتأیید و تمکین ما آنرا روی ، و عالمیانرا بآن راه خوانی ، « قل هذه سبيلي ادعو الى الله » ای مهتر ، ما شب معراج ترا در قبۀ قربت بنشانیدیم و صدهزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشانیدیم و کونین را خاک قدم تو گردانیدیم و هیکل علوی و مرکز سفلی در تحت رایت ولایت تو آوردیم و مقصود آن بود که تا ترا بر بساط شفاعت انبساط دهیم ، تا قصۀ درد عاصیان امت ، بر ما برداری (۱) و عذری از آن ، بهر ایشان بخواهی که : « لاتؤاخذنا ان نسينا او اخطانا » یا محمد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی ، هنوز خاک قدم خود خواسته باسی ، و اگر ما بلطف قدم ، خاک آن قدم در کار خادمی از خدمت تو کنیم از کمال ما مستبعد نبود .

آن مهتر انبیاء ( ص ) در دیده نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند ، دانست که خاک را بارکش باید بود نه سرکش ، که خاک بارکشی راست ، نه سرکشی را ، نه بینی که رب العزة ایشانرا که سر کشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینماید که :

«ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم» و هم ایشانرا میگوید که در پیراهی و سرکشی برپی هواء خویش رفتند و برانبیا و داعیان راه حق، افسوس داشتند که: «فمن يهديه من بعد الله». پس از آن که الله ایشان را بی راه کرد در کل عالم کیست که ایشانرا براه باز آرد و کرا و سیلت گیرند چون راه و سائل برایشان فرو بستند. ایشانرا امروز درخت نومییدی پیر شده، و اشخاص یزازی بدرآمده، و از هدم عدل گرد نوایست برآمده، و فردا منادی عدل بانگ یزازی در گرفته که: «اليوم ننسيكم كما نسيتم لقاء يومكم هذا وماؤيكم النار» آری گفتم خاك را بارکشی مییاید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی نوائی را از میان راه برگیرد و پیش نخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خودرا فراموش نکند و قدر خود بداند. همواره آن بینوائی و بی آبی خویش پیش دیده خویش میدارد.

بسم عمر بن عبدالعزیز رساندند که پسر تو انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده و در وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدم که انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده ای و در وی بنشانده؟ اگر رضاء من میخواهی آن نگین بفروش و از بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده و از پاره ای میم، خودرا انگشتی ساز و بر آنجا نقش کن که: رحم الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای بر آن بنده باد که قدر خود بداند و خویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس بر قد خاك راست تر و زیبا تر از لباس بواضع نیست. الذی جری فی سحری البول مرتین لبس له ان یتکبر. کسی که دوبار در ره گذر بول رفته باشد او را نرسد که سر نکبر برافرازد. نکبر و کبریا و عز و علا و عظمت و بهاء صفت خداوند ذوالجلال است.

قال الله عز وجل: «وله الكبرياء فی السموات والارض وهو العزيز الحكيم» اوراست برتری و بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگوار در قدر و در کردار، بزرگوار در نام و در گفتار. در پاکی خود برتر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، در قدر خود بیشتر از حد شناخت. سبحانه جل جلاله و عظم شأنه و عز کبریاؤه و جلّت احدیته و تقلّست صمدیته.

جزء بیست و ششم

## سورة الاحقاف

### ۱ - النوبة الاولى

فوله تعالى : - « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « حم (۱) » ، این حروف « تنزیل الكتاب » (۱) ، فرو فرستاده نامه است ، « من الله العزيز الحكيم (۲) » از الله ، آن توانای بی همتای دانا .

« ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما » ، نیا فریدیم آسمانها وزمینها و آنچه میان آن ، « الا بالحق » مگر بر راستی و یکتائی ، « و اجل مسمى » و هنگامی نامزد کرده ، « والذين كفروا » ، واینان که کافر شدند ، « عما انذروا معرضون (۳) » از آنچه ایشانرا بآن می ترسانند و بآن می آگاه کنند روی گردانیده اند ، [چون نا آگاهان] . « قل ارأيتم » ، گوی یا محمد چه بینید ، به بینید ، « ما تدعون من دون الله » آنچه می پرستید فرود از الله ، « اروني ماذا خلقوا من الارض » با من نمائید که چه آفریدند از زمین و از جهان ، « ام لهم شرك في السموات » یا ایشانرا انبازی هست با الله در آسمان [و در آفریدن آن] ، « ائتوني بكتاب » ، بیارید نامه ای [از آن الله] ، « من قبل هذا » ، که پیش از این قرآن آمد از الله ، « او اثارة من علم » ، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش ، « ان كنتم صادقين (۴) » اگر می راست گوئید .

« ومن اضل ممن يدعو من دون الله » ، و کیست گمراه تر از آنکس که بخدای میخواند فرود الله ، « من لا يستجيب له الى يوم القيمة » ، چیزی که او را پاسخ نکند نا روز رستاخیز « وهم عن دعائهم غافلون (۵) » و آن پرستیدگان از آن پرستکاران بی آگاهند .

۱ - در نسخه ح : حم ؛ تنزیل الكتاب ، این حروف فرو فرستاده ..



« و اذا حشر الناس » ، و برستاخیز چون مردمان فراهم آرند ، « کانوا لهم اعداء » ، آن پرستیدگان ایشان را دشمن باشند ، « و کانوا بعبادتهم کافرین <sup>(۶)</sup> » و پرستش ایشان کافر باشند .

« و اذا تلى عليهم آياتنا بينات » ، و آنکه که بر ایشان خوانند سخنان ما ، چنان روشن و نیکو ، « قال الذين کفروا » ، ناگرویدگان گوید ، « للحق لما جاءهم » ، سخن راست را که بایشان آمد ، « هذا سحر مبين <sup>(۷)</sup> » اینست جادوئی آشکار .

« ام يقولون افتريه » ، یا میگویند که محمد این سخن فرا ساخت . « قل ان افتريته » ، گوی اگر من فرا نهادم و من فرا ساختم ، « فلا تملكون لی من الله شیئاً » ، من باخدای نتاوم بر شما ، رهائی مرا از خدای هیچ چاره ندارید ، « هو اعلم بما تفيضون فيه » ، او دانانر عزجلاله بآنچه شما میروید در آن [ و سخن میرانید ] ، « کفی به شهیداً بینی و بینکم » ، او بکواهی بسنده است میان من و میان شما ، « و هو الغفور الرحیم <sup>(۸)</sup> » و اوست آن آمرزگار مهربان . « قل ما کنت بدعاً من الرسل » ، گوی من از پیغامبران نه پیشین ام ، « و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم » ، و ندانم که بامن چه خواهند کرد و نه باشما ، « ان اتبع الا ما یوحی الی » ، پی نمبرم مگر بیغامی که بمن میرسانند ، « و ما انا الا نذیر مبين <sup>(۹)</sup> » ، و نیسم من مگر [ آگاه کنند ای ] نرساننده آشکارا .

« قل ارأیتم » ، گوی [ چه گوئید ] وجه بسند ، « ان کان من عند الله و کفرتم » ، اگر این سخن و بیغام از نزدیک الله است و شما بآن می کافر نشدید <sup>(۱)</sup> [ شما را چه عذر بود ] ، « و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله » و گواهی بداد گواهی از بنی اسرائیل بر آن [ که این از نزدیک خداست ] ، « فآمن » و ایمان آورد ، « و استکبرتم » و شما از گواهی ، گردن کشیدید ، « ان الله لایهدی القوم الظالمین <sup>(۱۰)</sup> » الله پیس بیرندکار و راه نمای ستمکاران نیست .

« و قال الذین کفروا للذین آمنوا » ، ناگرویدگان گفتند گرویدگانرا :

« لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ » ، اگر آن دین راست بودید ایشان بآن بر ما پیشی نیافتید ، « وَ أَذَلَّمْ يَهْتَدُوا بِهِ » ، و چون راه نمی یابند بآن « قَسِيْفَوْنَهُ هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ <sup>(۱)</sup> » میگویند اینست دروغی کهن . « وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى » ، و پیش از قرآن نامه موسی « اِمَامًا وَ رَحْمَةً » ، راهی و پیسوائی بود [ و از الله مهربانی ] ، « وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ » ، و این قرآن نامه ایست ، [ تورا قرا ] گواه درست دارنده ، « لِسَانًا عَرَبِيًّا » ، زبانی تازی ، « لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا » ، تا بیم نماید مستمکاران را ، « وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ <sup>(۲)</sup> » ، و بشارتی نیکوکاران را .

« اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ » ، ایشان که گفتند خداوند ما الله است ، « ثُمَّ اسْتَقَامُوا » ، پیان شدند بر آن ، « فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ <sup>(۳)</sup> » .  
برایشان بیم نیست و اندوهگن نباشند .

« اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ » ، ایشانند بهشتیان ، « خَالِدِينَ فِيهَا » جاوید در آن ، « جزاءً بما كانوا يعملون <sup>(۴)</sup> » ، پپاداش آنچه میکردند .

« وَ وَصَّيْنَا الْاِنْمَانَ بِوَالِدَيْهِ » ، وصیت کردیم مردم را پپدر و مادر ، « حُسْنًا » ، بنیکوئی با ایشان ، « حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهًا » ، ما در او را بدسواری و گران باری برداشت .  
« وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا » ، و بدردمندی و دسواری بنهاد ، « وَ حَمَلَهُ وَ فُصِّلَتْ لَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا »  
و برداشتن او در سگم و شیر دادن تا از شیر باز کردن سی ماه ، « حَتَّى اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ » ، تا مرد آسا گردد و بسختی خوی و اندام و هنرهای خویش رسد ، « وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً » ، و تا به چهل سال رسد ، « قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي » ، گفت خداوند من فرادل من ده و فرا زبان من و مرا بر آن دار ، « اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ » ، با آزادی کنم آن نیکوئی را که با من کردی و نعمت که بر من نهادی ، « وَ عَلَيَّ وَالِدِي » ، و بردوز اینده من ، « وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ » ، و تا کردار کنم نیک که به بسند تو ، « وَ اَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي »  
و فرزندان و نژاد من نیکان کن ، « اِنِّي تَبَتُّ اِلَيْكَ » ، من باز گشتم با تو « وَ اِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ <sup>(۵)</sup> » و من از مسلمانانم .

« اُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ » ایشان آنند که فراندیزند از ایشان « اَحْسَنَ مَا عَمِلُوا » ، نیکوتر آنچه میکردند ، « وَ نُتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ » ، و از بدهای ایشان

فرا گذارند، «فی اصحاب الجنة»، [وایشان با بهشتیانند] در بهشت، «وعدا الصدق الذی کانوا یوعدون»<sup>(۱۶)</sup> وعده ای راست آن وعده که ایشانرا میدادند.

«والذی قال لوالدیه» و آن مرد که پدر و مادر خویش را گفت: «أفیکما» اف شما را ستوهی از شما، «أتعدانی أن اخرج» باش سرامی وعده دهید که مرا از گور برون خواهند آورد، «وقد خلت القرون من قبلی»، و جهانیان پیش از من بمردند، یکی باز نیامد، «وهما یتغیثان الله»، و پدر و مادر او از خدای فریادرسی میجویند از جفای او، «ویک آمن» و میگویند ای ویل برنو، پذیر و استوار گیر، «ان وعد الله حق»، که وعده الله راست است، «فیقول ما هذا لاساطیر الاولین»<sup>(۱۷)</sup> و میگوید نیست این سخن مگر اوسانه<sup>۱</sup> پیشینیان.

«اولئک الذین حق علیهم القول»، ایشان [که این سخن میگویند] آنند که درست گشت و رایشان سخن الله [بتهدید که دورخیان اند]، «فی اثم قد خلت من قبلهم من الجن والانس»، در گروهانی که هم این سخن گفتند و گنشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان، «انهم کانوا خاسرین»<sup>(۱۸)</sup> که ایشان زیانکارانند.

«ولکل درجات»، و هر کسی را در فروزی و برتری چند درجه است و چند پایه، «مما عملوا»، از پاداش آنچه میکردند، «ولیوفیهم اعمالهم» و الله بایشان خواهد گزارد پاداش کردار ایشان، «وهم لا یظلمون»<sup>(۱۹)</sup> و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

## النوبة الثانية

این سوره الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دوهزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت که در مدینه فرو آمد و خلافت که آن یک آیت کدام است، قوسی گفتند: فاصبر کما صبر اولوا العزم. ابن عباس و قتاده گفتند: «قل ارأیتم ان کان من عند الله» و در این سوره دو آیت است منسوخ: یکی «و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم» این قدر از آیت



منسوخ است بفاتحة سورة الفتح . دیگر آیت : «لأصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل»  
معنى صبر منسوخ است بآیت سيف . و در فضیلت سورة ، ای بن کعب روایت کند از مصطفی  
(ص) قال : من قرأ سورة الاحقاف اعطى من الاجر بعدد كل رمل فى الدنيا عشر  
حسنات و محى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات .

« حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم » مضمی تفسیره و اما کرر تنزیل  
الكتاب لانه بمنزلة عنوان الكتب ثم ذكر ما انزل فقال :

« ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق » يعنى الا بالتوحيد  
والوحدانية من غير شريك كقوله : - « ما لهم فيها من شرك » و كقوله : أم لهم  
شرك فى السموات ، و قيل « الا بالحق » اى بالعدل فى الخلق و قيل للحق  
ولاقامة الحق « واجل مسمى » اى - خلقه مقرونا باجل مسمى الى وقت معلوم ، قد سماه  
و ان كان قد طوى علمه عن عباده . و قيل المراد به يوم القيمة وهو الاجل الذى تنتهى  
اليه السموات والارض وهو اشارة الى فنائها وقيل - الاجل المسمى ، قوله : - « فى ستة  
ايام » يعنى خلقها فى ستة ايام ، « والذين كفروا » ، بالاخرة ، « عما انذروا » به فى  
القرآن من البعث والحساب والجزاء ، « معرضون » لا يتفكرون و قيل اعرضوا بعدما  
قامت الحجة عليهم .

« قل ارايتم ما تدعون من دون الله ارونى ماذا خلقوا من الارض » ، اى  
هل خلق واحد منهم شيئاً من الارض ، « أم لهم شرك فى السموات » ، فى خلقتها وملكها .  
هذا كقوله فى سورة المائدة : - « قل ارايتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله  
ارونى . . . » الآية و كقوله : « هذا خلق الله فارونى ماذا خلق الذين من دونه » ، « ائتونى  
بكتاب من قبل هذا » ، اى - بكتاب جائكم من الله قبل القرآن فيه بيان ما تقولون  
و برهان ما تدعون يعنى التورية والانجيل والزبور وسائر كتبه التى انزلها قبل القرآن ،  
« او اثاره من علم » ، فسروه على ثلاثة اوجه ، قال الكلبي معناه او بقية من علم يؤثر  
عن الاولين و يسند اليهم جعده من الاثر الذى هو الباقي من الشيء . و قال قتادة ، « او  
اثارة » ، يعنى او خاصة من علم ، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشيء اذا ضمنت  
به واختصصت به نفسك . الوجه الثالث وهو قول مجاهد وعكرمة ومقاتل : او اثاره



يعنى رواية عن الانبياء تقول اثرت الحديث عن فلان و انا آثره عنه اى - اروييه اثرآ و اثاره و منه - قيل للخبر اثر و ماثور و منه الماثور من الدعاء . قال ابن عباس : الاثارة علم الخط ، سئل رسول الله (ص) عن الخط فقال فعله نبي من الانبياء فمن وافقه خطه ، فذاك يقال معناه ان يهم الرجل بالامر بين ان يفعله اولا يفعله فيخط خطوطاً من غير تأمل و لا روية بل بالعجلة لئلا يلحقها العدد ثم يعد فيقول لخط افعل و لاخر لا افعل الى آخر الخطوط فاذا انتهى الى افعل فعل و اذ انتهى الى لا افعل لم يفعل ، و روى عن ابن عباس قال : هذا الخط علم فديم تركه الناس

«ومن اضلّ» معناه اى - هل احد ايّن ضلالاً ، « ممن بدعو » اى - يعبد و قيل يطلب ويسئل ، « من دون الله من لا يستجيب له » ، دعاءه ، « الى يوم القيمة » ، اى - يسئل شيئاً لو دعاه الى يوم القيمة لم يستجب دعائه « وهم عن دعائهم غافلون » يعنى الاصنام التى هى جماد لا تسمع ولا تفهم ، فاجرى مجرى العقلاء فى الاخبار على زعمهم . و قيل - هم الملائكة والجن و الانس مشغولون عنهم غير عالمين بعبادتهم . « و اذا حشر الناس كانوا لهم اعداء » ، - هذا كقوله تعالى : « و يوم القيمة يكفر بضعكم ببعض ويلعن بعضكم بعضاً - و كانوا بعبادتهم كافرين » هذا كحكاية الله تعالى عنهم : « نبرأنا اليك ما كانوا ايانا يعبدون » .

« و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات » ، و اوضحت الدلائل و هى القرآن ، « قال الذين كفروا للحق لما جاءهم » ، يعنى القرآن ، « هذا سحر مبين » اى - لاحقيقه له يوههم اذا قرع السمع انه سىء و لا اصل له و قبل - « هذا سحر مبين » اى - كلام منظوم نظماً دقيقاً يأخذ القلوب كما يقال هو السحر الحلال . « ام يقولون افتريه » ، اختلقه محمد و اضافه الى الله كذباً ، « قل ان افتريته فلان ملكون لى من الله شيئاً » ، هنا بهديد لنفسه (ص) لو فعل ، اى - لا تقدر ان تردوا عذابه على افتراي فكيف افتري على الله من اجلكم ، « هو اعلم بما نبضون فيه » ، اى - الله اعلم بما تقولون فيما بينكم و بما نرمونى به و نخوضون فيه من التكذيب بالقرآن و القول فيه انه سحر ، « كفى به شهيداً بينى وبينكم » ، ان القرآن جاء من عنده ، و قيل معناه ان افتريته فغاية ذلك ان اخذكم فتبعونى و ما انتفاعى بانباكم و اتم لا ملكون دفع

عذاب الله عنی « کفی به شهیداً بینی و بینکم » ، ای - هوشا هدی علی صدق ما ادعوکم الیه ، اذ هو المرسل الیکم « و هو الغفور الرحیم » فی تأخیر العذاب عنکم .

قال الزجاج : هذا دعاء لهم الى التوبة ، معناه : ان الله غفور لمن تاب منكم و اسلم ، رحیم به . .

« قل ما كنت بدعاً من الرسل » ، البدع ما لا سابق له ، و البدع و البدیع واحد مثل نصف و نصیف و جمع البدع ابداع و المعنی لست باول رسول ارسله الله ولا جئتكم بامر بدیع لم یکن لی الی مثله سابق فكیف تنكرون نبوتی ، هذا كقوله : « قل فدجائكم رسل من قبلی بالبینات » ، و فی الخبر الصحیح قال النبی ( ص ) : بعثت علی اثر ثمانية آلاف نبی ، منهم اربعة آلاف من بنی اسرائیل ، « و ما ادری ما یفعل بی و لایکم » ، علماء نفسیر در معنی این آیت مختلف اند ، ابن عباس و جماعتی گفتند : این در احکام دنیاست نه در احکام آخرت که رسول خدا را معلوم بود که در آخرت، وی در بهشت است و هر کس که دردنا او را دروغ زن گرفت در دوزخ . اما دردنا بوی پوسیده گشت که او را و قوم وی را چه خواهند فرمود و بر سر ایشان چه خواهد رفت از رنج و راح و نفع و ضرر . ابن عباس گفت رسول خدا در مکه بود و در خواب او را نمودند زمینی فراخ ، نخلستانی که در آنجا هم درختان بود و هم آب روان و رسول بآن زمین هجرت میکرد ، این خواب با یاران بگفت و باران آنوقت در بلا و شدت بودند و در اذی و رنج ، مشرکان گفتند : یا رسول الله ، متی نها جر الی الارض التی اریث ؟ ، این هجرت ما کی خواهد بود بآن زمین که برا نمودند در خواب ؟ . رسول ایشان را جواب نداد نا این آیت فرو آمد ، گفت : « ما ادری ما یفعل بی و لایکم » ، اترك فی مکانی ، ام اخرج و ایاکم الی الارض التی رفعت لی . من ندانم که بامن چه خواهند کرد و نه با شما ، هم درین مکه ما را بخواهند گذاشت یا بآن زمین که مرا نمودند هجرت خواهند فرمود . و گفته اند - معنی آنستکه : من ندانم که در این دنیا بامن چه خواهند کرد و آخر کار من بچه باز آید . بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانکه با انبیاء پیشین کردند ، یا بخواهند کشت مرا چنانکه قومی را کشتند از پیغمبران گذشته . و شما که یاران و مؤمنان آید ، ندانم که

با من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت و شما که ناگرویدگان اید و تکذیب میکنید ، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانکه پیشینیان را بود . آنکه گفت : « **إِنْ أَتَبِعَ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ** » ، من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و مرا از آن خبر کنند بوحی ، و من برپی آن وحی میروم . پس **رَبِّ الْعَالَمِينَ** بوحی **يَا كَ** او را خبر داد که ویرا بردشمنان نصرت باشد و دین وی بر همه دنیا غلبه دارد . و **ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ** : « **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** » و در کار امت خبر داد که : « **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** » . قومی گفتند : « **مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ** » یعنی - **يَوْمَ الْفِيْمَةِ** . **وَالْآيَةُ مَنسُوخَةٌ** ، نسختها فاتحه **سُورَةِ الْفَتْحِ** ، **قَتَادَهُ** و **عُكْرَمَهُ** گفتند : **أَنْزَلَ** که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند ، گفتند کار ما و کار محمد هر دو یکسانست و او را بر ما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش ، و این دلیل است که محمد آنچه میگوید از برخویش میگوید و از ذات خویش می‌نهد ، که اگر فرستاده الله بودی باوی بگفتید که چه خواهد کرد باوی و عاقبت وی چه خواهد بود ، پس ما اتباع وی چون کنیم که نمیدانند که باوی و با اصحاب وی چه خواهند کرد و آنکه حکم این آیت دراز بکشید ، ده سال به هک و سستی سال به مدینه و منافقان مدینه همین سخن میگفتند که مشرکان هک میگفتند ، **نَاسِلَ حَدِيثِيَّةٍ** که **رَبِّ الْعَالَمِينَ** نسخ این آیت فرستاد : « **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** » . رسول خدا عظیم شاد شد بنزول این آیت و از سادی ، روی مبارک وی میفروخت و میفرمود : **وَلَقَدْ نَزَّلْتُ عَلَى الْيَوْمِ آيَاتٍ هُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ** . یاران را گفت - خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آینی چند فرو آورد که نزول آن دوست نر دارم از دنیا و هرچه در دنیا است ، آنکه برایشان خواند ؛ « **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** » الی قوله : « **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** » ، یاران گفتند یا رسول الله **هَنِيئًا لَكَ قَدْ عَلِمْنَا مَا يَفْعَلُ بِكَ قَمَا ذَا يَفْعَلُ بِنَا** . نوشت باد یا رسول الله این کرامت که **اللَّهُ** باتو کرد و معلوم گشت که با تو چه خواهد کرد ، گوئی با ما چه خواهد



کرد که یاران توایم. جبرئیل آمد و آیت آورد : « لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ » الی قوله : « وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً » مناقان هدیینه و مشرکان مکه گفتند - معلوم شد که با محمد و پس روان و یاران وی چه خواهد کرد ، با ما گوئی چه کند ، فأنزل الله تعالى : « وَ يَعْذِبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ » ، الی قوله : - « وَ سَاءَ تَصِيرَا » .

قوله تعالى : « قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ » ، هذا كلام محذوف الجواب ، تقدیره : ان كان من عند الله و كفرتم به فما عذرکم . و قوله « ان » هاهنا ليس بشكك كقول شعيب « اولو كنا كارهين » لوها هنا ليس بشكك ، هما من صلات الكلام ، « وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّنَ » الشاهد هاهنا و في خانمة سورة الرعد عبد الله بن سلام حبر اهل التوریه « على مثله » ای - على ما شهد الله عليه من تصديق رسوله و تثبيت رسالته في قوله : « كفى بالله شهيداً » . و قيل - على مثله ، المثل صلة ، یعنی - عليه ای - على انه من عند الله ، « فآمن » ، یعنی - فآمن الشاهد ، و الفاء هاهنا تفسير أن شهادته ايمانه « و استكبرنم » ، عن الايمان به یعنی شهد عبد الله بن سلام على نبوة المصطفى وآمن به و استكبر اليهود فلم يؤمنوا .

روی عن سعد بن ابی وقاص ، قال : ما سمعت النبي ( ص ) يقول لاحد مشى على الارض أنه من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام وفيه نزلت هذه الآية : « وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ » . وقال بعضهم - الشاهد من بنی اسرائیل ، هو موسى عليه السلام ، ای - شهد موسى على القرآن فآمن به بنو اسرائيل و كفرتم يا معشر العرب بمحمد و القرآن ، « إِنْ أَلَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » .

« وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا » اللام هاهنا لام العلة ، یعنی - و قال الكافرون لاجل المؤمنين ، والمراد بالذين كفروا - اليهود ، قالوا - « لو كان » ، ما ابى به محمد « خيراً » ، ای - صدقاً و حقاً ، « ما سبقونا اليه » ، وَلَكِنَّا أَسْرَعُ إِلَى قَبُولِهِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا لَأَنَّا أَرْبَابُ الْعِلْمِ وَ الْكِتَابِ . و قيل - المراد بهم مشركوا العرب و ذلك أنه لما أسلمت جهينة و مزينة و أسلم و غفار ، قالت بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع : « لو كان » ما جاء به محمد « خيراً » ، ما سبقونا اليه » ، ونحن ارفع منهم حالاً و اكثر مالاً



و هو لاء رعاء الغنم. قال الله تعالى : « واذ لم يهتدوا به » ، اى بالقرآن كما اهتدى به اهل الايمان ، « فسيقولون هذا افك قديم » ، القديم هاهنا كقولهم : « اساطير الاولين » و هذا كقوله تعالى - « بل كذبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله » .

« ومن قبله » اى - ومن قبل القرآن ، « كتاب موسى » يعنى التوراة ، « اماماً » يقتدى به ، « ورحمة » ، لمن آمن به و هما منصوبان على الحال ، و قيل - فيه اضمار اى - جعلناه اماماً ورحمة . وفى الكلام محذوف تقديره : جعلنا كتاب موسى اماماً ورحمة و لم يهتدوا به « و هذا كتاب » ، اى - و هذا القرآن كتاب « مصدق » ، للكتب التى قبله . وفى مصحف ابن مسعود : « مصدق لما بين يديه » ، « لساناً عربياً » ، يعنى - بلسان عربى ، و قيل - منصوب على الحال يعنى يصدق التوراة و الانجيل فى هذه الحال ، « لينذر الذين ظلموا » قرأ ابن كثير و نافع و ابن عامر و يعقوب ، لتنذر بالتاء على خطاب النبى ( ص ) و الباقر بالياء يعنى لينذر الكتاب ، « و بشرى للمحسنين » بشرى فى محل الرفع ، اى - هذا كتاب مصدق و بشرى للمحسنين .

« ان الذين قالوا ربنا الله ثم اسنقموا فلاخوف عليهم و لا هم يحزنون »  
 « اولئك اصحاب الجنة خالدين فيها جزاء بما كانوا يعملون » مضى تفسيره .  
 « و وصينا الانسان بوالديه حسناً » ، قرأ اهل الكوفة - احساناً كقوله : « و بالوالدين احساناً » . « حملته أمه كرهاً » ، اى - بالمسعة والصعوبة ، يريد حالة ثقل الحمل فى بطنها لافى ابتداء الحمل ، « و وضعته كرهاً » يريد - سده الطلق . قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو بفتح الكاف ، و الباقر بضمها و هما الغتان . و قيل - الفتح - المصدر والضم - الاسم . و قيل - الفتح ما اكرهت عليه والضم ما كرهته ، « وحملة وفصاله » ، اى - فطامه وقرأ يعقوب و فصله بغير الف ، « ثلثون شهراً » ، يريد - اقل مدة الحمل و هى سنة اشهر و اكثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهراً و ليس هذا حتماً و اجباً . قال ابن عباس : اذا حملته المرأة تسعة اشهر ارضعته احد و عشرين شهراً ، و قيل - هذه الاية خاصة لرسول الله ( ص ) و كان حملة سنة اشهر . و فى الاية دليل ان الولد يلحق لسنة اشهر ، « حتى اذا بلغ اشده » اى - نهاية فونه و غاية سبابه و استوائه و هو ما بين ثمانى عشرة سنة الى اربعين سنة فذلك قوله : « و بلغ اربعين سنة » ، اين آيت بفول سدى و ضحاك

در شأن سعد بن ابی وقاص فرود آمد و قصه وی گفته آمد در **سورة العنكبوت** و بقول ابن عباس و جماعتی مفسران ، در شأن بوبکر صدیق فرود آمد و پدر وی ابوقحافة و اسمہ عثمان بن عامر بن عمرو ، و مادر وی ام الخير بنت صخر بن عمرو .

**علی بن ابیطالب (ع)** گفت۔ از مهاجران هیچ کس با پدر و مادر در اسلام مجتمع نشد مگر بوبکر صدیق . و رب العزة او را وصیت کرد نیکوئی کردن با ایشان اندرین آیت . وفي الخبر ؛ رضاء الرب في رضاء الوالدين و سخط الله في سخطهما . و گفته اند بوبکر هشتده ساله بود که بصحبت رسول افتاد ، روایت کنند از وی ۔ گفت : من بتجارة شام میرفتم و رسول خدا در آن کاروان بود وزیر درخت سدره فرو آمد ، برابر صومعه بحیراء راهب . بوبکر گفت من بدر صومعه بحیراء شدم تا از کار دین چیزی پرسم از وی ، بحیراء گفت آن کیست که زیر آن درخت سدره فرو آمد ؟ گفتم محمد بن عبد الله (ص) . بحیراء گفت و الله که او نیست مگر پیغمبر خدای ، که من در کتاب خوانده ام که بعد از عیسی بن مریم (ع) ۔ هیچ کس در سایه این درخت فرو نیامد مگر پیغمبری که نام وی محمد است . بوبکر را صدیق و یقین آنروز در دل افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از رسول خدا مفارقت نکرد ، و قیل لا بی بوبکر ۔ أخبرنا عن نفسك هل رأيت شيئاً قط قبل الاسلام من دلائل نبوة محمد (ص) ، فقال ابوبکر ۔ نعم و هل بقي احد من قریش او غبر قریش لم يجعل الله عليه بمحمد في نبوة حجة ، وفي غيرها ، ولكن الله هدى به من شاء و اضل به من شاء ، بينا انا قاعد في في سجرة في الجاهلية اذ تدلني على غصن من اغصانها حتى صار على رأسي فجعلت انظر اليه و اقول ما هذا ، فسمعت صوتاً من الشجرة : هذا النبي يخرج في وقت كذا و يوم كذا فكن انت من اسعد الناس به ، فقلت ۔ بينه ما اسم هذا النبي قال ۔ محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الهاشمي قال ابوبکر ۔ فقلت ۔ صاحبی و البقي و حبیبی ، فتعاهدت الشجرة متى نبسرتني بمخرج النبي (ص) ، فلما انا الوحي سمعت صوتاً من الشجرة : جد و سمر يا ابن ابی قحافة فقد جاء الوحي و رب موسى لا يسبقك الى الاسلام احد قال ۔ فلما اصبحت ، عدوت الى النبي (ص) فلما رأني قال ۔ يا بابراني ادعوك الى الله و الى رسوله ، قلت ۔ اشهد انك رسول الله بعثك بالحق سراجاً منيراً ،

فَآمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ « قَالَ رَبِّ اَوْ زَعْنَى » این دعاء ابوبکر است آنکه که عمر وی بجهل سال رسید ، چنانکه گفت - « وَبَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً » وایمان آورد و مصطفی را تصدیق کرد ، گفت : « رَبِّ اَوْ زَعْنَى اِنْ اَشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ » - خداوند من ، فرادل و زبان من ده شکر این نعمت اسلام که مرا دادی و این کرامت که با من کردی و این نواخت که بر من نهادی « وَعَلِیْ وَالِدَیَّ » ، وپر پدر و مادر من که ایشانرا باسلام و ایمان راه نمود و هدایب دادی ، « وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ » ، ابن عباس گفت - عمل صالح که بوبکر ، بدعاء اراالله خواست والله اجابت کرد و از وی پسنیدید ، آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند ، بوبکر ایشانرا باز خرید و از عذاب برهانید و ایشانرا آزاد کرد . از ایشان دو مرد بودند یکی بلال بن رباح و دیگر عامر بن فهیره . بلال غلامی بود در بنی جمح مولد ، ایشان او را عذاب میکردند در بطحاء مکه ، امیه بن خلف دست و پای وی بست و در آفتاب حجاز او را پیمکند و بپنگی عظیم بسینه وی فرو گذاشت ، گفت - اگر از دین محمد باز گردی و الا همچنین مرا فرو گذارم نا هلاک شوی و بلال در آن حال میگفت احد ، احد . بوبکر صدیق آنجا بکنش و او را چنان دید ، فرا امیه گفت : اَلَا تَتَّقِیَ اللّٰهَ فِیْ هَٰذَا الْمَسْکِیْنِ ، حتی منی . ناکی ابن مسکین را در عذاب گرفتار داری از الله خود نمیرسی ؟ امیه گفت - بو او را باز رهان . بوبکر گفت - چنین کنم . مرا غلامی سباه است بردین بو از وی قوینر و در کار سما مردانه تر ، این را بمن ده نا نا من او را بتو دهم همچنان کردند و بلال از عذاب باز رست و بوبکر او را آزاد کرد ، مصطفی (ص) فرمود : یرحم الله ابابکر ، زوجنی ابنته و حملی الی دارالهجرة و اعنق بلالاً من ماله ، و عامر بن فهیره از قبيله ازد بود مولد ایسان ، بوبکر او را خرید و آزاد کرد و آنوقت که مصطفی (ص) و بوبکر در غار ثور بودند وی گوسفندان چرا داشت ، هر سب گوسفندان بدر عار بردید و ایشانرا سیر دادید و در هجرت با ایشان بمدینه رفت و عاقبت در بئر معونه<sup>۱</sup> شهید گشت . و از زنان

۱ - بئر معونه نام چاهی است در قطعه ای از رمی وحد بهمین نام ، واقع بین موضع بی عامر

و بی سلیم . سال ۴ - ه . یعمر (ص) سرپه ای بسر داری مدر من عمرو فرساد تا اهالی بئر معونه و رئیس

همه در صفحه بعد



مؤمنات پنج کس در عذاب کافران بودند ، بوبکر ایشان را بخريد و آزاد کرد .  
یکی زبیره . دیگر ام عیسی . سوم نهديه بادختر وی . پنجم کنیزکی مسلمان در بنی  
عدی بن کعب . قوله : « و اصلح لی فی ذریتی » ، این هم دعاء بوبکر است که  
کار فرزندان خود را از الله اسلام خواست ، و رب العزه دعاء وی اجابت کرد و همه را  
اسلام کرامت کرد و این کرامت از صحابه هیچ کس را نبود مگر بوبکر را .

قال موسى بن عقبه : لم يدرك اربعة النبی ( ص ) هم و ابناؤهم الا هؤلاء :  
ابو قحافة و ابوبکر و ابنه عبدالرحمن و ابو عتيق بن عبدالرحمن بن ابي بکر ،  
« انی ثبت الیک و انی من المسلمین » .

« اولئك الذين نتقبل عنهم احسن ما عملوا » ، یعنی اعمالهم الصالحة التي  
عملوها فی الدنيا و کلها حسن ، فلاحسن بمعنى الحسن فتشبههم علیها ، « و نتجاوز عن  
سبائهم » ، فلا نعاقبهم و قرأ حمزة و الکمالی و حفص نتقبل و نتجاوز بالنون  
و احسن بالنصب ، و الباقون بالباء و ضمها و احسن بالرفع « فی اصحاب الجنة » ،  
ای - مع اصحاب الجنة « وعد الصدق » نصب علی المصدر ، تأويله نعدهم وعد الصدق  
الذي كانوا یوعدون فی قوله : « وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات » و قيل -  
وعدا الله علی بر الوالدین قبول الطاعة بقوله : « اولئك الذين نتقبل عنهم احسن ما  
عملوا و نتجاوز عن سيئاتهم » فقبول الطاعة و غفران الزلة مشروط ببر الوالدین .

قوله : « والذي قال لوالديه » ، یعنی و اذکر الذی قال لوالديه اذا دعواه  
الی الايمان بالله و الاقرار بالبعث ، « أف لکما » ، هی کلمة تبرم يقصد بها اظهار السخط ،  
« ابعدا انی ان اخرج » ، من قبری حیاً ، « و قد خلب القرون من قبلی » ، یعنی و قد  
تفانت الامم فلم يرجع احد منهم الی الدنيا و لا خرج من قبره ، « وهما » یعنی الابوین ،  
« يستغثن الله » ، علیه و يسألانه ان یوققه للإيمان و یقولان له : « و یلک آمن » ،  
بالله و البعث ، « إن وعد الله » ، بالبعث و ثواب المؤمن و عقاب الکافر ، « حق » و صدق

آن عامر بن طمیل را باسلام دعوت کند . این سریه که ۴۰ یا ۷۰ تن بودند و عامر بن فهیره علام معروف  
ابوبکر نیز از آنان بود ، ناحشم عامر بن طمیل رو برو شدند و همگی بقتل رسیدند .

( از تاریخ طبری مصحح دخویه سری ۱ ص ۱۴۴۱ تا ۱۴۴۷ )



« فيقول » لهما ، « ما هذا » ، الذي ندعو نثی الیه ، « الا اساطیر الاولین » .

ابن عباس گفت و سدی و مجاهد ، که : این آیت در شأن عبدالرحمن بن ابی بکر فرو آمد پیش از اسلام وی ، پدر و مادر ، او را بر اسلام میخواندند و وی از اسلام سومی باز زد و میگفت - عبدالله بن جدعان و عامر بن کعب و مشایخ قریش را زنده گردانید و از خاک برآرید زنده ، با از ایشان پرسش درسی اینکه شما میگوئید و پدر و مادر وی در الله میزارند و اسلام وی از الله بدعا میخواهند و او را نهیدید میکنند که : « ویلک آمن » با رب العزه دعاء ایشان در وی مستجاب کرد و او را ایمان و اسلام کرامت کرد ، اما عایشه و جماعتی مفسران ، این قول را منکرند و میگویند . نزول این آیت در حق کافرست که بر پدر و مادر خود عاق بود ، و دلیل بر این قول آنست که بر عقب گفت :

« اولئك الذین حقی علیهم القول » ، ای - وجب لهم العذاب « فی اسم » ، ای - مع اسم ، « قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم کانوا خاسرین » خسروا انفسهم .

« ولكل درجات مما عملوا » ، قال ابن عباس : یريد - من سبى الى الاسلام فهو افضل ممن تخلف عنه ولو بساعة ، وفيل - معناه : ولكل واحد من الفريقين المؤمنين و الكافرين درجات ای - منازل و مراتب عند الله يوم الفیمة باعمالهم فیجازیهم علیها .

قال ابن زید - فی هذه الاية درج اهل النار بذهب سفلا و درج اهل الجنة بذهب علویاً ، « ولوقبهم » ، فرأ ابن كثير و اهل البصرة و عاصم : بالياء و فرأ الباقر بالنون و المعنی لیوفهم جزاء « اعمالهم و هم لا یظلمون » .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « سم الله الرحمن الرحيم » بنام او که فراخ علم است و سیرین گفزار . بنام او که فراخ رحم است و نغز کردار . بنام او که یگانه دات است و پاک صفات . بنام او که از کی بیس و بیش از جا . بنام او که ببش از ما آن ما و بی ما بهره ما . در صنعه اش حکمت پیدا و در نشانه اش قدرت پیدا . در یکتائش حجت پیدا

و در صفاتش بی همتائی پیدا . همه عاجز ندو او توانا ، همه جاهلند و او دانا . همه در عدد داند و او واحد . همه معیوب اند و او صمد . « لم بلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد » ، علام سر عارفان . ستار عیب عیبیان . غفار جرم مجرمان . قهار و قدوس و نهان دان . واحد و وحید در نام و در نشان . قادر و ویر از ازل تا جاودان .

قدیر عالم حی سرید  
سمیع مبصر لبس الجلالا

و فی بعض کتب الله : عیدی اکرمتک باسمى و ربیتک بنعمتی و اقمتک فی خدمتی و اهلکک لصحبتی و اجلتک برؤیتی فمن الطف منی .  
بنده من ترا بنام خود گرامی کردم و بنعمت خود بهروردم و در خدمت خود بر درگاه خود بداشتتم . بلطف خود بصحبت خود رسانیدم ، بفضل خود دیدار خودت کرامت کردم . از من لطیف تر و مهربانتر بر بندگان بگو کیست ؟ چون فضل من در عالم بگو فضل کیست ؟

« حم » حاء مفتاح اسماء - حی . میم مفتاح اسماء - ملک . يقول تعالى : انا الحي انا الملك . منم خداوند زنده همیشه . منم پادشاه تواننده ، در ذات و در صفات پاینده . هر هست و بودنی را داننده و بتوان و دریافت هر چیز رسنده . خداوندی هست و بوده و بودنی . گفت او شنیدنی ، مهر او پیوستنی و خود دیدنی . ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان ، عظیم الشانی و همیشه مهربانی . نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان . ای هم شغل دل و هم غارب جان ، بر آرخورشید شهود یکبار از افق عیان وز ابر جود قطره ای چند بر ما باران .

ای نکونام رهی دار مهربان کریم ، گفتن سیرین و صنع زیبا ، فضل نام و مهر فدیم .

ای بینش رو از هر چه بخویست جمالت

ای دور سده آف نقصان و کمال

فال اهل الانساره فی قوله : - « حم » ای - حمیم فلوب اهل عایتی فصفتها عن خواطر العجب و عریتها عن هواجس النفس فلاح فها سواهد الدین و اسرفت بنور القین .

میگوید - دل‌های مؤمنان و سر‌های دوستان در حمایت خود آوردند و در عنایت و رعایت خود بداشتند. تا نه کدورت و خواطر عجب در آن شود، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد و هر که ازین دو خصلت خلاص یافت، اندر راه دین برو سَنائی شمع یقین روان گشت. عمل او همه اخلاص بود، گفت او همه صدق بود، قبله او حق بود سر او صافی بود، همت او عالی بود، سینه او خالی بود، روش او مکاشفه فی مکاشفه و ملاطفه فی ملاطفه و مشاهده فی مشاهده.

قوله: «تنزیل الكتاب من الله العزيز الحكيم» این حروف فرو فرستاده خداوند است، نامه و پیغام او، گفت شیرین و سخنان پر آفرین او.

از خداوندی که عزیز است نام او. و يقال - العزيز هو المعز للمؤمنين بانزال الكتاب عليهم. عزیز بمعنی معز است یعنی که - مؤمنان را عزیز کرد که ایشانرا اهل خطاب خود کرد و ایشانرا سزاء نامه و پیغام خود کرد. دل‌هاشان معادن انوار اسرار خود کرد. هفتصد هزار سال آن پاکان مملکت و مقربان درگاه عزت، سجاده طاعات در مقام کرامات فرو کرده بودند و در خانگاه عصمت بر مصلائی حرمت تکیه خدمت زده که: «وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَأَنَا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ». هرگز بر درگاه عزت آن قرب نیافتند و آن منزل ندیدند که این خاکیان دیدند، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگان اند و دوستان، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ» آن فرشتگان مرغان پرنده اند و اینان قانتان و ساجدان اند. نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلت پیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است و صدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی، صدف جوهر دل است و دل، صدف جوهر سر است و سر، صدف جوهر نظر حق است. تو گوئی خاك سب خرابی است، من گویم گفته ایسانست که: الخراب وطن الحق. تو گوئی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانست. آن عزیزی گفته:

دین زدرویشان طلب زیرا که ساهان را مقم

رسم باسد گنجها در جای ویران داسن

«ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق» معنیه الالحق واقامة



الحق. هفت آسمان و هفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که از عدم در وجود آوردم، آنرا آفریدم، نا توحق خداوندی و کرد گاری ما بر خود شناسی و بحکم بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی. ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است و خصلتی بزرگ. هفتصد هزار سال ابلیس بهجور بندگی کرد و یکدم بنده نتوانست بود. العبودیه برك الاختيار فیما یدو من الاقدار. العبودیه برك التدبیر و شهود التقدير. خار اختیار در مجاری اقدار، از قدم کام خود بیاید کند و در بصاریف تقدیر ربانی، دست از تدبیر بشری بیاید سست. زیر بار حکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، در باقی باید کرد، نا بمقام بندگی رمی.

آن کس که او را بنصب پرستد، بنده نصیب است نه بنده او. پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت اگر برا گویند بهشت خواهی یا دور کعت نماز، نگر نا بهشت اختیار نکنی، دور کعت نماز اختیار کن، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله، و هر کجا نصیب بود در میان آمد اگر چه کراست بود، روا باشد که کمن گاه مکر گردد، و گزارد حق او بی غائله و بی مکر است.

موسی (ع) چون بنزدیک خضر آمد دوبار بروی اعراض کرد یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در مان نبود خضر صبر میکرد اما در سوم حالت چون بنصب خود پیدا آمد که: «لوسئت لانتخذت علیه اجرا» خضر گفت ما را بانو روی صحبت نماند. «هذا فراوی بینی و بینک».

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «و یوم یعرض الذین کفروا علی النار»، و آنروز که آتش با نا گرویدگان نمایند و ایشانرا فرا آن دارند، «اذهبتهم طیباتکم»، [ایشانرا گویند] همه خوشهای خویش بردید، «فی حیوتکم الدنیا» در زندگانی آن جهانی خویش، «و استمتعتم بها» و بر آن بخوردید، «فالیوم تجزون عذاب الیهون» امروز شما را باداش دهند عذاب خواری «بما کتمت کبرون فی الارض» بآنچه گردن کشی میکردید در زمین، «بغیر الحق» به بی حق که شما را آن نبامد

ونه سزید ، « و بما کنتم تفسقون (۱) » و بآنچه از طاعات خدای می پیرون آمدید .  
 « و اذکر اخاعاد » ، و یاد کن آن مرد عاد: هود ، « اذ أنذر قومه » ،  
 آنکه که آگاه کرد قوم خویش را ، « بالاحقاف » بر بگستانهای یمن ، « و قد  
 خلت النذر من بین یدیه » و پیش از او پیغامبران و بیم نمایان و آگاه کنان بودند  
 و گذشتند ، « و من خلفه » ، و از پس او بودند و گذشتند ، « أن لا تعبدوا الا الله » ،  
 [ایشانرا آگاه از این کرد] که مپرستید مگر الله را .

« اِنِّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم (۱) » من بر شما میترسم از عذاب  
 روزی بزرگ .

« قالوا اجثتنا » ، گفتند باش آمدی بما ، « لتأفکنا عن آلهتنا » ، نا  
 برگردانی ما را از خدایان ما ، « فأتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقین (۲) »  
 بما آر آنچه می وعده دهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی .

« قال » ، هود گفت ، « انما العلم عند الله » ، دانش [این باز پس  
 افتادن عذاب شما] نزدیک خداست ، « و أبلغکم ما أرسلت به » ، و آنچه مرا  
 بآن فرستادند بشما میرسانم ، « ولكن أریکم قوماً تجهلون (۳) » و شما را قومی  
 می بینم که هیچ نمیدانید .

« فلما رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم » ، چون میخ دیدند که از برابر  
 رودهای ایشان پدید آمد ، « قالوا هذا عارض ممطرنا » ، گفتند این میخ میخی  
 است که بر ما باران خواهد بارید ، « بل هو ما استعجلتم به » ، [هود ایشان را  
 گفت: باران نیست] ، آن عذابست که میشتاوید بآن ، « ریح فیها عذاب الیم (۴) »  
 باد بیست در آن باد عذابی دردناک .

« تدمر کل شیء » دمار می برآورد آن باد از هر چیز که بآن رسید و بپاش  
 میکرد ، « بامر ربها » ، بفرمان خداوند خویش ، « فاصبحوا لایری الا مساکنهم »  
 چنان شدند که نه بینی مگر نشستگاههای ایشان ، « كذلك نجزی القوم المجرمین (۵) »  
 بدان را چنین پاداش دهیم ما .

« وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيهَا أَنْ مَكَنَّاكُمْ فِيهِ » ، ایشانرا دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن ندادیم ، « وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَابْصَارًا وَافْتَدَاً » ، و ایشانرا گوشها و جسمها و دلها دادیم ، « فَمَا اغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ » هیچ سود نداست ایشانرا گوشهای ایشان ، « وَلَا ابْصَارُهُمْ وَلَا افْتَدَاتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ » ، و نه جسمهای ایشان و نه دلهای ایشان هیچ ، « اذْكَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ » ، آنکه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند و نه پذیرفتند ، « وَحَاقَ بِهِمْ » و فرا سر ایشان نشست ، « مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » (۲۶) آنچه بر آن میخندیدند و افسوس می کردند .

« وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حولَكُم مِّنَ الْقَرْيِ » ، نیست کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها ، « وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ » و سخنان و پند و عبرت روی بر روی گردانیدیم ، « لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ » (۲۷) تا مگر باز گردند .

« فَلَوْلَا نَصْرُهُمْ » چرا یاری ندادند ایشانرا و دست نگرفتند ، « الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً » ، آن پرستیدگان که فرود از الله ایشانرا خدایان میخواندند و پرستیدن ایشانرا بالله من نزدیکی جستند ، « بَلِ ضَلُّوا عَنْهُمْ » ، [ یاری ندادند که ] گم گشتند از ایشان بوقت ، « وَ ذَلِكَ أَفْكَهُم » ، و آنچه میگفتند دروغ زنی ایشان بود ، « وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ » (۲۸) و آن نادرست و ناراست که می ساختند .

« وَاذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ » ، یاد کن آنکه که بسوی تو گردانیدیم ، « نَفْرًا مِّنَ الْجِنَّ » ، جوکی از پریان ، « يَسْتَمْعُونَ الْقُرْآنَ » می نوشیدند قرآن .  
 « فَلَمَّا حَضَرُوهُ » ، چون قرآن رسیدند ، « قَالُوا أَنْصِتُوا » ، یکدگر را گفتند خاموش ، بنیوش ، « فَلَمَّا قُضِيَ » ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمده ، « وَتَوَّأ إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ » (۲۹) هر یکی با قوم خویش شد آگاه کنان .

« قَالُوا يَا قَوْمَنَا » ، [ چون برگشتند ] قوم خویش را گفتند ای قوم ما ، « إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ » ما نامه ای شنیدیم که فرو فرستادند از پس موسی ، « مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ » ، راست گیرنده و استوار دارنده و گواه



هر نامه ای را که پیش از آن فرستادند ، « یرهدی الی الحق » راه مینماید بر راستی ،  
« و الی طریق مستقیم (۲۰) » و براه راستی .

« یاقومنا احيوا داعی الله » ، ای قوم استوار گیرید و پاسخ کنید باز  
خواننده را بخدای ، « و آمنوا به » و بگروید باو ، « یغفر لکم من ذنوبکم »  
تا پیامرزد شما را گناهان شما ، « و یجرکم من عذاب الیم (۲۱) » و زینهار دهد  
شما را از عذابی دردناکی .

« و من لا یجب داعی الله » ، و هر که پاسخ نکند خواننده را بالله ،  
« فلیس بمعجز فی الارض » ، او را خدای پیش نشود درین جهان ، « ولیس  
له من دونه اولیاء » و او را فزود از الله یاران نیست ، « اولئک فی ضلال مبین (۲۲) »  
و ایشان در بی راهی آشکارا اند .

« اولم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض » ، نمی بینند که الله  
آسمانها و زمینها ، آفرید ، « و لم یعی بخلقهن » ، و در نماند در آفریدن آن ،  
« بقادر علی ان یمیت الموتی » ، تواناست بر آنچه مرده گان زنده کند .  
« بلی انه علی کل شیء قدیر (۲۳) » آری او بر همه چیز توانا است .

« و یوم یعرض الذین کفروا علی النار » ، آن روز که آتش با نا گرویدگان  
نماید و ایشانرا فرا آن دارید ، « الیس هذا بالحق » ، ایشانرا گویند آنچه  
می بینند راست نیست ، « قالوا بلی وربنا » گویند - آری راست است بخدای ما ،  
« قال فذوقوا العذاب » ، فرشته گوید ایشانرا چشید عذاب ، « بما کنتم تکفرون (۲۴) »  
بآنچه می کافر نمودند .

« فاصبر » سکبائی کن [ یا محمد ] ، « کما صبر اولوا العزم من الرسل » ،  
چنانکه سکبائی کردند خداوندان آهنگ درست از پیغامبران ، « ولا تستعجل لهم » ،  
و مستتاب قوم و خویش را [ بصواب خواستن ] ، « کأنهم یوم یرون مایوعدون »  
آنروز که آن بینند که ایشانرا میگفتند و وعده میدادند ، « ثم یلبثوا الا ساعة  
من نهار » گوئی [ در گور ] نبودند مگر یک ساعت از روز ، « بلاغ » ، این سخن



وعيد است و پند رسانیدن، «فَهَلْ يُرِيكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (٢٠)» و نیست خواهند کرد مگر آن گروه که از طاعت بیرون اند.

## النوبة الثانية

قوله : - « و يوم يعرض الذين كفروا على النار » ، فيقال لهم ، « اذهبتم طيباتكم » . قرأ ابن كثير آذهبتم بالاستفهام ممدوداً و ابن عامر بالاستفهام من غير مدّ والباقون بلا استفهام على الخبر . والمعنى نلتُم لذاتكم و احببتم شهواتكم في الدنيا غير متفكرين في حرامها و حلالها . و استمتعتم بملاذّها و قيل : اذهبتم طيباتكم ، من الرزق و الحلالات انذی انفقتموها في شهواتكم و لذاتكم و لم تنفقوها في مرضات الله عزوجل . و قيل : « اذهبتم طيباتكم » في الآخرة بمعاصيكم ، « في الحياة الدنيا » .

روی عمر قال : دخلت على رسول الله (ص) فاذا هو مضطجع على زمال حصير قد اثر الزمال في جنبه . فقلت يا رسول الله ادع الله فليوسع على امتك فان فارس والروم قد وسع لهم وهم لا يعبدون الله قال ذاك قوم عجلوا طيباتهم في الحياة الدنيا .

وقال جابر بن عبد الله : رأى عمر بن خطاب لحماً معلقاً في يدي . فقال ما هذا يا جابر ؟ قلت استهيت لحماً فاشتريته ، فقال اوكلما اشتهيت يا جابر اشتريت ، اما تخاف هذه الآية : « اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا و استمتعتم بها » ثم قال عمر : لو شئت لجعلت اكباداً و اسنة و صلاً و صناباً و صلائق و لكن استبقى حسناتي لان الله تعالى وصف قوماً فقال : « اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا و استمتعتم بها » ، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و الصلائق الرقاق العريض و عن عمر ايضاً - ان رجلاً دعاه الى طعام فاكل ثم قدم شيئاً حلواً فاستمتع و قال رأيت الله و بئح قوما بالتمتع بالطيبات في الدنيا فقال : « اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا » ، فقال الرجل اقرأ يا امير المؤمنين ما قبلها . « و يوم يعرض الذين كفروا على النار اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا » ، فلست منهم فاكل و سره ماسمع ، « فاليوم تجزون عذاب الهون » ، الهون و الهوان واحد ، « بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق و بما كنتم تفسقون - اي - باستكباركم و فسقكم .

« واذكر اخاعاد » ، يعنى هودا ، « اذ انذر قومه بالاحقاف » ، جمع حقف وهوما استطال و اعوج من الرمل العظيم وهى مساكن عاد وكانوا عرباً وهى اكثر ارض رملآ .

قال ابن عباس : الاحقاف واديين عمان ومهرة ومهرة موضع بحضرموت تنسب اليها الابل المهرية . و قال قتاده : ذكرلنا ان عادآ كانوا حياً من العرب باليمن كانوا اهل رمل مشرقين على البحر بارض يقال لها الشجر وهى الاحقاف . روى عن على (ع) قال خبر واديين فى الناس واد بمكة و وادنزل به آدم بارض هند وشر واديين فى الناس وادى الاحقاف وواد بحضرموت يدعى برهوت تلقى فيه ارواح الكفار . قال وخير بشر فى الناس بشر زمزم وشر بشر فى الناس بشر بلهوت فى ذلك الوادى الذى بحضرموت . قوله : « وقد خلت النذر » ، اى سبقت الرسل ، « من بين يديه ومن خلفه » ، اى قبل هود وبعده ، « ان لا تعبدوا » اى - قال لهم : « لا تعبدوا الا الله انى اخاف عليكم » ، ان لم يؤمنوا ، « عذاب يوم عظيم » هائل يعنى - يوم القيمة وقبل - يوم عذابهم فى الدنيا .

« قالوا اجئنا لتأفكنا » اى - لتصرفنا ، « عن آلهتنا » ، الى دينك و هذا ما لا يكون ، « فأننا بما بعدنا » ، من العذاب ، « ان كنت من الصادقين » ان العذاب نازل بنا « قال » ، هود : « ما العلم عند الله » ، يعنى - الله يعلم علم تأخر العذاب عنكم ، « و ابلغكم ما ارسلت به » اى - ابلغكم الذى امرت بتبليغه اليكم وليس فيه نعين وفع العذاب ، « ولكن اربكم قوماً بجهلون » لاستعجالكم العذاب .

« فلما راوه » ، اى - راوا ما وعدوا به واستعجلوه وهو العذاب ، « عارضاً » ، اى - سحاباً عرض فى نواحي السماء ، « مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا » ، اى - سحاب يأيننا بالمطر وكانوا اصابوا بالجذب و وجهوا و قدأ يستسقونهم بعرفات فيهم ثقمان صاحب لبد وكانوا سبعة نفر فبدوا فسألوا الله الحوائج ثم استسقوه لقومهم فبعث الى قومهم سحابة سوداء فى واد يقال له المغيث فخرجوا من دورهم و ابنيتهم بالطبول و المزامير و الخمر الى الوادى يستبشرون بالسحاب . فقال هود : « بل هوما استعجلتم به » ، من العذاب حيث فلتتم : « اثنتا بما تعدنا » ثم فسره ، فقال : « ريع

فيها عذاب اليم » قيل كانت ريحاً تنسف رماداً حاراً وهي ريمد واول ما عرفوا انها عذاب ، راو ما كان خارجاً من ديارهم من الرجال والمواشي تطير بهم الريح بين السماء والارض فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالريم . وقيل - امر الله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت الرمل سبع ليال وثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم فرمت بهم في البحر . روى عن عائشة قالت : كان النبي (ص) اذا رأى مخيلة تغير وجهه وبلون ودخل وخرج و اقبل وادبر ، فاذا امطرت السماء سرى عنه فقلت - يا رسول الله ان الناس اذا رأوا الغيم فرحوا وجاء ان يكون فيه المطر واذا رأته عرف في وجهك الكراهية ، فقال يا عائشة ما يؤمنني ان يكون فيه عذاب . قد عذب قوم بالريح وقد رأى القوم العذاب فقالوا : « هذا عارض ممطرنا » .

قوله : « تدمر كل شيء بامر ربها » ، يعنى تدمر كل شيء مرت به من رجال عاد واموالها كقوله : « ما تذر كل شيء انت عليه الا جعلته كالريم » والتدوير اهلاك استيصال ، « فاصبحوا لا يرى الا مساكنهم » قرأ عاصم و حمزة و يعقوب يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون ، وقرأ الآخرون بالتاء وفتحها و مساكنهم بالنصب اى - لا ترى يا محمد الا مساكنهم لو حضرت بلادهم ، لأن السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا هود ومن آمن معه . وفي الخبر عن النبي (ص) نصرت بالصبا واهلكت عاد بالدبور ، « كذلك نجزي القوم المجرمين » اى - كذلك نجزي من اجرم مثل جرمهم وهذا تحذير لمشر كى العرب .

« ولقد مكناهم فيما ان مكناكم فيه » ، اى - فيما لم نمكنكم فيه من قوه الابدان وطول العمر وكثرة المال . قال المبرد - ما فى قوله « فيما » ، بمنزلة الذى و « ان » بمنزلة ما ونقديره : ولقد مكناهم ، فى الذى ما مكناكم فيه . وقيل - ان للشرط وجزائه مضمير تقديره : فى الذى ان مكناكم فيه كان بغيكم اكثر ، « وجعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدة » ، قال وهب بن منبه : كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللبن فى البيت المظلم ليلاً من غير سراج و يسمعون السرار من ميل ويشبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمى ياريح ويدخلون فى الصخرة الصماء الى الركب ، « فما اغنى عنهم سمعهم ولا



ابصارهم ولا افتدبهم من شیء اذ كانوا یجحدون بآیات الله ، ای - کانت لهم آلة الدفع فلم یقدروا علی دفعها لاقامتهم علی الجحود باعلامه الدالة علی التوحید وصدق الرسول ، « وحق بهم ما كانوا به یتهزؤن » ای - نزل بهم واحاط بهم جزاء استهزائهم . « ولقد اهلکنا ما حولکم » ، یقوله لقریش ، « من القرى » ، کحجر ثمود و قرى قوم لوط ونحوها مما کان یجاور بلاد الحجاز ، « وصرقنا الایات » ، بتکریر ذکرها واعادة اقاصیص الامم الخالیه بتکذیبها ونسرها ، « لعلهم یرجعون » عن شرکهم .

« فلولانصرهم » ، ای - هلائصرهم ، « الذین اتخذوا من دون الله قربانا آلهة » ، یعنی - الاوثان اتخذوها آلهة فیتقربون بها الی الله عزوجل ، « قربانا » مفعول له یعنی - للقربة بزعمهم و « آلهة » مفعول ثان ، والقربان کل ما یتقرب به الی الله عزوجل وجمعه قراین کالرهبان والرهابین ، « بل ضلوا عنهم » قال مقاتل ضلت الالهة عنهم فلم ینفعهم عند نزول العذاب ، « وذلک افکهم وما كانوا یفترون » ای - هذا محصول افکهم الذی كانوا یقولون ، انما تقربهم الی الله عزوجل ونشف لهم وقبل : معناه - ذلک عاقبة افکهم وافترائهم .

« واذ صرقنا الیک » ، معطوف علی قوله : « واذکر اخاعاد » ، « نفرأ من الجن یستمعون القرآن » . قال ابن عباس كانوا تسعة نفر من جن نصیبین من ارض الموصل و كانوا یهودا و كانوا من رؤسهم وملوکهم ، واسماؤهم : حصا وحصا و شاصر و ناصر و افحم و یرد و اینان و زوبعة و عمر بن جابر . مفسران گفتند رسول خدای از مبعث وی ده سال و سه ماه گذشته بود که این جن نصیبین باسلام آمدند و بعد از آن یک سال و شش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء فیه آنست که : بوطالب ازدنیارفته بود و مسرکان او را رنجه میداشتند ، رسول دنیا یرخاست و بطائف شد تا از قبیله ثقیف قومی با دست آرد که او را نصرت کنند و بقوت ایشان ، قریش از خود باز کند و در ثقیف سه برادر بودند سادات و اسراف ایشان یکی عبدیاللیل دیگر مسعود ، سوم حبیب پسران عمرو بن عمیر ، ایشانرا باسلام دعوت کرد و ایشان هر سه سروازدند و ناسزا گفتند ، رسول از ایشان نومید یرخاست و ایشان سفیهان و جاهلان قوم خویش



فرا پی وی داشتند تا بروی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را در باغی پیچیدند از آن عتبه و شیبه ، پسران ربیعه ، رسول ( ص ) در آن باغ شد و در گوشه ای بنشست و عتبه و شیبه هر دو در آن باغ بودند و میدیدند که آن سفیهان ثقیف ، باوی چه میکنند و تغافل میکردند تا آن سفیهان از وی باز گشتند . رسول در آن حال از سر آن ضحرت و حیرت ، زبان تضرع بگشاد و در الله زارید و گفت :

اللهم انی اشکوالیک ضعف قوتی و قلة حیلتی و هوانی علی الناس انت ارحم الراحمین ، انت رب المستضعفین ، انت ربی الی من نکلی الی بعید یتجهمنی اوالی عدو ملکته امری ان لم یکن بک علی غضب فلا بالی ولكن عافیتک هی اوسع لی ، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا والاخره ، من ان تنزل بی غضبک او تحل علی سخطک ، لک العتبی ، حتی نرضی لاحول ولا قوة الا بک .

عتبه و شیبه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنید ، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس . گفتند یا عداس انگور پاره ای در آن طبق کن و پینس آن مرد پنه تا بخورد ، عداس طبق انگور پیش رسول بنهاد ، رسول دست فراز کرد گفت - بسم الله . عداس در روی رسول مینگرد و میگوید : والله ان هذا الکلام ما یقوله اهل هنم البلدة ، والله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند رسول گفت : تو از کدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت : من نصرانی ام بر دین ترسائی از شهر نینوی ، رسول گفت : تو از شهر یونس بن متی ای ، آن مرد صالح نیک رای پاک راه؟ عداس گفت تو چه دانی که یونس بن متی کیست؟ رسول گفت : او برادر منست پیغامبر خدای ومن پیغامبر خدای . عداس ، پیای رسول در افتاد و بوسه بر پای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند . عتبه و شیبه او را چنان دیدند گفتند - غلام ما بتباه برد آنکه گفتند یا عداس چرا بوسه برد دست و پای وی مینهادی ، نباید که ترا از دین خود برگرداند که این دین تو، به است از دین او . عداس گفت : یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل . لقد اخبرنی بامر ما یعلمه الانبی . پس رسول خدا از آنجا برفت تنها بسوی مکه ، چون ببطن نخله رسید میان مکه و طائف شب بود ، نماز خفتن آنجا میگزارد . بعضی مفسران

گفتند بامداد میکرد و در نماز سورة الرحمن میخواند ، در میانه نماز قومی از جن نصیبین بروی بگنشتند و بکار خویش مبرفتند ، آواز خواندن رسول بسمع ایشان و از حرص سماع قرآن بسریکدیگرمیافتادند و نزدیک بود که برسول درافتاد ندید . و ذلک قوله تعالی : « کادوا یکونون علیه لبدأ » و رسول در زیر درخت سمره نماز میکرد ، رب العالمین آن درخت باواز آورد نارسول را آگاهی داد ازایشان و رسول چون از نماز فارغ شد ، ایشانرا بر اسلام دعوت کرد و نبوت خود برایشان عرضه کرد . ایشان گفتند : من یشهد لک ؟ کبست که دراین نبوت ترا گواهی دهد ؟ رسول گفت : این درخت سمره . پس رسول از آن درخت گواهی خواست ، درخت باواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خواست ، ایشان نه کس بودند بردین جهودی و بروایتی هفتاد کس بودند از بنی اقلیتی ، همه مسلمان شدند و برسول ایمان آوردند و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ، ابلیس و ابلیس ایشانرا بشغلی میفرستاد چون برسول درافتادند و رب العزه ایشانرا اسلام کرامت کردند نیز با پیش ابلیس نرفتند و مصطفی (ص) ایشانرا با قبیله های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بردین اسلام ، آگاه کنان و بیم نمایان .

اینست که رب العالمین فرمود : « فلما قضی » ای - فرغ النبی من القراءة ، « ولوا الی قومهم منذرین » . انصرفوا الیهم مخوفین داعین بامر رسول الله ( ص ) . فکانوا رسل رسول الله وقیل لم یکونوا رسلاً بل کانوا منذرین . و يجوز ان یکون الرجل نذیراً ولا یکون نبیاً ، النذارة فی الجن من غیر نبوة . و گفته اند - رسول خدا در بطن نخله ایشانرا وعده داد که بر شما قرآن خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن فیه لیلۃ الجن رفت در شعب حجون .

عبدالله مسعود روایت کند که - رسول خدا روزی گفت : انی امرت ان اقرء علی الجن اللیلة ، فایکم یتبعنی . مرا فرمودند که امشب قرآن خوانم برجن . کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید . عبدالله مسعود گفت : من با وی برفتم و دیگر هیچ کس با ما نبود چون بشعب حجون رسیدیم وادی ثی است

بالاء مکه ، رسول خدا خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه نهی تا من بتو بازآیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی ایستاد و قرآن خواندن گرفت و پریان را دیدم بر مثال مرغان کرکس که از بالا در زیر میپریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه های سفید که فراوی میبازیدند و لغطی و شغبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم و چندان آواز و شغب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی پرآمده بودند پیغامبر را نمی دیدم و پیغامبر ایشانرا بعضا میزد که اجلسوا ، همه تسب برین صفت گذشت و من اندیشمند نا شب باخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانکه باره های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر از ایشان فارغ شد و بنزدیک من بازآمد و فرمود یا عبدالله هیچ خفتی امشب؟ گفتم لا والله یا رسول الله ، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که فریاد خوانم و بگریزم اما قول نومرا برجای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون مکنه. رسول (ص) فرمود لو ذهبت ما التقينا الی یوم القمة ، اگر نواز این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول الله آن سیاهان با جامه های سفید که بودند؟ گفت - جن نصیبین بودند که از من متاع و زاد می خواستند ، فمتعتهم بکل عظم حائل<sup>۱</sup> و روثه و بعره فقالوا - یا رسول الله یقدرها الناس علینا فنهی النبی (ص) ان - یستنجی بالعظم والروت . قال : قلب - یا رسول الله وما یغنی ذلک عنهم قال انهم لا یجدون عظماً الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل ولا روثه الا وجدوا فیها حبها یوم اكلت. گفتم - یا رسول الله آنچه آشوب و شغب بود که از ایشان سمع من میرسید ، گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند ، من ایشانرا داوری بریدم و براستی حکم کردم. آنکه رسول خواست که وضو کند . گفت هل معک ماء فلب یا رسول الله معی اداه فیها سبی<sup>۲</sup> من نبیذ التمر فاستدعاه فصیب علی یده فتوضأ وقال نمره طبه وماء طهور. وروی مسلم بن الحجاج عن محمد بن المثنی عن عبد الاعلی عن داود بن ابی هند عن عامر قال - سالت علقمة ، هل کان ابن مسعود



شهد مع رسول الله (ص) ليلة الجن قال - فقال علقمة - انا سألت ابن مسعود فقلت هل شهد احد منكم مع رسول الله (ص) ليلة الجن فقال لا ولكننا كنا مع رسول الله ذات ليلة فقدناه فالتمسناه في الاودية و الشعاب فقلنا استطير او اغتيل . قال فبتنا بشر ليلة بات بها قوم فلما اصبحتنا اذا هو جاء من قبل حراء قال فقلنا يا رسول الله فقدناك فطلبناك فلم نجدك فبتنا بشر ليلة بات بها قوم ، فقال اناني داعي الجن فذهبت معه فقرأت عليهم القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم و آثار نيرانهم و سألوهم الزاد فقال لكم كل عظم ذكر اسم الله عليه يقع في ايديكم او فر ما يكون لحم و كل بعرة علف لدوابكم فقال رسول الله (ص) - فلانستنجوا بهما فانهما طعام اخوانكم من الجن . وفي الحديث ان الجن ثلاثة اصناف صنف لهم اجنحة يطبرون في الهواء و صنف حيات و كلاب و صنف يحلون و يظعنون . « قالوا يا قومنا انا سمعنا كتاباً انزل من بعد موسى مصداقاً » ، موافقاً ، « لما بين يديه » ، من الكتب ، « يهدي الى الحق » ، يعني - الى دين الحق ، « و الى طريق مستقيم » .

قال ابن عباس : فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعين رجلاً من الجن فرجعوا الى رسول الله (ص) فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم . و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثاً الى الجن و الانس جميعاً . قال مقاتل : لم يبعث قبله نبي الى الانس و الجن جميعاً .

« يا قومنا اجيبوا داعي الله » ، يعني محمداً (ص) ، « و آمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يُجركم من عذاب اليم » .

« و من لا يُجب داعي الله » ، اي - كفر بمحمد (ص) ، « فليس بمعجز في الارض » ، لا يعجز الله فيقوته « و لبس له من دونه اولياء » يمنعونه من الله ، « اولئك في ضلال مبين » .

اختلف العلماء في حكم مؤمنى الجن فقال قوم - ليس لهم ثواب الانجائهم من النار و نأولوا قوله : « يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم » . و اليه ذهب ابو حنيفة . و قال الحسن : ثوابهم ان يجاروا من النار ثم يقال لهم : كونوا رابياً مثل البهائم . و عن ابى الزناد قال : اذا مضى بن الناس قيل لمؤمنى الجن -

عودوا برأباً فيعودون برأباً فعند ذلك « يقول الكافري يا ليتني كنت تراباً » وقال آخرون يكون لهم الثواب في الاحسان كما يكون عليهم العقاب في الاماءة كالانس واليه ذهب مالك و ابن ابي ليلى . وقال الضحاك - يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر النقاش في تفسيره حديثاً أنهم يدخلون الجنة ، قليل هل يصيبون من نعيمها قال يلهمهم الله تسبيحه وذكره فيصيبون من لذته ما يصيبه بنو آدم من نعيم الجنة وقال ارطاة ابن المنذر : سألت ضمرة بن حبيب هل للجن ثواب قال - نعم و فرأ : « لم يطمثن انس قبلهم ولا جان » . قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن وقال عمر بن عبدالعزيز : ان مؤمنى الجن حول الجنة في ربض ورحاب و ليسوا فيها .

« اولم يروا ان الله الذى خلق السموات والارض ولم يعى بخلقهن » ، اى - لم يعجز عن ابداعهن « ببادر » هكذا قراءة العامة والبارائده دخلت للتأكيد ، كقوله نبي بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفي في اول الكلام لان المعنى : اليس الله بقادر على ان يحيى الموى « بلى » ، جواب للنفي ، « انه على كل شى » ، من الاحياء والامانه ، « قدير » . و فرأ يعقوب يقدر بالباء على العمل وهو اختيار ابي حاتم .

« ويوم يُعرض الذين كفروا على النار » ، ويقال لهم « اليس هذا بالحق » ، يعنى اليس هذا الجزاء بالعدل ، « قالوا بلى و ربنا » ، انه لحق اعترقوا به و حلفوا عليه ، « قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون » يعنى بكفركم في الدنيا .

« فاصبر » ، يا محمد على اذى الكفار ، « كما صبر اولوا العزم » ، دووا العزم . وقال الضحاك : ذووا الجد و الصبر و قيل - العزم القوة و الشباب و اختلفوا فيهم . قال ابن زيد : جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبياً الا كان ذاعزم و حزم و رأى و كمال عمل و من ، هاهنا للتبيين لا للتبعيض كقوله : « و اجتنبوا الرجس من الاوثان » وقال بعضهم - الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه الانرى انه قيل للنبي (ص) - « ولا تكن كصاحب الحوت » .

وقيل - هم الذين ذكرهم الله في سورة الانعام ، لقوله بعد ذكرهم : « اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده » ، وقيل - هم ستة : نوح وهود و صالح و لوط و شعيب

و موسى و هم المذكورون على النسق في سورة الاعراف و الشعراء . و قال مقاتل : هم ستة : نوح صبر على اذى قومه و ابراهيم صبر على النار و اسحق صبر على الذبح و يعقوب صبر على فقد ولده و ذهاب بصره و يوسف صبر في البئر و السجن و ايوب صبر على الضر . و قال ابن عباس و قتادة : هم نوح و ابراهيم و موسى و عيسى اصحاب الشرايع فهم مع محمد (ص) خمسة ذكرهم الله على التخصيص في قوله : « و اذا اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح و ابراهيم و موسى و عيسى بن مريم » . و في قوله : « شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً » ... الاية روى عن الشعبي عن مسروق ، قال قالت عائشة - قال لي رسول الله (ص) : يا عائشة ان الدنيا لا تنبغي لمحمد ولا لآل محمد . يا عائشة ان الله لم يرض من اولى العزم الا بالصبر على مكروهاها و الصبر عن محبوبها لم يرض الى ان كلّفني ما كلّفهم و قال : « فاصبر كما صبرا ولوا العزم من الرسل » ، و انى والله ما بدلى من طاعته والله لاصبرن كما صبروا واجهدن ولا قوة الا بالله . قوله : - « ولا تستعجل لهم » ، اى - لا تستعجل العذاب لهم ، فانه نازل بهم لامحالة ، كانه ضجر بعض الضجر فاحب ان ينزل العذاب بمن اى منهم فامر بالصبر و نرك الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال : « كأنهم يوم يرون ما يوعدون » ، من العذاب في الآخرة ، « لم يلبثوا » ، في الدنيا ، « الساعة من نهار » ، اى - اذا عاينوا العذاب ، فصار طول لبثهم في الدنيا والبرزخ كانه ساعة من نهار لأن ماضى و ان كان طويلاً كان لم يكن وقيل ينسيهم هول ما ينزل بهم مدة اللبث . ثم قال : « بلاغ » ، اى - هذا القرآن وما فيه من البيان بلاغ من الله اليكم و البلاغ بمعنى التبليغ وقيل - هذا بلاغ اى - الايمان بالرسالة بلاغ ، يعنى اذا بلغت فقد فعلت ماوجب عليك وقيل - بلاغ واقع موقع بلغ اى - بلغ الرسالة ، « فهل يهلك الا القوم الفاسقون » . اى - لن يهلك بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله .

قال الزجاج - تأويله لا يهلك مع رحمة الله وفضله ، « الا القوم الفاسقون » الخارجون من امر الله و هم المشركون ولهذا . قال قوم ما في الرجاء لرحمة الله آية افوى من هذه الاية وقال مقاتل : انها نزلت يوم احد .



## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «و يوم يُعرض الذين كفروا على النار اذهبتم طيباتكم...»  
الايه. لما وصف الله الكافرين بالتمتع بالطيبات في الدنيا اثر النبي (ص) و اصحابه  
والصالحون اجتناب اللذات في الدنيا رجاء ثواب الآخرة.

مفهوم آیت آنستکه هر که طیبات و لذات دنیا بکار دارد از ناز و نعیم  
آخرت بازماند، هر که سود خود در تنعم دنیا فانی جوید، تنعم جاودانی در سرای  
باقی بر خود بزیان آورد.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص)  
چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهنده آن جز  
نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتصار کرد و فقر و فاقه اختیار  
کرد.

خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیغامبر میگفت: لم ینم علی-  
السریر ولم یشبع من خبز الشعیر.

بروایتی دیگر گفت: لقد کان یأتی علینا الشهر لم نوقد فیه ناراً و ما هو  
الا الماء والتمر، غیر انه جزى الله نساءً من الانصار خیراً، کن ربما اهدین لنا شیئاً  
من اللبن.

گفت- بودی که ما یکماه درخاندان نبوت آتش نیفر و ختی ما را معلوم  
جز آب و خرما نبود، جزان نبود که زنان انصار الله جزاء ایشان بخیر کنند، گاه  
گاه ما را شربت شیر دادید. این نه از آن بود که برایشان حرام بود یا نعمت دنیا  
از ایشان دریغ بود که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل  
ایشان یافتند، لکن مصطفی (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است  
و اساس دین و طیبات دنیا حجاب طیبات عقبی است. و او (ص) مقتدای خلق بود،  
خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و از اینجا بود که ملک زمین بروی

عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد گفت : اجوع یوماً و اشبع یوماً ، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند .

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی ویرا بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسفند بکار شدی ، با این همه نعمت ، پلاس بوشیدی و آردجوین با خا کستر پیامیختی و با میخ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی ، آن قرص برداشتی و بمسجد رفتی ، با درویشی با هم بخوردی ، گفتید : مسکین جالس مسکیناً ، و موسی پیغامبر حال وی چنان کرد که بمدین رسید ، سروپای او برهنه و شکم گرسنه ، محتاج قرص جوین ، همی گفت :

« رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر » بگوشه‌ای باز شد ، سر بر خاک نهاد گفت : الهی غریبم و بیمار و درویش ، تا از جبار کائنات ندا آمد که : یا موسی کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود ؛ کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود ؟ و در کنار عیسی هریم اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمه وی گیاه بود و شراب وی آب بود ، بستروی زمین بود ، آتش وی آفتاب بود ، چراغ وی مهتاب بود . روزی گفت ، خداوندا سگ را و خوک را مأوی است و پسر مریم را مأوی نیست با از حضرت عزب جواب آمد که : انا مأوی من لا مأوی له ، از انبیا در گزری در کار اولیاء اندیشه کن ، صحابه رسول که بعد از انبیا و رسل هیچ کس در حضرت عزت ذوالجلال آن قرب و زلفت نداشت که ایشان داشتند . مهتران حضرت رسالت بودند ، اختران آسمان ملت بودند ، اعلام اسلام و امان ایمان بودند . ظاهر و باطن ایسان سرمایه شریعت و پیرایه حقیقت بود و حال ایشان در فقر و فاقت چنان بود که خبر درست از بوههریره ، قال : لقد رأیت سبعین من اصحاب الصفة ما منهم رجل علیه رداء اما از ار و اما کساء قدر بطوا فی اعناقهم فمنها ما یبلغ نصف الساقین ومنها ما یبلغ الکعبین فجمعه بیده کراهیه ان تری عورته .

مهینه صحابه بوبکر بود در بیماری مرگ او را سربتی آوردند از آب

و غسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد ، چنانکه او را غشی رسید ، چون باخود آمد پرسیدند که این گریستن وزاری از چه بود ؟ گفت - آنوقت که مصطفی (ص) از دنیا میرفت درخاندان او چندان غسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار تنگ رسید و نزدیک است که بحضرت او رسم و در کدخدای من غسل است من بار خجلت این مخالفت چون کشم بعد از آنکه خود دیده ام که مصطفی (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از برخود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول الله کرا دفع کنی ؟ گفت : دنیا بصورتی پیش من آمده و خود را عرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم ، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست ، مقتاً و بغضاً لها اکنون که محروم بازگشت گفت من صبر کنم تا تو از میان است بیرون شوی و من بردلهای ایشان حمله ببرم و همه را بخود منغول کنم و از متابعت تو باز گردانم . اکنون منکه بوبکر م میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بریشان تحقیق کند ، این گریستن وزاری من از آنست .

وفی الخبر عن البراء بن عازب قال - قال رسول الله (ص) : من قضی نهمة فی الدنيا حیل ینہ و بین سهوته فی الآخرة و من مدعینه الی زینة المترفین کان مهیناً فی ملکوت السموات و من صبر علی الفوت الشدید امکنه الله الفردوس حیث شاء .

پیر طریقت گفت : هر که شعله ای از نور صدق بروناقت ، ثقل دنیا نتوان کشید و زینت و نعم دنیا نتواند دید و هر که از تفرقه رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط بر فطرة او وزید ، ناز بهشت نتواند کشید .

بوسلیمان دارانی گفت ، خدایرا دوستانی اند که جمال و نعیم بهشت ایشانرا صید نکند و از خدا باز ندارد دنیا خسیس کی تواند که ایشانرا صید کند و از خدا باز دارد .

« فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل » رسول خدا (ص) . از پس طعنهای و ناسزاها که از کافران می شنید و رنجها که از ایشان میکشید ضجر گشت و از سر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشانرا عقوبتی رسیدی و عذابی چسبیدندی . رب العالمین



این آیت فرستاد که : فاصبر ولا تستعجل صبر کن یا محمد پرازی و طعن مشرکان و مشتاب عذاب و عقوبت ایشان . اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته ، ایشان که بر رنجها و مکروههای قوم خویش صبر کردند ، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضحرت نمودند . تو همان کن یا محمد که ایشان کردند ، « فبهديهم اقته » نمی دانی که نامی از نامهای من صبور است . صبور اوست که بعقوبت نشتابد . یمهل و لایمهل مهلت دهد ، اما مهمل فرونگذارد .

بنده مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم و متمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید . مصطفی گفت : الصبر نصف الايمان واليقين ، الايمان كله . صبر يك نيمه ايمانست و يقين همه ايمان . مقام صبر مقام عابدان است و مقام يقين مقام عارفان . مصطفی (ص) ابن عباس را گفت : ان استطعت ان تعمل لله في الرضا واليقين فافعل والافق في الصبر على ما تكره خير كثير . اول او را بر يقين خواند که مقام مہین است و همگی ایمان است . پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام نرسی قدم بر مقام صابران ناپ دارد که در صبر خیر هاء فراوانست . « انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب » .

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست ؟ گفت جرع البلوی من غیر دعوی زهر بلاچشیدن و آنکه از دعوی دم در کشیدن . الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة ، و صبر نهان داشتن محنت است و آشکارا کردن نعمت .

پیر طریقت گفت : الهی دوستان تو سران و سرهنگان اند بی کنج و خواسته ، نوانگران اند بنام درویشان اند و نوانگران جهان خود ایستاند . دردها دارند و از گفتن آن بی زبانند .

ای بسا در حقّه جان غیورانت که هست

نعره های سر بمهر از درد بی فریاد تو

حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست

جز « و یقی وجه ربک » نفس بر بنیاد تو .

## سورة محمد

## النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش  
 مهربان. « الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ » ، ایشان که کافر شدند و از راه الله  
 برگشتند ، « اضلّ اعمالهم (۱) » الله کردار ایشان همه باطل کرده ، « الَّذِينَ  
 آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ، و ایشان که بگرویدند و کار های نیک کردند ،  
 « وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) » ، و ایمان آوردند بآنچه فرو فرستاده آمد  
 بر محمد (ص) ، « وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ » ، و آن سخن راست است و از خداوند  
 ایشان ، « كَفَرْنَا عَنْهُمْ سُبُّهُمْ » ، الله بشست از ایشان گناهان ایشان ، « وَاصْلَحْ  
 بِاللَّهِمْ (۲) » ، و همه کار ایشان باز ساخت و راست کرد .

« ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ » ، آن از بهر آنست که کافران  
 به یهوده و باطل پی بردند ، « وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ » و گرویدگان  
 بر راستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند ، « كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ  
 أَمْثَالَهُمْ (۳) » همچنین بدا میکند الله مردمان را سانها و صفت های ایشان . « فَإِذَا  
 لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا » ، هر گاه که کافران بینند ، « فَضَرْبُ الرِّقَابِ » ، بر شما یادا  
 بگردن ها زدن ، « حَتَّىٰ إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ » ، با آنکه که ایشان را بسیار کشتید ،  
 « فَشَدُّوا الْوُثَاقَ » ، آنکه که میگیرید اسیر و سخت می بندید ، « فَأَمَّا مَنَّا بَعْدَ »  
 پس آنکه یا سپاس می نهید و می گذارید ، « وَ أَمَا فِدَاؤُكُمْ » ، یا می باز فروسید ،  
 « حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا » ، با جنگ ساخت خویش بنهد از دست ، « ذَلِكَ » ،  
 چنین است ، « وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا تَصِرُ مِنْهُمْ » ، و اگر الله خواهد بلا و کین ستاند  
 از دشمنان خویش بی غازیان ، « وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ » ، لکن خواست که  
 شما را یکدیگر بیازماید ، « وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » ، و ایشان که بکشتند  
 ایشانرا در جنگ با دشمنان خدای ، « فَلَنْ يَضِلَّ أَعْمَالُهُمْ (۴) » الله کردار ایشان  
 باطل نکند .

«سپه‌دیهیم» ، آری ایشانرا راه نجات باز نماید ، « و یصلح بالهم (۵) » و کار ایشان باز سازد .

«و یدخلهم الجنة» ، و در آورد ایشانرا در بهشت ، « عرفها لهم (۶) » آنرا شناخته ایشان کرد و ایشانرا خوشبوی کرد .

« یا ایها الذین آمنوا » ، ای ایشان که بگرویدند ، « ان تنصروا الله ینصرکم » ، اگر خدای را یاری دهید ، خدای شما را یاری دهد ، « و یثبت اقدامکم (۷) » و پس شما بر جای میدارد .

« و الذین کفروا » ، و ایشان که کافر شدند ، « فتعسأ لهم » ، سرنگونی باد ایشانرا و بروی افتاده ، « و اضل اعمالهم (۸) » و باطل کرد الله کردار ایشان و نا پیدا .

« ذلك بانهم کرهوا ما انزل الله » ، آن از بهر آنست که ایشانرا دشوار آمد و ناخوش ، این نامه که الله فرو فرستاد ، « فاحبط اعمالهم (۹) » بنیست پداد الله کردارهای ایشانرا .

« افلم یسرو فی الارض فینظروا » ، نروند در زمین تاییینند ، « کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » ، که سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند چو نیست ، « دمر الله علیهم » ، [خان و مان ایشان] بر سر ایشان فرو هشت [و هلاک کرد و دمار از ایشان بر آورد] ، « و للکافرین امثالها (۱۰) » و ابن کافرانرا اکنون همچنانست .

« ذلك بان الله مولى الذین آمنوا » ، این بآن چنانست که الله یار گرویدگانست ، « و ان الکافرین لامولى لهم (۱۱) » و نا گرویدگان را یار نیست .

« ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات » ، الله در آرد ایشانرا که بگرویدند و کردارهای نیک کردند ، « جنات تجرى من تحتها الانهار » ، در بهشتهایی زیر درختان آن جویها روان ، « و الذین کفروا یتمتعون » ، و ایشان که نگر ویده اند کام میرانند ، « و یا کلون کما تأکل الانعام » ، و خورد می خورند چنانکه ستوران خوردند ، « و النار مئوی لهم (۱۲) » و آتشی بنگاه ایشان .

« و کاین من قرية » ، ای بسا شهرها ، « هی اشد قوّة » ، که



شهریان آن سخت نیروتربودند ، « من قريتك التي اخرجتك » ، از شهریان شهر تو که ترا بیرون کردند ، « اهلکنا هم فلا ناصر لهم »<sup>(۱۲)</sup> ، هلاک کردیم و تباہ و ایشانرا هیچ یاری ده نبود .

« افمن كان على بينة من ربه » ، چه گوئی کسی که بر درستی و بینائی است از خداوند خویش ، « کمن زين له سوء عمله » ، او چنان دیگر کس است که بد کرد او بر آراستند او را ، « و اتبعوا اهلهم »<sup>(۱۴)</sup> و ایشان بر پی خوش آمد خویش میروند .

« مثل الجنة التي وعد المتقون » ، صفت و شأن آن بهشت که پرهیزگاران را وعده داده اند ، « فيها انهار من ماء غير آسن » ، در آن بهشت جویهاست از آب نه گندا و نه حال گشته ، « و انهار من لبن لم يتغير طعمه » ، و جویها از سیر نه ترش گشته و نه طعم آن گشته ، « و انهار من خمر لذّة للشاربين » ، و جویها از می که آشنندگان را خوش آید ، « و انهار من عسل مصفى » ، و جویها از عسل پالوده آفریده ، « ولهم فيها من كل الثمرات » ، و ایشانراست در آن بهشت از همه میوه ها ، « ومغفرة من ربهم » ، و آمرزش از خداوند ایشان ، « کمن هو خالد في النار » ، او چنان کس است که در آتش جاوید است ، « وسقوا ماء حميماً » ، و می آشامند او را آب جوشانیده ، « فطعم امعاءهم »<sup>(۱۵)</sup> رودگانی ایشان میبرد .

« ومنهم من يستمع اليك » ، و از ایشان کس است که میآید و می نیوشد ، « حتی اذا خرجوا من عندك » ، تا آنکه که بیرون شوند از نزدیک تو ، « قالوا للذين اوتوا العلم » ، دانایان را گویند ، « ماذا قال آنفأ » ، چه چیز میگفت او اکنون ، « اولئك الذين طبع الله على قلوبهم » ، ایشان آنند که مهر نهاد الله بر دلهای ایشان .

« و اتبعوا اهلهم »<sup>(۱۶)</sup> ، و بر پی خوش آمدهای خویش میروند .  
« والذين اهتدوا » ، و ایشان که بر راه راست ایستادند ، « زادهم هدی » ، الله ایشانرا راست راهی افزود ، « و آتاهم تقویهم »<sup>(۱۷)</sup> و ایشانرا پرهیز گاری داد .

« فہل ینظرون الا الساعة » ، چشم نمی دارند مگر رستخیر را « ان تأتہم بغتۃ » ، کہ بایشان آید ناگاہ ، « فقد جاء اشراطہا » نشانہای آن پیش باز آمدہ ، « فانی لہم » ، چون و از کجا ایشان را جای پذیرفتن بود ، « اذا جاءتهم ذکریہم <sup>۱۸</sup> » چون رستخیز بایشان آمدہ بود .

## النوبة الثانية

این سورتہ دو ہزار و سیصد و چهل و نہ حرف است و پانصد و سی و نہ کلمت و سی و ہشت آیت . خلافت میان علماء تفسیر کہ این سورتہ مکی است یا مدنی . سدی و ضحاک گفتندی مکی است ، مجاہد گفت مدنی است . ابن عباس گفت و قتادہ مدنی است مگر یک آیت : « و کائین من قریۃ ہی اشد قوۃ » . میگویند این آیت آنروز فرو آمد کہ از مکہ بیرون آمد بہجرت ، رسول خدا (ص) بامکہ مینگریست و اندوہ مفارقت وطن در دل وی اثر میکرد ، تارب العزہ تسلی دل و ہرا این آیت فرستاد . و در این سورہ دو آیت منسوخ است : یکی « فاذا لقیتم الذین کفروا فضرِب - الرقاب » الی قولہ : « فاماناً بعد و اما قداء » این منسوخ است بان آیت کہ در سورۃ الانفال است گفت : « فاضرِبوا فوق الاعناق و اضرِبوا منہم کل بنان » .

آیت دیگر : « ولا یسئلکم اسوالکم » ، منسوخ است بقولہ : « ان یسئلکموها فیحکم تبخلوا و یخرج اضغانکم » ، و در فضیلت سورہ ، ابی کعب گفت - قال رسول اللہ (ص) من قرأ سورۃ محمد کان حقاً علی اللہ ان یسقیہ من انہار الجنة .

قولہ : والذین کفروا و صدوا عن سبیل اللہ . ای - امتنعوا عن الایمان صدوداً و صدوا الناس عن الایمان صدأً ، « اضل اعمالہم » ای - ابطالہا فلم یقبلہا . این آیت در شان قومی مشرکان فرود آمد کہ در کفر خویش صلہ رحم پیای داشتند و عمارت مسجد حرام میکردند و مردمانرا طعام میدادند . رب العالمین آن عملہای ایشان باطل کرد کہ ہیچ نپذیرفت و نواب آن ضایع . زیرا کہ خود از راه ہدی برگشتند و دیگرانرا نیز از ایمان بر میگرددانیدند .

ابن عباس گفت - در شان مطعمان روز بدر فرود آمد ، دوازده مرد بودند :

بوجهل و عتبة و شبيه و وليد بن عتبة و عتبة بن ابي معيط و امية بن خلف و منبه و نبيه و حكيم بن حزام و زمعة بن الاسود و الحارث ابن عامر بن نوفل و ابو البحتري. اين دوازده مرد، ورزیدن كفر، بر عداوت رسول (ص) هزينه ميکردند و طعام ميدادند و پيوسته در راهها رصد داشتند تا مردم را از رسول خدا و اسلام باز مېداشتند و بكفر ميغرمودند.

«والَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، مهاجران و انصار اند، مهاجران هجرت كردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بر دوستي خدا و رسول و انصار با مهاجران مناسبات كردند و ايشانرا در آنچه داشتند بر خود ميگزيدند، «آمَنُوا بما نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» يعنى القرآن «و هو الحق من ربهم»، لانه ناسخ لسائر الكتب و النسخ حق، و قيل - هو يعود الى محمد (ص) و قبل يعود الى ايمانهم، «كُفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»، اي - الله كُفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ غفرها لهم و سترها عليهم، «و اَصْلَحْ يَالَهُمْ» اي - حالهم و شأنهم في دينهم و دنياهم، و البال لا يثنى ولا يجمع، قال ابن عباس - عصمهم ايام حيوتهم يعنى - ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لا يعصوا و قيل - البال - القلب و انشدوا :

لو كنت من بالك لم تنسني      لكنني لم اك في بالكا

«ذلك» اسارة الى الاضلال و الاصلاح، «بأن الذين كفروا» يعنى بسبب أن الذين كفروا، «اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»، و هو الشرك «و» بسبب «ان الذين آمنوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ»، و هو القرآن، «كذلك يضرب الله للناس امثالهم» اي - هكذا يبين الله لامة محمد (ص) امثال من كان قبلهم و هلاكهم و قيل - يبين الله امثال حسنات المؤمنين و سيئات الكافرين.

«فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب»، نصب على الاغراء، اي - فاضر بوا رقابهم و هذا كناية عن القتل بالسلاح، «حتى اذا اتختموهم»، اي - بالغتم في القتل و قهرتموهم، «فسدوا الوثاق»، يعنى - في الاسر، سدوهم بالحبال و السيور المحكمة الوثيقة حتى لا يقتلوا منكم و الاسريكون بعد المبالغة في القتل، كما قال تعالى : «ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض»



« فَأَمَّا مَنْ أَبْعَدَ وَإِمَّا فِدَاءً » ، یعنی - بعد ان تاسروهم فَأَمَّا ان تمنوا عليهم  
 مِنَّا باطلاقهم من غير عوض و اما ان تفادوهم فداء . علماء دين در حكم اين آيت  
 مختلف اند . قول قتاده وسدي وضحاك وابن جريح آنست كه اين آيت منسوخ است  
 و ناسخ آن ، آيات قتل است كه رب العزة ميگويد : « اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم -  
 و اما نثقتهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم - فاضربوا فوق الاعناق واضربوا  
 منهم كل بنان » و اين مذهب اوزاعي است و اصحاب رأي ، گفتند - بحكم اين آيات  
 چون كافر در دست مسلمان افتاد باسيري ، من و فدا بروي روا نيست و جز قتل وي روي  
 نيست ، اما ابن عمر و حسن و عطاء و بيشترين صحابه ميگويند كه : اين آيت محكم  
 است و منسوخ نيست و حكم آن ثابت است و مذهب شافعي و احمد و سفيان ثوري  
 و اسحق اينست كه گفتند : مرد بالغ عاقل كافر كه اسير افتاد در دست مسلمانان امام  
 در حق او بخير است ، اگر خواهد او را بكشد و گر خواهد برده گيرد و گر خواهد  
 منت بروي نهد و بي عوض و بي فدا او را رها كند و گر خواهد او را بمال باز فروشد  
 يا باسيران مسلمان كه در دست كافران باشند باز فروشد ، يك اسير كافر ، بدو اسير  
 مسلمان . ابن عباس گفت : آيت من و فداء آنكه فرو آمد كه مسلمانان انبوه گشتند  
 و كار اسلام و سلطان دين قوي گشت و اين حكم ثابت بود در روزگار رسول (ص)  
 و در روزگار خلفاء راشدين . و خبر درست است كه ثمامة ابن اثال از بني حنيفة  
 اسير گرفتند ياران رسول ، و او را در ستون مسجد بستند . رسول خدا (ص) بنزد يك  
 وي شد گفت : ما عندك يا ثمامة نزدك بويچيست يا ثمامة يعني - سرچه داري و چه  
 خواهي كرد و رسول خدا از وي تعريف اسلام مي كرد . و ثمامة گفت : يا محمد ان  
 تقتلني مهل ذام و ان نعم ، تنعم علي ساكروا ن كنت تريد المال فسل منه ما شئت .  
 يا محمد اگر بكشي خوني را كشته باشي و اگر انعام كني و منت نهي ، برشاكري  
 سپاس دار منت نهاده باشي و اگر مال خواهي چندان كه خواهي هست . رسول او را  
 همچنان فرا گذاشت تا ديگر روز باز آمد و همان سؤال كرد و همان جواب شنيد .  
 سوم روز باز آمد و همان سؤال و همان جواب رفت . آنكه رسول خدا منت نهاد  
 و او را رها كرد ، گفت - اطلقوا ثمامة ، از بند اسر ، او را بگشائيد و رها كنيد . ثمامة

در آن حال رفت و غسلی بر آورد و بمسجد باز آمد و گفت : انهد ان لاله الا الله وان محمداً رسول الله . آنکه گفت یا محمد والله که از نخست هیچ کس بمن از تو دشمن تر نبود و اکنون در روی زمین هیچ کس بمن از تو دوست تر نیست والله که بمن هیچ دین دشمن تر از دین تو نبود و اکنون هیچ دین بمن دوست تر از دین تو نیست والله که بمن هیچ بقت بغیض تر از بقت تو نبود و اکنون هیچ بقت بدل من شیرین تر و عزیز تر از بقت تو نیست .

وعن عمران بن حصین قال : اسر اصحاب رسول الله (ص) رجلاً من بنی عقیل فاوثقوه و کانت ثقیف قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الذین اسرتهما ثقیف . قوله : « حتی نضع الحرب اوزارها » ای - ائصالها و احوالها یعنی - حتی نضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب و اصل الوزر ما یحمله الانسان فسمی الاسلحة اوزاراً لانها تحمل و قیل - الحرب هم المحاربون کالشرب و الרכب و قیل - الاوزار الاتام و معناه - حتی یضع المحاربون آثامها ، بان یتوبوا من کفرهم ، فیؤمنوا بالله و رسوله . و قیل - حتی تضع حربکم و قتالکم اوزار المشرکین و قبائح اعمالهم بان یسلموا .

قال مجاهد و سعید و قتاده - حتی تنقطع الحرب و لا یكون فی الارض مشرک و هذا یكون زمان نزول عیسی بن مریم و الجهاد لا ینقطع مادام فی الارض مشرک و معنی الاية : ائخذوا المشرکین بالقتل و الاسر حتی یدخل اهل الملک کلها فی الاسلام و یكون الدین کلّه الله فلا یكون بعده جهاد و لا قتال و ذلك عند نزول عیسی بن مریم (ع) . و جاء فی الحدیث عن النبی (ص) : الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال ، و قال (ص) : یوشک من عاش منکم ان یلقى عیسی اماماً هادياً و حکماً عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر ، و تضع الحرب اوزارها حتی ندخل کلمة الاخلاص کلّ بیت من و براو مدر بعز عزیز او ذل دلیل و یبتزّ قریشاً الا ماره بان ینزعها عنهم . ابتزای - سلب .

قوله : « ذلك » ای - الحکم فیهم ذلك ، فهو مبتداء و خبر ، « ولو یشاء الله لانتصر منهم » فاهلکهم بغیر قتال ، « ولكن » ، امر بالقتال ، « لیبلو بعضکم

ببعض « ، يمحنتكم بمقاتلة الكفار ليظهر المحق من المبطل ويصير من قتل من المؤمنين الى الثواب ومن قتل من الكافرين الى العذاب ، «والذين قتلوا في سبيل الله ، قرأ أبو عمرو و يعقوب و حفص : قتلوا بضم الكاف و كسر التاء بالتخفيف ، يعنى - الشهداء و قرأ الآخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة وهم المجاهدون ، «فلن يضل أعمالهم» خلاف الكفار . قال قتاده : نزلت هذه الآية يوم احد و قد فشت في المسلمين الجراحات والقتل ،

«سيهديهم» ايام حيونهم في الدنيا الى ارشد الامور وفي الآخرة الى الدرجات « و يصلح بالهم » اى - يرضى خصائصهم و يقبل اعمالهم . و قيل - «سيهديهم» الى جواب المنكر و النكير في القبر ، « و يصلح بالهم» حالهم في النعيم و كرر لان الاول سبب للنعيم والثانى نفس النعيم ، يصلح بالهم اى - قلوبهم باخراج الغل منها .

« و يدخلهم الجنة عرفها لهم » ، اى - بين لهم منازلهم في الجنة ، حتى يهتدوا الى مساكنهم كأنهم سكانها منذ خلقوا فيكون المؤمن اهدى الى درجته و خدده منه الى منزله و اهله في الدنيا . هذا قول اكثر المفسرين و قيل - عرفها لهم اى - عرف ان طريق الوصول اليها الحسنات و روى عطاء عن ابن عباس ، عرفها لهم ، اى - طبها لهم من العرف و هو الريح الطيبة و طعام معرف اى - مطيب . روى عن اسمعيل بن رافع عن انس بن مالك ( رض ) قال : قال رسول الله ( ص ) : بينما اهل الجنة على خيول من يافوت سروجها من ذهب و لحمها من ذهب ، يتحدثون تحت ظل السجرة كل ورقة منها سبح الله عز وجل و يحمده و يقدسها فينماهم ينحدثون عن الدنيا اذ اناهم آت عن ربهم عز وجل ان اجيبوا ربكم فينزلون عن خيولهم الى كنب من مسك ابيض افيح فيها منابر من ذهب و منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من ياقوت و منابر من فضة فيجلسون عليها فيقول الجبار جل جلاله و قدست اسماؤه - مرحبا بخلقى وزوارى و اهل طاعتى ، اطعموهم فطعمونهم طعاماً ما طعموا قبله مثله في الجنة فط ، ثم يقول جل جلاله - مرحباً بخلقى وزوارى ، و اهل طاعتى البسوهم فيلبسونهم ثياباً ما لبسوا مثلاً فط في الجنة ، ثم يقول تبارك و تعالى - مرحباً بخلقى وزوارى و اهل طاعتى اكلوا و شربوا و البسوا و عطروا ، حق لى ان اجلى لهم فنظرون الى



وجہ عزوجل فیتجلی لهم تبارک وتعالیٰ فیقعون له سجداً فیقول - عبادی ارفعوا رؤسکم فلبس هذا موضع عبادة یرفعون رؤسهم و یرکبون خیولهم فیبعث الله عزوجل علیہم سحابة نمطرهم مسکاً ایض ثم یبعث الله عزوجل علیہم ریحاً تدعی المثیرة فتدخل بابہم المسک الا یض فاذا رجعوا الی ازواجہم من الحورالعین قلن - یا ولی الله الا نسمعک شیئاً لیس من مزامیر الشیطان فسمعنه من حمد الله عزوجل و تقدیسہ وتہلیلہ شیئاً ما دخل اذنیہ قط، ثم ینظر الی واحدة لم یکن یراہا فی منزله فیقول - من انت فتقول - انا المزیذ زادنیك ربی عزوجل .

قوله : «یا ایہا الذین آمنوا ان تنصروا الله» یعنی - دینہ ورسولہ ، «ینصرکم» علی عدوکم «و یثبت اقدامکم» علی الصراط . و قال قتادة حق علی الله ان ینصر من نصرہ لقوله : «ان تنصروا الله ینصرکم» وان یزید من سکرہ لفوفہ : «لئن سکرتم لازیدنکم» ، و ان یدکر من ذکرہ لقوله : «فاذکرونی اذکرکم» ، و ان یوفی بعہدکم لقوله تعالیٰ : «اوفوا بعہدی اوف بعہدکم» .

«والذین کفروا فتعساً لهم» ، فی الدنیا بالقتل و فی العقبی بالتردی فی النار ای - عثارالہم خذالانعاس و تثبیت الاقدام و فیل نعساً لهم ای - بعداً لهم و سفاء و خبیہ والمعنی - اتعبہم الله فتعسوا نعساً ، «واضل اعمالہم» لانہا کانت فی طاعة - السطان .

«ذلک» ای - ذلک التعس والاضلال ، «بانہم کرہوا ما انزل الله» استقلوا القرآن ، «فاحبط اعمالہم» فلم ینالوا بها خیراً . قال ابن عیسیٰ انما کرر لیکون کلما ذکرنا وصل ذکرہم بالذم والتحقیر و الاخبار بسوء الحال ثم خوف الکفار . فقال تعالیٰ :

«افلح یسروا فی الارض فینظروا کف کان عاقبہ الذین من قبلہم» دمر الله علیہم ای - اہلکہم ، «و للکافرین امثالہا» ای - لمشرکی قریش امثال تلک - العقوبات ان لم یؤمنوا ، هذا کقوله : «او لم نہلک الاولین ثم نتبعہم الاخرین» . «ذلک» ای - ذلک الذی ذکرنا من نصر المؤمنین وتعس الکافرین ، «بان الله مولی الذین آمنوا» ، ولیہم و ناصرہم ، «و ان الکافرین لاسولی لهم» ای - لناصر لهم .

قال المبرد : الله مولى العبد من ثلاثة اوجه : الاختراع وملك التصرف فيه وهو غير الاختراع والنصرة والولاية ، فهو جل جلاله ولي المؤمنين والكافرين من جهة الاختراع والتصرف فيهم . ومولى المؤمنين خاصة من جهة النصرة والولاية . ثم ذكر مآل الفريقين فقال :

« ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار ، والذين كفروا يتمتعون » في الدنيا ، « و يأكلون كما تأكل الانعام » ، ليس لهم همة الا بطونهم وفروجهم وهم لاهون ساهون عما في غد وقيل - من كانت همته ما يأكل ، قيمته ما يخرج منه . وقيل - المؤمن في الدنيا يتزود والمنافق يتزين والكافر يتمتع . وقيل - الاكل على وجهين : اكل للشهوة والمصلحة وهو اكل العاقل واكل للشهوة فقط وهو اكل الانعام و البهائم وقيل - شبههم بالانعام لاكلهم بالسره والنهم ولجهلهم عاقبة امرهم وما يجب عليهم معرفته ولتركهم الاستدلال بالآيات ، « والنار مثوى لهم » يجوز ان يكون المنوى في محل الرفع بالخبر و يجوز ان يكون في محل النصب بالحال ولهم الخبر .

« وكأين من قرية » ، اى - كم من قرية يعنى اهل قرية ، « هى اشد قوة من فريتك النى اخرجتك » ، يعنى - مكة اخرجك منها اهلها ، « اهلكناهم فلاناصر لهم » . قال ابن عباس : لما خرج رسول الله من مكة الى الغار ، التفت الى مكة وقال : انت احب بلاد الله الى الله واحب بلاد الله الى . ولو ان المنرى لبن لم يخرجونى لم اخرج منك ، فانزل الله هذه الاية : « افمن كان على بينة من ربه » ، اى - على يقين من دينه وقيل - على حجة وبيان وبرهان وعقل . قيل هو محمد (ص) والبيئة القرآن وقيل - هم المؤمنون والبيئة معجزة النبى (ص) ، « كمن زين له سوء عمله » ، زين له الشيطان وسولت له نفسه « و ابغوا اهوآء هم » بعباده الاوثان وهم ابوجهل والمشركون .

« مثل الجنة » ، اى صفة الجنة ، « الى وعد المنفون » ، فى قوله : « ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات » ، والمتفون امة محمد (ص) ، « فيها انهار من ماء غير آسن » ، يعنى غير آجن متين . فرأ ابن كثير : اسن بالفصر والباقون

بالماء و هما لغتان يقال اسن الماء يأسن اسنا واجن ياجن ، اجنا واسن يأسن اسونا واجن ياجن اجونا اذا تغير و انتن ، « وانهار من لبن لم يتغير طعمه » ، الى حموضة وغيرها مما يعترى الالبان في الدنيا لانه لم يخرج من خرع ، « وانهار من خمرة لذّه للشاربين » ، لذيد طعمها يقال شراب لذّ ولذّة و لذيد ويحتمل ان يكون مصدراً و تقديره - من خمر ذات لذّه للشاربين . تطرب ولا تسكر ولا تصدع و ليست بحامض ولا مرّ ولا متن لانها لم تعصر بالايدي والارجل ، « وانهار من عسل مصفى » ، من الشمع و الرغدة والكدر لانه لم يخرج من بطن النحل .

روى ابوهريرة قال : قال رسول الله ( ص ) : سبحان و سبحان و الفرات والنيل كل من انهار الجنة وقال كعب الاحبار : نهر دجلة نهر ماء اهل الجنة ونهر الفرات نهر لبنهم و نهر مصر نهر خمرهم ونهر سيحان نهر عسلهم وهذه الانهار الاربعة تخرج من نهر الكوثر ، « ولهم فيها من كل الثمرات » ، مما يعرف و مما لا يعرف ، « و مغفرة من ربهم » ، ستر الذنوب و ترك العتاب والتذكير . وفيه كمال لذائهم ، « كمن هو خالد في النار » ، اى - من كان في هذا النعيم ، « كمن هو خالد في النار وسقوا ماءً حميماً » ، شديد الحر اذا ادنى منهم شوى وجوههم و وقعت فروه رؤسهم فاذا اشربوا ، فطح امعاءهم فخرجت من ادبارهم والامعاء جميع ما في البطن من الحوايا واحداها معاء .

« ومنهم » ، اى - من المنافقين ، « من يستمع اليك » ، اى - الى خطبتك يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين وهم عبد الله بن ابي بن سلول و رفاعه بن زيد و مالك بن جعشم و عمرو بن الحرث و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبي والجمعات و يستمعون كلامه ولا يعونه كما يعيه المسلم « حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوبوا العلم » ، من الصحابة قيل - هو ابن عباس و ابن مسعود و ابو الدرداء قالوا - اى سبي قال محمد الآن و سؤلهم هذا استهزاء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله . قوله : « آنفاً » ، اى - في ساعتنا هذه والآنف اقرب حين منك و سمي انف الرجل لانه اقرب جسده منك و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر ، اذا استقبل أوله .



« اولئك الذين طبع الله على قلوبهم » فلم يؤمنوا ، « و اتبعوا اهواء هم »  
فی الکفر والنفاق .

« و الذين اهتدوا » یعنی - المؤمنین ، « زادهم » ، ما قال الرسول ، « هدی  
وآنیهم تقویهم » . وقَّهم للعمل بما امر به وهو التقوی وقال سعید بن جبیر : آتاهم  
ثواب تقویهم .

« فهل ينظرون الا الساعة ان نانيهم بغتة » ، روى أبوهريرة قال : قال  
النبي : ما ينتظر احدكم الا غنى مطغيا ، او فقرا منسبا ، او مرضا مفسدا ، او هرا ما مقتدا  
او مونا مجهزا ، او الدجال والدجال شر غايب ينتظر ، والساعة والساعة هي ادهى وامر  
قوله : « فقد جاء اشراطها » ای - اماراتها وعلاماتها من انشقاق القمر وغيره و كان  
النبي (ص) من اشراط الساعة فانه قال - بعثت الساعة هانين و اشار بالسبابة والوسطی  
ولانه (ص) آخر الانبياء و امته آخر الامم و قال انس - سمعت رسول الله (ص) يقول :  
ان من اشراط الساعة ان يرفع العلم و بكر الجهل و يكثر الزنا و يكثر شرب الخمر  
ويقل الرجال و يكثر النساء حتى يكون لخمسين امراه القيم الواحد . و قال النبي (ص)  
لاعرابي سأل عن الساعة قال : اذا اصبحت الامارة فانظر الساعة قال : كيف اضاءتها  
قال اذا و سد الامر الى غير اهله فانظر الساعة ، « فاني لهم اذا جائتهم دكر بهم » ،  
فمن اين لهم التذكر و الانعاز والتوبة اذا جائتهم الساعة . هذا كقوله : « يومئذ  
يتذكر الانسان واني له الذكري » و فل - الذكري دعاؤهم باسمائهم في القبمة يسئرا  
ونخويفا ، عن انس قال : قال النبي (ص) ، احسنوا اسماءكم فانكم تدعون يوم القيمة  
يا فلان فم الى نورك يا فلان قم فلا نور لك .

### النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوندی قادر و فاهرو دیان ، واحد و وحد  
در نام و در نشان ، یکی نكانه یكما از ازل تا جاودان ، رحمن است دارنده جهان  
و پرورنده حهابان ، دوستان و دشمنان . رحیم است بمؤمنان و نوازنده اسنان  
در دو جهان ، بنگاست از كل صور انسان و برگزید او را بر همه آفریدگان .

همه را هست کرد در این سرای بلا و امتحان. پس بحکمت اختلاف او کند میان ایشان، یکی گریان، یکی خندان، یکی شادان یکی باغم و احزان، یکی نواخته فضل، آراسته معرفت و ایمان، یکی خسته عدل آلوده کفر و طغیان، فردا برستاخیز همه را جمع کند. آدمیان و پریان همه را جزا دهد بکردار ایشان، مؤمنانرا احسان و رضوان و غفران، کافرانرا انکال و اغلال، زقوم و قطران. رب العالمین در ابتداء این سوره هر دو گروه را یاد کرد و مآل و مرجع ایشان پیدا کرد، فرمود:

«الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم. والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم» فردا برستاخیز هر که سر از خاک حسرت برآرد چنان برآرد که بخاک فرو شده. المؤمن علی ایمانه و المنافق علی نفاقه، یکی را میارند با هزاران کرامت و انواع لطافت. طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده و دست در فتراک دولت او زده و این منشور اقبال در پیش او داشته که: «سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة عرفها لهم». یکی را در ضحضاح ظلمت نفس خود بمانده کفران و طغیان و عصیان گرد او درآمده و در عرصان سیاست این ندا برو زده که:

«و الذین کفروا فتعسّالهم و اضل اعمالهم» بنده مؤمن اگر او را خود این سرف بودی و این کرامت که رب العزّة میفرماید: «ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لامولی لهم». او را سرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافرانرا نه. من دوست مؤمنانم و کافرانرا نه. دوست کافران طاغوت است که در دنیا او را برستبدند و دوست داشتند چنانکه فرمود:

«والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» نتیجه دوستی و برسنس طاغوت آنست که در دنیا ایشانرا از نور معرفت با ظلمت کفر برد با در عیبی از روستائی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند. کافرانرا چنین فرمود که «اولیاءهم الطاغوت». و مؤمنانرا فرمود: «نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة»

ای مؤمن موحد ، ای درویش دل ریش ، ای رنج و بلاء دنیا بسی کشیده ، ای در بی کامی و بی نوائی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در بر گرفته ، باش با فردا که رستاخیز بیای شود و سیاست و عظمت جباری بر خلق ظاهر گردد و این هوالب و اشباح و این اجزاء و اعضاء مفرق و این تنهائ خراب شده و صورتهای از هم جدا گشته و این اشخاص ریزیده و ذره در عالم پراکنده شده همه را در عرصات فیاست جمع کند .

در آن موقف هیبت و در آن صفصف قهر بدارد و جبار وار بخودی خود خطاب فرماید نامهای خود را بستاند فرماید : انا الله ، انا الرحمن ، انا الملك ، انا القدوس ، انا السلام ، انا المؤمن ، انا المهیم ، انا العزیر ، انا الجبار ، انا المتکبر ، انا الذی ابدأت السماء ولم تک شیئاً ، انا الذی اعیدها ، انا الملوك والجبارة .

ای جوانمرد ، امروز این نامها از خلق مبشئوی در سرای فانی ، فردا از حق مبشئوی در سرای باقی . امروز از مخلوق مبشئوی در سرای خاککی ، فردا از خالق لم یزل مبشئوی در سرای پاکی . میفرماید : الله منم ، رحمن منم ، ملک منم ، فہر کنندہ منم ، سلام منم ، سلامت دہندہ منم ، مؤمن و مہیم منم ، دانندہ راز خلق منم ، عزیر و بی نیاز از خلق منم ، جبار و کامران منم ، داد مظلوم از ظالم ستانندہ منم ، متکبر با کبریا منم . خلق این نامها از حق جل جلالہ پی واسطہ شنوند ، آنکہ خطاب کند کہ دنیا من آفریدم ، نیست بود من هست کردم ، باز من آنرا نیست کردم . خلق میآفریدم و از آفرینش ایسان در مملکت ما زیادتی نہ و از نابودن ایسان ما را نقصانی نہ . امروز آنروز است کہ مؤمنانرا بفضل خود بیمارزم و کافرانرا بعدل خود قہر کنم . نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قہر . مؤمنان و موحدان مخلصان و معتقدان را حور و قصور است و سراب طہور ، از ملک غفور در آن سرای سرور کہ صفئس اینست : « فہا انہار من ماء غر آسن و انہار من لبن لم یتغر طعمہ و انہار من خمر لذہ للشاربین و انہار من عسل مصفی » ، و دشمنان و پیگانگانرا مانم بیگانگی و مصیبت جدائی و فضیحت و رسوائی ، ملک با ایسان بخسم و ایسان در عذاب ، نہ رستن را امید و نہ خواندن را



جواب ، با آن عیسی ناخوش ، جاوید در آتش ، چنانکه رب العزه فرمود : « کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء حمیمًا فقطع امعاء هم » .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى :- « فاعلم انه لا اله الا الله » ، میدان که نیست خدای مگر الله « و استغفر لذنبك » ، و آمرزش میخواه گناه خویش را ، « و للمؤمنين والمؤمنات » ، و مردان و زنان گرویدگان را ، « و الله يعلم متقلبکم و مثنویکم <sup>(۱)</sup> » الله میداند گردیدن شما [درین جهان که چون میگردد از حال بحال] و بنگاه شما [در آن جهان که هر کس را در کدام سرای میباید بود] .

« و يقول الذين آمنوا » ، گرویدگان میگویند ، « لولا نزلت سورة » ، چرا سورنی فرو نمیفرستند از قرآن ، « فاذا انزلت سورة محكمة » ، و چون سورتی بر جای بداشته فرو فرستاده آید ، « و ذکر فیها القتال » ، و در آن سوره کشتن کردن بادشمنان یاد کرده ، « رأیت الذين فی قلوبهم مرض » ، ایشانرا بینی که در دل ایشان شک و گمانست ، « ينظرون اليك » ، مینگرند در تو ، « نظر المغشى عليه من الموت » چنانکه [در ملک الموت] نگردد کسی که مرگ برودر آمد ، « فاولی لهم <sup>(۲)</sup> » نزدیک آمد بایشان آنچه میترسند از آن [ایدون بادا که پرهیز کنند] .

« طاعة و قول معروف » ، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم و اندام ، « فاذا عزم الامر » چون کار فرا کار نشیند و کاری بادید آید از کردگار ، « فلو صدقوا الله » اگر راست می رفتند با الله ، « لكان خيراً لهم <sup>(۳)</sup> » ایشانرا نه بودید .

« فهل عسیتم » ، چه میپندارید و در سر چه میدارید ، « ان تولیتهم » ، که اگر روزی ولایت داران بانشید و جهانداران و پادساهان ، « ان تفسدوا فی الارض » ، که در زمین باهی کنید و جهانیانرا دو گروه کنید ، « و تقطعوا ارحامکم <sup>(۴)</sup> » ، و خویشاوندیها ببرید .

« اولئك الذين لعنهم الله » ، فرقت او کنندگان<sup>۱</sup> و جدائی میان مسلمانان

آند که لعنت کرد الله بریشان ، « فاصمهم » ، و گوش دل ایشان کر کرد ، « واعمی ابصارهم (۲۲) » و چشم دل ایشان کور .

« افلا يتدبرون القرآن » ، در نیندیشند درین قرآن ، « ام علی قلوب اقفالها (۲۴) » یا بردلهای ایشان مهر است .

« ان الذین ارتدوا علی ادبارهم » ، ایشان که بر گشتند از دین خویش با پس و ا ، « من بعد ماتین لهم الهدی » ، پس آنکه ایشانرا پدا گشت راستی پیغام و استواری رسول ، « الشیطان سؤل لهم » ، دیو ایشانرا آن بر آراست ، « واملی لهم (۲۵) » و دیو ایشانرا امل و وعده زندگانی دراز نمود .

« ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما انزل الله » ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشانرا که دشوار آمد ایشانرا قرآن که الله فرو فرستاد ، « سنطیعکم فی بعض الامر » ، که ما شما را فرمان بریم در کار کار ، « والله یعلم اسرارهم (۲۶) » والله میداند نهانهای ایشان .

« فکیف اذا توفتهم الملیکة » ، چون بود آنکه که بمیرانند ایشانرا فرشتگان ، « یضربون وجوههم و ادبارهم (۲۷) » میزنند برویهای ایشان و فاهای ایشان . « ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله » آن از بهر آنست که ایشان بری داری رفتند که الله خشم گرفت بر ایشان بآن ، « و کرهوا رضوانه » و دشوار آمد ایشانرا بسند الله ، « فاحبط اعمالهم (۲۸) » تباه کرد و فرانیست داد کردارهای ایشان .

« ام حسب الذین فی قلوبهم مرض » ، میبندارند ایشان که در دلهای ایشان گمانست ، « ان لن یخرج الله اضغانهم (۲۹) » که الله بیرون نیارد ارایشان کینههای ایشان .

« ولونشاء لا ریناکهم » ، و اگر خواهیم ایشانرا بمو نمائیم ، « فلعرفتهم بسیماهم (۳۰) » نا ایشانرا بمون و سان ایشان بسانسی .

« ولتعرفتهم فی لحن القول » ، و بسانسی ایشانرا در آسای سخن ، « والله یعلم اعمالکم (۳۱) » والله کردارهای شما میداند .

« وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ » ، و ناچار شما را بیازمائیم ، « حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ » ، یا ببینیم که کوشنده از شما کیست ، « وَالصَّابِرِينَ » و شکیبا از شما کیست ، « وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ » و تا بررسیم بر خبرهای شما .

« اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا » ، ایشان که بنگرویدند ، « وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ » ، و برگشتند از راه خدای ، « وَشَاقُّوْا الرِّسُوْلَ » ، و پیچ کردند با رسول او و ستیز ، « مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى » ، از پس آنکه ایشانرا پیدا شد راستی نامه و استواری رسول ، « لَنْ يَضُرَّوْا اللّٰهَ شَيْئًا » ، الله را هیچ نگزایند بنبودخویش ، « وَسَيَحْبِطُ اَعْمَالُهُمْ » و کردارهای ایشان تباه کند .

« يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا » ، ای ایشان که بگرویدند ، « اطيعُوا اللّٰهَ وَ اطيعُوا الرِّسُوْلَ » ، فرمان برید الله را و فرمان برید رسول را ، « وَلَا تَبْطُلُوْا اَعْمَالَكُمْ » ، و کردارهای خویش تباه نکنید .

« اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ » ، ایشان که بنگرویدند و برگشتند از راه خدای ، « ثُمَّ مَاتُوْا وَهُمْ كٰفِرًا » ، و در کافری مردند ، « فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ » (۳۰) « نیامرزد الله ایشانرا هرگز .

« فَلَا تَهِنُوْا » ، سست مگردید ، « وَتَدْعُوْا اِلَى السَّلٰمِ » ، و صلح و آشتی نجوئید ، « وَ اَنْتُمْ اِلَاعِلُوْنَ » ، و شما برترید و به ، « وَاللّٰهُ مَعَكُمْ » ، و الله با شما با یاری ، « وَلَنْ يَّتْرَكَكُمْ اَعْمَالُكُمْ » (۳۱) و الله نکاهد از شما کردار شما هیچیز « اِنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ » ، این جهان بازی است و فرا داستی ، « وَ اِنْ تَوَمَّنُوْا وَتَتَّقُوْا » ، و اگر بگروید و پرهیزید ، « يُّؤْتِكُمْ اَجُوْرَكُمْ » ، بشما دهد الله مزد های شما ، « وَلَا يَسْئَلْكُمْ اَمْوَالَكُمْ » ، و از شما مالهای شما همه نخواهد که بدرویشان دهد . « اِنْ يَسْئَلْكُمْ عَنْهَا » ، اگر خواهد از شما آنرا ، « فَيُحْفِكُمْ » و هر چند که بر شما پیچد [بفرمان] ، « تَبْخُلُوْا » ، بخیل آئید و دسب فروبندید ، « وَيُخْرِجْ اَضْغَانَكُمْ » (۳۲) و بیرون آرد کینههای شما آگاه بید .

« هٰاَنْتُمْ » ، شما ها گوش دارید ، « هٰؤُلَاءِ تَدْعُوْنَ » ، میخوانند شما را



و میفرمایند ، « **لَتَنْفَعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** » ، تا نفقه کنید از بهره خدای ، « **فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ** » ، از شما کس هست که می دست فروبندد ، « **وَمَنْ يَبْخُلْ** » ، و هر که دست ببخل فروبندد ، « **فَأَنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ** » ، از خود فروبندد ، « **وَاللَّهُ الْغَنِيُّ** » ، و الله بی نیاز است ، « **وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ** » ، و شما نیازمندان و درویشان اید ، « **وَأَنْ تَتَوَلَّوْا** » ، و اگر برگردید ، « **يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ** » ، الله بجای شما گروهی آرد جز شما ، « **أَمْ لَيْكُونُوا أَمْثَالَكُمْ** » ، و آنکه چون شما نباشند که قریش اید و آخر بشرف شما نباشند .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : « **فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** » ، ای - اعلم خبراً یقیناً ما علمته نظراً و استدلالاً یا محمد آنج بنظر و استدلال دانسته ای از توحید ما ، بخبر نیز بدان و یقین باش که الله یگانه و یکتاست . یگانه در ذات و بگانه در صفات ، بری زعلات ، مقدس از آفات ، منزّه از حاجات ، نامور پیش از نامبران ، و راست نامتر از همه نام وران ، خدای جهان و جهانیان ، دارنده آفریدگان و فراخ بخشایش در دو جهان .

و قيل - معناه - فاعلم یا محمد انه لبس شیء فضله كفضل لاله الا الله ، فاذا كر لاله الا الله و اثبت على قول لاله الا الله بدان یا محمد نه هیچیز آن سرف و فضیلت ندارد که کلمه لاله الا الله دارد . یاد کن این کلمه را و آن را محکم دار و بر آن ثابت باش .

روی ابوهریره عن النبی (ص) انه قال جددوا ایمانکم قالوا - یا رسول الله کیف نجدد ایماننا قال : اکثرُوا من قول لاله الا الله و روی انه قال (ص) : جددوا الاسلام بلا اله الا الله و روی انه (ص) بعث معاذین جبل الی اهل الیمن فاوصاه و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سألوکم عن مفتاح الجنة فقل لاله الا الله . وعن ابی هریره قال : قيل - یا رسول الله من اسعد الناس بسفاعتک يوم القيمة قال : اسعد الناس بسفاعتی يوم القيمة ، من قال لاله الا الله خالصاً من قبل نفسه . و روی انه

قال (ص) - اقول - يارب سَفَعْنِي فِيمَنْ قَالَ: لا اله الا الله فقال - يا محمد ليس ذلك لك و عزنى و كبريائى و عظمتى لا ادع فيها احداً يشهد ان لا اله الا الله الا اخرجته منها . وعن عثمان بن عفان قال : سمعت رسول الله (ص) يقول - من مات وهو يعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و قيل - « فاعلم انه لا اله الا الله » ، الخطاب مع النبى والمراد به امته واحداً بعد واحد .

ابوالعاليه گفت و ابن عيينه كه اين آيت متصل است بآيت پيش ، يعنى - « اذا جاءتهم الساعة » فاعلم انه لا ملجأ ولا مفرج عند قيامها الا الله ، چون رستاخيز آيد يا محمد بدان كه در آن احوال و احوال رستاخيز، پناهی و درگاهی نیست كه پاوى گر بزنند مگر درگاه و پناه الله آن خداوند كه جز وى خداوند نیست . ثم قال : « و استغفر لذنبك » ، گناهان كبائر بر پيغامبران روا نیست ، اما صغائر ، روا باشد كه برايشان رود كه بشراند و بشر از صغائر خالى نباشد و صغائر مصطفى (ص) كه در جاهليت برورفت يا بعد از نبوة ، گذشته و آينده همه آمرزيده است كه رب العالمين فرمود : « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » اما در اين آيت ، اورا استغفار فرمود تا است وى استغفار كنند و بر سنت وى در استغفار راست روند .

روى عن حذيفة قال : شكوت الى رسول الله (ص) ذرباً (') فى لسانى فقال اين انت من الاستغفار فانى لاستغفر الله كل يوم مائة مرة و جاء رجل فقال يا رسول الله انى ذرب اللسان و اكثر ذلك على اهلى فقال له النبى (ص) فاین انت من الاستغفار انى استغفر الله فى اليوم واللييلة مائة مره وقال (ص) وتوبوا الى ربكم فوالله انى لاتوب الى الله فى كل يوم مره . و روى انه قال (ص) : الملكة لا يذنبون وانتم تذنبون . فشربوها انتم بالاستغفار فان افضل العلم لا اله الا الله و ان افضل الدعاء استغفر الله . ثم تلا رسول الله (ص) : « فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات » ، قوله : « و للمؤمنين و المؤمنات » ، هذا اكرام من الله تعالى لهذه الامة حيث امر نبىهم (ص) ان يستغفر لذنوبهم وهو السفيح المجاب فيهم . كرامتى و فضلى عظيم است كه رب العزه اين امت را داد كه فرمود پيغامبر را تا گناهان ايشان را مغفرت - در ب بد زباني -

خواهد ، و مغفرت خواست وی آنستکه از بهر ایشان شفاعت کند و رب العزة شفاعت وی قبول کند.

روی ابو موسی الاشعری قال : قال رسول الله (ص) : خیرت بین الشفاعة و بین ان یدخل نصف امتی الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم و اكفی ، اترونها للمتقين المؤمنین لا ولكنها للمذنبین الخطائین و المتلوئین « والله یعلم متقلبكم و مثویكم » ای - بصر فكم فی الدنيا و منزلکم فیها ، و قیل - « متقلبكم » ، فی الدنيا و مثویكم ، فی الآخرة ، و قیل - « متقلبكم » منتسركم فی النهار ، « و مثویكم » ، ای - مستقرکم باللیل و قیل - « متقلبكم و مثویكم » انقلابكم من اصحاب الالباء الی ارحام الامهات . ثم منها الی الدنيا ثم منها الی القبر ثم منه الی الجنة او الی النار .

والمعنی - انه عالم بجمع احوالكم ، فلا یخفی علیه شیء منها ،

« و یقول الذین آمنوا » حرصا منهم علی الجهاد ، « لولا نزلت سورة » تأمرنا بالجهاد مؤمنان صحابه از سر ایمان و صدق خویش و استیناس بوحی منزل ، پیوسته آرزی نزل و حی میگردند و نیز تقاضاء قتال میگردند ، تحمل مشقت را در راه حق و تحصیل ثواب در آخرت ، ولان فی القتال احدی الحسنین : اما الشهادة و الجنة و اما الظفر و الغنیمه . و منافقان نزل و حی کراهیت مبد استند میسر سیدند که اگر فرمان بقتال آید و قتال بر ایشان گران بود و صعب یا میترسیدند که سر ایشان بوحی آشکارا گردد . و ذلك فی قوله : « یحذر المنافقون ان نزل علیهم سورة نبئهم بما فی قلوبهم » و قوله :- « فاذا اترلت سورة محكمة » ، کل ما لم ینسخ من القرآن محکم و قیل محكمة یعنی فیها احکام الغزو و قال قتادة : ، کل سورة ، ذکر فیها القتال ، محكمة و هی اشدها علی المفاقین ، « رأی الذین فی قلوبهم مرض » یعنی المنافقین ، « ینظرون الیک » سزراً ، « نظر المغشی علیه من الموت » ، یعنی کمن هو فی غشیان الموت کراهیه قتالهم مع العدو و قبل یشخصون نحوک بابصارهم نظراً حدیداً كما ینظر الساخص بصره عند الموت لکراهتهم القتال ، « فاولی لهم » ، کلمة وعید و بهدید کتوله : « اولی لک فاولی » اخذت من الولی و هو القرب ای - ولیک ما تکره و فاربک و قل - معناه اولی - الاسیاء لهم ان یعافوا . و یحتمل ان هذا الکلام لیس للوعید و المعنی - طاعة و قول



معروف، اولی لهم من الجزع عند الجهاد، ای - لو اطاعوا و قالوا قولاً معروفاً بالاجابه كان امثل و احسن و ذکر عن ابن عباس انه قال : اولی، و عبد و الکلام به تام ثم قال : لهم طاعة ای - للمؤمنین طاعة لله و لرسوله و قول معروف و اما وزن اولی فقد قيل - انه اسم علی وزن افعل جعل علماً للتهديد و الوعيد فلم ينصرف و قيل - وزنه فُعلی من آل یؤل ای - یؤل امرک الی شر فاحذره و قيل - «طاعة و قول معروف» معناه - يجب علیهم و ینبغی لهم طاعة و قول معروف و قيل - هذا کان من المتناقضین قبل الامر بالجهاد ای - امرنا طاعة و قول معروف فلما امروا به امتنعوا عنه، «فاذا عزم الامر»، ای - جد الامر و لزم فرض القتال و صار الامر معروفاً، «فلو صدقوا الله»، فی اظهار الايمان و الطاعة، «لکان خيراً لهم». و قيل : جواب اذا محذوف، تقدیره - فاذا عزم الامر نکلوا و کذبوا فيما وعدوا ولو صدعوا لکان خيراً لهم.

«فهل عسبتم ان توليتم»، معناه فلعلکم ان اعرضتم عن القرآن و فارقتهم احکامه، «ان تفسدوا فی الارض»، ای - تعودوا الی ما کنتم علیه فی الجاهلیة فتفسدوا فی الارض بالمعصية و البغی و سفک الدماء و مرجعوا الی الفرقة بعدما جمعکم الله بالاسلام، «و تقطعوا ارحامکم» قرأ یعقوب و تقطعوا بفتح التاء و التخفيف و الباقون بالتشديد من التقطیع علی التکثیر لاجل الارحام. معنی آنست که هیچ برآن اید، هیچ می اندیشید و می پندارید که اگر روزی از دین برگردید شما بحال جاهلست بازسید که عصیان آرید و خون یکدیگر ریزید و دو گروه شوید و خویشاوندیها بپسندید. بعضی مفسران گفتند : «ان توليتم» مشتق از ولایت است یعنی «فهل عسبتم ان توليتم» امر الناس، «ان تفسدوا فی الارض»، بالظلم چه پندارید و در سر چه دارید که اگر روزی ولایت دار و جهاندار شد و پادشاهان بید که در زمین تباهی کنید بظلم و معصیت و خویشاوندیها بپسندید و دلیل بر این، قرآءه علی بن ابی طالب (ع) است : «ان توليتم» بضم تاء و واو و کسر لام یعنی - ان اطعتم و ملکتم، چه میندازید در خوشستن چه میسگالید اگر روزی شما را سالاران بسندند و برخویشستن پادشاهان، که تباهی کنید در زمین و خویشاوندیها بپسندید.

قال بعضهم : المخاطبون فی هذه الآية المناقون و قيل - هم قريش و قيل - هم

الخوارج .

« اولئك الذين لعنهم الله » ، ابعدهم من رحمته ، « فاصمهم » ، عن الحق ،  
« و اعمى ابصارهم » ، عن الحق والهدى فلا يهتدون سبيلاً .

« افلا يتدبرون القرآن » ، فبحرفوا مالهم وعليهم ، « ام على قلوب اقفالها »  
فیل - « ام » بمعنی بل و اضاف الاقفال الى القلب لانها لیست من حديد و انما هی طبع  
و ختم و رین او غشاء و غلاف مما وصف قلوب الکفار به فذلك اقفال القلوب و فیل -  
هذا جواب لهم حين « قالوا قلوبنا فی اكنة - قلوبنا غلب » .

« ان الذين ارندوا على ادبارهم » ، رجعوا كفارا ، « من بعد ما نبين لهم -  
الهدى » قال قتادة هم كفار اهل الكتاب یعنی - اليهود كفروا بمحمد ( ص ) بعد  
ما عرفوا و وجدوا نعتہ فی کتابهم و قال ابن عباس والضحاك والسدي : هم المنافقون  
ارندوا بعدما سمعوا القرآن ، « الشيطان سول لهم » ، النسويل النصوير والتزين  
ای - زين الشيطان لهم القبيح « و املی » الله « لهم » ، ای - اسهلهم فی العمر و اخر عنهم  
العذاب و قبل - « الشيطان املی لهم » ای - طول املهم فاغروا به . فرأ اهل البصرة :  
أملی بضم الالف و كسر اللام و فتح الباء علی ما لم یسم فاعله ، و فرأ مجاهد : املی  
بارسال الیاء علی وجه الخبر من الله عزوجل عن نفسه انه بفعل ذلك و نروی هذه القراءة  
عن یعقوب هذا کقوله : « و املی لهم ان کیدی متین »

« ذلك » ، ای - ذلك الاملاء ، « بانهم قالوا للدين كرهوا » ، دو قولست  
درادن آیت یکی : « قالوا » جهودان اند ، « للدين كرهوا » منافقان اند یعنی كه جهودان  
فرامنافقان گفتند : « سنطعکم فی بعض الامر » ما سما را فرمان بریم در بعضی  
کارها یعنی که نعت و سمعت محمد پیوسیم و او را نکذیب کنیم .

قول دیگر آنست که منافقان فرا یهود گفتند که ما در عداوت محمد  
و باز نسستن از جهاد ، سما را فرمان بریم و سما را بشی دهم و این سخن در سر  
با یکدیگر میگفتند . رب العالمین سرایشان آسکارا کرد و مصطفی و مؤمنان را از آن  
خبر کرد ، « والله يعلم اسرارهم » ای - اسرار اليهود مع الماقتین . فرأ اهل الكوفة  
اسرارهم بكسر الهمزة علی المصدر و البا قون بفصحها علی جمع السر بم وصف عظیم

ما حلّ بهم عند الموت فقال : « فكيف اذا توقّتهم الملائكة يضربون وجوههم » عند الموت « و ادبارهم » حالة السوف الى النار .

« ذلك » اى - ذلك الضرب بسبب « أنّهم اتّبعوا ما اسخط الله » ، يعنى - المعاصى ومعاونة المشركين . قال ابن عباس - يعنى - ما كتموا من التوراة وكفروا بمحمد (ص) ، « و كرهوا رضوانه » ، اى - ما فيه رضوان الله من الايمان والطاعة و نصره - المؤمنين ، « فاحبط اعمالهم » اى - ابطال حسناتهم فى اليهودية و قيل - نزل ، من قوله - « انّ الذين اريدوا » الى هاهنا فى شأن المنافقين الذين رجعوا من المدينة الى مكة مرّدين .

« ام حسب الذين فى قلوبهم مرض » ، سكّ و نفاق ، « ان لن يخرج الله اضغانهم » ، اى - لن يظهر احقادهم وعداوتهم وحسدّهم على المؤمنين فيبدّوها حتى يعرفوا نفاقهم و فى بعض الآثار - لايموب ذو زيغ فى الدين حتى يفتضح .

« ولونساء لارينا كهم فلعرفتهم بسماهم » ، بعلامتهم بان نجعل فى وجوههم علامة نعرفهم بها . قال انس : ما خفى على رسول الله (ص) بعد نزول هذه الاية سىء من المنافقين ، كان يعرفهم بسيماهم ، « ولتعرفنهم فى لحن القول » فيه قولان : احدهما فى صوره القول و فحواء يقال فلان لحن حجته من فلان ومنه الحديث عن النبى (ص) لعل بعضكم ان يكون لحن بحجته من بعض والفعل منه لحن بكسر الحاء يلحن لحناً فهو لحن اذا فطن بالسبى والقول الثانى : ما قال الكلبي - فى لحن القول ، فى كذبه وهو ازالة الكلام عن جهته والفعل منه لحن بفتح الحاء يلحن لحناً فهو لحن و المعنى - انك تعرفهم فيما يتعرضون من تهجين اسرك و اسر المسلمين و الاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الاية لا يتكلم منافق عند النبى (ص) الا عرفه بقوله و استدل بفحوى كلامه على فساد دخلته « والله يعلم اعمالكم » ويرى ظاهرها و باطنها ويميّز خيرها عن شرها .

« ولنبلونكم » اى - لنعاملنكم معاملة المختبر بان نأمركم بالجهاد و القتال « حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين » ، اى - علم الوجود و المعنى حتى يبين المجاهد و الصابر على دينه من غيره و قيل - حتى نعلمهم عياناً كما علمناهم غيباً ، فان



المجازاة تقع على ما يظهر منهم ، « ونبلو اخباركم » ، اى - نظهرها ونكشفها باباء من يابى القتال ولا يصبر على الجهاد . قرأ ابوبكر عن عاصم « وليبلونكم حتى يعلم المجاهدون ويبلو » بالياء فيهن لقوله : « والله يعلم اعمالكم » وقرأ الآخرون بالنون فيهن لقوله : « ولونشاء لاريناكم » ، وقرأ يعقوب : ونبلوسا كنة الواو ردا على قوله : « ونبلونكم » والآخرون بالفتح ردا على قوله - حتى يعلم : كان الفضيل اذا قرأ هذه الآية بكى . وقال اللهم لانبلنا فانك ان بلوننا هتكت اسرارنا وفضحتنا .

« ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله وساقوا الرسول » ، اى - عادوه ، « من بعد ما تبين لهم الهدى » ، اى - ظهر لهم انه الحق وعرفوا الرسول ، « لن يضر الله شيئا » ، انما يضررون انفسهم ، « وسيحبط اعمالهم » ، فلا يرون لها ثوابا فى الآخرة . قال ابن عباس : هم المطعمون يوم بدر ونظيره قوله عز وجل : « ان الذين كفروا ينفقون اموالهم ليصدوا عن سبيل الله » .

« يا ايها الذين آمنوا اطعوا الله » ، بنوحده ، « واطيعوا الرسول » ، بتصديقه ، « ولا تبطلوا اعمالكم » ، بالشك والنفاق .

قال الكلبي : « لا تبطلوا اعمالكم » بالرياء والسمعة وقال الحسن : لا تبطلوا اعمالكم ، بالمعاصى والكبائر . وقال ابو العالية - كان اصحاب رسول الله (ص) يرون انه لا يضر مع الاخلاص بقول لا اله الا الله ذنب كما لا ينفع مع الشرك عمل فخافوا الكبائر بعده ان تحبط الاعمال قال الله تعالى : « لا تبطلوا اعمالكم » ، فان الشريك يطل الخمر والخمر يبطل السر وملاك العمل خوانمه وقل : معناه لا ترجعوا بعد الابمان كفارا ولا بعد الطاعة عصاه . وقال مقاتل : معناه لا امنوا على رسول الله بالاسلام ، نزلت فى بنى اسد ابن خزيمه كانوا يمتنون على رسول الله اذ اسلموا .

« ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله ثم ماتوا وهم كفار فلن يغفر الله لهم » نزلت فى اصحاب القلب وحكمها عام وقال مقاتل : نزلت فى رجل سأل النبى (ص) عن والده وقال انه كان محسنا فى كفره فقال (ص) - هو فى النار فولى الرجل وهو بمكى فدعاه فقال (ص) والدك والذى ووالد ابراهيم فى النار ، فنزلت هذه الآية .

« فلا يهنوا ويدعوا الى السلم » ، يعنى ولا تدعوا ، فاكتفى بالاولى من الآخرة

اي - لا نضعفوا ولا تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء ، منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح وامرهم بحربهم حتى يسلموا ، السلم والسلام لغتان وقيل - السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء ، « و انتم الاعلون » ، اي - انتم الغالبون عليهم . قال **الكلبي** - آخر الامر لكم و ان غلبوكم في بعض الاوقات و قبل - كان رسول الله (ص) اتقى العدو يوم احد فلجاء الى الشعب فنزلت هذه الايه ، « والله معكم » ، بالعون والنصرة ، « ولن يترككم اعمالكم » اي - لن ينقصكم شيئاً من بواب اعمالكم يقال وتره يتره و برآ و تره اذا نقص حقه ومنه سمي الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حُصّ على طلب الآخرة . فقال :

« انما الحيوة الدنيا لعب و لهو » اي باطل و غرور يقطعان في اسرع مده ، « و ان يؤمنوا » ، بالله و رسوله ، « و يتقوا » ، الشرك و المعاصي ، « يؤنكم اجوركم » ، اي - جزاء اعمالكم في الآخرة ، ثم قال : « ولا يسئلكم اموالكم » يعني لا يسئلكم الله و رسوله اموالكم كلها في الصدقات انما يسئلكم العسر و ربح العسر فطيبوا بها نفساً والى هذا القول ذهب ابن عبيدة ، يدل عليه سياق الايه . « ان يسئلكموها فيحفكم » ، اي يجهدكم ويلحف عليكم بمسئله جميعها ، « ببخلوا » بها فلا نعطوها ، « ويخرج اضغانكم » ، بغضكم و عداوتكم ، اي - يبغب ذلك منكم حقداً يظهر و لا يخفى وقيل - يصير سبباً للاضغان لان المؤمنين لم يكن في قلوبهم اضغان . قال قتاده : علم الله عز وجل ان ابن آدم يقيم ممن يريد ماله و نظير هذه الايه قوله : « و لو انا كتبنا عليهم ان اقتلوا انفسكم » ... الايه و الاحفاء و الاحاح و الاحاف واحد و هو المبالغه في المسئله و قيل - معنى قوله : « لا يسئلكم اموالكم » اي - لا يسئلكم اموالكم لنفسه سبحانه وقيل - لا يسئلكم اموالكم انما ذلك ماله و هو المنعم باعطائه كفوله : « وآبرهم من مال الله الذي آتاكم » .

قوله : « هالتم هؤلاء يدعون لتتغنوا في سبيل الله » يعني - اخراج ما فرض الله عليكم ، « فمنكم من يبخل » معناه - كف يأمركم باخراج جميع اموالكم و قد دعاكم الى انفاق البعض في سبيل الله فمنكم من يبخل فلا ينفق و قيل - « فمنكم من يبخل » ، بما فرض الله من الزكوه . « و من يبخل فاما يبخل عن نفسه » ، عن بمعنى على

ای - یبخل علی نفسه بالجزاء والثواب ، وقیل - انما یبخل عن نفسه یعنی - عن یبخل نفسه لأن نفسه لو كانت جواداً لم یبخل بالنفقة فی سبیل الله وفیل - یبخل عن داعی نفسه لاعن داعی ربه ، « والله الغنی » ، ای - الغنی عن اتفاقکم لا حاجة به الی مالکم ، « و انتم الفقراء » ، الیه والی ما عنده من الخیر ، « و ان تتولوا یتبدل قوماً غیرکم » الخطاب لقریش ، و البدل الانصار هذا کقوله : « فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلتنا بها قوماً » ... الایة وفیل - الخطاب للعرب والبدل العجم .

روی ابوهریره قال : نلارسل الله (ص) هذه الایة : « و ان تتولوا یتبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » . قالوا - یارسول الله من هؤلاء الذین ان تولینا یتبدلوا بنا ثم لایکونوا امثالنا فضرِبَ بده علی منکب سلمان الفارسی و قال هذا وقومه ، ولو کان الدین معلّقاً بالشریاء لنالہ رجال من فارس .

قال الکاتبی : شرط الاستبدال بهم شرط بولیهم ، ثم لم یتولوا فلم یتبدل بهم . وقیل - نهّد بهم مدح ، فقال : « ثم لایکونوا امثالکم » . وعن ابن عمر قال - قال رسول الله (ص) : لله عزوجل خبرنان من خلفه فی ارضه قریش خبره الله من العرب وفارس خبره الله من العجم .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : « فاعلم انه لا اله الا الله » بدان ده این کلمه توحید مایه دین است و اسلام را رکن مهن است . حصار امانست و شعار اهل ایمان است و مفتاح جناسست . بی گفتار این کلمه نه اسلامست نه سلامست . بی بذیرفتن این کلمه ، نه ایمانست نه امانست . نا بزبان نگوئی در دنیا سلامت نست ، با بدل نپذیری در عیبی کرامت نست ، هر که در حمایت این کلمه بزرگوار آمد در سر پرده امان خدای جبار آمد . مردی که هفتاد سال در کفر و شرک بوده و در وهده ضلالت و غوایت افتاده و در عذیب خدایان و هجران مانده ، چون روی قبول دین اسلام آرد و این کلمات بزبان بگوید و بدل بدیرد آن سرک و کفر وی همه بیست گرداند و در ناوس برق این کلمات در صدر توحید بر ساط امن بیسند . بس آنکس که بیگانه است



و می‌خواهد که در سرای آشنائی آید، مفتاح وی این کلمات است و آن آشنا که در حظیره اسلامست و خواهد که از کوره صورت در گذرد و بمناهج معانی رسد ابتداء وی گفتار این کلمات است و آنکس که خواهد از حجره رسم و نهاد خود هجرت کند بدرقه راه وی حقایق این کلمات است.

معانی اوراق آدم و صحف شیث و ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و فرقان محمد (ص)، آن جمله در ضمن این حروف و کلماتست. آدم صفی که بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت بود، در نخستین منزل وجود در صدر دول بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنکه ترنم حال ناک وی در طنین انس این کلمات بود.

ادریس که از و هده طلمت خاک، بسرای پاک توانست شد، معتصم وی این کلمات بود. نوح شکور که در سیه نجات سلامت و کرامت یافت، بعصمت و حسمت این کلمات بود. خلیل که آس گاه دسمن روی بوستان انس و روضه قدس گشت، از روح نسیم و فوح نسیم این کلمات بود. موسی کلیم که از زحمت و ظلمت مجاورب فرعون بر سب و راه مکالم و مناجات حق بروی روشن گشت از باوش برفی این کلمات بود.

مهر عالم رسید و لد آدم خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان، تا بود در مطاق الطاف این کلمات بود و در نور بهجت این کلمات بود و عزت خطاب این کلمات بود. با رب العزه باوی این بفرمود: «فاعلم انه لا اله الا الله»، فرمان آمد که یا محمد کتاب الهی بر است تو، بخ سیاست بچپ تو، برفی کلمه توحید شمع راه تو، محو و اباب بدولت و وصول تو، دول با کتاب و وصول با نع. کتاب از بهر اباب و بیغ از بهر محو. یا محمد ما حکم چنان کردیم که هر که بر تو بمرّد نماید و روح خود را بروح این کلمه: «لا اله الا الله» معطر نکند، بریق سعاع بیغ قهر سرع تو دمار از آسان صورت وی بر آرد و هر که در حمایت و لایب قبول ان کلمه شهادت آید همین سع باسبان حریم وی ناسد. ایست که مصطفی (ص) فرمود: «امر ان اقابل الناس حنی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منی دماء هم و اموالهم الا

بحفها و حسابهم علی الله عزوجل » گفت: مرا فرموده اند که در صف جهاد با کفار، قتال همی آرم نا آنکه بگویند: لا اله الا الله محمد رسول الله. چون صیغت این کلمات بر زبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان در حمایت و عصمت این کلمات شد. نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم، مگر بحق واجب و سببی لازم که شرع آنرا واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندر آن جهان با خداوند بود عزوجل و صحت عقبت ایشان آنجا ظاهر گردد. ای جوانمرد، نجات از بئ ظاهر بسبب مظاهرست و نجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بر زبان ظاهر گفتی - لا اله الا الله، تیغ این سرای از گردنت برخاست و چون بدل پذیرفتی - لا اله الا الله، عقوبت آن سرای از تننت برخاست. زبان مؤمن با سببان دلست. بذکر تسبیح و تهلیل با سبانی دل کند. هر گاه که دل بصفت اخلاص و پیرایه صدق آراسته بود، با سببان برجای خود بود. اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد، خراب بود و در خانه خراب با سببان نشاندن محال بود. چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحد وطن گرفت. همه راهها بشهر عز خود فرو برد. عبرت بدیده فرستد، نا پرده داری کند. حکمت بکوش فرستد با جاسوسی کند. شهادت بر زبان فرستد با با سبانی کند. ولایت جوارح سلطان وار فرو کرد. نسیم روح او روح را معطر همی دارد و صولت نعمت او بزویر و سحر سلطانرا معطل همی دارد. والله ولی التوفیق.

«فاعلم انه لا اله الا الله» کان له (ص) علم البهن فأمر بعین البهن و كان له عین البقین فأمر بحق البقین.

مصطفی (ص) را علم البهن بود، باین خطاب او را از علم البهن یا عین البقین خواندند و آنکه از عین البهن او را بحق البهن بردند، سحر

بازلب انزل من و دادك منزلاً سحر الالباب عند نزوله

علم البهن اسدلالی است، عین البقین اسدراکی، حق البهن حصی است. علم البهن مطالعت است، عین البهن مکاسفت است، حق البهن مساهدت است. علم البهن از سماع بود، عین البهن از الهام روید، حق البهن از عیان خبرد. علم البهن سبب

بِسْناختن اسب ، عین الیقین از سبب بازرسن است ، حق الیقین از انتظار و تمیز آزاد گشتن است . کسی که خواهد تا از علم الیقین بعین الیقین رسد او را سه چیز بکار باید : استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت . چون خواهد که از عین الیقین بحق الیقین رسد ، برک ندبیر باید و لزوم رضا و حرمت در خلوت و خجل از خدمت . پس چون بحق الیقین رسد آنست که پیر طریقت گفت : باران که بدریا رسید برسد ، در خود برسد آنکس که بمولی رسید ، اگر کسی گوید ابراهیم خلیل را گفتندی : اسلم جواب داد که : اسلمت . مصطفی حبیب را گفتند : فاعلم ، نگفت که : علمت . جواب آنست که خلیل رونده بود در راه « انی ذاهب الی ربی » ، دروادی تفرقت مانده لاجرم جوابش خود بایست داد و حبیب ربوده حق بود در نقطه جمع ، نواخته اسری بعبده ، حق او را بخود باز نگذاشت از بهروی جواب داد که « آمن الرسول » و الايمان هو العلم ، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم ، اتم من اخباره بنفسه انی علمت .

فوله : « واستغفر لذنبك » ، ای - اذا علمت انك علمت « فاستغفر لذنبك » هذا فان الحق علی جلال قدره لا يعلمه غیره یا محمد چون در خود بدانی که ما را دانستی ، از این دانس توبه بیار و استغفاری بکن که جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند .

ولو جهها من وجهها قمر      ولعینها من عینها کحل  
برا که داند ، ترا تودانی نو      ترانداند کس ، تورا تودانی بس

« والله الغنی و انتم الفقراء » والله الغنی عن طاعتکم و انتم الفقراء ، الی رحمته ، الله غنی اسب ، او را بکس نیاز نیست . واحد است ، او را شریک و انبار نیست . جبار است ، کس را در وصال او رنگ نیست . مالک الملک است ، هر چه کند کس را زهرة اعتراض و روی جنگ نیست . اگر اعمال صدیقان زمین و طاعات قدیسان آسمان جمع کنند در میزان جلال ذوالجلال پر بشه ای نسجد .

نگر نا باین عمل شوریده خود ننگری و درین عقل مختصر خود بدیده اعجاب نظر نکنی و او را که جویی بفضل او جویی نه بعقل و عمل خود .  
« ولولا فضل الله علیکم و رحمته مازکی منکم من احد ابداً » ای جوانمرد



عزت صفت اوست و غنی نعت او . علم و فهم و عقل کجا زهره آن دارد که پیش عزت او باز شود . فضل صفت اوست و عزت صفت او و پیش صفت او که باز نشود هم صفت او باز شود . هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و او را نوسید باز گردانید و هر که در پناه فضل او رفت بردارد او با علی علین رسید .

هر که تکیه بر اعمال خویش کرد ، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او آویخت او را بجنات نعیم بر گذاشتند و بمعد صدق رسانیدند « عند ملیک مقتدر » . قال النبی ( ص ) : ما منکم من احد ینجیه عمله ، قالوا ولانت یا رسول الله ، قال : ولا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته .

## سورة الفتح

### مدنیة

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : - « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بسم خداوند فراخ بخشاشن مهربان .

« انا فتحنا لك » ، ما بر گزاردیم برا حکم و برگشادیم برا داوری ، « فتحاً مبیناً (۱) » بر گشادی بی سبخت و بر گزاری بر خیرت بی بهمت .

« لیغفر لك الله » ، تا الله یامرزد برا ، « ما تقدّم من ذنبك » ، هر چه گذشت از گناه تو ، « وما تأخر » ، و هر چه با پس ماند [ که خواهی کرد ] ، « ویتم نعمته عليك » ، و تمام کند بر تو نیکوئی خویش که کرد ، « ویهدیک صراطاً مستقیماً (۲) » و راه مبنماید برا براه راست .

« وینصرك الله نصراً عزیزاً (۳) » و یاری دهد خداوند برا داری دادنی بررگ بسروی .

« هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین » ، الله آسمکه فرو فرسناد آرام [ایمان] دردلهای گرویدگان ، « لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم » ، آرا با ایمان

افزایند با ایمان خویشی که دارند ، « وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ » خدایر است سپاههای آسمان وزمین ، « وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا (۴) » واللّه دانائی است راست کار .  
 « لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ » ، تادرآرد گرویدگان را مردان وزنان  
 « جَنٰتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ » ، در بهشتها که میرود زیر درختان آن جویها ،  
 « خَالِدِيْنَ فِيْهَا » ، جاویدان در آن ، « وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ » ، وبسترد از ایشان کرده های بد ایشان ، « وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِيْمًا (۵) » وآن نزدیك الله پیروزیست بزرگوار .

« وَ يُعَذِّبُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ » ، وتاعذاب کند دورویان را مردان و زنان ، « وَ الْمَشْرِكِيْنَ وَ الْمَشْرِكٰتِ » ، « الظَّالِمِيْنَ بِاللّٰهِ ظُنُّ السُّوْءِ » ، آن بد اندیشان در خدای ، « عَلَيْهِمْ دَاۤئِرَةُ السُّوْءِ » ، بدنیت ایشان وبد افتادن جهان گرد ایشان ندادا « وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ » ، وخشم گرفت الله بر ایشان ، « وَلَعَنَهُمْ » ، وبنفرد ایشانرا ، « وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ » ، وایشانرا دوزخ ساخت ، « وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا (۶) » و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست .

« وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ » ، وخدایر است سپاهها آسمان وزمین ،  
 « وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا (۷) » الله است آن توانای دانا همیشه .

« اَنَا اَرْسَلْنَاكَ » ، ما فرستادیم برا ، « شَاهِدًا » ، تا گواه باشی [مرا بر کافر و مؤمن] ، « وَمُبَشِّرًا » ، وبشارت رسانی . « وَ نَذِيْرًا (۸) » ، و بیم نمائی .  
 « لَتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ » ، تا بگروید شما که مؤمنان اید بالله و فرستاده او ،  
 « وَتُغْرِرُوْهُ » ، ویاری دهید او را ، « وَتُوقِرُوْهُ » ، وسکوه دارید او را و بزرگ ،  
 « وَتُسَبِّحُوْهُ بِكُرَّةٍ وَّ اَصِيْلًا (۹) » واللّه را بستائید وپرستید بامداد و شبانگاه .

« اِنَّ الَّذِيْنَ يَبٰیْعُوْنَكَ » ، ایشان که بیعت میکنند با تو ، « اَنْفُسًا يَبٰیْعُوْنَ اللّٰهَ » ، بیعت بالله میکنند ، « يَدُلُّهُ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ » ، دهن الله زبردستهای ایشان ، « فَمَنْ نَكَثَ » ، هر که پیمان سکند ، « فَاَنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰی نَفْسِهِ » ، بدناسی وزیان آن برخو بستن میاورد ، « وَ مِنْ اَوْفٰی » ، وهر که بوقا بازآید ، « بِمَا عٰهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهُ » ، بان پیمان که کرد وعهد که بست بالله ، « فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا (۱۰) » آری ناو دهد الله مزد بزرگوار .

« سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ » آری میگویند نرا با پس کردگان  
 خدای از این اعراب بادیه نشین ، « شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا » ، ناپرداخته داشت  
 ما را مال ما و کسان ما ، « فَاسْتَغْفِرْنَا » ، آمرزش خواه ما را از خدای ، « يَقُولُونَ  
 بِالسَّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ » ، بزبانهای خویش چیزی میگویند که در دلهای ایشان  
 نیست ، « قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ » ، گوی از خدای و کار خدای شما را بدست  
 که چیز است ، « ان اراد بكم ضراً » ، اگر ب شما گزند خواهد ، « او اراد بكم  
 نفعاً » ، یا شما سودی خواهد ، « بل كان الله بما تعملون خبيراً (۱۱) » ، به که  
 الله بآنچه شما میکنید دانا و آگاه است .

« بل ظنتم ان لن ينقلب الرسول » آری چنان میپنداشتید که رسول بازنگردد ،  
 و با پس نیاید ، « والمؤمنون الي اهلهم ابدآ » ، و مؤمنان هرگز با خانمان  
 خود نیایند ، « و زين ذلك في قلوبكم » ، و آن پنداره در دلهای شما آراسته اند ،  
 « و ظنتم ظن السوء » و پنداره بد پنداشتید ، « و كنتم قومآ بورآ (۱۲) » و شما  
 قومی اید بنیست سده .

« ومن لم يؤمن بالله ورسوله » و هر که بنگرود بخدای و رسول او [گرویدنی  
 راست] ، « فَأَنَا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) » ما بساختیم نا گرویدگانرا آس .

« وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » ، الله راست بآسمان و هفت  
 زمین ، « يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ » ، میگیرد او را که خواهد و آمرزد او را  
 که خواهد ، « وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴) » و الله آمرزگار است بخسانده همسده .

« سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ » آری میگویند با پس کردگان خدای ، « إِذَا انْطَلَقْتُمْ  
 إِلَىٰ مَغَانِمَ » آنکه که شما بغنیمتهای خیر رفتید « لَتَأْخُذُوها » با آنرا در دست آرید ،  
 « ذُرُونَا نَتَّبِعْكُمْ » ، گذارید ما را با شما بیائیم « يَرِيدُونَ ان يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ » ،  
 میخواهند که گفت خدای دیگرگون کنند ، « قُلْ لَن تَتَّبِعُونَا » ، گوی به که شما نیابید  
 ب ما ، « كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ » ، چنان گفته است الله باز « فَيَقُولُونَ بل تحسدونا » ،  
 آری ایشان خواهد گفت که شما می حسد آرید ب ما ، « بل كانوا لا يفقهون إلا  
 قليلا (۱۵) » [نه حسد نیست] که ایشان گروهی اند کم دانان .



« قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ » ، گوی با پس بردگان را از اعراب ، « سَتَذْكُرُونَ »  
 الی قوم ، شما را با جنگ گروهی خواهند خواند ، « اُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ » گروهی  
 با زور سخت ، « تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ » تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند ،  
 « فَإِنْ تَطِيعُوا » ، اگر آن روز فرمان برید [ و جنگ کنید ] ، « يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا  
 حَسَنًا » ، شما را دهد الله مزدی نیکو ، « وَإِنْ تَوَلَّوْا » و اگر آنروز برگردید  
 از طاعت ، « كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ » ، چنانکه پیش باز برگشتید [ از آمدن به حدیبیه ]  
 « يَعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (۱۶) « عَذَابُ اللَّهِ سَئِيمًا » عذابی دردناک ،  
 « لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ » ، بر نابینا تنگی نیست [ در جهاد نا کردن ] ،  
 « وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ » ، و نه بر لنگ و نه بر بیمار ،  
 « وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » ، و هر که فرمان برد الله را و رسول او را ، « يَدْخُلْهُ  
 جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » ، درآرد او را در بهشتی زیر درختان آن جویها  
 روان ، « وَ مَنْ يَتَوَلَّ » ، و هر که برگردد از فرمان برداری ، « يَعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا » (۱۷)  
 عذاب کند الله او را عذابی دردناک .

## النوبة الثانية

این سوره الفتح باجماع مفسران مدنی است . دوهزار و چهارصد و هشت  
 حرف و پانصد و سصت کلمه و بیست و نه آیت جمله بمدينه فرو آمد آنکه که از  
 حدیبیه باز گشته بودند و رسول خدا گفت : انزلت علی اللیلة سورة لہی احب الی  
 سما طلعت علیہ الشمس . و رواية انس بن مالك قال - لما رجعنا من الحديبية وقد  
 حیل بیننا و بین نسکنا فنحن بین الحزن والکابة انزل الله ، « انا فتحنا لک فتحاً مبیناً »  
 فقال النبی ( ص ) : لقد انزل علی آیه هی احب الی من الدنيا کلها ، و در خبر است  
 که هر که این سوره برخواند شب اول از ماه رمضان در نماز بطوع ، رب العالمین  
 تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویشی دارد و از آفات و مکاره بگه دارد و این  
 سوره از آن سورتهاست که در آن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره  
 یک آیت است : « لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر » نسخ قوله : « ما  
 ادری ما یفعل بی »

قوله : اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مَبِينًا ، خلافت میان علماء که این کدام فتح است .

قتاده گفت : فتح مکه است ، مجاهد گفت : فتح خیبر است و جمهور مفسران بر آنند که این صلح حدیبیه است . معنی الفتح فتح المنغلق والصلح مع المشركين بالحدیبیة كان متعذراً حتى فتحه الله عزوجل . کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب العزه بفضل خود آن کار فروسته برگشاد و آن دشواری آسان کرد و آنرا فتح نام کردند .

مصطفی (ص) را بر رسیدند آن روز که : افتح هذا فقال - عظیم . گفتند - یا رسول الله این فتحی است ، گفت - فتحی عظیم ، آنرا عظیم گفت که در آنروز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان را وعده نصرت و ظفر دادند و غنائم خیبر در آن پیوست و غلبه روم بر پارس که پیغامبر خدای آنرا وعده داده بود در آن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند .

قال الزهري : لم يكن في الاسلام فتح اعظم من صلح الحديبية و ذلك ان المشركين اختلفوا بالمسلمين فسمعوا كلامهم فتمكن الاسلام في قلوبهم واسلم في ثلث سنين خلق كثير و اكثر بهم سواد الاسلام .

روی اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال بعدون انتم الفتح فتح مکه فتحاً و نحن نعد الفتح ببيعة الرضوان كنا مع النبي (ص) اربع عشرة مائة ، والحدیبیة بئر فنزحنا ها فلم نترك فيها قطرة فبلغ ذلك النبي فجلس على سفیرها ، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فيها فجاء بالماء حتى عمهم و قيل - سمی يوم الحدیبیة فتحاً لانه كان سبب فتح مکه والمعنى دنا فتحه و كان يوم الحدیبیة في سنة ست من الهجرة . مجمع بن جارية الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می باز گشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می شتافتند و بنزدیک رسول خدا میشدند ، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیک رسول چیست ؟ جواب دادند که وحی آمده از آسمان میشتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا - چون مردم فراهم آمدند ، رسول خدا آغاز

کرد و برخواند : « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » عمر خطاب گفت : يا رسول الله اوفتح هو قال - نعم والذي نفسي بيده انه لفتح قوله : - « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » ، اى - قضينا لك قضاءً بيناً غير مختلف و لاذا شبهة لكن على خيرة و الفتح عند العرب هو القاضى و منه قوله عزوجل يمدح نفسه : « و هو الفتح العليم » ، و منه قوله : - « ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق » و المعنى قضينا لك بهذه المهادنة قضاءً مبيناً . قال مقاتل : يسرنا لك يسراً مبيناً بغير قتال « ليغفر لك الله » ، قبل - هذه اللام ليست بلام كى ولكنها لام عده ليست من الكلام الاول كقوله عزوجل : « و لله ما فى السموات و ما فى الارض - ليجزى الذين اساؤا بما عملوا » فهو كلام عده مستأنف تأويله ؛ فتح لك فتحاً و هو يغفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر . و قيل - اللام لام كى و معناه - انا فتحنا لك فتحاً مبيناً لكى يجتمع لك من المغفرة تمام النعمة فى الفتح . و قيل هو مردود الى قوله : « و استغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات - ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر - و ليدخل المؤمنين و المؤمنات جنات » ، قوله : « ما تقدم من ذنبك » ، يعنى فى الجاهلية قبل الرسالة ، « و ما تأخر » من ذنبك الى وقت نزول هذه السوره ، و قيل - « ما تأخر » مما يكون و هذا على طريقه من يجوز - ارتكاب الصغائر على الانبياء و قال سفيان الثوري : « ما تقدم » ، ما عملت فى الجاهلية « و ما تأخر » كل مسمى لم عمله و يذكر مثل ذلك على طريق التأكيد كما يقال - اعطى من رآه و من لم يره و ضرب من لقيه و من لم يلقه و قال عطاء الله الخراسانى « ما تقدم من ذنبك » ، يعنى - ذنب ابويك آدم و حوا ببركتك « و ما تأخر » ذنوب امتك بدعوىك ، « و يتم نعمته عليك » تمام النعمة ها هنا النبوة و ثوابها نظيره فى سورة يوسف « كما انما على ابويك من قبل » . و قيل - « يتم نعمته عليك » ، باعلاء دينك و فتح البلاد على يدك ، « و يهديك صراطاً مستقيماً » اى - يثبتك عليه و قيل - « و يهديك » ، اى - يهدى بك .

« و ينصرك الله نصرأ عزيزاً » ، ذاعز لاذل بعده . و قيل - « عزيزاً » ، اى - معزاً و قيل - ممتنعاً على غيرك مثله .

« هو الذى انزل السكينة طمأنينة الايمان فى قلب المؤمن »



التي بها يحمل القضايا ويقوى بالبلايا وهو قوله عز وجل - « ونطمئن قلوبهم بذكر الله ،  
 الا بذكر الله تطمئن القلوب » وهو الذي لا يهيجه تسيئ ولا يرده مانع و هو في قوله :  
 « يا ايها النفس المطمئنة » ، والاية نزلت في **ابي بكر الصديق** ثم في باثر اصحابه .  
 وقيل - « السكينة » الصبر على امر الله والثقة بوعده الله والتعظيم لامر الله . « ليزدادوا ايماناً  
 مع ايمانهم » **قال ابن عباس** : بعث الله نبيه عليه السلام بشهادة ان لا اله الا الله فلما  
 صدقوه زادهم الصلوة ثم الزكوة ثم الصيام ثم الحج ثم الجهاد حتى اكمل دينهم  
 لهم فكلما امروا بتسيئ فصدقوه ، از دادوا تصديقا الى بصديقهم و يقيناً مع يقينهم .  
 « والله جنود السموات والارض » ... الاية . جنود السموات الملائكة وجنود الارض الانس  
 والجن وقيل - كل ما في السموات والارض بمنزلة الجند له لو شاء لا انتصر به كما ينتصر  
 بالجند ونأويل الاية : لم يكن صد المشركين رسول الله (ص) عن قلة جنود الله ولا عن  
 وهن نصره لكن على علم الله عز وجل واختيار قوله : « ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات »  
 كان رسول الله (ص) قيل له : « قل ما كنت بدعاً من الرسل وما ادري ما يفعل بي ولا بكم »  
 فكان رسول الله والمؤمنون في علم الغيب شرعاً فلما نزلت عليه « ليغفر لك الله » « ويتم  
 نعمته عليك » وقال رسول الله (ص) انزلت على سورة هي احب الى من الدنيا وما فيها  
 قالوا له - هنيئاً لك يا رسول الله بين الله لك امر لك فمالنا فنزلت :  
 « ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها » ،  
 هذا في ازاء قوله : « ويتم نعمته عليك » ، و « يكفر عنهم سيئاتهم » هذا بازاء  
 قوله : « ليغفر لك الله » التكفير التغطية وهو بمعنى المغفرة اي - « يكفر عنهم سيئاتهم »  
 قبل ان يدخلهم الجنة ليدخلوها معرّين من الاثام ، « وكان ذلك عند الله » ، اي -  
 في الدار الآخرة و في حكم الله ، « فوزاً عظيماً » لما نزلت هذه الايات قال المنافقون من اهل  
 المدينة والمشركون من اهل مكة - قد اعلم ما يفعل به و باصحابه فما عسى يفعل  
 بنا فنزلت :

« ويعذب المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات الظانين بالله ظن  
 السوء » ان لن ينصر محمداً والمؤمنين ، وقيل ظنهم ان لن ينقلب الرسول والمؤمنون

الى اهلهم ابدآ وقبل - ظنهم ان لله شريكا وان لن يبعث الله احداً . قوله : « عليهم دائرة السوء » ، اى - يدور عليهم ويعود اليهم ضرر ما دبروا ويقع الفساد و الهلاك بهم ، هذا كقوله : « ويتربص بكم الدوائر » ، والدوائر ما يدور بالرجل من حوادث الدهر و نكباته ، « و غضب الله عليهم ولعنهم » ابعدهم من رحمته ، « و اعد لهم جهنم » هياها لهم ، « وسأنت مصيراً » .

« والله جنود السموات والارض » ، فيدفع كيد من عادى نبيه والمؤمنين بما شاء منها . هو الذى جند البعوض على نمرود والهدد على بلقيس ، « وكان الله عزيزاً » ، فى امره ، « حكماً » فى فعله . روى ان عبد الله بن ابي بن سلول قال هب محمداً هزم اليهود و غلبهم فكيف استطاعته بفارس والروم ، فانزل الله تعالى : « والله جنود السموات والارض » اكثر عدداً من فارس والروم ، « وكان الله عزيزاً » ، منيعاً فى سلطانه ، « حكماً » ، فى تدبيره و صنعه .

« انا ارسلناك شاهداً » ، على امتك يوم القبة شاهداً لهم بعملهم و قل شاهد الانبياء بالتبليغ ، « ومبشراً » ، للمؤمنين ، « ونذيراً » للكافرين . « مبشراً » ، لمن اطاع . « نذيراً » لمن عصى . ثم رجع الى خطاب المؤمنين فقال :

« لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه و تنصروه و تقابلوا معه بالسيف . العزر والتعزير النصر مرة بعد اخرى ، « و توقروه » اى تعظموه و يرفعوه و تدعوه باسم الرسول و باسم النبى وها هنا وقف نام ثم تبتدئ فتقول : « وتسبحوه » ، هذه الهاء واحدة راجعة الى الله سبحانه فى هذه الاية اى - تسبحوا الله وتصلوا له « بكره واصيلاً » بالغداة والعشى . قرأ ابن كثير وابوعمر و ليؤمنوا ويعزروه ويوقروه ويسبحوه بالياء فيهن لقوله : فى قلوب المؤمنين .

« الذين يبايعونك » ، بالحديبية ، « انما يبايعون الله » لانهم باعوا انفسهم من الله بالجنة كقوله : « استرى من المؤمنين انفسهم » . روى عن يزيد بن ابي عبيد قال : قلت لسلمة بن الاكوع على اى شئ بايعتم رسول الله يوم الحديبية . قال - على الموت . و روى عن معقل بن يسار قال : لقد رأيتنى يوم الشجرة والنبى ( ص ) يبايع الناس و انا رافع غصناً من اغصانها عن رأسه ونحن اربع عشرة مائة قال - لم نبايعه

على الموت ولكن باعناه على ان لا نفر . قال ابو عيسى - معنى الحديثين صحيح فبايعه جماعة على الموت اى - لا نزال نقاتل بين يديك ما لم تقتل ، وبايعه آخرون و قالوا - لا نفر فقال لهم النبى (ص) - انتم اليوم خيرا هل الارض . فوله : « بئد الله فوق ايديهم » ، قال ابن عباس : « بئد الله » بالوفاء لما وعدهم من الخير ، « فوق ايديهم » ، بالوفاء . وقال السدى : كانوا يأخذون بيد رسول الله (ص) ويبايعونه و « بئد الله فوق ايديهم » ، عند المبايعة . وقيل - عقد الله فى هذه البيعة فوق عقدهم ، « فمن نكس » ، اى نفى ولم يف به « فانما ينكت على نفسه » ، اى عليها وبال ذلك ، « ومن اوفى بما عاهد عليه الله » ، اتى به وافياً غير منتقض « فسئوته » ، وقرأ اهل العراق « فسئوته » بالياء ، « اجراً عظيماً » جزيلاً وهو الجنة ونعيمها .

« سيقول لك المخلفون من الاعراب » ، ابن عباس گفت - آيت در شأن قومى منافقان فرو آمد از قبایل عرب : جبهینه و مزینه و نخع و اسلم و غفار ، قومى در همدینه مسکن داشتند و قومى در نواحى همدینه . رسول خدا (ص) شش سال از هجرت گذشته او را آرزوى عمره خاست و طواف كعبه و زیارت خانه ، كس فرستاد باين قبایل عرب و ایشانرا بخواند ناچون روند جمعى بسيار باسند نبايد كه قریش ایشانرا از خانه سع كنند و سنى ایشان بحرب باز آیند ، از اين جهت ایشانرا ميخواند و جمع مېكرد . قومى كه مخلصان بودند و اهل بصيرت اجابت كردند و بپايدند و قومى كه منافقان بودند باز نشستند و تخلف كردند و عذر دروغ آوردند كه : « شغلنا اموالنا و اهلونا » رب العالمين ایشانرا مخلف خواند ، يعنى كه ایشان با بس کرده اند از صحبت رسول ، همانست كه جاى ديگر فرمود : « كره الله انبعائهم فبطهم و قيل اقعدوا » ، و قال تعالى : « رضيت بالمعود اول مرة فاقعدوا » ، گفتند - ما را اهل و عيالست و جز ما ایشانرا قيم نيست و خرمابنان داريم درين نخلستان و آنرا بمار بر نيست ، اکنون ما را آمرزش خواه از خداى باين نخل كه از ما آمد . و كان رسول الله (ص) اذا قبل عذرا انسان استغفر له و اين سخن آنكه گفتند كه رسول باز آمد از حديبه و ایشانرا عتاب كرد بآن تخلف كه كردند . رب العالمين ایشانرا در آنچه گفتند دروغ زن كرد گفت - « يقولون بالسنتهم مالىس فى قلوبهم » من امر الاستغفار فانهم لا يبالون استغفر لهم



النبي اولا يستغفر لهم. آنج بزبان میگویند که از بهر ما آمرزش خواه در دلشان نیست که ایشان در بند آن نه اند که رسول از بهر ایشان آمرزش خواهد یا نخواهد. و گفته اند - معنی آنست که در دلشان جز زانست که بزبان گویند زیرا که عذر ایشان نه شغل اهل و عیالست بلکه خبت نیت ایشانست و نفاق که در دل دارند ،  
 « قل فمن يملك لكم من الله شيئاً ان اراد بكم ضرّاً او اراد بكم نفعاً » قرأ حمزة  
 و الكسائي ضرّاً بضم الضاد والاخرون بفتحها .

ایشان ظن بردند که آن تخلف که نمودند وقت را سبب نفع ایشانست در نفس و مال و سبب دفع مضرت از ایشان. رب العالمین خبر داد که اگر از آن نفع و ضر چیزی در راه شماست و بتقدیر و اراد ماست هیچ کس نتواند که آن دفع کند. آنگه فرمود : « بل كان الله بما تعملون خبيراً » نه چنانست که شما بگوئید و عذر کز میارید که الله تعالی خود داناست و آگاه از عمل شما ونست شما .

« بل ظننتم ان لن ينقلب الرسول و المؤمنون الى اهلهم ابدآ » ، ای - ظننتم ان العدو ستأصلهم فلا يرجعون ، « و زين ذلك في قلوبكم » ، ای زين الشيطان ذلك في قلوبكم ، و « ظننتم ظن السوء » ، من علو الكفار وانتشار الفساد و ذالك انهم قالوا - ان محمداً واصحابه اكله رأس فلا يرجعون فاین نذهبون ، انتظاروا ما يكون من امرهم ، « و كنتم قوماً بوراً » هالکین فاسدين لا يصلحون لخیر . يقال للواحد والجمع والذكر والانثی - بور . بار الشی ؛ هلك وفسد وبارت الارض ؛ لم نثمر ولم ننب . میگوید باز ماندن شما از حدیبیه نه آنرا بود که گفتید بل که شما بندااستد که - مشرکان قریش رسول را و مؤمنان را از خان ومان و دیار خویش مستأصل خواهند کرد ، یا بکشند ایسانرا یا بگریزند و در عالم پراکنده شوند ، و این ظن بد که بایشان بردید نموده سلطانست که بر شما آراست و در دل شما افکند . و گفته اند - ظن بد ایشان آن بود که - بایگدیگر میگفتند که - هیچ مروید با ایشان و خویشان را عشوہ مدهید و منندارید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل مکه ایسانرا هلاک کنند ونست آرند .

رب العالمین فرمود : « و كنتم قوماً بوراً » . شما اید که هلاک کنید شما را ونست آرند ، « و من لم يؤمن بالله ورسوله فانّا اعتدنا للكافرين سعيراً » نار اسعوره ملهیه .

« ولله ملك السموات والارض يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء وكان الله غفوراً رحماً » .

« سيقول المخلفون » ، « عن الحديبية » ، « اذا انطلقتم » ، ايها المؤمنون ، « الى مغانم » ، خيبر ، « لتأخذوها ذرونا تتبعكم » ، الى خيبر نشهد معكم قتال اهلها و ذلك انهم لما انصرفوا من الحديبية وعدهم الله فتح خيبر و جعل غنائمها لمن شهد الحديبية خاصة عوضاً من غنائم اهل مكة اذ انصرفوا منهم على صلح و لم يصيبوا شيئاً منهم ، قال الله عز وجل : « يريدون ان يبدلوا كلام الله » ، « فرأ حمزة والكسائي : كلم الله بغير الف جمع كلمة معناه يريدون ان يغيروا وعد الله تعالى لاهل الحديبية بغنيمة خيبر خاصة » ، « قل لن تتبعونا » ، « تأويله : لن تستطيعوا ان تتبعونا » ، « كذلك قال الله من قبل » ، اي - من قبل مرجعنا اليكم ان غنيمة خيبر لمن شهد الحديبية ليس لغيرهم فيها نصيب ، « فسيقولون بل تحسدوننا » ، اي - لم يأمركم الله به بل تحسدوننا ان نشارككم في الغنيمة » ، « بل كانوا لا يفقهون الا قليلاً » ، اي - لا يعلمون عن الله مالهم و علمهم من الدين الا قليلاً منهم وهو من صدق الله والرسول و قبل - لا يفقهون من كلام الله الا شيئاً قليلاً .

بيان اين قصه آنست كه : رسول خدا در ماه ذی الحجه از حديبيه باز گشت و در مدینه همی بود تا ماه محرم درآمد قصد خيبر كرد و جمله ياران مهاجر و انصار كه در حديبيه با وی بودند با وی بخيبر رفتند ، چون دیده اسان بر حصار خيبر افتاد ، رسول - خدا گفت - خربت خيبر ، انا اذا نزلنا بساحة قوم ، « فساء صباح المنذرين » بسمع منافقان رسيد كه در خيبر غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحی الله آن جمله قسمت ميكند برايشان كه در حديبيه با وی بودند ، بعوض آنكه از آنجا بصلح باز گشتند و هيچ غنيمت نيافتند و ديگران را با ايشان در آن مشاركت نيست . منافقان چون اين بشنيدند گفتند : « ذرونا تتبعكم » ، گذاريد ما را تا با شما بيايم بقتال خيبر و مقصود ايشان نصيب غنيمت بود ، رب العالمين فرمود : « يريدون ان يبدلوا كلام الله » ، كلام اينجا فرمان الله است كه جز اهل حديبيه به خيبر نروند و غنيمت خيبر جز بايشان ندهند ، منافقان خواستند كه اين حكم را نغير كنند ،

رب العالمین فرمود : یا محمد « قل لن تتبعونا » ایشانرا گوی شما نتوانید که کلام  
 خدایرا و وعده خدایرا دیگر گون کنید و این حکم بگردانید، منافقان گفتند: « بل بحسد و ننا »  
 فرمان خدای نه چنین است که شما این بحسد میگوئید تا غنیمت همه شما را باشد و ما را  
 در آن نصیب نبود و خیبر ناحیتی بود در آن حصارهای بسیار و مال و غنیمت  
 فراوان ، مسلمانان از آن حصارها یکان یکان می ستدند و مال همی برداستند و صفیه  
 دختر حبیبی اخطب و دو دختر ویرا اسیر گرفتند و در بعضی آن حصارها بلال  
 مؤذن ایشانرا نزدیک رسول آورد ، در راهی که کشتگان خود را دیدند افتاده ،  
 یکی از ایشان فریاد برآورد و بر روی تپانچه زد و بر سر خاك همی کرد . رسول خدا  
 بلال را گفت ؛ ای بی حاصل ، رحم نکر دی برین ضعیفان که ایشانرا بدین راه آوردی  
 که فراتب خویش را کشته دیدند و نقدیر الله چنان بود که آن صفیه دختر حبیبی اخطب  
 جفت رسول خدای گست و روزی بر روی وی نشان زخم دید ، پرسید از وی که - این  
 چیست ؟ صفیه گفت - وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان در کنار من افتاد ، این خواب  
 با سوی خویش کنانه بن الریبع بگفتم کنانه گفت : ترا همی باید که ملک حجار باد ساه  
 عرب و عجم - محمد سوی تو باشد و بر روی من تپانچه زد ، این نشان از آنست .  
 پس رسول قصد حصار سعد معاذ کرد حصار عظیم که در همه عرب حصار  
 از آن حصین تر نبود ، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان  
 آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند ، هر دم ثبانه روز رسول بر  
 در آن حصار بنشست ، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست ،  
 رسول خدا محمد بن مسلمه پیش وی فرستاد بجنگ و گفت : اللهم انصره . ایشان  
 روی بهم آوردند ، درختی بود میان ایشان ، هریکی از ایشان بآن درخت پناه همی  
 برد ، آن جهود حمله آورد ، محمد بن مسلمه آن زخم وی بدرخت زد کرد ، آنکه  
 با جهود گسب و برو ضربتی زد که یک نیمه سرش باروی بدو نیم کرد ، پس برادر آن  
 جهود بیرون آمد و مبارزت خواست ، زبیر عوام پیش وی باز شد . مادر وی صفیه  
 گفت - یا رسول الله سرم را بکشد رسول گفت نه که سرت اورا کسد ، زبیر ضربتی  
 زد که کتف وی با یک نیمه پهلوی بیرون انداخت ، پس رسول علم ببوبکر داد ،



آن روز و جهد کرد و حصار گشاده نیامد ، دیگر روز بعمر داد هم گشاده نیامد . رسول گفت : والله لاعطین الراية غداً رجلاً یحبه الله ورسوله . پس دیگر روز علی را بخواند و علم بوی داد ، علی رفت و علم بر در حصار خیبر بزد ، جهودی بر بام حصار آمد گفت : من انت ؟ نو کیسنی ؟ گفت : من علی ام . جهود گفت عالی شد این کار بحق موسی و توریة ، پس علی بتأید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر کند و بینداخت چنانکه زلزله در حصار خیبر افتاد ، بورافع گوید مولی رسول که : با من هفت بن دیگر از مبارزان عرب بودند خواستیم که در از یکجانب بدیگر جانب گردانیم نتوانستیم ، گویند که حلقه آن چهارصد من بود و بعد از آن علی رفت تا آن حلقه بر گیرد و نتوانست از آن که آنکه که می بر کند جبرئیل باوی بود بمعاونت ، پس علی گفت : ما قلعتها بقوة جسمانية انما فلعتها بقوة ربانية ، بس آن اموال و غنائم که از حصارهای خیبر یافتند باهل حدیبیة قسمت کردند .

قال الزهري : ان غنائم خیبر كانت بين اهل الحدیبیة من حضر منهم خیبر ومن غاب «فل للمخلفين من الاعراب» هم المخلفون عن الحدیبیة ، «ستدعون» ، یعنی یدعوکم النبی (ص) «الی قوم» یعنی - الی مال قوم «اولی بأس شدید» هم هوازن و غطفان و قیل - هم الروم غزاهم رسول الله (ص) فی بؤك و قیل - یدعوهم ابوبکر الی بنی حنیفة مع مسیلمة الکذاب و قیل - یدعوهم عمر الی فارس و قیل - المخلفون عن تبوك و كانوا ثلثة اصناف : صنف كفروا ونزل فيهم : «سنعذبهم مردنم ثم مردون الی عذاب عظیم» و صنف اسلموا و هم الذین اعترفوا بذنوبهم و صنف هم «آخرون مرجون لامر الله» و هم المعنیون بهذه الایه : «نقاتلونهم او یسلمون» ، یعنی - اوهم یسلمون و قیل - معناه الی ان یسلموا فلما حذف ان رفع الفعل ، «فان بطعوا یؤکم الله اجرا حسناً» فی الدنيا الغنمة و فی الآخرة الجنة و قیل - الغنمة فحسب فی قول من حمل هم علی المنافقین وجعل الداعی غیر النبی (ص) لانهم اذا اظهروا الایمان لازم - الخلفاء و المؤمنین احرائهم مجری المخلصین ، «و ان تتولوا کما یولینم من قبل» عن غزوه الحدیبیة ، «یعدبکم عذاباً» السماء فی الآخرة . فلما نزل هذه الایه قال اهل الزمانه و کف بنایا رسول الله فانزل الله تعالی :

« ليس على الاعمى حرج » ، ای ليس عليه اثم في التخلف عن الجهاد لانه كالطائر المقصوص الجناح لا يمتنع على من قصده ، « ولا على الاعرج » ، من العلة اللازمة احدي الرجلين او كليتهما ، « حرج ولا على المريض » الذي لا قوة به ، « حرج » . و سم الكلام ثم قال : « ومن يطع الله ورسوله » ، فما يأمره و ينهاه ، « يدخله جنات تجري من تحتها الانهار ومن يتول » ، ای - يعرض عن الطاعة ، « يعذبه عذاباً أليماً » وقرأ اهل المدينة والشام - ندخله ونعذبه بالتون فيهما وقرأ الآخرون بالياء لقوله : - « ومن يطع الله » .

### النوبة الثالثة

بدانکه صعب ترین احوال بندگان چهار حالت است :

یکی سکراب مرگ و جان کندن . دیگر در چهار دیوار لحد جواب منکرو نکیر بصواب دادن . سدیگر برستاخیز از خاک حسرت برخاستن . چهارم بر سر دوزخ بل صراط باز گذاشتن .

بندۀ مؤمن در حال نزع بگوید - بسم الله ، سكرات مرگ برو آسان شود . در ظلمت لحد بگوید ، خاک برو روضۀ رضوان شود . در قیامت و رستاخیز بگوید ، روینس چون ماه دوهفته تابان شود . قدم بر بل صراط نهد بگوید : بسم الله ، آسوی دوزخ از وی گریزان شود .

قال النبی (ص) : ان فی الجبة جبلاً اسمه جبل السرور و فيه مدينة اسمها مدينة الرحمة و فيها قصر اسمه قصر السلامة و فيه بيت اسمه بيت الجلال خلق الله تعالى لهذا البيت مائة الف باب من الدر و الياقوت ما بين كل باب مسيرة خمس مائة عام لا يفتح بابها الا بقول بسم الله الرحمن الرحيم . مهتر عالم و مید ولد آدم (ص) فرمود : جبار قدیم صانع حکیم جل جلاله و عظم شأنه در جنات عدن کوهی آفریده در نهایت لطافت و غایت طراقت نام آن کوه جبل السرور است یعنی کوه سادی که هر که گام بر و نهد بر سریر سرور نسیند ، همه سادی و طرب پید در آن کوه .

سارستانی است نهایت جمال و غایت کمال ، نام آن سارستان مدینه الرحمة ،

هر که بوی رسید از رحمت رست و برحمت پیوست و اندر آن شارستان کوشکی است آراسته و پیراسته ، نام وی قصرالسلامه است ، هر که در آن کوشک شد ، آفتاب سلامت برو یافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست ، رب العزة آنرا بین الجلال نام نهاده ، بدایع قدرت و صنایع فطرت در شکل وی بنموده ، صدهزار در از در و یاقوت بروی نهاده ، از دری تا دری پانصد ساله راه و آن درها را بند کرده و گفتار - « بسم الله الرحمن الرحيم » کلید آن درها ساخته ، چون بنده مؤمن این نام باخلاص و صدق بر زبان براند ، درها گشاده شود و از حضرت عزت ندا آید که ملک این خانه و ولایت این شارستان بتو سپردیم و عزابدی و جلال سرمدی شعار روزگار تو کردیم ، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت از عالم بیندیش و از افلاس باک مدار .

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص) ، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید ، جامه درویشی در پوشید و از روی نواضع بر درگاه عزت ، نیاز خود عرضه کرد : *احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرۃ المساکین* ، بالا جرم از حضرت عزت او را خطاب آمد که ، اکنون خویشتن را به چشم حقارت مینگری و نام خود را مسکن می نهی ، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان و زمین پیاراستیم و در خزائن غیب بر تو گساده‌ام که :

« انا فتحنا لک فتحاً مبیناً » چند سوره است در قرآن که مفتوح آن ، انا است : « انا انزلناه » ، « انا ارسلنا » ، « انا اعطیناک » ، « انا فتحنا لک » .

آن مهجور درگاه عزرازیل گفت : انا خیر . دمار از او بر آوردیم و هفتصد هزار ساله طاعت و خدمت او پیاد بی نیازی بردادیم و داغ خذلان و هجران بر جگر او نهادیم . *فرعون بی عون* گفت : *الیس لی ملک مصر ؟* او را از نعمت و سلکت و سوکت فرد کردیم و باب بکشتیم . *قارون* گفت : « علی علم عندی » ، ببنغ قهر سرس بر گرفتیم و نگوینسار بزمین فرو بردیم .

فرستگان گفتند : « و نحن نسبح » هزاران از ایشان باتس جلال بسوختیم نا جهانبان بدانند که جز ما کس را نرسد که گوید که من ، یا ما . زیرا که خداوند



مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا ، در ذات یکتا ، و در صفات بی همتا . با عزت و با کبریا ، با عظمت و با بها . الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار .

قوله : « لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر » ، یا محمد ما بحرمت و حشمت نو گناه آدم و حوا آمرزیدیم . بدعوب و شفاعت نو گناهان امت آمرزیدیم ، عاصبان امت در پناه تواند ، همه عالم طفیل جاه تواند . آفتاب دولت تو بر انبیا یافت ، تا هر کس از شعاع تو بهر (۱) یافت . نکریم آدم به جاه نو بود ، رفعت ادریس بسبب نو بود ، سرف نوح بطفیل تو بود ، خلت خلیل بنسب نو بود ، عز هوسی بسوق نو بود ، عس عیمی در عشق نو بود .

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسیحان درگاه جبروت همه داغ مهرا این مهر بر دل نهید ، آنس سوق او در جان زنید و در راه انتظار او بشیند نا آخر دور که ما او را بفیض جود در وجود آریم و سرا پرده نبوت او از قاف نا باز کنیم و بر بخت بخت در صدر رسالت نشانیم نا هر که برو بر گذرد ، خلعتی و کرامتی یابد و بهر که نظر کند رفعتی و عزتی بیند . مردی که با وی در سفر غار بود صدیق اکبر شود . مردی که از بهروی بیغی بر کشد فاروق انور شود . مردی که لشکر او را جهازی سازد ، دوالنوزین ازهر شود . مردی که علم او بردارد و در پیس او تیغ زند ، عالم او را مسخر شود ، حبشی که او را مؤذنی کند از دهر مخبر شود . رومی که بدرگاه او آید ، در عالم منهر شود . سنگی که برو نای نهد ، در و گوهر شود . خاک کی که برو گذرد مشک و عنبر شود . هر که بوی ایمان آرد ، نیک اختر شود . هر که دوست او بود از عیب مطهر شود . هر که از امت او بود گناهش مکفر شود ، دلس منور و جانس معطر شود ، و از رحمت نصیب او موفر شود ، سرب او از حوض کور شود ، جای او بهشت معبر شود ، خلعت او دیدار خدای اکبر شود .

قوله : - « هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین » سکینه آرامی است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش ، آزادی آن دلها را و آن دردو

چیز است: در خدمت و در یقین. اما سکینه در خدمت سه چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندك نوانگر گشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وساوس آزاد گشت و خلق در آن فراموش کرد تا از ریا آزاد گشت. و سکینه در یقین در دل سه چیز کرد: بقسمت قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضرر و نفع از یکجا دید تا از حذر فارغ گشت و وکیل پسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فروآید آنستکه - مرد بخشاینده و بخشنده گردد ، بخشایشی که همه دنیا بکافری بخشد و منت نهد ، بخششی که همه نعیم عقبی بمؤمنی بخشد و گریزند منت دارد . اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. در خبر است که **خالد وئید** از سفری باز آمد از جانب روم و جماعتی از ایشان اسیر آورده ، رسول خدا اسلام بر ایشان عرضه کرد ، قبول نکردند. فرمود تا چند کس را از ایشان بکشتند ، باخر جوانی آوردند تا او را بکشند ، **خالد بن وئید** گوید: تیغ بر کتیدم تا زخم. رسول گفت (ص) - این یکی را مزن یا **خالد** گفتم - یا رسول الله در میان این قوم هیچ کس در کفر قوی تر ازین جوان نبوده است ، سید فرمود (ص) : **جبرئیل** آمده و میگوید اینرا مکش که او در میان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست ، آن جوان همی گوید : حبوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند - در حق تو وحی آمده که - ای سید ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را در آن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست ، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست ، ایمان بر من عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبرند استند. اکنون یقین همی دانم که این سید راستگوی است ، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ، پس رسول گفت : این جوانمرد خلعت ایمان ببرکة جوانمردی یافت.

## ۲ - النوبة الاولى

« لقد رضي الله عن المؤمنين » ، خسنود شد الله از گرویدگان ، « اذ يباعدونك تحت الشجرة » ، آنکه که بعت مسکردند با تو در زیر آن درخت ، « فعلم ما في قلوبهم » ، بدانست الله آنچه در دلها اینسان بود [از راستی] ، « فانزل السكينة

« علیهم » ، آرام بردل‌های ایشان فرو فرستاد [در آن کار بآن بزرگی] ، « و انا بهم فتحاً قریباً <sup>(۱۸)</sup> » و ایشانرا بپاداش داد پیروزی نزدیک .

« و مغانم کثیرة تأخذونها » ، و غنیمت‌های فراوان که بدست آرید ، « و کان الله عزیزاً حکیماً <sup>(۱۹)</sup> » و الله توانای داناس همیشه .

« وعدکم الله » ، وعده داد الله شما را ، « مغانم کثیرة تأخذونها » ، غنیمت‌های فراوان که بدست آرید آنرا ، « فعبجل لکم هذه » ، این یکی فراشتابید شما را ، « و کف ایدی الناس عنکم » ، و دست مردمان از شما کوناه کرد ، « و لتکون آية للمؤمنین » ، و تا [ آن کوناه ماندن دست‌ها از شما بمدینه ] نشانی بود مؤمنانرا [ از رحمت خدای ] ، « و یریدکم صراطاً مستقیماً <sup>(۲۰)</sup> » و نا راه مینماید الله شما را بر راه راست .

« و اخری ثم تقدروا علیها » ، و چیزی دیگر که دست نیافتید بر آن ، « قد احاط الله بها » ، و الله رسیده است بآن ، « و کان الله علی کل شیء قدیراً <sup>(۲۱)</sup> » و الله بر همه چیز توانا است .

« و لوقاتکم الذین کفروا » ، و اگر کشتن کردند با شما ایسان که کافر شدند ، « لوئوا الادبار » ، بسن بر گردانیدند بگریز ، « ثم لایجدون ولیاً ولا نصیراً <sup>(۲۲)</sup> » ، آنکه نه یاری یافتید و نه فریادرسی .

« سنة الله » ، این از نهاد الله است ، « التي قد خلت من قبل » ، آن سنت که روزگار گذشت بر آن پیس باز ، « و لن تجد لسنة الله تبديلاً <sup>(۲۳)</sup> » ، و نهاد الله را تبدیل کردنی نایی .

« و هو الذی کف ایدیهم عنکم » ، و الله اوسب که بازداشت دست‌های ایسان از شما ، « و ایدیکم عنهم » ، و دست‌های شما از ایسان ، « بیطن مکه » ، در میان مکه ، « من بعد ان اظفرکم علیهم » ، پس آن دست که داد شما را بر ایسان ، « و کان الله بما تعملون بصیراً <sup>(۲۴)</sup> » و الله بدانچه شما میکردید بیناست .

« هم الذین کفروا » ، ایسان آنند که کافر شدند بالله ، « و صدوکم عن المسجد الحرام » و باز گردانیدند شما را از مسجد حرام [ و عمره و طواف ] ،



« والهدی » ، [و باز گردانیدند] شتران که به هدیه می‌آوردند ، « معکوفاً ان یبلغ محله » ، باز داشته که تابجای [کشتن نرسد] ، « ولولا رجال مؤمنون » ، و اگر نه آن بودید که مردانی بودند در مکه گرویدگان ، « و نساء مؤمنات » ، و زنانی بودند گرویدگان ، « ثم تعلموهم ان تطأوهم » ، شما ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشانرا بکشتید بنادانی ، « فتصیبکم منهم معرة بغیر علم » ، و شما رسیدی از ایشان گزند ، « لیدخل الله فی رحمته من یشاء » ، [آنها کرد الله] نا پیش در آرد در رحمت خویش (و در اسلام) او را که خواهد ، « لوتزیلوا » ، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتندید<sup>(۱)</sup> و از مکه بیرون آمدید<sup>(۲)</sup> ، « لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً ایماً<sup>(۳)</sup> » ، ما عذاب کردید<sup>(۴)</sup> نا گرویدگان ایشانرا عذابی دردناک .

« اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمية » ، در دل گرفت آن نا گرویدگان روزکین ، « حمیة الجاهلیة » ، کین نادانانه ، « فانزل الله سکینته » ، فرو فرساده الله آرام و آهستگی ایمان ، « علی رسوله و علی المؤمنین » ، بر رسول خویش و بر گرویدگان ، « والزمهم کامة التقوی » ، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیز ، « و کانوا احق بها » ، و ایشان خود سزا تر بودند بآن ، « و اهلها » ، و از در آن بودند ، « و کان الله بکل شیء علیماً<sup>(۵)</sup> » ، و الله به همه چیز داناست همیشه . « لقد صدق الله رسوله » راست نمود الله رسول خویش را ، « الرؤیا بالحق » ، آن خواب بر راستی و درستی ، « لتدخلن المسجد الحرام » ، که ناحار در روید در مسجد حرام ، « ان شاء الله » ، اگر خدای خواهد « آمین » ، نارسندگان و بی‌بمان ، « محلقین رؤسکم » ، [فومی از سما] موی از سرستردگان ، « و مقصرین » ، [و فومی از سما] موی از سر کم کردگان ، « لاتخافون » ، شما از کس نترسید ، « فعلم ما لم تعلموا » ، الله آن دانست که شما ندانستید ، « فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً<sup>(۶)</sup> » ، الله کرد و داد پس از دخول مسجد فتحی نزدیک .

« هو الَّذِي ارسل رسوله بالهدى » ، الله اوست که فرستاد رسول خویش را بر است راهی ، « ودين الحق » ، و دین درست راست ، « ليظهره على الدين كله » ، تا آنرا مه آرد و پیروز و غالب بر همه دنیایا ، « و كفى بالله شهيداً »<sup>(۱۸)</sup> ، و الله رسول خویش را بگواهی بسنده است .

« محمد رسول الله ( ص ) » ، محمد رسول خداست و لیغامبر خدای ، « والذين معه » ، و ایشان که با وی اند (از گرویدگان) ، « اشد آء على الكفار » ، سخت اند بر کافران ، « رحماً بينهم » ، بایک دیگر بر یکدیگر مهربان اند ، « تريهم ركعاً سجداً » ، ایشانرا [ نماز گران ] بینی را کعبان و ساجدان « يتغنون فضلاً من الله و رضواناً » ، از خدای عزوجل نیکوئی و پاداش میجویند و خوشنودی او ، « سيماهم في وجوههم » ، نسامندی ایشان در رویهای ایشان ، « من اثر السجود » از نشان نماز ، « ذلك مثلهم في التوراة » ، صفت ایشان در توریة موسی اینست ، « و مثلهم في الانجيل » ، و مثل ایشان در انجیل عیسی ، « كزرع اخرج شطأه » ، چون نو کشتی<sup>(۱)</sup> که بیرون داد بخ خویش ، الله بیرون آورد نخ آن ، « فأزره » ، و نیروی داد آنرا ، « فاستغلظ » ، با محکم شد [ و نیروی گرفت و بنه کرد که سناخ بر تاوست ] ، « فاستوى على سوقه » ، تا بر بنهائ خویش راست ایستاد ، « يعجب الزراع » ، سخت خوش آید بر زرگران را تا ایشانرا بشگفت آرد ، « ليغيظ بهم الكفار » ، تا الله بر رسول خویش و یاران او کافرانرا بدرد آرد ، « وعد الله الذين آمنوا » ، و عده داد الله ایشانرا که بگرویدند ، « و عملوا الصالحات » و کارهای نیک کردند ، « منهم » ، از ایشان ، « مغفرةً و اجراً عظيماً »<sup>(۲)</sup> « آمرزشی و مزدی بزرگوار .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : « لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة »  
این آیت در شأن اهل حدیبیه فرو آمد . اصحاب بیعة الرضوان و سبب این بیعت

آن بود که رسول خدا در سال ششم از هجرت قصد زیارت کعبه کرد و هفتاد شتر با خود میبرد که قربان کند . این خبر بمکه رسید و قریش هم جمع شدند ، با سازحرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر باز گردانند و نگذارند که در مکه شود . رسول گفت : ما را کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند . دلیلی فرایین آمد و ایشانرا بکوه و شکسته همی برد تا بهامون حدیبیه رسیدند . چون مکیان آگاه شدند ، ایشان فرو آمده بودند . مرکب رسول (ص) آنجا زانو بر زمین زد . رسول گفت : جسهاحابس الفیل ، آنکه گفت : هر چه قریش از من درخواستند از تعظیم خانه و صلت رحم ، ایشانرا سبذول دارم . در آن حال عکرمه با پانصد سوار کفار بحرب بیرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت . رسول خدا باخالد بن ولید گفت این عم تو است شروی ترا کفایت باید کرد . خالد بیرون آمد . و گفت : انا سیف الله و سیف رسوله . این نام بروی برفت و حقیقت شد ، پس یاران ایشانرا بسنگ بتاخنند و بهزیمت کردند . پس رسول خدا خراش بن ابی امیه الخزاعی بمکه فرستاد تا با اسراف قریش سخن گوید و ایشانرا خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نامده که بعمره آمده و زیارت کعبه ، و خراش را بر سنر خود نشاند ، شتری که نام وی ثعلب بود .

کافران بوی التفات نکردند و سخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست ، آنرا بی زدند و خواستند که خراش را بکشند اما قومی دیگر ایشانرا از قتل وی منع کردند و او را رهائی دادند . خراش باز آمد و احوال بار رسول بگفت . رسول (ص) خواست که عمر خطاب را فرسند پیغام با ایشان . عمر گفت یا رسول الله ایشان صلابت من دانند و مرا نزدیک ایشان خویش و پیوند نیست ، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند ، اما عثمان مردی رفیق مشفق است و در میان ایشان خویشان دارد که ویرا یاری دهند ، فرستادن وی مگر صوابتر آید . رسول سخن عمر پیستید و عثمان را گفت . برا بمکه باید رفت و قریش را بیاید دید و بوجه الفت و رفق سخن باید گفت مگر صلاحی ندید آید . یا عثمان قریش را گوی که محمد بحرب شما نبامده و قصد وی جز زیارت کعبه و طواف نبست و شتران آورده قربانی را او ، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لابد با شما حرب کند .



عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء مکه بر لشکر قریش رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت ، آنکه گفت ای جماعت قریش : این احلامکم و این عقولکم ؟ کجا رفت عقل و حلم شما که بجنگ محمد آمده‌اند ؟ یاد ندارید که روز بدر با اسراف شما چه کرد . گمان مبرید که ننستی وی در صحرا حدیبیه از روی عجز است . او را عجز نیست اما بر شما شفقت میبرد و حق خویشی نگه میدارد ، ورنه اهلاك شما بر دست وی و بر یاران وی آسانست . وی از بهر عمره و زیارت کعبه آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پشیمان شوید . و در میان آن جمع مردی بود از خویشان عثمان ، نام وی ابان بن سعید بن ابی العاص ، برخاست و عثمانرا در برگرفت و سخن وی پسندید و گفت اشراف ما و مهتران ما در شهر اند و این سخن با ایشان میباید گفت . ترا امان دادم تا این پیغام محمد (ص) بایشان برسانی . براین اسب نشین تا من ردیف تو باشم و بمکه اندرویم و این سخن که همی گوئی بسمع اسراف مکه رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند . عثمان رفت و سادات و اشراف مکه را دید ، برایشانرا گفت - محمد مصطفی رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما و پیغام داد که - من نه بحرب و جنگ آمده‌ام ، و مقصود من زیارت کعبه و حرم است و عمره ، شما مرا بحرب باز گذارید . اگر هلاك شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز و شرف شما را بود . جماعتی گفتند آنچه محمد میگوید طریق انصاف است و ما را باوی حرب کردن روی نیست . باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما محمد را بگذاریم که در مکه آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز مکه او را خالی کشم تا در آید بی سلاح ، و عمره کند و باز گردد .

آنگاه عثمان را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن . عثمان گفت من چون طواف کنم و آنکس که از من برخدای عزوجل عزیزتر است طواف نمیکند . پس عثمان را نگذاشتند که نزدیک رسول باز گشت روزی چند در مکه توقف کرد و اندر مکه جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند و بدیدار عثمان شاد گشتند و سکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آنروز از شادی دیدار عثمان ایمان ظاهر

کردند. و در آنروزها مرعثمان را تبع بسیار پدید آمد از مؤمنان و بان سبب گفت و گوی در مکه افتاد و عداوت قریش ظاهر گشت و جماعتی از لشکر قریش بسبب برخاستند و بطرف لشکر اسلام آمدند و فرصت همی جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و یکدیگر در آویختند و قومی از هر دو جانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، بسی خبر در افتاد که مکیان عثمان را بکشتند، رسول خدا عظیم دلتنگ شد. سوگند باد کرد که اگر او را کشته اند من باز نگرדם الا بحرب و بقتل هر که فرا بینم آید نا مکافات ایشان بایشان رسانم. آنکه رسول برخاست و در زیر آند درخت شد که قرآن آنرا نام برده که: «نحت الشجرة» و کانت سمرة و معقل بن يسار المزني قائم علیه رافع غصناً من اغصانها. عمر خطاب را فرمود که باواز بلند ندا کن نا باران جمله حاضر آیند که جبرئیل آمده از حضرت عزت و ما را بیعت فرمود. عمر آواز برداشت و ندا کرد. خروشی و جوشی در لشکر گاه افتاد. هر که در لشکر گاه بود روی بر رسول آورد مگر یک تن که در نفاق متهم بود و هو جند بن قیس فانه اخبأ نحت ابط ناقتة. همه با رسول بیعت کردند که با قریش حرب کنند و از قتال نگریزند و پشت بدهند و این بیعت را بعة الرضوان گویند و آن اصحاب را اصحاب الشجرة گویند. و کان علامة اصحاب رسول الله (ص) معه فی غزاة یا اصحاب الشجرة، یا اصحاب سورة البقرة. چون از بیعت فارغ شدند و ساز حرب بساخنند، قریش اندیشمند شدند. عروة ابن مسعود الثقفی قریش را گفت شما دانید که من با شما موافق ام و در من نهی نیست اگر صواب باشد نا من بروم و از حال وی بر رسم نا در هر چه کنیم بر بصیرت باشیم. عروة آمد بنزدیک رسول و گفت نا محمد کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آئی و نرا ظهر بود، خلقی را از ایستان بکشی و مستاصل کنی. و هرگز ننبدی که کسی قوم و قبيلة خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیائی این قوم نو بگریزند و برا آنها بگذارند و بهیچ حال ترا صواب نباشد. یا قریش قتال کردن و بسبب این قوم رذال اهل خود را مفهورداشتن. بوبکر صدیق خشم گرفت و برو حرج کرد و بتان را دشنام داد و کسی را که با ایشان نازد و گفت شما برای بت

حرب همی کنید و جان فدا همی کنید و ما برای خدای حرب نکیم. و عروۃ صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سراز بسوی برنمیداشتند و باواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرک همی کردند و دست بدست همی دادند و عروۃ در حال سخن گفتن با رسول دست فراخ همی زد، مغیره بن شعبه ایستاده بود تیغ کشیده، گفت: ای بی حرمت دست بجای دار و بحرمت باش ورنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. عروۃ برخاست و بزدیك قریش باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوک جهان بسیار دیدم از عرب و عجم، کسری را دیدم و قیصر را دیدم و هرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم را ندیدم که توقیر و عظیم و احترام کسی حنان در دل دارند که اصحاب وی از وی دارند ما نا که اگر روی باهل شرق و غرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد. این حرب در باقی نهید و جنگ چندان کنید که آنتی را جای باشد. او میگوید: من بطواف کعبه و زیارت خانه آدم و کس را نرسد که او را از زیارت کعبه منع کند. مردی برخاست از بنی کنانه گفت: من بروم و حقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا نا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیک لشکر گاه اسلام رسید رسول (ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از بنی کنانه و ایشان قومی اند که ستران قربانی را انسان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آنرا نعظم نهند، این ستران را پس وی باز برید. یاران احرام گرفته و ستران قربانی درس کرده، لبک گویان بسوی باز شدند. آن مرد چون ایشانرا بدان حال دید گفت: سبحان الله ما نبغی لهؤلاء ان یصدوا عن البیت. کسی را نرسد و نسزد که ایشان را از خانه کعبه منع کند. دیگری بیامد نام وی حلیس بن علقمة سید اعراب، و یاران را در آن حال بر آن صفت دید، باز گشت قریش را گفت: کسی که قصد خانه کعبه دارد بر آن صفت که من دیدم ستران قربانی باقلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت کعبه و طواف خانه در دل داشته از کجا روا بود منع ایشان کردن و باز گردانیدن. قریش گفتند تو مردی اعرابی در این کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت: والله که من بانما درین کار همدستان نه ام و رسما محمدا را از خانه باز گردانند،



من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند ناچندان بهم آیند که شما طاقت  
ایستادن ندارید ، قریش بترسیدند و راه صلح جستند . سهیل بن عمرو را فرستادند  
بنزدیک رسول تا صلح کند . رسول خدا چون سهیل را دید بنام وی فال زد بر عادت  
عرب ، گفت - سهیل لکم من امور کم و این صلح آن فتح است که رب العالمین فرمود  
در ابتداء سوره : « انا فتحنا لک فتحاً مبیناً »

قوله : « لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی  
قلوبهم » ، من الصدق والوفاء وصحة العفاید ونصرة الرسول ، « فانزل السکينة علیهم »  
یعنی الصبر وسكون النفس الی صدق الوعد وقوة القلب حتی اطمأنت الی اطاعة الرسول ،  
« و اثنابهم فتحاً قریباً » یعنی فتح خیبر ، « و مغنایم كثيرة » یاخذونها « من اسوال  
یهود خیبر و كانت خیبر ذات عقار و اسوال فاقسمها رسول الله (ص) بینهم ، « و كان الله  
عزیزاً حکیماً » .

« وعدکم الله مغنایم كثيرة » یاخذونها ، « و هی الفتوح التي نفتح لهم مع  
النبي (ص) و بعده و كل مغنم یقسم فی هذه الامة الی يوم القيمة ، « فعجل لکم هذه » ،  
یعنی غنیمة خیبر ، « و كف ایدی الناس عنکم » ، و ذلك ان النبی (ص) لما قصد  
خیبر و حاصر اهلها همت قبائل من بنی اسد و غطفان ان یغیروا علی عیال المسلمین  
و ذراریهم بالمدينة فكف الله ایدیهم بالقاء الرعب فی قلوبهم و قیل - كف ایدی الناس  
عنکم یعنی ایدی اهل مکه بالصلح ، « و لتکون » کفهم و سلامتکم ، « آية » للمؤمنین  
علی صدقک و یعلموا ان الله هو المتولی حیاطنهم و حراستهم فی مشهدهم و مغیبتهم ،  
« و یهدیکم صراطاً مستقیماً » نبیکم علی الاسلام و یزیدکم بصیرة و بقیناً بصلح المدينة  
و فتح خیبر

« و اخری لم تقدروا علیها » ، ای - وعدکم الله فتح بلدة اخرى لم تقدروا  
علی فتحها فیما مضی ، « و احاط الله بها » ، علماً انها ستصیر الیکم ، قال ابن عباس  
و الحسن و مقاتل هی غنائم فارس و الروم و قال قتاده هی فتح مکه ، « و كان  
الله علی کل شیء قدیراً » .

« ولو فانلکم الذین کفروا » ، معناه - لو قاتلکم قریش يوم الحديبية ،

« لولوا الادبار » ، لانهزموا ، اى - لم يكن قتال ولو كان قتال لكان بهذه الصفة ، « نم لا يجدون ولباً » ، ينصرهم ، « ولانصيراً » يلى امرهم .

« سنة الله » ، يعنى كسنة الله « التى قد دخلت من قبل » ، فى نصرة رسله كقوله :- « انا لننصر رسلنا » و كقوله : « وكان حقاً علينا نصر المؤمنين » ، « ولن نجد لسنة الله » ، فى نصرة رسله « تبديلاً » بغيراً وقيل - سن سنة قديمة فمن مضى من الامم ان كل قوم قاتلوا انبياءهم انهزموا ولن نجد لسنة الله تبديلاً

« و هو الذى كف ايديهم عنكم و ايديكم عنهم » ، ظفر المسلمون يومئذ يقوم من اهل مكة يقال - كانوا اثنين و ثمانين رجلاً ، فأتوا بهم رسول الله و قد كانوا رموا عسكر المسلمين بالتبل و آذوهم و قتلوا منهم رجلاً يقال له - ابن زعيم فقال لهم رسول الله (ص) - لكم عهد او ذمام فقالوا لا فخلّى سبلهم فانزل الله هذه الاية . وقال عبدالله بن مغفل المازنى - كنا مع السبي (ص) بالحديبية فى اصل الشجرة التى قال الله تعالى فى القرآن و على ظهره غصن من اغصان تلك الشجرة فرفعته عن ظهره و على بن ابيطالب بين يديه يكتب كتاب الصلح فخرج علينا ثلثون شاباً عليهم السلاح فثاروا فى وجوهنا فدعا عليهم نبي الله (ص) فاخذ الله باصبارهم فقمنا اليهم فاخذناهم فقال لهم رسول الله - هل جعل لكم احداً اماناً ، قالوا اللهم لا فخلّى سبلهم فذلك قوله :- « كف ايديهم عنكم و ايديكم عنهم » و قل - « كف ايديهم عنكم و ايديكم عنهم » ، بالصلح من الجانبين و قل - كف ايديهم عنكم بالرعب لقوله : نصرت بالرعب وايديكم عنهم بقوله :- « ولولا رجال مؤمنون » الاية . « بطن مكة » ، هو الحديبية لانها من ارض الحرم و قيل - بطن مكة اى - بارض مكة و الحرم كله مكة و قيل - « من بعد ان اظفركم عليهم » بفتح مكة « و كان الله بما يعملون بصيراً » .

« هم الذين كفروا » يعنى قريشا « و صدّوكم » ، عام الحديبية ، « عن المسجد الحرام » ، ان يطوفوا للعمرة ، « والهدى » يعنى و صدّوا الهدى ، « معكوفاً » محبوساً ، « ان يبلغ محله » ، اى منحره و محل الهدى منى و قل - محل هدى العمرة مكة و محل هدى الحج منى و الهدى جمع هدية ولم يؤنث لان الجمع اذا لم يكن بين واحده و جمعه الا الهاء جازئ كيره و بأنيثه و الهدى هى البدن التى سافها رسول الله (ص)

و كانت سبعین بدنة « معكوفاً » كانت تاكل الوبير من الجوع ، « ولولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات » ، یعنی المستضعفین بمكة ، « لم تعلموهم ان تطؤهم » ، یعنی ان تقتلوهم ، « فتصیبکم منهم » ای - من جهتہم ، « معرة » ، ای - اثم و قیل - دية و قیل - كفارة لان الله عزوجل اوجب على قاتل المؤمن فی دار الحرب اذالم یعلم ایمانه الکفارة فقال تعالى : « فان كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة » . قوله : « بغير علم » ، فيه تقديم و تأخير تقدیره - ان تطؤهم بغير علم فتصیبکم منهم معرة و جواب هذا الكلام محذوف تأویله : لاذن لكم فی دخول مكة و لسلطکم علیهم و لکنه حال بینکم و بین ذلك .

میگوید - اگر نه از بهر آن مستضعفان بودی که در مکه اند مردان و زنانی که ایمان خویش پنهان دارند و شما ایشانرا شناسید و بنادانی ایشانرا بکشید و شما را بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما رسد ، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خود را کشتید اگر نه این بودید ما شما را برایشان مسلط کردید<sup>۱</sup> و در مکه گذاشتید<sup>۲</sup> آنکه گفت : « لیدخل الله فی رحمته » ، ای - فی دین الاسلام ، « من یشاء » ، من اهل مکه بعد الصلح قبل ان تدخلوها ، این همه بآن کرد الله تا آنرا که خواهد از اهل مکه در دین اسلام آرد پیش از آنکه شما در مکه روید و فتح مکه باشد . ثم قال : « لوتزیلوا » ، ای - تمیزوا یعنی - المؤمنین من الکافربن ، « لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً » بالسبی و القتل بایدیکم . اگر آن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافرانرا بدست شما عذاب کردید<sup>۳</sup> بسبی و قتل قال قتاده فی هذه الایة : ان الله يدفع بالمؤمنین عن الکفار كما دفع بالمستضعفین من المؤمنین عن مشرکی مکه .

روی ان علیاً ( ع ) : سأل رسول الله ( ص ) عن قول الله عزوجل : « لوتزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً » . قال - هم المشرکون من اجداد رسول الله و ممن

۱ - در نسخه ج ؛ کردیمی

۲ - در نسخه ج ؛ گذاشتیم

۳ - در نسخه ج ؛ کردیمی



كان بعدهم في عصره ، كان في اصلا بهم المؤمنون فلولا تزيل المؤمنين عن اصلا ب  
الكافرين لعذب الله الكافرين عذاباً اليماً .

« اذ جعل الذين كفروا » معناه - و اذ كر اذ جعل وقيل - هو متصل بقوله :-  
« لعذبنا » و « الحمية » الالفه و « حمية الجاهلية » انقتهم من الاقرار برسالة محمد (ص)  
والاستفتاح بسم الله الرحمن الرحيم وذلك انه لما امر رسول الله علياً ان يكتب كتاب -  
الموادعة بينه وبين اهل مكة املى عليه بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل - انا لانعرف  
الرحمن ولو كنا نصدقك ما قاتلناك وما صددناك ولكن اكتب كما كنا نكتب : باسمك  
اللهم . ففعل رسول الله (ص) « فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين » اى وقاراً  
و صبراً حتى لم يدخلهم ما دخلهم من الحمية فيعصوا الله في قتالهم ، « والزمهم كلمة -  
التقوى » قال ابن عباس و مجاهد و قتادة و السدى و اكثر المفسرين : كلمة التقوى  
لا اله الا الله و روى عن ابي بن كعب مرفوعاً و قال على و ابن عمر : كلمة التقوى  
لا اله الا الله و الله اكبر . و قال عطاء بن ابي رباح : هي لا اله الا الله وحده لا شريك له  
له الملك و له الحمد و هو على كل شى قدير قال عطاء الخراساني : هي لا اله  
الا الله محمد رسول الله و قال الزهري : هي بسم الله الرحمن الرحيم .

و معنى « الزمهم » ، اوجب عليهم وقيل - الزمهم الثبات عليها ، « و كانوا  
احق بها » من غيرهم ، « و » كانوا « اهلها » ، في علم الله لان الله تعالى اختار لنبية  
و صحبة نبية اهل الخير ، وقيل - ان الذين كانوا قبلنا لا يكون لاحد ان يقول لا اله  
الا الله في اليوم والليلة الا مرة واحدة لا يستطيع يقولها اكثر من ذلك و كان قائلها  
يمدبها صوته حتى ينقطع النفس ، التماس بركتها و فضيلتها و جعل الله لهذه الامة ان  
يقولونها متن شاؤا و هو قوله : « و الزمهم كلمة التقوى و كانوا احق بها » من -  
الامم السالفة . و قال مجاهد : ثلث لا يحجب عن الرب : لا اله الا الله من قلب مؤمن و دعوة  
الوالدين و دعوة المظلوم ، « و كان الله بكل شى عليم » فيجرى الامور على مصالحها .

« لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق » ، رسول خدای پیش از آنکه بحدیثیه  
رفت در مدینه بخواب نمودند اورا که فراوی گفتند : ليفتحن عليك مكة . اين شهر مکه  
بر تو گشاده شود و وقت آن فتح در خواب معين نکردند . رسول با ياران گفت که فتح

مکه مرا در خواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال در مکه روند. پس چون از حدیبیه بصلح باز گشتند و رسول بصلح کردن و باز گشتن رغبت نمود یاران گفتند با یکدیگر : ایس نان یعدنا رسول الله (ص) ان نأتی البیت فنتوف به. در خبر است که عمر بن خطاب گفت یا رسول الله نه تو باما گفته ای که در خانه کعبه رویم و طواف کنیم ؟ رسول گفت بلی من گفته ام . اما با تو گفتم که امسال رویم یا دیگر سال گفت - نه یا رسول الله که وقت آن معین نکردی رسول گفت - پس می دان که تو در خانه کعبه روی و طواف کنی و بروفق این رب العالمین آیت فرستاد.

« لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق » راست نمود الله رسول خویش را آن خواب برآستی و درستی ثم اخبر الله عن رسوله انه قال : « لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین » آنکه رسول خدای فرمود فرایاران بحکم آن خواب که او را نمودند که - شما ناچار در روید در مسجد حرام نا ترسندگان و ایمن گشته از دشمنان و هر چند که در آن دخول یقین بود اما کلمه استثنا بحکم ادب گفت که او را گفته بودند - « ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غداً الا ان یشاء الله » و قیل - الاستثناء واقع علی الاسن لا علی الدخول لان الدخول لم یکن فیه شک کقول النبی (ص) عند دخول - المقبرة : وانا ان شاء الله بکم لاحقون . فالاستثناء یرجع الی اللحق لا الی الموت . قال الحسن بن الفضل : یجوز ان یكون الاستثناء من الدخول لان بین الرؤیا و تصدیقها سنة و سات منهم فی تلك السنة اناس فمجاز الایة - لتدخلن المسجد الحرام کلکم ان شاء الله . قیل - ان هاهنا بمعنی اذ ، کقوله تعالی : « وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین » یعنی - اذ کنتم . قال عبد الله بن مسعود من قال لک انت مؤمن فقل ان شاء الله وهو قول جمیع اهل السنة فی الاسم ، اذا سئل امؤمن انت قال ان شاء الله . واما فی الفعل فاذا قیل له - آمنت فیقول آمنت بالله ولا یستثنی واما الشاک فی ایمانه فلیس بمؤمن و انما یستثنی المؤمن لانه یعلم ایمانه ولا یعلم اسمه عند الله عزوجل . قوله : « محلقین رؤسکم ومقصرین » فالتحلیق والتقصیر تحتل الا حرام ، و التحلیق افضل من التقصیر . خلق رسول الله (ص) رأسه بمناء و اعطى شعثه رأسه اباطلحة الانصاری و هو زوج ام سلیم . هی والدة انس بن مالك فكان آل انس یتهادونها بینهم « فاعلم ما لم تعلموا » ای -

علم من تأخير ذلك ما لم تعلموا وهو ما ذكر من قوله : « ولولا رجال مؤمنون » ،  
 الآية . وقيل - علم الله انه سيكون في السنة الثانية ولم تعلموا انتم فلذلك وقع في نفوسكم  
 ما وقع . وقيل - علم من صلاح الصلح ، ما لم تعلموا . وقيل - علم انه يفتح خيبر  
 ولم تعلموا « فجعل من دون ذلك » اي - من قبل دخولهم المسجد الحرام ، « فتحاً  
 قريباً » وهو فتح خيبر و قيل صلح الحديبيه اسماء « فتحاً قريباً » اي - تصلون بعده  
 قريباً الى دخول مكة . قال الزهري : ما فتح في الاسلام فتح كان اعظم من صلح  
 الحديبيه لانه انما كان القتال حيث التقى الناس فلما كانت الهدنة وضعت الحرب  
 وامن الناس بعضهم بعضاً ، فالتقوا وتفاوضوا في الحديث والمناظرة فلم يكلم احد  
 بالاسلام يعفل شيئاً الادخل فيه . لقد دخل في دينك السنتين في الاسلام مثل من كان  
 في الاسلام قبل ذلك واكثر ، قوله :

« هو الذي ارسل رسوله بالهدى » يعنى بالبيان الواضح وهو القرآن وقيل  
 شهادة ان لا اله الا الله « ودين الحق » يعنى الاسلام ، « ليظهره على الدين كله » ،  
 اي - ليظفروه و يعليه كقوله : « فاصبحوا ظاهرين » اي - عالىين . نقول ظهرت السطح  
 اي - علوته ، والمعنى - ليظهر دين الاسلام ويبطل سائر الملك وذاك كائن عند نزول  
 عيسى (ع) وقيل قد فعل ذلك لانه ليس من اهل دين الا وقد قهرهم المسلمون وظهروا  
 عليهم وعلى بلدانهم او على بعضها و ظهورهم على بعض بلدانهم ظهورهم عليهم .  
 ويحتمل ان تكون الهاء راجعة الى الرسول ، تأويله ليظهر محمداً على اهل الدين  
 كله وقيل - ليطلع محمداً على كل الفرائض فيكون ظاهراً له كاملاً ، « وكفى بالله  
 شهيداً » لنبيه وشهادته له ما آتاه من المعجزات وقيل - « وكفى بالله شهيداً » على  
 انه نبي صادق فيما يخبر .

« محمد رسول الله » . قال ابن عباس : شهد له بالرسالة ثم قال مبتدئاً : « والذين  
 معه » من المؤمنين يعنى الصحابة « اشداء على الكفار » ، غلاطاً عليهم كالاسد على  
 فريسته لا تأخذهم فيهم رافة ، « رحماء بينهم » ، متعاطفون متوادون بعضهم لبعض  
 كالوالد مع الولد كما قال : اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين . « ثريهم ركعاً سجداً » ،  
 اخبر عن كثرة صلواتهم ومداومتهم عليها ، « يتغنون فضلاً من الله ورضواناً » ، ان يتقبل



اعمالهم التي اتوا بها على قدر امكانهم . و قيل - « يتغنون فضلاً من الله » ، ان يدخلهم الجنة ، « ورضواناً » ، ان يرضى عنهم « سيماهم » ، اي - علامتهم ، « في وجوههم من اثر السجود » ، اختلفوا في هذا السيماء فقال قوم - هونور و بياض في وجوههم يوم القيمة يعرفون به انهم سجدوا في الدنيا و هو رواية عطية العوفي عن ابن عباس و قال الربيع بن انس : استنارت وجوههم من كثرة ماصلوا وقال شهر بن حوشب : تكون مواضع السجود من وجوههم كالقمر ليلة البدر وقال الثوري : يصلون بالليل فاذا اصبحوا راي ذلك في وجوههم . بيانه قوله - من كثرة صلواته بالليل حسن وجهه بالنهار . و قيل لبعضهم - ما بال المتهجدين احسن الناس وجوهاً ، فقال - لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره . و في رواية الوالبي عن ابن عباس قال : هو السمت الحسن والخشوع و التواضع والمعنى - ان السجود اورتهم الخشوع و السمت الحسن الذي يعرفون به . و قال الضحاك هو صفرة الوجه وامارة التهجد في وجوههم من السهر و قال الحسن : اذا رأيتهم حسبتهم مرضى وماهم بمرضى و قال سعيد بن جبير : هو اثر التراب على الجباه . قال ابو العالية - لانهم يسجدون على التراب لاعلى الاثواب .

و قال عطاء الخراساني - دخل في هذه الاية كل من حافظ على الصلوات الخمس ، « ذلك مثلهم » ، اي - ذلك الذي ذكرت ، صفتهم « في التورية » عُرّفوا الى بنى اسرائيل بهذا الوصف ليعرفوهم اذا ابصروهم ثم ابتداء فقال « ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه » قرأ ابن كثير وابن عامر شطأه بفتح الطاء وقرأ اخرون بسكونها وهما لغتان كالنهر و النهر . والشطأ فراخ الزرع التي نبت الى جانب الاصل ، يقال - اشطأ الزرع فهو شطأ اذا افرخ « فازره » ، اي - اعان الزرع الشطأ وقواه والازر القوة « فاستغلظ » اي - غلظ الشطأ ، « فاستوى على سوقه » ، اي - تناهى و تم وصار كالاصل و سوقه جمع ساق الزرع اي - فصبه وهذا مثل ضرب به الله تعالى لاصحاب محمد (ص) يعني - انهم يكونون قليلاً ثم يزدادون ويكثرون ويقوون ، « يعجب الزراع » اي - يسر الاكرة و يتعجبون من قوته ، « ليغيظ بهم الكفار » تأويله - ليغيظ الله بهم الكفار اي - ان النبي خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتى كثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل مكة و كفار العرب والعجم . قال سفين بن عيينة لهرون الرشيد - من غاظه حسن حال

اصحاب رسول الله (ص) فهو كافر و عن مبارك بن فضالة عن الحسن قال : « والذين معه » ابوبكر الصديق ، « اشداء على الكفار » عمر بن الخطاب ، « رحماء بينهم » عثمان بن عفان ، « تربهم ركعاً سجداً » علي بن ابيطالب . « يبتغون فضلاً من الله ورضواناً » بقية العشرة المبشرون بالجنة ، « كمثّل زرع » الزرع محمد (ص) « اخرج شطأه » ابوبكر « فأزره » عمر « فاستغلظ » عثمان يعني - استغلظ عثمان للاسلام ، فاستوى على سوقه علي بن ابيطالب استقام الاسلام بسيفه ، « يعجب الزراع » المؤمنون ، « ليغيظ بهم الكفار » قول عمر لاهل مكة بعدما اسلم - لانعبد الله سرّاً بعد اليوم .

وفى الخبر الصحيح عن عبدالرحمن بن عوف عن النبي (ص) قال : ابوبكر فى الجنة و عمر بن الخطاب فى الجنة و عثمان بن عفان فى الجنة و علي بن ابي طالب فى الجنة و طلحة فى الجنة و الزبير فى الجنة و عبدالرحمن بن عوف فى الجنة و سعد بن ابي وقاص فى الجنة و سعيد بن زيد فى الجنة و ابو عبيدة بن الجراح فى الجنة . وعن انس بن مالك عن النبي (ص) - قال ارحم امتى ابوبكر واشدهم فى امر الله عمر و اصدقهم حياء عثمان و اقضاهم على و افرضهم زيد و اقراهم ابي و اعلمهم بالحلّال و الحرام معاذ بن جبل . ولكل امة امين و امين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح . وعن ابن عمر قال قال رسول الله لعلى . يا على انت فى الجنة و شيعتك فى الجنة و سيجى بعدى قوم يدعون ولايتك . لهم لقب يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون : قال يا رسول الله : ما علامتهم قال يا على انه ليست لهم جمعة ولا جماعة يسبون ابابكر و عمر و قال ابن ادريس ما آمن ان يكونوا قد ضارعوا الكفار يعنى الرافضة لان الله عز وجل يقول « ليغيظ بهم الكفار » ، اى - انما اكثرهم وقواهم ليكونوا غيظاً للكافرين . قال مالك بن انس - من اصبح وفى قلبه غيظ على اصحاب رسول الله (ص) فقد اصابته هذه الاية قوله : - « وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات » قال ابو العالية - العمل الصالح فى هذه الاية حب الصحابة ، « منهم مغفرة و اجر عظيم » . الكناية فى قوله - منهم راجعة الى معنا الشطأ وهم الداخلون فى الدين بعد الزرع الى يوم القيمة ، يعنى - من يدخل فى الاسلام بعد الصحابة الى يوم القيمة وفى جملتهم من يوصف بالعمل الصالح و منهم من لا يوصف به . وقيل - هى لبيان الجنس وقيل - هم الذين ختم (١) منهم الايمان وقيل - هذا الوعد للهؤلاء

١ - كذا و ظاهراً : حتم صحيح است .

الذین ذکر وافی الایة وهم اصحاب النبی (ص) و ان کان سائر المؤمنین قد وعدهم الله  
المغفرة . و قيل - قوله منهم کقوله یغفر لکم من ذنوبکم هی کلمة صلیة کقول الشاعر :

ما ضاع من کان له صاحب      یقدر ان یصلح من شأنه  
فانما الدار بسکانهما      و انما المرء باخوانه

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : « لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبا یعونک تحت الشجرة » بدان که  
قصه بیعة الرضوان اصحاب شجرة قصه ای عظیم است و کاری بزرگ که در هیچ وقت  
از اوقات عهد اسلام و در عصر رسالت مثل آن نرفت . و هی من معاقل السودد و الشرف  
فی الاسلام و آنرا بیعة الرضوان از بهر آن خوانند که الله تعالی خلعت رضاء خود نثار  
آن جمع کرد که در زیر آن درخت دست عهد بیعت گرفتند با رسول (ص) ، و اندر آن  
ساعت فرمان آمد از حق جل جلاله تا درهای آسمان بگشادند و فریشتگان از ذروة فلک  
بفرمان ملک نظاره کردند مر آن گروه را که با رسول خدا بعشق جان و صدق دل  
و عهد تن بیعت کردند و از الله تعالی فرمان بود بر طریق مباحات که : ای مقربان افلاک  
و ای ساکنان ذروة سماک نظاره کنید بآن جمع یاران که از بهر اعزاز دین اسلام  
و اعلاء کلمه حق میکوشند مال بذل کرده و تن سبیل و دل فدا و در وقت قتال روی  
عزیز نشانه تیر کرده و سینه منور بنور اسلام سپر ساخته .

شراب از خون و جام از کاسه سر      بجای بانگ رود آواز اسپان<sup>۱</sup>  
بجای دسته گل دسته تیغ      بجای قرطه برتن درع و خفتان

هر چند که درویشان و دل ریشان اند لکن در جریده فضل من سطر ، مقدم  
ایشان اند . گواه باشید ای مقربان که من از ایشان خوشنودم و در حشر قیامت هر یکی را  
از ایشان در است محمد چندان شفاعت دهم که از من خوشنود گردند . و از این عهد  
تا آخر دور هر مؤمنی که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان در قبول این بیعت موافق  
بود ، من آن مؤمن را همان خلعت دهم که این مؤمنان را . و اندر آن ساعت بیعت جمله



صحابه می گفتند: اگر عثمان زنده است این بیعت از وی فوت شد و از این کرامت بازماند. رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که عثمان از این کرامت بی بهره نبود، از بهر آن که وی با رسول خدا بمکه رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست راست خود بر آورد گفت: هذ یمنی عنی و دست چپ بر آورد و گفت: هذ شمالی عن عثمان. هر دو بر هم نهاد و گفت: بیعت کردم از بهر عثمان، زه ای کرامت و رفعت زه ای دولت و مرتبت که عثمان را بر آمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت و حیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند ید<sup>۱</sup> تا آن کرامت و مرتبت بیافتند ید<sup>۲</sup>، غیبت عثمان زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت عثمان حضور شد از بهر آنکه عثمان بوقا امر رسول کمر بسته بود و از دل رسول اثر عنایت و رعایت داشت تا اندر حال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگر دست چپ رسول روز بیعت نیابت عثمان بداشت تا بان کرامت رسید. شوق باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که بابوبکر میگفت: و اشوقاه الی اخوانی. شوق که زبانرا به بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست را به بیعت آرد. آثار آن عنایت در حق عثمان بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر در حق امت بزبان وحی گزار رسالت رسان پیدا گشت. این کرامت در حق است زیادت از آن نیابت آمد. امید است که امت آخر الزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالى: « هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق »: الایة. در قرآن چهار هزار جای، ذکر مصطفی است بتصریح و تعریض و انواع تشریف، چندان که رسیدیم از نقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت و صفت وی کردیم و این آیت اشارت است بیدایت بعثت او و تحقیق نبوت و رسالت او و مبدء وحی پاک از علم بی نهایت بدو.

خبر درست است از عایشه قالت - اول ما بدی به رسول الله من الوحی

۱ - در نسخه ج : بودندی

۲ - در نسخه ح : میافتندی .

الرؤ یا الصادقة فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح . ابتداء وحی که بر رسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این خبر آنست که تاروح پاک وی از ظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت را با فاضت جود حق تلقی میکند تا بلطائف مشاهدت مهذب و مقرب گردد .

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف ، بتدریج وحی حق قبول همی کرد ، چون نسیم وحی پاک بجان پاک وی رسیدی ، بآشیان صورت بازشتافتی و آن خواب که دیدی کفلق الصبح پیدا آمدی و در آن روز گار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مدد همی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفا و بها . آنکه پیغام و امر الهی بعد از کمال مدت شش ماه بر شخص وی ظاهر گشت و روح القدس جبرائیل بعد از آن که مکاشف روح وی بود مشاهد حس وی شد و بیچشم سر بدید . چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت از صحبت خلق دور شد و سلوت همه اندر خلوت جست و عزلت اختیار کرد بغار حرا باز شد و آن غار صومعه شخص وی گشت ، از خلق نفور گشته و از خویش و پیوند دور شده سرای و خانه یکبارگی وداع کرده . گاهی در هواء بسط جولان کردی ، گاهی در عالم قبض میدان کردی . هفته ای بروی گذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی و از او سخن نشنیدی . در بوته اختیارش همی گذاختند و در میدان انتظارش همه تاختند . کس نمی دانست که آن مهتر عالم را چه در دست ، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند . یکی میگفت - عاشق است ، درمان او وصال بود . یکی میگفت - درویش است ، درمان او مال بود . یکی میگفت - یتیم است و درمانده ، سامان او بخت و اقبال بود . یکی میگفت - سودااش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش بر چه حال بود . خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بدر سیده که در اندوه و غم چنین متحیر شده و زبان حال او میگوید :

اندوه این جهان بسر آید جز آن من      معروف شد بگیتی نام و نشان من

بوطالب بروی مشفق و مهربان بود ، گفت - ای چشم و چراغ من وای میوه دل من ، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می بینم . اگر ترا غمی است ، غم

خویش با من بگوی ، تا ترا درمان سازم ، اگر مراد تو حشمت و ریاست است ،  
قریش همه مطیع من اند . از ایشان ترا خدم و حشم سازم و اگر مراد تو توانگری  
است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگوی تا بقوت  
خود از تو دفع کنم . ما را دل و جان از بهر تو بی قرار شد . رخسار تو را زرد  
می بینم و باطن پر درد . رخسارت زرد چراست و باطنت پر درد چراست ؟

مہتر (ص) بگریست گفت - آن درد که مراست زبان من ازیان آن عاجز  
است و من درمان آن ندانم . دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد .  
من صبر کنم تا همان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار  
این ترنم همی کند :

هم تو مگر سامان کنی	را هم بخود آسان کنی
وین درد را درمان کنی	زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید ببرآمد ، شب هجر پیاپی رسید  
و نسیم صبح وصال بردمید و خورشید نبوت در فلک سعادت بنایید ، آن مہتر در آن  
غار بنالید و در حق زارید ، گفت - یا دلیل المتحیرین و هادی الضالین ای دست گیر  
متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان ، بنده را صبر پیشی نماند و  
با وی جز تن درویش و دل پرریش نماند چون قصه نیاز بدرگاه برداشت ، فرمان  
رسید با جزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند . سید عالم از غار بیرون  
آمد . بهر سنگی که بگذشت ، بهر درختی که رسید ، هر جانوری که او را پیشی  
آمد ، روی بوی کرد که : السلام علیک یا نبی الله ، السلام علیک یا رسول الله .  
و آن مہتر متحیر شده که این چه حالست و چه کار ، این چه روز است و چه راز ،  
اندوه دلش یکی هزار شده و صبر از سینه وی یزار شده ، هم در آن غم بیخانه باز  
آمد . خدیجه را گفت ندانم که مرا چه بوده است ، همی ترسم که شوریده خواهم  
گشت ، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود . دیگر روز در خود صبر  
نیافت ، هم بدان غار شتافت و بر عادت خود نوحه برآورد که : یا دلیل المتحیرین  
ندا آمد از جبار قدیم ، خداوند عظیم بجبرئیل پیک حضرت برید رحمت که - یا



جبرئیل پر طاوسی بر گشای و از کنگره عرش تا دامن فرش همه معطر و معنبر کن ، پیغام و سلام ما بآن دوست ما برسان ، یا جبرئیل یکبارگی ذات صورت خود بر آن دوست اظهار وجلوه مکن که آن دوست در نقطه جمع ، مستغرق مشاهده ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد ، تا خوی کند و آرام گیرد و بتدریج حالاً بعد حال سینۀ او قابل وحی گردد. جبرئیل بامر حق از آسمان فرو آمد برابر درغار ، بر تختی رفیع بر هواء آواز داد که : السلام علیک یا رسول الله ، رسول برو نگرست جبرئیل را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود ، در خبر است که رسول (ص) خویشتن را از بالای کوه در میانداخت و جبرئیل او را بفرمان حق نکه میداشت ، بعضی عامه علما گویند - آن خویشتن انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار جبرئیل نداشت و در نهایت حال جبرئیل طاقت صحبت وی نداشت. در اول حال رسول از زمین بر جبرئیل مینگرست بر هوا و در آخر حال جبرئیل از سدره منتهی بر رسول مینگرست بر افق اعلی . در اول حال رسول جبرئیل را دید بیهوش شد و در نهایت حال جبرئیل یک گام بر اثر رسول برداشت ، با خود بگذاخت ، چون صعوه ای شد ، در بدایت حال سید را در دیدن جبرئیل اثر در صفات آمد و در نهایت جبرئیل را از صحبت سید اثر در ذات آمد. این خود سخن اهل ظاهر است در بیهوشی رسول (ص) ، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنست که آن مهتر اندر غار در مشاهده صفات جلال حق جمع گشته بود و جز کشف غیب مرورا حالی نبود ، چون جبرئیل را در آن صورت بدید ، تفرقه بوی راه یافت که سرّ وی بعد از آن که جمع بود بمشاهده ملک متفرق شد و صعب باشد کسی که از جمع با تفرقه افتد . مهتر (ص) آن ساعت از مشاهده حق بنظر غیری محجوب گشت از غیرت که او را بود ، بروقت خود خویشتن را از کوه در میانداخت ، گفت - اگر برای غیرت هلاک شوم دوست تر از آن دارم که لمحتی از دوست محجوب گردم و لهذا قال النبی - لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل . رسول بهوش باز آمد و راست بنشست بهوا بر نگرست. دیگر بار جبرئیل خود را بدو نمود و بروی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجره خدیجه کرد و سلام فریخته اندر همه ذرات زمین سرایت کرد، بهر سنگ و کلوخ که میرسید باواز همی گفت که: السلام علیک یا رسول الله. همچنان متغیر و متحیر بدر حجره خدیجه آمد. رخسارش زرد گشته، یک طرف عمامه گشاد شد (۱). گفت - یا خدیجه زملینی دثرینی، مرا بخوابان، چادر بر من پوش، تازمانی آرام گیرم، سر بر بالین نهم من برخود می ترسم، نباید که دیوانه باشم، اندر هوا شخصی همی بینم که هرگز مثل وی ندیده ام، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. بامن خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس مع و ف نیست. ندانم یا خدیجه که در زیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندر خواب شد و باز بیدار گشت. سر از بالین برگرفت، جبرئیل را در هوای حجره بدید، علی کرسی بین السماء والارض، بوی اشارت کرد که - السلام علیک یا رسول الله. رسول مر خدیجه را گفت که آنک آن شخص باجمال باکمال اندر هوا مرا تحیت همی آرد. خدیجه سر و را تنگ دربر گرفت گفت - اکنون او را همی، بینی گفت - همی بینم. خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده و صفت ملک و حال مقربان شناخته، دست دراز کرد و مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را همچنان دربر داشت، گفت - اکنون او را همی بینی. رسول گفت - ناپیدا گشت، خدیجه دیگر بار مقنعه بر سر افکند و موی پیوشید رسول گفت: یا خدیجه اکنون همان صورت خوب باز آمد و او را همی بینم. خدیجه بر پای جست و بخندید گفت - یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا و خلق را همچنان میباید گفت، السلام علیک یا رسول الله، آنچه جستم یافتم، غم من بسر آمد درخت امید من بیر آمد، همای عزم من پیر آمد. دیر بود تا این روز را همی جستم. اکنون روی از گرد ادبار بشستم، یافتم آنچه همی خواستم در طلب این دولت بسی نشستم و خاستم.

وصل آمدو و زیم جدائی رستم      با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار و خوش باش که آن شخص که تو می بینی فرشته  
امین است و رسول رب العالمین است، همان فرشته است که بر سالت نزدیک موسی

کلیم آمده است و من این قصه از پسر عم خویش ورقه نوافل شنیده ام و وی در حق تو خوابها دیده بشارتت باد که سید ولد آدم توئی، گزیده خلق عالم توئی، آنچه در کتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم بیداری یافتم. ورقه نوافل وقتی نزدیک خدیجه آمد و خدیجه تورایه و انجیل خوانده بود و صفت رسول شنیده بود از کتب خوانده، ورقه گفت: یا خدیجه سه شب پیوسته بخواب دیدم که در زمین هکه حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی محمد و من در خلق و خلق همه عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین محمد که شوی تو است نمی بینم. بروی از همه آدمیان نیکوتر است، بخرد از همه خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خوبتر است، بامانت از همه امین تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

## فصل

بدانکه در اول وحی، روایات مختلف است یک روایت آنست که رسول خدا خفته بود در خانه خدیجه و چادر درسر کشیده، جبرئیل پیامد و گوشه چادر باز گرفت و خود را بوی نمود و باوی این خطاب کرد که: «یا ایها المدثر». دیگر روایت آنست که رسول خبر داد که من در غار حرا بودم اول که جبرئیل بمن آمد یکبار مرا دربر گرفت و تنگ بخود در کشید و نیک بمالید و بجنبانید و باز رها کرد و آنگه دوبار دیگر همچنان کرد و حکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد، آنگه گفت: «اقرا باسم ربک» یا محمد برخوان. رسول گفت: ما انا بقاری چه خوانم که من امی ام و خواندن ندانم، جبرئیل گفت: «اقرا باسم ربک الذی خلق» باین روایت چنانست که اول سوره که وحی آمد از قرآن، سوره اقرأ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که جبرئیل بر رسول آورد آیت، «بسم الله الرحمن الرحیم» بود و معنی «اقرا باسم ربک» ایتست که بگوی «بسم الله الرحمن الرحیم». پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سوره: «یا ایها المدثر»، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سوره اقرأ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که اول «بسم الله الرحمن الرحیم»، وحی



آمد و جمع میان این روایات آنست که اول آیه که وحی آمد آیت « بسم الله الرحمن الرحيم » بود و اینست معنی آن خطاب که جبرئیل گفت علیه السلام : « اقرأ باسم ربك » ، و اول سوره که وحی آمد سوره « یا ایها المدثر » بود آن اول آیت باشد و این اول سوره تا جمله روایات درست بود والله اعلم .

« والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم » ، تا آخر سوره صفت صحابه رسول است و بیان سیرت ایشان که در مجلس انس رسالت ، خلفاء و وزراء بودند و در بساط عهد اسلام ، ثقیاء و نجباء بودند . بصحبت نبوت و رؤفت رسالت تأدیب و تهذیب یافته و از نظر جلال صمدیت توفیق و تقریب دیده ، رب العالمین هر یکی را از ایشان بتشریفی و تقریبی مخصوص کرده : « والذین معه » ، **ابوبکر** ، « اشداء علی الکفار » **عمر بن خطاب** ، « رحماء بینهم » **عثمان بن عفان** ، « تریهم رکعاً سجداً » ، **علی بن ابیطالب** ( ع ) ، « یتغنون فضلاً من الله ورضواناً » ، بقیه العشرة المبشرون بالجنة . همچنین از درگاه نبوت و صدر رسالت هر یکی بر وفق سعی و بر قدر سبقت ، خلعتی و مرتبتی یافتند . فقال ( ص ) : ارحم امتی **ابوبکر** و اشد هم فی امر الله عمر . و اصدقهم حیاة **عثمان** . و اقضاهم **علی** . و بر عموم ایشانرا باین رفعت و اقبال و دولت مخصوص کرد که الله الله فی اصحابی لاتتخذونهم غرضاً من بعدی فمن احبهم فیحبی احبهم ومن ابغضهم فیبغضی ابغضهم ، ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان يأخذه . ولو ان احدکم انفق مثل أحد ذهباً ما ادرك مد احدهم ولا نصیفه .

بر کافه اهل ایمان واجب است حرمت ایشان نگاه داشتن و قدر ایشان بشناختن و اعتقاد کردن که بعد از انبیاء و رسل هیچ کس را در حضرت عزت ذوالجلال آن رتبت و قربت و منزلت نیست که ایشانرا است و از ایشان صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم **صدیق اکبر** بود ، پس **فاروق انور** ، پس **ذوالنورین** از هر ، پس **مرتضی اشهر** ، یکی منبع صدق ، یکی مایه عدل ، یکی اصل حیاة یکی کان سخاء ، واجب بر هر مؤمن موحد که باطن خود باین صفات بیاراید . بصدق با صدیق موافقت کند . بعدل با **فاروق** مراقت کند . بحیاة با **ذوالنورین** مشایعت کند . بسخا با **مرتضی** متابعت کند تا رب العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشانرا

شفیع وی گرداند. روی علی بن ابیطالب (ع) قال - قال رسول الله (ص) - یا علی ان الله عزوجل امرنی ان اتخذ ابابکر والدآ و عمر مشیرآ و عثمان مندا و انت یا علی ظهراً ، فانتم اربعة قد اخذ میثاقکم فی الكتاب لا یحبکم المؤمن ولا یبغضکم الا فاجر ، انتم خلائف نبوتی و عقدة ذمتی لا تقاطعوا ولا تدابروا و تغافروا .

## سورة الحجرات

### ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بنام خداوند فراخ بخشنایش  
سهر بان .

« یا ایها الذین آمنوا » ، ای ایشان که بگرویدند ، « لا تقدّموا بین  
یدی الله و رسوله » ، پیش خدای و رسول درمشید ، « و اتقوا الله » ، و پرهیزید  
از [ خشم و عذاب ] خدای ، « ان الله سمیع علیم (۱) » الله شنوای است دانا .  
« یا ایها الذین آمنوا » ، ای گرویدگان ، « لا ترفعوا اصواتکم فوق  
صوت النبی » ، برمدارید آوازهای خویش زیر آواز رسول ، « ولا تجهروا له  
بالقول » ، و با او بلند سخن مگوئید ، « کجهر بعضکم لبعض » ، چنانکه بایکدیگر  
بلند گوئید ، « ان تحبط اعمالکم » ، که کردارهای شما همه تباه گردد و نیست ،  
« و انتم لا تشعرون (۲) » و شما نمیدانید .

« ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله » ، ایشان که فرو دارند  
آوازهای خویش نزد رسول خدای ، « اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی »  
ایشانند که الله بدلهای ایشان بررسید [ و باخلاص برد و پاک کرد ] پرهیز را ،  
« لهم مغفرة و اجر عظیم (۳) » ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار .

« ان الذین ینا دونک من وراء الحجرات » ، ایشان که ترا بیانگ  
میخوانند از پس حجره ، « اکثرهم لا یعقلون (۴) » بیشتر ایشان ندانند .

« ولوا انهم صبروا » ، و اگر ایشان شکیبائی کردند ، « حتی تخرج الیهم »

تا تو بیرون آمدی<sup>۱</sup> برایشان «لَکَانَ خَیْرًا لِّهِمْ» ، ایشانرا به بودید<sup>۲</sup> «وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ (۵)» و الله آمرز گاریست مهربان .

«يَا اَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍّ» ، و اگر بشما آید دروغ زنی بخبری ، «فَتَبَيَّنُوْا» ، نیک بررسید ، «اَنْ تَصِیْبُوْا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» ، که نرسانید بگروهی بنادانی ، «فَتَصْبَحُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِیْنَ (۶)» که پشیمان شید بر آنچه کردید .  
 «وَاعْلَمُوْا اَنَّ فِیْکُمْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ» ، و بدانید که رسول خدای در میان شماست ، «لَوْ یَطِیْعُکُمْ فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ» ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی از کارها ، «لَعَنْتُمْ» ، در بتری و تباهی افتید ، «وَلٰکِنَ اللّٰهُ حَبِّبَ الْاِیْمَانِ» ، لکن الله دوست کرد بشما ایمانرا «وَزَیَّنَہٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ» ، و بر آراست آنرا در دلهای شما ، «وَوَكَّرَہُ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ» ، و دشوار و نابایسته کرد بشما تا گرویدن ، «وَالْفُسُوْقُ وَالْعَصِیَانُ» ، و سرکشی و نافرمانی ، «اَوَلٰئِکَ هُمُ الرَّاٰشِدُوْنَ (۷)» و ایشان [که چنین اند] راست را هانند و رستگان . «فَضَلًا مِّنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً» ، بنیکو کاری الله و نواخت او ، «وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ (۸)» و الله دانایست<sup>۳</sup> راست دانش .

«وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اِقْتَلَوْا» ، و اگر دو گروه از گرویدگان باهم درافتند ، «فَاَصْلَحُوا بَیْنَهُمَا» ، میان ایشان آشتی سازید ، «فَاِنْ بَغَتْ اِحْدٰیهُمَا عَلٰی الْاٰخَرٰی» ، اگر یکی از ایشان افزونی جوید بر دیگر ، «فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغٰی» ، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی ، «حَتّٰی تَنْفِیَ اِلٰی اَمْرِ اللّٰهِ» ، تا آن افزونی جوی باز آید با فرمان خدای ، «فَاِنْ فَاَءَتْ» ، اگر افزونی جوی با داد آید ، «فَاَصْلَحُوا بَیْنَهُمَا بِالْعَدْلِ» آشتی سازید میان ایشان بر راستی ، «وَاقْطَعُوا» ، و داد کارید ، و راست سخن ، «اِنَّ اللّٰهَ یَحِبُّ الْمُقْسَطِیْنَ (۹)» که الله داد گران دوست دارد .

۱ - در نسخه ج : آمی

۲ - در نسخه ج : بودی

۳ - در نسخه ج : دانایست

۴ - در نسخه ج : باشید



## النوبة الثانية

از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال النبی (ص) - ان الله اعطانی السبع الطول مکان التوریه و اعطانی المایین مکان الانجیل و اعطانی مکان الزبور المثانی و فضلنی ربی بالمفصل . و فی روایة اخرى قال (ص) : انی اعطیت سورة البقرة من الذکر الاول و اعطیت طه و الطواسین من الواح موسى علیه السلام و اعطیت فواتح الكتاب و خواتیم البقرة من تحت العرش و المفصل نافلة .

بدان که این سورة هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف است و سیصد و چهل و سه کلمت و هفده آیت . جملة بمدينة فرو آمد بر قول جمهور مفسران . ابن عباس گفت - مگر یک آیت : «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی» ، این یک آیت بمکه فرود آمد و باقی بمدینه . و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست . و در فضیلت سورة اَبی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال : من قرأ سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه .

« یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله » ، قرأ یعقوب : لاتقدموا بفتح التاء و الدال من التقدم ای لاتقدموا و قرأ الاخرون بضم التاء و کسر الدال من التقديم و هو لازم بمعنی التقدم . تقول العرب قدم فلان بین یدی الامیر اذا سبقه بالكلام و غیره و قد مت فلاناً و تقدمته و قدمته خفیفه بمعنی واحد و يجوز ان یکون متعد یا فیکون المفعول محذوفاً و المعنی - لاتقدموا القول و الفعل بین یدی رسول الله (ص) . قال ابن عباس : نهوا ان يتكلموا بین یدی كلامه بل علیهم ان يصغوا و لا يتكلموا . علماء تفسیر مختلف اند در معنی این آیت و در سبب نزول . حسن گفت - معنی آنست که - «لاتذبحوا» قبل ذبح النبی (ص) ، و سبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش از آن که رسول نماز عید کرد و قربان ، پس این آیت فرود آمد و رسول ایشانرا فرمود تا عادت قربان کردند . و فی الخبر عن البراء بن عازب قال - خطبنا النبی (ص) يوم النحر ، قال - ان اول ما نبداُ به فی يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فتنحرف فمن فعل ذلك فقد اصاب ستتنا و من ذبح قبل ان نصلي فانما هولحم عجله لاهله ليس من النسك فی شیء .

قومی گفتند - این آیت در روزه روز شک فرو آمد و المعنی - لا تصوموا قبل ان يصوم نبیکم . وفي ذلك ما روی مسروق قال : دخلنا على عائشة فقالت - يا جارية خوضي شرابا ، فحاضت فقالت لهم - ذوقوا فاني لو كنت مفطراً لذقت لكم قالوا - نحن صيام قالت - وما صومكم ، قالوا - ان كان من رمضان ادر كناه وان لم يكن منه تطوعناه ، فقالت - انما الصوم صوم الناس والفطر فطر الناس والذبح ذبح الناس واني صمت الشهر فادر كني رمضان وان ناساً كانوا يصومون حتى نزلت هذه الآية . **مقاتل بن حیان** گفت : سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا جمعی یاران بیست و هفت کسی بزمین **تهامه** فرستاد ، **هند بن عمرو** و **انصاری** برایشان امیر کرد ، چون به **بئر معونه** رسیدند قومی مشرکان بنی عامر برایشان رسیدند و همه را بکشتند مگر سه کسی باز گشتند تا رسول خدا را از آن حال خبر کنند ، چون بدر مدینه رسیدند ، دومی را دیدند از قبیلۀ بنی عامر که از نزدیک رسول خدا میآمدند . ایشان آن دومی را بی دستوری رسول بکشتند و رسول کشتن ایشان بی دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد که : « لا تقدّموا بین یدی الله ورسوله » ، ای لا تقضوا امرآ دون الله ورسوله . بی دستوری و بی فرمان رسول هیچ کار پیش مگیرید و هیچ حکم نکنید ، در هیچ شرع از شرایع دین از قتل و قتال و غیر آن . و روی عن ابن عباس : قال - معناه : لا تقولوا خلاف الكتاب والسنة وقيل - معناه - لا تمشوا بین یدی رسول الله و كذلك بین یدی العلماء فانهم ورثة الانبياء ، دلیله ما روی **عطاء عن ابی الدرداء** قال - رأی رسول الله (ص) امشی امام **ابو بکر** فقال - تمشی امام من هو خیر منك فی الدنيا والاخرة ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبیین والمرسلین خیر او افضل من **ابی بکر** « واتقوا الله » فی تضييع حقه ومخالفة امره ، « ان الله سمیع » ، لا قوالکم ، « علیم » بافعالکم و احوالکم .

« يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبی » در خبر است که قوم بنی تمیم رسیده بودند بحضرت نبوت و میخواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد . **بو بکر** یکی اختیار کرد نام وی **قعقاع بن معبد** . عمر خطاب دیگری اختیار کرد نام وی **اقرع بن حابس** . **بو بکر** گفت : مخالفت من خواستی باین اختیار که کردی . عمر گفت : من مخالفت تو نخواستم . سخن میان ایشان دراز گشت و خصومت در گرفتند و باواز بلند سخن گفتند .

**انس بن مالک** گفت : کادالخیران ان یهلکا . آنکه در شأن ایشان آیت آمد

که : « لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی » ، بوبکر گفت : آیت علی نفسی ان لا اکلم النبی (ص) ابدا الا کاخی السرار ، سوگند یاد کردم که از این هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم ، مگر چنانکه با همرازی پنهان سخن گویند و عمر بعد از آن با رسول سخن چنان نرم گفتید که رسول دشوار توانستی شنید . **انس مالک** گفت - ثابت بن قیس بن شماس خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی در مجلس رسول . و در مجمع عرب آن روز که این آیت فرو آمد بترسید و در خانه نشست دلتنگ و اندوهگن گریان وزاری کنان و میگفت - انا الذی ارفع صوتی فوق صوت النبی و انا من اهل النار . مگر این آیت بشأن من فرو آمد که من آواز بلند میدادم بحضرت نبوت . آه که اعمال من حابط شد و من از آتشیانم و این سخن از بهر آن میگفت که کان جهوری الصوت و فی اذنیہ وقر ، گوش وی گران بود و سخن بلند گفتید (۱) پس باین سبب از حضرت رسول بازماند و خانه بر خود زندان کرد . این قصه با رسول گفتند ، رسول برخاست و بر خانه وی آمد و او را ببهشت اعظم بشارت داد . گفت : بل انت من اهل الجنة . و روی انه قال - یا رسول الله لقد خشیت ان اکون قد هلکت قال - لم ؟ قال نهی الله ان تحب ان نحمد بکماله نفعل و انا رجل احب الحمد و نهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتک و انا رجل جهر الصوت و نهانا عن الخیلاء و انا رجل احب الجمال ، فقال - یا ثابت اما تحب ان تعیش حمیداً و تقتل شهیداً ، فقتل **یوم الیمامة** .

قال **سلیمان بن حرب** - ضحک انسان عند **حماد بن زید** و هو یحدث بحديث عن رسول الله ، فغضب **حماد** وقال - انی اری رفع الصوت عند حدیث رسول الله (ص) و هو میت کرفع الصوت عنده و هو حی و قام و امتنع عن الحدیث ذلک الیوم ، « ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض » ، ای - لا تخاطبوه باسمه و کنیته کما یخاطب بعضکم بعضاً ، بل خاطبوه بالنبوة و الرسالة بتوقیر و تعظیم و قولوا یا نبی الله یا رسول الله کقوله :- « لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً » . « ان تحبط اعمالکم » ، یعنی لثلاث تحبط اعمالکم لان ذلک اذا کان عن قصد بعد النهی کفر لان فیہ استخفاف النبی



و ذلك مُحِبَط ، « و انتم لاتشعرون » انه مُحِبَط . ابن عباس گفت : پس از آنکه این آیت فرو آمد ، یاران همه متأدب گشتند و بحضرت رسول بتعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند . رب العالمین آن پیسندید ، و ایشانرا در آن بستود و وعده ثواب نیکو داد ، گفت :

« ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله » ، اجلالاً له ، « اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى » ، ای - اخلصها و اختبرها كما يمتحن الذهب بالنار ، فيخرج خالصاً ، وقوله - للتقوى ، اللام لام العاقبة ای - ادى الامتحان الى التقوى ، « لهم مغفرة » ، لذنوبهم ، « واجر عظيم » لطاعاتهم .

روی ابوهریره قال - قال رسول الله (ص) - لن يزال قلب ابن آدم ممتلئاً حرصاً الا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى ، قال راوی الحديث - فلقد رأيت رجلاً من اصحاب رسول الله (ص) يركب الى زراعة له وانها منه على فراخ وقد اتى عليه سبعون سنة . وروی انه قال (ص) - لا يزال قلب ابن آدم جديداً في حب الشيء وان التقت ترقاته من الكبير الا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى وهم قليل .

« ان الذين ينا دونك من وراء الحجرات » ، قراءة العامة بضم الجيم ، وقرأ ابو جعفر بفتح الجيم وهما لغتان وهى جمع الحجر والحجر جمع الحجرة وهى جمع الجمع . الحجرة المكان يتحجر المرء لنفسه يمنع غيره من مشاركته فيه مشتقة من الحجر وهو الحبس .

ابن عباس گفت : این آیت در شان قوسى فرو آمد از قبيله بنى العنبر و هم حى من بنى عمرو بن تميم . رسول خدا لشكرى فرستاد بايشان و عيينه بن حصن انز اري را برايشان امير كرد . چون دانستند كه عيينه نزديك رسيد ، عيال و فرزندان بگذاشتند و خود بگريختند . عيينه فرزندان ايشان برده گرفت و بمدينه آورد ، بعد از آن پدران ايشان آمدند و فدا آوردند تا فرزندان را باز خردند ، وقت ها جرة بود چون در مدينه آمدند و رسول خدا آن ساعت در حجره بود در خلوت و در قيلولة . فرزندان چون پدران خود راديدند ، فرا ايشان زاريدند و بگريستند . ايشان در آن وقت بشتافتند بدر حجره رسول و باواز بلند ميگفتند - يا محمد اخرج الينا ، رسول در قيلولة بود ، باواز ايشان

از خواب بیدار گشت و بیرون آمد : ایشان گفتند یا محمد قادنا عیالنا ، عیال ما بما باز فروش . جبرئیل آن ساعت فرو آمد ، گفت : یا محمد ملک میفرماید که هم از ایشان حاکم ساز تا این حکم کند ، رسول گفت راضی باشید که سبرة بن عمرو که بردین شماست بر شما حکم کند ، ایشان گفتند راضی باشیم ، سبرة گفت : عم من حاضر است و او مه من است تا وی حکم کند و هو الاعور بن بشامة . رسول ویرا فرمود تا حکم کند اعور گفت یک نیمه ایشان آزاد کنی بی فدا و یک نیمه را فدا دهند . رسول خدا گفت - فعلت و رضیت . این آیت در شأن ایشان فرو آمد .

ابن عباس گفت : لو انهم صبروا حتی یخرج الیهم ، رسول الله (ص) لاطلق اسراهم کلهم بغیر فدی و قوله : « اکثرهم لا یعقلون » فیه قولان احدهما : لا یفعلون فعل العقلاء لقلة اناتهم و كثرة تهورهم ، فان النبی (ص) لم یکن یحتجب عن الناس الا فی وقت یخلو فیہ باسر نفسه ، فمن ازعجه عن ذلك كان متسویاً الى قلة العقل و سوء الادب . والثانی : لا یعلمون عظم حرمتك و ان الصبر خیر لهم ، لانك كنت تعتقهم جمیعاً . و روی ان وفد بنی تمیم جائوا الى النبی (ص) فنادوا علی الباب یا محمد اخرج الینافان مدحنا زین و ان ذمنا شین . قال فسمعها رسول الله (ص) ، فخرج علیهم و هو بقول - انما ذلکم الله الذی مدحه زین و ذمه شین ، قالوا نحن ناس من تمیم جئنا بشاعرنا و خطیبنا لنشاعرك و نفاخرك ، فقال (ص) - ما بالشعر بعثت و لا بالفخار اسرت ، ولكن هاتوا . فقال الزبرقان بن بدر . لشباب من شبانهم - قم فاذا کره فضلك و فضل قومک ، فقال - الحمد لله الذی جعلنا خیر خلقه فآتانا اموالاً نفعل فیها ما نشاء فنحن خیر اهل الارض و من اکثرهم عدة و بالاً و سلاحاً ، فمن انکر علینا قولنا فلیأت بقول هو احسن من قولنا و فعال خیر من فعلنا . فقال رسول الله (ص) ثابِت بن قیس بن شماس و کان خطیب رسول الله - قم فاجبه فقال - الحمد لله احمده و استعینه و اومن به و اتوکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوهاً و اعظمها احلاماً فاجابوه و الحمد لله الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله و عزاً لدينه ، فنحن نقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله ، فمن قالها منع منا ماله و نفسه و من اباه قتلناه و کان زعمه فی الله علینا هیئاً ، اقول قولی هذا و استغفر الله للمؤمنین و المؤمنات . فقال الزبرقان لشباب من شبانهم

قم یا فلان فقل ایباتاً تذکرفیها فضلك وفضل قومک فقام الشاب ، فقال :

نحن الکرام فلاحی یعادلنا منالرؤس و قینا یقسم الربع

ونطعم الناس عندالقحط کلهم من السدیف اذالم یونس القرع

اذا اینا فلا یأبی لنا احد انا کذلک عندالفخر نرتفع

قال : فارسل رسول الله (ص) الی **حسان بن ثابت** فلما جاء امره لیجیبه فقال

**حسان :**

ان الذوائب من فھر و اخوتهم قد شرّعوا سنة للناس تتبع

یرضی بها کل من کانت سریرته تقوی الاله وکل الخیر یصطنع

قال - فقام **الا قرع بن حابس** ، فقال - ان محمد المؤتی له والله ما دری

ما هذا الامر تکلم خطیبنا فکان خطیبهم احسن قولاً و تکلم شاعر نا فکان شاعرهم

اشعر واحسن قولاً ثم دنا من النبی (ص) فقال - اشهد ان لا اله الا الله وانک رسولہ

فقال له النبی (ص) : ما یضرك ما کان قبل هذا ، ثم اعطاهم (ص) و کساهم .

قوله : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ، ای - لو صبروا عما فعلوا و انظروا

خروجک ، « لکان خیراً لهم » ، فی دینهم بما ینالون من الثواب فی تعظیم نبی الله

وفی دنیاہم بما یكون فی ذلك من الدلالة علی وفور عقلهم باستعمال السکينة والوقار ،

« والله غفور » ، ای - مع هذا غفور لمن تاب منهم ، « رحیم » فی قبول التوبة .

قال **ابوعبید قاسم بن سلام** - ماذقت الباب علی عالم قط کنت ابر حتی

یخرج الی لقوله عزوجل : « ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم » ... الایة .

قوله : « یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبأ » ، این آیت در شأن

**ولید بن عقبه بن ابی معیط** فرو آمد که رسول خدا او را فرستاد بوفد **بنی المصطلق** ،

تا از ایشان زکوة ستاند ، آن قوم چون خبر رسید بایشان که **ولید** میآید بطلب

زکوة ، تعظیم فرمان خدا را و حرمت داشت فرستاده رسول را همه سلاح در کردند

و بشادی و راشی باستقبال وی بیرون آمدند<sup>۲</sup> . **ولید** چون ایشانرا بر آن صفت دید

۱ - کذا . و صحیح چنین است : الاکت اصبر... ۲ - در نسخه ح : بیرون آمدند از سر عدارتی

قدیم که ایشانرا باوی بوده در جاهلیت ولید از آن ترس ...



بترسید پنداشت که ایشان بقصد خون وی بیرون آمدند ، از آن ترس هم از راه بازگشت بامدینه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند ، زکوة ندادند وقصد خون من کردند . رسول از ایشان درخشم شد و خواست که لشکر فرستد بغزاء ایشان ، قومی از ایشان در رسیدند و احوال معلوم کردند ، برخلاف آنکه وئید گفت . رسول ایشانرا متهم داشت ، خالد وئید با جماعتی بایشان فرستاد تا از حال ایشان بررسد و حقیقت آن باز داند . خالد رفت و ایشانرا برایمان و طاعت دید و پربانگ نماز و جماعت و مال زکوة جمع کرده و فرمان خدای و رسول در آن بجای آورده ، خالد حال و قصه ایشان با رسول نمود و در شأن وئید بن عقبه آیت آمد که :

« یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبأ » ، ای - ان جائکم کاذب بخبر يعظم وقعه فی القلوب ، « فتبینوا » ، ای - قفوا حتی یتبین لکم ماجاء به اصدق هو ام کذب ، « ان تصیبوا » ، یعنی کی لاتصیبوا بالقتل والقتال ، « قوماً » ، براء آء « بجهالة » منکم بحالهم ، « فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین » علی عجلتکم وکان النبی ( ص ) يقول - التبین من الله ، والعجلة من الشیطان ، وقال بعض المفسرین - دللت هذه الایة ان خبر الواحد العدل یجب العمل به لان الله تعالی امر بالتثبت فی خبر الفاسق ولو تثبتنا فی خبر العدل لسوینا بینهما .

و قال ابن عباس : رد رسول الله شهادة رجل فی کذبة واحدة و قال : ان شاهد الزور مع العشار فی النار . و قال ( ص ) من شهد بشهادة زور فعليه لعنة الله ومن حکم بین اثنین فلم يعدل بینهما ، فعليه لعنة الله وما شهد رجل علی رجل بالكفر الا بآء به احدهما ان کان کافراً فهو کما قال و ان لم یکن کافراً فقد کفر بتکفیره آیه .

« و اعلّموا ان فیکم رسول الله » ، فاتقوا ان تقولوا باطلاً فان الله یخبره و یعرفه احوالکم فتفضّحوا « لویطیعکم » الرسول ، « فی کثیر من الامر » مما تخبرونه به فیحکم برأیکم لکان یخطی فی افعاله کما لو قبل من التوئید قتل و قتلتم و اخذ المال و اخذتم ، « لعنتم » ، ای - لاثمتم و هلكتم . العنت - الهلاك والوقوع فیما لا مخلص منه . قال الله تعالی : « ذلک لمن خشی العنت منکم » و قال تعالی : « عزیز علیه ما عنتم » . « ولكن الله حبیب الیکم الایمان » ، فجعله احب الادیان الیکم ، « وزینته » ،

ای - حسنه ، « فی قلوبکم » ، حتی اخترتموه و تطیعون رسول الله و ذلك بتوفيقه  
 آیاکم و المعنی ولكن الله حبیب الیکم الايمان - فاطعموه فوقاکم الله العنت ، « و کره  
 الیکم الکفر » ، ای - بغض الیکم الجحود بالله و الرسول ، « و الفسوق » ، یعنی  
 الکذب و النفاق و العصیان ، جميع معاصی الله ، « اولئک » ، ای - اهل هذه الصفة ،  
 « هم الراشدون » المهتدون .

« فضلاً من الله » ، ای - کان هذا فضلاً من الله ، « و نعمة » ، رحمة ،  
 « والله علیم » ، بکرامة المؤمنین ، « حکیم » فیما جعل فی قلوبهم حب الايمان و بغض  
 الکفر و الفسوق و العصیان .

قوله : « و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا » ، سعيد جبیر گفت و مجاهد  
 که - این آیت در شأن دو قبیلۀ انصار فرو آمد : اوس و خزرج ، که در عهد رسول  
 خلاف در میان ایشان افتاد و بهم بر آویختند و یکدیگر را زخم کردند بدست و چوب  
 و نعلین ، رسول خدا این آیت بر ایشان خواند و میان ایشان صلح افکند . قال ابن بحر -  
 القتال لا یكون بالنعال و الایدی و انما هذا فی المنتظر من الزمان ، ابن بحر گفت :  
 الله تعالى درین آیت ذکر قتال و مقاتله کرد و جنگی که در آن دست زدن و نعلین  
 زدن بود ، آنرا قتال نگویند ، پس مراد باین آیت اهل بغی اند که در روزگار  
 پدید آیند و قتال با اهل عدل کنند ، حکم ایشان اینست که الله فرمود : « فاصلحوا  
 بینهما » ، یعنی ادعوهما الی کتاب الله و الرضا بما فیہ لهما و علیهما ، « فان بغت  
 احدهما علی الاخری » ، و ابت الاجابة الی حکم کتاب الله ، « فقاتلوا انتی تبغی حتی  
 تقی » ای - ترجع ، « الی امر الله » فی کتابه « فان فائت » ای - رجعت الی الحق ،  
 « فاصلحوا بینهما بالعدل » ، بحملها علی الانصاف و الرضا بحکم الله « و اقسطوا » ،  
 ای - اعدلوا ، « ان الله یحب المقسطین » بدان که اهل بغی ایشانند که بر امام عدل  
 خروج کنند و از فرمان وی بیرون شوند . و در ایشان سه چیز موجود بود : یکی  
 آنست که جمعی انبوه باشند باقوت و باشوکت . دیگر آنست که خود را تأویلی نهند  
 محتمل . سوم آنست که امای نصب کنند و مقتدای خود سازند ، چون این سه شرط  
 در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند ، حکم ایشان آنست که امام اهل عدل نخست

ایشانرا باطاعت خود خواند ، اگر ظلامه ای ظاهر کنند که برایشان می رود ، از ایشان دفع کند و دست ظالم از ایشان کوتاه کند و اگر ایشانرا ظلامه ای نباشد و رنجی نبود و بر بگی مخویش مصر باشند امام عدل با ایشان قتال کند ، تا بقره ایشانرا باطاعت آرد و در قتال ایشان هر که پشت بداد ، روا نیست که از پی وی روند و قصد وی کنند . و اسیر که در دست اهل عدل آید روا نیست که او را بکشند و مجروحی که بیفتد ، روا نیست که او را تمام بکشند . **امیر المؤمنین علی ( ع )** در حرب جمل منادی را فرمود تاندا کرد : **الا لا يتبع مدبرا ولا يوقف علی جریح .** و در حرب صفین اسیری آوردند پیش **علی ( ع )** . **علی** گفت : **لاقتلك صبراً انی اخاف الله رب العالمین .** اما هر چه از دو طائفه در حال قتال کشته شود یا مالی بتلف آید در آن حال ضمانی واجب نکند . اما قومی اندک که آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه کثرت و نه تأویل و نه نصب امام ، حکم ایشان اگر تعرض مسلمانان کنند حکم قطاع طریق بود نه حکم اهل بگی .

روی ان علیا ( ع ) : **سمع رجلاً يقول فی ناحية المسجد - لاحکم الله ، فقال علی - کلمة حق ارید بها باطل لکم علینا ثلث : لانمنعکم مساجد الله ان تذکروا فیها اسم الله ولانمنعکم الفیء مادامت ایدیکم مع ایدینا ولا نبداکم بقتال . وفی الایة دلیل ان البغی لا یزیل اسم الایمان لان الله عز وجل سماهم مؤمنین مع کونهم باغین .** يدل علیه ما روی الحارث الاعور ان **علی بن ابیطالب** سئل و هو القدوة فی قتال اهل البغی ، عن اهل الجمل وصفین امشرون هم ، قال - لا من الشک فروا ، فقیل - منافقون هم : قال - لا ان المنافقین لا یدکرون الله الا قلیلاً ، قیل - فما حالهم قال - اخواننا بغوا علینا .

## النوبة الثالثة

قوله تعالی : **بسم الله الرحمن الرحیم** ، **جعفر صادق** را پرسیدند از معنی **بسم** گفت - اسم از سمة است و سمت داغ بود . چون بنده گوید - **بسم الله** ، معنی آنست که داغ بندگی حق بر خود میکشم تا از کسان او باشم . هر سلطانی



که بود سر کب خاص خویش بسمت خویش دارد ، آنرا داغی مشهور بر نهد ، تا طمع دیگران از وی بریده گردد ، هر مر کبی که داغ سلطان دارد از دست نشست دیگران آسوده بود ، عزیز و مصون مکرم و محترم بود ، باز هر مر کبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول و ذلیل بود . در آسیب کوفت و کوب دیگران بود . مثال بندگان خداوند جل جلاله همین است : داغ الهی بر خواص اهل اخلاص ، گفتار بسم الله است ، هر که این داغ دارد در حمایت جلال است و در رعایت جمال و در خلعت قبول و اقبال ، و هر که این داغ ندارد اسیر کسیر است و رنجور و مهجور ، ظاهر او سخره دست سلاطین و باطن او پای سپرده مرده شیاطین . پس جهد کن ، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کشی تا سعید هر دو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویش را در کسی از کسان او بندی تا عزیز هر دو جهان گردی .

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک

روز ها ایمنی از شحنة و شبها ز عسس

هر که او نام کسی یافت از این در گه یافت

ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

قوله : « یا ایها الذین آمنوا لاتقد موابین یدی الله و رسوله » ای - لاتقضوا امرآ دون الله و رسوله و لاتفعلوا من ذات انفسکم شیئاً ، ای گرویدگان و حق را جویندگان و در راه اسلام پویندگان ، از ذات خویش هیچ مگوئید و از برخویش در عرصه دین هیچ اساس منهدید و تکیه بردانش و خرد خود مکنید . هر چه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او در مگذرید ، عهد او در دل گیرید و حکم او بجان پذیرید ، که حکم او حکم ماست و قول او وحی ماست و شریعت او نهاده ماست و سنت او پسندیده ماست و اتباع او دوستی ماست . شما که یاران اوئید و در امید شفاعت و تفعیم او را خوانید ، « لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لاتجهروا له بالقول » . خبر ندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم در طینت آدم نهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال و کمال و خلق و خلق او خبر

دادیم . گفتیم که - ما را دوستی خواهد بود که بر منوال ارادت چنونسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج نماید ، کلّ کمالست و جمله جمال . قبله اقبالست و کعبه آمال . جوهر صدف رسالت و ثمره شجره خلت . سراو از برکت . چشم او از حیا . گوش او از حکمت . زبان او از ثنا ، لب او از تسبیح . روی او از رضا . گردن او از تواضع . سینه او از صفا . دل او از رحمت . فؤاد او از وفا . جگر او از خوف . شغاف او از رجا . شکم او از قناعت . پشت او از غناء . ساق او از خدمت . دست او از سخا . استخوان او کافور . موی او مشک بویا .

قیمت عطار و مشک اندر جهان کاسد شود

چون برافشانند صبا زلفین عنبر سای تو

مقربان در گاه چون وصف آن سید شنیدند ، همه شربت مهر او چشیدند و داغ عشق او بردل کشیدند ، همه آفاق عشاق او شدند . اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند . در هر گوشه ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی ، در هر دلی شوری و در هر جایی سوزی . زمینیان همه خسته دیدار او ، آسمانیان بسته شوق بجمال او ، آخر شب انتظار ایشان پایان رسید و صبح روز وصال بردمید ، وقت وجود وی در رسید . آن سید از مادر خود آهنة جدا شد و چهره جمال او در عالم پیدا شد . همه عالم در جمال او فتنه و شیدا شد . همه بفرغان آمدند ، جبرئیل گفت : کهتری کنم ، میکائیل گفت : چاکری کنم . ماه گفت : دارندگی کنم . خورشید گفت : دایگی کنم . میخ گفت : خادمی کنم . چرخ گفت : بندگی کنم . اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب ندامتی آید که ای عالمیان که در آرزوی صحبت و پرورش محمد بقرار شده اید ، آرام گیرید که ما قضا رانده ایم و حکم کرده که این جوهر مطهر و این عزیز مکرم را در کنار زنی مشرکه نهیم و ویرا بشیر او پروریم . ما آن کنیم که خود خواهیم ، سامری منافق را در بر جبرئیل پروریم ، و حبیب موافق در کنار حلیمه مشرکه بداریم . کس را بدانش این راه نیست و از سر ما کس آگاه نیست . آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسر آمد و صبح روز دولت و کرامت برآمد و روزگار بعثت وی درآمد ، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سراپرده دولت ملت او

از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بروجد محبت زیادت شد و خزینۀ صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند - خداوندا فرمان ده تا از این عالم بلند بزمین شویم و درپیش حجرۀ نبوت محمد صاف برکشیم. تا باشد که گرد میدان او برما نشیند و نسیم حضرت او برما وزد. فرمان رسید که - ای قربان حضرت آرام گیرید که رفتن شما بزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را بر ندارد و کس هست از شما که جمله اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده ایم در رسد. آتشی در جان وی زنی و سوزی در دل وی افکنیم و ظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم و غم است بر وی گماریم تا باضطرار بقرار شود و از بهر است قصد حضرت ما کند و شما بطویل شفاعت امت او را ببینید. پس چون آن میعاد مقدر درآمد، ناگاه روزی سوزی در دل سید آمد. بقرار و بی آرام گشت. یکی در عشق حضرت یکی در غم است. از عشق حضرت بتعریض تقاضاء رؤیت جبرئیل میکرد که: «هل رأیت ربک». و از غم است همی گفت: «مادری ما یفعل بی و لایکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای قربان و روحانیان، ای جبرئیل، پرطاوسی درپوش، تحفه اقبال بر گیر، نثار افضال بردار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگرۀ عرش تادامن فرش معطر کن. از سدرۀ منتهی بزمین سفر کن، بحجرۀ امّ هانی گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای محمد خیز و بیا تا مرا بینی. من منتظرم بی من چه نشینی.

شب هست و شراب هست و چاکر تنهاست

برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا محمد تا کی غم است در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز و بیا تا عذاب بر است حرام کنم، نعمت و راحت و رحمت بر ایشان تمام کنم. کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان دارالسلام کنم. و من که ملک العرشم بخودی خود بر تو سلام کنم که: السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته.



## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**انما المؤمنون اخوة**»، مؤمنان برادرانند، «**فاصلحوا بين اخويكم**»، آشتی سازید میان دو برادر خویش، «**واتقوا الله**»، و پرهیزید از خشم و عذاب الله، «**لعلکم ترحمون**»<sup>(۱۰)</sup> تا مگر بر شما بیخشایند.

«**يا ايها الذين آمنوا**»، ای ایشان که بگرویدند، «**لا يسخر قوم من قوم**»، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی، «**عسى ان يكونوا خيرا منهم**»، مگر که اینان خود به انداز ایشان، «**ولا نساء من نساء**»، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا، «**عسى ان يكن خيرا منهن**»، مگر اینان خود به انداز ایشان، «**ولا تلمزوا انفسكم**»، و بر یکدیگر طنز مدارید و نمخندید، «**ولا تنازوا بالالقباب**»، و یکدیگر را بلقب سخوانید [بجز نام]، «**بئس الاسم الفسوق بعد الايمان**»، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد، «**ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون**»<sup>(۱۱)</sup> و هر که بازنگردد [از جرم خویش] ستمکاران ایشان اند.

«**يا ايها الذين آمنوا**»، ای گرویدگان، «**اجتنبوا كثيرا من الظن**»، پرهیزید از فراوانی از پنداره «**ان بعض الظن اثم**»، که هست از پنداره لختی که دروغ است و بزه، «**ولا تجسسوا**» و پوشیده مجوئید، «**ولا يغتب بعضكم بعضا**»، و از پس یکدیگر بد مگوئید، «**ايحب احدكم**»، دوست میدارد یکی از شما، «**ان يأكل لحم اخيه ميتا**»، که گوشت برادر خویش خورد مرده، «**فكرهتموه**» دشوار میدارید آن و نا بایسته، «**واتقوا الله**» و پرهیزید از خشم و عذاب الله «**ان الله تواب رحيم**»<sup>(۱۲)</sup>، الله توبه پذیر است مهربان.

«**يا ايها الناس**»، ای مردمان، «**انا خلقناكم من ذكر و انثى**»، بیافریدیم ما شما را از یک مرد و از یک زن، «**وجعلناكم شعوبا**»، و شما را شاخ شاخ کردیم، «**وقبائل**»، و خاندان خاندان، «**لتعارفوا**»، تا یکدیگر

بازشناسید رحم پیوستن را ، « **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ** » ، گوهری تر شما  
 بنزدیک الله پرهیز کارتر شماست ، « **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** <sup>(۱۳)</sup> » ، الله دانای است آگاه .  
 « **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا** » ، تازیان گفتند - بگرویدیم ، « **قُلْ لِمَ تَقُولُوا** »  
 گوی نیز نگرویده‌اید ، « **وَلَكِنْ قُولُوا اسْلَمْنَا** » ، گوئید گردن نهادیم ، « **وَلَمَّا يَدْخُلِ  
 الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** » نیز ایمان در دل‌های شما نیست ، « **وَإِنْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ** »  
 و اگر فرمان برید الله را و رسول او را ، « **لَا يَلْبِسْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا** » ، بنکاهد  
 کردارهای شما هیچیز ، « **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** <sup>(۱۴)</sup> » که الله آمرزگار است بخشاینده .  
 « **أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** » ، گرویدگان ایشانند  
 که بگرویدند بالله و رسول او ، « **ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** » ، و آنکه در گمان نیفتادند ،  
 « **وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** » ، و باز کوشیدند با دشمنان بمال  
 خویش و تن خویش از بهر الله ، « **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** <sup>(۱۵)</sup> » ایشانند که [ اگر  
 گویند گروید گانیم ] راست گویند .

« **قُلْ اتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ** » ، گوی الله را می آگاه کنید که شما بر چه  
 دین اید ، « **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** » ، والله اوست که میداند  
 چه در هفت آسمان است و در هفت زمین ، « **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** <sup>(۱۶)</sup> » والله بهمه  
 چیز داناست .

« **يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا** » ، می سپاس نهند<sup>۱</sup> بر تو که گردن نهادند  
 و مسلمان شدند « **قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ** » بگو سپاس منهد بر من بگردن نهادن  
 و مسلمان شدن خویش ، « **بَلِ اللَّهَ يَمْنُ عَلَيْكُمْ** » ، بلکه الله می سپاس نهد<sup>۲</sup> بر شما ،  
 « **أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ** » ، که راه نمود شمارا بایمان « **أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** <sup>(۱۷)</sup> » اگر  
 می راست گوئید<sup>۳</sup> [ که گرویدگان اید ] .

« **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** » ، الله میداند پوشیده‌های آسمان  
 و زمین ، « **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** <sup>(۱۸)</sup> » ، والله بیناست بآنچه شما میکنید .

۱ - در نسخه ج : گوهرتری شما . . ۲ - در نسخه ج : سپاس می نهند . ۳ - در نسخه ج : سپاس  
 می نهد . . . ۴ - در نسخه ج : اگر راست میگویند

## النوبة الثانية

قوله : « أنما المؤمنون اخوة » ، اى - متواخون على الايمان والايمان اشرف انسابهم و قد قطع الله الولاية بينهم و بين من خالفهم فى الدين من انسابهم . قال **ابو عثمان الحيرى** اخوة الدين اثبت من اخوة النسب . روى **الزهري** عن **سالم** عن ابيه عن النبي (ص) قال - المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يشتمه ، من كان فى حاجة اخيه كان الله فى حاجته و من فرّج عن مسلم كربةً فرّج الله عنه بها كربة من كرب يوم القيمة و من ستر مسلماً ستره الله يوم القيمة . وعن **ابى هريرة** قال - قال رسول الله : المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يعيبه ولا يخذله ولا يتناول عليه فى البنيان ، فيستر عنه الريح الا باذنه و لا يؤذيه بقتار قدره الا ان يغرف له ولا يشتري لبنه الفاكهة ، فيخرجون بها الى صبيان جاره ولا يطعمونهم منها . قال رسول الله (ص) - احفظوا ولا يحفظه منكم الا قليل . « فاصلحوا بين اخويكم » ثنى الاخوين لان اقل من يقع بينهم القتال اثنان والمعنى - اصلحوا بينهما اذا اختلفا واقتتلا وقيل - التثنية قد يقع موقع الجمع كقوله : لبيك و سعديك ولا يدى لك وقيل - معناه ، فاصلحوا بين رئيسى الفريقين لانهما اذا اصطلحا اصطلاح الفريقان وقيل - فاصلحوا بين كل مسلمين . وفى الخبر عن **ابى ايوب** قال : قال رسول الله (ص) - يا با ايوب الا ادلك على صدقة يحبها الله ورسوله . قال - بلى فقال رسول الله (ص) - تصلح بين الناس اذا تفاسدوا . وفى رواية تسعى فى صلاح ذات البين اذا تفاسدوا وتقرب بينهم اذا تباغضوا . وعن **ابى الدرداء** قال - قال رسول الله (ص) : الا اخبركم بما هو افضل من كثير من الصيام : اصلاح ذات البين و اياكم والبغضة فانما هى الحالقة قال **ابو الدرداء** - لا اقول حالقة الشعر ولكن حالقة الدين وقال (ص) - كل الكذب يكتب على ابن آدم الاثلاثا : رجل كذب امراته ليرضيها عنه و رجل يحدث بين امرأين مسلمين ليصلح بينهما و رجل كذب فى خدعة حرب . وفى التوراة - الذين يصلحون بين الناس اذا تفاسدوا اولئك خصائص الله من خلقه ، قرأ **يعقوب** - بين اخوتكم بالتاء على الجمع وقرأ **الحسن** بين اخوانكم والاكثر بالنسب<sup>٢</sup> الاخوة ، و فى الصداقة الاخوان ويقع كل واحد منهما

١ - در نسخه ج : كل الكذب على ابن آدم ٢ - در نسخه ج : فى النسب



موقع الآخر، « واتقوا الله » فلا تعصوه ولا تخالفوا امره ، « لعلکم ترحمون » .

« یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم » ابن عباس گفت این آیت در شأن ثابت بن قیس بن شماس فرو آمد که نشست وی در همه اوقات بجانب رسول بود از بهر آن که در گوش وی گرانی بود ، بنزدیک رسول از آن می نشست تا سخن رسول آسان تواند شنید . روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند ، ثابت پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت : تفسحوا تفسحوا . مردی او را گفت : اصبت مجلساً فاجلس ، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نه نشینی ؟ ثابت از آن سخن درخشم شد و بنشست . آنکه فرا آن مرد گفت : تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود ، آن مرد دلتنگ گشت و از شرم سر در پیش افکند ، آن ساعت جبرئیل آمد و این آیت آورد .

وقال الضحاک - نزلت فی وفد تمیم الذین نادوا رسول الله من وراء الحجاب کانوا یستهزؤن بفقرءاء اصحاب النبی ( ص ) مثل عمار و خباب و بلال و صهیب و سلمان و سالم مولى ابی حذیفه لما راوا من رثاءة حالهم فانزل الله تعالى فی الذین آمنوا منهم . واما قوله : « ولانساء من نساء » قال انس - نزلت فی نساء رسول الله عیّرَن ام سلمة بالقصر وقال ابن عباس - ان صفیة بنت حی بن اخطب اتت رسول الله فقالت - ان النساء یعیرنن ویقلن لی - یا یهودیة بنت یهودین فقال لها رسول الله - هلا قلت ان ابی موسی و عمی هرون و زوجی محمد علیهم السلام فانزل الله هذه الایة و المعنی - لا یستهزی قوم بقوم عسی ان یكونوا خیراً منهم عند الله و افضل نصیباً ، « ولا تلمزوا انفسکم » ای - لا تعیبوا ولا تطعنوا اهل دینکم و قیل - اللمز العیب فی المشهد و الهمز فی المغیب و قیل - اللمز یكون باللسان و العین و الاشارة و الهمز لا یكون الا باللسان ، « ولا تنازوا باللقاب » ، التناز التفاعل من التبز و هو التلقب و هو ان یدعی الانسان بغير ماسمی به و لا یستعمل الا فی القبیح . قال عكرمة - هو قول الرجل للرجل - یا فاسق یا منافق یا کافر و قال الحسن - کان الیهودی و النصرانی یسلم فیقال له بعد اسلامه - یا یهودی یا نصرانی و قال عطاء - هو ان تقول لا خبکد یا کلب یا خنزیر یا حمار .

وقال ابن عباس - التنايز بالالقب ان يكون الرجل عمل السيئات ثم تاب عنها فنهى الله ان يعير بما سلف من عمله ، « بئس الاسم الفسوق بعد الايمان » . فيه تأويلان احدهما : بئس الاسم اسم الفسق و هي ان يقول له يا يهودى يا نصرانى يا فاسق يا زانى يذكره باسم ذنبه بعد ايمانه و توبته . الثانى : ان من فعل ما نهى عنه من السخرية و اللمز و النبز فهو فاسق و « بئس الاسم الفسوق بعد الايمان » ، اى مع الايمان او بعد دخوله فى الايمان فلا تفعلوا ذلك فتستحقوا اسم الفسق « و من لم يتب » ، عما نهى عنه ، « فاولئك هم الظالمون » .

« يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن » ، رسول خدا چون بسفر بيرون شدی هر دو سرد توانگر را یکی درویش با ایشان فرا کردی ، تا وی ایشانرا خدمت کند و ایشان مؤنت وی کفایت کنند . سلمان درویش بود و محتاج و دو کس را از ایشانرا در سفر خدمت میکرد و در منزلها طعام و شراب ایشان میساخت و حاصل میکرد . در منزلی از منزلهای سفر ، سلمان از پیش برفت بمنزل تا زبهر ایشان طعام سازد ، چون بمنزل رسید از ماندگی و رنجوری خواب بروی غلبه کرد و با طعام ساختن نه پرداخت ، ایشان در رسیدند و طعام نیافتند . سلمانرا فرستادند برسول و از وی طعام خواستند . رسول او را با سامه فرستاد و اسامه خازن رسول بود . اسامه گفت طعامى مانده نیست بنزدیک ما . سلمان بی طعام و بی مقصود باز گشت . آن دو مرد گفتند بنزدیک اسامه طعام بود ، لکن اسامه بخیلی کرد و نداد . سلمانرا بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی (۱) نگشاد . آنکه بطعن گفتند : لو بعثناه الى بئر سمیحة لغار ماء ها ، اگر ما این سلمانرا بچاهی فرستیم که در آن آب بود ، آب بزمین فرو شود و سلمان محروم ماند . آنکه آن دو مرد برخاستند و تجسس میکردند که تا خود بنزدیک اسامه طعام بود یا نبود . رسول خدا ایشانرا دید گفتند چیست اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می بینم ، ایشان گفتند - یا رسول الله والله ما تناولنا یومنا هذا لحماً .

قال - ظللتم تا کلون لحم سلمان واسامة فانزل الله تعالى :

« يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن » ، واراد ان يظن باهل الخير شراً ، « ان بعض الظن اثم » ، قال سفيان الثوري : الظن ظنان ، احدهما : اثم وهو ان يظن و يتكلم به والاخر : ليس باثم وهو ان يظن ولا يتكلم به و قيل الظن على اربعة اوجه مأمور به ومحذور ومندوب اليه ومباح . اما المأمور به فحسن الظن بالله ، قال النبي (ص) : لا يموئن احدكم الا و هو يحسن الظن بالله وكذلك حسن الظن بالمؤمنين من قوله عليه الصلوة والسلام ان حسن الظن من الايمان . ومن قوله سبحانه « ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خيراً » . و اما المحذور فهو ظن السوء بالله وبالمؤمنين وهو قوله تعالى : « ان بعض الظن اثم » ،

قال مقاتل : هو ان يتكلم بما ظنه ، فان لم يتكلم به فلا يكون اثماً . واما المندوب اليه ، فقول النبي (ص) : احترسوا من الناس بسوء الظن . وقال - الحزم سوء الظن والحزم مندوب اليه و اما المباح فكالظن في الصلوة و الصوم والقبلة امر صاحبه بالتحري فيها و البناء على غلبة الظن ولهذا الانقسام قال : « كثيراً من الظن » ولم يقل - اجتنبوا الظن مطلقاً قوله : « ولا تجسسوا » ، التجسس هو البحث عما خفي حتى يظهر . وقرء في الشواذ - لا تجسسوا بالحاء قليل - بالجيم البحث لغيرك و بالحاء البحث لنفسك و كلاهما منهي عنه و معنى الاية - خذوا ما ظهر و دعوا ماستر و لا تتبعوا عورات المسلمين . روى ابو هريرة قال - قال رسول الله ( ص ) - اياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث ولا نحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا و كونوا عباد الله اخواناً . وعن ابن عمر ان النبي (ص) قال : يا معشر من آمن بلسانه ولم يفض الايمان الى قلبه لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع الله عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه ولو في جوف رحله . و قال زيد بن وهب - قيل لابن مسعود - هل لك في الوليد بن عتبة تقطر لحيته خمرأ فقال : انا نهينا عن التجسس فان يظهر لنا شيئاً نأخذ به . قوله : « ولا يغتب بعضكم بعضاً » يقول - لا يتناول بعضكم بعضاً بظهر الغيب بما يسوئه مما هو فيه . عن ابي هريرة ان رسول الله قال - اتدرون ما - الغيبة قالوا - الله ورسوله اعلم قال : ذكرك اخاك بما يكره قيل - أفرأيت ان كان في اخي ما اقول . قال - ان كان فيه ما تقول فقد اغتبته و ان لم يكن فيه ما تقول فقد بهته . « ايجب



احدکم ان یا کل لحم اخیه میتاً ، هذا مثل والمعنی - کما تکرهون اکل لحم اخیکم میتاً ، فاجتنبوا ذکره بالسوء غائباً وقیل - معناه - کما تترکون اکل لحمه میتاً فانه معصیة الله فاترکوا غیبتہ فانه معصیة الله و انما مثله بالا کل لان المیت لا یشعر بما یؤکل منه ولا یحس به کذلک الغائب لا یشعر به و لا یحس و قوله : « فکر هتموه » ، یعنی بل عافته نفوسکم فکر هتموه وقیل - کرهتم ان تغتابوا ، فلاتغتابوا غیرکم .

عن انس بن مالک عن رسول الله (ص) قال - لما عرج بی مررت بقوم لهم اظفار من نحاس یخمشون وجوههم و لحوسهم ، فقلت - من هؤلاء یا جبرئیل قال : هؤلاء الذین یأکلون لحوم الناس ویقعون فی اعراضهم . وقال صلی الله علیه و آله وسلم الغیبة اشد من الزنا . قالوا - و کیف . قال - ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه و ان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه . و قال میمون بن سیاه - بینا انا نائم اذا انا بجيفة زنجی وقائل یقول - کل ، قلت - یا عبدالله ولیم آکل ، قال - بما اغتبت عبد فلان قلت - والله ما ذکر ت فيه خیراً ولا شرّاً قال - لکنک استمعت و رضیت فکان میمون لا یغتاب احداً ولا یدع احداً ان یغتاب عنده احداً ، .

یکی از جمله بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم ، سردی بمن برگشت ، بر زبان من برفت که هذا و امثاله وبال علی الناس ، این چنین کس بر مردمان وبال باشد . همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه ای که بر آن مرده ای بود و مرا گفتند : کل من لحم هذا ، گوشت این مرده بخور . چون نگه کردم این مرده آن کس بود که من او را غیبت کرده بودم گفتم - چون خورم گوشت این مرده ؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم . سرا جواب دادند که - فلم اغتبتہ اذاً ، پس چرا غیبت وی کردی ؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است . از خواب در آمدم اندوهگن و حزین . یکسال بان گورستان میرفتم ، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که او را باز دیدم ازدور بمن نگریست و گفت - تبت ، توبه کردی از آن ، گفتم - بلی توبه کردم و نیز نگویم ؟ گفت : ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش باز شو و نیز غیبت کس مکن

و در خبر است که **مصطفی (ص)** **ماعز** را رجم فرمود بحکم آنکه بر نفس خویش چهار بار اقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جائی میگذاشت و دو کس با یکدیگر میگفتند - می بینی این **ماعز** را الله بروی ستر کرد و او خویشتن را رسوا کرد تا چنانکه سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آندو مرد با وی میرفتند تا جائی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت - از این گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند - یا رسول الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود - آنچه شما خوردید از گوشت آن برادر شما از این صعبتر بود، اما انه الان فی انهار الجنة يتغمس فیها. **ماعز** اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هر ساعتی نوطهارتی در خود می بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، «واتقوا الله»، فیما ینهیکم عنه وتوبوا الیه عما قد سلف، «ان الله ثواب رحیم».

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی» **مقاتل** گفت - سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح مکه رسول خدا **بلال** را فرمود تا بر بام کعبه بانگ نماز گفت، **عتاب بن اسید بن ابی العيص** از سر عصیت جاهلیت گفت: الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یر هذا الیوم، **حارث بن هشام** گفت - اما وجد محمد غیر هذا الغراب الاسود مؤذناً. **سهیل بن عمرو** گفت: ان برد الله شیئاً یغیره، **ابوسفیان** گفت: انی لا اقول شیئاً اخاف ان یخبر به رب السماء، هر یکی از سر تکبر و تجبر خویش بزرگی مینمودند و عیب درویشان میجستند. **جبرئیل** فرو آمد و رسول را از آن گفتار ایشان خبر کرد، آنکه این آیت فرو آمد و ایشانرا از آن نامزا گفتن و عیب درویشان جستن و بعال و نسب تفاخر کردن بازداشت و زجر کرد. **ابن عباس** گفت - در شأن **ثابت بن قیس** فرو آمد که در مجمع رسول آن مرد را گفته بود - پسر فلانه و درویش را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من الذاکر فلانة، فقال **ثابت** - انا یا رسول الله فقال - انظر فی وجوه القوم فنظر فقال ما رایت یا ثابت؟ قال رایت ابيض واحمر واسود، قال فانک لاتفضلهم الا فی الدین و التقوی فانزل الله فی **ثابت** هذه الایة و فی الذی لم یتفسح له: «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا». الایة.

«انا خلقناکم من ذکر و انثی» یعنی **آدم و حواء** ای - کلکم بنواب واحد

وأمّ واحدة متساوون في النسب ، « و جعلناكم شعوباً » اجمع شعب بفتح السين وهي رؤس القبائل مثل ربيعة و مضر و الاوس و الخزرج سموا شعوباً لتشعبهم واجتماعهم كشعب اغصان الشجر وهو من الاضداد ، يقال شعب اى - جمع و شعب اى - فرق « وقبايل » جمع قبيلة وهي دون الشعوب مثل بكر من ربيعة و تميم من مضر . ودون القبائل العمائر و احدثها عمارة بكسر العين وهم شيبان من بكر و دارم من تميم و دون العمائر البطون مثل بنى غالب و ثوى من قريش و دون البطون الافخاذ واحداها فخذ كبني هاشم و امية من بنى ثوى . ثم الفصائل والعشائر و احدثها فصيلة و عشيرة وليس بعد العشيرة حى يوصف به . قال الزبير بن بكار - العرب على ست طبقات : شعب ثم قبيلة ثم عمارة ثم بطن ثم فخذ ثم فصيلة . وقيل - الشعوب من العجم و القبائل من العرب والاسباط من بنى اسرائيل وقيل - الشعوب الذين لا يعززون الى احد بل ينتسبون الى المدائن والقرى والارضين والقبائل العرب الذين ينتسبون الى آبائهم ، « لتعارفوا » يعنى ليعرف بعضكم بعضاً في قرب النسب و بعده لالتفاخروا وقيل - لكى تعرفوا اذا سئلتهم ممن انتم فتقولوا - من قريش ، من كندة ، من تميم . ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عند الله اتقيهم ، فقال : « ان اكرمكم عند الله اتقيكم » فى الدنيا وهو بلال ، « ان الله عليم » ، بحسبكم ونسبكم « خبير » باعمالكم و اكرمكم عند الله .

قال قتادة فى هذه الاية - اكرم الكرم التقوى والام اللؤم الفجور . قال رسول الله (ص) - من سره ان يكون اكرم الناس فليتق الله وقال : كرم الرجل دينه وتقواه واصله عقله وحسبه خلقه . وقال ابن عباس : كرم الدنيا الغنى و كرم الآخرة التقوى . و عن ابن عمر ان النبى (ص) طاف يوم الفتح على راحلته يستلم الركن بمحجته فلما خرج لم يجد مناخا فخرج الى بطن الوادى فانيخت فيه ثم قام فخطبهم فحمد الله واثنى عليه ، ثم قال : « الحمد لله الذى اذهب عنكم عبية الجاهلية وفخرها بابائها انما الناس رجالان يرتقى كريم على الله و فاجر شقى هين على الله ثم تلا : « يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى . . . » الابة ، قال - اقول قولى هذا واستغفر الله لى ولكم وقال (ص) - ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم وانما انتم بنو آدم « اكرمكم عند الله اتقيكم » سئل رسول الله (ص)



ایّ الناس اکرم قال : اکرمهم عندالله اتقیهم قالوا - لیس عن هذا نسئلك ؟ قال فاکرم الناس یوسف بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله قالوا - لیس عن هذا نسئلك ؟ قال : فمن معادن العرب تسئلونی ، قالوا : نعم ، قال رفخیارکم فی الجاهلیة خیاریکم فی الاسلام اذا فقهوا . وروی عن ابوهریره : ان الناس يحشرون یوم القيمة ثم یوقفون ثم یقول الله عزوجل - لهم طالما کنتم تکلّمون وانا ساکت فاسکتوا الیوم حتی اتکلم انی رفعت نسباً وایتم الا انسابکم ، قلت - ان اکرمکم عندی اتقیکم وایتم انتم فقلتم - لابل فلان بن فلان وفلان بن فلان فرفعتم انسابکم ووضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی ووضعت انسابکم سیعلم اهل الجمع الیوم من اصحاب الکرم این المتقون .

« قالت الاعراب آمنا » ، این آیت در شأن بنی اسد بن خزیمه فرو آمد . قومی بادیه نشین بودند ، در سال قحط بمدینه آمدند و بظاهر کلمه شهادت میگفتند و اسلام سینمودند ، اما بیاطن نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدینه تباه کاری کردند و نرخها گران میکردند و آنکه باسلام خویش منت بر رسول نهادند ، گفتند - اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها و جئناک بالاثقال و العیال و الذراری و لم نقاتلک کما قاتلک بنو فلان و بنو فلان ، گفتند - ما که آمدم بجملگی آمدم باعیال و فرزندان و بار و بینه خویش نه چون قومهای دیگر که تنها آمدند بر راحلهاء خویش ، و آنکه قتال کردند هر گروهی از عرب با تو و ما قتال نکردیم . بر رسول منت سینهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه میخواستند تا رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد : « قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا » یا محمد ایشانرا گوی - شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلهای شما نیامده ، بلی مسلمانان اید بظاهر ، بر زبان کلمه شهادت رانده و از بیم قتل و سبی طاعت را انقیاد نموده . از اینجا معلوم شد که آنچه بر ظاهر بنده می رود از طاعت داشتن و حکم را منقاد بودن آنرا اسلام گویند بر معنی استسلام ، و آنچه بر باطن می رود از تصدیق و اخلاص آنرا ایمان گویند و مصطفی فرموده - الاسلام علانیة و الایمان سریره ، اسلام آشکار است و ایمان نهان . اسلام آنست که خلق از تو بینند ، ایمان آنست که خالق از تو شناسد . اسلام با خلق است و ایمان با خالق . اسلام شریعت

است و ایمان حقیقت . اسلام پوست است و ایمان مغز . اسلام سود است و ایمان مایه . اسلام صدف است و ایمان دروی در ، اسلام کالبد است و ایمان دروی روح . اسلام حلیت است و ایمان عقیدت . اسلام سایه است و ایمان درخت . اسلام خانه است و ایمان کدخدا . اسلام لوح است و ایمان نبشته . اسلام قدح است و ایمان شراب . اسلام زبان است و ایمان کلمه . چون از خود حکایت کنی چنین گوی : مسلمانم بحکم ، مؤمنم بامید ، سنی ام باتباع .

قال اهل اللغة : الاسلام هو الدخول في السلم وهو الانقياد و الطاعة . يقال - اسلم الرجل اذا دخل في السلم كما يقال - اشتى اذا دخل في الشتاء واصناف اذا دخل في الصيف و اربع اذا دخل في الربيع . فمن الاسلام ما هو طاعة على الحقيقة باللسان و الابدان و الجنان . كقوله عز وجل **لا ابراهيم** - « اسلم قال اسلمت لرب العالمين » ومنه ما هو انقياد باللسان دون القلب و ذلك قوله : « قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم » ، وروى ان رسول الله (ص) قسم قسماً فاعطى رجلاً و منع رجلاً ، فقال له **سعد بن ابي وقاص** - يا رسول الله اعطيت فلاناً ولم تعط فلاناً و هو مؤمن فقال رسول الله (ص) - او مسلم مرتين او ثلاثاً فعلم ان الاسلام اسم لظاهر الدين الذي يلزم به الاحكام و الايمان اسم للحقيقة التي يرجع اليها العبد وينطوي عليها العقد فالاسلام هو الذي منع الدماء و الاموال و اقام الذمم و الاحكام . و الايمان حقيقته التي نجت من مقت الله و خلصت من عذاب الله و المسلمون متساوون في الاسلام و المؤمنون متفاوتون في الايمان . فاحسنهم عملاً و اكثرهم ذكراً ، اكملهم ايماناً . و قالت **المرجئة** - المؤمنون لا يتفاوتون في الايمان و ذلك لانهم لم يعدوا الاعمال من الايمان و هذا خلاف السنة و اصل البدعة و قد قال النبي (ص) - صنفان من استى ليس لهما في الاسلام نصيب **المرجئة و القدرية** . قوله : « و ان تطيعوا الله و رسوله » ، ظاهراً و باطناً و سرّاً و علانية ، « لا يلتكم » قرأ **ابو عمرو** : و لا يالتكم بالالف كقوله تعالى : - « و ما التناهم » و قرأ الآخرون بغير الف و هما لغتان بمعنى و احد يقال - الت يالت التاً و لات يليت ليتاً اذا نقص و معنى الآية - لا ينقصكم « من » ، ثواب ، « اعمالكم شيئاً ان الله غفور رحيم » ثم وصف المؤمنين المحققين المصدقين في ايمانهم فقال : -

«أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» ، لم يشكوا في إيمانهم بل اخلصوا في عقايدهم ثم حققوا بأفعالهم و هو قوله : « وجاهدوا بأموالهم و انفسهم في سبيل الله » ، اى - في طاعة الله ، « أولئك هم الصادقون » في إيمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح ، هذا هو المؤمن الصادق لاسن اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول الله فحلفوا بالله انهم مؤمنون في السر و العلانية و عرف الله غير ذلك منهم فانزل سبحانه : « قل اتعلمون الله بدينكم » ، دخلت الباء لالان هذا التعليم بمعنى الاعلام والمعنى - اتعلمون و تخبرون الله بدينكم الذى انتم عليه ، « والله يعلم ما في السموات و ما في الارض » اى - يعلم ما في قلوب اهل السموات و ما في قلوبكم ، « والله بكل شئ عليم » لاتخفى عليه خافية فلا يحتاج الى اخباركم .

« يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا » و هم بنو اسد بن خزيمه و قد سبق بيانه و قيل - هم الاعراب الذين ذكرهم الله في سورة الفتح : جهينة و مزينة و اسلم و اشجع و غطفان كانوا يقولون - آمننا يؤمنوا على انفسهم و اموالهم ، فلما استنقروا الى الحديبية تخلفوا و هم الذين منوا بإيمانهم على رسول الله و تقديره : يَمْنُونَ عَلَيْكَ بِاسْلَامِهِمْ « قل لاتمنوا على اسلامكم » اى - باسلامكم ، « بل الله يمن عليكم ان هديكم » يعنى بان هديكم ، « بالايمان ان كنتم صادقين » في ايمانكم فلستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكنت المنة لله لالكم . المن يذكر و المراد به التحمد بالنعمة و هو مذموم من العباد و يذكر و المراد به الانعام و عليه وصف الله بانه منان . قوله : « بل الله يمن عليكم » ، اى - انعم عليكم و قيل بل الله احق بالحمد بالنعمة ..

« ان الله يعلم غيب السموات و الارض » ما غاب فيها عنكم ، « والله بصير بما يعملون » قرأ ابن كثير بالتاء لان في الاية ذكر الحضور فيحسن الوجهان والله اعلم .

### النوبة الثالثة

قوله : « أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » اى پديد آرند هرموجودى اى پذيرنده هردودى . اى كرمت بندگان را بروزى ضامن ، اى ملك تو از فنا و زوال ايمن .



عزیز کرده تو کس خوار نکند بر کشیده تو کس نگو نثار نکند. بداغ گرفته تو کس در او طمع نکند. مؤمنان همه بداغ تواند و در روش خویش با چراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، از تارات خلقت و حالات بشریت در دایره عهده قدم بر نقطه رضا دارند. گاه چون سروی در چمن در مقام خلوت اند، گاه چون چفته چو گانی<sup>۱</sup> بر مقام خدمت اند. ایشانند که در ازل رب العالمین ایشانرا نواخته و میان ایشان برادری افکنده که - «انما المؤمنون اخوة» برادری که هرگز منقطع نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد پیوندد، همانست که خبر میآید: کل سبب و نسب ینقطع یوم القيمة الاسبی و نسبی. مراد باین نسب دین و تقوی است نه نسب آب و گل. اگر نسبت آب و گل بودی **بو لیب و بوجهل** را در آن نصیب بودی و هوالمشار الیه فی قوله: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» ای جوانمرد چون می دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزار و شرط خویش بجای آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار و فتوت پیش گیر و خدمت بی معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظ خود یکسر فروگذار و نصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای ورنه هجرت کن. **ذوالنون مصری** را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست و خاست با که کنیم، گفت: من لایملک ولاینکر علیک حالا من احوالک ولایتغیر بتغیرک. فرمود<sup>۲</sup> صحبت با کسی کن که ویرا ملک نبود یعنی آنچه دارد از مال و ملک نه حق خویش داند حق برادران در آن یش از حق خویش شناسد.

هر خصومت که در عالم افتاد از توئی و منی خاست چون توئی و منی از راه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخاست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی دار که بهیچ حال بر تو منکر نگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست.

مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد، زن گفت آنکه که کمال عشق ترا نقصان آمد. **مصطفی (ص)** فرمود: حب الشی یعمی ویصم. دوستی سر مرد را ازدیدن عیب محبوب ناینا کند و از ملامت شنیدن کرگرداند تا نه عیب دوست بیند نه ملامت در دوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لا یتغیر بتغیرک باین کلمت او را از صحبت خلق باز برید گفت: صحبت که کنی با حق کن نه با خلق زیرا که خلق بگردند چون تو بگردی و حق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش و کمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

**پیر طریقت** گفت: الهی تو مؤمنان را پناهی. قاصدانرا بر سر راهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو اورابی، آیا که تا از ما خود کرائی.

**ذوالنون مصری** گفت: زنی را دیدم درین سواحل شام، زنی که بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا و ذات وفا بود. ظاهر او همه صفا صفت، باطن او همه بقا معرفت. نه در صورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن در جسم و جان منزل. که این دونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در باخته، بصفات محبوب از صفات خود بیزار شده.

ایها السائل عن قصتنا      لوترا نا لم تفرق بیننا  
فاذا ابصرتنی ابصرته      و اذا ابصرتنا ابصرتنا

ای جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است و شرع محبت برخلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق و نفع و نواختن است و در شرع محبت همه قهر و عنف و کشتن و خون ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست

کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

**ذوالنون مصری** گفت: آن زن را پرسیدم که - من این اقبلت و این تریدین؟  
ای زن از کجا رفته ای و کجا قصد داری. گفتا - اقبلت من عند اقوام « تتجافی جنوبهم  
عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا » الی « رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن  
ذکر الله ». از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشانرا  
بصفت و سیرت معروف کردند نه بنام و نسبت. هر که او شرفی و کراستی در جهان  
یافت از صفت و سیرت یافت نه از نام و نسبت، چه شرف دارد آن نسبت که فردا  
بریده گردد؟ **والحق جل جلاله** يقول: « فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون » کدام  
کرامت است بزرگوار تر از این کرامت که رب العزة میفرماید: « ان اکرمکم  
عند الله اتقیکم ». آنکه صفت آن قوم، بیداری نهاد و بیخوابی که صفت مشتاقان است  
و آئین عاشقان، گفت - چون شب در آید و آفتاب نهان شود دلهای ایشان معدن  
اندوهان شود، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالند از خواری، گهی روزنامه عشق باز  
کنند و سوره شوق آغاز کنند، فریاد درگیرند و سوز بزاری<sup>۱</sup> دوست را یاد کنند.  
همه شب سر برزانوی<sup>۲</sup> حیرت نهاده یاروی برخاک حسرت مالیده و بدر دل و سوز  
جگر این نوحه میکنند که:

تاریکتر است هر زمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج بیداری چه داند، هر که شبی  
بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هرگز ترا شبی بود  
که از درد نایافت مونس، مونس تو ماه بود و ستاره باتو همراز بود. ای شب دراز  
بخواب غفلت کوتاه کرده و روز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت را  
شب آمد، بهار جوانی در گذشت، گلنارت زرد شد، عقیقت کلاه شده چراغت فرو  
مرد، حساب عمر فذاک شد، روز شمرده باخر رسید و برید در رسید. امروز ماتم  
خود بدار و اشک حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینائی،  
نه تن ماند نه توانائی، نه قوت ماند نه دانائی نه کمال ماند نه زیبائی.

۱ - در نسخه ج: میگوید ۲ - در نسخه ج: درگیرند و بزاری ۳ - در نسخه ح: برزانو



ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار  
و ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار  
پیش از آن کین جان عذر آور فرو ماند ز نطق  
پیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

### سورہ ق

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش  
مهربان .

« ق » منم خداوند قادر وقهار قدّوس و قریب « والقرآن المجید »<sup>(۱)</sup>  
باین قرآن بزرگوار [ که رسول راست گوی است ورستاخیز بودنی ] . « بل » نیست  
چنانک کافران میگویند ، « عجیبا أن جاء هم منذر منهم » ، شکفت داشتند که  
بایشان آمد آگاه کننده ای هم از ایشان ، « فقال الکافرون » ، ناگرویدگان گفتند ،  
« هذا شیء عجیب »<sup>(۲)</sup> « این چیز است شکفت .

« إذا متنا وکنا تراباً » ، باش که ما بمیریم و خاک گردیم [ با حیوة  
خواهند برد ما را ] ، « ذلك رجع بعید »<sup>(۳)</sup> « این باز بردی است دور [ محال ] .  
« قد علمنا ما تنقص الأرض منهم » ، میدانیم هر چه زمین از ایشان  
کاهد ، « وعندنا کتاب حفیظ »<sup>(۴)</sup> « ونزدیک ما نوشته ای است آنرا نگه دارنده .  
« بل کذبوا بالحق لما جاءهم » ، آری ایشان دروغ شمردند سخن  
راست که بایشان آمد ، « فهم فی امر مریج »<sup>(۵)</sup> « ایشان در کاری اند شوریده  
گمان آمیز .

« افلم ينظروا الى السماء فوقهم » ، درنگرند در این آسمان زبرایشان .  
« كيف بنيناها » ، که چون افراشتیم<sup>۱</sup> ، « وزینّاها » ، و چون نگاشتیم .  
« وما لها من فروج »<sup>(۶)</sup> « ، و آنرا هیچ شکاف و عیب نه .

« والارض مددناها » ، و زمین باز کشیدیم [ پهن ] ، « و القینا فیها رواسی » ، و در آن او کندیم<sup>۱</sup> کوهها بلند ، « و انبتنا فیها من کل زوج بهیج<sup>(۷)</sup> » و رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو .

« تبصرة و ذکری » باز نمودن و در یاد دادن را « لکل عبد منیب<sup>(۸)</sup> » هر بنده<sup>۲</sup> را باز گردانیده بدل با الله .

« و نزلنا من السماء » ، و فرو فرستادیم از آسمان ، « ماء مبارکاً » آبی برکت کرده در آن ، « فانبتنا به جنات » ، تا رویانیدیم بآن درختستانها ، « و حبّ الحصيد<sup>(۹)</sup> » و تخم هر نبات درودنی .

« و النخل باسقات » ، و خرما بنان بلند بارور ، « ثمها طلع نضید<sup>(۱۰)</sup> » آنرا خوشه<sup>۳</sup> میوه آن درهم نشسته .

« رزقاً للعباد » ، داشت بندگانرا ، « و احینا به بلدة میتاً » ، و زنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده ، « كذلك الخروج<sup>(۱۱)</sup> » همچنان رستاخیز [ بر ما آسان ] .

« کذبت قبلهم قوم نوح » ، دروغزن گرفتند پیش از ایشان [ پیغامبر خویش را ] قوم نوح ، « و اصحاب الرّسّ » ، و اصحاب چاه ، « و ثمود<sup>(۱۲)</sup> » و ثمود قوم صالح

« و عاد » : اول قوم هود ، « و فرعون و اخوان لوط<sup>(۱۳)</sup> » و فرعون موسی و کسان لوط .

« و اصحاب الایکه و قوم تبع » ، و مردمان پیشه ایکه و قوم تبع ، « کل کذب الرسل » همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند ، « فحقّ وعید<sup>(۱۴)</sup> » تا واجب گشت و سزا [ رسانیدن بایشان ] آنچه بیم داده بودم ایشانرا بآن .

« افعیینا بالخلق الاول » ، بماندیم یا درماندیم بآفرینش نخستین ، « بل هم فی لبس من خلق جدید<sup>(۱۵)</sup> » ، بلکه ایشان در گمان اند از این آفرینش نو .

۱ - در نسخه ج : افکندیم ۲ - در نسخه ج : هر بنده‌ی ۳ - در نسخه ج : خوشه‌ی

« ولقد خلقنا الانسان » یافریدیم مردم را ، « و نعلم ماتوسوس به نفسه » و میدانیم آنچه در دل او میاندیشد ، « ونحن اقرب اليه من حبل الوريد<sup>(۱۶)</sup> » مانزدیکتریم باو از رگ جان .

« اذ يتلقى المتلقيان » سخن می‌ربایند آن دو سخن ربای و می‌فراگیرند<sup>(۱)</sup> از او ، « عن اليمين وعن الشمال قعيد<sup>(۱۷)</sup> » یکی از راست سوی او نشسته و یکی از چپ سوی او نشسته .

« ما يلفظ من قول » بیرون ندهد هیچ سخن از دهن ، « الا لدية رقيب عتيد<sup>(۱۸)</sup> » مگر نزدیک اوست گوشوانی<sup>(۲)</sup> ساخته .

## النوبة الثانية

این سوره را دو نام است : سوره « ق » و سوره « الباسقات » ، هزار و چهارصد و نود و چهار حرف است . سیصد و پنجاه و هفت کلمت و چهل و پنج آیت ، جمله بمکه فرو آمد مگر یک آیت : « ولقد خلقنا السموات والارض وما بينهما في ستة ايام » این یک آیت بمدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده و باقی همه یکی است و در این سوره دو آیت منسوخ است یکی : « فاصبر على ما يقولون » ، دیگر : « وما انت عليهم بجبار » این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف .

و در فضیلت سوره انبی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال : من قرأ سورة ق هوّن الله عليه ثارات الموت و سكراته .

قوله تعالى : « ق » اقوال مفسران مختلف است در معنی « ق » ابن عباس گفت : ناسی است از ناسهای الله . سو گند بآن یاد کرده چنانک بقرآن باد کرده . محمد بن کعب القرظی گفت - افتتاح نام الله است قادر و قاهر و قابض و قدوس و قریب و قیوم و معنی آنست که - انا الله القادر القابض انا القدوس القوی ، و بریک حرف اختصار کرد بر مذهب اختصار و عادت عرب که گفته اند : قد قلت لها قفی فقالت قاف .



**فتاده** گفت نام قرآن است ، **شعبی** گفت - نام سورة است ، **ضحاك** گفت - کوهی است گرد زمین درآمده از زمرد سبز و سبزی آسمان از فروغ آنست و هرچه در زمین بدست خلق افتاده از زمرد همه از آنست . و **هب منبه** آورده که - **ذوالقرنین** گرد عالم میگشت تا بکوه **قاف** رسید و گرد کوه **قاف** کوههای خرد دید . رب العالمین کوه باوی بسخن آورد تا از وی پرسید که - ما انت ؟ توچه باشی و نامت چیست ؟ گفت : انا قاف ، منم قاف گرد عالم درآمده ، گفت - این کوههای خرد چیست ؟ گفت - این رگهای منست و در هر بقعتی و در هر شهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته ، هر آن زمین که بارادت حق آنرا زلزله خواهد رسید مرا فرماید تارگی از رگهای خود بجنابم که بآن زمین پیوسته تا آنرا زلزله افتد . **ذوالقرنین** گفت - یا **قاف** از عظمت الله باما چیزی بگوی گفت - یا **ذاالقرنین** ان شأن ربنا لعظیم کار خداوند ما عظیم است و از اندازه و هم و فهم بیرونست . بعظمت او خبر کجا رسد و کدام عبارت بوصف او رسد . گفت - آخر آنچه<sup>۱</sup> کمتر است و در تحت وصف آید چیزی بگوی ، گفت وراء من زمینی است آفریده پانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن ، همه کوهان اند پراز برف ، ورنه آن برف بودی من از حرارت دوزخ چون ارزیر بگداختید<sup>۲</sup> ، **ذوالقرنین** گفت - زدنی یا **قاف** ، نکته ای بگوی دیگر از عظمت و جلال حق گفت - **جبرئیل امین** کمر بسته در حجب هیبت ایستاده ، هر ساعتی از عظمت و سیاست در گاه جبروت بر خود بلرزد رعدی بروی افتد . رب العالمین از آن رعد وی صد هزار ملک بیافریند ، صفها بر کشیده در حضرت ، بنعت هیبت سر در پیش افکنده و گوش بفرمان نهاده ، تایکبار از حضرت عزت ندا آید که - سخن گوئید ، همه گویند - « لا اله الا الله » و پیش از این نگویند ، اینست که رب العالمین گفت : « یوم یقوم الروح والملائكة صفاً » الی قوله - « وقال صواباً » یعنی - لا اله الا الله وقیل - معنی قوله : « ق » : قف یا محمد علی اداء الرسالة والعمل بما امرت . وقیل - معناه - قضی الامر کقوله : « حم » ، ای - حم ما هو کائن والاحسن ان یقال هو من الحروف المقطعة علی ما سبق امثاله .

۱ - در نسخه ج : گفت آنچه آخر کتر است ... ۲ - در نسخه ج : بگذاختی

«والقرآن المجید»، ای - الشریف الکریم علی الله الکثیر الخیر، العظیم الشأن، هذا قسم جوابه محذوف لدلالة ما بعده من الكلام عليه، تأويله: «والقرآن المجید» ان الرسول صادق و الساعة حق. وبر قول ایشان که گفتند قضی الامر جواب مقدم است تقدیره: «والقرآن المجید»، قضی الامر باین قرآن بزرگوار که کار گزار دند و حکم راندند در ازل و قیل - جوابه: «بل عجیوا» وجوابات القسم سبعة: ان الشديدة كقوله: «والفجر وليال عشر» الى قوله: «ان ربك لبالمرصاد». وان الخفيفة كقوله: «تالله ان كنت لفي ضلال مبين»، وما النفي كقوله: «والضحى والليل اذا سجى ما ودعك ربك»، و اللام المفتوحة، كقوله: «فوربك لنستلنهم»، ولا كقوله: «واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت» وقد كقوله: «والشمس وضحيها»، الى قوله: «قد افلح من زكيها»، و بل كقوله: «ق و القرآن المجید»، «بل عجیوا ان جاء هم منذر منهم» يعرفون نسبه و صدقه و امانته، «فقال الكافرون هذا»، ای - هذا الذي يقول ان نبعث، «شيء عجيب» وقيل - اختيار الله محمدا للرسالة والانذار شيء عجيب، اگر کسی گوید - در سورة ص وقال الكافرون بواو و گفت و اینجا بقا گفت چه فرق است؟ جواب آنست که عرب استعمال فاجائی کنند که ثانی باول متصل بود که درفا معنی اتصال است و اینجا «شيء عجيب» متصل است بآنچه گفت - «عجیوا ان جاء هم» و این معنی اتصال در سورة ص نیست لاجرم بواو گفت نه بقا.

«اِذا متنا و كُنَّا تراباً»، استفهام انكار واستبعاد و العامل فيه مضمرة تقديره - اَنْبُعْث؟ انرجع؟ اذا متنا و كُنَّا تراباً «ذلك رجع بعيد»، عن الصدق لا يكون. وليس المراد بعد الزمان و قیل - بعيد ای - محال هذا كقوله: «انه على رجعه لقادر». الرجع الجواب و الرجع الرد و الرجع المطر، نطق بکلیها القرآن، فالرجع فی قوله تعالى: «فان رجعت الله الى طائفة منهم»، و فی قوله: «و لئن رجعت انی ربی»، معناه الرد و الرجع فی قوله: «لا يرجع اليهم قولا» معناه - الجواب. و الرجع فی قوله: «والسما ذات الرجع»، معناه - المطر.

«قد علمنا ما تنقص الارض منهم»، ای - ما تاكل من لحومهم و دمائهم

و عظمهم لا يعزب عن علمنا شيء. قال السدي - هو الموت يقول - قد علمنا من يموت منهم ومن يبقى «وعندنا» اي - ومع هذا عندنا «كتاب» كتب فيه ذلك وهو اللوح المحفوظ مكتوب فيه موتهم و مكثهم في القبور و مبعثهم يوم القيمة و الحفيظ بمعنى المحفوظ و قيل - الحفيظ بمعنى الحافظ اي - حافظ لعدتهم و اسمائهم ، قال الحسن - هذا وعد من الله لنبيه بنصرته و اظهار دينه على سائر الاديان ، فقال : « قد علمنا ما تنقص منهم ان يقتلوا او يموتوا او ينتقلوا عن دينهم ، «وعندنا كتاب حفيظ» فيه نصرك عليهم فلا تضيقن صدرك. وقيل - قد علمنا ما تنقص الارض ، اي - ما يبلى منهم وما يبقى. لان العصص لاتأكله الارض كما جاء في الحديث كل ابن آدم يبلى الا عجب الذنب وفيه يركب و ابدان الانبياء و الشهداء ايضاً لاتبلى «وعندنا كتاب حفيظ» محفوظ من الشياطين ومن ان يتغير.

«بل كذبوا بالحق» ، اي - بمحمد و القرآن ، «لما جاءهم فهم في امر مريج» مختلط ملتبس ومعنى اختلاط امرهم انهم يقولون للنبي (ص) - مرة - ساحر و مرة - كاهن مجنون و يقولون للقرآن مرة - ساحر و مرة رجز و مرة مفترى و يقولون في امر البعث مرة - «ان هي الاحيوتنا الدينا» و مرة - «لئن رجعت الى ربي» و مرة - «ماندرى بالساعة ان نظن الاظن» وقيل - «في امر مريج» اي - متناقض بانكارهم القدرة على الاعادة مع اقرارهم بالقدرة على الابتداء فكان امرهم مختلطاً ملتبساً و كل كلام او امر ليس بثابت مقيد فهو مريج فعيل من مرج اذا اضطرب يقال - مرج الامر و مرج الدين و مرج الخاتم في اصبعي اذا قلق من الهزال و في الحديث - مرجت عهودهم و اماناتهم. وقيل - مريج فعيل بمعنى مفعول من قوله «مرج البحرين» معناه - خلاهما. معنى آنست كه - دو دريا فرا يكديگر گذاشت. المرج المرعى لان السرح فيه مخلاة ليس عليها لجم، مر غزار را مرج گویند یعنی كه چرندگان بی لگام سرفرا داده و آنجا فرا گذاشته. ثم دلهم على قدرته. فقال :

« افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها » ، بغير عمد ، « وزيناها » ، بالكواكب و الشمس و القمر ، « وما لها من فروج » شقوق و صدوع و عيوب. اي - ليس فيها تفاوت ولا اختلاف. وقيل - مالها من فروج يمكن السلوك فيه و اما الملكة فينزلون



من الباب و يرجون الى الباب ثم يطبق الباب . واحدا فرج و هو الشق و لهذا سمي القباء المشقوق فروجاً لبس رسول الله (ص) فروجاً من حرير ثم نزع . قوله :

« والارض مددناها » ، اى - بسطناها على وجه الماء الى ما لا يعلمون من غايتها وهذا دليل على ان الارض مبسوطة وليست على شكل الكرة ، « و القينا فيها رواسى » ، جبالات ثوابت ، « و انبتنا فيها من كل زوج بهيج » . اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار والنبات وقال فى موضع آخر - ذات بهجة وقيل - الضمير يعود الى الرواسى . والزوج البهيج الذهب والفضة وسائر الفلزات .

« تبصرة » اى - جعلنا ذلك تبصرة ، « و ذكرى » ، اى - تبصيراً وتذكيراً وتنبيهاً ، « لكل عبد منيب » لان من قدر على خلق السموات والارض والنبات قدر على بعثهم . گفته اند - تبصرة و ذكرى دو نام اند شريعت و حقيقت را ، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است . شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت ، شريعت خدمت است بر شريطة و حقيقت غربة است بر مشاهده . شريعت بى بدى است و حقيقت بيخودى . اهل شريعت فريضه گزاران اند ، و معصيت گذاران ، اهل حقيقت از خویش گريزان و بيكى نازان . قبله اهل شريعت كعبه است ، قبله اهل حقيقت فوق العرش . ميدان حساب اهل شريعت موقف است ، ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان . ثمره اهل شريعت بهشت است ثمره اهل حقيقت لقاء و رضاء رحمن .

قوله : « و نزلنا من السماء » ، اى - من السحاب من جانب السماء « ماءً مباركاً » ، اى - مطراً يلبث فى اجزاء الارض فينبع طول السنة وقيل - مباركاً للخلق فيه بركات و منافع ، « فانبتنا » ، اى - اخرجنا من الارض ، « به » ، اى - بذلك الماء « جنات » ، اى - الاشجار و الفواكه و الثمار ، « وحب انحصيد » اى - و حباً يحصد كالبر و الشعير وسائر الحبوب التى تحصد و تدخر فاضاف الحب الى الحصد وهو اضافة الشىء الى صنفه كمسجد الجامع و ربيع الاول و حق اليقين و جبل الوريد و نحوها وقيل - معناه وحب النبت الحصيد لان النبت يحصد لا الحب .

« والنخل باسقات » اى - طوا الاعجوبة الخلق - يقال بسقت بسوقاً اذا طالت . وقيل - باسقات ، اى - حواصل من قولهم - بسقت الشاة اذا حملت ، « نهاطلع » اى - ثمر

و حمل ، سَمی بذلك لانه یطلع و الطلع اول ما یظهر قبل ان ینشق ، « نضید » ای - متراکب متراکم منضود بعضه علی بعض فی اکمامه فاذا خرج من اکمامه فلیس بنضید و المعنی ثمارها فی حلوقها<sup>۱</sup> و رؤسها لا کسائر الاشجار تتفرق ثمارها ، قال **أبو عبیدة** : نخل الجنة « نضید » ما بین اصله الی فرعه كلما نزعت رطبة عادت الین من الزبد و احلی من العسل .

« رزقاً للعباد » ، ای - جعلناها رزقاً للعباد ، « و احیینابه » ای - بذلك الماء « بلدة میناً » ، فاهتزت بالنبات و حییت ، روی **أبو هريرة** قال : کان النبی (ص) اذا جاءهم المطر فسالت الميازيب<sup>۲</sup> قال : لا محل علیکم العام ای الجذب ، « كذلك الخروج » من قبورکم يوم البعث بعد ان کنتم امواتاً . قال **ابن عباس** : ینزل الله من السماء سطرّاً کنطف الرجال فینبت علیه اللحم و العظام و الاجساد فیرجع کلّ روح الی جسده . قوله : « کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرسّ » ، قوم من بقایا **ثمود** کانوا علی بثر بارض الیمامة ارسل الیهم نبیّ اسمه **خنظلة بن صفوان** فقتلوا نبیّهم ، و « ثمود » هم **ثمود بن عابر** و هو عاد الآخرة .

« وعاد » ، و هو عاد ارم و هو عاد الاولی « و فرعون » موسی اسمه **الولید بن مصعب بن الریان** ، « و اخوان لوط » لفظ عربی لاعن اخوة نسب اودین . « و اصحاب الایكة » الایكة الغیضة من الشجر و لیكة اسم لارض مدين و هم قوم شعيب ، « و قوم تبع » ، هو ملک الیمن سمي تبعاً لکثره اتباعه و کان یعبّد النار فاسلم و دعا قومه الی الاسلام و هم حمیر فکذبوه و ذکرنا قصته فی سورة الدخان ، « کلّ کذب الرسل » ، ای - کلّ هؤلاء المذکورین ، « کذب الرسل فحق و عید » ای و جب انزال ما توعدتهم علی السنة الرسل من العقاب ، ثم انزل جواباً لقولهم : « ذلك رجع بعید » :

« افعیینا بالخلق الاول » ، یعنی افعجزنا عن الخلق الاول فنعجز عن الخلق الثانی و هذا تقریر لهم لانهم اعترفوا ، بالخلق الاول الذی هو الابداء و انکروا البعث الذی هو الخلق الثانی .

۱ - در نسخه ج : حلوقها از حلقه بمعنی درع ۲ - الميازيب = جمع میزاب

قال الحسن - الخلق الاول خلق آدم من تراب ، « بل هم في لبس » ، اى -  
 في شك ، « من خلق جديد » بعد الموت ، لبس الشيطان عليهم بشبهه اللبس اختلاط  
 الظن و التباس الامر تقول لبس فلان هذا الامر تلبساً و لبسه على خفيفاً . قال الله  
 عزوجل : « و للبسنا عليهم ما يلبسون » .

قوله : « و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه » ، اى - يحدث  
 به قلبه و يخطر بباله لم يفعله بعد اى - لا يخفى علينا سر آثره و ضمائرهم ، « و نحن اقرب  
 اليه من حبل الوريد » هذا قرب العلم اى - نحن اعلم بضميره ممن كان في القرب  
 منه بمنزلة حبل الوريد و الحبل هو الوريد فاضاف الى نفسه لاختلاف اللفظين و جمعه  
 اوردة و هى العروق التى تجرى فيها النفس و الاوداج التى فيها الدم . و يقال - الوريدان  
 عرقان خلف النياط و يقال - خلف الودجين و هو فى العنق و الصدر و ريد و فى الساق  
 نسا و فى اليد ابجل و فى الظهر ابهر .

« اذيتلقى المتلقيان » ، التلقى و التلقن واحد قال الله تعالى : « فتلقى آدم »  
 معناه - تلقن و المتلقيان الملكان الموكلان بالانسان و هما كاتباه و هو ان الله عزوجل  
 و كل بالانسان مع علمه باحواله ملكين بالليل و ملكين بالنهار يحفظان عمله و يكتبان  
 اثره الزاماً للحجة ، احدهما عن يمينه يكتب الحسنات و الاخر عن شماله يكتب السيئات  
 فذلك قوله : « عن اليمين و عن الشمال قعيد » ولم يقل قعيدان لانه اراد عن اليمين  
 « قعيد » و عن الشمال « قعيد » فاكتفى باحدهما عن الاخر و القعيد المقاعد كالجلوس  
 و الاكيل و الشريب . « ما يلفظ من قول » ، اى - ما يتكلم من كلام فيلفظه اى - يرميه  
 من فيه ، « الا لديه رقيب » ، حافظ ، « عتيد » . حاضر اينما كان . قال الحسن : ان الملكة  
 يجتنبون الانسان على حالين عند غائطه و عند جماعه . و قال مجاهد : يكتبان عليه  
 حتى اينه فى مرضه ، و قال عكرمة : لا يكتبان الا ما يوجر عليه او يوزر فيه . قال الحسن :  
 عجت لابن آدم ملكاه على ناييه قعد هذا على نابه و قعد هذا على نابه . لسانه قلم لهما  
 و ريقه مداد لهما ، كيف يتكلم فيما لا يعنيه . و عن على بن ابي طالب (ع) قال : قال  
 رسول الله (ص) ان مقعد ملكيك على ثنيتيك لسانك قلمها و ريقك مدادهما و انت  
 تجرى فيما لا يعنيك لاتستحيى من الله و لامنهما . و عن ابي امامة : قال - قال



رسول الله (ص) - کاتب الحسنات علی یمین الرجل و کاتب السيئات علی یسار الرجل و کاتب الحسنات امیر علی کاتب السيئات . فاذا عمل حسنة كتبها صاحب اليمين عشرا و اذا عمل سيئة قال صاحب اليمين لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله يسبح او يستغفر ، وعن الحسن عن ابي هريرة و انس قالا : قال رسول الله - ما من حافظين يرفعان الى الله ما حفظا فيرى الله تعالى في اول الصحيفة خيراً او في آخرها خيراً الا قال لملائكته اشهدوا اني قد غفرت لعبدي ما بين طرفي الصحيفة ، و عن ثابت عن انس ان رسول الله (ص) قال : ان الله تبارك و تعالى و كل بعبد المؤمن ملكين يكتبان عمله فاذا مات قال الملكان للذان و كلا به يكتبان عمله قدمات فلان فتأذن لنا فنصعد الى السماء فيقول الله عز وجل - سمائي مملوءة من ملائكتي يسبحون فيقولان - فاین فيقول - قوما علی قبر عبدي فكبرانی و هلاکنی و اکتبنا ذلك لعبدي الى يوم القيمة .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . بدان که عناصر عالم چهار است : باد و آتش و آب و خاک . و این چهار عنصر ، وجود که یافتند در بدو آفرینش ازین چهار کلمت یافتند : « بسم الله الرحمن الرحيم » نسیمی و شیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید ، تا این چهار عنصر در عالم پیدا آمد . آنکه در دور اول تا عهد آخرین چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی . و در هر عهدي این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی . در عهد نوح قوت آب بود و طغیان آن . لقوله تعالى : « انا لما طغى الماء » . و در عهد هود قوت باد صرصر بود لقوله - « بریح صرصر عاتية » . و در عهد موسی زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالتام قارون ظاهر کرد که « فخسفنا به و بداره الارض » . و در عهد یونس شرارت آتش در هواء قدرت فروغ گرفت . همچنین در هر عهدي هر باد که بوزیدی و هر سوجی که از دریا بخواستی یا کشتی غرق کردی یا شهری خراب کردی و هر برقی که بجستی ولایتی بسوختی و همیشه زمین را زلزله همی بودی و خسف و مسخ ظاهر همی گشتی تا عهد این مهتر عالم سید ولد آدم (ص) که عهد قوت نبوت بسر آمد و صبح روز

فطرت دین اسلام بر آمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هواء عالم آواز داد که - «بسم الله الرحمن الرحيم» آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرات عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طنینی و ضجیجی شنیدند. قالت عایشه : لما نزلت «بسم الرحمن الرحيم» ضجت الجبال حتی سمع اهل مکه دویها فقالوا - سحر محمد الجبال وقال ابن عباس : لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» سکنت الرياح و ماجت البحور واصغت البهائم بأذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف رب العزة لا یسمى اسمه علی شیء الا بارک علیه. و آنکه هر کلمتی از این کلمات تسمیه یکی را از آن عناصر جمالی و کمالی داد. از کلمه «بسم» بندی بر باد نهادند. و از هیبت نام «الله» داغی بر زبان آتش نهادند. و از رحمت «رحمن» شمتی بر آب زدند. و از رأفت «رحیم» نسیمی بخاک رسانیدند. باد شرّ بگذاشت. آتش شرر فرونشاند. آب از طغیان توبت کرد. خاک زلزله بگذاشت و باستقامت درآمد. این همه بآنست که عهد عدل گذشت و عهد فضل آمد ، عهد خسف و مسخ گذشت و عهد رأفت و رحمت آمد «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین». نسبت این است که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافت کنی بامت پیشینیان ، اضافت آدمی بود ب حیوان ، از آنکه در عهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ پذیر بود و عقد ایشان فسخ پذیر بود ، از آنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهتر عالم آمد ، فیض تنزیل الهی رواج خویش با سماع ذریت آدم رسانیدند. ندا در آمد که ای سید ، همه شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همه عقد ها را فسخ و عقد ترا فسخ نه . همه امتان را مسخ و امت ترا مسخ نه .

قوله تعالى: «ق» قال ابن عطاء اقسام الله عز وجل بقوة قلب حبیه محمد (ص) حیث حمل الخطاب ولم يؤثر ذلك فيه لعلو حائه .

کسی که دوستی عزیز دارد در همه احوال رضاء وی جوید ، پیوسته در او سینگرد ، رازش با وی بود ، سوگندانش بجان و سروی بود. حمیت وی بسیار گوید در حضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد و هر چه کند از او نیکو دارد

و در هیچ جای ، حدیث و سلام از وی بازنگیرد . پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی مر آن حبیب خویش را خاتم پیغامبران (ص) ارزانی داشت ، تا عالمان بدانند که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت و منقبت نیست که آن مهتر است . کائنات و موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست .

« ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة » قیل معناه لنفس واحدة و مراد از این نفس ذات مصطفی (ص) است ، در همه احوال رضای وی جست چنانکه فرمود : « وین آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی » . در قبله رضاء وی جست : « فلنولینک قبلة ترضیها » . در شفاعت امت رضای وی جست : « ولسوف یعطیک ربک فترضی » . بحیوة وی قسم یاد کرد که : « لعمرک » . بقوت دل وی قسم یاد کرد که : « ق والقرآن المجید » بصفاء مودت وی قسم یاد کرد که : « ص والقرآن ذی الذکر » بقدسگاه وی قسم یاد کرد که : « لا اقسم بهذا البلد » . بروی و موی وی قسم یاد کرد که : « والضحی واللیل اذا سجد » . هرگز او را از نظر خود محجوب نکرد : « فانک باعیننا - الذی یریک حین تقوم » . در خواب و بیداری عصمت بروی داشت که : « والله یعصمک من الناس » جمله احوال او را کفایت کرد : « الیس الله بکاف عبده » در هر جای و در هر حال وحی بدو پیوسته داشت . در خواب بود که وحی آمد : « یا ایها المدثر » یا ایها المزمّل » . بر ناقه بود که وحی آمد : « الیوم اکملت لکم دینکم » . در راه غزا بود که وحی آمد : « یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم » . از مکه بیرون آمده بود بجحفة که وحی آمد : « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » در غار بود که رب العزة او را جلوه کرد : « ثانی اثنین اذهما فی الغار » . در اندوه بود که وحی آمد : « ولقد نعلم انک یضیق صدرك بما یقولون » . در شادی بود که وحی آمد : « انا فتحنا لک فتحاً مبیناً » . شب معراج در بیت المقدس بود که وحی آمد : « وسل من ارسلنا » . در حضرت قاب قوسین بود که بی واسطه بر بساط ناز راز شنید که : « فاوحی الی عبده ما ووحی » .

عشق آمد و جان و دل فرا جانان داد

معشوق ز جان خویش ما را جان داد



ز آنگونه شرابها که او پنهان داد

یکذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سُرّی دیگر گفته‌اند در معنی « ق » گفتند : آن کوه قاف که گرد عالم در کشیده نمود ، کاری است از آن قاف که گرد دلهای دوستان در کشیده ، پس هر که در این دنیا خواهد که از آن کوه قاف در گذرد قدم وی فرو گیرند ، گویند - وراء<sup>۱</sup> این قاف راه نیست و بروی گذرنیست . همچنین کسی که در ولایت دل و صحرای سینه قدم زند چون خواهد که یک قدم از صفات دل و عالم سینه بیرون نهد قدم وی در مقام دل فرو گیرند ، گویند - کجا میشوی ما خود همین جای باتوئیم : انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی .

**پیر طریقت گفت :** الهی گردارم چون که بوی نمی بویم ورندارم من این حسرت با<sup>۲</sup> که گویم . الهی او که یک نظر دید عقل او پاک بر مید ، پس او که دائم بدیده دل ترا دید چون بیارمید . عجب کاریست کار او که مینگرد درو و میجوید اورا هم از او . او جل جلاله باجوینده خود همراه است . پس این جستن او را چه بکار است . اینست که رب العالمین فرمود : « و نحن اقرب الیه من جبل الورد » این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را . اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود : « و اسجد و اقترب » و مصطفی گفت مخبراً عن الحق سبحانه - لا یزال یتقرب الی العبد بالنوافل حتی احبه . قرب بنده مر حق را اول بایمانست و تصدیق و آخر باحسانست و تحقیق . والاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک .

این خبر اشارت است بملاقات دل باحق و معارضه سُرّ باغیب و مشاهده جان در بناجات نهان . اما قرب حق مر بنده را دو قسم است :

یکی کافّه خلق را بعلم و قدرت ، کقونه : « و هو معکم اینما کتم » . دیگر خواص درگاه را بخصائص بر و شواهد لطیف ، کقونه : « و نحن اقرب الیه » . اول او را قریبی دهد غیبی تا از جهانش باز برد . پس او را قریبی دهد کشفی تا از

۱ - در نسخه ج : ورا این قاف ۲ - در نسخه ج : و

جهانیانش باز برد. پس او را قریبی دهد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. از شاهد بنده میکاهد و از شاهد خود، میافزاید تا چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل، حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت منتفی و خبر منمحي و حق یکتا بحق خود باقی، «والله خیر و ابقى».

رأیت حبیبی بعین قلبی      فقال من انت قلت انتا  
انت الذی جزت کل حد      بمحو این فاین انتا

قوله : « اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد » در خبر است که این دو فرشته که بر بنده موکل اند چون بنده نشسته باشد یکی از سوی راست حسنات وی مینویسد، یکی از سوی چپ سیئات وی مینویسد. چون بنده بخسبد یکی بر سر بالین وی بیستد، یکی بر قدمگاه و او را نگاه میدارند. چون بنده در راه میرود، یکی از پیش میرود و یکی از قفا و آفات از وی دفع میکنند. و گفته اند - فرشته حسنات هر روز و شب ایشانرا بدل کنند و دود دیگر فرستند و حکمت درین آنستکه: تا فردا کواهان طاعات و حسنات وی بسیار باشد و فرشته سیئات بدل نکنند تا عیب وی جز آن یک فرشته نداند. نظیر این در قرآن : « قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم » اسرفوا مجمل گفت سر بسته بی تفصیل، ای جبرئیل تو وحی میگزار ده اسرفوا و بتفصیل بدان که چه کردند. ای محمد تو وحی میخوان که اسرفوا و بدان که چه کردند. کریم، خداوند، رحیم، پادشاهانخواست که جبرئیل گناه بنده بداند و رسول معصیت او بخواند، کی روا دارد که شیطان بنده را از درگاه وی براند. قوله :

« ما یلفظ من قولٍ الا لدیه رقیب عتید » . فرشته دست راست فرشته فضل است و فرشته دست چپ فرشته عدل و چنانکه فضل بر عدل سالار است فرشته دست راست بر فرشته دست چپ سالار است. ای فرشته دست راست، تو اسیر باش هر حسنتی ده مینویس. ای فرشته دست چپ تو رعیت باش. جز آنکه فرشته دست راست گوید مینویس. چون بنده معصیت کند فرشته دست راست گوید - هفت روز بگذار و مینویس مگر عذری بخواهد و بوبه کند.

این همه چیست نتیجه یک حکم که در ازل کرد که - «سبقت رحمتی غضبی».

از این عجیب تر شتو : بنده معصیت میکند فرمان آید که - پرده ایمان وی در کشید  
تاجرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آنگه چندان جرم و معاصی  
به هم آید که گویند بار خدایا جرم بسیار است پرده ایمان آنرا نمیپوشد ، گوید : اگر  
پرده ایمان وی نمیپوشد پرده کرم من در کشید تاپوشد .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « وجاءت سكرة الموت بالحق » ، آوردستی مرگ کار  
راست و داد پاک [مؤمن را بهشت و کافرا آتش] ، « ذلك ما كنت منه تحيد<sup>(۱)</sup> »  
[اورا گویند] این آن کار و روز است که همه عمر از آن دور باز میشدی .

« و نُفِخَ فِي الصُّورِ » ، و دردمند در صور ، « ذلك يوم الوعيد<sup>(۲)</sup> »  
آنست آنروز وعید [که از اول دنیا خلق را بان روز میترسانند] .

« وجاءت كل نفس » و آمد هر تنی فردا « معها سائق » ، با او رواننده  
[بآتش یا رواننده بهشت] ، « و شهيد<sup>(۳)</sup> » و گواهی بر [کافر بکفر و مؤمن را  
بایمان] .

« لقد كنت في غفلة من هذا » ، [اورا گویند] در بی آگاهی و ناساخته بودی  
ازین کار و ازین روز ، « فكشفنا عنك غطاءك » ، باز بردیم و بر کشیدیم از تو  
پرده گمان تو ، « فبصرك اليوم حديد<sup>(۴)</sup> » ، چشم تو امروز تیزبین است .

« وقال قرينه » ، فریشته او گوید دیر و گواه او ، « هذا ما لدی عتید<sup>(۵)</sup> »  
این آن [کردار] است که بنزدیک من ساخته و کوشیده و نوشته بود .

« ألقيا في جهنم » ، [آنگه فرماید الله] که در افکنید در دوزخ ، « كل كفار  
عنید<sup>(۶)</sup> » هر نا گرویده گردنکشی شوخ .

« مناع للخير » ، باز دارنده از گرویدن بخدای ، « معتد مریب<sup>(۷)</sup> »  
اندازه در گذرانده بایمان .

« الذي جعل مع الله » او که بالله خدائی دیگر می بجوید و میپرستد ،  
« فالقيا في العذب الشديد<sup>(۸)</sup> » در افکنید او را در عذاب سخت .



«قال قرینه» ، دیو او گوید ، «ربنا ما اطفیتہ» خداوند ما من او را بر نافرمانی و گزافکاری نداشتیم ، «ولکن کان فی ضلال بعید»<sup>(۲۷)</sup> لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور .

«قال لا تختصموا لدی» ، [ الله ایشانرا ] گوید نزدیک من جنگ نکنید و خصومت مگیرید ، «وقد قدمت الیکم بالوعید»<sup>(۲۸)</sup> و پیش از این سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید .

«ما یبدل القول لدی» ، جز نگردانند سخن من [ نزدیک من بنیک سختی و بدبختی بندگان ] ، «وما انا بظلام للعید»<sup>(۲۹)</sup> «ومن ستمکار نیستم رهبران خویش را . «یوم نقول لجهنم» ، آنروز که دوزخ را گوئیم [ پس آن که خلق را در آن افکنند ] ، «هل امتلأت» ، پر شدی ؟ «وتقول هل من مزید»<sup>(۳۰)</sup> «و دوزخ گوید نیز داری ؟

«وازلت الجنة للمتقین» ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را ، «غیر بعید»<sup>(۳۱)</sup> «نه دور .

«هذا ما توعدون» ، این آنست که شما را وعده میدادند ، «لکل اواب حفیظ»<sup>(۳۲)</sup> «هر باز گردیده‌ای را باخدای نگه دارنده [ فرمان او را ] . «من خشی الرحمن بالغیب» ، او که میترسد از رحمن نادیده او را [ عذاب او را ] ، «وجاء بقلب منیب»<sup>(۳۳)</sup> «و آید و دلی آرد گراینده با او .

«ادخلوها بسلام» ، [ ایشانرا گویند ] در روید در آن سرای بدرود و آزادی ، «ذلک یوم الخلود»<sup>(۳۴)</sup> «آن روز روز جاوید است کانرا شب ناید .

«لهم ما یشاؤن فیها» ، ایشانرا در آن هر چه ایشان خواهند ، «ولدنیا مزید»<sup>(۳۵)</sup> «و نزدیک ما نیز از خواسته و نایبوسیده .

«و کم اهلکنا قبلهم» ، و چند نیست کردیم پیش از ایشان ، «من قرن هم اشد بطشاً» ، ازینان بزور تر بودند و بر کونیده‌تر ، «فتقبوا فی البلاد» ، دور شدند و فراوان رفتند در زمین ، «هل من محیص»<sup>(۳۶)</sup> «[ نگرید ] تا هیچ از مرگ رستند ؟

« اَنْ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰى » ، درین سخن پند است ، « لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » ، آنکس را کہ او را دلی زندہ است ، « اَوَالْقٰی السَّمْعِ » ، ویا گوش فرا دارد ، « وَهُوَ شَهِيدٌ »<sup>(۳۷)</sup> و او دریافت را حاضر است برجای .

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ » ، بیافریدیم ہفت آسمان و ہفت زمین « وَمَا بَيْنَهُمَا » ، و ہرچہ در میان آنست ، « فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ » ، در شش روز ، « وَمَا مَسَّنَا مِنْ لَّغْوٍ »<sup>(۳۸)</sup> وماندگی بمانر سید .

« فَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُوْنَ » ، شکیبائی کن بر آنچه [دشمنان] میگویند [مرا] ، « وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ » نماز کن بحمد خداوند خویش [بر ہدایت و توفیق] ، « قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوْبِ »<sup>(۳۹)</sup> پیش از برآمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب . « وَمِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ » ، و از شب او را نماز کن ، « وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ »<sup>(۴۰)</sup> و پس نماز شب بروقت رسیدن [صبح دور کعت سنت نماز بام کن] .

« وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِی الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیْبٍ »<sup>(۴۱)</sup> گوش بر روزی دار کہ آواز دہندہ آواز دہد از جائی سخت نزدیک .

« یَوْمَ یَسْمَعُوْنَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ » ، آنروز کہ بانگ شنوند بکار پیش شدنی و فرمان روان ، « ذٰلِكَ یَوْمُ الْخُرُوْجِ »<sup>(۴۲)</sup> آنست روز بیرون آمد از گورها [روز رستاخیز] .

« اَنَّا نَحْنُ نَحْیِیْ وَنُمِیْتُ » ، ما ئیم کہ مردہ زندہ کنیم و زندہ میرانیم ، « وَ اِلَیْنَا الْمَصِیْرُ »<sup>(۴۳)</sup> و باز گشت با ما ست .

« یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ » ، آنروز کہ پاره پاره باز شکافد زمین از ایشان ، « سَرَّاعًا » ، [بی بیرون آیند] زود ازود ، « ذٰلِكَ حَشَرٌ » ، آن فراہم آوردی است [فردا] وانگیختنی ، « عَلَیْنَا یَسِیْرٌ »<sup>(۴۴)</sup> بر ما آسان .

« نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَقُولُوْنَ » ، ما داناتریم از تو بآنچہ ایشان میگویند [مرا و ترا] ، « وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٌ » ، و تو بر ایشان نہ پادشاهی و نہ کائران ، « فَذَكِّرْ بِالْقُرْاٰنِ مَنْ یَخَافُ وَعِیْدِ »<sup>(۴۵)</sup> پند دہ بقرآن او را کہہ ترسد از تہدید و وعید من .

## النوبة الثانية

قوله: «وجاءت سكرة الموت»، اي - غمرة الموت وشدته الى ان تغشى الانسان وتغلب على عقله «بالحق» بعنى - ببيان ما يصير اليه الانسان بعد موته من جنة او نار وقيل - «بالحق» ، اي بامر الله و حكمه الذى عمّ به جميع الاحياء وقيل - بما يؤل اليه الامر من السعادة والشقاوة .

روى أَنَّ ابا بكر الصديق لما احتضر قالت عائشة : شعر :

لعمرك ما يغنى الثراء عن الفتى اذا حشرت يوماً وضاق به الصدر

فقال ابوبكر : يا بنية لا تقولى ذلك ولكن قولى كما قال الله عز وجل : «وجاءت سكرة الموت بالحق» . «ذلك» اشار به الى الموت ، «ما كنت منه تحيد» اي - تكره ذكره وتستبعد وقوعه والمعنى - فاستعدله .

قوله : «ونفخ فى الصور» ، يعنى - نفخة البعث ، «ذلك يوم الوعيد» اي - ذلك اليوم يتحقق فيه الوعيد .

«وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد» السائق والشهيد هما المتقيان يسوق الكافر سائقه الى النار ويشهد الشهيد عليه بمعصيته ، و يسوق السائق المؤمن الى الجنة ويشهد الشهيد عليه بمعصيته ويشهد الشهيد له بطاعته . وقال ابن عباس والضحاك : السائق من الملائكة والشهيد من انفسهم الايدى والارجل فيقول الله تعالى : «لقد كنت فى غفلة من هذا» اليوم فى الدنيا ، «فكشفنا عنك غطاءك» الذى كان فى الدنيا على قلبك وسمعك وبصرك . الغطاء الستر غطاءه وغطاه ثقيلًا وخفيفًا . قال الشاعر :

سلام قبل معذرتى سلام وان لم آت ما فيه سلام

على الشمس الطلوع فان غطاها غمام فالمليم هو الغمام

«فبصرك اليوم حديد» اي - حادّ هذا كقوله : «اسمع بهم والبصر يوم يأتونا» ،

والمعنى - بصرك اليوم نافذ تبصر ما كنت تتكر فى الدنيا . وقيل - اراد بالبصر العلم اي - علمك اليوم نافذ فى البعث علم حين لم ينفعه العلم وابصر حين لم ينفعه البصر .



وقال ابن زيد : «لقد كنت في غفلة من هذا» خطاب للنبي اى - كنت قبل الوحي في غفلة من هذا العلم ، « فكشفنا عنك غطاءك » بما اوحينا اليك ، « فبصرك اليوم حديد » يعنى - فعلمك ثاقب نافذ ، و هذا كقوله : « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان » .

« وقال قرينه » ، هذا القرين هو الملك الموكل به ، « هذا ما لَدَىَّ عتيد » معدّ محضر ، يعنى - عمله الذى يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان والجنة احضر كتاب حسناته لانّ سيئاته قد كفّرت ، وان كان من اهل الكفر والنار احضر كتاب سيئاته لان حسناته حبّطت بكفره . وقال مجاهد : يقول - هذا الذى وكلتني به من ابن آدم قد احضرته واحضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه :

« القيا في جهنم » ، في هذه الكلمة وجهان احدهما : انه امر الى الملكين السائق والشهيد وهذا الوجه اظهر . والثانى : انه امر لواحد وهو كلام عربى ، يقولون - خيلنى وصاحبى ومنه قوله : قفانبك . وقال امرؤ القيس :

خيلنى مرّاً بى على امّ جندب      لنقضى حاجات الفؤاد المعذب  
الم تر انى كلما جئت طارقاً      وجدت بها طيباً وان لم تطيب

فتنى في البيت الاول ووحد في البيت الثانى . « كلّ كفّار » مبالغ في كفره « عنيد » معاند يعرف الحق فيجعله والعناد اقبح الكفر .

« مناع للخير » ، يعنى - يمنع الزكوة المفروضة وكلّ حق اوجبه الله فى ماله ، فعلى هذا الخير المال وقيل - الخير الاسلام والمراد به الوليد بن المغيرة ، كان يمنع بنيه وبنى اخيه ولحمته من الاسلام ، « معتد » ، يظلم الناس بلسانه ويده « مريب » اى - داخل فى الريب وقيل - هو الذى اتى الريبة ، « الذى جعل مع الله الهاً آخر فاليهاه فى العذاب الشديد » الاول امر باللقاء فى النار والثانى باللقاء فى العذاب الشديد .

« قال قرينه » ، يعنى - الشيطان الذى قيض لهذا الكافر يدعو الى الضلالة ، « ربنا ما اطغيته » و ذلك انه اذا القى فى النار ادعى على قرينه من الشياطين فيقول قرينه - « ربنا ما اطغيته » كما زعم ، « ولكن كان فى ضلال بعيد » فصحبته على طغيانه و ضلاله .

قال ابن عباس و مقاتل و سعيد بن جبیر : هذا القرين هو الملك ايضاً يقول الكافر - رَبِّ اِنَّ الْمَلِكَ زَادَ عَلَيَّ فِي الْكِتَابَةِ فيقول الملك - « ربنا ما اطغيته » يعنى - ما زدت عليه وما كتبت الا ما قيل او عمل ، « ولكن كان فى ضلال بعيد » طويل لا يرجع عنه الى الحق فيقول الله تعالى :

« لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ » ، فقد قضيت ما انا قاض ، « وقد قدست اليكم بالوعيد » فى القرآن و انذرتكم و حذرتكم على لسان الرسل فلا عذر لاحد عندي . قوله : - « لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ » ، يقال هذا للكافر وقوله : « ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تَخْتَصِمُونَ » يقال للمسلمين و هذا فى الموقف . واما قوله : « اِنَّ ذَلِكْ لِحَقٌّ تَخَاصُمِ اهل النار » فى جهنم .

قوله : « ما يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ » اى - لا تبديل لقولى وهو قوله : « لا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ » وقيل - هو اخلاص الكفار فى النار وقيل - هو قوله : - « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ... الآية ، اى - لا يحرف ولا يزداد ولا ينقص ، وقال قوم - معنى قوله : « ما يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ » اى - ما يغير القول عندي بالكذب لاني اعلم الغيب و اعلم حقه من باطله و هذا قول الكلبى و اختيار الفراء لانه قال : « ما يَبْدُلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ » ، ولم يقل - ما يبدل قولى ، « وما انا بظلام للعبيد » فاعاقبهم بغير جرم .

« يوم نقول لجهنم » اى - انذرهم يوم نقول ، كقوله : « و انذرهم يوم الحسرة » ، قرأ نافع و ابو بكر يقول بالياء اى - يقول الله لجهنم - « هل امتلأت » كما وعدتك يعنى - فى قوله : « لا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ » وهذا السؤال من الله عز وجل لتصديق خبره و تحقيق وعده والتقريع لاهل عذابه والتنبيه لجميع عباده ، « و تقول هل من مزيد » فيه قولان احدهما : انها امتلات و صارت بحيث لا تنجع فيها ابرة تصديقاً لقول الله عز وجل : « لا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ » فيكون استفهام انكار ، اى - لم يبق فى موضع زيادة كقول النبى : هل ترك لنا عقيل من دار اى - لم يترك ، وهذا قول عطاء و مجاهد و مقاتل بن سليمان . والقول الثانى : انها تستزيد والاستفهام بمعنى الاستزادة وهذا قبل دخول جميع اهلها فيها ، قال ابن عباس : ان الله تعالى

سبقت كلمته: « لا ملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعين » ، فلما سيق اعداء الله الى النار لا يلقى فيها فوج الا ذهب فيها و لا يملأها شئ فتقول - الست قدا قسمت لتملأنى فيضع قدمه عليها ثم يقول - « هل امتلأت » فتقول - قط قط قدا متلأت فليس فى مزيد . و روى عن ابن عباس ايضاً انه قال - لم يكن يملأها شئ حتى وجدت مس قدم الله تعالى فتضايقت فما فيها موضع ابرة و دليل هذا التأويل الخبر الصحيح وهو ما روى قتاده عن أنس بن مالك قال : قال رسول الله - لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد ، حتى يضع رب العالمين فيها قدمه فينزوى بعضها الى بعض و تقول - قط قط و روى قد قد بعزتك و كرمك ، و لا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقاً فيسكنهم فضل الجنة ، و فى رواية أبو هريرة قال رسول الله : تحاقب الجنة و النار ، فقالت النار - اوثرت بالمتكبرين و المتجبرين و قالت الجنة فما لى لا يدخلنى الاضعفاء الناس و سقطهم فقال الله تعالى للجنة - انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى ، و قال للنار - انما انت عذابى اعذب بك من اشاء من عبادى . و لكل واحدة منكما ملؤها فأما النار فأنهم يلقون فيها « و تقول هل من مزيد » فلا تمتلئ حتى يضع الله تبارك و تعالى فيها رجله فتقول - قط قط قط . فهناك تمتلئ و ينزوى بعضها الى بعض و لا يظلم الله من خلقه احداً و اما الجنة فان الله عز و جل ينشئ لها خلقاً . قوله : « و ازلفت الجنة للمتقين غير بعيد » اى - قربت و ادنيت للذين يتقون الشرك و الفواحش و هذا قبل الدخول ، يرونها من قرب الى ان يدخلوها بعد الحساب و مثله : « و ازلفت الجنة للمتقين - و برزت الجحيم للغاوين » و هذا بعد الدخول اى - قربت لهم مواضعهم فيها فلا يطلبون منها بعداً .

« هذا ماتوعدون » ، قرأ ابن كثير : يوعدون بالياء ، اى - يقال لهم - هذا الذى ترونه ماتوعدون فى الدنيا على السنة الانبياء ، « لكل اواب حفيظ » هذا موضعه رفع بالابتداء « ماتوعدون » صفة « لكل اواب » خبره . الاواب الراجع من المعصية الى الطاعة . قال سعيد - هو الذى يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب و قال ابن عباس : هو المسبوح من قوله : « يا جبال اوبى معه » و قال قتادة : هو المصلئ ، و الحفيظ - هو الحافظ لامر الله و قيل - هو الذى حفظ ذنوبه حتى يرجع منها و يستغفر منها ، و قيل حفيظ لما



يسمع من كلام الله وسنة رسول الله . وقيل - يحفظ نفسه فلا يشرع في معصية وقيل - الحفيظ المراقب المحافظ لاوقاته وهماته و خطراته . قوله :

« من خشى الرحمن بالغيب » ، محلّ من حفظ على نعت الاواب و المعنى - من خاف الرحمن بالغيب . ولم يره وقيل - من آمن بالبعث والجزاء ذلك غيب . وقال **السدّي والضحاك** - « خشى الرحمن » في الخلوة حيث لا يراه احد ، « وجاء بقلب منيب » مخلص مقبل الى طاعة الله .

« ادخلوها بسلام » ، اى - يقال لاهل هذه الصفة - ادخلوا الجنة بسلام اى - بسلامة من العذاب والهموم ومن زوال النعم . وقيل - بسلام من الله وملكته عليهم ، « ذلك يوم الخلود » ائماً في الجنة و ائماً في النار . والتقدير - ادخلوها خالدين « ذلك يوم الخلود » .

« لهم ما يشاؤون فيها » ، هذا كقوله : « ماتت شهى النفس و تلذّ الاعين » . « ولدنا مزيد » بالواحد عشرا وقيل - « ولدنا مزيد » يعنى - الزيادة لهم في النعيم مما لم يخطر ببالهم وذلك انهم يسئلون الله حتى تنتهى مسئلتهم فيعطون ماشاءوا ، ثم يزيدهم الله من عنده ما لم يسئلوه .

قال **جابر و انس** - المزيد ان يتجلّى لهم جل جلاله فينظرون الى وجه الله الكريم و هو مثل قوله : « للذين احسنوا الحسنى و زيادة » وقيل - يتجلّى لهم كل جمعة ، ولهذا سمى الجمعة يوم المزيد . قوله :

« وكم اهلكنا قبلهم من قرن » ، اى - من القرون الذين كذبوا رسلهم « هم اشدّ » من قومك ، « بطشاً » ، قوّة و اقوى ابداناً و اشدّ سطوة على الناس ، « فتقبّوا في البلاد » ، اى - ابعدوا فيها السير و ابحثوا عن الاسباب والامور . قال **امرؤ القيس** :

لقد تقبّت في الافاق حتى رضيت من الغنيمه بالاياب

« هل من محيص » اى - لم يجدوا محيصاً من امر الله ولم يجدوا مفرّاً من الموت ، تقول - حاص عن الامر وحاد اى - بعد . وقرء في الشّواذ - فتقبّوا مكسورة القاف مشدودة على الامر كقوله : « سيروا في الارض فانظروا » ، والنقب - الخرق والدخول في الشيء .

والنقب - الطريق ايضاً، والمعنى - ساروا في طرقها حتى تقبت دوابهم اى - صارت في خفها نقوب . وقيل - هو من النقابة وهى الرياسة و النقباء فوق العرفاء .

« ان في ذلك » اى - فيما ذكر في هذه السورة . وقيل - فيما ذكر من العبر واهلاك القرى ، « لذكرى » ، اى - تذكيراً وعظة ، « لمن كان له قلب » ، اى - عقل . قال ابن عباس وكنى عن العقل بالقلب لانه موضعه ومنبعه وتقول العرب - مالك قلب اى - مالك عقل . وفى الخبر - لا يعجبنيكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقدة عقله . وقال (ص) - قد افلح من جعل الله له عقلاً ، الناس يعملون بالخير وانما يعطون اجورهم على قدر عقولهم . وكان رسول الله (ص) اذا بلغه عن رجل شدة في عبادة ، سأل - كيف عقله ، فان قالوا - حسن قال - ارجوه وان قالوا - غير ذلك ، قال : لم يبلغ صاحبكم حيث تظنون . وعن ابي الدرداء ان النبي (ص) قال - يا عويمر اردد عقلاً تزدد من ربك قرباً ، قلت - بابي وامى يا رسول الله ومن لى بالعقل قال - اجتنب مساخط الله وادفرائض الله تكن عاقلاً ثم تنفل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قرباً وعليه عزاً . وقيل لعمر بن العاص - ما بال قومك لم يؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول . قال - تلك عقول كادها الله اى - لم يصحبها التوفيق ، « او القى السمع » اى - اصغى الى مواعظه وزواجه . القاء السمع واصغاؤه صرفه كله الى القائل ، « وهو شهيد » من الشهادة التى بها تثبت الحقوق . والمعنى - وهو شاهد على ما يقرأ ويسمع فى كتاب الله من نعت محمد (ص) وذكره . وقيل شهيد من الشهادة التى هى الحضور اى - حاضر القلب والفهم ، ليس بغافل ولا ساه . وقال السدى - يسمع القرآن يتلى وهو شهيد بعبه قلبه . « ولقد خلقنا السموات وارض وما بينهما فى ستة ايام وما مسنا من لغوب » اى - اعياء وتعب . روى عكرمة عن ابن عباس : ان اليهود اتت النبي (ص) فسأله عن خلق السموات والارض فقال - خلق الله الارض يوم الاثنين وخلق الجبال وما فيها من المنافع يوم الثلاثاء وخلق الشجر والنبات والماء والاقوات يوم الاربعاء وخلق السموات يوم الخميس وخلق النجوم والشمس والقمر والملائكة يوم الجمعة . قتالت اليهود - ثم ماذا يا محمد قال : ثم استوى على العرش قالوا : قد اصبحت لو اتممت ، ثم استراح يوم السبت واستلقى على العرش ، فانزل الله تعالى هذه الاية ردّاً عليهم وقال قتادة - فى الاية اكذب الله عز وجل اليهود والنصارى واهل القرى على الله عز وجل ، و ذلك انهم قالوا - ان الله عز وجل :

خلق السموات و الارض و ما فيها في ستة ايام ، ثم استراح يوم السابع و ذلك عندهم يوم السبت وهم يسمونه يوم الراحة . وعن **ابي مجلز** ان **عمر بن الخطاب** دخل حائطاً من حيطان المدينة فاستلقى ووضع احدى رجليه على الاخرى ، وكانت اليهود تفتري على الله عز وجل وتقول - ان الله لما فرغ من الخلق فعل هذا وقد قال الله عز وجل :- « و لقد خلقنا السموات والارض و ما بينهما في ستة ايام و ما مسنا من لغوب » و كان ناس من الناس يكرهونه حتى رأوا عمر فعله .

قوله : « فاصبر على ما يقولون » ، اى - على ما قالت اليهود ، فان الله لهم بالمرصاد . وقيل - فاصبر على اذى الكفار ولا تستعجل عذابهم وهو منسوخ بآية القتال ، « وسبح بحمد ربك » ، اى صل بامر ربك و توفيقه « قبل طلوع الشمس » ، يعنى - صلوة الظهر والعصر .

«ومن الليل فسبحه» ، يعنى - صلوة المغرب والعشاء . قال **مجاهد** : «ومن الليل» يعنى - صلوة الليل اى وقت صلى ، « وادبار السجود » ، قرأ **ابن كثير** وحمزة - وادبار بكسر الهمزة وهو مصدر ادبر ادباراً ، والباقون بفتحها وهو جمع دبر والمعنى واحد لان انقضاء الشئ انما يكون باخره و آخره انما يكون بانقضائه ، والتقدير - وقت ادبار السجود . قال **عمر بن الخطاب** و**علي بن ابي طالب** (ع) **والحسن** و**الشعبى** و**النخعى** و**الاوزاعى** - «ادبار السجود» الركعتان بعد صلوة المغرب وادبار النجوم الركعتان قبل صلوة الفجر . وعن **ابن عباس** مرفوعاً قال : قال رسول الله (ص) - يا **ابن عباس** ركعتان بعد المغرب ادبار السجود . وقال **انس** : قال رسول الله - من صلى بعد المغرب ركعتين قبل ان يتكلم كتبت صلواته في عليين .

قال **انس** - يقرأ في الركعة الاولى : « قل يا ايها الكافرون » وفي الاخرى : « قل هو الله احد » ، قال **عبد الله بن مسعود** - ما احصى ما سمعت رسول الله يقرأ في الركعتين بعد المغرب و في الركعتين قبل صلوة الفجر بقل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد . وعن **عائشة** قالت : قال رسول الله (ص) : ركعتا الفجر خير من الدنيا و ما فيها و قال **مجاهد** : قوله - « وادبار السجود » هو التسبيح باللسان في ادبار الصلوات المكتوبات . روى **ابو هريرة** قال : قال رسول الله - من سبح في دبر كل صلوة ثلثا و ثلثين و كبر الله



ثلاثاً وثلاثين وحمد الله ثلاثاً وثلاثين فذلك تسعة وتسعون . ثم قال تمام المائة - لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير . غفرت خطاياهم وان كانت مثل زبد البحر . وفي رواية اخرى عن ابي هريرة : قالوا - يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات والنعيم المقيم ، قال - وكيف ذلك ؟ قالوا - صلّوا كما صلينا وجاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم ، وليست لنا اموال . قال - افلا اخبركم بما تدركون من كان قبلكم وتسبقون من جاء بعدكم ولا يأتى احد بمثل ما جئتم به الا من جاء بمثله ، تسبّحون في دبر كل صلوة عشرا وتحمدون عشراً وتكبرون عشرا . قوله : - « واستمع » ، السمع ادراك المسموع والاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه ، « يوم ينادى المناد » ، اى صفة يوم ينادى ، محذوف المضاف وهو مفعول به وليس بظرف و المنادى هو الملك النافع في الصور وهو اسرافيل والنداء نفخه ، سُمي نداء من حيث أنه جعله للخروج والحشر وانما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذن وعلامات الرحيل في العساكر . وقيل - هو النداء حقيقة ، « من مكان قريب » يعنى - صخرة بيت المقدس هي اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلاً وموضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه في اذنيه وينادى - آيتها العظام النخرة والواصل البالية واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة قوسى الى محاسبة رب العزة ومسمى قريباً لان كل انسان يسمعه من طرف اذنه . وقيل - المنادى هو الله ، والمكان القريب الاذن .

« يوم يسمعون الصيحة » يعنى - النفخة الاخيرة ، « بالحق » ، اى - بما هو حق من الجزاء والثواب والعقاب وقيل - « بالحق » اى - بالنداء المسمع و الامر النافذ ، « ذلك يوم الخروج » من القبور . قال ابو عبيدة : يوم الخروج من اسماء القيامة ومسمى يوم العيد يوم الخروج ايضاً تشبيهاً به .

« انا نحن نحيى » ، الخلق للمبعث ، « ونميت » هم يعنى - فى الدنيا ، « والينا المصير » بعد الموت .

« يوم تشقق الارض عنهم سراعاً » ، جمع سريع اى - يخرجون سراعاً

سرعین، هذا كقوله : « مهطعين الى الداعي » ، « ذلك حشر علينا يسير » هين يقول له : - « كن فيكون » .

« نحن اعلم بما يقولون » ، هذا تعزية للرسول (ص) وتصبير له . يقول - نحن اعلم بما يقول المشركون من تكذيبك والافتراء على ربك ونحن لهم بالمرصاد ، « وما انت عليهم بجبار » ، هذا عذر للرسول (ص) كقوله : « لست عليهم بمسيطر » ، والمعنى - « ما انت عليهم » بمسلط تجبرهم على الاسلام انما بعثت مذكراً محذراً يقال - اجبر فهو جبار كادرك فهو دراك و قيل - الجبار من قولهم جبرته على الامر بمعنى اجبرته وهي لغة كنانة وهما لغتان والجبار في اسم الله عز وجل هو الذي جبر العباد على ما اراد ، والجبار من النخل هو الطويل الغليظ ، « فذكر بالقرآن من يخاف وعيد » هذا كقوله عز وجل : « انما تنذر من اتبع الذكر و خشى الرحمن بالغيب » ، اي - انما تنذر فيقبل من اتبع الذكر و خشى الرحمن قال ابن عباس : قال المؤمنون - يا رسول الله لو خوفنا وذكرتنا فانزل الله تعالى : « فذكر بالقرآن من يخاف وعيد » .

### النوبة الثالثة

قوله : « و جائت سكرة الموت بالحق » ، بدان ای جوانمرد که از عهد آدم تا فناء عالم کس از مرگ نرست ، تو نیز نخواهی رست . الموت كأس و کل الناس شاربہ .

روزگاری که آدم را وفانداشت ترا کی وفادارد ، عمری که بر نوح پایان رسید با تو کی به بقا دار . اجلی که بر خلیل تاختن آورد ترا کی فرو گذارد . مرگی که بر سلیمان کمین ساخت با تو کی مسامحت کند . موکلی که جان مصطفی را تقاضا کرد با تو کی مدارا کند . اگر عمر نوح و مال قارون و ملک سلیمان و حکمت لقمان بدست آری بدر مرگ سود ندارد و با تو محابا نکند . هفت هزار سال کم کسری گذشت تا آدمیان اندر این سفرند . از اصلاب بارحام می آیند و از ارحام پيشت زمین و از بشت زمین بشکم زمین میروند . همه عالم گورستان است ، زیرا و همه حسرت ، زیرا و همه حسرت . سر بر آر و از آسمان پیرس که - در شکم چند نازنین داری .

سل الطارم العالی الذری عن قطینه      نجا ما نجا من بؤس عیش ولینه

فلما استوی فی الملک واستعبد الوری رسول المنايا تلّه للجبینہ

ای سخره امل ، ای غافل از اجل ، ای اسیر آز ، ای بنده نیاز . تا کی در زمستان غم تابستان خوری و در تابستان غم زمستان . و کاری که لامحاله بودنی است از آن نه اندیشی و راهی که علی التحقیق رفتنی است زاد آن راه برنگیری . شغل دنیا راست میداری و برگ مرگ نسازی . ای مسکین مرگت در قفاست از او یاد آر . منزلت گوراست آباد دارد . امروز در خوابی ، باش تا بیدار گردی . امروز مستی ، باش تا هشیار گردی . حطام دنیا جمع میکنی و از مستحق منع میکنی ، چه طمع داری که جاوید با آن بمانی . باش تا ملک الموت درآید و جانث غارت کند ، وارث درآید و مالت غارت کند ، خصم درآید و طاعتت غارت کند . کرم درآید و پوست و گوشتت غارت کند .

آه اگر با این غفلت وزنت و اندرین زحمت و ظلمت دشمن در آید و ایمان غارت کند . مفلسا که تو باشی بی تن و بی جان بی مال و سود و زیان ، بی طاعت و بی ایمان .

و گرترا در مرگ شکی هست برشمر که تا بآدم صفی چند پدر داشته ای که یکی از مرگ نرست . در عالم هیچ کس را بر درگاه عزت آن جاه و حشمت نبود که مصطفی عربی را ، و باوی مسامحت نرفت خطاب آمد . « انک میت و انهم میتون » . ای سیدی که کل کمال نکته ایست از کمال تو ، جمله جمال نقطه ایست از جمال تو ، ای مهتری که ماه روشن سیاه گردد اگر بیند طلعت با جمال تو ، خورشید عالم شیدا گردد از نسیم شمال تو ، رضوان رضا دهد بدربانی صهیب و بلال تو . ملک از فلک نثار کند ستاره ای برخد و قد با اعتدال تو . مشک را رشک آید از زلف و خال تو . مجد و حمد و ملت و دولت پیوسته میم و حامیم و دال تو . با این همه منقبت و مرتبت ای سید ، راه فئات می بیاید رفت و در کف لحد می بیاید خفت . پدرت خلیل از این قهر نرست ، برادرت کلیم از این زهر نجست .

ای محمد اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که : « الیوم اکملت لکم دینکم » . منشور رسالت بر خواندی ، مکه گشادی ، براعدا ظفر یافتی ،



دامن کفر چاک کردی ، صنادید قریش هلاک کردی ، کعبه را از بتان پاک کردی ،  
قیصر روم از بیم تو در قصر خویش بی آرام است ، نجاشی در حبشه ترا بنده غلام  
است ، هر قل در روم ترا مطیع فرمان و پیامست ، آسمان بفرق تو مینازد ، زمین  
بخاک قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی  
بگذاری . کارچون بکمال رسد نقصان گیرد .

ماه در آسمان تا هلال بود در زیادت بود ، چون بدر گردد و شعاعش تمام  
شود نقصان گیرد .

شاخ درختان بوقت بهار هر روزی در زیادت بود ، برگ میآراید گل میشکفاند ،  
عالم معطر میدارد ، بوستان منور میدارد ، چون بکمال رسد و میوه دهد در نقصان افتد .  
ای سید عالم و ای مهتر اولاد آدم ، گاه آن آمد که گوشوار مرگ در گوش  
بندگی کنی و قصد حضرت ما کنی ، تا ما آن کنیم که تو خواهی .  
و قد مضت قصة وفاته صلى الله عليه وآله فی سورة الانبياء .

« وجاءت سكرة الموت بالحق » ، هر چند که حالت مرگ بظاهر صعب  
سی نماید ، لکن مؤمنانرا و دوستانرا اندر آن حال در باطن همه عز و ناز باشد و از  
دوست هر لمحتی راحتی و در هر ساعتی خلعتی آید

**مصطفی (ص)** از اینجا فرمود : تحفة المؤمن الموت . هیچ صاحب صدق  
از مرگ نترسد .

**حسین بن علی (ع)** پدر را دید که بیک پیراهن حرب میکرد . گفت :  
لیس هذا زى المحاربين . **علی** گفت : ما یبالی ابوک اسقط علی الموت ام سقط الموت علیه .  
صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست . من احب  
لقاء الله احب الله لقاءه .

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند . پیراهن  
خلق از سر بر میکشند و خلعت نو در سرمیافکنند . مردی که هفتاد سال بر یک پیراهن  
بود و آن پیراهن خلق گشت آن پیراهن را از سروی بر میکشند و قرطه ملک ابد  
در وی میپوشند ، جای شادی است نه جای زاری .

عمار یاسر عمروی بنود سال رسید نیزه در دست گرفتی دستش میلرزیدی  
مصطفی (ع) او را گفته بود آخر قوت تو از طعام دنیا شیر باشد، در حرب صفین عمار  
حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بروی افتاده، شربتی آب خواست، قدحی  
شیر بوی دادند. یادش آمد حدیث مصطفی (ص)، گفت: امروز روز دولت عمار است.  
آن شربت بکشید و پیش رفت و میگفت: الیوم القی الاحبة محمداً و حزبه.

ای جوانمرد این حیوة دنیوی پرده ایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده،  
روز مرگ این پرده بدست لطف در کشند، تا تو بسر نقطه حیوة ابدی و تا این حیوة  
بر جای است بقاء ابدی در پرده است. چون این پرده بر گرفتند بقاء ابدی روی بتو آرد.  
و ذلک قوله: « فلنحیینه حیوة طیبة ».

گفته اند - مؤمن در گور همچون آن کودک است در رحم مادر، بیندیش تا اول  
در رحم مادر حالت چون بود: ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت، نه رفتن و گرفتن، نه  
شنود و گفتن. ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادر بسان آئینه پیش روی تو  
بداشتم. شکل تو در وی پیدا آوردم تا هر چه ترا بایست بود ما در آن همی خورد  
و بتو همی رسید تو در ناز و راحت و کس را از تو خبر نه.

باخر همان کنم که باول کردم. بینائی و گویائی و شنوائی و گیرائی و روائی  
بستانم، آنگه در لحد نهم، چنانک در اول جگر مادر آینه ساختم، لحد آینه سازم، تا  
چنانک آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس را خبر نه، باخر راحت بوی  
بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیفام.

بنده من، قادر بودم که بی زندان رحم ترا پیدا آوردمی، قادر بودم که  
زندان لحد تو را بقیامت رسانیدم، لکن نه ماه در زندان رحم بداشتم و سالهای دراز  
در خاک بداشتم چرا چنین کنم؟

بنده من چون خواستم که یوسف را از دست حسد برادران برهانم سه روز  
او را در زندان چاه بداشتم و چون خواستم که ملک مصر بدو سپارم هفت سال او را  
بزدان بداشتم.

ای یوسف صدیق، راحت از دست حاسدان سه روز زندان چاه ارزد. مملکت

و ولایت مصر هفت سال زندان مصر ارزد . مؤمن موحد ، دیدار جمال مادر و پدر ، نه ماه زندان رحم ارزد . دیدار لم یزل ولایزال وجوار خداوند ذوالجلال ، هزار سال زندان لحد ارزد .

قوله تعالی : « اَنْ فِیْ ذٰلِکَ لَذِکْرِ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ » اگر صد بار روی در خاک مالی و عالم بفرق سر پیمائی ، تا آن نقطه حقیقی که نام وی دل است رفیق این طاعت نباشد ، همه را رقم نیستی در کشند که در خبر است : تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین .

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل همچنان گرفتار شغل دنیا مانده ، رقم خذلان بر آن طاعت کشند و بروی وی باز زنند که گفته اند : من لم یحضر قلبه فی الصلوة فلا تقبل صلوته ، دلی که از قید عبودیت اغیار خلاص یافت آن دل مروحی را یکتا شد . نه رنگ ریاء خلق دارد نه گرد سمعت بروی نشیند ، لکن در سفینه خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که : والمخلصون علی خطر عظیم .

هر که مخلص تر ، بحق نزدیکتر . و هر که بحق نزدیکتر لرزاتر . مقربان حضرت و ملازمان درگاه صمدیت و پاکان مملکت ، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل جلاله : « وهم من خشیتہ مشفقون - انما یخشى الله من عباده العلماء » و مصطفی (ص) فرموده : انا ارجو ان یکون اخشاکم لله اصدق لنبی الله .

نزدیکانرا بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر ، پیوسته از مراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه ، زیرا که سینه وزیر خزینه اسرار سلطان است و مهز خزینه شکستن خطرناک بود .

حذیفه یمان صاحب سر رسول بود ، گفتا - روزی شیطان را دیدم که میگریست گفتم - ای لعین این ناله و گریه تو چیست ، گفت - از برای دو معنی یکی آنکه : درگاه لعنت بر ما گشاده ، دیگر آنکه : درگاه دل مؤمنان بر ما بسته . بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم .

بداود وحی آمد : که - یا داود ، زبانت دلالی است که بر سر بازار دعوی



اورا در صدر دارالملک دین محلی نیست ، محلی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیت و ازلیت آید .

عزیز مصر با برادران گفت : رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دلهای شما بوی مهر یوسفی می نیاید . ایتست سر آنچه رب العالمین فرمود :

« انّ فی ذلک لذكری لمن کان له قلب » ... الایة

قوله : « واسمع یوم ینادی المنادی من مکان » ، ای - انتظار یا محمد صیحة القيامة و هول البعث حین ینادی المنادی ، « من مکان قریب » . گوش دارد ای محمد ، منتظر باش صیحة رستاخیز را و هول قیامت را ، آنروز که اسرافیل از صخره بیت المقدس ندا کند که ای استخوانهای ریزیده و گوشتهای پوسیده ، ای صورتهای نیست شده و اعضای ازهم جدا گشته ، همه جمع شوید بفرمان حق ، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است . چون این ندا در عالم دهد ، اضطراب در خلق افتد . آن گوشتها و پوستها پوسیده و استخوان ریزیده و خاک گشته و ذره ذره بهم برآمیخته ، بعضی بشرق و بعضی بغرب ، بعضی بیر و بعضی یبحر ، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده . همه با هم میآید و ذره ذره بجای خود باز میشود . هرچه در هفت اقلیم خاک کی جانور بوده از ابتداء دور عالم تا روز رستاخیز همه باهم آید ، تنها راست گردد ، صورتها پیدا شود ، اعضاء و اجزاء مرتب و مرکب گردد . ذره ای کم نه و ذره ای بیش نه . موئی ازین با آن نیامیزد و ذره ای از آن با این نپیوندد .

آه ، صعب روزی که روز رستاخیز است . روز جزاء خیر و شر است . ترازوی راستی آویخته ، کرسی قضا نهاده ، بساط هیبت باز گسترده ، همه خلق بزانو درآمده که : « وتری کلّ امة جائیة »

دوزخ می گردد که : « تکاد تمیز من الغیظ » زبانیه در عاصی آویخته که :

« خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه » هر کس بخود درمانده و از خویش و پیوند بگریخته : « لکلّ امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه »

آورده اند که پیش از برآمدن خلق از خاک، جبرئیل و میکائیل بزمین آیند براق میارند و حله و تاج از بهر مصطفی (ص) و از هول آنروز ندانند که روضه سید کجاست؟ از زمین میپرسند و زمین میگوید: من از هول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم. جبرئیل شرق و غرب همی نگردد از آنجا که خوابگاه سید است نوری برآید جبرئیل آنجا شتابد. سید از خاک برآید چنانکه در خبر است: انا اول من تنشق عنه الارض. اول سخن این گوید که - ای جبرئیل حال اتم چیست؟ خبر چه داری؟ گوید - ای سید اول تو برخاسته ای ایشان در خاکند. ای سید، تو حله در پوش و تاج بر سر نه و بر براق نشین و بمقام شفاعت رو، تا اتم در رسد مصطفی (ص) همی رود تا بحضرت عزت مجده آرد و حق راجل جلاله بستاند و حمد گوید، از حق جل جلاله خطاب آید که:

ای سید، امروز نه روز خدمت است، که روز عطا و نعمت است. نه روز سجود است که روز کرم وجود است. سر بردار و شفاعت کن هر چه تو خواهی آن کنم. تو در دنیا همه آن کردی که فرمودیم. ما امروز ترا آن دهیم که تو خواهی - «و لسوف يعطيك ربك فترضى»

## سورة الذاریات

### ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. «والذاریات»، بیادها که خرمن می پر کنند، «ذروا» (۱) «پر کنند گی.» «فالحاملات وقرآ» (۲) «بمیغها که بار گران می کشد.

«فالجاریات یسرا» (۳) «بکشتیها که باسانی می رود.

«فالمقسمات امرأ» (۴) «بفرشتگان که روزی می بخشند بفرمان.

«انما توعدون لصادق» (۵) «که روز رستاخیز که شما راسی وعده دهند راست است.

«وان الدین لواقع» (۶) «و شمار و پاداش فرا سر نشستی است و بودنی.

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) » باین آسمان بآرایش محکم آفرینش  
 باحفظها خاسته .

« أَنْتُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) » که شما در سخن گوناگون [ناراست] اید .  
 « يُؤْفَكُ عَنْهُ » ، می برگردانند<sup>۱</sup> از ایمان و تصدیق ، « مِنْ أُولَئِكَ (۹) »  
 آنکس را که برگردانیده اند او را [ در ازل از شناختن و راه یافتن ] .

« قَتَلَ الْخِرَاصُونَ (۱۰) » نفریده بادا آن دروغ زنان .

« الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) » ایشان که در نایافت و بی سامانی  
 بازماندگانند .

« يَسْتَلُونَ أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ (۱۲) » میپرسند که روز پاداش و شمار کی؟  
 « يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) » آنروز در آتش از ایشان می بررسند  
 [ که در دنیا بر چه بودند ]<sup>۲</sup> .

« ذُوقُوا فَتَنَتَكُمْ » ، [ ایشانرا گویند ] چشید پاداش آنچه پاسخ دادید  
 و مقرآمدید ، « هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴) » این آنست که بآن میشتاویدید .  
 « إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) » پرهیزکاران در بهشتها اند  
 و چشمه های روان .

« آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ » ، میگیرند آنچه الله ایشانرا دهد در بهشت  
 « أَنْتُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) » ایشان پیش از روز آخرت نیکوکاران بودند .  
 « كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (۱۷) » از شبهای<sup>۳</sup> اندك می خفتند .  
 « وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) » و در آخر شبها آمرزش میخواستند  
 [ و نماز میکردند ] .

« وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلَّذِينَ سَأَلُوا وَالمَحْرُومِ (۱۹) » و در مالهای خویش  
 حق میدادند [ بر خویشان ] خواهنده را و فرو گذاشته نایاونده را .

۱ - در نسخه ج : برمیگردانند ۲ - در نسخه ج : بودید ۳ - در نسخه ج : شبها اندك .



« وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ <sup>(۲۰)</sup> » و در زمین نشانه‌هایی است [توانائی  
الله را] بی گمانان آن داند و بینند.

« وَفِي أَنْفُسِكُمْ » ، و در تنها شما [هم هست] ، « أَفَلَا تُبْصِرُونَ <sup>(۲۱)</sup> »  
نمی‌نگرید و نمی‌بینید.

« وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ » ، و در آسمانست روزیهای شما ، « وَمَا تُوعَدُونَ <sup>(۲۲)</sup> »  
و آنچه شما را می‌وعده<sup>۱</sup> دهند.

« قَوْرَبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » ، بخداوند آسمان و زمین ، « إِنَّهُ لَحَقُّ <sup>(۲۳)</sup> » که  
این سخن راست است [که نسبت روزیهای شما در آسمانست و بهشت در آسمان] .  
« مَثَلُ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ <sup>(۲۴)</sup> » [راست است براستی] همچنانکه شما  
سخن گوئید.

« هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ <sup>(۲۵)</sup> » رسید بتو حدیث  
مهمانان ابراهیم ، آن گرامیان .

« اذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ » ، آنکه که بر او در شدند ، « فَقَالُوا سَلَامًا » گفتند  
سلام میکنیم بر تو ، « قَالَ سَلَامٌ » [ابراهیم گفت] - پاسخ من هم سلام است ، « قَوْمٌ  
مَنْكُرُونَ <sup>(۲۶)</sup> » [با خویشتن گفت] - نمی‌شناسم این قوم را .

« فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ » ، نهان با اهل خویش گشت ، « فُجَاءَ بِعَبْلِ سَمِينٍ <sup>(۲۷)</sup> »  
گوساله<sup>۲</sup> فربه آورد .

« فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ » ، پیش ایشان بنهاد آن گوساله<sup>۳</sup> [بریان] ، « قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ <sup>(۲۸)</sup> »  
[ایشانرا] گفت - نخورید ؟ .

« فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً » ، بترسید [و ترس در دل خویش پنهان میداشت]  
« قَالُوا لَا تَخَفْ » ، [فرشتگان] گفتند [ابراهیم را] که مترس ، « وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ  
عَلِيمٍ <sup>(۲۹)</sup> » و بشارت دادند او را به پسری دانا .

« فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صُرَّةٍ » ، پیش آمد زن او با آوازی بلند ، « فَصَوَّتْ

۱ - در نسخه ج : وعده می‌دهند

وجبه‌ها « ، انگشتان دست خویش بر پیشانی خود زد و بانگ کرد ، « وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) » و گفت [من فرزندی زایم] و من پیرزنی از زادن در گذشته و نازاینده گشته .  
 « قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ » ، [ فرشتگان ] گفتند چنین [ که ترا گفتند ]  
 خداوند تو گفت ، « إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) » اوست آن خداوند راست دان  
 راست کار و بهمه چیز دانا .

~~~~~  
 { جزء بیست و هفتم }

« قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) » [چون ابراهیم بجای آورد که  
 فرشتگان اند ] گفت - پس بچه کار فرستاده‌اند شمارا ای فرستادگان ؟  
 « قَالُوا أَنَا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) » گفتند ما را فرستادند بگروهی  
 بدکاران .

« نُرْسِلْ عَلَيْهِم » ، تا فرو گشائیم و ریشان « حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ (۳۳) »  
 سنگهایی از گل .

« مُّسَوِّمَةٌ » ، نشان کرده و نام بر نوشته ، « عِنْدَ رَبِّكَ » ، نزدیک خداوند  
 تو [ در آسمان ] ، « لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) » گزاف کاران را .

« فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) » بیرون آوردیم هر که در آن  
 [ شارستان ] بود از گرویدگان .

« فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) » نیافتیم در آن جز یک  
 خاندان از مسلمانان .

« وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً » ، گذاشتیم در آن [زمین] نشانی ، « لِلَّذِينَ يَخَافُونَ  
 الْعَذَابَ الْآلِيمَ (۳۷) » ایشانرا که میترسند از عذاب درد نمای .

« وَفِي مُوسَىٰ » ، و در موسی [ و در شأن قوم او عبرت است ] « إِذْ أَرْسَلْنَاهُ  
 إِلَىٰ فِرْعَوْنَ » ، که فرستادیم او را بفرعون ، « بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) » بحجتی آشکارا .

« فتَوَلَّى بَرَكْنَه » ، او با سپاه خویش برگشت [ از فرمانبرداری ] ،  
« وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ <sup>(۳۱)</sup> » و گفت جادویی است و دیوانه‌ای .

« فَاخْذَنَاهُ وَجَنُودَهُ » ، فرا گرفتیم او را و سپاه او را ، « فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ »  
و او کندیم <sup>۱</sup> [ و کشتیم او را در دریا ، « وَهُوَ مَلِيمٌ <sup>(۳۰)</sup> » و او بجای ملامت بود  
و از در نکوهیدن .

« وَفِي عَادَ » ، و [ نشانی و عبرتی آشکار است ] در عاد ، « إِذَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ  
الرَّيْحَ الْعَقِيمَ <sup>(۳۱)</sup> » آنکه که فرو گشادیم بر ایشان باد تیز .

« مَا تَذَرْنَن شَيْءًا اَنْتَ عَلَيْهِ » ، نگذاشت هیچ چیز که بر آن آمد ،  
« اَلَا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ <sup>(۳۲)</sup> » مگر که آن چیز خرد کرد .

« وَفِي ثَمُودَ » ، و در ثمود هم نشانی و عبرتی است ، « اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا  
حَتَّىٰ حِينٍ <sup>(۳۳)</sup> » آنکه که ایشانرا گفتند زندگانی کوشید تا زمان [ سی روز ]

« فَعْتُوا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ » برگشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش و از  
[ پذیرفتن پیغام او ] .

« فَاخْذَنُوهُمُ الصَّاعِقَةَ » ، فرا گرفت ایشانرا بانگ باعذاب « وَهُمْ يَنْظُرُونَ <sup>(۳۴)</sup> »  
و ایشان چشمها گشاده .

« فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ » ، از آن افتادن هیچ برخاست نتوانستند ،  
« وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ <sup>(۳۵)</sup> » و [ از کشته‌ی خویش ] کین ستدن نتوانستند .

« وَ قَوْمَ نوحَ مِنْ قَبْلِ » ، و [ فرا گرفتیم ] قوم نوح را پیش [ قوم لوط و عاد  
و ثمود ] ، « اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ <sup>(۳۶)</sup> » ایشان قومی بودند از فرمانبرداری بیرون .

« وَالسَّمَاءِ بَيْنَآهَا بَآبِدٌ » ، و آسمانرا بر او داشتیم بنیروی و توان ،  
« وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ <sup>(۳۷)</sup> » و ما فراخ توانان و فراخ داران ایم .

« وَالْاَرْضِ فَرشَاهَا » ، و زمین را باز ساختیم و پهن باز کردیم ، « فَنَعْمُ  
الْمَاهِدُونَ <sup>(۳۸)</sup> » و نیک گسترانندگان که مائیم .



## النوبة الثانية

این سوره هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است ، میصد و شصت کلمت و شصت آیت ، جمله بمکه فرو آمد باجماع مفسران و در این سوره دو آیت منسوخ است ، یکی : « فتولّ عنهم فما انت بملوم » منسوخ است باین آیت که بوی متصل است : « و ذکر فانّ الذکری تنفع المؤمنین » .

آیت دوم : « وفي اموالهم حق للسائل والمحروم » ، منسوخ است بآیت زکوة . و در بیان فضیلت سوره ایی بن کعب گفت : قال رسول الله (ص) - من قرأ سورة ، « و الذاریات ذرواً » أعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل ریح هبّت و جرت فی الدنيا . قوله :

« و الذاریات ذرواً » یعنی - الریاح التي تذرو التراب ذرواً كقوله : تعالى « تذروه الریاح » ، تقول - ذروت الشئ ذرواً اذا طرته فی الهواء و اذريت الشئ اذراء اذا نثرته بالارض وقوله : « ذرواً » ، مصدر افاد المبالغة فی الكثرة وقيل - ذروا مفعول والمراد به المذرو .

« فالحاملات وقرأ » یعنی - السحاب تحمل ثقلاً من الماء كقوله : « السحاب الثقال » وقوله : « سحاباً ثقالاً » .

« فالجاریات یسراً » ، هی السفن تجری فی الماء جریاً سهلاً كقوله : « له الجوار المنشآت فی البحر - ومن آیاته الجوار فی البحر - حملناکم فی الجاریة » .

« فالمقسّات امرأ » . یعنی - الملكة میکائیل و جنده یقسمون ارزاق المرتزقین باسم الله . وقيل - الملكة تاتی بامور مختلفة : جبرئیل بالغلظة و میکائیل بالرحمة و عزرائیل بالموت و اسرافیل بالنفخ . روى أنّ عبد الله بن کوّاء مأل علیاً (ع) عن « الذاریات » فقال - الریاح وعن « الحاملات وقرأ » فقال - السحاب وعن « الجاریات یسراً » فقال - السفن وعن « المقسّات امرأ » فقال - الملكة . و روى أنّ رجلاً من اهل البصرة اسمه صبیغ جاء الی عمر بن الخطاب فقال - ما الذاریات ذرواً ؟ قال - الریاح و لولا انی سمعت رسول الله (ص) یقول

ذلك لم اخبرك - قال - فما الحاملات وقرأ قال - السحاب ولولا اني سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك ، قال - فما الجاريات يسراً قال - السفن ولولا اني سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك ، قال - فما المقسمات امراً قال - الملكة ولولا اني سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك ، اقسم الله بهذه الاشياء لما فيها من الدلالة على صنعه ، وقيل - فيها اضمار تقديره : ورب الذاريات .

روى عن كعب الاخبار قال : لو حبس الله عز و جل الريح عن الارض ثلاثة ايام ما بقى على الارض شئ الا تن و عن العوام بن حوشب قال : تخرج الجنوب من الجنة فتمر على جهنم فغمها منها و بر كاتها من الجنة وتخرج الشمال من جهنم فتمر على الجنة فروحها من الجنة و شرها من النار . و قيل - الشمال تمر بجنة عدن فتأخذ من عرف طيبها فتمر على ارواح الصديقين . و عن عبد الله شداد قال : ان الريح من روح الله عز وجل فاذا رايتموها فسلوا الله من خيرها وعودوا به من شرها و عن جابر رضي الله عنه قال : هاجت ريح كادت تدفن الراكب من شدتها فقال النبي (ص) : هذه ريح ارسلت لموت منافق ، فقد منا المدينة فاذا رأس من رؤوس المنافقين قدمات . و روى ان مساكن الرياح اجنحة الكرويين حملة الكراسي فتهيج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهيج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع في البر فتأخذ الشمال حدها من كراسي بنات النعش الى مغرب الشمس و تأتي الديور حدها من مغرب الشمس الى مطلع سهيل و تأتي الجنوب حدها من مطلع سهيل الى مطلع الشمس و تأتي الصبا حدها من مطلع الشمس الى كراسي بنات النعش ، فلا تدخل هذه في حد هذه ولا هذه في حد هذه . و قال ابن عمر - الرياح ثمان ، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة أما الرحمة فالناشرات و المبشرات و الذاريات و المرسلات و أما العذاب فالعاصف و القاصف و الصرصر و العقيم و اراد ابن عمر ما في القرآن من الفاظ الرياح .

قوله : « فالحاملات وقرأ » هي السحاب تحمل المطر ، روى عن خالد بن معدان - قال ان في الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التي نضجت تحمل المطر والبيضاء التي لم تنضج لا تحمل المطر و قال كعب - السحاب غربال المطر ولولا السحاب

لافسدالمطر ما اصاب من الارض . وفي رواية لولا ذلك لخذ في الارض اخدوداً وكان الحسن اذا نظر الى السحاب قال لله والله رزقكم ولكن تحرمونه بخطاياكم واعمالكم، وعن عكرمة قال : ما انزل الله عز وجل من السماء قطرة الا انبت بها في الارض عشباً او في البحر لؤلؤة وقال كعب - المطر زوج الارض .

« فالجاريات يسراً » روى عن عبد الله بن عمر قال - البحر رزق بيدملك لو يغفل عنه الملك لطم على الارض وقال النبي (ص) لايركبن رجل البحر الا غازياً او حاجاً او معتمراً فان تحت البحر ناراً وان تحت النار بحراً وان تحت البحر ناراً .

وقال الحسن : البحر طبق جهنم . وقال كعب : ما من ليلة الا والبحار تشرف على الخلائق ، فتقول يارب ائذن لنا تغرق الخطائين فيأمرها تبارك وتعالى فتسكن وسأل سليمان بن داود ملك البحر فخرجت اليه دابة من البحر فجعلت تنسل من حيث طلعت الشمس حتى انتصف النهار، تقول - هذا ولما يخرج نصفى بعد فتعوذ بالله من البحر ومن ملكه .

قوله : « فالمقسّمات اسراً » هذا كقوله : « فالمدبرات اسراً » . قال عبد الرحمن بن سابط : يدبر امر الارض اربعة من الملائكة جبرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت عليهم السلام فجبرئيل على الجنود والرياح وميكائيل على القطر والنبات وملك الموت على قبض الارواح واسرافيل يبلغهم ما يؤمرون به وفي الخبر - ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل ان يتراياله في صورته فغشى على رسول الله حين رآه ثم افاق وجبرئيل يسنده واضعاً احدى يديه في صدره والاخرى بين كنفيه فقال - سبحان الله ما كنت اظن شيئاً من الخلق هكذا ، فقال جبرئيل - فكيف لو رأيت اسرافيل وقال (ص) - رأيت جبرئيل وقد هبط قد سلايين الخافقين عليه ثياب سندس معلق به اللؤلؤ والياقوت وقيل - المراد بالكل الملائكة لاجماعهم على ان المقسمات امرأهم الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها على بعض بالفاء و ذلك يقتضى اتصالاً وتعقيباً فتصير التقدير - اقسام بالملائكة التي تذر الرياح فتحمل السحاب فتجرى بها و يقسمها في البلاد بين العباد ثم ذكر المقسم عليه . فقال : « انما توعدون نصادق » اي - ان ما



توعدون من الثواب و العقاب لصدق وقع اسم الفاعل موقع المصدر . و قيل - لصادق  
 اى - ذو صدق « وان الدين لواقع » اى - الحساب والجزاء لكائن ، ثم ابتداء قسم آخر فقال :  
 « و السماء ذات الحبك » ، قال ابن عباس - حبكها حسنها واستواءها ،  
 يقال للنساج اذا نسج الثوب قاجاد - ما احسن حبكه وقال سعيد بن جبير - ذات الحبك  
 اى - ذات الزينة ، معناه - التجوم وقال مقاتل والكلبي : الحبك الطرائق الحسنة مثل  
 ما يظهر على الماء من هبوب الريح و على الرسل و الشعر الجعد و لكنها لا ترى  
 لبعدها من الناس ، واحدها حبيكة كالطريقة والطرق وقيل - الحبك الخطوط وقيل -  
 جمع حباك كالمثال والمثل . ثم ذكر جواب القسم فقال :

« انكم » ، يعنى - يا اهل مكة ، « لفي قول مختلف » . فى القرآن . وفى محمد  
 (ص) - يقولون فى القرآن - سحر و كهانة و اساطير الاولين وفى محمد - ساحر و شاعر  
 و مجنون وقيل - قول مختلف اى - مصدق و مكذب و مقر و منكر و محق و مبطل  
 وقيل - اختلافهم فى الساعة بالكذب والشك لقوله : « ان نظن الا ظناً » و قال تعالى :-  
 « عم يتساءلون عن النبأ العظيم ، الذى هم فيه مختلفون » .

قوله : « يؤفك عنه » هذه الهاء راجعة الى قوله : « لصادق » والافك الصرف  
 تأويله - يصرف عن تصديق ذلك الوعد الصادق من صرف عن الهدى فى الازل . وقيل -  
 معناه - يصرف عن الحق من كذب و دعى الى الباطل .

« قتل الخراصون » اى - لعن الكذابين المرتابون الظانون بالله ظنّ السوء  
 التخرّص القول بالظن وهم المقتسمون الذين اقتسموا اعقاب مكة واقتسموا القول فى النبى  
 ( ص ) ليصرفوا الناس عن دين الاسلام ، و قال مجاهد : هم الكهنة .

« الذين هم فى غمرة » اى - فى غفلة متناهية والغمرة فوق الغفلة والسهو  
 دون الغفلة والمعنى - هم فى غاية الجهل « ساهون » عن الحق غافلون عن امر الآخرة .  
 « يسئلون ايان يوم الدين » اى - يقولون استهزاءً و تكذيباً - يا محمد متى  
 اليوم الذى توعدنا فيه بوقوع الجزاء ، ايان كلمة معناها - متى و اصلها - اى اوان ،  
 فحذفت الهمزة والواو .

« يوم هم على النار يفتنون » هذا جواب من الله لهم اى - تكون هذه الجزاء  
 فى يوم هم على النار اى - بالنار يفتنون ، يعذبون ويحرقون بها كما يفتن الذهب بالنار  
 يقال - فتنت الشيء اى - احرقته خبثه ليظهر خلاصه ، والكافر كله خبث فيحرق كله .  
 « ذوقوا فتنتكم » اى - يقول لهم خزنة النار - ذوقوا عذابكم واحرقاكم بالنار  
 « هذا » العذاب وهذا اليوم « الذى كنتم به تستعجلون » بقولكم : « متى هذا الوعد » ،  
 و بقولكم : « فأتنا بما تعدنا » ، وقيل - « يفتنون » اى - يختبرون ، و يسئلون عما  
 كانوا فيه فى الدنيا كقوله : « ماذا اجبتكم المرسلين - ماذا كنتم تفعلون » ، ثم بين  
 مستقر المؤمنين فقال :

« ان المتقين فى جنات و عيون » . « آخذين ما آتاهم ربهم » فيه و جهان  
 احدهما : انه حال ثابت لهم فى الدنيا اى - عاملين بما يأمرهم ربهم فى الدنيا كقوله :  
 « ما آتاكم الرسول فخذوه » ومنه قولهم : اخذت بقول فلان فى مسألة كذا . والوجه  
 الثانى : آخذين فى الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم ، « انهم كانوا قبل ذلك » ،  
 اى - قبل دخول الجنة كانوا « محسنين » مؤمنين مطيعين فى الدنيا ثم فسر فقال :  
 « كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون » ما صلة والمعنى - قليلاً من الليل يناسون .  
 قال الحسن - يمدون الصلوة الى السحر ثم يستغفرون . وقال قتادة لا يناسون عن صلوة  
 العشاء و قيل - يصلون ما بين المغرب والعشاء و قيل معناه - قل ليلة تاتى عليهم  
 الا صلوا فيها شيئاً اما من اولها او من اوسطها ، و وقف بعضهم على قوله - قليلاً ،  
 اى - كانوا من الناس قليلاً ثم ابتداء - « من الليل ما يهجعون » و جعله جحداً اى -  
 لا يناسون بالليل البتة بل يقومون للصلوة والعبادة و هو قول الضحاك و مقاتل .  
 « و بالاسحار هم يستغفرون » قال الكلبي و مجاهد و مقاتل : و بالاسحار  
 يصلون و ذلك ان صلواتهم لطلب المغفرة و فى الخبر الصحيح روى ابو هريرة قال :  
 قال النبى - ينزل الله الى السماء الدنيا كل ليلة حين يبقى ثلث الليل فيقول - انا الملك من الذى  
 يدعونى فاستجب له ، من الذى يسئلى فاعطيه ، من الذى يستغفرنى فاغفر له . وعن  
 ابن عباس قال : كان النبى ( ص ) اذا قام من الليل يتعجد قال - اللهم انت الحمد

انت نور السموات والارض و من فيهن ولك الحمد انت ضياء السموات والارض ومن فيهن ولك الحمد انت قيم السموات والارض ومن فيهن ولك الحمد انت الحق و وعدك حق و لقاءك حق و قولك حق والجنة حق والنار حق والنبيون حق و محمد حق والساعة حق . اللهم لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاكمت فاغفر ما قدست و ما اُخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت و لاحول ولا قوة الا بالله .

قوله : « و في اموالهم حق للسائل والمحروم » فيه قولان ، احدهما : الزكوة والثاني : حق سوى الزكوة تصل به رحماً او تقرى به ضعفاً او تحمل به كلاً و ذهب بعضهم الى انه منسوخ بآية الزكوة والسائل هو الذي يسئل الناس لحاجته و فاقتته فيجب ان يُعطى من غير تفتيش عن حاله لقوله : للسائل حق و ان جاء على فرس والمحروم هو الذي حرم من الرزق ما يكفيه وفيه اقوال احدها : ان المحروم الذي ليس له في الفىء نصيب ولا في الزكوة سهم ، قاله ابن عباس وقيل - هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عز وجل : « بل نحن محرومون » وقيل - هو المحارف الذي لا تستقيم له حرقة وقيل - هو المتعفف الذي لا يظهر فاقتته بالسؤال ولا يظن له فيتصدق عليه ، وقيل - هو ابوالبنات . وفي الخبر - افضل الصدقة ، الصدقة على ذى الرحم الكاشح . الكاشح - العدو . وعن انس ان النبي (ص) قال : يا انس ويل للاغنياء من الفقر آء يوم القيمة يقولون - ياربنا ظلمو نا حقوقنا التى فرضت لنا عليهم قال : فيقول - وعزنى لا قربنكم ولا بعدنهم وتلا رسول الله (ص) هذه الآية : « و في اموالهم حق للسائل والمحروم » . « و في الارض آيات » ، اى عبر وعظات اذا ساروا فيها ، « للموقنين » يريد ما فيها من الجبال و البحار و الاشجار و النبات وقيل - يريد ما وقع فيها من العذاب بالامم الخالية .

« و في انفسكم افلا تبصرون » يعنى « و في انفسكم » ، آيات و عبر و هى اقرب الاشياء اليكم و آياتها تربي على آيات السموات و الارض ، منها : استواء



المفاصل و قيل - يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل - آياتها أنها كانت نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم عظماً الى ان نفخ فيها الروح و قال عطاء : يريد اختلاف الالسة والصور والالوان والطبايع ، « افلا تبصرون » . كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث ،

« و في السماء رزقكم » ، قال ابن عباس و مقاتل : يعنى - المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل - فى بمعنى على و تقديره - على رب السماء رزقكم كقوله : « وما من دابة فى الارض الا على الله رزقها » ، « وما توعدون » من الجنة والنار والشواب والعقاب ، ثم اقسم بنفسه فقال :

« ف ورب السماء و الارض انه » يعنى - ان الذى ذكرت من امر الرزق ، « لحق » ، روى ان النبى (ص) قال - قاتل الله اقواماً اقسم لهم ربهم ثم لم يصدقوه ، « مثل ما انكم تنطقون » . قال ابن عباس :

معناه - انه لحق كما ان قول لا اله الا الله حق و قيل - كما لاشك انكم ناطقون كذلك لاشك فى وقوع ما توعدون . و قال الزجاج - شبه الله تعالى بتحقيق ما اخبر عنه بتحقيق نطق آدمى و وجوده وقيل - معناه - كما لا يدري احدكم من اين نطقه ومن اين يجتمع الكلام حرفاً حرفاً ، كذلك يأتیه رزقه قوتاً قوتاً ولا يدري من اين يأتیه وقيل - كما ان كل انسان ينطق بلسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فذلك كل انسان يأكل رزق نفسه الذى قسم له ولا يقدر ان يأكل رزق غيره .

قرأ حمزة الكسائي و ابوبكر عن عاصم مثل برفع اللام على انه نعت للحق والباقون - بالنصب على انه صفة مصدر محذوف اى - انه لحق حقاً مثل ما انكم تنطقون .

قوله : « هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » سماهم مكرمين لانهم كانوا ملائكة كراماً وقد قال الله عزوجل : « بن عباد مكرمون » و قيل - لانهم كانوا ضيف ابراهيم وكان ابراهيم اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون وقيل - لان ابراهيم (ع) اكرمهم بتعجيل قراءهم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه

وقال ابن عباس : سَمَّاهُمْ مَكْرَمِينَ لِأَنَّهُمْ جَاؤُوا غَيْرَ مَدْعُودِينَ . وفي الخبر عن النبي (ص) قال : مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ .

« اَدْخُلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا » ، اى - سَلِّمُوا عَلَيْهِ سَلَامًا لِلتَّحِيَّةِ ، « قال سلام » ، اى - رَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ بِمِثْلِ مَا سَلَّمُوا وَقِيلَ - مَعْنَاهُ - نَحْنُ سَلِّمُ لَكَ غَيْرَ مُحَارِبِينَ لِتَسْكُنَ نَفْسُهُ فَأَجَابَهُمْ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ - سَلِّمُ اى - نَحْنُ اَيْضًا ، « قَوْمٌ مُنْكَرُونَ » اى - غُرَبَاءُ لَا أَعْرِفُكُمْ . قال ابن عباس - ظَنَّ اِبْرَاهِيمَ أَنَّهُمْ بَنُو آدَمَ فَقَالَ فِي نَفْسِهِ - هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا نَعْرِفُهُمْ ، وَقِيلَ - أَمَّا أَنْكَرَ أَمْرَهُمْ لِأَنَّهُمْ دَخَلُوا عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ اسْتِئْذَانٍ وَقِيلَ - لِمَ يَكُنُ السَّلَامُ تَحِيَّتَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَلَمَّا سَلَّمُوا عَلَيْهِ نَكَرَهُمْ .

« فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ » ، أَتَاهُمْ فِي خَفِيَّةٍ مِنْ ضَيْفِهِ لئَلَّا يَعْلَمُوا بِمَا يَتَكَلَّفُهُ لَهُمْ ، رَاغَ اى - اسْرَعَ فِي خَفَاءٍ ، « فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ » مَشُورٍ وَكَانَ أَكْثَرَ مَالِهِ (ص) ، الْبَقَرُ وَاخْتَارَ السَّمِينُ زِيَادَةَ فِي إِكْرَامِهِمْ .

« فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ » لِيَأْكُلُوا فَلَمْ يَأْكُلُوا لِأَنَّهُمْ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ ، « قال » اِبْرَاهِيمَ ، « أَلَا تَأْكُلُونَ » لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالْأَكْلِ تَعْظِيمًا لَهُمْ ، « فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً » ، اذْ رَفَعُوا أَيْدِيَهُمْ عَنْ طَعَامِهِ وَظَنَّ أَنَّهُمْ جَاؤُهُ بِشَرٍّ يَرِيدُونَهُ ،

« قَالُوا لَا تَخَفْ » ، أَنَا رُسُلُ اللَّهِ وَقِيلَ - اِنَّ جِبْرِئِيلَ مَسَحَ الْعَجَلَ بِجَنَاحِهِ فَقَامَ يَدْرَجٌ حَتَّى لَحِقَ بِأَسِّهِ وَكَانَتْ فِي الدَّارِ فَصَدَّقَهُمْ وَأَمِنَ ، « وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ » يَعْنِي - اسْحَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

« فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صُرَّةٍ » ، اى - صَيْحَةً تَقُولُ - اَوْهَ آآلد وَ اَنَا عَجُوزٌ وَالصُّرَّةُ - الصَّيْحَةُ الرَّفِيعَةُ مِنْهَا صَرِيرُ الْبَابِ . وَقِيلَ - فِي صُرَّةٍ اى - فِي حَيَاءٍ لِأَنَّهُ رَأَتْ أَثَرَ الْحَيْضِ ، « فَصَكَّتْ وَجْهَهَا » ، اى - لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَقِيلَ - جَمَعَتْ أَصَابِعَهَا فَضَرَبَتْ جَبِينَهَا نَعْجَبًا كَعَادَةِ النِّسَاءِ إِذَا أَنْكَرْنَ شَيْئًا ، « وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ » اى - اَنَا عَجُوزٌ وَقِيلَ - مَعْنَاهُ - أَتَلَدُ عَجُوزٌ وَلَهَا تِسْعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً وَكَانَتْ فِي شَبَابِهَا عَقِيمًا لَمْ تَلِدْ . « قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ » ، اى - كَمَا قُلْنَا لَكَ قَالَ رَبُّكَ - أَنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا ، « أَنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ » ، فِي فَعْلِهِ ، « الْعَلِيمُ » بِعِبَادِهِ .

« قال فما خطبكم ايها المرسلون » ای - ارسلتم لامر جلیل و شأن عظیم  
فماذا کم .

« قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين » یعنی - لاهلاكهم و هم قوم لوط  
و مدینتهم سدوم .

« لترسل عليهم حجارة من طين » ای - آجر فانه طين طبخ فصار حجارة  
وقيل - حجارة الارض كلها كانت طيناً صارت حجارة على مر الدهور .

« مسومة » ، ای - معلّمة وكانت حجارة سوداء عليها خطوط حمراء على  
كل واحد منها اسم من رمى بها مكتوباً ، « عند ربك للمسرفين » المشرکین  
المجاوزین الحد فيه .

« فاخرجنا من كان فيها » ای - فی قرى قوم لوط ، « من المؤمنين » یعنی -  
لوطاً و من آمن به كقوله : « قاسر باهلك بقطع من الليل » .

« فما وجدنا فيها غير بيت » ، ای - غير اهل بيت ، « من المسلمين »  
یعنی - لوطاً وابنتيه، وصفهم الله تعالى بالایمان و الاسلام جميعاً لأنه آمن مؤمن الا  
وهو مسلم .

« و تركنا فيها » ، ای - فی مدينة قوم لوط ، « آية » للذين يخافون  
العذاب الالیم » ای - علامة للخائفين تدلهم على ان الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم  
كقوله : « ان في ذلك لعة لمن يخشى » و كقوله : « ذلك لمن خاف مقامي » .  
« و فی موسى » ، یعنی - و تركنا فی ارسال موسى ايضاً عبرة و قيل -  
هو معطوف على قوله : « و فی الارض آيات » . « اذ ارسلناه الى فرعون بسلطان  
مبين » بحجة ظاهرة .

« فتولى بركنه » ، ای - اعرض فرعون عن الايمان بجموعه و جنوده وفي -  
بركنه ای - بجانبه و جميع بدنه و هو كناية عن المبالغة في الاعراض ، وقيل - بفوته  
وقومه والركن ما ركن اليه الانسان من مال و جند و قوة ، « وقال ساحر او مجنون »  
او هاهنا للعطف ، تأويله - ساحر و مجنون ، كقوله : « الي مائة الف اويزدون »  
یعنی - و يزدون .



«فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم» ای اغرقناهم في البحر یعنی - بحر اساف  
«وهو سليم» اتی بما یلام علیه .

«وفي عاد» ، معطوف علی قوله : «وفي الارض آیات» ای - وفي اهلك  
عاد ايضاً عبرة ، «اذ ارسلنا عليهم الريح العقيم» وهي التي لاخير فيها ولا بركة  
ولا تلحق شجراً ولا تحمل مطراً ولا تنشي سحاباً وهي الدبور من قوله عليه السلام نصرت  
بالصبا واهلكت عاد بالدبور وقيل - هو الجنوب .

«ما تذر من شیء انت علیه» ، من انفسهم وانعامهم واسوالهم ، «الا جعلته  
كالريم» یعنی - كالشیء الهالك البالی وهو نبات الارض اذا يبس و دیس وقيل -  
كالرماد وقيل - كالتراب المدقوق .

«وفي ثمود» یعنی - قوم صالح ، «اذ قيل لهم تمتعوا حتى حين» ، یعنی  
الی وقت فناء آجالهم وذلك انهم لما عثروا الناقة قيل لهم - تمتعوا ثلاثة ايام .

«فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة» بعد مضی الايام الثلاثة ، والصاعقة  
كل عذاب مهلك وقيل - هي الموت وقرأ الكسائي - الصعقة وهي الصوت الذي يكون  
من الصاعقة ، «وهم ينظرون» ، ای - يرون ذلك عياناً .

«فما استطاعوا من قیام» ، فما قاموا بعد نزول العذاب بهم ولا قدر وا علی  
نهوض وقيل - ما استطاعوا من ان یقیموا به فیدفعوه عن انفسهم : «وما كانوا منتصرين»  
ای - منتقمين منا ولا مستعین من العذاب .

«وقوم نوح» قرأ حمزة و الكسائي و ابو عمرو بكسر الميم معطوفاً علی قوله :  
«وفي الارض آیات» ، یعنی - وفي قوم نوح ايضاً آية وعبرة ، وقرأ الآخرون بالنصب  
معطوفاً علی قوله : «فاخذناه وجنوده» یعنی - فاغرقنا قوم نوح ، «من قبل» ، عاد  
و ثمود و قوم فرعون ، «انهم كانوا قوماً فاسقين» .

«والسما بنيناها باید» ، الايد - القوة ، تقول - ايدك الله ای - قواك الله ومنه  
قوله : «عملت ايدينا انعاماً» «و انا لموسعون» ای - قادرون ، وقيل - معناه - نحن  
في سعة مما نريد ولا یضيق عنا شیء نريده .

« و الارض فرشناها » ، ای - بسطناها و مددناها لیستقرّوا علیها ، « فنعم الماهدون » نحن . قال ابن عباس : ای - نعم ما وطأت لعبادی .

## النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » « بسم الله » ، اخبار عن قدرته و عزّته بنعت الجلال ، « الرحمن الرحيم » اخبار عن رأفته و رحمته بوصف الجمال ، فبقدرته وجد من وجد من مراده و برأفته وجد من وجد من عباده . بسم الله اخبار است از عزّت و قدرت ذوالجلال . الرحمن الرحيم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال بر کمال .

جمال الوهیت صد هزار جان طالبان بسوخت . جمال صمدیت صد هزار جان عاشقان بیفروخت . قومی در قهر جلال ازیم قطیعت میسوزند . قومی در لطف جمال بر امید وصلت میفروزند و دلهای بندگان روز و شب از تأثیر این دو صفت گاه در خوف و گاه در رجا ، و از قضیّت این دو اصل گاه در قبض است و گاه در بسط .

بگاه قبض همه فترت بیند و هیبت ، بگاه بسط همه لطف بیند و رحمت . بگاه قبض صرصر قهر آید ، شواهد جلال نماید ، بنده بسوزد ، بزارد ، در خواهش آید ، بگاه بسط نسیم لطف بوی وصال آرد ، شواهد جمال نماید بنده بنازد ، در رامش آید .

بگاه قبض بعظمت نگرد همه درد و گداز بیند ، بگاه بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بیند .

پیر طریقت از اینجا گفت - بقرب می نگر تا از او انس زاید . بعظمت می نگر تا حرمت فزاید . میان این و آن منتظر می باش تا سبق ازل خود چه نماید .

قوله : « والذاریات ذرواً » اشاره الى الرياح الصبحية تحمل انين المشتاقين الى ساحات العزة ثم تأتي بنسيم القربة الى شام اسرار اهل المحبة فيجدون راحة من غلبات اللوعة وفي معناه انشدوا :

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| وانی لاستهدی الرياح نسیمکم | اذا اقبلت من نحوکم بهبوب |
| واسئلهما حمل السلام الیکم  | فان هی يوماً بلغت فاجیبی |

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود و لشکر روشنائی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر در هواء عالم<sup>(۱)</sup> دمیدن گیرد، باد صبحی پیک وار از جناب جنات عدن براه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رساند .

عزیز است آن ساعت و بزرگوار آن وقت که بر بساط « ونحن اقرب » در خلوت « و هو معکم » سرّاً بسرّ شراب انا جلیس من ذکر نی بی زحمت اغیار بدوستان خود رساند و منادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشانرا که - من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم . چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی « لاتخف انک من الامنین » .

« فالحاملات و قرآ - فالجاریات یسرآ - فالمقسّمات امرآ - انّ ما توعدون لصادق - و انّ الدّین لواقع » .

باین مخلوقات و مصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی است و هر کسی را جزا کردار خود بخیر و شرّ دادنی . معتقد کافّه اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر و نشر خلائق را جمع کند، ارواح و اشباح را بهم آرد چنانکه در نشأه اول روح و شخص جمع بودند از بهر ابتلا ، هم چنین در روز حشر و نشر جمع باشند از بهر یافت جزا . فالحشر حق و قراءة الكتاب حق والمیزان والسؤال حق وممر الخلق علی الصراط حق و لواء الحمد حق و الشفاعة حق و الجنة و النار حق . قال الله تعالى : « ویستنبئونک أحقّ هو ، قل ای وری أنّه لحق » وقال تعالى : « فورب السماء والارض أنّه لحق » مؤمنان که باین غیبها ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند و براست داشتند ، جزا ایشان (۲) فردا در آن جهان چیست ؟

« انّ المتّقین فی جنات و عیون - آخذین ما آتیهم ربهم » ،

صفت و سیرت ایشان امروز درین جهان چیست ؟ « کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون »

« و بالاسحار هم یتستغفرون » و فی بعض الاخبار - یقول الله عزوجل - ان احبّ احبائی الیّ الذین یتستغفرون بالاسحار . اولئک الذین اذا اردت باهل الارض شیئاً ذکرتهم

(۱) در نسخه ج : هوا عالم . (۲) در نسخه ج : جزاء ایشان .



فصرفت بهم عنهم . بنده را هیچ کراست بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک  
برخیزد متواری ، بر درگاه باری . در مناجات وزاری .

شب‌ی که وصفش اینست : لیل هادی و قمر بادی و رب ینادی - عبادی عبادی .  
فرمان آمد که ای محمد « ومن اللیل فتهجد » من کلمه تبعیض است اینجا  
و معنی آنست که - ای محمد بعضی از شب بیدار باش و بعضی از شب در خواب بیاسای  
که اگر همه شب در خواب باشی امت ضایع مانند و اگر شب بیدار باشی همه را  
بشفاعت تو پیامرزم ، آنگه نصیب رحمت من پیدا نیاید . ای محمد ترا شفاعت است  
و مرا رحمت است و چنانکه شفاعت ترا نصیب باید رحمت مرا نصیب باید . پس  
بعضی از شب بیدار باش و بعضی در خواب ، تا بسبب بیداری تو بعضی را پیامرزم  
تصدیق شفاعت را و بحرمت خواب تو بعضی پیامرزم (۱) تحقیق رحمت را تا هم  
نصیب شفاعت تو پدید آید و هم نصیب رحمت من .

قوله : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » اصمعی گوید - در بصره بودم  
نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده که اعرابی را دیدم بر شتری نشسته و نیزه  
در دست گرفته ، چون مرا دید گفت - تو از کجائی و از کدام قبیله‌ای . گفتم - از قبیله  
اصمع . گفت : تو آنی که ترا اصمعی ، گویند : گفتم - آری من آنم . گفت : از کجا  
می‌آیی ؟ گفتم - از خانه‌ی خدای عزوجل گفت : اوله بیت فی الارض و خدا را در زمین  
خانه‌ای هست ، گفتم - آری خانه مقدس معظم بیت الله الحرام . گفت آنجا چه می‌کردی  
گفتم - کلام خدا می‌خواندم گفت اوله کلام خدا را کلامی هست ، گفتم - آری کلامی  
شیرین و سخنی پر آفرین . گفت - چیزی از آن بر من خوان ، در گرفتم : « بسم الله الرحمن  
الرحیم » . « والذاریات ذروا » تا اینجا رسیدم : « وفي السماء رزقكم وما توعدون »  
گفت - یا اصمعی هذا کلام الباری . این کلام خداست و سخن او که گفته ، گفتم - آری  
سخن او ، خود گفته و بمحمد فرو فرستاده ، اصمعی گفت - گوئی آتشی از غیب دروزدند  
سوزی در وی پدید آمد ، دردی بوالعجب از درون وی سر برزد . نیزه و شمشیر داشت  
هر دو بشکست و شتر را بکشت و بدرویشان فرو گذاشت و حجامه لشکریان از تن

بیرون کرد و گفت: یا اصمعی تری یقبل من لم یخدمه فی شبابه، چگوئی کسی که در جوانی خدمت او ناکرده امروز او را بپذیرد، گفتم - چون که نپذیرد پیغامبرانرا میفرستد که تا نآمده را بیارند آمده را چون رد کنند.

**پیر طریقت** در مناجات خویش گفته: الهی هر چند که از بد سزای خویش بدردم لکن از مفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدر تو نادانم و سزاء تو را ناتوانم. در بیچارگی خود سرگردانم و روز بروز بر زیانم. الهی من کیم که بر درگاه تو زارم یا قصه درد خود بتو بردارم.

در عشق تو من کیم که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من  
آنگه گفت - یا اصمعی این درد زده را داروئی بیفزای و خسته معصیت را مرهمی نه. گفتا بر خوان:

« فو رب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون » ، چند بار خویشتن را بر زمین زده و نعره ای چند بکشید ، همچون والهی سرگردان و حیران روی نهاد بر بیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم و رفتم ، بوقت طواف او را دیدم در استار کعبه آویخته و میگوید:

من مثلی وانت ربی ، من مثلی وانت ربی .

گفتم یا اعرابی - مردم را از طواف مشغول داشته ای باین سخن که میگوئی  
گفت: یا اصمعی خانه خانه او و بنده بنده او ، بگذار تا نازی کنم بر او. آنگه اعرابی این بیتها برگفت:

یا رجال اللیل ما احسنکم      بای انتم و ما اجملکم

اقرعوا الباب علی سیدکم      و لعل الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت: بعد از آن در میان خلق نهان شد. بسی جستم او را و نیافتم

فبقیت متحیراً مدهوشاً لاصبر لی الا البكاء والنحیب .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « و من کلّ شیء خلقنا زوجین » ، و از هر چیز بیافریدیم

جفتی [جانور نر و ماده ، و بی جان دو رنگ ، و خوردنی دو رنگ و دو طعم ]  
**« لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ »** (۴۱) « تا مگر دریابید و پند بپذیرید .

**« فَرِّوْا إِلَى اللَّهِ »** ، [ گوی ای محمد که از خشم خدای یارحمت خدای ]  
 گریزید [ بتوبه و اجابت و طاعت ] ، **« أَنِّي لَكُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مُّبِينٍ »** (۴۰) « من شمارا  
 آگاه کننده ترساننده ام آشکارا .

**« وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ »** ، و با خدای ، خدای دیگر انباز نکنید ،  
**« أَنِّي لَكُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مُّبِينٍ »** (۴۱) « که من شمارا آگاه کننده ای ام ترساننده آشکارا .  
**« كَذَلِكَ »** ، همچنان [ که ترا جادو و دیوانه گفتند ] ، **« مَا آتَى الَّذِينَ**  
**مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ »** ، نیامد بایشان که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده ای ،  
**« إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ »** (۴۲) « مگر که گفتند جادوست و دیوانه .

**« اتَّوَصَّوْا بِهِ »** [ همه پیشینیان پسینیانرا باین سخن گفتن ] وصیت و اندرز  
 کردند ، **« بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ »** (۴۳) « [ نه جادوست و نه دیوانه ] ، ایشان  
 قومی اند از طاعت سرکش .

**« فَتَوَلَّ عَنْهُمْ »** ، روی گردان ، از ایشان فرا گذار ، **« فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٌ »** (۴۴)  
 [ چون پیغام رسانیدی ] بر تو جای ملامت و نکوهیدن نیست .

**« وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ »** (۴۵) « و پند ده دریاد که پند  
 و یاد کرد سود دارد گرویدگان را .

**« وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ »** ، نیافریدیم پری و آدمی را ، **« إِلَّا**  
**لِيَعْبُدُونِ »** (۴۶) « مگر [ آنرا فرمایم ایشانرا که ] مرا پرستید و مرا خوانید .

**« مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِّزْقٍ »** ، نمی خواهم از ایشان که مرا روزی دهند ،  
**« وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يَطْعَمُونِي »** (۴۷) « و نمی خواهم که مرا چیزی خورانند .

**« إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ »** الله اوست که روزی ده است و روزی رسان ،  
**« ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ »** (۴۸) « [ اوست آن ] بانیروی بآل صفت [ پاینده نعت ، نه تغییر  
 پذیر نه حال گرد ] .



« فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا » ، ایشانراست که [نگرویدند و برخود] ستم کردند بهره‌ای از عذاب ، « مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ » ، همچون بهره پیشینیان که چون ایشان بودند ، « فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۹۶) » ایدون یاد که نشتاوانند مرا .  
 « فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا » هلاك و نفرین و تباهی ایشانرا که کافر شدند ،  
 « مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۹۷) » از آنروز که ایشانرا می وعده دهند و می تهدید کنند .

## النوبة الثانية

قوله : « وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ » ، من الحيوان الذكر والانثى ، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسما و الارض و الشمس و القمر و الليل و النهار و البر و البحر و السهل و الجواب و الشتاء و الصيف و النور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ و قيل - التلخيص للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذى بين الحيوان « لعلكم تذكرون » فتعلمون ان الله فرد و ترليس كمثله شيء  
 « ففروا الى الله » ، القول هاهنا مضمرة تأويله - قتل : « ففروا الى الله » اى - فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان والطاعة و مجانبة العصيان . وقال ابن عباس : ففروا منه اليه و اعملوا بطاعته . وقيل - ففروا من الجهل الى العلم و من طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن ، « ائني لكم منه نذير مبين » ، « منه » ، اى - من العذاب ، « نذير مبين » و يحتمل ان قوله منه صلة لنذير اى - ائني لكم نذير من عند الله و قيل فى الآية تقديم و تأخير تقديره : « ففروا الى الله » منه ، « ائني لكم نذير مبين » .

« ولا تجعلوا مع الله الهاً آخر ائني لكم منه نذير مبين » التكرار على تأكيد التوبيخ و هو ابلغ فى الوعيد و قيل - الاول متصل بالمعصية والثانى بالشرك و اذا اختلفا لا يكون تكراراً ،

« كذلك » ، اى - كما كذبتك قومك و قالوا ساحر او مجنون ، « كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون » قال الله تعالى :

« اتوا صوابه » ، الالف للتوبيخ والمعنى - اوصى اولهم آخرهم واوصى بعضهم بعضاً بالتكذيب و تواطئوا عليهم ، « بل هم قوم طاغون » اى - متجاوزون الحد فى العصيان اى - لم يتواصوا ولكن اتفقوا فيما اوجب ذلك وهو الطغيان .

« فتول عنهم » منسوخ بآية السيف وقيل - منسوخ بالاقبال عليهم بالموعظة ، و هو قوله : « بلغ ما انزل اليك من ربك » ، ومعنى الآية : « فاعرض عنهم فما انت بملوم » فقد اديت الرسالة وما قصرت فيما امرت . قال المفسرون - لما نزلت هذه الآية حزن رسول الله (ص) واشتد ذلك على اصحابه و ظنوا ان الوحي قد انقطع و ان العذاب قد حضر اذا امر النبى (ص) ان يتولى عنهم فانزل الله عز وجل :

« و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » فطابت انفسهم . قال مقاتل : اى - عظ بالقرآن كفار مكة ، فان الذكرى تنفع من فى علم الله ان يؤمن منهم ، و قال الكلبي : عظ بالقرآن من آمن من قومك فان الذكرى تنفعهم .

« و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » ليست هذا الكلام بكلمة الارادة لو اراد الله من خلقه كلهم و شاء منهم توحيد لوحيدوه ، انما تأويل الحرف اعنى اللام - لامرهم ان يعبدونى و ادعواهم الى عبادتى ثم امرهم بالعبادة ودعاهم اليها فقال تعالى : « يا ايها الناس اعبدوا ربكم » و قال تعالى : « واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً » ثم خص الانبياء من الخلق . فقال تعالى : « و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون » ثم خص المصطفى محمداً (ص) من بين الانبياء فقال : « بل الله فاعبد و كن من الشاكرين » . وهذا قول على بن ابي طالب (ع) يؤيده قوله عز وجل : « وما امروا الا ليعبدوا الهاً واحداً » . وقال الكلبي والضحاك - هذا خاص لاهل طاعته من الفريقين يدل عليه قراءة ابن عباس - « و ما خلقت الجن والانس من المؤمنين الا ليعبدون » ثم قال فى آية اخرى لغير المؤمنين : « و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس » و قيل - معناه - و ما خلقت السعداء من الجن والانس الا

لعبادتي و الاشقياء الالمعصيتي وهذا معنى قول زيد بن اسلم قال - هم علي ما جبلوا عليه من الشقاء والسعادة و قيل - لم يخلقهم للعبادة خلق جبلة و اجبار وانما خلقهم لها خلق تكليف واختيار فمن وقَّه وسدَّه اقام العبادة التي خلق لها ومن خذله وطرده حرمها وعمل بما خلق لها كقول النبي (ص) : اعملوا فكل ميسر لما خلق له وقيل - معناه - ما خلقت الجن و الانس الا ليكونوا عباداً لي و مثله قوله : « ان كل من في السموات والارض الا آت الرحمن عبداً » و قال مجاهد - معناه - الا يعرفوني ولو لم يخلقهم لم يُعرف وجوده و توحيده . دليله قوله : « و لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله » وقيل - معناه - الا ليخضعوا لي ويتذلَّلوا ومعنى العبادة في اللغة التذلَّل والانقياد وكل مخلوق من الجن والانس خاضع لقضاء الله متذلَّل لمشيئته لا يملك احد لنفسه خروجاً عما خلق عليه .

« ما اريد منهم من رزق » اي - ما اريد منهم ان يرزقوا احداً من خلقي ولا ان يرزقوا انفسهم ، « و ما اريد ان يطعموني » معناه ان يطعموا احداً من خلقي و انما اسند الطعام الى نفسه لان الخلق عيال الله و من اطعم عيال احد فقد اطعمه كما جاء في الحديث - يقول الله تعالى : استطعمتك فلم تطعمني اي - لم تطعم عبيدي . ثم بين ان الرزق هو لا غيره فقال :

« ان الله هو الرزاق » ، لجميع خلقه النفع لغيره لا ينفعه شيء ، « ذو القوة المتين » ذو الاقتدار الشديد اي - غالب لا يغلب و قاهر لا يقهر و قادر لا يعجز و قيل - معنى « ذو القوة » ، اي - القوة التي يتقوى بها جميع خلقه له .

« فان للذين ظلموا ذنوباً » ، هذه ايضاً معطوفة على قوله : « فتول عنهم » اي - للذين كفروا من اهل مكة حظاً و نصيباً من العذاب مثل ما كان للامم قبلهم و اصل الذنوب الدلو العظيم . قال الشاعر :

لكم ذنوب ولنا ذنوب و ان ايتم فلنا القليب

قال الزجاج - لا تسمى الدلو ذنوباً الا اذا كانت مليء وقيل - اذا انحدر فهو دلو و اذا ارتفع فهو ذنوب وسجل لانها في الانحدار فارغة وفي الارتفاع مليء وقيل -



معناه - عذاباً بعد عذاب کالدلو یتبع الدلو ، « فلا یتعجلون » هذا جواب للنضربین  
الحرث و اصحابه حین استعجلوا العذاب فلحقهم يوم بدر .

« قویل للذین کفرو امن یومهم الذی یوعدون » یعنی من عذاب یوم القیامة  
و قیل - یوم بدر .

## النوبة الثالثة

قوله : « و من کلّ شیء خلقنا زوجین » در ضمن این آیت اثبات فردانیت  
و وحدانیت خداوند است جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته .

هرچه آفرید از محدثات و مکونات همه جفت آفرید قرین یکدیگر یا ضدّ  
یکدیگر چنانکه نرینه و مادینه ، روز و شب ، نور و ظلمت ، آسمان و زمین ، وبر  
و بحر ، شمس و قمر ، جن و انس ، طاعت و معصیت ، سعادت و شقاوت ، هدی  
و ضلالت ، عزّ و ذلّ ، قدرت و عجز ، قوّة و ضعف ، علم و جهل ، زندگی و مردگی .  
صفات خلق چنین آفرید ، جفت یکدیگر آفرید و یا ضدّ آفرید تا بصفات آفریدگار  
نماند و وحدانیت و فردانیت او بر خلق ظاهر گردد ، که عزّش بی ذلّ است و قدرت بی  
عجز و قوت بی ضعف و علم بی جهل و حیوة بی موت و فرح بی غم و بقاء بی فنا .

خدای یگانه یکتا یگانه در ذات و صفات ، یکتا درسزا ، از همه کس منزّه  
و از همه چیز جدا ، لیس کمثله شیء ، چو او کس نیست و او را مثل و مانند نیست .  
مانندگی از انباز است والله جلّ جلاله بی شریک و بی انباز است ، بی نظیر و بی نیاز  
است . در منعش بند و در جود و از است . گناه آمرز و معیوب نواز است . بیدا کننده  
مهر خود بنده نوازی ، دوست دار بنده بایی نیازی . و مهر او کننده میان خود و بنده  
بی شرکت و بی انبازی . پس سزا بنده آنست که در هر حال که بود اگر خسته تیر  
بلا بود یا غرقه لطف و عطا ، دست در کرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق  
باوی گریزد ، چنانکه خود میفرماید جلّ جلاله : « ففروا الی الله » ،

فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی . کسی که

این مقام او را درست شود نشانش آنست که همه نفس خود غرامت بیند ، همه سخن خود شکایت بیند ، همه کرد خود جنایت بیند ، امید از کردار خود ببرد و براخلاص خود تهمت نهد . اگر دولتی آید در راه وی ، از فضل حق بیند و از حکم ازل ، نه از جهد و از کردار خود .

**بوالحسین عبادانی** مردی بود از جوانمردان طریقت ، درویشی باوی محبت داشت ، هر دو رفتند از رمله تا بکران دریا رسیدند ، ملاح ایشانرا در مرکب نشانده و دو روز در آن مرکب بودند . درویشی را دیدند در آن مرکب در کنجی سر فرو برده وقت نماز برخاستید و قریضه بگذاردید باز سر بمرقع فرو بردید و هیچ سخن نگفتید .

**بوالحسین** گفت : من فرا پیش وی شدم گفتم - ما یاران توایم ، اگر ترا چیزی بکار باید باما بگوی . گفت : فردا نماز پیشین از دنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی بینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقع من ضایع مکنید . در راه شهر حبشه شما را جوانی ظریف نظیف پیش آید ، این مرقع از شما بخواهد بدو دهید . دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سرفرو برد چون فراز شدیم رفته بود از دنیا چنانک خود گفته بود . رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود . دیدیم گوری کنده و کفن و حنوط و هر چه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده . او را دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی بجبله نهادیم . آن جوان که نشان داده بود ، در راه آمد ، گفت - آن ودیعت بیارید ، گفتم - برای خدای باما بگوی که این چه قصه است و چه حال و آن مرد که بود و تو کیستی ؟ گفت : درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد ، مرا بوی نمودند . شما میراث بمن سپارید و روید آن مرقع بوی سپردیم . ساعتی از چشم ما غائب گشت باز آمد مرقع پوشیده و جامه خویش همه از تن بیرون کرده و گفت - این بحکم شماست و برفت . ما در مسجد **حبشه** شدیم ، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره ای از آن جامه بان یار خود دادیم بیزار برد تا بفروشد و خوردنی آرد ، ساعتی بود و وی میآمد و خلقی عظیم در وی آویخته ،

درآمدند و مرا نیز گرفته و میکشیدند ، گفتم - چه بودست ، گفتند - پسر رئیس جبله سه روز گذشت تاناپدید است و اکنون جامه وی یا شما می بینیم .

پس ما را بردند پیش رئیس و از حال پسر پرسید ما قصه وی بگفتیم از او تا آخر چنانکه بود . آن رئیس بگر پست و روی بآسمان کرد ، گفت - الحمد لله که از صلب من کسی بیامد که شایسته درگاه تو بود .

**پیر طریقت گفت :** ای باری پیروهادی بکرم ، فروماندم در حیرت یکدم آن دم کدام است .

دمی که نه **حوا** در آن گنجد نه **آدم** . گرمین آن دم یابم چون من کیست ، بیچاره زنده ای که بی نفسش میباید زیست . همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد .

این مرد گی آنست که **مصطفی (ص)** از **ابوبکر صدیق** نشان داد که - من اراد آن ينظر الی سیت یشی علی وجه الارض فلینظر الی ابی بکر .

« و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » و الذین سخطت علیهم فی آزالی و ربطتهم الیوم بالخذلان فیما کلفتهم الیوم من اعمالی و خلقت النار لهم بحکم الهیتی و وجوب حکمی فی سلطانی ما خلقتهم الا لعذابی و انکالی والله اعلم .

### سورة الطور

## ۱- النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والطور (۱)** » بآن کوه که الله در آن با موسی سخن گفت .

« **و کتاب مسطور<sup>۲</sup>** » و بنامه نوشته .

« **فی رق منشور<sup>۳</sup>** » در ورقی گشاده .

« **والبیت المعمور<sup>۴</sup>** » و بآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن و گروندگان

گرد آن .



« **وَالسَّافِرُونَ** » و باین کاز (۱) برداشته آسمان افراشته .  
 « **وَالْبَحْرُ الْمَسْجُورُ** » و بآن دریا از آب پر کرده .  
 « **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ** » که عذاب خداوند تو بودنی است [ناگرویدگانرا] .  
 « **مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ** » آنرا باز دارنده نیست .  
 « **يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا** » آن روز که درهم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی .  
 « **وَتُسِيرُ الْجِبَالُ سِيرًا** » و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی .  
 « **فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ** » و یل آن روز دروغ زن گیران را .  
 « **الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ** » ایشان که در دروغ و نابکاری و باطل سی بازی کنند . (۲)  
 « **يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاءَ** » آن روز که ایشان را [زنند] و می رانند راندنی بآتش دوزخ .  
 « **هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ** » [ایشان را گویند] این آن آتش است که شما می آن را دروغ خواندید (۳) .  
 « **أَفَسِحْرَ هَذَا** » جادوی است این و دروغی « **أَمْ أَنْتُمْ لَا تَبْصُرُونَ** » یا شما نمی بینید .  
 « **أَصْلَوْهَا** » می رسید بآن آتش و می سوزید « **فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا** » شکیبائی کنید یا نکنید « **سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ** » یکسانست بر شما « **أَنْتُمْ تَجْزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** » شما را پاداش بآن خواهند داد که میکردید .  
 « **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ** » پرهیز گاران در بهشتها اند با ناز و زید .  
 « **فَاكْهِنُوا** » شادان و نازان ، نیک روزان و میوه خواران .  
 « **بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ** » بآنچه الله داد ایشانرا . « **وَوَقَّيْهِمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ** » و بازداشت از ایشان عذاب آتش .

۱ - کاز : خانه چوبی و صومعه . رجوع به برهان قاطع و لغت نامه دهخدا شود . ۲ - در نسخه ج :

بازی میکنند ۳ - در نسخه ج : دروغ میخواندند ۴ - کذا : ؟

« کَلُوا وَاشْرَبُوا » [ایشان را گویند] : می‌خورید و می‌آشامید.

« هَنِيئاً » گوارنده و نوش ، « بَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ <sup>۱۹</sup> » بآنچه میکردید.

« مَتَكِّينَ » تکیه زدگان و بازخفتگان ، « عَلٰی سِرِّمَصْفُوفِهِ » بر تختها بر

کنار <sup>۱</sup>.

« وَزَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ <sup>۲۰</sup> » و با ایشان جفت کنیم سیاه چشمان فراخ چشمان.

« وَالَّذِينَ آمَنُوا » و ایشان که گرویدگان بودند ، « وَاتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّاتِهِمْ » (۲)

ما پس ایشان فراداشتیم و در ایشان رسانیدیم فرزندان ایشان « بَايْمَانَ الْحَقِّ نَابِهِيْمَ ذُرِّيَّتِهِمْ »

بآنچه گرویده بودند فرزندان ایشان را در پدران رسانیدیم هر چند که در صلاح و عبادت

چون پدران نبود ، « وَمَا التَّانَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ » و از کردار بهینان [از دریشان

رسانیدن بترینان] چیزی نکاستیم . « كُلَّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ <sup>۲۱</sup> » هر مردی بآنچه

خود کرد گروگانست.

« وَامْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ » و ایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها ، « وَ لَحْمٍ مِّمَّا

يَشْتَرُونَ <sup>۲۲</sup> » و هر گوشتی که ایشان را آرزو بود .

« يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْساً » می‌روانند (۲) از یکدیگر در آن سرای پیرایهای

[پرمی] « لَا لَغْوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيْمٌ <sup>۲۳</sup> » و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگر نه .

« وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ » و می‌گردد بر سر ایشان « غُلَامَانِ لَهُمْ » غلامان ایشان ،

« كَانَهُمْ لَوْ ثَوْ مُكْنُونٌ <sup>۲۴</sup> » گوئی که ایشان مرواریدند از گرد و آلائش کوشیده .

« وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ » روی فرا یک دیگر گردانند « يَتَسَاءَلُونَ <sup>۲۵</sup> »

یک دیگر را از گذشته‌ها می‌پرسند .

« قَالُوا اَنَّا كُنَّا قَبْلَ فِيْ اَهْلِنَا مُشْفَقِيْنَ <sup>۲۶</sup> » گویند - ما هر چند که در میان

کسان خویش و جهانیان خویش بودیم پیش باز [از امروز] ترسنده بودیم .

۱ - در نسخه ج : بر تختها برهم زده . ۲ - در نسخ متداول از قرآن شریف و تبعیه ذریعته است ؛ و قرائت اکثر قراء نیز چنین است چنانکه در النوبة الکاتیه شرح آن بیاید . قرائتی که در اینجا برگزیده شده علاوه بر آنکه شاذ است ترجمه آن نیز نارسا و غیر سلیس است . ۳ - کذا . ؟ و شاید آنچه ایست در : میربایند از : ربانیدن .

« فَمَنْ آلِهَ عَلَيْنَا » سیاس نهاد الله بر ما « وَوَقِينَا عَذَابَ السَّمُومِ »<sup>۲۷</sup>  
و بازداشت از ما عذاب آتش.

« أَنَا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ » ما پیشین باز میخواندیم او را « أَنَّهُ هُوَ الْبَرُّ - الرَّحِيمُ »<sup>۲۸</sup> که او آن نوازنده مهربانست.

« فَذَكِّرْ » یاد کن و پند ده « فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ »<sup>۲۹</sup>  
که تو بآن نیکوئی که خداوند تو با تو کرد نه اختر گوئی و نه دیوانه.  
« أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ » می گویند شعر گوی است « فَتَرْبُّصٌ بِهِ رِيبَ الْمُنُونِ »<sup>۳۰</sup>  
چشم بروز او نهاده ایم و در افتاد جهان.

« قُلْ تَرْبُّصُوا » گوی چشم بر هم نهید بروز من « فَنَأْنِي مَعَكُمْ مِنَ الْمَتَرَبِّصِينَ »<sup>۳۱</sup>  
که من چشم بر هم نهادم بروز شما.

« أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا » خردهای ایشان ایشان را باین سخن میفرماید،  
« أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ »<sup>۳۲</sup> بلکه ایشان قومی اند ناپاک شوخ از اندازه بیرون.  
« أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ » میگویند او فرا نهاد این سخن و او فرا ساخت این  
قرآن « بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ » نه ساخت که ایشان بنمی گروند.

« فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ »<sup>۳۳</sup> گوی تا سخنی آرند همچون  
این سخن اگر می راست گویند (۱).

« أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ » آفریده گشتند بی هیچ آفریدگار « أَمْ هُمْ - الْخَالِقُونَ »<sup>۳۴</sup> یا خود را خود آوردند.

« أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » یا آسمان و زمین ایشان آفریدند « بَلْ لَا يُوقِنُونَ »<sup>۳۵</sup> بلکه ایشان بی گمان نمی باشند.

« أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ » یا نزدیک ایشانست خزانة های خداوند تو  
« أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ »<sup>۳۶</sup> یا ایشان پادشاهان اند و کامکاران بر کام خویش.

« أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ » یا ایشان را نردوانیست که بآسمان نیوشند



بر آن. « فلیأت مستمعهم بسلطان مبین<sup>۳۸</sup> » گوی تا نیوشنده ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.

« ام له البنات و لکم البنون<sup>۳۹</sup> » یا او را دختران و شما را پسران.

« ام تسألهم اجرا » یا از ایشان مزدی میخواهی « فهم من مغرم مثقلون<sup>۴۰</sup> » که ایشان از تاوان مزد گران بارند.

« ام عندهم الغیب » یا نزدیک ایشانست دانش آن چیز که از خلق نهانست، « فهم یکتبون » تا ایشان بگویند و از آن خبر دهند.

« ام یریدون کیداً » یا دستانی میسازند و سازبدنهایی.

« فالذین کفروا هم المکیدون<sup>۴۱</sup> » ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و درمانده ساز نهانی او.

« ام لهم اله غیر الله » یا ایشان را خدائست جز از الله، « سبحان الله

عما یشرکون<sup>۴۲</sup> » پاکی خداپرا از آن انبازان که ایشان میگویند.

« و ان یروا کسفاً من السماء ساقطاً » و اگر پاره ای بینند که از آسمان

فروافتد، « یقولوا سحاب مرکوم<sup>۴۳</sup> » گویند این میغی است توی بر توی افکنده.

« فذرهم حق یرلاقوا » گذار ایشان را تا پیش آید ایشان را و بینند،

« یومهم الذی فیه یصعقون<sup>۴۴</sup> » آن روز که در آن روز بر روی بر عذاب افتند.

« یوم لا یغنی عنهم » آن روز که سود ندارد ایشان را « کیده هم شیئاً »

دستانها که ایدرسی سازند هیچ، « ولا هم ینصرون<sup>۴۵</sup> » و ایشان رایار نرسند و یاری ندهند.

« و ان للذین ظلموا عذاباً » و این ستمکاران برخ عذایی

[دردنیا و درگور] « دون ذلک » پیش از عذاب دوزخ، « و لکن اکثرهم لا یعلمون<sup>۴۶</sup> »

لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

« و اصبر لحکم ربک »، شکیبائی کن حکم خداوند خویشتن را و چشم دار

کار بر گزاردن او را، « فانک باعیننا »، که تو بر دیدار دو چشم مائی [نه غائب

ونه فراموش]، « و سبح بحمد ربک ». و خداوند خویش را بستای پیاکی، « حین

تقوم<sup>۴۷</sup> »، آنکه که از خواب برخیزی.

« و من اللیل فمبّحه » و بشب نماز کن او را و به بی عیبی یاد کن ،  
 « و ادبار النجوم <sup>(۲۹)</sup> » و پس روی به ناپیدایی نهادن ستارگان .

## النوبة الثانية

این سورة الطور باجماع مفسران مکی است ، بمکه فرو آمد از آسمان .  
 هزار و پانصد حرف است و سیصد و دوازده کلمت و چهل و نه آیت و در این سورة  
 دو آیت منسوخ است یکی :

« قل تربصوا فانی معکم من المتربصین » بآیت سیف منسوخ است و دیگر  
 آیت : « و اصبر لحکم ربک » ، معنی صبر منسوخ است بآیت سیف . و در فضیلت  
 سورة ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال - من قرأ سورة الطور کان حقاً علی الله  
 عزوجل ان یؤمنه من عذابه و ان ینعمه فی جنته . قوله :

« و الطور » نامی است از نامهای کوه بلغة سریانی و درین موضع مراد آن  
 کوه است که رب العالمین سخن فرمود با موسی بر آن کوه در آن زمین مقدسه در ناحیه  
 مدین و گفته اند - نام آن کوه زیبر است همانست که رب العالمین جائی دیگر فرمود :  
 « و طور سنین » یعنی - جبل المبارك . مقاتل بن حیان گفت - دو کوه اند در شام یکی  
 طور تینا یکی طور زیتا و هاینبتان التین و الزیتون و قیل - هن اربعة طور تینا و هو  
 دمشق و طور زیتا و هو بیت المقدس و طور سینا و هو جبل موسی و طور تمینا یا  
 و هو مکه و قیل - معناه - و رب الطور

قوله : « و کتاب مسطور » ، « فی رقی منشور » السطر الكتابة و المسطور  
 المكتوب و الرقی و الورق واحد و المنشور المفتوح الذی نشر عن الطی للقراءة .  
 و اختلفوا فی هذا الکتاب . فقال الکلبی - هو ما کتب الله بیده لموسى (ع) من التوریه  
 و موسی سمع صریر القلم و قیل - هو اللوح المحفوظ و قیل - الکتاب المسطور آخر  
 سطر فی اللوح المحفوظ و هو - سبقت رحمتی غضبی ، من اتانی بشهادة ان لا اله الا الله ادخلته  
 الجنة و قیل - هو القرآن المكتوب فی المصاحف و قیل - هو دیوان الحفظه تخرج  
 الیهم یوم القيمة منشورة فآخذ بيمينه و آخذ بشماله ، نظیره قوله : « و تُخرج له یوم

القيمة كتاباً يلقاه منشوراً» وقال تعالى : « و اذا الصحف نشرت » ، وقيل - هو ما كتب الله في قلوب الاولياء من الايمان ، دليله قوله : «اولئك كتب في قلوبهم الايمان» . « والبيت المعمور » ، اى - المأهول وهو بيت في السماء السابعة حذاء العرش يحيط الكعبة يقال له - الصراح ، حرته في السماء كحرمة الكعبة في الارض يدخله كل يوم سبعون الفامن الملائكة يطوفون به ويصلون فيه ثم لا يعودون اليه ابدآ ، وقيل - كان بيت المعمور من الجنة فحمل الى الارض لاجل آدم عليه السلام ثم رفع الى السماء ايام الطوفان . وفي اخبار المعراج قال النبى (ص) - رايت في السماء السابعة البيت المعمور واذا امامه بحر واذا بزم من الملائكة يخوضون البحر ويخرجون فينتفضون في اجنحتهم<sup>(١)</sup> فيخلق الله من كل قطرة ملكاً يطوف به فدخلته وصليت فيه وقال الحسن - البيت المعمور الكعبة البيت الحرام الذى هو معمور من الناس يعمره الله كل سنة ، اول مسجد وضع للعبادة في الارض ، والمعمور - الماهول وقيل - هو من القصد وقيل - من العمارة . « والسقف المرفوع » ، يعنى - السماء نظيره قوله : « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً » وقيل - السقف المرفوع العرش . « والبحر المسجور » يعنى المملوء ماء وهو البحر الذى عليه العرش وعن علي (ع) قال - البحر المسجور بحر تحت العرش غمره كما بين سبع سموات الى سبع ارضين ، فيه ماء غليظ يقال له - بحر الحيوان يمطر العباد بعد النفخة الاولى اربعين صباحاً فينبتون في قبورهم وهذا قول مقاتل وقال ابن عباس والضحاك ومحمد بن كعب : « البحر المسجور » ، اى - الموقد ناراً بمنزلة التنور المسجور و ذلك ما روى ان الله عز وجل يجعل البحار كلها يوم القيمة ناراً فيزاد بها في نار جهنم كما قال تعالى : « واذا البحار سجرت » وجاء في الحديث عن عبد الله بن عمر قال : قال رسول الله (ص) - لا ير كبن رجل بحراً الا غازياً او معتمراً او حاجاً فان تحت البحر ناراً وتحت النار بحر او قال (ص) - البحر نار في نار .

اقسم الله بهذه الاشياء . « ان عذاب ربك لواقع » ، العذاب ها هنا هو الساعة لانها بما فيها للكافرين عذاب .

١- كذا ، و ظاهراً ينتفضون اجنحتهم ويأينتفضون اجنحتهم صحيح است .



« ماله من دافع » هذا كقوله : « لا مرد له من الله » . قال جبير بن مطعم - قدمت المدينة لا كلم رسول الله (ص) في اسارى بدر . فدفعت اليه وهو يصلى باصحابه المغرب وصوته يخرج من المسجد فسمعتة يقرأ :

« والطور و كتاب مسطور » الى قوله : « ان عذاب ربك لواقع ماله من دافع » . فكانما صدع قلبى حين سمعته فكان اول ما دخل قلبى الاسلام فاسلمت خوفاً من نزول العذاب وما كنت اظن انى اقوم من مكانى حتى يقع بى العذاب . ثم بين انه متى يقع فقال :

« يوم تمور السماء مورا » . اى تدور كدوران الرحى وتتكفا باهلها كما تتكفا السفينة . قال قتاده - تتحرك وقال عطاء الخراسانى - تختلف اجزاؤها بعضها فى بعض وقيل - تضطرب ، والمور جميع هذه المعانى فهو فى اللغة ، الذهاب والمجىء والتردد والدوران والاضطراب ، هذا كقوله عز وجل - « فاذا هي تمور » . يقال - تنقاض السماء ثم تمور فتنهار فتختلط بعض الملكة ببعض . قوله :

« وتسير الجبال سيرا » هذا كقوله - « يوم تسير الجبال - واذا الجبال سيرت » يعنى - فى الهواء وقيل - تزول عن اماكنها وتصير هباء منبثاً . « فويل يومئذ » - يعنى قشدة عذاب يومئذ للمكذبين .

« الذين هم فى خوض يلعبون » ، اى يخوضون فى الباطل يلعبون غافلين لاهين ، الخوض و اللعب و الكذب واحد و التاويل : الذين هم فى انكار البعث و تكذيب محمد (ص) و سائر الانبياء يلعبون من غريبان و حجة و قيل - فى اسباب الدنيا يلعبون من غير فكر فى ثواب وعقاب .

« يوم يدعون الى نار جهنم » اى - يدفعون اليها « دعا » اى - دفعاً بعنف وجفوة وذلك ان خزنة جهنم يغلقون ايديهم الى اعناقهم و يجمعون نواصيهم الى اقداسهم ثم يدفعونهم الى النار دفعاً على وجوههم وزخاً فى اقفيتهم حتى يردوا النار فاذا دنوا من النار قال لهم الخزنة :

« هذه النار التى كنتم بها تكذبون » فى الدنيا .

«افسح هذا» يعنى - اكان الوعيد بهذا العذاب والاخبار سحراً كما زعمتم فى الدنيا، «ام انتم» ام كنتم «لاتبصرون» وقيل - عنفوا ووبخوا بمثل ما كانوا ينسبون النبى (ص) اليه من السحر وتسكير البصر والاخذ بالاعين قليل لهم - اتمويه هذا وحيلة ام غطى على ابصاركم فلا تبصرون.

«اصلوها» ادخلوها وقاسوا شدتها «فاصبروا اولاتصبروا سواء عليكم» الصبر والجزع «انما تجزون ما كنتم تعملون» اى هذا جزاء اعمالكم.

«ان المتقين فى جنات و نعيم» .

«فاكهين» اى - معجبين والفاكهة المعجب وقيل - ناعمين فرحين وقيل - الفاكهة الذى عنده الفاكهة والفاكهة طعام من ثمار يتناولون للذة للغذاء «بما آتاهم ربهم ووقيهم ربهم عذاب الجحيم ويقال لهم .

«كلوا واشربوا هنيئاً» لاداء ولا غائلة ولا اثم ولا موت فيه ولا تنقيص لذاته هنيئاً مصدر اى هنتهم هنيئاً «بما كنتم تعملون» .

«متكئين» جالسين «على سرر» جمع سرير «مصفوفة» اى - مرمولة بعضها ببعض وقيل - مرمولة بالذهب والفضة والصف مدالشيء على الولاء «وزوجناهم» قرناهم «بحور عين» والمعنى - جعلنا ذكران اهل الجنة ازواجاً للحدور العين ومعنى البناء - انهم صاروا بسبهن ازواجاً وقيل - زوجت به لغة .

قوله «والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم» معناه الذين آمنوا بمحمد والقران فدخلهم الجنة «واتبعناهم ذرياتهم» قرء ابو عمر - اتبعناهم بقطع الالف على التعظيم، ذرياتهم بالالف وكسر التاء فيها لقوله - «الحقنا بهم وما التناهم» ليكون الكلام على نسق واحد وقرأ الآخرون واتبعتهم بوصل الالف وتشديد التاء بعدها ومكون التاء الآخرة ثم، اختلفوا فى ذريتهم قرأ نافع الاولى بغير الف وضم التاء والثانية بالالف وكسر التاء وقرأ ابن عامر ويعقوب كليهما بالالف وضم التاء فى الاولى ونصبها فى الثانية .

و اختلفوا فى معنى الاية فقال قوم والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان يعنى - اولادهم الصغار والكبار فالكبار بايمانهم بانفسهم والصغار بايمان آبائهم فان الولد الصغير يحكم باسلامه تبعاً لاحد الابوين ، . . . «الحقنا ذريتهم»

المؤمنين بدرجاتهم وان لم يبلغوا باعمالهم درجات آبائهم تكرمة لآبائهم لتقر بذلك اعينهم وهي رواية سعيد بن جبير عن ابن عباس وقال آخرون - معناه - والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم البالغون بايمان الحقنا بهم ذريتهم الصغار الذين لم يبلغوا الايمان بايمان آبائهم وهو قول الضحاك . ورواية العوفي عن ابن عباس - اخبر الله عز وجل انه يجمع لعبده المؤمن ذريته في الجنة كما كان يحب في الدنيا ان يجتمعوا له ويدخلهم الجنة بفضلهم و يلحقهم بدرجته لعمل ابائهم من غير ان ينقص الآباء من اعمالهم شيئاً فذلك قوله : « وما التناهم » اي ما نقصناهم « من عملهم من شيء » . الهاء والميم راجعتان الى الذين آمنوا ، يقال - آلت يالت والت يالت والأت يأت و لات يليت اذا نقص . قرء ابن كثير - التناهم بكسر اللام والباقون - بفتحها وفي الخبر عن ابن عباس قال - قال رسول الله (ص) - ان الله يرفع ذرية المؤمن في درجته وان كانوا دونه في العمل لتقربهم عينه ثم قرء - « والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم ... » الاية وعن علي (ع) قال - سألت خديجه النبي (ص) عن ولدين لها ما تافى الجاهلية فقال (ص) - هما في النار فلما راى الكراهية في وجهها قال - لورايت مكانهما لا بغضتهما قالت - يا رسول الله فولدى منك قال - في الجنة ثم قال رسول الله (ص) - ان المؤمنين واولادهم في الجنة وان المشركين واولادهم في النار ثم قرء رسول الله (ص) - « والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم ... » الاية وعن ابن عباس عن النبي (ص) قال - اذا دخل اهل الجنة الجنة يسأل عن ابويه و زوجته وولده فيقال انهم - لم يدركوا ما ادركت فيقول - لقد عملت لي ولهم فيؤمر بالحقهم به وتلا ابن عباس هذه الآية - « كل امرئ بما كسب رهين » اي - بما كسب من الخير والشر مرهون فيؤخذ بذنبه ولا يؤخذ بذنب غيره هذا كقوله - « ولا تزروا زرة وزراخرى » ، وقال تعالى - « كل نفس بما كسبت رهينة » .

قوله : « واددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون » اي - ذلك دائم لهم لا ينقطع وفي الخبر - انك لتشتهي الطير في الجنة فيخر بين يديك مشويا وقيل يقع الطائر بين يدي الرجل في الجنة فياكل منه قديراً وقديراً وشواء ثم يطير الى النهر .

قوله : « يتنازعون فيها كأساً » . يتعاطونها طرباً و الكأس كلها في القران كأس الخمر « لا لغو فيها » اي لا فضول فيها وقيل - لاسباب فيها ولا تخاصم ولا كذب ولا باطل



... «ولا تأثم» ای - لائتم فی شربها کما فی الدنيا . قال ابن عطاء - ای لغویکون فی مجلس محلّه جنة عدن والساقی فیہ الملائکة وشربهم علی ذکر الله وریحانهم تحية من عند الله مبارکة طيبة والقوم اضياف الله .

«ویطوف علیهم» بالخدمة وقيل - بالكأس والفاکهة «غلمان» لهم «كانهم» فی الحسن والبیاض والصفاء «لؤلؤمکنون» مخزون مصون لم تمسه الایدی وقيل - مصون یعنی - فی الصدف مستور عن الشمس والغبار وقيل - هم اولادهم الذین سبقوهم اقر الله بهم اعینهم . وقال الحسن - اولاد المشرکین ذکورهم غلمان اهل الجنة واناثم هن الحور العین واولاد المؤمنین مع آبائهم علی هیئتہم التي كانوا علیها . روى عایشہ قالت - قال رسول الله (ص) - ان ادنی اهل الجنة منزلة من ینادی الخادم من خدامہ فیجیبہ الف ینادی کلّهم - لبيک لبيک وعن عبد الله بن عمرو قال - ما من احد من اهل الجنة الا یسعی علیہ الف غلام کلّ غلام علی عمل ما علیہ صاحبه روى - ان الحسن تلا هذه الاية قال - قالوا - یا رسول الله الخادم کاللؤلؤ فكيف المخدوم قال - فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر ليلة البدر علی سائر الکواکب .

«واقبل بعضهم علی بعض يتساءلون» ای یسئل بعضهم بعضاً عن سبب نیلهم الجنة .

«قالوا انا کنّا قبل فی اهلنا مشفقین» موقنین بوعدہ ووعیدہ خائفین من عصیانه قال ابن جریر - ان هذا التساؤل عند البعث من القبور .

«فمن الله علينا» بالمغفرة والرحمة وقيل - بالهداية والتوفيق فی الدنيا «ووقانا عذاب السموم» یعنی - الحر الشديد من نار او هواء اوریح وقال الحسن - السموم اسم من اسماء جهنم .

«انا کنّا من قبل» یعنی - فی الدنيا «ندعوه» . ان یتفضل ویمنّ علینا بالمغفرة ، «انه هو البر الرحیم» قرء نافع والكسائی وابو جعفر - انه بفتح الالف ای - لانه اوبانه هو البر الصادق فی وعدہ ، اللطیف الرحیم بالمؤمنین .

«قد ذکر» یا محمد بالقران «فما انت بنعمة ربک» ای - برحمة ربک وقيل - برسالة ربک «بکاهن ولا مجنون» کما زعموا ، والتقدير - ما انت بکاهن ولا مجنون بنعمة

ربك. الكاهن الذي يقول ان معي رثيًّا من الجن اى - انهم علموا انه ليس لك كهانة ولاجنون وانما قالوه على جهة الاشتفاء كالسفيه اذا بسط لسانه فيمن يسبه مما يعلم انه برىء مما يقوله .

« ام يقولون شاعر » سموه شاعرًا لأن عندهم الشاعر يقول الشعر بمعاونة الجن اياه ، قالوا - لكل شاعر معين من الجن وكذلك المجنون عندهم من يكون معه جنّيّ يعلمه و على هذا قالوا - « معلّم مجنون » . « نتربّص به ريب المنون » اى - حوادث الدهر ، والمنون الدهر و قيل - هو الموت ، والمن - التقص ، سُميّا بذلك لان الدهر والموت كلاهما يقطعان الاجل وينقصان العمر . وفي بعض التفاسير - ان المجتمعين في دار الندوة قالوا - تربصوا بمحمد الموت يكفكموه كما كفاكم شاعر بنى فلان و شاعر بنى فلان ، قالوا - ان اباه مات شابًا ونحن نرجوان يكون موته كموت ابيه .

« قل تربصوا فاني معكم من المتربّصين » حتى يأتى امر الله فيكم ، معناه - ما ترجونه في محمد لا يكون و ما ينتظره فيكم يقع عن قريب و جاء في التفسير ان جميعهم ماتوا قبل رسول الله . و قيل - الذي هدّدهم به نالهم يوم بدر و قيل - هذه الاية منسوخة بآية القتال

« ام تاسرهم احلامهم » فى هذه الآيات الزامات و هى خمسة عشر قبلته عقولهم ان لم يكابروا ، و ام فى هذه الايات للاستفهام بمعنى بل و بمعنى الالف و معنى اكثرها الانكار و معنى بعضها الاثبات . « ام تاسرهم احلامهم » اى - عقولهم والحلم اى العقل و قيل - الحلم اشرف فيوصف الله سبحانه بالحلم ولا يوصف بالعقل و قد ينفى الحلم عن يوصف بالعقل و قيل - الحلم الامهال الذى يدعو اليه الحكمة . قال المفسرون - ان عظماء قريش كانوا يوصفون بالاحلام والعقول فى الجاهلية فازرى الله بعقولهم حين لم تثمر لهم معرفة الحق من الباطل و قيل **لعمر و بن العاص** - ما بال قومك لم يؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول فقال - تلك عقول كادها الله اى - لم يصحبها التوفيق وفي الخبر - ان الله عز وجل لما خلق العقل قال له - ادبر فادبر ثم قال له - اقبل فاقبل فقال - انى لم اخلق خلقا اكرم على منك ، بك اعبد وبك اعطى وبك آخذ . قال ابو عبد الله المغربي

- لما قال الله ذلك تداخله العجب فعوقب من ساعته قليل له - التفت فلما التفت نظر الى ما هو احسن منه فقال - من انت قال - انا الذي لا تقوم الابي، قال - ومن انت، قال - التوفيق . روى ان صفوان بن امية فخر على رجل فقال - انا صفوان ابن امية بن خلف بن فلان فبلغ ذلك عمر فارسل اليه وغضب فلما جاء قال - ثكلتك امك ما قلت ، قال - فهاب عمران يتكلم فقال عمر - ان كان لك تقوى فان لك كرماً وان كان لك عقل فان لك اصلاً و ان كان لك خلق حسن فان لك مروءة و الا فانت شر من الكلب . . . « ام هم قوم طاغون » معناه - بل هم قوم مجاوزون الحد في الكفر وقيل - معناه - ام تأمرهم احلامهم بهذا ام طغيانهم يحملهم على هذا .

« ام يقولون تقوله » محمد من تلقاء نفسه، « بل لا يؤمنون » اي - ليس الامر كما زعموا بل لا يؤمنون بالقرآن استكباراً وعتواً .

« فليأتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين » . معناه ان كانوا صادقين في ان محمداً تقوله من نفسه فليأتوا بكلام مثله فانه بلسانهم وهم فصحاء زمانهم .

« ام خلقوا من غير شيء » اي - من غير خالق خلقهم فوجدوا بلا خالق وذلك مما لا يجوز ان يوجدوا بلا خالق « ام هم الخالقون » لانفسهم و ذلك في البطلان اشد ، لان ما لا وجود له كيف يخلق ، فاذا بطل الوجهان قامت الحجة عليهم بان لهم خالقاً فليؤمنوا به وقال ابن كيسان - ام خلقوا عبثاً وتركوا سدى لا يؤمنون ولا ينتهون فهو كقول القائل - فعلت كذا وكذا من غير شيء اي لغير شيء . « ام هم الخالقون » لانفسهم فلا يجب عليهم الله امر .

« ام خلقوا السموات والارض » عطف على قوله : « ام هم الخالقون » والمعنى - اخلقوا انفسهم ام خلقوا السموات والارض . « بل » اي لم يخلقوا شيئاً منها « لا يوقنون » اي - لا يتدبرون في الآيات فيعلموا خالقهم وخالق السموات والارض وسائر المخلوقات وقيل - لا يوقنون و عد الله فهان عليهم المعاصي .

« ام عندهم خزائن ربك » يعني - خزائن العلم فيعلموا ان لا بعث ولا حساب ، وقيل - خزائن الرزق فلا يحتاجوا الى من يرزقهم و قائم مقاتل - معناه ابايديهم مفاتيح ربك بالرسالة فيضعوا حيث شاؤوا ، هذا كقوله : « امهم يقسمون رحمة ربك » يعني - النبوة



«ام هم المسیطرون» و منه قوله: «لست علیهم بمسیطرای» بمسلط، يقال - تسيطر علی فلان بالسين والصادای - تسلط. قرء ابن عامر بالسين ها هنا وفي قوله - بمسیطرو قرء حمزة باشمام الزای فیهما وقرء ابن کثیر ها هنا بالسين وقوله - «بمسیطرو» بالصاد وقرء الآخرون بالصاد فیهما،

«ام لهم سلم یستمعون فیه» السلم - المراقبة و کل سبب یصعد به، «یستمعون فیه» ای - علیه کقوله: «فی جذوع النخل» ای - علیها - والمعنی - لهم سلم یرتقون الی السماء فیستمعون علیه الوحی و یعلمون ان ما هم علیه حق بالوحی فهم متمسکون به لذلك... «فلیأت مستمعهم» ان ادعوا ذلك، «بسلطان مبین» حجة بینة وقیل - معناه - لیس معهم کتاب، فهل لهم سلم هو سبب الی بلوغ السماء واستماع ما یدعون الیه، وان ادعوا انهم یستمعون من الملائكة ما یرزقون به عن الانبیاء، «فلیأت مستمعهم بسلطان مبین» علی صدق دعواه.

«ام له البنات ولکم البنون» هذا انکار علیهم و تسفیه لاحلامهم حیث جعلوا لله ما یرکون واختاروا له (۱) ما یانفون هم عنه کقوله: «فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون».

«ام تسئلهم اجرا» ای جعلاً علی تبلیغ الرسالة «فهم من مغرم مثقلون» ای - من اداء ذلك مثقلون. المغرم الزام الغرم والغرم المطالبة بالحاج (۲). «ام عندهم الغیب» قال قتادة - هذا جواب لقولهم: «نتربص به رب المنون». یقول - اعندهم الغیب حتی علموا ان محمداً یموت قبلهم «فهم یکتبون» ای - یحکمون والکتاب - الحکم و منه قول النبی (ع) لرجلین تخصما الیه: ساقضی بینكما بکتاب الله ای - بحکمه وقال ابن عباس - معناه - اعندهم اللوح المحفوظ فهم یکتبون ما فیه و یخبرون الناس به.

«ام یریدون کیداً» ای - مکرأ بک فی دار الندوة، «فالذین کفروا هم المکیدون» المکور بهم، یعود الضرر علیهم «ولا یحیی المکر السی الی اهلہ»، وذلك انهم قتلوا بیدر. «ام لهم اله غیر الله» یرزقهم و ینصرهم «سبحان الله عما یشرکون» قال الخلیل - ما فی هذه السورة من ذکر «ام» کلها استفهام و لیس بعطف.

«وَأَن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا» هذا جواب لقولهم: «فأسقط عليهم كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ» يقول- لو عذبناهم بسقوط بعض من السماء عليهم لم ينتهوا عن كفرهم ويقولوا لمعاندتهم و فرط غباوتهم و درك شقاء هم - « هذا سحاب مركوم » بعضه على بعض يستقينا .

«فَذَرِهِمْ حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ» ای - لا ينفع انذار هؤلاء فذرهم حتى يلقوا يومهم الذي - فيه يموتون . قرء عاصم وابن عامر - « يُصْعَقُونَ » بضم الياء ای - يهلكون .

«يَوْمَ لَا يَغْنَى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» ای - لا ينفعهم كيدهم يوم الموت ولا يمنعهم من العذاب مانع .

«وَأَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا» ای - كفروا «عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ» ای - عذاباً فی الدنيا، قبل عذاب الآخرة ، قال ابن عباس - یعنی - القتل يوم بدر وقال مجاهد - یعنی - الجوع والتحط سبع سنين وقال البراء بن عازب یعنی - عذاب القبر «ولكن أكثرهم لا يعلمون» ان العذاب نازل بهم .

«وَأصبر لحكم ربك» الى ان يقع بهم العذاب الذي حكمنا عليهم وقيل - و اصبر لحكم ربك ای - لبلائه فيما ابتلاك به من قومك ولما حكم من تأخير عذابهم «فأنك باعيتنا» ای - بمرئ منا و بعلمنا وحفظنا والمعنى - انك مراعى محفوظ معروى لا يصلون اليك بمكروه وقال ابن عباس - ای - نرى ما يعمل بك - «وسبح بحمد ربك حين تقوم» قال عطاء وسعيد بن جبیر - ای - قل - سبحانك اللهم وبحمدك حين تقوم من مجلسك فان كان المجلس خيرا لازددت احسانا و ان كان غير ذلك كان كفارة له . روى ابو هريرة عن النبي ، ( ص ) قال - من جلس في مجلس كثر فيه لغطه (۱) فقال قبل ان يقوم - سبحانك اللهم وبحمدك لانه اذا انت استغفرك وانوب اليك ، غفر له ما كان في مجلسه ذلك . وقال ابن زيد - معناه - وصل بامر ربك حين تقوم من المنام ، یعنی - صلوة الصبح وقال الكلبي - ای - اذكر الله بالسان حين تقوم من قراشك الى ان تدخل الصلاة وقال الضحاك - یعنی - قل حين تقوم اني الصلوة - الله كبير كبيرا

۱ - لفظ اصوات مبهم است و در اینجا کنیه از سخن بیحاصل آمده .

والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا . وقال الربيع اذا قمت الى الصلوة قل  
سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك . وقيل - هو سبحان  
ربي العظيم في الركوع وسبحان ربي الاعلى في السجود .

«ومن الليل فسبحه» یعنی- صلوة الليل وقال مقاتل- یعنی- صلوتی المغرب  
والعشاء . قوله - «وادبار النجوم» یعنی- الركعتین المستونتين قبل صلاة الفجر وذلك  
حين تدبر النجوم . وفي الخبر انهما خير من الدنيا جميعاً وقيل- هي فريضة صلوة الصبح  
و استدلل بعضهم بهذا على ان الاسفار بصلوة الصبح افضل وكذلك قراءة يعقوب :  
وادبار بفتح الالف لان النجوم لا ادبار لها ولا ادبار وانما ذلك بالاستتار عن العيون .

### النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله آيين زبان است و چراغ جان و ثناء  
جاودان . بسم الله کلید گوشهاست و آئینه چشمها و یاد گار دلها . بسم الله مجلسها معطر  
کند ، جانها منور کند ، زبانها معتبر کند ، گناهها مکفر کند .  
دلها عارفان از شوق این نام بر آتش است . وقتها دوستان در سماع این  
نام خوش است . سینها درویشان از مهر و محبت این نام منقش است . بیماری  
دوستان را جز الله طیب نیست ، درماندگان و زارندگان را جز الله مجیب نیست .  
مؤمنان را در همه احوال جز او یار و حبيب نیست . و يل آنرا که از لذت سماع نام او  
ویرا نصیب نیست .

نام خداوندی که از پاره گل دلی پنگاشت و مر آن دل را بمرتبت از هر دو  
کون برگذاشت و انوار جمال و جلال خود بروگماشت و آنرا در کنف لطف خود  
نگه داشت و در قبضه صفت خود بداشت ، همای همت او تا شرقات سرادقات حضرت  
برافراشت و از نظر خود بیرون نگذاشت . وفي الخبر - ان الله لا ينظر الى صوركم ولا  
احسابكم ولكن ينظر الى قلوبكم .

قوله : « والطور » ، اقسام الله عز وجل بالطور الذي كلم عليه موسى لانه محل  
قدم الاحباب وقت سماع الخطاب . رب العزم قسم یاد میکند بقدم گاه موسی ، آن وقت که



در سماع کلام حق بود و در منزل: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» شراب شوق از جام مهر نوش کرده و در عشق حضرت مست و مخمور آن شراب گشته و از سرمستی و بی خودی نعره «ارنی» زده تا او را گفتند که - یاموسی<sup>۱</sup> اگر می خواهی که در میدان مشاهدت نسیم قرب ازل از جناب جبروت بر جان تو دمدم «فاخلع نعلیک»، چنانکه دوتا نعلین از پای برون کنند، دو عالم از دل خود بیرون کن. از دو گیتی بیزار شو و دوست را یکتا شو. باد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هواء خویشتن این جهان و آن جهان را بیک دم در کشد کر نهنگ درد دین ناگاه بگشاید دهن در خبر است که همه ذرات موجودات و صفات متلاشیات در وقت سحر که در طلب درد دین از اوطان خویش هجرت کنند، بعد از اوج علی قصد تحت الثری کنند، طائفه از تخوم زمین بدین گلشن بلند برخرامند و بایک دیگر این ندا می کنند که: هل مربک ذا کر، هیچ ذا کری بتو برگشت؟ هیچ جوینده در راه دین آمد؟ هیچ درد زده بطاب او برخاست.

آری هر که در آرزوی عیان بود پیوسته دوست را نشان پیرسان بود. «والطور» عزیز مکانی و شریف مقامی که حق جل جلاله با موسی بر آن مقام مناجات کرد و موسی را اهل خطاب و کرامات کرد و رب العزة قسم بدان مقام یاد کرد که «والطور».

**دامغانی گفت** - لما تمکن موسی من ذلك المقام و سمع الکلام من المنک العلامة قال موسی بلسان الدلال علی بساط الوصال - یاذا الکرم<sup>(۱)</sup> والافضال والجمال والجلال، ارنی انظر الیک ها انا ذابین یدیک، فاجابه الجبل سبحانه - لن ترانی الا بدلائلی و برهانی و شواهدی و بیانی. فانک لاتحمل نور جلالی و سلطانی و لکن انظر الی الجبل تری قدرتی و برهانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع. کذکک قلب موسی صار علی اربع قطع: قطعة سقطت فی بحر الهیبه و قطعة سقطت فی روضة الحجة و قطعة فی وادی القدر، و قطعة فی نسیان رویه المنة<sup>(۲)</sup> ثم صاح بلسان الحیاء - تبت الیک.

۱ - در نسخه ح: یا ذی الکرم ۲ - المنة ... ؟

جعفر خلدی حکایت کند که - شاه طریقت جنید قدس الله روحه باجماعتی  
 قرا قصد زیارت طور سینا کرد - چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز  
 داد که - اصعد یا جنید فان هذا المكان مقام الانبياء والمرسلین و مقام الاولیاء  
 والاصفیاء بر خرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدیقان و دوستان گفتا -  
 بر سر کوه شدیم و جنید چون قدمگاه موسی دید بشورید و دروِجد آمد ، درویشی  
 این بیت برگفت :

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند . هریکی را شوری و موزی و از  
 هر گوشه آوازی و نیازی و در هر دلی دردی و گدازی . یکی از حسرت و نیاز می نالد ،  
 یکی از راز و ناز می گیرد . این چنانست که پیر طریقت گفت :  
 الهی در سر گریستنی دارم دراز ، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز .  
 گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز ، از ناز گریستن چون بود  
 آن قصه ایست (۱) دراز .

راهبی آنجا در غاری نشسته چون ایشانرا بدان صفت دید ، سوگند بر نهید (۲)  
 که - یا امة محمد بالله علیکم کلمونی . بعاقبت که جماعت را سکون در آمد جنید را  
 خبر کردند از حال آن راهب . برخاست و پیش وی رفت . راهب گفت - این رقص  
 شما و این وقت و وجد شما همه است راست بر عموم ، یا قومی را بر خصوص ، جنید گفت -  
 قومی راست بر خصوص ، گفت - این قوم را صفت و سیرت چیست ، گفت - قومی که  
 دنیا و عقبی در بادیۀ وقت ایشان دو میل است ، بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان  
 دو منزل ، و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل .

بروز نظاره ، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند .

بی خیل و حشم پادشاهانند ، بی گنج و خواسته توانگرانند . دردها دارند  
 در دل و ز گفتن آن بی زبان اند زبان جان حالشان بنعت افتقار می گوید :

الهی وقت را بدرد می نازیم و زیادتی را می سازیم ، بامید آنکه چون  
 درین درد بگدازیم ، درد و راحت هر دو بر اندازیم .

راهب گفت - ای شیخ راست است می گوئی و من در انجیل عیسی هم چنین خوانده ام که خواص است محمد قوسی خرقه داران اند ، بصورت درویشان و بدل توانگران اند . در وطن خود غریب و از خلق پر کران اند . از دنیا بلقمه و خرقه<sup>(۱)</sup> راضی و از تعلق آزادگان و آسودگان اند . و انا اشهد ان لاله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمداً عبده و رسوله و انّکم اولیاء الله و اصفیائه و انّ دینکم دین الحق و انّ اصواتکم من صفاء اسرارکم .

قوله : «و کتاب مسطور» بلسان الاشارة - ما کتب علی نفسه جل جلاله - ان سبقت رحمتی غضبی . بزبان اشارت بر ذوق اهل حقیقت ، کتاب مسطور آن نبشته است که در عهد ازل بر خود نبشت که - سبقت رحمتی غضبی . هزار جان عزیز فداء آن وقت دل نواز باد که ما را بی ما خلوت گاه داد و در الطاف بی نهایت بر ما گشاد و بعنایت ازلی و لطف سابق لم یزلی می فرمود : سبقت رحمتی غضبی .

ای جوانمرد شکر کن مر آن خدای را که ترا پیش از سؤال و معارضه ، آن داد که اگر بتوباز گذاشتی و تو هزاران سال اندیشه کردی بتحکم بر سر آن نرسیدی ، دعاك وانت غافل ، علمك وانت جاهل خلقتك ولم تک شیئاً مذکوراً ، سقاك بکأس برّه فی مجلس سرّه شراباً طهوراً . این همه آثار سبقت رحمت است که می فرماید جل جلاله - سبقت رحمتی غضبی .

**پیر طریقت گفت -** الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی ، بر سالت انبیاء آب دادی ، بمعونت و توفیق رویانیدی ، بنظر لطف پرورانیدی . اکنون سزد که باد عدل نه وزانی ، <sup>(۲)</sup> و سمرم قهر نه جهانی <sup>(۳)</sup> و کشته عنایت ازلی را بر عایت ابدی مدد کنی .

«و البیت المعمور» اشاره الی قلوب العارفين المعمورة بالعرفة والمحبة . بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت الله آبادان است ، بنظر او زنده ، و بلطف او شادان است .

**پیر طریقت گفت -** سه چیز است که سعادت بنده در آن است و روی عبودیت

۱ - در نسخه ج ، بلقمه و خرقه : ۲ - در نسخه ج : نورانی . ۳ - در نسخه ج : نجهانی



روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. و استلاء سر از نظر حق. نخست از حق نظر آید و دل بمهر بیاراید و زبان بر ذکر دارد.

پیر طریقت گفت - الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفاً دانی که چنین است. آن عزیزی گفته:

زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جائی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت المعمور بود. این حال را سه نشان است و کمال عبودیت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

«یوم یدعون الی نار جهنم دعاً» این آیت موجب خوف است.

«ان المتقین فی جنات ونعیم، فاکهین بما آتاهم ربهم» موجب رجا است. رب العالمین فرایی یکدیگر داشت تا بنده پیوسته میان خوف و رجا روان بود. این خوف و رجا جفت یکدیگر اند، چون با یکدیگر صحبت کنند از میان جمال حقائق ایمان روی نماید. هر روشی که از این دو معنی خالی بود، یا امن حاصل آید یا قنوط و هر دو صفت کفار است، زیرا که امن از عاجزان بود و اعتقاد عجز در الله کفر است و قنوط از لثیمان بود و اعتقاد لوم در الله شرکت است. و نیز نه همه خوف از عقوبت باید و نه همه رجا و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد:

چراغی که در وی روغن نباشد روشنائی ندهد، چون روغن باشد و آتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش باشد تا پلیته<sup>۱</sup> نباشد که هستی خود فدا کند تمام نبود.

پس خوف بر مثال آتش است و رجا بر مثال روغن و ایمان بر مثال پلیته، و دل بر شکل چراغ دان. اگر همه خوف باشد چون چراغی بود که در وی روغن نیست. و رجا بود، چون چراغی است که در وی روغن است و آتش نیست. چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمد که در وی هم روغن است که

۱ - در نسخه ج: فتیله و آن معرب پلیته سریانی است. (از برهان قاطع مصحح دکتر معین).

مدد بقاء است ، هم آتشی که ماده ضیاء است ، آنکه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد ، از یکی بقاء و از یکی بضیاء و مؤمن بیدرقه ضیاء راه می‌رود و بیدرقه بقاء قدم می‌زند . والله ولی التوفیق .

### سوره النجم

## النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« والنجم اذا هوى <sup>(۱)</sup> » پیاره‌ای از قرآن هر گاه که فرود آید از آسمان .  
« ماضل صاحبکم وما غوی <sup>(۲)</sup> » گم راه نگشت این مرد شما و راه گز نرفت .

« وما ينطق عن الهوى <sup>(۳)</sup> » و هیچ سخن نگوید بخواست تن خویش .

« ان هو الا وحی یوحی <sup>(۴)</sup> » نیست آن مگر پیغامی که میدهند .

« علّمه شدید القوی <sup>(۵)</sup> » درآموخت در وی آن سخت نیرویپنا .

« ذوقوة » آن محکم نیروی « فاستوی <sup>(۶)</sup> » .<sup>۱</sup>

« وهو » [ راست شدند و هام سر او محمد ] « بالافق الاعلی <sup>(۷)</sup> »

بآن سوی برترین .

« ثم دنا فتدلی <sup>(۸)</sup> » آنکه پس نزدیک شد و فرود آمد .

« فکان قاب قوسین » تا باندازه دو کمان گشت در نزدیکی ، « او ادنی <sup>(۹)</sup> »

یانه نزدیک‌تر [ در دیدار شما و دانش شما پنداره شما ] .

« فاوحی الی عبده ما اوحی <sup>(۱۰)</sup> » آگاهی او کند<sup>۲</sup> بر هی خویش آنچه

او کند<sup>۳</sup> .

۱ - بطوریکه ملاحظه می‌گردد ترجمه « فاستوی » پس از « وهو » آمده و ممکن است این تقدیم و تأخیر بدست

نسخ شده باشد . ۲ - در نسخه ج : هم سر او ۳ - در نسخه ج : افکند .

« ما كذب الفؤاد ما رأى (۱۱) » دروغ ندید دل آنچه دید .

« أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (۱۲) » می پیکار کنید<sup>۱</sup> با او بر آنچه<sup>۲</sup> او دید  
می نا استوار گیرید<sup>۳</sup> او را و ران .

« وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (۱۳) » و دید او را باز باری دیگر .

« عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (۱۴) » بنزدیک درخت مدره آنجا که دانش خلق  
تا آنجا بیش نرسد، چون آنجا رسد برنگذرد .

« عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (۱۵) » بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی  
دوستانست و جانها شهیدان .

« إِذْ يَغْشَى السَّدْرَةَ » آنکه که و ران درخت می پیچد . « مَا يَغْشَى (۱۶) »  
آنچه می پیچد [از آن پروانه زرین زنده] .

« مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۱۷) » چشم [رسول (ص)] کژنشد و از راست  
دیدن در نگذشت .

« لَقَدْ رَأَى » و حقاً که دید ، « مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۱۸) » از شگفتها  
و نشانها بزرگ [از توانائی خداوند خویش] .

« أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى (۱۹) » « وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (۲۰) » چه  
بینید این بتان شما که می پرستید: لات و عزى و مناة [این توانند که الله تواند] .

« أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَى (۲۱) » باش شما را پسر و او را دختر .

« تِلْكَ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ يَأْتِ رَبَّهُ بِخِصْمَةٍ مُّسَوَّمَةٍ » اکنون پس بخششی است سخت کژ  
و ستمکارانه .

« إِنْ هِيَ » ، نیست این بتان که می پرستید، « إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ  
و آبَاؤُكُمْ » ، مگر نامهای که شما کردید و پدران شما . « مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ »  
فرو نبردستاد الله بر آن [پرستکاران را] هیچ عذری و حجتی [و آنرا هیچ سزاواری بخدائی]<sup>۴</sup> .

« إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ » نه می روند مگر به پی پنداشت، « وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ »

۱ - در نسخه ج : پیکار میکنید ۲ - در نسخه ج : برنج ۳ - در نسخه ج : نا استوار گیرند ۴ - در  
نسخه ج : سزاواری نخدائی .



و آنچه تن آدمی فراواید<sup>۱</sup> « وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى (۲۳) » و آمد بایشان از خداوند ایشان، کار راست و پیغام درست و مزد استوار.

« أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) » باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن مزد یا رسد.

« فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى (۲۵) » الله راست آن گیتی و این گیتی.

« وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ » و چند فرشته که در آسمانست. « لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً » هیچ سود ندارد و بکار نیاید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، « إِلَّا مَنْ بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ » مگر پس آن که دستوری دهد، « لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (۲۶) » که خواهد و که پسندد.

« إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ » ایشان که برستاخیز می نگروند<sup>۲</sup>

« لَيَسْمَوْنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى (۲۷) » فرشتگان را می زنان نام کنند<sup>۳</sup>

« وَمَالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ » و ایشانرا بآن هیچ دانش نیست، « إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ » نمی روند مگر بر پی پنداشت، « وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۲۸) » و پنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ بکار نیاید

« فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا » روی گردان و فراگذار از آن کس که برگشت از پذیرفتن سخن ما و از یاد ما « وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) » و نخواست مگر همین جهان نزدیک خست.

« ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ » تا این [جهان] رسید دانش ایشان و بس، « إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ » خداوند تو میداند و او داناتر بهر که گم گشت از راه خدای، « وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى (۳۰) » و او داناتر داناست<sup>۴</sup> که بر راه راست رفت.

« وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ » والله راست هر چه در آسمانها و زمینها چیز است، « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَافُوا » تا پاداش دهد ایشانرا که بد کردند،

۱ - در نسخه ج : فرا باید. ۲ - در نسخه ج : نمی گروند. ۳ - در نسخه ج : زنان نام میکنند.

۴ - در نسخه ج : دانائیت.

« بما عملوا » آنچه کردند؛ « ویجزی الذین أحسنوا بالحسنی (۲۱) » و پاداش دهد ایشانرا که نیکوئی کردند پاداش نیکو.

« الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش » ایشان که باز می پرهیزند از بزرگیها بزه و زشتیها. « الا اللهم » مگر آهنگ و پیرامن گشت. « ان ربك واسع المغفرة » خداوند توفراخ آمرزش است. « هو اعلم بکم » او داناتردانای است شما و بود؛ « اذ انشأکم من الارض » آنکه که می آفرید شمارا در زمین، « و اذ انتم اجنة » و آنکه که شما پوشیده بودید و نازاد؛ « فی بطون امهاتکم » در شکمهای مادران خویش؛ « فلا تزکوا انفسکم » خویشتن بی گناه مدانید و مخوانید؛ « هو اعلم بمن اتقى (۲۲) » الله داناتر دانایست باو که می پرهیزد از نا پسند.

« افرايت الذی توئی (۲۳) » دیدی آن مرد که برگشت [از پذیرفتن حق].  
« و اعطی قلیلاً » و اندک بخشید؛ « و اکدی (۲۴) » و آنکه باز ایستاد.  
« أعنده علم الغیب » بنزدیک او است آگاهی از غیب؛ « فهو یری (۲۵) » و می داند او [که چند خواهد زیست و روزگار او که چند خواهد کشید].

« ام لم ینبأ » یا اورا آگاه نکردند؛ « بما فی صحف موسی (۲۶) » که چیست در صحیفهای موسی.

« و ابراهیم الذی وقی (۲۷) » و در صحیفهای ابراهیم آن ابراهیم که سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و باز ایستاد و باز آمد آنرا که پذیرفت.  
« الا تز و ازرة و زراخری (۲۸) » نکشد هیچ بارکش بار کسی دیگر.  
« و ان لیس للانسان الا ماسعی (۲۹) » - نیست مردم را از پاداش مگر ش آنچه خود کرد

« و ان سعيه سوف یری (۳۰) » و کردار او آری باز نمایند او را.  
« ثم یجزیه الجزاء الاوفی (۳۱) » آنکه پاداش دهند او را بان سپری تر پاداش.  
« و ان الی ربك المنتهی (۳۲) » و باز گشت هر کس با اوست و باز گشت

۱ - در نسخه ج: « الذین یجتنبون » ایشان که باز می پرهیزند « کبائر الاثم » از بزرگیها بزه و زشتیها.

۲ - و آنکه شما پوشیده بود.

هر کار یا حکم اوست و باز گشت هر چیز با علم اوست و باز گشت هر بودنی با خواست و مراد او است.

« و اِنَّهُ هُوَ اضْحَكٌ وَابْكِي (۴۳) » اوست که بخندانید و بگریانید.

« و اِنَّهُ هُوَ اَمَاتٌ وَاحْيِي (۴۴) » و اوست که میراند و زنده گرداند.

« و اِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى (۴۵) » و اوست که بیافرید هر دو جفت:

ترجفت ماده و ماده جفت نر<sup>۱</sup>.

« مِنْ نُّطْفَةٍ اِذَا تُمْنٰى (۴۶) » از نطفه آنکه که آنرا باز اندازند چهل روز آب

و چهل روز خون و چهل روز گوشت.

« و اِنْ عَلَيْهِ النَّشَاةُ الْاٰخِرٰى (۴۷) » ، و بر الله است آفرینش پسین

« و اِنَّهُ هُوَ اَغْنٰى وَ اَقْنٰى (۴۸) » و اوست که بی نیاز کرد و مال داد.

« و اِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرِ (۴۹) » و اوست خداوند شعر و آفرید گاراو.

« و اِنَّهُ اَهْلَكَ عَادًا الْاَوَّلٰى (۵۰) » و اوست که تباه کرد و هلاک عادی پیشین را.

« و ثَمُوْدَ فَمَا اَبْقٰى (۵۱) » و ثمود را هیچ بازمانده نگذاشت.

« و قَوْمَ نُوْحٍ مِنْ قَبْلٍ » و قوم نوح را هم هلاک کرد پیش از عاد و ثمود.

« اَنْهَمْ كَانُوْا هُمْ اَظْلَمَ وَ اَطْفٰى (۵۲) » کایشان ستمگارتر بودند و نافرمان تر.

« وَ الْمُؤْتَفٰكَةِ اَهْوٰى (۵۳) » و آن نگونسار آنرا در آن زمین نگونسار [بنهیب]

در شیب او کند<sup>۲</sup>.

« فَغَشّٰیهَا مَآغِشٰى (۵۴) » و فراسر ایشان نشاند آنچه نشاند.

« فَبَاىَ الْاَلْبَیْکِ تَتْمَارٰى (۵۵) » بکدام از نعمتها خداوند خویش می نگروی

یا در گمان می باشی.

« هٰذَا نَذِیْرٌ مِنَ النَّذْرِ الْاَوَّلٰى (۵۶) » این محمد آگاه کننده ایست از آگاه

کنندگان پیشینان.

« اَزَفَتِ الْاَزْفَةَ (۵۷) » نزدیک آمد رستاخیز.

۱ - در نسخه ج : « و اِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ » و اوست بیافرید هر دو جفت « الذکر و الانثی » ترجمت ماده و ماده جفت نر. ۲ - در نسخه ج : افکند.



« لیس لها من دون الله کاشفة <sup>(۹۸)</sup> » آن روز که پدید آید، نیست آنرا باز برنده‌ای جز از الله ، نیست هنگام آنرا پیدا کننده‌ای جز از الله .

« أَقْمِنَ هَذَا الْحَدِيثَ تَعَجِبُونَ <sup>(۹۹)</sup> » ازین سخن شگفت می‌دارید و انکار همی کنید .

« وَ تَضْحَكُونَ » ، و می‌خندید « وَلَا تَبْكُونَ <sup>(۱۰۰)</sup> » [ و از این تهدید ] نگرید .

« وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ <sup>(۱۰۱)</sup> » و شما می‌بازی و افسوس کنید<sup>۱</sup> باین سخن .

« فَاسْجُدْ وَاقِلْهُ وَاعْبُدُوا <sup>(۱۰۲)</sup> » سجود الله را کنید و او را پرستید .

## النوبة الثانية

این سورة هزار و چهارصد و پنج حرف است سیصد و هشت کلمه و ششت و دو آیت ، جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت :

« الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَاثِرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشِ » این یک آیت بقول ابن عباس بمدینه فرود آمد . و درین سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« فَأَعْرَضَ عَمَّنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا » معنی اعراض منسوخ است بآیت سیف .

دیگر آیت :

« وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى » منسوخ است بقوله تعالى :

« وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ »

و در فضیلت سورة روایت کنند از ابی بن کعب قال - قال رسول الله (ص) - من قرء « وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى » أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ صَدَّقَ بِمُحَمَّدٍ وَجَحْدِهِ . وعن ابن مسعود قال - هذا أول سورة أعلنها رسول الله (ص) بمكة . قوله :

« وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى » مفسرانرا در معنی « وَالنَّجْمِ » قولهاست ، بعضی گفته‌اند - اسم جنس است و مراد باین جمله ستارگان آسمان است . وهوی بمعنی - سقط ، قسم یاد می‌کند رب العالمین بجمله ستارگان آنکه که از هول قیامت و رستاخیز همه فرو ریزند ، همانست که جایی دیگر گفت :

« و اذا الكواكب انتشرت » .

و گفته اند - مراد باین ثریاست که عرب بنجم مطلق ثریا گویند . مصطفی ( ص ) فرموده - اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی - الثریا ، و فی روایة - ما طلع النجم قطّ و فی الارض من العاهة شیء الارفع . و هو یها طلوعها و ارتفاعها . قسم یاد می کند بثریا بآنکه که برآید و آفات و عاهات از زمین بردارد . و روی عکرمه عن ابن عباس - انه الرجوم من النجوم یعنی - ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع .

مجاهد گفت و کلبی و روایت از ابن عباس - « والنجم اذا هوی » یعنی - والقرآن اذا نزل . قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست و سه سال . همانست که آنجا گفت - « فلا اقسم بمواقع النجوم » .

جعفر بن محمد گفت ( ع ) - والنجم یعنی - محمداً ( ص ) « اذا هوی » ای - نزل من السماء لیلة المعراج . سماء نجماً کما سماء سراجاً فی قوله : « و سراجاً منیراً » . و قیل - النجم النبات « اذا هوی » ای - سقط علی الارض ، فان النجم لیس له ساق کقوله : « والنجم والشجر ویسجدان » . و یحتمل من التأویل - المصلی اذا سجد و الغازی اذا قتل شهیداً و العالم اذا مات ، فان هؤلاء نجوم الارض و الاخبار ناطقه بها .

گفته اند - آن روز که این آیت فرو آمد و رسول خدا بر قریش آشکارا کرد ، عتبه بن ابی لهب گفت - کفرت برب النجم اذا هوی و دختر رسول را که زن وی بود طلاق داد ، رسول خدای دعا کرد گفت - اللهم سلط علیه کلباً من کلابک . بعد از آن این عتبه بتجارت شام رفت با پدر خویش بولهب ، در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری بود ، راهبی از دیر فرو آمد و گفت - هذا ارض سبعة ، درین زمین سباع فراوان بود ، نگر تا خویشان را از شیرنگه دارید . بولهب گفت فرا اصحاب خویش - این پسر مرا نگه دارید که می ترسم که دعاء محمد در وی رسد . ایشان همه گرد وی درآمدند و او را در میان گرفتند و پاس وی میداشتند . در میانه شب ، رب العالمین خواب بر ایشان او کند و شیر بایشان در گذشت و لطمه بروی زد و او را هلاک کرد . قوله :

« والنجم اذا هوی » اصحاب معانی گفتند - قسم در قرآن بر دو وجه است ،

یکی : قسم بذات وصفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست ، که ذات وصفات وی را استحقاق آنست ، چنانکه فرمود - « قوریک لنسئلنهم اجمعین - فوروب السماء والارض - قل ای و ربی » . این قسم است بذات او جل جلاله . و قسم بصفات آنست که فرمود - « قوالقرآنالمجید - صوالقرآن ذی الذکری » و کذلک قوله : « فبعزتك » ، و همچنین حروف تهجی در اوائل سور ، هر حرفی اشارتی است بصفتی از صفات حق جل جلاله و قسم بآن یاد کرده .

وجه دوم : قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است ، یکی : اظهار قدرت را چنانکه فرمود - « والذاریات ذروا - والمرسلات عرفاً - والنازعات غرقاً » هذا و امثاله نبه العباد علی معرفة القدرة فیها . دیگر : قسم است بر ستاخیز اظهار هیبت را کقوله :

« لا اقسم بیوم القیمه » ، اقسام بها لیعلم هیته فیها . سدیگر : قسم یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را بر خود بشناسند و شکر آن بگزارند ، کقوله : « والتین والزیتون » . چهارم : قسم است ببعضی مخلوقات بیان تشریف را تا خلق شرف و عز آن چیز بدانند که قسم بوی یاد کرده ، کقوله : « لا اقسم بهذا البلد » یعنی - هکله و کذلک قوله :

« و طور سنین و هذا البلد الامین » و من ذلک قوله للمصطفی (ص) - لعمرک . و هذا علی عادة العرب فانها تقسم بکل ما تستعظمه و ترید اظهار تعظیمه ، و قیل - کل موضع اقسام فیہ بمخلوق فالرب مضمیر فیہ کقوله :

« والنجم » یعنی - بر رب النجم و رب الذاریات و اشباه ذالک . « ماضل صاحبکم و ماغوی » ای - ماضل عن التوحید قط و مازاغ عن المعرفة بالله سبحانه و عن الرشید قط . و قیل - مانکب عن الحق و الصدق و الامانة قط و هذا دلیل علی ان قوله : « ووجدک ضالاً » لیس من ضلال الغی . و قیل - ماغوی ای - ماخاب سعیه و ذلک ان قریشاً قالوا - ضل محمد عن دین آبائه و غوی ثم تقول علی الله و افتری . فانزل الله تعالی - « ما ضل صاحبکم و ما غوی » یا محمد اگر مکیان نسبت ضلالت و غوایت با تو میکنند تودل بتنگ میاور ، باک مدار تو آن بین که ما لوح مدح و ثناء تو



بقلم لطف قدم می نویسیم، چون ایشان تخته هجر تو خوانند تو سورہ مدح و ثنا ما آغاز کن :

« فسبح بحمد ربك » .

قوله: « وما ينطق عن الهوى » ای - لم یأتکم بالقرآن من تلقاء نفسه وبهواه و مراده . وعن بمعنى الباء قد يتعاقبان كقوله: « فسئل به خيراً » ای - عنه « وما نحن بتارکي آلہتنا عن قولک » ای - بقولک . درضمن این آیت تشریف و تخصیص مصطفی است ( ص ) رب العزة رتبت قربت وی بلند نهاد و تشریف عظیم داد کہ خصم ویرا بخودی خود جواب داد و برسول باز نگذاشت . آنکہ کہ اورا ضال گفتند، حق جل جلالہ ازبہر وی جواب داد کہ :

« ماضل صاحبکم و ما غوی » ، نہ چون دیگر پیغامبران کہ جواب خصم ایشان ہم بایشان باز گذاشت، چنانکہ نوح ، قوم اورا گفتند - « انا لنراک فی ضلال سبین » نوح خود جواب ایشان را داد کہ - « لیس بی ضلالت » و ہود را گفتند - « انا لنراک فی سفاهة » ہود جواب داد کہ - « لیس بی سفاهة » ، همچنین داود پیغامبر را فرمان آمد کہ -

« فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوى » یا داود نگر تا حکمی کہ میان خلق کنی بعدل و راستی کنی و برپی ہوا و مراد خود نروی . چون نوبت بمصطفی عربی ( ص ) رسید حق جل جلالہ فرمود :

« وما ينطق عن الهوى » او برپی مراد و ہوا خود نرود و آنچه گوید جز از وحی و پیغام ما نگوید .

« ان هو الاوحى بوحى » ای - ما هذا القران الا وحى من الله يوحى اليه .

« علمہ شدید القوی » الہاء راجعة الى الرسول و شدید القوی ہو جبرئیل علیہ السلام و کان قوتہ انه اقتلع مدائن لوط من سبع ارضین و رفعها الى السماء ثم قلبها على الماء الاسود . و من قوتہ انه ابصر ابليس و هو یكلم عيسى على بعض العقاب ، فنفضہ بجنایہ نفخة القاه فی اقصى جبل الہند ، و کذکک صیحتہ بشمود . قاصیجرا جائمین حاملین ، و کذکک ہبوطہ من السماء علی الانبیاء و صعودہ الیہا فی اقل من اطرف .

«ذو مِرَّة» يعنى - ذو منظر حسن ، قيل - ذو قُوَّة وشِدَّة وقيل - «شديد القوى»  
 اخبار عن قُوَّته فى امر الله و ذو مِرَّة اخبار عن قوة جسمه . والمِرَّة - القوة ، تقول جبل ممرٌ  
 اى سمحكم القتل وقيل - هى فعلة من المرور والمعنى - ذو مرور فى البحر فى صعوده وهبوطه  
 وقيل - شديد القوى ذو مِرَّة هو الله عز وجل . هذا كقوله : «هو الرزاق ذو القوة المتين»  
 قوله : « فاستوى » يعنى - جبرئيل - وهو يعنى محمداً (ص) والمعنى - استوى جبرئيل  
 ومحمد ليلة المعراج بالافق الاعلى وهو اقصى الدنيا عند مطلع الشمس وقال سعيد بن  
 المسيب - الافق الاعلى قاع تحت العرش وقيل - «فاستوى» يعنى - جبرئيل وقوله : «وهو»  
 كناية عن جبرئيل ايضاً يعنى - استوى على صورته التى خلقه الله عليها وهو اذ ذاك  
 بالافق الاعلى و ذلك ان جبرئيل كان يأتى رسول الله (ص) على صورة رجل  
 من الادميين كما يأتى الانبياء فانه اتى ابراهيم عليه السلام فى صورة الاضياف واتى  
 داود عليه السلام فى صورة الخصم فسأله رسول الله (ص) ان يريه نفسه على صورته  
 التى جبل عليها ، فراه نفسه مرتين ، مرَّة فى الارض و مرَّة فى السماء فاما فى الارض  
 ففى الافق الاعلى والمراد بالاعلى جانب المشرق وذلك ان محمداً (ص) كان بحراء  
 فطلع له جبرئيل من المشرق فسَدَّ الافق الى المغرب فخرَّ رسول الله (ص) مغشياً عليه  
 فنزل جبرئيل فى صورة الادميين فضمَّه الى نفسه وجعل يمسح الغبار عن وجهه ، يدل  
 عليه قوله .

« ولقد رآه بالافق المبين » .

و اما فى السماء فعند سدرة المنتهى فذاك قوله : « ولقد رآه نزلةً اخرى  
 عند سدرة المنتهى » ولم يره احد من الانبياء على تلك الصورة الا محمد (ص) .

فان قيل - كيف يجوز ان يغيّر الملك صورة نفسه وهل يقدر غير الله تعالى  
 تغيير صورة المخلوقين وقد علم ان جبرئيل عليه السلام اتى رسول الله مرَّة فى صور رجل  
 و مرَّة فى صورته التى ابتدأه الله عليها . وان ابليس اتى قريشاً فى صورة شيخ من اهل نجد .

فالجواب عنه - ان تغيير الصور الذى هو تغيير التركيب والتأليف لا يقدر عليه  
 الا الله تعالى ، فاما تغيير صفة جبرئيل ففعل الله تعالى تبيناً للمصطفى (ص) وليعلم انه امر

من الله تعالى اذ اراه في صور مختلفه فان ذلك لا يقدر عليه الا الله تعالى وهوان يراه مرة  
 قدسدا لافق واخرى يجمعها مكان ضيق. واما ايليس فكان ذلك منه تخيلا للناظرين  
 وتمويها دون التحقيق كفعل السحرة بالعصى والحيال. قال الله تعالى - « فاذا حبالهم  
 وعصيهم يخيل اليه من سحرهم انها تسعى » ولم يقل - سعت .

وقيل - فاستوى و هو بالافق الاعلى من فعل الله عز وجل كقوله - « استوى  
 على العرش » والافق الاعلى فوق السموات السبع يعنى - العرش . و گفته اند - فاستوى  
 صفت مصطفى است (ص) معنى آنست كه - راست بايستاد بنفس درمجاهدت و بدل  
 درمشاهدت ، بروح درمكاشفت ، بسر درملاطفت . راست بايستاد ، از امر ما قدم بيرون  
 نهاد و بنهي ما قدم در نهاد و بي فرمان ما دم نزد ، راست بايستاد ، مراد ما را ،  
 هر چه مراد وي بود زير قدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ما خود آن كرديم كه  
 مراد وي بود .

« فلنولينك قبلة ترضيها - و لسوف يعطيك ربك فترضى » .

راست بايستاد در دوستي كه از دوست جز دوست نخواست ، راست بايستاد  
 در نفس موافقت قلب را ، راست بايستاد قلب موافقت سر را ، راست بايستاد سر  
 موافقت حق را ، راست رقت ، براست و چپ نگاه نكرد تا بمنزل « ثم دنا » رسيد  
 بر بساط « فتدلى » قدم نهاد .

بقاب قوسين قرب بر رفته ، بر متكاء عزت او ادنى تكيه زده ، بمشاهدت  
 رسیده ، شراب چشیده ، راز شنیده دوست دیده .  
 دردى كه من از عشق تو كردم حاصل

دل داند و من دانه و من دانم و دل

هر كه تحفة - « ما زاغ البصر وما طغى » برد ، هديه - « فإوحى الى عبده  
 ما اوحى » آرد . شعر :

لا يكتُم السر الا كل ذى خطر      والسر عند الكرام الناس مكتوم

والسر عندى فى بيت له غلق      قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

قوله : « ثم دنا فتدلى » ، هذا من المقلوب تأويده - تدلى فدنا ، و التدلى -



التنزل، اخذ من الدلو. وصح عن رسول الله - (ص) في حديث شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) انه قال - دنا الجبار رب العزة فتدلى و هو قول الحسن البصري : دنا ربنا فتدلى ، و روى موقوفاً على انس بن مالك قال - دنا الجبار رب العزة فتدلى حتى كان منه قاب قوسين او ادنى . وهذا رواية ابي سلمة عن ابن عباس وقال الضحاك - دنا محمد من ربه فتدلى فاهوى للسجود فكان منه قاب قوسين او ادنى وقيل - دنى محمد من ساق العرش فتدلى ، اى - جاوز الحجب و السراقات لا يقله مكان و هو قائم باذن الله عز وجل كالمعلق بالشئ لا يثبت فيه قدمه على مكان وقيل - دنوا الله من العبد على نوعين احدهما : باجابة الدعوة واعطاء المنية و رفع المنزلة كقوله تعالى :

«فأنى قريب أجيب دعوة الداع اذا دعانى» .

والثانى : بمعنى القرب فى الحقيقة دون هذه المعانى كقوله : «ثم دنا فتدلى» كما قال انس و ابن عباس و كما جاء فى الخبر الصحيح عن النبى (ص) : يدنو المؤمن من ربه عز وجل ... الحديث .

قوله : «فكان قاب قوسين» . هذا من كون الوقت . مجازه - صار قاب قوسين اى - قدر قوسين من قسى العرب المخاطبين بهذا الكلام و هذا اشارة الى تأكيد القرب واصله ان الحليفين من العرب كانا اذا ارادا عقد الصفاء والعهد خرجا بقوسيهما فالصقا بينهما يريدان بذلك انهما متظاهران يحامى كل واحد منهما عن صاحبه وقيل - معناه - فى القرب من الوتر الى الكبد . وقال عبد الله بن مسعود و سعيد بن جبير - قاب قوسين اى - قدر ذراعين وسمى الذراع قوساً لانه يذرع بها الاشياء ويقاس بها كل شئ وهى لغة بعض اهل الحجاز وفى الخبر - لقاب قوس احدكم من الجنة خير من الدنيا وما فيها .

وقوله : «او ادنى» هذا حكاية عن تخمين الناظر وحده يعنى - لو انتم عاينتم القرب لحرزتموه قاب قوسين او قلتتم فى انفسكم انه ادنى . قيل - انما قال - او ادنى لانه لم يرد ان يجعل لذلك حداً محصوراً وسئل ابو العباس بن عطاء عن هذه الاية فقال - كيف اصف لكم مقاماً انقطع عنه جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و لم يكن الا محمد و ربه .

قوله : «فاوحى الى عبده ما اوحى» اى - اوحى الله تعالى الى عبده محمد ما

اوحى وتكلم معه بما تكلم و امره بما امر سرّاً بسرّ بلا واسطة ولا ترجمان و فيه يقول القائل شعر :

بين المحبين سرّ ليس يفشيه      قول و لا قلم للخلق تحكيه  
سرّ يمازجه انس مقابله      تور تحير في بحر من التيه

قال سعيد بن جبیر - اوحى اليه - الم اجدك يتيماً فاوَيْتَكَ الم اجدك ضالاً فهدَيْتَكَ الم اجدك عائلاً فاغْنَيْتَكَ الم اشرح لك صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذكرك و قيل - اوحى اليه ان الجنة محرّمة على الانبياء حتى تدخلها و على الامم حتى تدخلها امتك .

و قال على (ع) - اوحى الله اليه يا محمد لولا انى احب معاتبة امتك لما حاسبتهم و قال بعضهم - انه مفسر في الاخبار و نطقت به الروايات من احوال القيامة و غيرها و لهذا قال (ص) : لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً . و قيل - ابهم ما اوحى تعظيماً لشأن ذلك و تعبداً للخلق بالايمان بكونه على الجملة . و قيل - اوحى جبرئيل الى رسول الله (ص) ما اوحى اليه ربه .

« قوله ما كذب الفؤاد ما رأى » ، قرأ ابو جعفر - ما كذب بالتشديد اى - ما كذب قلب محمد ما رأى بعينه تلك الليلة بل صدقه و حقه و قرء الآخرون بالتخفيف اى - ما كذب فؤاد محمد الذى رأى بل صدقه يقال كذبه اذا قال له الكذب و قيل - ما جحد الفؤاد و ما انكر ما رآه الرسول و قيل - ما كذب فؤاده قبل ذلك ما رآه فى تلك الليلة ببصره لانه كان قد آمن بقدره الله سبحانه على امثال ذلك و اضعافه ثم اختلفوا فى الذى رآه فقال قوم راي جبرئيل و هو قول ابن مسعود و عايشه و قال آخرون هو الله عزوجل ثم اختلفوا فى الرؤية فقال بعضهم رآه بقلبه دون عينه و هذا خلاف السنة . والمذهب الصحيح<sup>۱</sup> انه (ص) راي ربه عزوجل بعين رأسه و هو قول

۱ - شيعة اماميه و معتزلة شديداً منكر رؤيت بعينهم انه و بكفته فريد و جدى (دائرة المعارف : رأى) بحث در بارة امكان رؤية خدا را نمیتوان يك بحث جدی تلقی كرد و وقوع آنرا میان علماء اسلام جز بر قفسن حمر نشون كرد و قدروى فى تفسير الخازن و مجمع البيان و اكثر التفسير و كتب الاخبار انه « كانت عايشة تقول - يرسول الله (ص) ربه و تحيل اليه على رؤية جبرئيل قال مسروق قنت لعائشه يا اماء حر رى محمد ربه فقلت - وقفن شعري مما قنت . اين انت من ثلاث من حدثكهن فقد كذب . من حدثك ان محمد ارأى ربه فقد كذب ثم قرئت - لا تتركه الا بصائر... الحديث .

الحسن وانس وعكرمة، روى عن ابن عباس انه قال - ان الله اصطفى ابراهيم بالخلة و اصطفى موسى بالكلام واصطفى محمداً بالرؤية واما عايشه فانها انكرت ذلك عن نفسها ولم تقل - سمعت رسول الله ( ص ) يقول فيه مقالاً كيف و قول عايشه نفى وقول ابن عباس اثبات والحكم للمثبت لاللتا في لان النافي انما نفاه لانه لم يسمع والمثبت لانه سمعه وعلمه .

قوله : «افتما رونه على ما يرى» قرأ حمزة والكسائي ويعقوب - افتمرونه بفتح التاء بلا الف، يعنى - افتجحدونه وتدفعونه يقال - مریت الرجل حقه اذا جحدته، و اصل المری من مریت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج وقرأ الآخرون - افتما رونه بالالف وضم التاء على معنى - افتجادلونه على ما يرى، وذلك انهم جادلوه حين اسرى به فقالوا صف لنا بيت المقدس واخبرنا عن غيرنا في الطريق وغير ذلك مما جادلوه به والمعنى - افتجادلونه جدالاً ترومون به دفعه عمارآه وعلمه، و المراء هو الجدال بالباطل و في الحديث :

لاتماروا في القرآن فان المراء فيه كفر .

«ولقد رآه نزلة اخرى» الخلاف فيه كالخلاف في الاول . قال ابن مسعود - رأى جبرئيل على صورته مرتين : مرة «عند سدرۃ المنتهى» ومرة «بالافق المبين» يعنى - باجیاد مکه وقد سد الافق وعليه تهاويل الدر والياقوت وعلى قول ابن عباس رأى ربه نزلة اخرى وذلك انه كانت للنبي ( ص ) عرجات في نلك الليلة لمسئلة التخفيف في اعداد الصلوات فتكون لكل عرجة نزلة فرأى ربه في بعضها و نقدبره - رآه نازلانزلة اخرى . وفي بعض الروايات عن النبي ( ص ) قال - كلما رجعت الى ربي وجدته مكانه .

قوله : «عند سدرۃ المنتهى» السدرۃ شجرة النبق<sup>١</sup> سميت سدرۃ المنتهى لانه ينتهى اليها علم الخلائق واعمالهم لا يعلم احد ماورائها الا الله وقيل - ينتهى اليها مقامات الانبياء ، والملئكة ينتهى اليها من فوقها ويصعد اليها من تحتها ولم يجاوزها احد الانبياء ( ص ) . قال كعب الاحبار - سدرۃ المنتهى عن يمين العرش اليها انتهى علم العلماء لا يعلم احد ماوآءها .

١ - نبق [ن ب (يا) ب] : بار درخت سدر .



فی حدیث المعراج قال (ص) - ثم صعد بی الى السماء السابعة فاذا ابراهيم فسلمت عليه ثم رفعت الى سدرۃ المنتهى فاذا نبقتها مثل فلال هجر<sup>۱</sup> احلى من العسل والین من الزبد و اذا ورقنها مثل آذان القیلة . و عن ابی هریره - قال - لما امری بالنبی (ص) انتهی الى السدرۃ فقیل له - هذه السدرۃ یتهی الیها کل احد خلا من امتک علی سنتک فاذا هی شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غیر آسن الى قوله: «من غسل مصفی» و هی شجرة یراکب فی ظلها سبعین عاما لا تقطعها .

وعن اسماء بنت ابی بکر قالت - سمعت النبی (ص) - یذکر سدرۃ المنتهی - قال - یراکب فی ظل الفتن فیها مائة عام ویستظل فی الفتن منها مائة الف راكب، فیها فراش من ذهب کان ثمرها القلال وقال مقاتل - هی شجرة تحمل الحلی والحل والثمار من جمیع الالوان ، لوان ورقة منها وضعت فی الارض لاضاءت لاهل الارض و هی طوبی التي ذکرها الله سبحانه فی سورة الرعد .

«عندها جنة الماوی» قال ابن عباس - جنة یاوی الیها جبرئیل والملائكة وقال مقاتل والکلبی - یاوی الیها ارواح الشهداء ، نضیره قوله: «فلهم جنات الماوی» وقیل - هی التي کان فیها آدم وقیل - هی الجنة التي وعد الممتنون والماوی مصدر تقديره - جنة الرجوع . قیل - سمیت جنة الماوی لان ارواح الشهداء تسرح فی الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوی الى قنادیل فیها تحت العرش .

«اذ یغشی السدرۃ ما یغشی» قال ابن مسعود - یغشاها فراش من ذهب وقیل - جراد من ذهب و قال مقاتل - تغشیها الملائكة امثال الغربان حین یقعن علی الشجر و فی الحدیث - قال (ص) رايت علی کل ورقة منها ملكاً قائماً یسبح الله عز وجل . وقال الحسن - غشیها نور رب العزة فاستنارت وقال ابن عباس - یغشاها الرب سبحانه قیل - اراد ابن عباس بذلك نور الرب سبحانه .

و فی بعض الحدیث - ان النبی (ص) قال - یغشیها زفر من طیر خضر وعن انس عن النبی (ص) قال - انتهیت الى السدرۃ وانا اعرف انها سدرۃ اعرف ورقها وثمرها واذ نبقتها مثل الجرار و اذا ورقنها مثل آذان الغیة فمما غشیها من امراته

۱ - هجر شهر یست بنزدیکه مدینه و یا اقیه بحرین است و قلال نوعی کوزه است که ز آتجا آرنه .

ما یغشیها تحوّلت یاقوتاً وزمرداً حتی ما یمستطیع احد یصفها . وفی الحدیث انه اعطی رسول الله ( ص ) عندهاثلثا : الصلوات الخمس و خواتیم البقرة و غفر لمن تاب من امته لا یشرك بالله شیئاً .

«مازاع البصر و ماطعی» ای - ما مال بصر محمد (ص) ولا عدل یمیناً او شمالاً ولا جاوز ما امر به وهذا وصف ادبه فی ذلك المقام اذ لم یلتفت جانباً .

«لقد رای من آیات ربه الکبری» یعنی - آیات العظام وهی الجنة والنار والانبیاء والکواثر و رای جبرئیل فی صورته التي تكون فی السماء، له ستمائة جناح و رای رفرفاً اخضر من الجنة قد سدّ الافق و رای اموراً من امور الغیب کقوله :

«لنریه من آیاتنا الکبری» و الکبری یجوز ان یمکن المفعول و المعنی - «لقد رای الکبری من آیات ربه» فیکون من للتبعیض و یجوز ان یمکن صفة للآیات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنی - لقد رای آیات من آیات ربه الکبری ، و یجوز ان یمکن من زیادة و «آیات ربه الکبری» مفعول و زیادة من فی الاثبات قلیل . «افرأیتم اللات والعزی» سموا و ثانیهم باسماء الله فقالوا - من الله اللات و من العزیز العزی . واللات صنم کان بالطائف تعبده ثقیف . والعزی سمرۃ<sup>۱</sup> كانت تعبدها غطفان قطعها خالد بن الولید بالفاس و هو یقول :

کفرانک لاسبحانک انی رایت الله قداهانک .

فخرجت منها شیطانة فی صورة امرأة عریانة ناشرة شعرها، داعیة و یلها، واضعة یدها علی راسها ، فقتلها ثم رجع الی النبی (ص) و اخبره بذلك فقال - تلك العزی ولن تعبده ابداً ، قرأ ابن کثیر - اللات بتشدید التاء و قال - هو رجل کان یلت<sup>۲</sup> السویق بالسمن و الزيت للحاج فلما مات عکفوا علی قبره فعبدوه .

«ومناة» حجر کان تعبده خزاعة و هذیل، یقولون - انه الحجر الذی نقله الامیر محمود من سومنات . قرأ ابن کثیر مناة بالمد و الهمزة اشتقاقاً من . مناه یمنیه اذا قطعه، قیل - کانوا یذبحون عندها القرابین و منه سُمی منا لانّ هناك تذبح النساء<sup>۳</sup> و فی الایة تقدیم و تأخیر معارضا :

۱ - سمرۃ درختی کوچک است دارای برگهایی خرد و خارهایی کوتاه ، دانه هایی ریز از آن بدست میآید .

۲ - یلت از لت بمعنی آمیختن سویق با چیزی ۳ - تذبح النساءک، کذا .. ؟ و ظاهراً یذبح الناسک است .

افرأیتم اللات والعزی الاخری ومناة الثالثة ، و تأویل الایة :  
 افرأیتم هذه الاوثان والاصنام التي تعبدونها هل تقدر هی ان تخلق ما خلق الله  
 بقدرته من الآیات الكبرى ، ثم قال للذین كانوا یعبدون الملائكة فیقولون هم بنات الله ،  
 منكرآ علیهم :

« ألكم الذکر » ترضونه لانفسکم « وله الانثی » و انتم تکرهونها ولا  
 ترضونها لانفسکم .

« تلك اذا قسمة ضیزی » ای - قسمة عوجاء غیر معتدله ان یكون لكم  
 الذکور والله الاناث . قرء ابن کثیر - ضزی بالهمزة وهما لغتان ، یقال - ضاز یضیر ضیزا  
 و ضاز یضوز ضوزا و ضاز یضاز ضازاً اذا ظلم و نقص و جار فی القضية و تقدیر ضیزی  
 من الکلام فُعلی بضم الفاء لانها صفة والصفات لاتكون الا فُعلی بضم الفاء کالحبلی  
 وبشری واثی اوفُعلی بفتح الفاء نحو غضبی وسکری وعطشی و لیس فی کلام العرب  
 فعلی بکسر الفاء فی النعوت ، انما یكون فی الاسماء ، مثل ذکرى وشعری ، غیر انهم کرهوا  
 ضم الضاد و خافوا انقلاب الیاء و اواً وهو من باب الیاء فکسروا الضاد لهذه العلة کما  
 قالوا فی جمع ایض بیض واصله یُضض کالاحمر والاحمر والاصفر والصففر . فاما من قال  
 ضاز یضوز ، فالاسم منه ضوزی مثل شوری .

« ان هی الاسماء سمیتموها انتم و آبأؤکم » هذا دلیل علی قدم اسماء الله  
 عزوجل وانها اسماء له لم تزل ولیست من تسمية الخلق اياه بها . « ما انزل الله بها من  
 سلطان » ای - من عذر وحجة لمن یعبدھا « ان یتبعون الا الظن » ای ما یتبعون فی ذنک  
 الا الظن دون الیقین « وما تهوی الانفس » ای - ویتبعون ما یوافق اهواءهم فی عبادتهم  
 الاصنام « ولقد جائهم من ربهم الهدی » ای - البیان بالکتاب والرسول انها لیست  
 بالهة وان العبادة لاتصلح الا للواحد القهار .

« ام للانسان ما تمنی » یظن الکافران له ما یتمنی ویشتهی من شفاعة الاصنام  
 کما ظنوا وتمنوا .

« بل لله الآخرة والاولی » خلقاً وملكاً یعطى ما یشاء ویمنع ما یشاء لا ما تمنی  
 الانسان واشتهی .



و قيل - ام للانسان ما انتهى من طول الحياة و ان لا بعث ولا حشر .  
« فله الآخرة » يعنى - باعطاء الثواب والكرامة والشفاعة « والاولى » يعنى  
- باعطاء المعرفة والتوفيق .

« وكم من ملك في السموات » ممن يعبدهم هؤلاء الكفار ويرجون شفاعتهم  
عند الله ، « لا تغنى شفاعتهم شيئاً الا من بعد ان ياذن الله » فى الشفاعة « لمن يشاء و يرضى »  
من اهل التوحيد . قال ابن عباس - يريد - لا تشفع الملائكة الا لمن رضى الله عنه وقوله :  
« لمن » يجوز للشافع و يجوز للمشفوع له .

« ان الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الانثى » اى - بتسمية  
الانثى حين قالوا - ابهم بنات الله .

« وما لهم به » اى - بما يقولون « من علم ان يتبعون الا الظن » وهو تقليد  
الآباء « وان الظن لا يغنى من الحق شيئاً » والحق بمعنى العلم اى - لا يقوم الظن مقام  
العلم . وقيل - الحق بمعنى العذاب اى - ان ظنهم لا يدفع عنهم من العذاب شيئاً .  
« فاعرض عمن تولّى عن ذكرنا » هذا التولّى هو التكذيب و الصدع  
الايمان ومعنى الاعراض منسوخ بآية السيف « ولم يرد الا الحياة الدنيا » يعنى - ابا جهل  
و اصحابه . ثم صغر رأيهم فقال -

« ذلك يبلغهم من العلم » اى - ذلك نهاية علمهم وقد رعت قولهم ان آثروا  
الدنيا على الآخرة . وقيل - لم يبلغوا من العلم الا ظنهم ان الملائكة بنات الله وانها تشفع  
لهم ، فاعتمدوا ذلك واعرضوا عن القرآن والايمان ، وقيل - معناه - علموا ما يحتاجون اليه  
فى معاشهم و نبذوا الآخرة من وراء ظهورهم .

« ان ربك » يا محمد « هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله » دينه « وهو اعلم  
بمن اهتدى » لدينه ، هذا متعلق بقوله : « فاعرض » ، والمعنى - كلهم الى فانى عالم  
بالفريقين اجازى محسنهم و مسيئهم .

« ولله ما فى السموات وما فى الارض » ملكاً وملكاً « ليجزى الذين اسأوا بما  
عملوا » اى - الذين اشرکوا على شركهم « ويجزى الذين احسنوا » اى - الذين آمنوا  
بالحسن اى - بالجنة يعنى - له الملك وله الحكم ، يتصرف فى ملكه بحسب مشيئته ،  
ثم وصفهم فقال -

« الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش » قيل - « كبائر الاثم » الشرك بالله و الفواحش المعاصي كلها . وقيل - « كبائر الاثم » ماله حد في الدنيا و الفواحش الزنا خاصة . ومثل النبي (ص) عن اكبر الكبائر فقال - ان تدعوه نداءً و هو خلقك ، و ان تقتل ولدك مخافة ان ياكل معك و ان تزاني حيلة جارك و قوله : « الا اللهم » قال ابن عباس - معناه - الا ان يلم بالفاحشة مرة ثم يتوب و لم يثبت عليها فان الله يقبل توبته ، الم تسمع ان النبي (ص) كان يقول -

ان تغفر اللهم تغفر جما و ائى عبدك لا الما .

وقال عبدالله بن عمرو بن العاص - اللهم ما دون الشرك . وقال ابو صالح - مثلت عن قول الله عز وجل « الا اللهم » فقلت - هو الرجل يلم بالذنب ثم لا يعاوده فذكرت ذلك لابن عباس ، فقال - اعانك عليها ملك كريم . واصل اللهم و الا لمام ما يعمل الانسان الحين بعد الحين و لا يكون له عادة و لا اقامة عليه . فعلى هذا ، الاستثناء صحيح ، و اللوم من الكبائر و الفواحش ، و قال قوم - هو استثناء منقطع مجازه - لكن اللوم و لم يجعلوا اللوم من الكبائر و الفواحش ، ثم اختلفوا في معناه ، فقال بعضهم - هو ما سلف في الجاهلية فلا يؤاخذهم الله به و ذلك ان المشركين قالوا للمسلمين - انهم كانوا بالامس يعملون معنا ، فانزل الله هذه الاية ، و قال بعضهم - هو صغار الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة .

قال عبدالله بن مسعود - العينان تزنيان و زناهما النظر ، و الشفتان تزنيان و زناهما التقبيل ، و اليدين تزنيان و زناهما اللمس ، و الرجلان تزنيان و زناهما المشي و يصدق ذلك و يكذبه الفرج فان واقع فذلك زنا و ان لم يواقع فهو نهم . و قال الكلبي - اللهم على وجهين : كل ذنب لم يذكر الله عليه حداً في الدنيا و لا عذاباً في الآخرة فذلك الذي تكفره الصلوات ما لم يبلغ الكبائر و الفواحش . والوجه الآخر هو الذنب العظيم يلم به المسلم المرة بعد المرة فيتوب منه و قال الحسين بن الفضل اللوم النظرة من غير تعمّد فهو مغفور فان اعاد النظرة فليس يمم و هو مذنب و قيل - اللوم النكاح .

و قال محمد بن الحنفية - كل ما هممت به من خير و شر فهو نهم و دليله

قوله ( ص ) : ان للشيطان لمة و للملك لمة، فلمة الشيطان الوسوسة ولمة الملك الالهام . قوله : «ان ربك واسع المغفرة» قال ابن عباس - واسع المغفرة لمن فعل ذلك و تاب تم الكلام هاهنا، ثم قال - «هوا علم بكم اذ انشأكم من الارض» ابتداكم فيها - يعنى - آدم عليه السلام « و اذ انتم اجنة » جمع جنين سمي جنيناً لاجتنانه فى البطن ، « فى بطون امهاتكم » قد علم الله فى هذا الاحوال ما يكون منكم ، « فلا تزكوا انفسكم » فلا تبرئوها عن الآثام ولا تمدحوها بحسن اعمالكم .

قال الكلبي و مقاتل - كان ناس يعملون اعمالا حسنة فزكوا انفسهم وقالوا - صلوتنا و صيامنا و حجنا، فانزل الله هذه الاية - « هو اعلم بمن اتقى » و بمن لم يتق منكم . قال النبى ( ص ) - اذا رايتهم المداحين فاحثوا فى وجوههم التراب و قيل - كانت اليهود تقول اذا هلك لهم صبي - هو صديق ، فبلغ ذلك النبى ( ص ) فقال - كذبت اليهود ما من نسمة يخلقه الله فى بطن امه الا هو شقى اوسعيد فانزل الله « هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض » ... الاية .

« افرأيت الذى تولى »

« واعطى قليلاً و اكدى » نزلت فى ابي جهل كان يستمع الى القرآن ثم يعرض عنه و كان يبخل ، قال الشاعر فيه و فى اخيه الحارث شعراً :

لعمرك ما يغنى هشام غناهم      وما يجمعان من مأين و من الف  
يقولان نستغنى و والله ما الغنى      من المال الا ما يعف و ما يكف .

وقوله : « اكدى » اى - قطع العطاء ، واصله من قول العرب - اكدى الحافر اى - بلغ الكدية و هى حجر صلب لا يعمل فيه المعول فيترك الحفر ، فصار مثلاً لكل من منع خيره و يقال للبخل - مكد .

« اعنده علم الغيب فهو يرى » هذه الرؤية هى العلم ، اى - فهو يعلم ، يجوز للاعمى ان يقول - رايت فلاناً فصيحاً اى - علمته و وجدته فصيحاً و تاويل الاية - هذا المعطى قليلاً المكدى عالم بالغيب فيعلم طول عمره فيبخل بماله . . ؟ و قيل - نزلت فى الوليد بن المغيرة كان قد اتبع النبى ( ص ) فى دينه فغيره بعض المشركين و قال له - اترك دين الاشياخ و ضللهم قال - انى خشيت عذاب الله ، فضمن الذى عاتبه ان هو



اعطاه كذا من ماله ورجع الى شركه ان يتحمل عنه عذاب الله فرجع الوليد الى الشرك واعطى الذى غيره بعض ذلك المال الذى ضمن ومنعه تمامه ، فانزل الله - « افرأيت الذى تولّى » ادبر عن الايمان و « اعطى » صاحبه « قليلاً » ثم « اكدى » بخل بالباقي « اعنده علم الغيب فهو يرى » ما غاب عنه ويعلم ان صاحبه يتحمل عنه عذابه .؟ وقيل - نزلت فى العاص بن وائل السهيم لانه كان ربما يوافق النبى (ص) فى بعض الامور وكان يقول - والله ما يامرنا محمد الا بمكارم الاخلاق فذلك قوله : « اعطى قليلاً واكدى » اى - قطع ولم يؤمن به وقيل - هو المنافق الذى يعين على الجهاد قليلاً ثم يقطع ذلك « اعنده علم الغيب فهو يرى » ما صنعه حقاً . « ام لم ينبأ » لم يخبر « بما فى صحف موسى » .

« و ابراهيم الذى وفى » ما ارسل به من تبليغ رسالة الله وهى قوله : « ألا تزور وزارة وزراخرى » قال ابن عباس - كانوا قبل ابراهيم يؤخذ الرجل بذنب غيره يقتل الاب بالابن والاخ بالاخ والزوج باسراته و السيد بعبدته حتى جاء ابراهيم فنهاهم عن ذلك وبلغهم عن الله « ألا تزور وزارة وزراخرى » اى - لا يؤخذ احد بذنب غيره . وفى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال - نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التوراة عشر صحائف . قوله : « الذى وفى » قرء مشدداً ومخففاً فاذا شددت فهو توفية عدد الامور التى امر بها من ذبح الولد والصبر على النار والاختتان والهجرة وترك اهله وولده بواء غير ذى ذرع وتوفية عمل يومه باربع ركعات اول النهار وهى صوة الضحى . عن ابي ذر عن النبى (ص) عن الله تبارك وتعالى قال - ابن آدم اركع لى اربع ركعات من اول النهار اكفك آخره . واذا خفت فهو من الوفاء وهو قضاء ما عهد ونذر .

روى ان ابراهيم كان قد عهد ان لا يسئل مخبراً شيئاً ، فلما قذف فى النار واتاه جبرئيل فقال - الك حاجة فقال - اما اليك فلا فائنى الله سبحانه عليه بقيامه بما قال ووفائه بما عهد فقال تعالى - « و ابراهيم الذى وفى » وقيل - وفى سهام الاسلام وهو قوله : « واذا ابتلى ابراهيم به بكلمات فاتمهن » .

قوله : « و ان ليس للانسان الاماسى » يعنى - وكان فى صحف موسى

و ابراهيم ان ليس للانسان الاثواب ما عمل من خيرا و شرّ و ما عمل غيره فليس له ولا عليه . قال ابن عباس - هذا منسوخ بقوله :

« والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم بايمان الحقنابهم ذرياتهم . »

فادخل الابناء بصلاح الآباء الجنة . قال عكرمه - كان ذلك لقوم ابراهيم وموسى فاما هذه الامة فلهم ماسعوا و ما سعى غيرهم ، فمن يصدق عنه او يصام له او يحج عنه لاحق به وان لم يأمر . وفي الخبر - ان سعدا سأل رسول الله (ص) - هل لاسي ان تطوعت عنها قال - نعم و روى ان امرأة سألته فقالت - ان ابي مات ولم يحج ، قال - فحجني عنه . و قال (ص) اذا مات الانسان اتقطع عمله الا من ثلث : صدقة جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعوا لله . و قال الربيع بن انس - « وان ليس للانسان الاماسعى » يعنى - الكافر فاما المؤمن فله ما سعى و ماسعى له . وقيل - ليس للكافر الا ما عمله فيثاب عليه في الدنيا حتى لا يبقى له في الآخرة خير .

دعا عبد الله بن طاهر والى خراسان ، الحسين بن الفضل فقال - اشكل على ثلث آيات دعوتك لتكشفها لى ، قال - وما هى ايها الامير . قال - قوله تعالى فى وصف ابن آدم : « فاصبح من النادمين » وصحّ الخبر بان الندم توبة . و قوله : « كل يوم فى شأن » وصحّ فى الخبر بان القلم جفّ بما هو كائن الى يوم القيامة .

و قوله : « و ان ليس للانسان الاماسعى » فما بال الاضعاف . فقال الحسين بن فضل - يجوز ان لا يكون ندم قابيل توبة له و يكون ندم هذه الامة توبة لان الله تعالى خصّ هذه الامة بخصائص لم يشركهم فيها الا سم . وفيه قول آخرو هو ان ندم قابيل لم يكن على قتل هابيل انما كان على حمله .

واما قوله : « و ان ليس للانسان الاماسعى » يعنى - من طريق العدل و مجاز الاية : « ليس للانسان الاماسعى » عدلا و لى ان اجزيه بواحد الثا فلأ فضلا .

واما قوله : « كل يوم هو فى شأن » فانه شؤون يعيدها لاشؤون يبدئها و مجاز الاية : سوق المقادير الى المواقيت .

قال - ققام عبدالله بن طاهر و قبل رأسه و سوغ<sup>۱</sup> خراجہ قيل - و كان خراجہ . خمسون الف درهم .

« و ان سعيه سوف يرى » في ديوانه و ميزانه يوم القيمة، هذا كقوله :  
« فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره » .  
« ثم يجزاه الجزاء الاوفى » يعنى - الاكمل و الاتم بالحسن حسناً و بالسى سيئاً .

« و ان الى ربك المنتهى » اى - منتهى الخلق و مصيرهم اليه و عو يجازيهم باعمالهم . وقيل - منه ابتداء المنّة و اليه انتهاء الآمال . وقيل - معناه - اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا و من تعاطى ذلك هلك .  
و فى ذلك ما روى انس عن النبى (ص) قال - اذا ذكر الله فانتھوا . و روى ابى بن كعب عن النبى (ص) فى قوله : « و ان الى ربك المنتهى » قال - لفكرة فى الرب .  
و هذا مثل ما روى عن ابى هريرة مرفوعاً - تفكروا فى الخلق و لا تتفكروا فى الخالق فانه لا تحيط به الفكرة .

« و انه هو اضحك و ابكى » فهذا يدل على ان كل ما يعمله الانسان فبقضائه و خلقه حتى الضحك و البكاء . قال مجاهد و الكلبى - اضحك اهل الجنة و ابكى اهل النار فى النار . وقال الضحاك - اضحك الارض بالنبات و ابكى السماء بالمطر . وقيل - معناه افرح و احزن . لان الفرح يجلب الضحك و الحزن يجلب البكاء . روى عن عائشة قالت - مر النبى (ص) على قوم يضحكون ، فقال - لو تعلمون ما اعلم لبكىتم كثيراً و لضحكتم قليلاً ، فنزل عليه جبرئيل فقال - ان الله عزوجل يتول - « و انه هو اضحك و ابكى » فرجع اليهم فقال - ما خطوت اربعين خطوة حتى اتانى جبرئيل فقال - ائت هؤلاء فقل لهم - ان الله عزوجل يقول - هو اضحك و ابكى .

و سئل طاهر المقدسى اتضحك امثلكة فقال - ما ضحك من دون العرش منذ خلقت جهنم و قيل لعمر - هل كان اصحاب رسول الله (ص) يضحكون ، قال - نعم و الله و الايمان اثبت فى قلوبهم من الجبال الرواسى .

۱ - سوغ الامر : بخشيد آن را و واگذار كرد (المنجد) .



وعن سماك بن حرب قال - قلت لجابر بن سمره - اكنت تجالس النبي (ص) قال - نعم وكان اصحابه يجلسون فيتناشدون الشعرو يذكرون اشياء من امر الجاهلية فيضحكون ويتبسم معهم اذا ضحكوا يعني - النبي (ص) . وقال ذو النون في قوله : اضحك و ابكى - اى - اضحك قلوب العارفين بشمس معرفته و ابكى قلوب العاصين بظلمة معصيته . وقال سهل - اضحك المطيع بالرحمة و ابكى العاصي بالسخط . وقيل - اضحك المؤمن في الآخرة و ابكاه في الدنيا . و اضحك الكافر في الدنيا و ابكاه في الآخرة - وقيل - معناه خلق القوتين اللتين منهما ينبعث الضحك والبكاء و الانسان لا يعلم ما تلك القوة . « وانه هو امات و احى » اى - امات في الدنيا و احى للبعث : وقيل - امات في الدنيا و احى في القبر اماً للراحة و اماً للاحساس بالعقوبة . وقيل - امات الآباء و احى الابناء . وقيل - امات الكافر بالنكرة و احى المؤمن بالمعرفة . وقيل - خلق الموت و الحياة . « و انه خلق الزوجين الذكر و الانثى » الذكر زوج الانثى و الانثى زوج الذكر .

« من نطفة اذا تمنى » اى - تصب في الرحم ، وقيل - يقدر منها الولد ، اذ ليس كل منى يصير ولداً ، يقال - منيت الشئ اذا قدرته و المنى الماء يقدر منه الولد و سميت المنية لانها مقدرة و اصلها ممنية .

« و ان عليه النشاة الاخرى » الاحياء بعد الموت . اى - عليه تصديق ما اخبر به من اعادتهم بعد الموت للجزاء ثواباً و عقاباً . و النشاة نشأتان : نشاة في الرحم و هى النشاة الاولى في سورة الواقعة و هذه نشاة الآخرة و هى نشاة البعث كقوله : « ثم الله ينشئ النشاة الآخرة » . تقول - انشاته نشاة و نشاءة كقوله : انبته نباتاً .

« وانه هو اغنى واقنى » اغنى الناس بالاموال<sup>١</sup> واقنى - اعطى القنية ، و هى اصول الاموال و ما يدخرونه بعد الكفاية . وقيل - هو كل منتج او مغل من زرع او ضرع . وقال ابن عباس - اغنى بالمال واقنى ، اى - ارضى بما اعطى وقال الحسن - اقنى اى - اخدم وقال ابن زيد - اغنى اى - اكثر ، واقنى اى - اقل ، وقرأ - « يسط الرزق لمن يشاء و يقدر » . « وانه هو رب الشعري » الشعري كوكب خلف الجوز آء كانت خزاعة

١ - در نسخه ج : اغنى بالاموال بحذف كلمة « الناس »

تعبده فی الجاهلیة فأعلم الله عز وجل انه خالقها . وهما شعریان : الغمیصاء والعبور (۱) والمجرة  
 بینهما و ارادها هنا الشعری العبور وهی اشدّهما ضیاءً وخصّت بالذكر لانّ ابا كبشة احد  
 اجداد رسول الله (ص) من قبل امّه قال - لا اری شمساً ولا قمراً ولا نجماً یقطع السماء عرضاً  
 غیرها ، فلیس شیء مثلیها فعبدها ، وعبدها خزاعة ، فخالفوا قریشاً فی عبادة الاوثان ، وكانت  
 قریش سنیّ محمدآ (ص) ابن ابی كبشة ای - نزع الیه فی مخالفة دیننا کما خالف  
 ابو كبشة .

« وانه اهلك عاداً الاولى » . « انّ » فی هذه آیات کلها فی محلّ الجرّ بدلاً من  
 « ما فی صحف سوسی » . قرء اهل المدينة و ابو عمرو عاداً الولی بلام مشددة بعد الدال  
 والعرب تفعل ذلك فتقول - قم الآن عنا ، ای - قم الآن عنا وصم الاثنین ، ای - صم الاثنین  
 وعاد الاولى قوم هود اهلكهم الله بالريح .  
 « و ثمود » یعنی - قوم - صالح ، اهلكهم الله بالصيحة « فما بقی » ای - لم یرك  
 منهم احداً .

« و قوم نوح من قبل » ای - اهلك قوم نوح من قبل عاد و ثمود « انهم »  
 یعنی - قوم نوح « كانوا هم اظلم واطغى » من عاد و ثمود نظول دعوة نوح اياهم  
 وعتوهم علی الله بالمعصية والتكذيب ، دعاهم نوح الف سنة الا خمسين عاماً « فما آمن  
 معه الا قليل » .

« والمؤتفة » ای - المنقلبة یعنی - قرى قوم لوط : صبا وایم و داد وما و عامورا  
 و سدوم ائتفتک باهلها ای - انقلبت « اهوی » ای - اهویها جبرئیل ، یعنی - رفعنا ثم قلبها .  
 وقیل - اهواها جعلها تهوی . وقیل - قلبها فی موضعها فیهوت خسفاً .  
 « فغشیها » ای البسها الله « ما غشی » یعنی - الحجارة المنضودة المسومة ، وابهم  
 لیكون اوقع فی القلوب .

« فباى آلاء ربك تتماری » ای - تشكّ و تجادل ایها الانسان بما اولاك  
 من النعم اوبه کفاك من النقم ... ؟ وقیل - باى نعم ربك انذالة علی وحدانیتہ تشكّ ... ؟ .  
 قیل - اراد بهذا المخاطب الولید بن المغيرة من عند ابن التفسیر (۲) .

۱ - در نسخه ج یکجا غبور و یکجا عبور آمده و صحیح عبور بدین است . ۲ - جمعة « من عند  
 اهل التفسیر » در نسخه ج وجود ندارد .

« هذا نذیر » یعنی محمدؐ (ص) « من النذر الاولی » ای رسول من الرسل .  
و النذیر بمعنی المنذر ای - ارسل الیکم بالانذار كما ارسل غیره من الانبیاء الی قوسهم .  
وقیل - معناه - هذا الذی انذرتکم به من وقایع الامم الخالية العاصية فی صحف ابراهیم  
و موسی .

« ازفت الازفة » ای - قربت القيامة .

« ليس لها من دون الله كاشفة » ای - دافعة ، وقیل - لا يكشف وقتها ولا یزیل  
غطاؤها احد دون الله ، كقوله : « لا یحلّها لوقتها الا هو » . والهاء فيه للمبالغة او علی تقدير  
نفس كاشفة ، وقیل - هی مصدر كالطاغية والكاذبة . ثم قال لمشرکی العرب :  
« آمن هذا الحديث » یعنی - آمن هذا القرآن الذی یقرء علیکم محمد « تعجبون »  
كقوله : « اكان للناس عجباً . . . » الایة .

« وتضحكون » استهزاء « ولا تبكون » مما فيه من الوعيد .

« وانتم ساعدون » لاهون غافلون . وقیل - السمود لغة یما نية لكل لاعب  
اوراقص فی شرب او لهوا و نوح وقال عبد الله بن الزبیر :

وفي الحدثان نسوة آل حرب      بمقدار سمدن له سمودا  
فرد شعورهن السود بیضا      ورد وجوههن البيض سودا

سمدن ای - زفن<sup>۱</sup> ونحن ورفعن ایدیهن والمعنی - انهم كانوا اذا سمعوا القرآن  
عارضوه بالغناء واللهو ليشغلوا الناس عن استماعه . وعن ابی هريرة قال - لما نزلت  
هذه الایة بکی اهل الصفة حتی جرى دموعهم علی خدودهم فلما سمع رسول الله (ص)  
حنینهم بکی معهم فبکینا بکائه ، فقال (ص) - لا یلج النار من بکی من خشية الله ولا یدخل  
الجنة مصر علی معصية الله ولولم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ثم یغفر لهم .

و روى ان النبی (ص) نزل علیه جبرئیل و عنده رجل یبکی فقال له - من  
هذا ، فقال - فلان ، فقال جبرئیل - انا نزن اعمال بنی آدم کلّها الا البكاء فان الله عز وجل  
لیطفی بالدمعة بحورا من نیران جهنم . وروی ان النبی (ص) ما رؤی ضاحکاً بعد نزول  
هذه الایة وقال (ص) - ان هذا القرآن نزل بحزن فاذا قرأتموه فابکوا فان لم تبکوا  
فتباکوا .

۱ - از زفن بمعنی رقص و دست افشائی .



« فاسجدوا لله واعبدوا » ای صلّوا لله و وحدوه. روى عكرمة عن ابن عباس قال - قرأ رسول الله (ص) سورة النجم فسجد فيها وسجد معه المسلمون والمشركون و الجن و الانس. وعن عبدالله قال - اول سورة انزلت فيها سجدة ، النجم فسجد رسول الله (ص) و سجد من خلفه الارجلا رايته اخذ كفاً من تراب فسجد عليه قرايته بعد ذلك قتل كافراً وهو امية بن خلف.

وعن زيد بن ثابت قال - قرأت على النبي (ص) والنجم فلم يسجد فيها وهذا دليل على ان سجود التلاوة غير واجب وقال عمر بن الخطاب - ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و هو قول الشافعي واحمد وذهب قوم الى وجوب سجود التلاوة على القارئ والمستمع جميعاً وهو قول سفيان الثوري واصحاب الرأي<sup>۱</sup>.

### النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم. اسم يدلّ على جلال من لم يزل. اسم يخبر عن جمال من لم يزل. اسم ينبّه على اقبال من لم يزل. اسم يشير الى افضل من لم يزل. فالعارف شهد جلاله قطاش والصفى شهد جماله فعاش والوئى شهد اقباله فارتاش<sup>(۲)</sup>. نام خداوندى كه اورا جلال بی زوال است و جمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوزاست و جمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال او آسایش جان مستحان. جلال او غارت کننده دلی كه درو رخت نهده ، جمال او چون جلوه گردد غمان از دل بر کند.

عارف بجلال او نگرد بنالد ، محب بجمال او نگرد بنازد. آن یکی میناند از بیم فصال ، این یکی می نازد بامید وصال . بیچاره کسی كه نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جمال او اثر بیند.

می نداند كه این نام كهسار را بلائه آرد ، و دلی بیداران را بناله آرد . سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت ربید. دلپاء عارفان بجوش آرد عاصیانرا بفریاد و خروش آرد.

۱ - در فقه شیعه امامیه نیز بهنگام قرائت و با سماع و یا تلاوت آیت سورة النجم سجود واجب است ۲ - ارتیاش رفاه و خوشی و شاید مأخوذ از ارتش الله زید - نمتبش.

نام تو بصد معنی تقاش نگارند      بریاد تو و نام تومی جان بسپارند  
آن عزیزی پیوسته در همه حال بهمه اوقات این نام همی گفت ، بعد از  
وفات او بخواب دیدند که حالت چیست ، گفت -

نجوت من الجحیم و وصلت الی دارالنعم بركة بسم الله الرحمن الرحيم .  
رستم از جحیم . رسیدم بدارالنعم از برکات این نام عظیم . و یاد کردیم :  
بسم الله الرحمن الرحيم .

« و النجم اذا هوى » بدان که حق جل و جلاله و تقدست اسماؤه اندرین  
سوره ، از معراج مهتر عالم میدولد آدم و سفر کردن وی بآسمان و باز گشتن از مشاهده  
و عیان خبر داد تا امت وی بدانستن این قصه روح را روح دهند و دل را نور و سرور  
افزایند . در ابتداء سوره بنی اسرائیل قصه رفتن وی یاد کرد و تعظیم آنرا تنزیه خود  
جل جلاله در پیش داشت :

« سبحان الذی اسرى بعبده » . و اندرین سوره باز گشت وی از حضرت بیان  
کرد و تشریف او را بشخص قسم یاد کرد گفت : « و النجم اذا هوى » .

بآن ستاره روشن ، بآن ماه دو هفته ، بآن چراغ افروخته ، آنکه که از حضرت عیان  
باز گشت ، شخص او مقام قربت دیده ، دل او روح مشاهدت یافته ، سر او بدولت  
مواصلت رسیده ، در خلوت او لدنی بر بساط انبساط راز شنیده .

و بدانک رفتن آن سید بآن منزل غریب نبود ، اما آرام وی درین منزل  
عجیب بود ، زیرا که خلق عالم در ظلمت بعد بودند و آن مهتر در نور زلفت و قربت  
بود . چون آن مهتر عالم جبرئیل را در مقام معلوم خود بگذاشت و برگشت ،  
اسرار انوار ظاهر و باطن او را بجذب حضرت سپرد ، تا اندر دریا نور و بحر عظمت غوص  
کرد و رقرق شرف را بپای همت بسپرد و چنانک مغناطیس آهن را بخود جذب کند ،  
شرفات<sup>۱</sup> عرش مجید آن مهتر را بخود جذب کرد و از عرش مجید قصد حضرت قاب  
قوسین کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهده جلال  
تکیه گاه ساخت ، تنزیل عزیز این اسرار در رموز این کلمات بیان کرد که :

۱ - شرفات جمع شرفه بمعنی قصر و بلندترین قسمت یک کاخ بزرگ.

« ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى ».

از جمله خلائق ، در عالم حقایق ، کسی بزرگوارتر از محمد مصطفی نبود .  
مراد اصلی از حکم الهی بر وفق علم ازلی ابداع حالت و اظهار جلالت آن مهتر بود .  
اول جوهری که از امر کن خلعت یافت و آفتاب لطف حق بر او تافت ، جان پاک آن  
مهتر بود .

هنوز نه عرش بود نه فرش ، نه زحمت شب و نه رحمت روز ، که صنع الهی  
مرو را از مستودع علم ازل بمستقر مجدابد آورد و در روضه رضا بر مقام مشاهده  
اورا جلوه کرد و هر چه بعد از وجود گشت طفیل وجود او بود و هر چه بوهم خلق  
در آید از الفت و زلفت و رأفت و رحمت و سیادت و سعادت ، بر فرق ذات و صفات او نثار  
کرد ، آنکه مر او را بقلب آدم صفی در آورد و بمدارج تلوین و مناہج تمکین گذر  
داد و در مسند رسالت بنشانند و مرو را امر کرد تا خلائق را بحضرت دین دعوت  
کند . گم شدگان را براه باز آورد و روندگان را بدرگاه خواند .

گوئی بازی بود آن مهتر بر دست فضل آموخته ، بر بساط قربت و زلفت  
پرورش داده ، و از جمعیت مشاهده اورا بتفرقه دعوت در آورده تا عالمی را صید کند ،  
همه را پیش لطف و قهر حق بدارد . امروز همه را بشریعت شکار خود گرداند و فردا  
در مقام شفاعت همه را بحق سپارد .

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت  
کردند ، از هر گوشه<sup>۱</sup> طلیعه بلا سر بر آورد و از آسمان فطرت باران محنت یاریدن  
گرفت ، قرآن قدیم از قصه غصه ایشان چنین خبر میدهد که :

« ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع » وقال تعالی - « لتبلون فی امواتکم  
وانفسکم ... الآية » .

ای جوانمرد ، هر که خیمه بر سر کوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن  
جفا چاره نبود . مادام تا قدم در عالم عافیت داری ، همه عالم بساط تو بود ، چون قدم  
در عالم عشق نهادی ، بزنجیر زحیرت<sup>۲</sup> بر عقابین<sup>۳</sup> بلا پیچند و از حلقه دربی نیازی ،  
حلق نیازت را بر آویزند .

۱ - در نسخه ج : از بهر گوشه . ۲ - کنایه . ۳ - عقابین : خورهای آهنین .



اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار ، ندآء هل من مزید می زنی ورنه  
که ازالم زخم تیغ قهر ، لاطاقة برآری . تازیانه عتاب برسرت فرو گذارند و گویند :  
چون دانستی که نیست مهر تو درست      چند نیت هوآء ما نیایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت و عزیزان حضرت نبوة بغایت رسید واذی  
کفار و طعن ایشان از حد در گذشت ، فرمان آمد بجبرئیل پیک حضرت ، برید رحمت  
سفیر رسالت که - ای جبرئیل دلها آن مؤمنان و عزیزان صحابه در حیرت و غصه مانده  
و سینه هاشان معدن اندوه و حسرت شده ، مانا که خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف  
کرم<sup>۱</sup> که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته ایم و آن طرف و غرف که نام  
زدایشان کرده ایم ، برخیز و طبقات آسمان گذار کن و به عالم سفلی سفری کن ، بدرگاه  
محمد عربی شو ، آن مهتر عالم و سید ولد آدم که پیغامبر ایشانست و پیغام رسان  
ما ، بگوی تا بحضرت آید و مال و مرجع ایشان بیند و آن و ناز و نعیم و فوز عظیم  
که ایشانرا ساخته باز گوید و دل ایشانرا مرهم نهد ، تا آن مشقت و بلا که در دنیا  
می کشند بامید این کرامت و عطا برایشان آسان شود .

ای محمد ، یاران خود را گوی - از حلاوت حلوا وصال<sup>۲</sup> کسی خبر دارد  
که تلخی حنظل فراق چشیده باشد .

آنکس که طمع دارد بملک کبیر ، در جوار خداوند کریم ، بردیدار و رضا  
ذوالجلال عظیم ، کم از آن نباشد که درین زندان دنیا ، روزی چند ، بار محنت بکشد  
و بامید آن نعمت ، این محنت دولت انگارد .

چنانک آن پیر طریقت گفته - الهی ، بر امید وصل چندان اشک باریدم که  
بر آب چشم خویش تخم درد بکاریدم ،

و سعادت ازلی دریابم      این درد پسندیدم  
و ر دیده من روزی بر تو آید      آن محنت همه دولت انگاریدم .

در خبرست که - **مصطفی** (ص) بامداد آن روز که شبانگاه بمعراج بود از

۱ - کذا . . . و ظاهراً انواع نعم صحیح است ، تطابق قافیه نعم و کرم نیز مؤید آنست .

۲ - در نسخه ح : حلواء وصال

بدایت سفر خود بر زمین تابه بیت مقدس خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند و قبول کردند و این خبر در مکه منتشر گشت و ابوبکر صدیق آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، بوجہل چون این خبر بشنید، باخود گفت - اگر هیچ ممکن شود که بوبکر را از اتباع محمد بسبی برتوان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه بوبکر شد، مرورا گفت - ای پسر بوقحافه، این یارتو محمد محالی میگوید که هیچ عاقل مرا آنرا قبول نکند، میگوید - دوش ازین مسجد برفته ام و به بیت مقدس شدم و هم در شب بازآمده ام، یا بابکر تو باور کن که اندر شبی کسی از مکه به بیت مقدس شود و هم در شب باز آید...؟ که یک ماهه را هست مر کاروان را و مر مرد رونده را، اگر باور داری این خبر محال، در نقصان عقل تو هیچ شک نبود. صدیق<sup>۱</sup> بوبکر مرورا تلقین داد، جوابی محترز، بیانی ملخص، گفت - ان قال هو فقد صدق. ای اباجہل اگر این چه<sup>۲</sup> تو میگوئی محمد گوید، راست گوید. بوجہل از او نومید گشت و بوبکر بشتاب آمد بنزدیک رسول و پیش از آنکه بنشت، صادق وار وعاشق وار گفت - یا رسول الله مرا خبر ده از آن سفر دوشین تو.

گفت - یا بابکر دوش جبرئیل آمد و براق آورد و مرا به بیت مقدس برد، ارواح پاک انبیارا دیدم و سادات ملاء اعلی، و ایشانرا امامی کردم و از آنجا بخطه ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم و هم در شب بخطه مکه باز آمدم.

بوبکر گفت - صدقت یا رسول الله، بعزت آن خداوند که ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت و شخص اندرین سفر از مکانی بمکانی برده اند، جان مرا اندر صحبت و خدمت توهمی برده اند، سفر تو بصورت و قالب بوده و سفر من در خدمت تو بجان و سر بوده. مرا بخواب نمودند در خدمت تو و ترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، جبرئیل امین آمد و آیت آورد - «والذی جاء بالصدق و صدق به»

از این روز<sup>۳</sup> باز لقب بوبکر، صدیق گشت و تاقیہ "ساعة اهل سنت و جماعت"

۱ - در نسخه ج : صدق آمده و مسلماً غلط است. ۲ - نسخه ج : اگر آنج ۳ - در نسخه ج :

اقتدا بوی دارند در تصدیق معراج، و تمامی قصه معراج و لطائف و حقائق آن در افتتاح **سورة بنی اسرائیل** بشرح گفته ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید - روایت کرده اند که شب معراج چون آن مهتر عالم خواست که پای در رکاب نهد براق از وی برسد، آن رسیدن براق از چه بود...؟  
جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر بر آورد و بنارزد و بخرامید، گفت - ای سید، مرا از تو اسیدی باید که بعد از این روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانکه امشب به بیت مقدس می شوی، باید که آنروز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هر که در شب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد با وی تحقیق کرد و برآفت نبوت و شفقت رسالت گفت که - در قیامت مرکب من تو باشی. آنکه گفت - ای مهتر عالم باین همه از تو یاد گاری خواهم تا برگردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دو تار موی بوی بخشید، براق آنرا بدست نیاز برگردن خود بست و تا قیام الساعة در خمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته اند که - براق گفت که - از آن پر میدم که از دست وی بوی بت همی آید و جبرئیل از رسول سؤال کرد که - این چون است و رسول گفت - روزی به بتی برگزیدم و دست فرا کردم و گفتم بیچاره بت نداند که ویرا که می پرستد و بیچاره تر آنکس که ویرا پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده اند لکن ناقل معتمد نیست و این جواب درست نیست جواب درست آنست که اول گفتم.

اگر کسی گوید - چه حکمت بود که شب معراج موسی علیه السلام با وی سخن گفت در طلب تخفیف نماز و هیچ پیغامبر دیگر نگفت.

جواب آنست که موسی صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت کسی بلندتر از مرتبت او نیست و معراج کس و رآء معراج او نیست، اما معراج موسی تا طور بود و معراج محمد تا بساط نور بود و موسی را چهل روز



روژه فرمودند و چون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتزمات او بعضی بایجاب مقرون داشتند بعضی نه.

و محمد (ص) که در یتیم بحر فطرت بود ، او را خواب آلود بحضرت بردند و در یک لحظه چندین بار تخفیف خواست همه باجابت مقرون گردانیدند ، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت **مصطفی** (ص) و استغفار کند از آن گفت که - جوانی را از سرما در گذارنیدند.

و از این عجبر که موسی چون دیدار خواست که - « ارنی انظر الیک » ، او را بصمصاء غیرت « لن ترانی » جواب دادند ، پس چون تاوان زده آن سؤال گشت بغراست « تبت الیک » وادید آمد ، باز چون نوبت بمصطفی (ص) رسید دیده وی را توتیاء غیرت « لاتمدن عینیک » در کشیدند ، گفتند - ای محمد دیده که بآن دیده ما را خواهی دید نگر بعاریت بکس ندهی . مهتر ، عصابه عزت : « ما زاغ البصر وما طغی » بر دیده خود بست ، بزبان حال گفت :

بربنده چشم خویش نگشایم نیز      تاروز زیارت تو ای یار عزیز  
لاجرم چون حاضر حضرت گشت ، جلال و جمال ذوالجلال بر دیده او کشف کردند که :

« ما کذب الفؤاد ما رای » شعر :

همه تنم دل گردد چو با تو را از کنم      همه جمال تو بینم چو دیده باز کنم

ان تذکرته فکلی قلوب      و ان تأمته فکلی عیون<sup>۱</sup>

گفته اند موسی چون از حضرت مناجات باز گشت با وی نور عبیت بود و عظمت ، لاجرم هر که در وی نگریست نایبنا گشت ، باز **مصطفی** (ص) چون از حضرت مشاهدت باز گشت با وی نور انس بود ، تا هر که در وی نگریست بیتائی وی بینزود . آن مقام اهل تلوین است و این مقام ارباب تمکین .

قوله تعالی : « فاوحی الی عبده ما اوحی » هر چند که این سخن سر بسته گفت و سبهم فرو گذاشت تعظیم آن حال را و بزرگواری قدر **مصطفی** را (ص) ، اما در بعضی

۱ - وجود او در آغاز مصرع دوم مخربوزن شعر است نکتی در هر دو نسخه بود و ضبط شده .

کتاب آورده‌اند که - قومی از یاران پرسیدند از **مصطفی (ص)** که این وحی چه بود، و **مصطفی** آن قدر که حوصله ایشان بر تافت بیان کرد گفت - رب العالمین از امت من گله کرد گفت - یا محمد، من که خداوند بنیک عهدی خود برای امت تو در دوزخ هیچ درک نیافریده‌ام و ایشان به بد عهدی<sup>۱</sup> خود خویشان را بجهد در دوزخ افکنند<sup>۲</sup>. یا محمد، معز و مدل منم. عزیز اوست که من عزیز کنم، ذلیل اوست که من ذلیل کنم، ایشان عز از جای دیگر می‌جویند و ذل از جای دیگر می‌بینند.

یا محمد، عمل فردا امروز از ایشان نمی‌خواهم و ایشان رزق فردا امروز می‌جویند از من.<sup>۳</sup>

یا محمد، رزقی که ایشان را نام زد کرده‌ام بدیگری ندهم و ایشان عملی که حق ماست و سزا ما، بر یا بدیگری می‌دهند.

یا محمد، نعمت از ماست و دیگری را شکرمی‌کنند.

یا محمد؛ با این همه اطلب العلل لغفران امتک، بهانه جویم تا ایشان را بآن بهانه پیامرزم.

یا محمد، لولانی احب المعاتبة لما حاسبتهم، اگر نه آن بودی که دوست دارم با ایشان عتاب کردن و با ایشان سخن گفتن و رنه خود حساب ایشان نکردمی. یا محمد، با استهاء<sup>۴</sup> پیشین چهار چیز کردم که با امت تو نکردم:

قومی را بزمین فرو بردم. قومی را صورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را باتش حریق هلاک کردم، و از بهر شرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.

یا محمد، این خلوت که ساختم با تو، بآن کردم تا با خلق نمایم که تو کیستی و با تو نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون از درگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت - بار خدایا، امت مرا جمله بمن بخش. فرمان آمد که - ای محمد امشب تنها آمده‌ای<sup>۵</sup>

۱ - در نسخه ج : بد عهدی . ۲ - در نسخه ج : می‌افکنند . ۳ - در نسخه ج : از من می‌خواهند.

۴ - در نسخه ج : با امتها پیشین . ۵ - در نسخه ج : آمده‌ای

دندان شزدا<sup>۱</sup> ترا ثلثی بخشیدم و فردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشیم ، تا عالمیان مرتبت و منزلت تو بنزدیک ما بدانند والله الموفق والمعين .

### سورة القمر

## النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .  
« اقتربت الساعة » نزدیک آمد رستاخیز ، « وانشق القمر (۱) » و باز شکافت ماه .

« و ان يروا آية » و اگرچه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ ،  
« يُعرضوا » روی گردانند [ و از آن غافل نشینند و نپذیرند ] ، « و يقولوا سحر مستمر<sup>(۲)</sup> » و گویند - این جادوئی است شدنی و تباه گشتی .

« و كذبوا » و دروغ زن گرفتند [ رسول را ] . « و اتبعوا أهواءهم » و بر پی هواء خود رفتند [ که کافر شدند ] . « و كل امر مستقر<sup>(۳)</sup> » و هر کاری آخر و رجای<sup>۲</sup> خویش آرام گیرد .

« و لقد جاءهم من الانباء » و آمد بایشان از اخبار [ پیشینیان ] ، « ما فيه مُزدجر<sup>(۴)</sup> » آنچه در آن جای آن هست که بآن [ از تکذیب پیغامبر ] و ایستند .  
« حكمة بالغة » [ ازین ] سخنی راست بر جای خویش رسیده که بحاجت خلق سپری ، « فما تغن النذر<sup>(۵)</sup> » و چه بکار آید آگاه کنندگان و بیم نمایندگان .

« فتولّ عنهم » روی گردان ازیشان و فرو گذار . « يوم يدع الداع » آن روز که باز خواند باز خواننده ای ، « الی شی نکر » با چیزی دشوار منکر .

« خُشعاً ابصارهم » فرو شکسته و فرو شده چشمنها ایشان ، « یخرجون من الاجداث » بیرون آیند از گورها خود ، « کأنهم جراد منتشر<sup>(۶)</sup> » گوئی که ایشان ملخا نند که می پراکنند .

۱ - انعام پس از اطعام ۲ - در نسخه ج بر جای .



« مَهْطَعِينَ إِلَى الدَّاعِ » بسوی اسرافیل می شتاونند ، چشمه‌ها دور بمانده ،  
 « يَقُولُ الْكَافِرُونَ » و ناگرویدگان می گویند - « هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ <sup>(۸)</sup> » اینت روزی  
 دشوار .

« كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ » [دروغ شمردند پیغام را] قوم نوح از پیش ،  
 « فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا » دروغ زن گرفتند رهی مارا ، « وَ قَالُوا مَجْنُونٌ » و گفتند که -  
 دیوانه است ، « وَازْدُجِرَ <sup>(۹)</sup> » و می ترسانیدند او را و می رانددند .

« فِدْعَا رَبِّهِ » خواند خداوند خویش را ، « أَنِّي مُغْلُوبٌ » که مرا کم  
 آوردند و باز شکستند ، « فَانْتَصَرَ <sup>(۱۰)</sup> » [مرا و دین خویش] را کین کش .  
 « فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ » باز گشادیم دره‌ها <sup>۱</sup> آسمان را . « بِمَاءِ  
 مِنْهُمْ <sup>(۱۱)</sup> » بآبی سخت بار بزور .

« وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ » و بر گشادیم زمین را . « عَيُونًا » چشمه چشمه .  
 « فَالْتَقَى الْمَاءُ » بهم آمد و درهم رسید [هر دو] آب [آب آسمان و آب زمین] ،  
 « عَلِيَّ أَمْرٍ قَدِ قَدِرَ <sup>(۱۲)</sup> » بر کاری و فرمانی باز انداخته و ساخته [چندی او و درنگ او] .  
 « وَ حَمَلْنَاهُ » و بر داشتیم نوح را « عَلٰى ذَاتِ الْوَاحِ وَ دُسَّرَ <sup>(۱۳)</sup> »  
 بر کشتی از تخته و میخ و رسن .

« تَجَرَّى بِأَعْيُنِنَا » که می رفت بر آب بردیدار دو عین ما . « جَزَاءً لِّمَن  
 كَانَ كُفْرًا <sup>(۱۴)</sup> » پاداش را از بهر آن [مرد] که بدو کافر شدند و ناسپاس .  
 « وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً » گذاشتیم کشتی را تا نشانی بود درین جهان از نخستین  
 کین کشیدن ما ، « فَهَلْ مِنْ مَّدْكَرٍ <sup>(۱۵)</sup> » هیچ بند بذیر هست ؟ ..  
 « فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذِيرٍ <sup>(۱۶)</sup> » چون بود گرفتن من و سر انجام  
 ترسانیدن من .

« وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ » آسان کردیم قرآن خواندن را و یاد  
 گرفتن را ، « فَهَلْ مِنْ مَّدْكَرٍ <sup>(۱۷)</sup> » هست جوینده علم [تایاری دهند او را بر یافت آن] .  
 « كَذَّبَتْ عَادٌ » دروغ زن گرفتند [رسول خویش را] عاد . « فَكَيْفَ كَانَ  
 عَذَابِي وَ نَذِيرٍ <sup>(۱۸)</sup> » چون بود گرفتن من و سر انجام ترسانیدن من .

«أَنَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا» فرو گشادیم و رایشان<sup>۱</sup> بادی سخت  
و سرد، «فِي يَوْمٍ نَحْسٍ» در روزی شوم «مُسْتَمِرًّا»<sup>(۱۹)</sup> «شَرَّ أَوْفَرَاخٍ وَ شَوْمٍ أَوْبِرْجَايَ»  
«تَنْزِعِ النَّاسَ» می در کشید مردمان را، «كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مَنْقَعَرٍ»<sup>(۲۰)</sup>  
گوئی که ایشان بنه‌اء خرما بنان‌اند، از زمین بر افتاده.

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذِيرِي»<sup>(۲۱)</sup> چون بود گرفتن من و بترسانیدن من.  
«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» آسان کردیم [قرآن خواندن را و] یاد  
داشتن را، «فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ»<sup>(۲۲)</sup> هیچ پند پذیر هست...؟.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ»<sup>(۲۳)</sup> دروغ زن گرفتند ثمود بیم نمایان را.  
«فَقَالُوا» گفتند - «أَبْشِرْنَا وَاحِدًا تَبْعَهُ» باش یک مرد<sup>۲</sup> از میان ما  
آن بود که ما را بر پس او باید رفت و فرمان او باید برد، «أَنَا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ  
وُسْعُرٌ»<sup>(۲۴)</sup> پس ما اکنون در خطایم و در پی هوشی.

«أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا» از میان ما همه، راست این پیغام برو  
او کردند، «بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ»<sup>(۲۵)</sup> نه که دروغ زنی است بطر گرفته.

«سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْآشِرِ»<sup>(۲۶)</sup> آری آگاه شند<sup>۳</sup> فردا که این  
کیست آن دروغ زن بطر گرفته.

«أَنَا مَرْسَلُوا النَّاقَةَ» مافرستده ماده شتریم. «فِتْنَةً لَهُمْ» آزمون ایشان را،  
«فَارْتَقِبْهُمْ» تو چشم و ریشان دار<sup>۴</sup> «وَاصْطَبِرْ»<sup>(۲۷)</sup> و شکبیا باش.

«وَنَبِّهِمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ» و خبر کن ایشان را که آب بر بخش است  
بیان ایشان و میان شتر. «كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضَرٌ»<sup>(۲۸)</sup> هر نصیبی بآن آمدنی‌اند [یک  
روز شتر بآن آید و یک روز ایشان بآن آیند].

«فَنَادُوا صَاحِبِهِمْ» آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را،  
«فَتَعَاطَى فَعَقَرُ»<sup>(۲۹)</sup> دست برد ناقه را و بی زد.

«فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نَذِيرِي»<sup>(۳۰)</sup> چون بود گرفتن من و ترسانیدن من.

۱ - در نسخه ج : برایشان ۲ - در نسخه ج : یک مردم ۳ - در نسخه ج : تونه ۴ - در نسخه ج : بر ایشان دار

« اَنَا ارسلنا عليهم صيحة واحدة » فرو گشادیم و رایشان<sup>۱</sup> یک بانگ .  
 « فکانوا کهمشیم المحتظر (۳۱) » همچون برگ ریزیده سایه و ان، که سایه و ان  
 سازنده سازد<sup>۲</sup> گشتند .

« ولقد یسرنا القرآن للذکر » آسان کردیم [قرآن خواندن را] و یادداشت  
 را . « فهل من مدکر (۳۲) » هست هیچ پند پذیر...؟ .

« کذبت قوم لوط بالنذر (۳۳) » دروغ زن گرفتند قوم لوط ترساننده  
 خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را .

« اَنَا ارسلنا عليهم حاصبا » ما فرو گشادیم و رایشان<sup>۳</sup> سنگ باران  
 « الا آل لوط » مگر کسان لوط ، « نجیناهم بسحر (۳۴) » باز رهانیدیم ایشانرا  
 و از میان ایشان بیرون بردیم باآخر شب .

« نعمة من عندنا » بنیکوکاری از نزدیک ما ، « كذلك نجزي من  
 شکر (۳۵) » همچنین پاداش دهیم سپاس دار را .

« و لقد انذرهم بطشتنا » و لوط ایشانرا ترسانید از بگرفتن ما ، « فتماروا  
 بالنذر (۳۶) » پیکار کردند باگاه کنندگان ما .

« و لقد راودوه عن ضیفه » لوط را از مهمانان او می و آموختند .  
 « فطمسنا أعینهم » ناپیدا کردیم چشمها ایشانرا ، « فذوقوا عذابی و نذر (۳۷) »  
 چشید عذاب من و ترسانیدن من .

« و لقد صبحهم بكرة » بامداد کرد و رایشان<sup>۴</sup> بامدادان ، « عذاب  
 مستقر (۳۸) » عذابی پاینده جاوید .

« فذوقوا عذابی و نذر (۳۹) » چشید عذاب من و ترسانیدن من .  
 « و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر (۴۰) » آسان کردیم این  
 قرآن [خواندن را] و یادداشت را ، هست هیچ پند پذیری...؟ .

« و لقد جاء آل فرعون النذر (۴۱) » آمد بکسان فرعون آگاه کنندگان .

۱ - در نسخه ج : برایشان ۲ - در نسخه ج : سازند ۳ - در نسخه ج : برایشان ۴ - در نسخه ج :  
 بیکانه کردند ۵ - در نسخه ج : برایشان .



«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلِمًا» دروغ زن گرفتند [و کافر شدند] بنشانها و سخنان ما همه، «فَاخْذُنَا هُمْ» فرا گرفتیم ایشانرا، «أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ<sup>(۴۲)</sup>» چنانکه سخت گیر فراخ توان گیرد.

«أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَمْ» باش ناگرویدگان شما به اند ازیشان همه، «إِن لَّكُمْ بَرَاءَةٌ» یا شما را براءة نامه ایست<sup>۱</sup> از عذاب، «فِي الزَّبْرِ<sup>(۴۳)</sup>» در نامها [که بر پیغامبران فرستادم].

«إِن يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ<sup>(۴۴)</sup>» می گویند ما همام پشت ایم<sup>۲</sup> یک دیگر را کین کشر [از محمد]، «سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ» آری بر تازند و باز شکنند آن همام پستان<sup>۳</sup> انبوه را، «وَيُؤْتُونَ الدَّبْرَ<sup>(۴۵)</sup>» و پشت بر گردانند [گریختن را].

«بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ» بلکه رستاخیز روز وعده [ماست با] ایشان «وَالسَّاعَةِ آدِهِي وَامْرُؤٌ<sup>(۴۶)</sup>» و رستاخیز صعبتر و بی سامان تر<sup>۴</sup> و تلختر از همه.

«إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ<sup>(۴۷)</sup>» بدان دربی راهی اند و در بیهوشی و سبکساری.

«يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ» آن روز که ایشانرا می کشند در آتش، «عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ» بر رویها ایشان، «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ<sup>(۴۸)</sup>» [و ایشانرا گویند] چشید زور زخم دوزخ.

«أَنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقْنَاهُ بِقَدَرٍ<sup>(۴۹)</sup>» ما هر چیزی را بیافریدیم باندازه و دانش. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» و نیست فرمان ما سگریکی، یک سخن. یک بار، «كَلِمَاحٍ بِالْبَصَرِ<sup>(۵۰)</sup>» چون یکتا دیدن که نگریستن تاود.

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» و هلاک کردیم چون شما یان فراوان. «فَهَلْ مِنْ مُّدَّكَرٍ<sup>(۵۱)</sup>» هیچ پند پذیر هست...؟

«وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ» و هر کردار که کردند [آن اشباع] «فِي الزَّبْرِ<sup>(۵۲)</sup>» آن همه در نامها کردار ایشانست نافراموش و بریشان نوشته.

۱ - در نسخه ج : براءة ، نامه ای است . ۲ - در نسخه ج : هم پشت . ۳ - در نسخه ج : هم پستان . ۴ - در نسخه ج : بی پایان تر .

«وَكُلٌّ صَغِيرٌ وَكَبِيرٌ مُسْتَطَرٌّ»<sup>(۳)</sup> و هر خرد و بزرگ [از کردار ایشان همه و رایشان]<sup>۱</sup> نوشته.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ»<sup>(۴)</sup> بر هیز گاران در بهشته‌ها اند و در جویها.  
«فِي مَقْعَدٍ صَدَقَ» در نشستگاه بر راستی راست نشینان را، «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»<sup>(۵)</sup> بنزدیک پادشاه فراخ توان.

## النوبة الثانية

این سوره هزار و چهارصد و بیست و سه حرف است و سیصد و دو کلمه و پنجاه و پنج آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهور مفسران آنرا مکی شمرند مگر ابن عباس که آنرا مدنی شمرد.

و درین سوره منسوخ یک آیت است: «قَتُولُ عَنْهُمْ بَوْمٌ يَدْعُ الدَّاعَ إِلَى شَيْءٍ نَكَرٍ» اول آیت منسوخ است بآیت سیف و آخر آیت محکم.

و در فضیلت سوره، ابی بن کعب گفت - قال رسول الله (ص) - من قرأ سورة اقتربت الساعة في كلِّ غيبٍ، بُعث يوم القيمة و وجهه على صورة القمر ليلة البدر، و من قرأ فی كلِّ ليلة، كان افضل، وجاء يوم القيامة و وجهه مسفر على وجوه الخلائق يوم القيمة.

قوله: «اقتربت الساعة و انشق القمر» خبر درست است از عبد الله بن مسعود گفت - اهل مکه از رسول خدا در خواستند - تا ایشانرا آیتی نماید، یعنی - بر صدق نبوت خویش، گفتند - خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدو نیم گشت. ابن مسعود گفت - کوه حرا را دیدم میان دو نیمه قمر، بروایتی دیگر گفت - یک نیمه بالا کوه دیدم و یک نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر - یک نیمه بر کوه قعیقعان<sup>۲</sup> دیدند و یک نیمه بر کوه بوقبیس، و رسول خدا در آن حال گفت - اشهدوا اشهدوا.

۱ - در نسخه ج: بریتان. ۲ - قیعمان کوهیست در مکه (از اقرب الموارد).

انس مالک گفت - انشق القمر علی عهد رسول الله ( ص ) و هو بمكة مرتین یعنی - فی وقت واحد ، کانهما التاما ثم انشق المرة الثانية . انس مالک گفت - دو بار شکافته شد ماه در آن یک شب ، در آن یک وقت : یک بار شکافته گشت بدو نیم شد ، سپس با هم شد هر دو نیمه ، و دیگر باره هم در آن وقت شکافته گشت ، قریش گفتند - هذا سحر ابن ابی کبشة سالوا السفار<sup>۱</sup> فاسئلوهم فقالوا لهم - قدر ایناه فانزل الله عز وجل - « اقتربت الساعة و انشق القمر » . فی الکلام تقدیم و تأخیر تأویله و الله اعلم - انشق القمر و اقتربت الساعة ، کان فی علم الله عز وجل ان من آیات اقتراب الساعة انشقاق القمر فی آخر الزمان .

روی ان حذیفة خطب فقال - الا ان الله يقول - « اقتربت الساعة و انشق القمر » الا وان الساعة قد قربت الا وان القمر قد انشق . الا وان الدینا قد آذنت بفراق ، الا وان المضمار الیوم وغداً السباق ، الا وان الغایة النار و السابق من سبق الی الجنة . قیل لبعض الرواة - ایستبق الناس غدا فقال - انما هو السابق بالاعمال .

« و ان یروا آیه » تدل علی صدق النبی ( ص ) « یعرضوا » عنها و عن الایمان بها « ویقولوا سحر مستمر » ای - ذاهب ببطل لا یبقی ، من قولهم مرأشیء و استمراری - ذهب ، مثل قولهم : قر و استقر ، وقیل - مستمر ای - قوی شدد بعمو کل سحر من قولهم : مر الحبل اذا صلب و انتد و امره اذا احکم مثله . و استمرارشیء اذا قوی و استحکم . « و کذبوا و اتبعوا اهلهم » ای - کذبوا النبی ( ص ) و ما عدینوا من قدرة الله عز وجل و اتبعوا ما زین لهم الشیطان من الباطل . « و کل امر مستقر » اما امر الدنیا فسیظهر فیشت الحق و یزهد الباطل و اما امر الآخرة فسیبتی من نواب او عتاب . هر کاری آخر و رجای<sup>۲</sup> خویش قرار گیرد آنچه این جنائی است فرا دید آید ، راستی کار راست و ناراستی کار ناراست . و اما آن جنائی ، قرار گیرد نیک بخت در باداش نیک بختی خویش ، و بد بخت در باداش بد بختی خویش . وقیل - « و کل امر مستقر » ای - کل ما قدر کائن واقع لامحالة وقیل - کل امر منته انی غایة لان الشیء اذا انتهى الی غایته استقر و ثبت .

۱ - عبارت منشوش است و ظاهر جنین بوده : فسروا سفر قفا و . وسعد . مسفرن ( زقج العروس )

۲ - در نسخ مج : برجای



« ولقد جائهم » یعنی - مشرکی مکہ « من الانبياء » ای - من اخبار الاسم المکذبة فی القرآن « ما فيه مزدجر » ای - ازدجار عن الکفر والمعاصی، تقول - زجرته و ازدجرته اذانهيته و وعظته و اصله مزجر لانه مفتعل من الزجر، جعلت التاء دالاً لأن التاء مهموسة والزای مجهورة . قوله : « حکمة بالغة » هذا بیان ما فی قوله : « ما فيه مزدجر » وقيل - معناه - هو حکمة بالغة ، ای - القرآن حکمة تامة فی الزجر وقيل - بالغة من الله اليکم « فماتغنى النذر » . يجوز ان يكون ما نقياً والمعنى - فليست تغني النذر، و يجوز ان يكون استفهاماً والمعنى - فای شيء تغني النذر اذا خالفوهم و کذبوهم . و النذر له وجهان : احدهما - انه جمع النذير والثاني - انه بمعنى الانذار كقوله : « فكيف كان عذابي ونذر » ای - عذابي و انذاری . و تمام هذا الكلام فی قوله : « وما تغني الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون » : چه بکار آید بیم نمودن و بیم نمایندگان قومی را که ایشان نمی خواهند گروید .

« فتول عنهم » فقد اذيت الرسالة ودعني وایاهم . وهذا تهديد وقيل - تول عنهم الى ان تؤمر بالقتال وتم الكلام ، ثم قال - « يوم يدع الداع » ای - اذ کر يوم يدع الداع و هو اسرافیل يدعو الاموات بالنفخ<sup>۱</sup> فی الصور و هو المنادی فی قوله : « و استمع يوم ينادی المنادی » قال مقاتل - ينفخ<sup>۱</sup> قائماً علی صخرة بيت المقدس . « الى شيء نکر » منکر فظيع لم يروا مثله فينكرونه استعظاماً . قرء ابن كثير - نکر بسكون الکاف و الآخرون بضمها و هو الشيء الکريه المنکر .

« خشعاً ابصارهم » قرأ ابو عمر و حمزة و الکسائي و يعقوب - خشعاً علی الواحد و قرأ الآخرون - خشعاً بضم الخاء و تشدید السين علی الجمع ای - ذلیلة ابصارهم عند رؤية العذاب و هو منصوب علی الحال و اضاف الى البصر لان ذلة الذلیل و عزة العزیز يتبين فی نظره ، « يخرجون من الاجداث » من القبور « كأنهم جراد منتشر » منبت حيارى، و مثله قوله : « كالفراس المبعوث » و اراد - انهم يخرجون فزعین لاجهة لاحد منهم يقصدها كالجراد لاجهة لها تكون مختلطة بعضها فی بعض .

« مهطعين الى الداع » ای - مسرعين الى صوت اسرافیل . اهطاع الرجل اسراعه

۱ - در نسخه ج : تنفخ آمده و چون مرجع ضمیر اسرافیل است مذکور بودن فعل متعین است .

فى المشى شاخصاً ببصره ، « يقول الكافرون هذا يوم عسر » صعب شديد ، لتوالى الشدائد عليهم . كقوله : « يوم عسير على الكافرين غير يسير » .

« كذبت قبلهم » اى - قبل اهل مكة « قوم نوح فكذبوا عبدنا » نوحاً والمعنى - كذبت قوم نوح بآياتنا فكذبوا رسولنا لاجل ذلك ، « وقالوا مجنون » اى - هومجنون ، « وازدجر » اى - زجر عن اداء الرسالة بالشتم وهدد بالقتل .

« وقالوا لئن لم تنته يا نوح لتكونن من المرجومين قدعاربهم » جاء فى التفسير ان الرجل من قوم نوح يلقى نوحاً عليه السلام فيخنقه حتى يخرمغشياً عليه فاذا افاق قال : « اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون » فلما بلغ تسعمئة وخمسين سنة « دعا ربه اننى مغلوب فانتصر » اى - بانى مغلوب مقهور « فانتصر » اى - فانتقم لى منهم .

« ففتحنا ابواب السماء » قال (ع) - فتحت السماء من المجرة و هى شرح السماء « بماء منهمر » منصّب انصباباً شديداً كما يسيل من افواه القرب . وقيل - بماء سائل خارج عن المعتاد لم ينقطع اربعين ليلة ولم يكن قطرات .

« وفجرنا الارض عيوناً » معناه - شققنا الارض عن الماء عيوناً تنبع منها فصارَت الارض كلها كالعيون ، « فالتقى الماء » يعنى - ماء السماء وماء الارض ، وانما قال - « فالتقى الماء » و الالتقاء بين الاثنين فصاعداً ، لان الماء يكون جمعاً وواحداً « على امر قد قدر » تاويله : قد قدر يقال - قدرت الامر وقدرته . اى - قدر فى الدوح المحفوظ . وقال مقاتل - قدر الله ان يكون الماء آن سواء فكانا على ما قدر . وقيل - معناه - على امر عرف الله مقداره ومبلغه . قال محمد بن كعب - كانت الاقوات قبل الاجساد وكان القدر قبل البلاء و تلا هذه الآية .

« وحملناه » يعنى - نوحاً ومن آمن معه « على ذات الواح » اى - على سفينة ذات الواح ، ذكر النعت وترك الاسم ، اراد بالالواح ، خشب السفينة العريضة « ودر » هى المسامير التى تشدّ بها الالواح واحدها دسار ودير . قال ابن عباس والحسن - الدسر - صدر السفينة وكلكلها<sup>٢</sup> وقال الضحاك - ضرافها .

« تجرى باعيننا » اى - بمرأى منا وبحفظنا . جزاء لمن كان كافر « من كناية

١ - عرب مجره را شرح نیز مينامد . ٢ - كلكل . [ككك] سينه وما بين دوتر قوه .

عن نوح عليه السلام وتقديره - كفر به قال الكسائي - كفرته و كفرت به لغتان اى - فعلنا ذلك ثواباً لمن كفر و جحد امره وهو نوح عليه السلام . و قيل - بمعنى ماء المصدر ، اى - جزاء لكفرهم و قرئ فى الشواذ - « جزاء لمن كان كفر » بفتحتين .

« ولقد تركناها » اى - تركنا السفينة « آية » عبرة ، قال قتاده ابقاه الله بياقردا من ارض الجزيرة عبرة « وآية » ، حتى نظرت اليها اوائل هذه الامة نظراً و كم من سفينة كانت بعدها قد صارت رماداً ، و قيل - بقيت خشبه من سفينة نوح هى فى الكعبة الآن وهى ساجدة غرست حتى ترعرعت اربعين سنة ثم قطعت فتركت حتى يست اربعين سنة . و قيل - معناه - تركنا امثالها من السفن آية ، يعنى - سفن الدنيا هى تذكرة سفينة نوح . كانت هى اول سفينة فى الدنيا ، علم صنعتها جبرئيل نوحاً و كان نوح نجاراً ، « فهل من مدكر » اى - هل من متعظ يتعظ ويعتبر فيخاف مثل عقوبتهم ، اصله مذكر ، مفتعل من الذكر .

« فكيف كان عذابي ونذر » اى - انذارى . قال الفرأء - الانذار والنذر مصدران ، تقول العرب - انذرت انذاراً ونذرا كقولهم : انفقت انفاقاً ونفقة و ايقنت ايقاناً و يقيناً ، اقيم الاسم مقام المصدر . و قيل - النذر جمع النذير يعنى - فكيف كان حال نذرى ، استفهام تعظيم و تخويف لمن يؤمن بمحمد (ص) . و كرر هذه الكلمات لان كل واحد وقع مع قصة اخرى فلم يكن تكراراً فى المعنى .

« ولقد يسرنا القرآن » يسرنا بلسانك و سهلنا قرأته و تلاوته ولولا ذلك ما اطاق العباد ان يتكلموا بكلام الله ، و الذكر - التلاوة والحفظ كلاهما ، لا تكاد تجد كتاباً من كتب الله عز وجل محفوظاً غير القرآن يحفظه الصبى والكبير والعربى والعجمى والامسى والبلخ ، وسائر كتب الله يقرأونه نظراً . و قيل - يسرنا استنباط معانيه و سهلنا علم ما فيه « فهل من مدكر » اى - هل من طالب علم فيعان عليه . وهذا حث على الذكر لانه طريق للعلم .

« كذبت عاد فكيف عذابي ونذر » .

« انا ارسلنا عليهم ريحاً صرصراً » الصرصر الشديد الصوت البارد ، والصر البرد .



وقيل - هي ریح الدبور، « فی يوم نحس » ای - مشئوم « مستمر » دائم الشؤم ثابت الشر استمر عليهم سبع لیل وثمانية ايام. وقيل - استمر بهم العذاب الى نار جهنم، وقيل - مستمر شديد ماض على الصغیر و الكبير ولم یبق منهم احداً. وقيل - المستمر - المرو كان يوم الاربعاء آخر الشهر وروی انه كان آخر ايامهم الثمانية فی العذاب يوم الاربعاء و كان سلخ صفرو هي الحسوم فی سورة الحاقة.

« تنزع الناس » تطلع الناس من اماكنهم فترمی بهم على رؤوسهم فتدق رقابهم. وقيل - كانوا استروا عن الریح بحفر حفروها وتغطوا فيها، فنزعتهم الریح من تلك الحفر وصرعتهم موتی، « كأنهم اعجاز نخل منقعر » ای - اصول نخل منقلع من مكانه سافط على الارض. وقيل - كانت الریح تطلع رؤوسهم من مناكبهم ثم تلقيهم اجساماً بلا رؤوس كاعجاز النخل التي قطعت رؤوسها. والنخل یدكر ویؤنث فذكرها هنا وانث فی الحاقة: « اعجاز نخل خاوية ». فالهاتل - كان طول اواحد منهم اثني عشر ذراعاً وقيل - اربعون وقيل - ستون وقيل - ثمانون. وفي النقص - ان سبعة فهم قاموا مصطفين على باب الشعب یردوا الریح عن فی الشعب من العیال فجعلت تجعفهم ارجل رجلا حتى هلكوا.

« فكيف كان عذابي ونذر » اعاد فی قصة عاد مرتين قیل - الاول فی الدنيا والثانی فی العقبی كما قال فی موضع آخر:

« لنذيتهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنيا ونعذاب الآخرة الخزی ».

وقيل - الاول - لتحذیرهم قبل هلاكهم والثانی - لتحذیر شيرهم بهم بعد هلاكهم.

« ولقد یسرنا القرآن للذكر فهل من مدکر ».

« كذبت ثمود بالتذر » التذر - الرسل وانما قل - بالذکر، لان من كذب رسولا

واحداً كان كمن كذب جميع الرسل.

« فقالوا ابشر آمنا واحداً، یعنی - صالحاً عليه السلام تتبعه ای - نحن جماعة

وهو واحد كيف تتبعه وليس له فضل علينا، انا اذا اتى ضال، ی - ذهب عن الصواب

« وُسْعُرٌ » ای - جنون . تقول العرب - ناقة مسعورة اذا كان بها جنون وقيل - السعرها هنا جمع السعير وهو نار جهنم فيكون هذا من قول الكفار كقوله : « قالوا تلك اذا كرامة خاسرة » . وقال بعض مشركي قريش - لئن كان ما يقوله محمد حقاً فنحن شر من الحمير . « ألقى الذكر عليه من بيننا » یعنی - انزل علیه الكتاب و الوحي من بیننا و کیف خص بالنبوة من بیننا ، « بل هو کذاب » فیما یدّعیه « اشر » ای بطر متکبر یرید ان يتعظم علينا بادعائه النبوة من بیننا .

« سيعلمون غداً من الكذاب الاشر » قرا ابن عامر و حمزة - سيعلمون بالنار على معنى - قال لهم صالح - سيعلمون غداً یعنی - يوم القيمة حين ينزل بهم العذاب وقيل - غداً یرید به يوم العذاب فی الدنيا .

« انا مرسلوا الناقة فتنة لهم » قال ابن عباس - سالوا صالحاً تعنتاً ان يخرج لهم ناقة حمراء<sup>۱</sup> عشر آء<sup>۲</sup> من صخرة ثم تضع حملها ثم ترد ماء هم فتشربه ثم تغدو عليهم بمثلها لبنا ، فاجاب الله صالحاً الى ذلك فقال - « انا مرسلوا الناقة » ای - باعثوها ومخرجوها من الهضبة<sup>۳</sup> التي سألوا « فتنة لهم » ای - امتحاناً و اختباراً لهم ، يؤمنوا او لا يؤمنوا « فارتقبهم » ای انتظار امرهم مع الناقة وما هم صانعون . وما يأول اليه عاقبة امرهم من عقر الناقة و هلاكهم « واصطبر » حتی یاتی حکمنا .

« ونبتهم ان الماء قسمة بينهم » لهم يوم و للناقة يوم و انما قال - « بينهم » على جمع العقلاء ، لان العرب اذا اخبرت عن بني آدم وعن البهائم غلبت بني آدم على البهائم « كل شرب مختصر » الشرب - النصيب من الماء والمختصر المحضور حضر واحتضر بمعنى واحد ، ای - يحضره من كانت نوبته فاذا كان يوم الناقة حضرت شربها ولا يحضرون واذا كان يومهم حضروا شربهم ولا تحضر الناقة ، ای - لا يزاحم البعض البعض كما قال فی سورة الشعراء - « لها شرب ولكم شرب يوم معلوم » .

وقال قتاده و مجاهد - معناه - اذا غابت الناقة حضرت الماء واذا حضرت الناقة الماء حضرتم اللبن فعلى هذا ، الشرب النصيب من الماء واللبن فمكثوا على ذلك زمناً ثم اجتمع تسعة نفر فتواطأوا على عقرها « فنادوا صاحبهم » یعنی - قد از بن سالف و كان

۱ - عشر آء ناقة حامل که ده یا هشت ماهه باشد . ۲ - هضبة کوه که ارتفاع آن زیاد نباشد .

اشقر ازرق ولذلك يقال له - احمر ثمود وقيل - اشام عاد يعنى - عاد الاخرة تشام به العرب الى اليوم « فتعاطى فعقر » يعنى - فتناول الناقة بسيفه فعقرها .

« فكيف كان عذابي ونذري » اى - عذابي اياهم وانذارى لهم ثم بين عذابهم .

فقال :

« انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة » اى - صاح بهم جبرئيل فما توا عن آخرهم . وقيل - كان صوت الفصيل ، « فكانوا كهشيم المحتظر » هشيم بمعنى مهشوم . اى مكسور وهو ما هشمته الريح والسابلة باقدامها من الورق اليابس . وعن ابن عباس فى قوله : « كهشيم المحتظر » قال - هو الرجل يجعل لغنمه حظيرة من الشجر والشوك دون السباع فما سقط من ذلك فداسته الغنم فهو الهشيم فالمحتظر صاحب الحظيرة والمحتظر بفتح الظاء اسم الحظيره وهو المكان الذى يجمع فيه من يابس النبت .

« ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر » .

« كذبت قوم لوط بالنذر » .

« انا ارسلنا عليهم حاصبا » اى - ريحا ترميهم بالحصباء وهى الحصى وقيل - سحابة تمطر عليهم الحصباء « الا آل لوط » يعنى - بناته ومن آمن به من ازواجهن « نجينا هم » من العذاب بسحر من الاسحار يعنى - عند السحر وهو آخر الليل ، « نعمة من عندنا » اى - جعلناه نعمة منا عليهم حيث انجينا هم « كذلك نجزي من شكر » اى - كما انعمنا على آل لوط نجزي من شكر نعمة ربه فاطاعه . وقيل - الشكر ها هنا التوحيد وهو فى القرآن كثير ، قال مقاتل - من وحده الله لم يعذبه مع المشركين .

« ولقد انذرهم » لوط « بطشتنا » شدة اخذنا و انتقامنا « فتماروا بالنذر »

اى - فكذبوا بانذاره وشكوا فيه وقيل - جادلوا لوطا فى الرسل الذين اتوه فى صورة الاضياف ليتمكنهم منهم وقيل - تماريهم قولهم : « اولم ننهك عن العالمين » وقولهم : « مالنا فى بناتك من حق » .

« ولقد راودوه عن ضيفه » اى - طالبوه و مألوه ان يخلى بينهم وبين اضيافه

لما يريدونه من الفاحشة « فطمسنا عينيهم » الطمس محو الاثر اى - صيرناها كسائر



الوجه لا يرى لها شق قيل في التفسير - لما قصدوا دار لوط وعالجوا الباب ليدخلوا ،  
 قالت الرسل للوط - خل بينهم وبين الدخول فدخلوا فمسح جبرئيل عليه السلام اعينهم  
 بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحيرين لا يهتدون الى الباب .  
 « فذوقوا عذابي ونذر » اي - قال الله لهم عند ذلك على لسان الملائكة - ذوقوا  
 جزاء معصية انذارى .

« ولقد صبحهم بكرة » اي - جاءهم العذاب وقت الصبح بكرة من الايام  
 « عذاب مستقر » دائم استقر فيهم حتى اهلكهم . وقيل - استقر بهم الى يوم القيمة .  
 « فذوقوا عذابي ونذر » كرر لان الشاني قام مقام قوله : « فكيف كان  
 عذابي ونذر » .

« ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر » .

« ولقد جاء آل فرعون النذر » يعني - موسى و هارون عليهما السلام .  
 « كذبوا باياتنا كلها » يجوز ان يكون الضمير لفرعون وآله والمراد بالآيات  
 الآيات التسع و عليه جمهور المفسرين و يجوز ان يتم الكلام على قوله : « النذر » ثم  
 قال - « كذبوا باياتنا » فيكون اخباراً عن جميع من تقدم ذكرهم و لهذا لم يأت بواو  
 العطف « فاخذناهم » بالعذاب « اخذ عزيز » غالب لا يغلب « مقتدر » قادر لا يعجزه شيء  
 كقوله : « ان اخذه اليم شديد اخذه راية - اخذاً وبيلاً » ثم خوف اهل مكة فقال -  
 « اكفاركم » يامعشر العرب « خير » اي - اشدواقوى « من اولئك » الكفار  
 الذين ذكرناهم وقد اهلكناهم جميعاً يعني - عاداً و ثمود و قوم لوط و آل فرعون  
 وهذا استفهام بمعنى الانكار اي - ليسوا باقوى منهم . « ام لكم برائة » من العذاب  
 في الكتب انه لن يصيبكم ما اصاب الامم الخالية .

« ام يقولون » يعني - كفار مكة « نحن جميع منتصر » اي - نحن يد واحدة على  
 من خالفنا ، منتصر من عادانا . وقيل - نحن كثير مجتمعون على الانتقام من محمد ولم  
 يقل - منتصرون ، لمواقفة رؤوس الآي .

قال الله تعالى - « سيهزم الجمع » قرأ يعقوب - ستهزم بالنون « الجمع » و نصب  
 يعني - جمع كفار مكة « و يولون الدبر » اي - الادبار .

فَوَحَّدَ لَاجِلِ رُؤُوسِ الْآيِ ، اخبر الله انهم يولّون ادبارهم منهزمين ،  
فصدّق الله وعده وهزمهم يوم بدر قال . سعيد بن المسيّب - سمعت عمر بن الخطاب  
يقول - لما نزلت - « سيهزم الجمع و يولون الدبر » كنت لا ادري اى جمع يهزم ،  
فلما كان يوم بدر رأيت النبى (ص) يلبس الدرع ويقول : « سيهزم الجمع و يولون  
الدبر » . وعن ابن عباس قال - قال النبى (ص) يوم بدر - اللهم انى انشدك عهدك  
ووعدك اللهم ان ثبثت لم تعبد بعد اليوم . فاخذ ابو بكر بيده فقال - حسبك يا رسول الله  
فقد الححت على ربك ، فخرج وهو يقول - « سيهزم الجمع و يولون الدبر » .  
« بل الساعة موعدهم » اى - القيامة موعدهم . اى - موعدهم عذابهم ،  
« والساعة ادهى وامر » اى - عذاب يوم القيامة اعظم بليّة وامر مذاقاً من الاسر والقتل  
يوم بدر .

« ان المجرمين » ، اى - المشركين « فى ضلال » عن الحق يعنى - فى الدنيا  
« وسعر » اى - فى عذاب النار فى الآخرة وقيل - فى ضلال وسعر اى - جنون ، جواب  
لقولهم : « انا اذا لفى ضلال وسعر » . قال محمد بن كعب القرظى - نزلت هذه الآيات  
الاربعة فى القدرية . ثم بين عذابهم فقال :

« يوم يسحبون فى النار على وجوههم » ، ويقال لهم - « ذوقوا مس سقر »  
اى - اصابة جهنم اياكم بالعذاب . وسقر من اسماء جنيته .

« انا كلّ شيء خلقناه بقدر » اى - كلّ ما خلقناه مقدور مكتوب فى السوح  
المحفوظ ، وقيل - كلّ ما خلقناه جعلناه على مقدار نعمه ، كقوله :  
« وكلّ شيء عنده بمقدار » .

وقيل - كلّ شيء خلقناه فهو على قدر ما اردناه . لا زائداً ولا ناقصاً .  
قال ابو هريرة - جاءت مشركوا قريش الى النبى (ص) ، يخاضعون له فى القدر  
فنزلت هذه الآية .

« ان المجرمين فى ضلال وسعر » اى قوله : « انا كلّ شيء خلقناه بقدر » .  
و روى مرفوعاً الى النبى (ص) ان هذه الآية نزلت فى الناس من آخر هذه  
الامة يكذبون بقدر الله . وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ، قال - سمعت رسول الله (ص)

يقول - كتب الله مقادير الخلائق كلها قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة . قال - وعرشه على الماء و قال رسول الله ( ص ) - « كل شيء بقدر » حتى العجز والكيس<sup>١</sup> .

وعن علي بن ابيطالب ( ع ) قال - قال رسول الله ( ص ) - لا يؤمن عبد حتى يؤمن با رب : يشهد ان لا اله الا الله ، واني رسول الله بعثني بالحق ، و يؤمن بالبعث بعد الموت ، و يؤمن بالقدر خيره وشره .

« و ما امرنا الا واحدة » ، اى - مرة واحدة والمعنى - « ما امرنا » للشيء اذا اردنا تكوينه ، الا كلمة واحدة وهى - كن فيكون بلا مراجعة و لا معالجة ، « كلمح بالبصر » اى - على قدر ما يلح احدكم يبصره فى السرعة . و عن ابن عباس قال - معناه - ان قضائى فى خلقى اسرع من لمح البصر ، و قيل - المراد بامرنا القيامة اى - ما امرنا لمجىء الساعة فى السرعة الا كلمح البصر كقوله : « و ما امر الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب » .

« ولقد اهلكنا اشياءكم » ، اى - امثالكم و نظراكم فى الكفر من الامم المتقدمة ، « فهل من مدكر » ، اى - متعظ يعلم ان ذلك حق فيخاف ويعتبر . « و كل شيء فعلوه » ، اى - فعله الاشياء من خير وشر ، « فى الزبر » اى - فى كتب الحفظة . و قيل - كان مكتوباً فى اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه ، ثم فسّر فقال - « و كل صغير و كبير » ، من اعمالهم ، « مستطر » مكتوب عليهم ، فى اللوح المحفوظ المستطر المسطور و المحنضر المحضور و اعاد الذكر لان الاول خاص و هذا عام . و قيل - « و كل صغير و كبير » من الارزاق و الآجال و الموت و الحياة و غير ذلك مكتوب .

« ان المتقين فى جنات ونهر » اى - انهار . فوحد لاجل رؤوس الآى و اراد انهار الجنة من الماء والخمر و اللبن والعسل . وقال الضحاك - « فى نهر » اى - فى ضياء و نور و سعة . و منه النهار و قرى فى الشواذ « و نهر » بضمين جمع نهار يعنى - لاليل لهم .



« فی مقعد صدق » ، ای - فی مجلس حق لا لغو فيه ولا تأثیم ، و قيل - فی صدق الله و عده اولیائه فيه فاكتفى بالمصدر . و المقعد موضع القعود و كذلك القعود . قال الصادق و قيل - سمی الجنة مقعد صدق لان كل قاعد علی سرور اوفی نعيم یزعج عن مقعده يوماً و یزاح عن مكانه الا القاعد فی نعيم الجنة ، تأویلہ - فی مقعد حقيقة ، « عندمليك مقتدر » ای - عند الله المالك القادر الذي لا یعجزه شيء .

## النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم ذابت اشباح الطالبين فی عرصة كبريائه . تفتطرت ارواح المریدین فی عزبائه احترقت قلوب المشتاقين فی تعزز جلاله و جماله و بیهائه . طربت اسرار الموحدين فی ذکر صفاته و اسمائه .

الله است که گم شدگان را آرد بر سر راه . شاهان از درگاه او برند حشمت و جاه . بر هر چیزی قادر است و بر هر شاهی شاه . دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه .

او که نه ویرا خواند ، خاسر کسی که اوست و کارش تباه .

آنست که رب العالمین فرمود : « ضلّ من تدعون الا اياه » .

رحمن است روزی گمار و دشمن پرور ، خالق خیر و شر ، سبد عین و اثر ، نگارنده آدم نه از مادر نه از پدر .

یکی را بینی در دنیا با منزلت و خطر و سینه او از حق بی خبر ، دیگری را بینی درخت ایمان در دل و داغ آشنائی برجگر ، نه کفش درپای و نه دستار بر سر . آنست که رب العزه میفرماید : « انا کلشیء خلقتاه بقدر » .

رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم ، مؤمنان را رهاند از نار جحیم ، بخلق فرستاد رسولی کریم . بستود او را بخلق عظیم . برو خطبه کرد که :

« حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم » .

قوله : « اقتربت الساعة و انشق القمر » شور از جانها بیگانگان برخاست ، دود حسد از سینهاشان برآمد ، غبار عداوت بر رخسارشان نشست ، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت .

هر یکی از ایشان با اعتراض بیرون آمد ، یکی میگفت - « سحر مستمر » . یکی میگفت - « هذا ساحر کذاب » . یکی میگفت - « معلّم مجنون »  
 باین بس نکردند و در طعن پیفزودند ، یکی گفت - مال ندارد درویش است .  
 یکی گفت - حشمت و جاه و تبع ندارد یتیم و دلریش است . درمانده و سرگشته در کار خویش است .

هر کسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر و شرک خود همی مصر بود<sup>۱</sup> ، و از درگاه جلال آن سید را نواخت و شرف همی فزود که : اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است ، معادن و رکاز<sup>۲</sup> عالم خزینۀ اوست ، در لشکر و سپاه می باید ، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست . و رحشمت و جاه می خواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست .

شرق و غرب مملکت گاه<sup>۳</sup> اوست . آفرینش آسمان و زمین طفیل قدم اوست . جبرئیل امین ، سفیر درگاه اوست . محشر قیامت میدان شفاعت اوست . حوض کوثر مجلس انس اوست . قاب قوسین قدمگاه عز اوست . بقاء و رضاء خداوند ذوالجلال تحفه و خلعت او .

« اقتربت الساعة و انشاق القمر » موسی کلیم را انفلاق بحر بود . مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود . چه عجب گر بحر بر موسی به ضرب عصا شکافته گشت که بحر بر کوب و بلموس است ، دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثر دارد .  
 اعجوبۀ مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آنکه بشارت دو انگشت مبارک ، مصطفی (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت .

و در انشقاق قمر اشارت نیست ، و مؤمنانرا در آن بشارتی است . چنانکه قمر مقهور حق است ، آتش هم مقهور حق است . پس بوقت اظهار معجزۀ رسول ، قمر را فرمود تا بشارت وی بدو نیم گشت . اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا برگنه کاران سرد گردد چه عجب باشد .

۱ - در نسخه ج : مصر همی بود ۲ - رکاز محتویات معادن ( از اقرب الموارد ) . ۳ - در نسخه ج : مملکت درگاه

قوله : « وکل امر مستقر » - « فالتقى الماء على امر قد قدر » - « انا کل شیء خلقتناه بقدر » .

این هرسه آیت در این سوره حجّت است بر قدریان و معتزلیان و خارجیان ورد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر ، همه از خود بینند و گویند - الله تعالی آلت آفرید و قوّت دروی نهاد و فرمان فرمود . بنده مستغنی شد از حق جل جلاله و او را بتوفیق و معونت حاجت نیست .

لاجرم لازم آید ایشانرا که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را عز وجل در آفرینش شریک گفته باشند . و نیز کارها بخواست خود اضافت کنند نه بخواست الله جل جلاله .

و این مذهب ثنویان است و این سه آیت ردّ ایشان است .

و مذهب اهل سنت آنستکه نیکی و بدی هرچند کسب بنده است و بنده بآن مثاب و معاقب است اما بخواست الله است و بقضا و تقدیر او . چنانکه رب العزة فرمود : « قل کل من عند الله » و مصطفی (ص) فرمود :

القدر خیره و شره من الله عز وجل . وقال تعالی و تقدس :

« انا کل شیء خلقتناه بقدر » .

هرچه بود و هست و خواهد بود همه آفریده ماست ، بقضا و تقدیر ما ، بارادت و مشیت ما . قضائی رفته و حکمی رانده و کاری پرداخته ، نه خواست تو است که امروز می دروا کنند<sup>۱</sup> ، کرده ازلی است که می آشکارا کنند .

یکی را رقم فضل بلطف ازل کشیده ، قبول وی از عمل وی بیش ، اجابت او از دعاء وی بیش . عطاء او از سؤال وی بیش . خلعت او از خدمت وی بیش . عفو او از جرم وی بیش .

یکی را روز اول در عهد ازل داغ عدل بر نهاده و از درگاه خود برانده . عذاب او از معصیت وی بیش ، عقوبت او از جرم وی بیش .

۱ - در نسخه ج : تاخذائرا ۲ - در را : افراشتن ، برپاداشتن باشد و باین در بایست نزدیک ریشه است رجوع به برهان قاطع مصحح دکتر معین شود .



ای مسکین ، از او جز او میخواه. خدمت بمقاطعت مکن - مقاطعه با الله مذهب ابلیس است. ابلیس گفت : اکنون که مرا مطرود و ملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده : « أنظرني الى يوم يبعثون » همه دنیا بوی داد اما خویشتن را از او بازستد.

او که از او درماند اگرچه همه یافت هیچ نیافت و او که او را یافت اگر هیچ چیز نیافت ، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی<sup>۱</sup> - عبدی تونبودی و من ترا بودم. خود را بعزت بودم ، مزدور را برحمت بودم ، دوست را بصحبت بودم. ترافکنده دیدم برگرفتم. ترا گذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن برگرفتم برجاست ، برداشته خود بیفکنم<sup>۲</sup> . ؟ بعزّ خود نیفکنم.

« ان المتقين في جنات و نهـر » قیمت و عز آن بقعت نه بمرغ بریان است وجوی روان و خیرات حسان. قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدر شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقانه بآن است که در او ماکول و مشروب است. قیمت و شرف وی بآنست که رقم تقریب حق دارد و سمت تخصیص که :

« في مقعد صدق عند مليك مقتدر » .

و فی معناه انشد و اشعرا :

و ما عهدی بحب تراب ارض ولکی من یحل بها حبیب<sup>۳</sup>.

مقصود رهی زکوی توری تو بود.

کلمه « عند » رقم تقریب و تخصیص دارد .

ما مصطفی عربی را (ص) در سرای حکم این خلعت قربت و شرف و رتبت دادیم که می گفت - ابیت عند ربی.

۱ - در نسخه ج : گفتی . ۲ - در نسخه ج : نیفکنم . مال هر دو تعبیر هر چند یکی است ، نسخه الف بذوق نزدیک تر است . ۳ - من در این شعر بمعنی ما استعمال شده است . و این را در نظم و نثر عربی نظائر فراوان است .

همین خلعت ورتبت ، بر قدر روشن مؤمنان فردا در کنار ایشان نهیم که :  
« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » .

روی صالح بن حیان عن عبدالله بن بریده انه قال فی قوله تعالى :  
« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » - ان اهل الجنة يدخلون فی کل يوم مرتین  
على الجبار تبارک وتعالى فيقرأون علیه القرآن وقد جلس کل امرئ منهم مجلسه  
الذی هو مجلسه على منابر الدر و الياقوت و الزمرد و الذهب و الفضة باعمالهم فلم  
تقرأعینهم بشيء قط كما تقرأعینهم بذالك ولم یسمعوا شیئاً اعظم و لا احسن منه .  
ثم ینصرفون الى رحالهم ناعمین قریرة اعینهم الى مثلها من الغد .

### سورة الرحمن

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش  
مهربان .

« الرحمن (۱) » رحمن ، « علم القرآن (۲) » در آموخت قرآن [ یادداشتن  
و بدانستن را ]<sup>۱</sup> .

« خلق الانسان (۳) » : بیافرید مردم را .

« علمه البیان (۴) » در آموخت به او سخن گفتن و صواب دیدن و باز نمودن .

« الشمس والقمر بحسبان (۵) » آفتاب و ماه میروند بشمار [ در شبانروز  
در برجها و در منزلها ] .

« والنجم والشجر يسجدان (۶) » و درخت خرد و درخت بزرگ سجود  
میبرند هر دو الله را .

« والسماء رفعها » و آسمانرا برداشت ، « ووضع المیزان (۷) » و ترازو  
نهاد [ و داد فرمود ] .

۱ - در نسخه ج : « الرحمن علم القرآن » رحمن در آموخت قرآن یادداشتن و بدانستن ر .

۲ - در نسخه ج : در آموخت ، و نسخه الف اصح است ، زیرا در ترجمه ، ضمیر حذف نشده است .

« **أَن لَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ** <sup>(۸)</sup> » از بهر آن تا گزاف کار نبید<sup>۱</sup> در ترازو و نگاهید و نه افزائید.

« **وَاقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ** » راست دارید سختن<sup>۲</sup> بداد ، « **وَلَا تَخْسَرُوا الْمِيزَانَ** <sup>(۹)</sup> » و زیان ننمائید در ترازو [ خلق را ] .

« **وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ** <sup>(۱۰)</sup> » و زمین [ بر آب ] نهاد جهانیانرا .  
« **فِيهَا إِفْكَةٌ** » ، در آن زمین میوه هاست ، « **وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ** <sup>(۱۱)</sup> » و خرما بنها خوشها آن در غلاف .

« **وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ** <sup>(۱۲)</sup> » و دانه باکاه و با آرد و رزق مردم .  
« **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** <sup>(۱۳)</sup> » بکدام از نعمتها خداوند خویش ، خداوند خویش را می نا استوار گیرید ای آدمیان و پریان .

« **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ** <sup>(۱۴)</sup> » بیافرید مردم را از سفال خام .  
« **وَخَلَقَ الْجَانَّ** » ، و بیافرید پری را ، « **مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ** <sup>(۱۵)</sup> » از آمیغی<sup>۳</sup> از آتش .

« **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** <sup>(۱۶)</sup> » بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می نا استوار گیرند .

« **رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ** » خداوند هر دو بر آمد جای آفتاب [ در سال ] ،  
« **وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ** <sup>(۱۷)</sup> » و خداوند هر دو فرو شد جای آفتاب .

« **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** <sup>(۱۸)</sup> » <sup>۴</sup> بکدام از نعمتها خداوند خویش ، خداوند خویش را می نا استوار گیرید .

« **مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ** » ، فراهم گذاشت دو دریا ، « **يَلْتَقِيَانِ** <sup>(۱۹)</sup> » هر دو بر هم میرسند .

« **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ** » ، میان آن دو دریا حاجزی است از قدرت ، « **لَا يَبْغِيَانِ** <sup>(۲۰)</sup> » تا بر یکدیگر زور نتوانند کرد .

۱ - در نسخه ج : نباشید . ۲ - سختن : بفتح اول و سوم : منجیدن ، وزن کردن ( از حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع ) . ۳ - از آمیغ بمعنی آمیزش ( برهان قاطع مصحح دکتر معین ) . ۴ - در نسخه الف ترجمه این آیت وجود ندارد .



« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۲۱)</sup> » ۱ .

« یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان <sup>(۲۲)</sup> » می بیرون آید از آن دو دریا مروارید  
بزرگ و مروارید خرد و بسد .

« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۲۳)</sup> » ۲ .

« ووله » ، او راست [و چون نیکو و بآفرین خداست] ، « الجوار المنشآت » ،  
کشتیها ساخته در رفتن ، [ ایستاده بر روی آب ] ، « فی البحر کالاعلام <sup>(۲۴)</sup> » در  
دریا چون کوه کوه .

« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۲۵)</sup> » ۳ .

« کلّ من علیها فان <sup>(۲۶)</sup> » هر چه بر زمین است بسر آمدنی است .  
« ویبقی وجه ربک » ، و خداوند تو ماند ، « ذوالجلال والاکرام <sup>(۲۷)</sup> »  
باشکوه و با بزرگواری با نواخت و نیکوکاری .

« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۲۸)</sup> » ۴ .

« یسئله من فی السموات والارض » از وی میخواهد هر چه در آسمان و زمین  
کس است ، « کلّ یوم هو فی شأن <sup>(۲۹)</sup> » هر روز او در کاری است .

« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۳۰)</sup> » ۵ .

« سنفرغ لکم » ۴ آری باز پردازیم با شما .

« ایها الثقلان <sup>(۳۱)</sup> » ای آدمیان و پریان .

« فَبَإِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ <sup>(۳۲)</sup> » ۶ .

« یا معشر الجن والانس » ، ای گروه آدمیان و پریان ، « ان استطعتم  
ان تنفذوا » ، اگر توانید که بیرون شوید - تا دورشید ، « من اقطار السموات  
والارض » ، از کرانی از کرانها آسمان و زمین ، « فانفذوا » بیرون شوید و دورشید  
« لاتنفذون الا بسلطان <sup>(۳۳)</sup> » و بیرون نشید مگر بسلطانی و برحمانی و حجتی .

۱ - در هیچیک از دو نسخه الف و ج - یز آیه ترجمه نشده . ۲ - ترجمه یز آیه نیز در هیچیک از  
دو نسخه نیست . ۳ - در نسخه ج : آیه ۳۱ قبل از آیه ۲۹ ذکر و ترجمه شده است . ۴ - در نسخه  
ج : دور شوید . ۵ - در نسخه ج : نشوید .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) » ۱.

« یَرسَلْ عَلَیکُمَا » ، فرو گشایند بر شما ، « شَوَاطِطٌ مِّنْ نَّارٍ » ، شاخی آتش بی دود ، « وَنَحَاسٌ » ، و شاخی دود بی آتش ، « فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) » « با هیچکس نتاوید و بر نیائید و از کس کین نستانید .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶) » ۱.

« فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ » ، آنکه که باز شکافت آسمان .

« فَكَانَتْ وَرْدَةً » سرخ شود گلگون ، « كَالْدِّهَانِ (۳۷) » همچون ادیم رنگین یا روغن روز کرد .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) » ۱.

« فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْتَلْعَن ذُنُوبُهُ » ، آنروز نپرسند از گناه او کس را جز زو ، « اَنسٍ وَلَا جَانٍ (۳۹) » نه آدمی نه پری .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) » ۱.

« يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ » ، بدان و ناگرویدگان را باز شناسند ، « بِسِيمَاهُمْ » ، نشان ایشان ، [ روی سیاه و چشم ارزاق ] ، « فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ (۴۱) » پایها ایشان گیرند و موی سر .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) » ۱.

« هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمَجْرُمُونَ (۴۳) » . اینست دوزخ ، کافران آنرا دروغ زن می گرفتند .

« يَطُوفُونَ فِيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) » . میگردند میان آن و میان آب جوشیده رسیده بغایت .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵) » . بکدام از نعمتهای خداوند خویش ، خداوند

خویش را می نا استوار گیرید .

## النوبة الثانية

این سوره الرحمن هزار و شصت و سی و شش حرف است و سیصد و پنجاه و یک

کلمت و هفتاد و هشت آیت . جمله بمکه فرود آمد و آنرا مکی شمرند  
یک آیت :

« یسئله من فی السموات والارض » .

این یک آیت بقول ابن عباس و قتاده مدنی است و باقی سوره مکی .  
مقاتل گفت - سوره همه در مدینه فرود آمد و قول اول درست تر است والله اعلم .

و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و در خبر است که این سوره  
عروس قرآن است . و ذلك ما روی علی بن الحسین (ع) عن ابيه ، عن علی (ع)  
قال - سمعت النبی (ص) یقول : لكل شیء عروس وعروس القرآن سورة الرحمن .  
و عن ابی بن کعب قال - قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الرحمن رحم الله ضعفه  
وادی شکرنا انعم الله علیه .

و گفته اند - اول چیزی از قرآن که در مکه بر قریش آشکارا خواندند  
بعضی آیات از اول این سوره بود . روایت کردند از عبدالله مسعود گفتا - صحابه  
رسول مجتمع شدند گفتند - قریش تا این غایت از قرآن هیچ نشنیدند در میان ما کیست  
که ایشان را قرآن شنواند آشکارا .

عبدالله مسعود گفت - آنکس من باشد که قرآن آشکارا برایشان خواند  
اگر چه از آن رنج و گزند آید . پس بیامد و در انجمن قریش ایستاد و ابتداء  
سورة الرحمن در گرفت و لختی از آن آیات بر خواند . قریش چون آن بشنیدند  
از سر غیظ و عداوت او را زخمها کردند ورنجانیدند .

پس چون بعضی خوانده بود او را گذاشتند و بنزدیک اصحاب بازگشت  
فقالوا - : هذا الذی خشینا علیک یا ابن مسعود .

اما سبب نزول این سوره آن بود که قریش نام الرحمن که شنیده بودند ،  
چون آیت فرو آمد که : « و اذا قیل لهم اسجدوا لرحمن ، چون ایشانرا گویند که  
رحمن را سجود برید ، ایشان گویند - « و ما الرحمن » این رحمن کیست و چیست .  
رب العالمین بجواب ایشان فرمود :



« الرحمن علّم القرآن » ای - الرحمن الذی کفر به اهل مکّه هو الذی ،  
« علّم القرآن » .

الرحمن « اسم من اسماء الله لا يقال لغيره ولا يستطيع الناس ان ينتحلوه ومعناه  
مبالغة الوصف بالرحمة ، وهو الذی وسع کل شیء رحمةً هؤلاء و هؤلاء وفی بعض  
الدعاء ؛ رحمن الدنیا و رحیم الآخرة لانه عمّ الرزق فی الدنیا و خصّ المؤمنین  
بالعفو فی الآخرة .

« علّم القرآن » هذا رد علی من قال :

« انما یعلمه بشر - وان هذا الا اختلاق » .

ای - الرحمن علّم محمداً القرآن لیعلمه امته وقیل - معنی « علّم القرآن »  
ای - مکنهم من تعلّمه بان انزله عربیاً و یسرّه لان یحفظ و یذکر . والتعلیم تبیین ما  
یصیر المرء به عالماً والا علام ایجاد ما به یصیر عالماً .

« خلق الانسان علّمه البیان » ، قال ابن عباس و قتادة معناه - خلق آدم  
(ع) وعلّمه اسماء کل شیء وعلّمه اللغات ، کلها کان آدم (ع) یتکلم بسبع مائة الف  
لغة افضلها العربية . وقیل - الانسان اسم الجنس و اراد به جمیع الناس .  
« علّمه البیان » ، یعنی - النطق و الكتابة والخط بالعلم والفهم والا فهم  
حتى عرف ما یقول وما یقال له .

وقیل - علّم کل قوم لسانهم الذی یتکلمون به . هذا قول ابی العالیة و ابن  
زید و الحسن .

وقال ابن کيسان - « خلق الانسان » یعنی - محمداً (ص) ، « علّمه البیان »  
یعنی - النطق و الكتابة ، یعنی - القرآن فیه بیان ما کان و ما یكون لانه کان نبیء  
عن الاولین و الآخرين وعن یوم الدین .

« الشمس والقمر بحسبان » الحسبان قد یكون مصدرأً مثل الغفران و الکفران  
و الرجحان و النقصان ، تقول - حسب یحسب حساباً و حساباً ، و قد یكون جمع  
الحساب کشهاب و شهبان والمعنی - « الشمس والقمر » یجریان بحساب و منازل فالشمس

تقطع بروج السماء في ثلثمائة وخمسة وستين يوماً ، والقمر يقطعها في ثمانية وعشرين يوماً وقيل - ذاب كل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف واربعمائة فرسخ في مثلها وسعة القمر الف فرسخ في الف فرسخ والله اعلم .

وقيل - لها اجل وحساب كما جال الناس فاذا جاء اجلهما هلكا .

وقيل - لمدة نهايتهما اجل مضروب وحساب معدود لا يزيد ولا ينقص .

وقيل - يُعرف من جريتهما حساب عدد الشهور والاعوام كقوله : « تعلموا عدد السنين والحساب » .

وقيل - مكتوب في وجه الشمس :

لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته واجراها بامرہ . وفي بطنها مكتوب : لا اله الا الله رضاه كلام وغضبه كلام ورحمته كلام . وفي وجه القمر مكتوب : لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر وخلق الظلمات والنور وفي بطنه مكتوب : لا اله الا الله خلق الخير والشر بقدرته - يتلى بهما من يشاء من خلقه فضوى لمن اجرى الله انشر على يديه .

« والنجم والشجر يسجدان » « النجم » هاهنا كل نبات لا ساق له ، والشجر مانه ساق يبقى في الشتاء و بيان سجود النجم والشجر في قوله عز وجل : « يتفاني ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله » .

وقال مجاهد - النجم هو الكوكب وسجوده ضوؤه وقد اثبت الله عز وجل الصوة والسجود والتسبيح للجماد في القرآن في مواضع وحقها بقوله : « ولكن لا تفقهون تسبيحهم » كما اثبت الكلام للسماء والارض - اذ قلنا اينما طائعين ، واثبت الكلام لجهنم انها - « تقول هل من مزيد » ، و هو اني انشق كل شيء ، و اثبت الغيظ لل نار والارادة للجدار واثبت الكلام والشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا وما في معناه مما لم ينكره من المسلمين احد الا ان معتزلة الشين يسوءهم بالمسلمين عند المسامحين .<sup>۱</sup>

« وان السماء رفعوها » اي - رفعت من نفس بي العدو ، اذ هي دخان فوريه

۱ - ابن سخن را جزیر میانه حمل نتوان کرد . زیرا هیچ يك رعد - ملام معتزله

سوج الماء الذى كان فى الارض ، « و وضع الميزان » يريد الميزان المعهود له لسان و عمود و كفتان اى - الهم الناس كيفية اتخاذ الميزان ليتوصل به الى الانصاف و الانتصاف .

قال مجاهد - الميزان هاهنا العدل ، يقال - « وضع الميزان » اى - قام بالعدل و دعا اليه ، منه قوله : « و نضع الموازين » و قيل - الميزان القرآن ، فيه بيان كل شىء يحتاج اليه .

« ان لاتطغوا » التأويل : لان لاتطغوا اى - لان لاتجاوزوا الحد والانتصاف فيما لكم و عليكم . وقيل - ان للتفسير ولا للنهى اى - لانطغوا فى الميزان . « و اقيموا الوزن » اى - اقيموا لسان الميزان ، « بالقسط » ، اى - بالعدل . قال ابن عيينة : الاقامة باليد والقسط بالقلب ، « و لا تخسروا الميزان » اى - لاتدخلوا النقص فيه ولا تطغوا فى الكيل و الوزن ، يقال - اخسرت الميزان وخسرته اى نقصته وقيل - الميزان ميزان النيامة اى - لاتخسروا ميزان اعمالكم . وقيل - الميزان العقل فلا تخسروه بان يكون معطلا غير متبع و اعيد ذكر الميزان مصرحاً غير مضمّر ليكون النهى قائماً بنفسه غير محتاج الى الاول . وقيل - لانها نزلت متفرقة فى اوقات مختلفة فتمتضى الاظهار .

و قال قتادة فى هذه الاية - اعدل يا ابن آدم كما تحب ان يعدل عليك واوف كما تحب ان يوفى لك فان العدل صلاح الناس .

« والارض وضعها للانام » اى - بسطها على وجه الماء للخلق ليكون قرارهم عليها . « والانام » الجن والانس . وقيل - الانام كل ذى روح من الخلق .

« فيها فاكهة » ، نكر لكثرتها و عمومها ، يعنى - فيها انواع الفواكه . قال ابن كيسان - فيها ما يتفكّهون به من النعم التى لاتحصى و كل النعمة يتفكّه بها ، « والنخل ذات الاكمام » اى - ذات الاوعية التى تكون فيه الثمر لان ثمر النخل تكون فى غلاف مالم ينشق ، واحداها كم و كل ماستر شيئاً فهو كم و كمة ومنه كم القميص و كانت لرسول الله (ص) كمة بيضاء يعنى - القلنسوة .

« و الحب » ، اى - حب البر والشعير و غيرهما من الحبوب التى خلقه الله



سبحانه في الدنيا قوتا للانام ، « ذوالعصف » العصف و العصفه ورق الزرع . يقال يبدو اول ورقاً ثم يكون سوقاً ثم يحدث الله فيه اكماماً ثم يحدث في الاكمام الحب . و قيل - العصف - التبن . سمي بذلك لان الرياح تعصفه بشدة هبوبها ، اى - تطيره و منه الريح العاصف و الريحان هو الرزق .

قال ابن عباس - كل ريحان في القرآن فهو رزق ، تقول العرب - خرجنا نطلب ريحان الله اى - رزقه . قال الحسن و ابن زيد - هو ريحانكم الذى يشم و قيل - الريحان لباب القمح وقراءة العامة : « والحب ذوالعصف و الريحان » كلها مرفوعات بالرد على الفاكهة . و قرأ ابن عامر - « والحب ذوالعصف و الريحان » بتصب انباء و النون و ذا بالالف على معنى - خلق الانسان و خلق هذه الاشياء .

و قرأ حمزة و الكسائي : « والريحان » بالجر عطفاً على العصف تقديره : و الحب ذو علف الانعام و طعام الانام .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » لما ذكر سبحانه ماضى ذكره من فنون نعمه ، قال - فبأي نعمة من هذه النعم تجحدان ايها الثقلان .

والحكمة في تكرير هذه الآية ما ذكره القتيبي - ان الله تعالى عدّد في هذه السورة نعماءه و ذكر خلقه آلائه ، ثم اتبع ذكر كل كلمة و صفيا و نعمة ذكرها بهذه الآية و جعلها فاصلة بين كل نعمتين لينبههم على النعم و يقررهم بها ، كتقوتك لرجل احسنت اليه و تابعت عليه بالايادي وهو في كل ذمك ينكرك و يكفرك - الم تك فقيراً فاغنيتك ، افتنكر هذا . انه تك عرياناً فكسوتك ، افتنكر هذا . ام نه تك حاملاً فعزّزتك ، افتنكر هذا . و مش هذا التكرار سائح في كلام العرب ، حسن في هذا الموضع .

و قال الحسين بن الفضل - التكرار لطرد الغفلة و تأكيد الحجّة .  
روى جابر بن عبد الله قال - قرأ رسول الله ص ( سورة الرحمن في صوة الفجر فلما انصرف قال - لجن كانوا احسن رداً منكم ، ما قرأت - فبأي آلاء ربكما تكذبان » الا قالوا - ولا بشيء من نعمك ربنا نكذب .

واعلم ان في بعض هذه السورة ذكر الشدائد والعذاب والنار . والنعمة فيها من وجهين .

**احدهما :** في صرفها من المؤمنين الى الكفار وتلك نعمة عظيمة تقتضي شكراً عظيماً .

**والثاني :** ان في التخويف منها و التنبيه عليها نعمة عظيمة ، لان اجتهاد الانسان رهبة مما يؤلمه اكثر من اجتهاده رغبة فيما ينعمه ، وكرر هذه الاية في السورة احدى و ثلثين مرة ، ثمانية منها - ذكرها عقيب آيات فيها تعداد عجائب خلق الله عزوجل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم ، ثم سبعة منها عقيب آيات فيها ذكر النار و شدائدھا على عدد ابواب جهنم ، و بعد هذه السبعة ثمانية في وصف الجنان و اهلها على عدد ابواب الجنة ، و ثمانية اخرى بعدها للجنات اللتين دونهما ، فمن اعتقد الثمانية الاولى و عمل بموجبها استحق كلتي الثمانيتين من الله و وقاه السبعة السابقة والله اعلم .

« خلق الانسان » يعني - آدم ، « من صلصال » للصلصال معنيان : **احدهما** - هو الطين اليابس الذي اذا وطئ صلصل و صح رسول الله ( ص ) انه قال اذا تكلم الله بالوحي سمع اهل السموات لصوته صلصلة كصلصلة الجرس على الصفوان .

**والثاني** - الطين المنتن و هو الحمأ المسنون . يقال - صل اللحم اذا انتن فاذا قد جمعهما القرآن فهو الطين اليابس المنتن والله عزوجل خلق آدم من تراب صب عليه ماء فصار طينا ثم تركه حتى انتن و لزب ثم سلّه فصار سلالة ثم تركه حتى يبس فصار كالفخار و الفخار هو الطين المطبوخ بالنار و يكون له صوت<sup>١</sup> ثم صب عليه ماء قيل - ماء الاحزان ، فلا ترى ابن آدم الا يكابد حزنا .

« و خلق الجن من مارج من نار » المارج - اللهب المختلط بسواد النار من قولهم مرج امر القوم اذا اختلط وقوله : « في امر مريج » اي - مختلط و قيل - المارج هي التي برأس الذبالة<sup>٢</sup> من خضرة النار و حمرتها المختلطين بالدخان خلق الله عزوجل

١ - در هر دو نسخه این کلمه بایاء ضبط شده و مقتضای قواعد نحو آنست که کلا و کلتاً چون اضافه به ضمیر نشوند مبنی بر الف اند . ٢ - در نسخه ج : صوتاً... ٣ - ذبالة : فئله ( اقرب الموارد ) .

الجن منها والملئكة من نورها والشیاطین من دخانها . و الْجَانُّ ابوالجن كما ان الانسان ابوالانس و ابليس ابوالشیاطین . وقيل - خلق ابليس من النار التي تكون منها الصواعق و قيل - من نار الجحيم .

« رب المشرقین و رب المغربین » احد المشرقین : هو الذي تطلع منه الشمس في اطول يوم من السنة . و الثاني : الذي تطلع منه في اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقاً و كذلك الكلام في المغربین .

و قيل - احد المشرقین للشمس والثاني للقمر . وكذلك المغربان . و اما قول عبد الله بن عمر : ما بين المشرق والمغرب قبلة . يعني - لاهل المشرق و هو ان تجعل مغرب الصيف على يمينك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » يعني - فبأي آلاء ربكما التي انعم عليكما من اتيانه بالصيف اثر الشتاء وبالشتاء اثر الصيف ومن تصرّفه الا زمان من حال الى حال ومن حرّ الى برد ، تكذبان فتزعمان ان ربهما غير الله .

« مرج البحرين » ، اي - ارسل ، من مرجت اندابة اذا ارستها للرعى . وقيل - مرج اي - خلط ، من قوله : « امر مرج » اي - مختلط والبحران في بحر واحد و هو ماء عذب بجانب ماء ملح في بحر واحد ، وقيل - هما بحر فارس و الروم ، « يلتقيان » في معظم البحر .

« بينهما برزخ » ، البرزخ - الحائل بين الشيئين ومنه سمي 'لقبر برزخاً' لانه بين الدنيا و الآخرة وقيل - الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين ، « لا يبغيان » اي - لا يختطان ولا يتغيران وقيل - « لا يبغيان » على الناس فيغرقاهم . وعن ابن عباس قال - بحر في السماء و بحر في الارض يلتقيان كل سنة مرة ومنه المطر ، بينهما حاجز يمنع بحر السماء من النزول و بحر الارض من الصعود .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » فتزعمان انهما ليست من عند الله .

« يخرج منهما الدؤلؤ » قرأ اهل المدينة و البصرة : يُخْرِج بضم الياء

وفتح الراء وقرأ الآخرون - بفتح الياء وضم الراء ، والدؤلؤ اسم كبداء ، و والمرج



صغار اللؤلؤ . وقيل المرجان هو البسند وهو خزر حمر ، يقال يلتقيه الجن في البحر .

قال ابن عباس - يخرج منهما يعني من ماء بحر السماء و بحر الارض لان ماء السماء اذا وقع في صدف البحر انعقد اللؤلؤ فكان خارجاً منها . وقيل - يخرج من الاجاج والعذب جميعاً . و ذهب اكثرهم الى انهما يخرجان من المالح ولا يخرجان من العذب ولكن لما ذكرهما جميعاً اضاف الاخراج اليهما كما قال تعالى : - « وجعل القمر فيهن نوراً » و انما هو في السماء الدنيا لكن لما ذكر سبع سموات و ذكر القمر بعدها اضافها الى ما جرا ذكره قبله .

وقال اهل الاشارة و حكي عن سفيان الثوري في قول الله عز وجل : « مرج- البحرين يلتقيان » ، قال - فاطمة و علي (ع) « بينهما برزخ » محمد (ص) . « يخرج منها اللؤلؤ والمرجان » الحسن و الحسين (ع) . وقيل - هما بحر العقل والهوى « بينهما برزخ » لطف الله سبحانه « يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » اي - التوفيق والعصمة . وقيل - بحري الحجة والشبهة ، بينهما برزخ النظر والاستدلال يخرج منهما الحق والصواب .

« فباي آلاء ربكماتكذبان » ابا العذب ام بالملح .

« وله الجوار » هذه اللام لها معنيان ؛ احدهما انها لام الملك . والثاني - انها لام الاستحسان و التعجب كقولهم : لله انت ، لله درك و الجوارى جمع الجارية وهي السفينة ها هنا ، اقام الصفة مقام الموصوف ، « المنشآت » قرأ حمزة و ابوبكر - المنشآت بكسر الشين ، اي - المبتدئات والآخذات في السير ، فيكون الفعل لهن و قرأ - الآخرون بفتح الشين اي - المصنوعات و المتخذات اللاتي انشئن و خلقن والمعنى - له السفن تجري ، « في البحر كالاعلام » في البر . والاعلام - الجبال الطوال ، واحدها علم ، شبه السفن في البحر بالجبال في البر .

« فباي آلاء ربكماتكذبان » ابا لبحر تكذبان ام بالسفن .

« كل من عليها فان » اي - كل من على وجه الارض يموت .

« و يبقى وجه ربك » ، تأويله : ويبقى ربك بوجهه ، والعرب تضع الصفات موضع الذوات كقول رسول الله (ص) : يد الله على الجماعة ، وقول الله عز وجل : « بيده ملكوت كل شيء » وقول العرب : انشدك بوجه الله يعني بالله . وعين الله عليك . وقال الشاعر :

جزی الله خیراً من امیر و بارکت یدالله فی ذاك الادیم الممزق

قال ابن عباس - لما نزلت هذه الآية ، قالت الملائكة - هلک اهل الارض . فانزل الله عزوجل : « کلّ شیء هالک الا وجهه » ، فایقنت الملائكة بالهلاک ووجه النعمة فی فناء الخلق التسوية بینهم فی حکم الفناء من غیر تخصیص بعضهم بالبقاء دون بعض . ویمحتمل ان یکون وجه النعمة فیه ما یتنی علیه من الاعادة لیصل المؤمنون الی ما وعدوا به من النعم الدائم السرمه .

« ذوالجلال والاکرام » جلال الله سبحانه عظمتہ واستحقاقه لاوصاف الکمال . وقیل - الجلال التزیه ، من قولهم : هو اجل من هذا . ومعنی الاکرام - الاعظام بالاحسان وقیل - مکرم انبیائه و اولیائه بلطفه مع جلانه و عظمتہ .

روی ان رسول الله (ص) مر برجل یصلی ویقول - یا ذا الجلال والاکرام . فقال رسول الله (ص) - قد استجیب لک . وعن انس قال - قال رسول الله (ص) - انظّوا یا ذا الجلال والاکرام وعن سعید المقبری قال - الح رجل فقع ینادی - یا ذا الجلال والاکرام ، فنودی ان - قد سمعت فما حاجتک .

« یسئله من فی السموات والارض » من مَنک و انس و جن لا یتغنی عنه اهل السماء والارض طرفه عین . قال ابن عباس - اهل السموات یسئلونه المغفرة والقوة ، و اهل الارض یسئلونه الرزق والمغفرة ، وقیل - یسئلون الرزق والمغفرة للمؤمنین ، « کلّ یوم هو فی شأن » ای - کلّ وقت له امر و هو اجراء المقادیر الی مواقیتها من احیاء و اماتة و اغناء و افقار و تحریک و تسکین و غیر ذلک .

روی عن ابی الدرداء عن رسول الله (ص) : انه قال - یغنی فقیراً و یفقر غنیاً و یدلّ عزیزاً و یعزّ ذلیلاً . وفي الخبر الصحیح عن رسول الله (ص) قل - المیزان یم الله یرفع اقواماً و یضع آخرین . و عن ابن عباس - ان ما خلق الله عز و جل نوحاً من درة بیضاء دقّاه یا قوتة حمراء قلمه نور و کتابه نور ، ینظر فیه کل یوم ثمانئة وستین نظرة ، یخلق و یرزق و یحیی و یمیت و یعزّ و یدلّ و یفعل ما یشاء . فذلک قوله : « کلّ یوم هو فی شأن » .

وقيل - شأنه انه يخرج كل يوم وليلة عسكرياً من اصاب الآباء الى ارحام  
الأمهات و عسكرياً من الارحام الى الدنيا و عسكرياً من الدنيا الى القبور . ثم يرتحلون  
جميعاً الى الله عز وجل .

وقيل - كل يوم هو في شأن يديه لافي شأن يبتدئه .

قال سفيان بن عيينة - الدهر كله عند الله يومان ، مدة الدنيا يوم فالشأن فيه الامر  
والنهي والاحياء والاماتة والاعطاء والمنع و تدبير العالم .

والآخر يوم القيامة في الآخرة فالشأن فيه الجزاء والحساب والثواب والعقاب .

قال مقاتل - نزلت في اليهود حين قالوا - ان الله لا يقضى يوم السبت شيئاً .

« فبأي آلاء ربكم تكذبان » بسؤال اهل السماء ام بسؤال اهل الارض .

« سنفرغ لكم » قرء حمزة و الكسائي : سيفرغ بالياء لقوله :

« يسئله من في السموات - ويبقى وجه ربك - وله الجوار » .

فأتبع الخبر الخبر . وقرأ الآخرون بالنون ، وليس المراد منه الفراغ عن شغل

لانه سبحانه ليس له شغل يكون له فراغ ولا يشغله شأن ولكنه تهدد ووعيد من الله  
للخلق بالمحاسبة ، كما تقول لمن تهدده - سافرغ لك ، وما به شغل<sup>١</sup> . وقيل - معناه -  
منقصدكم و نأخذ في امركم بعد ترك و امهال و ننجز لكم ما وعدناكم و نوصل  
كلاً الى ما وعدناه .

و في الخبر - قددنا من الله فراغ لخلقه . و « الثقلان » الانس والجن اثقل بهما

الارض احياء و امواتاً . قال الله تعالى :

« واخرجت الارض اثقالها » .

وقال بعض اهل المعاني - كل شيء له قدر و وزن ينافس فهو ثقل ، قال النبي (ص) -

انني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي .

فجعلهما ثقلين اعظاماً لقدرهما ، فكذلك سمي الثقلان لعقلهم و رزانتهم

وقدرهم . وقيل - لانهما مثقلان بالذنوب ، وقيل - مثقلان بالتكليف .

« فبأي آلاء ربكم تكذبان » بقصدنا الى انجاز ما وعدناكم او بايصال

الوعيد اليكم .

١ - مناسب سياق سخن : ومايك مثل ( باكاف خطاب ) است .



« یا معشر الجن والانس » اختلفوا فی معنی هذه الآية . قال بعضهم - خاطبهم به فی الدنيا فيقول - « ان استطعتم ان تنفذوا » ، ای - تجوزوا و تخرجوا ، « من اقطار - السموات والأرض » ، من جوانبها و اطرافها ، « فانفذوا » ، معناه - ان استطعتم ان تهربوا من الموت والخروج<sup>۱</sup> من اقطار السموات والأرض فاهربوا و اخرجوا منها . یعنی - حيث ما كنتم ادر كنتم الموت كقوله : « اينما تكونوا يدر كنتم الموت » ، « لا تنفذون الا بسلطان » یعنی - حيث خرجتم اليه فثم سلطاني . فلا تخرجون من سلطاني . وقال الزجاج - حيث ما كنتم شاهدتم حجة الله و سلطانه يدل على انه واحد . وقال بعضهم - يخاطبهم به فی القيمة و القول ها هنا مضمرة ای - يقال لهم يوم القيامة :

« يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والأرض فتعجزوا ربكم حتى لا يقدر عليكم . فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان » .

ای - حيث ما توجهتم كنتم فی ملكي و سلطاني و لا يمكنكم الهرب من الجزاء . وقيل - « لا تنفذون الا بسلطان » یعنی - الا بشهادة ان لا اله الا الله و ارضاء الخصوم و بعفو من الله عز وجل . وقيل - لا تنفذون الا بعد معاينة سلطان الله فی محاسبته خفته و مجازاته . قال ابن عباس - ان الله تعالى يأمر ملائكته يوم انقيامة فتحنف باقطار السموات والأرض فلا يستطيع انس ولا جان ان يخرج من اقطارها .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » بمكة فی انحاء ام بمكة فی الارض .  
« يرسل عليكما شواظ » ، قرأ ابن كثير - شواظ بكسر الشين و الآخرون بضمها و هما لغتان و هو النهب المتاجج<sup>۲</sup> الذي لا دخان فيه . و النحاس الذي لا يخب معه و قيل - النحاس الصفر المذاب يصب على رؤوسهم . قرأ ابن كثير و ابو عمر « و نحاس » بكسر السين عطفاً على النار و قرأ الباقر برفعها عطفاً على الشواظ و قيل - النحاس المهمل و هو دردی الزيت ، « فلا تتصران » ای - لا تقدرن على الاستدعاء مما يعمل بكما و لا يكون لكما ناصر من الله .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » يرسل الشواظ و النحاس - وجه النعمة فی هذا دلالة ايانا على ما ينجينا من ذلك .

۱ - والخروج عطف است بر ان تهربوا یعنی - ان استطعتم هرب و خروج . ۲ - نعمة فروخته .

« فاذا انشقت السماء » ، ای - انفرجت فتصير ابواباً لنزول الملكة كقوله :  
« و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملكة تنزيلاً » .

و قيل - تصدعت السماء و انفك بعضها من بعض لقيام الساعة ، « فكانت وردة » یعنی - كلون الورد المشموم و قال ابن عباس - يصير كلون الفرس الورد و هو الایض الذي يضرب الى الحمرة و الصفرة ، ای - تتلون السماء يومئذ من الخوف كلون الفرس الوردية يكون في الربيع اصفر و في اول الشتاء احمر فاذا اشتد الشتاء كان اغبر فشبه السماء في تلونها عند انشقاقها بهذا الفرس في تلونه<sup>١</sup> ، « كالدهان » جمع دهن شبه تلون السماء بتلون الورد من الخيل و شبه الوردية في اختلاف الوانها بالدهن یعنی - دهن الزيت فانه يتلون الواناً بين صفرة و خضرة و حمرة . هذا قول الضحاک و مجاهد و قتادة و الربيع . و قال ابن جريح - يصير السماء كالدهن الذائب و ذلك حين يصيبها حر جهنم .

و قال الكلبي - « كالدهان » ، ای - كالادیم الاحمر و جمعه ادهنة .  
« فبأي آلاء ربكما تكذبان » بانشقاق السماء ام بتلونها و وجه النعمة فيه ،  
التخويف والزجر بما اخبرنا من ذلك .

« فيومئذ » یعنی - فيوم تنشق السماء . « لا يسئل عن ذنبه انس ولا جان » و قال في سورة اخرى - « فوريك لنسئلنهم اجمعين » ولا تناقض لان التقدير لا يسئل سؤال استعمال و استفهام لانهم يعرفون بسيماهم ، لكن يسئلون سؤال توبيخ و تفریع ، لا يسئلون هل عملتم كذا و كذا لان الله تعالى علمها منهم و كتبت الملكة عليهم ، ولكن يسئلون - لم عملتم كذا و كذا .

و قال ابو العالية - « لا يسئل عن ذنبه » غيره من انس و لاجان . ای - لا يؤخذ احد بذنب غيره . و قيل - ان يوم القيمة يوم مقداره خمسون الف سنة وله اوقات فوقت يسئلون و وقت لا يسئلون و وقت ينطقون و يختصمون و وقت يصمتون .

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » بسؤال الانس ام بسؤال الجن و وجه النعمة فيه ما ذكرنا من التخويف .

« يعرف المجرمون بسيماهم » ، بزرقة العيون وسواد الوجوه والمجرم ها هنا الكافر و اما المؤمن فاغراً<sup>۱</sup> محجلاً<sup>۲</sup> . قال الله تعالى -

« يوم تبيض وجوه و تسود وجوه ، فيؤخذ بالنواصي والاقدام » .

قيل - يجمع بين نواصيهم واقدامهم فيسحبون الى النار . وقيل - تأخذهم الملكة مرة بنواصيهم فيجرونهم على وجوههم في النار و تارة يأخذون باقدامهم فيقذفونهم في النار ثم يقال لهم :

« هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون » - ای - كان يكذب بها المشركون .  
 « يطوفون بينها » ای - بين جهنم ، « وبين حميم آن » ای - ماء حار قد انتهى حره يقال - اني يانی فهو آن اذا انتهى من النضج . يطاف بهم بين الجحيم والحميم و انهم يستغيثون في النار من شدة حرها و يسئلون قطرة من الماء فيذهب بهم الى حميم آن فيغمسون في ذلك الوادي فتتخلع اوصالهم هذا كقوله :  
 « ان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل » .

فكل ما ذكر الله تعالى من قوله : « كل من عليها فان » مواعظ و زواجر و تخويف و كل ذلك نعمة من الله تعالى لانها تزجر المعاصي و لذلك ختم كل آية بقوله :

« فبأي آلاء ربكما تكذبان » .

## النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » ای عزیزی که اقبال محبوب بر سر کوی طلب نعره عاشقان تست . در دریاء محبت سیاحت و غوص جویندگان تست ، در میدان بلا تاختن شیفتگان تست .

آن دل که تو سوختی تو را شکر آرد      و آن خون که تو ریختی بتو فخر کند  
 و آن دماً اجریت به یک فاخر      و آن قو'داً رعته نک حامد

ای جمالی که سوختگان فراق تو ثنا و مدح تو بر دفتر نبی نیازی تو بخون

حیرت می نویسند .

۱ - اغر : سپید روی از غرة بمعنى سفیدی و روشنی . ۲ - محجل : بیرته .



ای جلالی که سرگشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت برفرق دهشت  
می گذارند .

آن کدام دل است که آتش خانه حیرت تو نیست .

آن کدام جانست که درمخلب باز قهر تو نیست .

بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحوکم قصد

ماها بکدام آسمانت جویم سروا بکدام بوستانت جویم

حورا بکدام خان ومانت جویم سرگشته منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق ، چه راهی که قدمها درتو واله شد .

ای آتش محبت حق ، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد .

ای قبله ناگزیر چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جاننش

برآوری . شعر ،

راه طلبت گر آشکا را بودی هر مرحله ای ز راه پیدا بودی

گر راه توافکنده بصحرا بودی عشاق تو ز نار چلیپا بودی

« الرحمن علّم القرآن » آسان آسان نرسد دست هیچکس بحلقه درگاه

قرآن مگر بتوفیق و تیسیر رحمن .

اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن ، آنکس مصطفی<sup>۱</sup> بودی

خاتم پیغامبران ، که آن جلالت و منزلت که او راست کس را نیست از آفریدگان .

و حق جل جلاله در حق او میفرماید :

« الرحمن علّم القرآن » ای - علّم محمداً القرآن .

هر چند معلمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان

درس روان همی دارند ، این همه اسباب اند و آموزنده بحقیقت خداست .

هر آموخته ای<sup>۱</sup> را آموزنده اوست . هر افروخته ای را افروزنده اوست .

هر سوخته ای را سوزنده اوست . هر ساخته ای را سازنده اوست .

آدم را علم اسامی در آموخت : « وعلّم آدم الاسماء کلّها » .

داود را زره گری درآموخت : « وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لِبَاسٍ لِّكُم » .  
 عیسی را علم طب درآموخت : « وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ » .  
 خضر را علم معرفت درآموخت : « وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا » .  
 مصطفی عربی را اسرارالهیّت درآموخت : « وَعَلَّمَكُمَا لِمَ تَعْلَم » .  
 عالمیانرا بیان درآموخت : « خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » .  
 قومی گفتند - « خَلَقَ الْإِنْسَانَ » جمله مردم میخواهد برعموم ، مؤمن و کافر  
 و مخلص و منافق ، صدیق و زندق ، هر چه مردم است در تحت این خطاب است .  
 میگوید - همه را بیافرید و همه را بیان درآموخت ، یعنی همه را عقل داد و فهم و فرهنگ  
 تا بمصالح خویش راه بردند و میان نیک و بد تمیز کردند . و هر کسی را لغتی داد  
 که بآن لغت مراد یکدیگر بدانستند ، در هر قطری لغتی ، لابل در هر شهری لغتی ، لابل  
 در هر محلی لغتی .

مردم را باین مخصوص کرد و ایشانرا از دیگر جانوران باین تخصیص  
 و تشریف جدا کرد .

و گفته اند - « خَلَقَ الْإِنْسَانَ » عامّه مؤمنان است محمد اند و « عَلَّمَهُ الْبَيَانَ »  
 راه حق است و شریعت پاک و دین حنیفی که ایشانرا درآموخت و بآن راه نمود .  
 همان راه که جائی دیگر فرمود -

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ - أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِحُكْمَةٍ » .  
 و آنکه آن راه بر سه منزل نهاد : یکی - معرفت شرع ظاهر ، دیگر - معرفت  
 مجاهده و ریاضت باطن . سدیگر - حدیث دل و دل آرام و داستان دوستان .  
 و آنکه بر سه قوم حوالّت کرد و بر زبان این سه قوم ایشانرا تعلیم کرد فرمود :  
 سَائِلِ الْعَمَاءَ وَخَائِطِ الْحُكَمَاءَ وَجَانِسِ الْكِبَرَاءَ . از عمماء علم شریعت آموز .  
 از حکماء علم ریاضت ، از کبراء علم معرفت .

و گفته اند - « خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » انسان اینجا آدم صفی است .  
 همان انسان که گفت - « خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ » هر چند بصورت فخر  
 و صلصال است ، بسیرت سزا را برده قرب و وصال است .

بظاهر نگاشته آب و گل است ، بباطن سلطان محبت را محمل است .

بظاهر « سلاله من طین » است ، بباطن خاتم دولت را نگین است .

العبرة بالوصل لا بالاصل . الوصل قریة والاصل تربة .

الاصل من حيث النطفة . والوصل من حيث النصرة .

« علمه البیان » علم اسماست که ویرا در آموخت و بآن یک علم او را

بر فرشتگان پیشی داد تا از بهروی بجواب فرشتگان گفت : « انی اعلم ما لا تعلمون » .

ای عجبا ، اسرار ربوبیت جایهایی آشکارا شود که عقول عقلا هرگز

بدان نرسد .

چگویی قبضة<sup>۱</sup> خاك را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد ، آنکه

چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت<sup>۲</sup> هستی از وی برفت . آنکه ملائكة

ملکوت را فرمان داد که - بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید و آستان جلال

اورا ببوسید .

مشتی خاك را چه اهلّیت آن بود که سگان حظائر قدس و خطباء منابرانس

پیش وی سجده کنند .

نه نه ، که آن مرتبت و منقبت و منزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان

دل را بود .

والقلب بین اصبعین من اصابع الرحمن .

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهاد وی دو بحر

آفریده : یکی - بحر سر ، دیگر - بحر دل ، والیه الاشارة بقوله عزوجل : « مرج البحرين

يلتقيان » .

از بحر سر لؤلؤه مشاهدت و معایت برون آید و از بحر دل مرجان موافقت

و مکاشفت . وذلك قوله : « يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » .

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده و حاجز قدرت میان هر دو گذاشته :

« بینهما برزخ لا یبغیان » نه آن بر آن نیرو کند ، نه این آنرا بگرداند .

۱ - در نسخه ح : قبضه ۲ - نداوت باقیمانده رطوبت ، نم .



و گفته اند - بحرین اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانانرا ، و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان را ، و بحر هیبت و انس انبیا را و صدیقانرا .

از بحر خوف و رجا گوهر زهد و رع بیرون آید و از بحر قبض و بسط گوهر فقر و وجد آید و از بحر هیبت و انس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقاء ییاساید . اینست که گفت - « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » .

قوله : « کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والا کرام » همانست که جای دیگر فرمود - « ما عندکم ینفدوما عندالله باق » .

و مصطفی (ص) فرمود - فاترُوا ما یبقی علی ما یفنی .

دنیا داراغرور است و عقبی داراسرور . دنیا دارالفنا و عقبی دارالبقا . نسیم عقل بمشام آنکسی نرسید که فانی بر باقی برگزیند ، داراسرور بگذارد و داراغرور عمارت کند .

گر مملکت عائم و مملکت بنی آدم در زیر نگین تو نهند و مفاتیح خزائن دنیا بجملگی ترا دهند ، چون عاقبت آن فناست دل پرو نهادن ، خطاست

بشنو این چند حکمت از وصایای حکیمان وند

بگفتار - از کردار کفایت کردن کار مغروران

برمایه دیگران اعتماد نمودن است معلساده

بجامه عاریتی نازیدن عادت بظالان

بخلعت دیگران شاد بودن سیرت بی خردان است .

جفا کردن و وفا طمع داشتن فعل زرقانست .

« یسئله من فی السموات و الارض » ، مؤمنان دو گروه اند : عابدان اند

و عارفان ، سؤال شریکی بر قدر همت او و نواخت عریکی سزاء حوصله او .

عابد همه از او خواهد ، عارف خود او را خواهد .

احمد بن ابی الحواری حق را بخواب دید که گفت جل جلاله - یا احمد

کلّ الناس یضیون منی الا ابایزید یصبی .

عالمین همه از من میخوابند و بویزد خود من را میخوابد .

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش  
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنائی کوی تو.  
برین درگاه هر کسی را مقامیست و هر یکی را سزاییست.  
پیر طریقت گفت - الهی ، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است . از کرم  
تو هر دردمندی را طبیبی است ، از سعت رحمت تو هر کسی را تیری است .  
هر یکی را جایی بداشته و هر یکی را برنگی رشته ، اینست که میفرماید -  
« کلّ یوم هو فی شأن » یرفع قوماً و یضع آخرین .  
یکی را صدر قدر بنعت عزت داده ، یکی را در صف نعال درجین مذلت بداشته ،  
یکی را بر بساط لطف نشانده ، یکی را در زیر بساط قهر آورده .  
آدم خاکی را از خاک مذلت بر میکشد و تاج اقبال بحکم افضال بر هاشم  
همت وی مینهد ، و لایل .  
عز ازیل معلّم ملک بود از عالم علوی در میکشد و بر سر چهارسوی ارادت  
بی علت از عقابین<sup>۱</sup> عقوبت میاویزد ، و لاجور  
قومی را میگوید - « فاستبشروا بیعکم » ، قومی را میگوید : « موتوا بغیظکم » .  
موسی کلیم بطلب آتش برخاست ، چون میشد شبانی بود در گلیم ، چون  
میآمد پیغامبری بود کلیم .  
بلعام باعورا که نام اعظم دانست ، ولی بحکم صورت بکوه بر شد ، سگی  
بحکم معنی و صفت فرو آمد .  
آدم هنوز گل بود که کلاه اجتناء وی ساخته بودند .  
ابلیس مدبر هنوز سرباز نزده بود که تیر لعنت بزهر قهر آب داده بودند .  
این را فرمودند که سجود کن ، نکرد و آثار فرمودند که گندم مخور ، بخورد .  
آدم را عذر بنهاد که وی در ازل دوست آمد و زلت دوستان در حساب نیارند .  
واذا الحبيب اتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع  
ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که در ازل دشمن آمد و طاعت دشمنان  
محسوب نبود .

۱ - در نسخه ح : میگوید . ۲ - عقابین : دو چوب که انسان را بر آن پیچند و نیز در میله آهن خاردار  
گویند . (از فرهنگ ناطم الاطباء)

من لم یکن للوصال اهلاً فکل احسانه ذنوب

## ۲- النوبة الاولى

توبه تعالی: «وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (۴۶)» آنرا که میترسد از ایستادنگاه  
بیش خداوند خویش، او راست دوبهشت.

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷)» بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند  
خویش را می ناستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

«ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸)» آن دوبهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون  
نعمتها و شادیهها.

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹)» ۱.

«فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰)». در آن دوبهشت دو چشمه روانست.

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱)».

«فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲)» در آن دوبهشت از هر میوه دو جفت  
است، دو طعم و دو رنگ و دو بوی.

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۳)».

«مُتَكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ»، باز نشستگان اند خفتگان بر جامها باز گسترده.

«بَطَائِنُهَا مِنْ أَسْتَبْرَقٍ» آسترها آن فراش از دینا ستبر.

«وَجَنَّاتُ الْجَنَّةِ فِيهَا (۵۴)» و میوه آن دوبهشت از دست چندانگان نزدیک

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۵)».

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ الطَّرْفِ»، در آن فرشته کنیزگان اند فرو دانه چشمان

[ از جز شویان ایشان ].

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ أُنْثَى قَبْلَهُمْ وَلَا جِانٌّ (۵۶)»، دست بهیشان نبرده هیچ آدمی

و نه پری.

«فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷)».

۱- در هیچکدام از نسخ ترجمه این آیت و نیز مکرر تکرار آیه سوره تکرار نگردیده است.



كَانَ هُنَّ الْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانَ (۵۸) ، گوئی که آن کنیزکان [ بسپیدی ]  
سرواریداند و [ بروشنایی ] یاقوت .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) . »

« هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) » ، هست پاداش نیکویی مگر هم  
نیکویی . . ؟ .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱) . »

« وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) » ، وجز از آن دو بهشت دوبهشت دیگرند .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) »

« مُدْهَاهُ تَانِ (۶۴) » دوبهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) . »

« فَيَسْهَوْنَ فِيهَا الْعَيْنَانِ نَضَاجَتَانِ (۶۶) » ، در آن دو چشمه اند که آب از بوم بهشت  
بر می اندازند و بر می جوشند .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) . »

« فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (۶۸) » ، در آن دوبهشت میوه است و خرما -  
ستان و انار .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹) . »

« فَيَهْنُ خَيْرَاتُ حِسَانِ (۷۰) » ، در آن بهشتها کنیزکان اندنیکان در آفرینش  
و درخوی ، نیکوان اند در چهره و در روی .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) . »

« حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲) » ، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان  
نگه داشته و درخیمها بداشته .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) . »

« لَمْ يَطْمِثْهُنَّ أُنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۷۴) » خالی ندیدایشانرا پیش از خداوندان  
ایشان هیچ کس نه مردم نه پری .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) . »

« مُتَكِّثِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضْرٍ » بنار نشستگان اند بر رُفْرَفِ سبز در باغها  
 رنگارنگ ، « وَعِيقَرَى حِسانٍ » (۷۶) ، و بساطها گران مایه نیکو .  
 « فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » (۷۷) .

« تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ » ، چون پاك است و بی عیب خداوند تو ، « ذُو الْجَلَالِ  
 وَالْإِكْرَامِ » (۷۸) ، خداوند با بزرگواری و بنده نوازی .

## النوبة الثانية

قوله : « وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ » آیات مواظ و زواجر و ذکر عذاب و عقوبت  
 کافران در پیش داشت تا مؤمنان بدان عبرت گیرند و پند پذیرند و در خوف و خشیت  
 بیفزایند و در طاعت و عبادت کوشش نمایند و فرا اسباب نجات خود بینند و این عظیم تر  
 نعمتی است از حق جل جلاله بر بندگان و لهذا ذکر عقیب کل آیه :  
 « فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ »

پس مال و مرجع مؤمنان و بیان ثواب طاعات ایشان در گرفت فرمود ۱ :  
 « وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ » .

مقام هم مصدر است و هم مکان ، اگر مصدر نهی ، معنی آنست که آنکس  
 که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بعد از عزت در مقام  
 حساب ، و از آن ترس معصیت و شهوت بگدازد ، فردا او را دو بهشت است ، یکی ثواب  
 خوف را و دیگر ترك معصیت را .

و اگر مقام بر موضع و مکان نهی پس اینجا مضمری محذوف است یعنی -  
 خاف مقام حساب ربه ، آنکس که از مقام حساب حق بترسد داند که او را در آن مقام  
 بدارند و از وی سؤال کنند کقوله تعالی :

« وَقَفَوْهُمْ فِيهِمْ مَسْئُولُونَ » . او را دو بهشت است یکی جنة عدن و دیگر -  
 جنة النعیم . یکی - نشستگاه خویش و دیگر - نشستگاه جنتان و خادمان وی .

مفسران گفتند این آیت در شأن بوبکر صدیق فرو آمد ، شرب لبناً فقیلاً -  
 انه من غیر حل فاستقاء . و قال قتاده - ان المؤمنین خافوا ذلک المقام فعمرو الله و قد سوا

باللیل و النهار. وفي الخبر الصحيح عن ابي هريرة قال - قال رسول الله (ص) - من خاف ادلج و من ادلج<sup>۱</sup> بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية الا ان سلعة الله الجنة.

وعن عطاء بن يسار عن ابي الدرداء : انه سمع رسول الله (ص) يقصّ على المنبر وهو يقول : « ولمن خاف مقام ربه جنتان ». قلت - وان زنا وان سرق يا رسول الله فقال رسول الله (ص) الثانية : « ولمن خام مقام ربه جنتان ». فقلت الثانية : و ان زنا وان سرق يا رسول الله. فقال رسول الله (ص) الثالثة : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » فقلت الثالثة : وان زنا وان سرق يا رسول الله. فقال : و ان رغم انف ابي الدرداء. قال بعض المفسرين في قوله : جنتان - اى - جنة للانس وجنة للجن. معنى آنست که هر که از مقام حساب پیش حق تعالى ترسد از آدمی و پری ، هر یکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمان را بهشتی و پرهیزکاران پریان را بهشتی.  
« فباي آلاء ربكما تكذبان » باي نعمة من نعمه في الجنة ، ثم وصف الجنة ، فقال -

« ذوانا أفنان » اى - اغصان واحدا فنن وهو الغصن المستقيم طويلاً وقيل - « ذواتا افنان » اى - الوان و انواع من الاشجار و الثمار و احدا فنن يقال : هو الجنة<sup>۲</sup> كله افنان الاشجار متكوسة<sup>۳</sup> غير انها لا ترد شيئاً. وقيل - جنتان من الياقوت الاحمر و الزبرجد الا خضر ، ترابها الكافور و العنبر و حماتها المسك الاذفر ، كل بستان مسيرة مائة سنة في وسط كل بستان دار من نور.

« فباي آلاء ربكما تكذبان » بالا غصان ام بالالوان.

« فيهما عينان تجريان » بالماء الزلال احديهما التسنيم والاخرى السلسبيل. وقيل - احديهما من ماء غير آسن والاخرى من خمر لذّة للشاربين ، تجريان من جبل من مسك.

قال ابوبكر محمد بن عمر الوراق - فيهما عينان تجريان لمن كانت له في الدنيا عينان تجريان بالبكاء.

۱ - ادلج از ادلاج : قيام در شب تار برای عبادت. ۲ - در نسخه ج : هواء الجنة آمده و ظاهراً هوالجنة صحيح است. ۳ - متكوسه : متوالیه .



« فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » بآئِ العینین تجحدان .

« فیہما من کلِّ فاکهة زوجان » ای - فیہما من کل ما یتفکھ بہ صنفان رطب و یابس کالرطب والتمر والعنب والزبيب .

قال ابن عباس - ما فی الدنیا ثمرة حلوة و لامرّ الا وهی فی الجنة حتی الحنظل الا انه حلوة .

« فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » . بآئِ الصنفین تجحدان .

« متکئین » ای - جالسین جلسة الملوك جلوس راحة ودعة « علی فرش » جمع فراش وهو ما استمهد للجلوس والنوم .

« بطائنہا من استبرق » جمع بطانة والاستبرق - الدیاج الشخین الغلیظ .

قيل لسعيد بن جبیر - البطائن من استبرق فما الظواهر .

قال - هذا ما قال الله تعالى - « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین » .

و قيل - بطائنہا من استبرق وظواهرها من نور جامد .

و قال ابن عباس - وصف البطائن و ترك الظواهر لانه ليس فی الارض

احد يعرف ما الظواهر « وجنا الجنة دان » ای - ما یجتني من ثمر الجنة قريب یناله القائم و القاعد و انائم .

و قيل - اذا ارادوه دنا من افواههم ، فیتناولون من غیر تعب .

« فَبَآئِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » بالضمارة ام بالبطانة .

« قیہن » ای - فی الجنان و قيل - فی الفرش « قاصرات 'صرف » یعنی -

الحواری قصرن اعینهن علی ازواجهن فلا یضمحن انی غیرهم و نقول لزوجة - وعزة

ربی ما اری فی الجنة شیئاً احسن منک ، فانحمد الله الذی جعلک زوجی وجعنی زوجک .

و قصر الطرف ایضاً من الحیاء و العنج . قصر الطرف چون بر معنی حیا و عنج بود معنی قاصرات الطرف آنست کہ :

کنیز کان بہشتی نازنینانہ ، از ناز فروشکستہ چشمن ند .

« لم یضمحن » . الضمٹ المجامعة بالتسمیہ ای - ما دما من بالجماع احد .

قال مجاهد - اذا جامع الرجل فہم یسمونہ نظوی لجنی عی احبہ فجمع

معہ فذلک قوله : « لم یضمحن انس قبلہم ولا جن » .

گفته اند که - « انس قبلهم ولا جان » دلیل آنستکه مسلمان جن در بهشت باشند و از ایشان جماع بود با جنس خویش نه با جنس انس<sup>۱</sup> و معنی الایة : حور الانس لم یطمثن انس و حور الجن<sup>۲</sup> لم یطمثن جن .

مقاتل گفت : مراد باین حور بهشتی اند که ایشان را در بهشت آفریدند و هرگز هیچ کسی بایشان نارسیده و نه دست بایشان پرده .

حسن گفت - زنان دنیوی اند که بعد از آنکه ایشانرا در آن جهان باز نو آفریدند در بهشت هیچ کسی بایشان نرسید پیش از شویان خویش .

در این سوره دوجای فرمود - « لم یطمثن » . کسائی یکی از آن بضم میم خواند و آن دیگر بکسر میم . اگر اول بضم خواند آخر بکسر خواند و اگر اول بکسر خواند آخر بضم خواند و السبب فی ذلک ما روی ابو اسحق السبیعی قال - کنت اصلی خلف اصحاب علی (ع) فاسمعهم یقرأون : « لم یطمثن » بضم المیم و کنت اصلی خلف اصحاب عبدالله بن مسعود فاسمعهم یقرأون بکسر المیم فکان الکسائی بضم احدهما و یکسر الاخری لئلا یخرج عن هذین الاثرین .

« فبای آلاء ربکما تکذبان » بقصر اطرافهن ، ام بانهن « لم یطمثن » ، « کانهن الیاقوت و المرجان » ای - کانهن الیاقوت حمرة و صفاء ، و المرجان بیاضاً و ضیاء .

روی عن ابی سعید فی صفة اهل الجنة عن رسول الله (ص) - لكل رجل منهم زوجان علی کل زوجة سبعون حلة یری مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما و حللهما . و روی عن ابی هریرة ان رسول الله (ص) قال - اول زمرة تدخل الجنة علی صورة القمر لیلة البدر و الذین علی اثرهم کاشد کواکب اضاءة . قلوبهم علی قلب رجل واحد لا اختلاف بینهم و لا تباغض ، لكل امری منهم زوجتان کل واحدة منهما یری مخ ساقها من وراء لحمها من الحسن . « یسبحون الله بكرة و عشیا » لا یسقمون و لا یمتخطون و لا یبصقون ، انیتهم الذهب و الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة<sup>۳</sup> و ریحهم المسک .

۱ - در نسخه الف جمله : « باجنس خویش نه » ندارد و نسخه ج : با مقصود و نیز با بقیت سخن انس است .

۲ - در نسخه ج : و حور العین آمده و مسلماً غلط است . ۳ - الوة : نوعی عود بخور است .

وعن عبد الله بن مسعود عن النبي (ص) ان المرأة من اهل الجنة ليرى بياض ساقها من وراء سبعين حلة من حرير ومخها . ان الله عز وجل يقول - « كأنهن الياقوت والمرجان » فاما الياقوت فانه حجر لو ادخلت فيه سلكا ثم استصفيته لرأيته من وزائه . وقال عمرو بن ميمون - ان المرأة من الحور العين لتلبس سبعين حلة فيرى مخ ساقها من ورائها كما يرى الشراب الاحمر في الزجاجه البيضاء .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » بمشابهته الياقوت ام بمشابهته المرجان .  
« هل جزاء الاحسان الا الاحسان » هل هاهنا بمعنى ما كقولہ : « فهل على الرسل الا البلاغ المبين » . يعنى - ما جزاء من احسن في الدنيا الا ان يحسن اليه في الآخرة .

وقال ابن عباس - هل جزاء من قال : لا اله الا الله وعمل بما جاء به محمد (ص) الا الجنة .

عن انس بن مالك قال - قرأ رسول الله (ص) « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » . ثم قال - هل تدرون ما قال ربكم قالوا - الله ورسوله اعلم ، قال - يقول - هل جزاء من انعمت عليه بالتوحيد الا الجنة .

وفى رواية ابن عباس وابن عمر قالوا - قال رسول الله (ص) - يقول الله تعالى - ما جزاء من انعمت عليه بمعرفتي وتوحيدي الا ان امكنه جنتي وحضيرة قدسي برحمتي .  
وقال محمد بن الحنفية - هي مسجدة للبئر والفاجر اي - سواء في هذا ابرار الخلق وفجارهم ، انه من احسن احسن اليه ، ليفاجر في دينه ولبئر في اخره .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » - باحسان التوفيق في الدنيا ام باحسان الثواب في الآخرة .

« ومن دونها جنتان » . اي - من دون الجنتين الاوليين جنتان خريان : جنتان من فضة آيتيهما وماقيهما و جنتان من ذهب آيتيهما وما فيهما وكر رجب و امرأة من اهل الجنة جنتان ، احديهما - جزاء اعماله و الاخرى - جزاء عن الكفر وهو قوله عز وجل :

« اولئك هم الموارثون » الآية وقوله : نورث من عبدي .



و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) - جنتان من فضة آتيتهما وما فيهما  
و جنتان من ذهب آتيتهما وما فيهما وما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم الا رداء  
الكبرياء على وجهه فى جنة عدن . و قيل - لكل واحد منهم اربع جنان فى الجهات  
الاربعة : بين يديه و من خلفه و يمينه و شماله .

و قيل - اربع جنان على التوالى ليتضاعف له السرور بالتقل من جنة الى جنة  
و يكون امتع لانه ابعد من الملك فيما طبع عليه البشر .  
و قيل - الجنتان الاوليان افضل منهما .

والاخرى ادون منهما فالاوليان : جنات عدن و جنة الفردوس والاخرى : جنة النعيم  
و جنة المأوى .

و قيل - الاوليان للمقرين السابقين ، فيهما من كل فاكهة زوجان والاخرى  
لأصحاب اليمين و التابعين فيهما فاكهة و نخل و رمان .

و قيل - الاوليان جنتان فى القصر و الاخرى خارج القصر .

و قيل - الاوليان للرجال والولدان و الاخرى للنساء و الحور العين .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » باي الجنتين تجحدان .

« مدهامتان » ، اى ، ناعمتان سوداوان من ريتهما و شدة خضرتهما  
لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الى السواد و الفعل منه - ادهام يدهام فهو مدهام  
وهما مدهامتان اى - الغالب على هاتين الجنتين - النبات و الرياحين المنبسطة على  
وجه الارض و فى الاوليين - الاشجار و الفواكه .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » ، منهما .

« فيهما عينان نضاختان » ، تفوران بالماء لا تنقطعان . والنضخ ان تفور العين  
بالماء و هو اكثر من النضج و انما وصفها بالنضخ لان الماء الذى يفور و يجرى امتع  
من الماء الراكد .

قال ابن مسعود - تنضخان على اولياء الله بالمسك و الكافور . و قال  
ابن عباس - تنضخان بالخير و البركة على اهل الجنة . و قال سعيد بن جبير : - بالماء

و الوان الفاكهة . وقال انس بن مالك - تنضخان بالمسك والعنبر في دور اهل الجنة كطش<sup>۱</sup> المطر .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » ، من العینین .

« فيهما فاكهة و نخل و رمان » ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان وهما من جملة الفواكه للتفضيل وعن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال - نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر و ورقها ذهب احمر و سعفها كسوة لاهل الجنة ، منها متطعاتهم و حلالهم و ثمرها امثال القلال او الدلاء اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل ، و الذين من الزبد ليس له عجم<sup>۲</sup> كلما نزع ثمره عادت مكانها اخرى و انهارها تجري في غير اخدود<sup>۳</sup> .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان .

« فيهن خيرات حسان » ، « فيهن » ، اي : في الجنان الاربع جوار « خيرات حسان » ، واحدة الخيرات - خيرة ، واصلها خيرات ، واحدة خيرة و الرجل خير فحذف كهن و لين .

روى عن ام سلمة قانت - قلت لرسول الله ( ص ) - اخبرني عن قوله : « خيرات حسان » ، قال - خيرات الاخلاق حسان اوجوه . و قيل - في تفسير الخيرات ، اي - لسن بدفرات<sup>۴</sup> و لا بخرات<sup>۵</sup> و لا متطعات<sup>۶</sup> و لا متشوفات<sup>۷</sup> و لا ذربات<sup>۸</sup> و لا سليطات و لا طماحات<sup>۹</sup> و لا طوافات في الضرق .

۱ - طش بروزن و معنى رش : باریدن . مترشح شدن . افشاندن . ۲ - هسته . ۳ - شكوفه كه آيد . ۴ - دفرات جمع دفره زنی كه بدنش بوى نه خوش دهد . ۵ - خمر بخرات است جمع بخراء مؤنث ابخر : فكه دهانش بوى نه خوش دهد . صفت زن جز به بين وزن در رفت نيامده . ۶ - متطعات : زنانى كه حس كنجاوى شديد دارند و بسي و كوشش فراوان در خيرات نهاني و رازهاي مردم اطلاع حاصل ميكنند . ۷ - متشوف در بحث بمعني زيور بخود بستن و خود آرايى و نيز بمعني تصنع را بخير ديگران است و چون درايج زيبات متصنع ذكر شده متصوره در متشوفات زنان خود آراست . ۸ - جمع ذرية : زن به زدن . ۹ - جمع صدحة : زنى كه نصر جز باشوهر خویش دارد .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » ، بالخيرات ام بالחסان .

« حور مقصورات » ، لاهل اللغة في الحور قولان :

قال قوم - الحور البياض و الحواري<sup>١</sup> سمي لبياضه ، و الحواريون كانوا قصارين ، يبيضون الثياب . وخبز محوّر و الحواريات نساء القرى لبياض لونهن .  
و قال قوم - الحور - السواد .

و جمع المفسرون بينهما فقالوا - حوراي - شديداً سواد العين ، شديداً بياضها .

و قيل - معناه - شديداً سواد العين شديداً بياض الوجه .

« مقصورات » ، اي - محبوسات عن اعين ازواج غيرهن .

و قيل - « مقصورات » اي - مخدّرات مستورات في الحجال .

يقال - امرأة مقصورة ، اذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج .

روى عن النبي (ص) ، قال - لو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض

لاضاءت ما بينهما ولملات ما بينهما ريحاً . ولنصيفها على راسها خير من الدنيا وما فيها  
« في الخيام » قيل في التفسير - خيمة<sup>٢</sup> من درة مجوفة طولها في السماء ستون ميلاً وقيل -  
الخيمة لؤلؤة اربعة فراسخ في اربعة فراسخ لها الف من باب ذهب .

وروى - لو ان حوراء بزقت في بحر لعذب ذلك البحر من عذوبة ريقها -

و روى انهن يقلن - نحن الناعمات فلا نبأس . الراضيات فلا نسخط نحن الخالدات فلا  
نبيد . طوبى لمن كنهه و كان لنا .

و في الاثر - اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنيا - نحن

المصليات و ماصليتن ، نحن الصائمات و ماصمتن ، نحن المتصدقات و ماصدقتن ، فغلبنهن .

وقال ابن مسعود - لكل زوجة خيمة طولها ستون ميلاً .

« فباي آلاء ربكما تكذبان » ، بالحور ام بالخيام .

« لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان » اي - لم يمسهن آدمي قبلهم ولا جان ،

كرّر ذلك زيادة في التشويق تأكيداً للرغبة فيها .



« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » ، مما ذكرنا . قال محمد بن كعب - ان المؤمن يزوج الف ثيب و الف بكر و الف حوراء .

« متكئين على رفرف خضر » قال سعيد بن جبیر و ابن عباس - الرفرف رياض الجنة ، خضر مخصبة . واحدها - رفرفة ، والرقارف - جمع الجمع مشتق من رف التبت يرف اذا صار غضباً نضراً .

وقيل - هي الوسائد و النمازق و البسط اي - كما اتكأ و افي الاولين على فرش بطائنها من استبرق ، اتكأ و افي هاتين الجنة علي رفرف خضر و عبقرى حسان .  
العبقرى - الزرابى الطنافس الثخانة و قيل - هي الديباج و احدها عبقرية كما يقال :  
تمرة و تمر و لوزة و لوز و العبقرى عند العرب - كل ثوب موشى منسوب الى عبقر و هي بلدة يعمل فيها الوشى .

و قيل - عبقر اسم ارض يسكنها الجن ، ينسب اليها خيار كل شيء  
وقيل - عبقر اسم رجل كان بمكة يتخذ الزرابى و يجيدها فينسب اليه كل شيء  
جيد حسن .

و ان عبقرى ايضاً عند العرب : اقوى الشديده القوة ، الحاذق فى الصنعة . قال  
رسول الله (ص) : رأيت عمر بن الخطاب فى المنام يستقي من بئر فلم ار عبقرى يفرى  
فريه . اي - يعمل عمله .

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » بالرفرف ام بالعبقرى .  
« تبارك اسم ربك » اي - تبارك ربك و الاسم صلة كقوله : « تبارك انذى »  
وقال ليلى :

الى الحول ثم اسم السلام عليكما .  
اي - ثم اسم السلام عليكما . و الاسم صلة و الاسم هو انسمى و من قال بغير هذا  
قال بخلق اسماء الله « تبارك » اي - قدس و تعظم و تمجد و تعالى و دام انذى ثم يزل  
ولا يزال ، « ذوالجلال و الاكرام » قرأ اهل الشام : « ذوالجلال ، بنواو و كذا انك  
فى مصاحفهم اجراء على الاسم و الجلال لا يستعمل الا لله سبحانه و تعالى .  
هو ان يكرم اوليائه بالانعام عليهم و الاحسان اليهم .

طَفَّسَهُ وَصَّنَّفَهُ نَوْعَى فَرَسٍ رَنْجَارَنْجَك . ٢ - جامعة منتوتس . وشى : نشر جامه .

ختم الله سبحانه هذه السورة بذكر تمجیده و تحمیده كما عدد فنون نعمه و صنوف مبرته و روى عن عائشه قالت كان رسول الله (ص) اذا سلم من الصلاة لا يقعد الا مقدار ما يقول - اللهم انت السلام و منك السلام تباركت ذا الجلال والاكرام .

## النوبة الثالثة

قوله : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » .

نعیم باقى و ملك جاودانى و قرب حضرت الهی کسیرا بود که در همه حال از الله ترسد و احوال و احوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد .  
خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح و تازیانه حق و حصار دین .

تخف خوف صبر است و آب آن ورع و ثمره آن نجات .

يقول الله تعالى - « و خافونى ان كنتم مؤمنين » .

مالك دينار گفته : ولی که در و خوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد .

بوالقاسم حکیم گفته که - ترس از خالق دیگر است و ترس از مخلوق دیگر . هر که از مخلوق ترسد از وی بگریزد و هر که از خالق ترسد با وی گریزد .

يقول الله تعالى : « ففرّوا الى الله » .

ترس از الله با شهوات دنیا به نسازد<sup>۱</sup> هر که اسیر شهوات گشت ترس از دل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهردری که خواهد او را میکشد .

در آثار بیارند که یحیی زکریا صلوات الله علیهما بر ابلیس رسید و بردست ابلیس بندها دید از هر جنس و هر رنگ . گفت - ای شقی ، این چه بندهاست که در دست تو می بینم ، گفت - این انواع شهوات فرزند آدم است که ایشانرا باین در بندم آرام و بر مراد خویش میدارم . گفت - یحیی زکریا را هیچ بندداری که او را بآن بند در حکم خود آری . . ؟ گفت - نه که او را از ما معصوم داشته اند و دست ما بدو نرسد

گفت - آخر از وی هیچیز شناسی که بان دروی طمع کنی ؟ گفت - نه مگر یک چیز - هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز و ذکر الله مشغول دارد .  
یحیی گفت - از خدای عزوجل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هرگز طعام سیر نخورم .

در خبر است که - هر که اندک خورد و صوف پوشد چنانکه بلقمه ای و خرقة ای<sup>۱</sup> از دنیا قناعت کند ، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد . و آنکس که طعام بسیار خورد از تفکر بازماند و دل وی سخت گردد . والقلب القاسی بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار .

« ولمن خاف مقام ربه جنتان - ومن دونهما جنتان » ترسند گانرا و اندوهگنانرا چهار بهشت است : دو بهشت زرین و دو بهشت سیمین مصطفی (ص) از این چهار بهشت خبر داده و گفته - جنتان من فضة آیتها وما فیها وجنتان من ذهب آیتها وما فیها ، وما بینهم و بین ان ينظروا انی ربهم الارباء الکبرياء علی وجهه فی جنة عدن .

ترسی باید که روزگار سرد همه عین اندوه گرداند . چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بردل وی نتابد که - ان الله یحب کل قلب حزین .

عالمیان قدر اندوه ندانستند ، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی و طرب اختیار کردند .

اگر بجملگی روی بعالم اندوه نهادندی ، بئر مینی که در بادیه اندوه رفتندی جز حدة کروییان و روحانیان قدمگاه ایشان نبودی .

چهره ترس و صورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برساند . هر نفسی که بترسی بر کشیده باشند نوری گردد . و هر قدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند .

عالمیان همه در عتاب و حساب رستخیز باشند . و اندوه خوارگان بر بساط انس در خیمه « و هو معکم » با حق در مناجات باشند که یکی از ایشان را نیز از بهشت یاد نیاید .



بزرگی را پرسیدند که - خدای عزوجل با اندوهگنان و ترسندگان چه خواهد کرد. گفت - اگر اندوه برای او دارند و محمل ترس از بهر او کشند ، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بردستان نهند بر آن نبشته که - « الا تخافوا ولا تخرنوا وابشروا بالجنة » .

گاه آن آمد که بادی خوش بر جان شما وزد . نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید و شاد باشید . شعر :

اندوه غریبان بسر آید روزی      در کار غریبان نظر آید روزی

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » - بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« اذا وقعت الواقعة (۱) » آنکه که بودنی نبود و افتادنی بیفتد .

« ليس لوقعتها كاذبة (۲) » در بودن آن نه شک بود و نه در افتادن آن دروغ .

« خافضة » ، فرو برنده ناگرویدگان را ، « رافعة (۳) » بر دارنده ان را .

« اذا رُجَّت الارض رجاً (۴) » آنکه که بجنبانند جنبانیدنی .

« وبَّت الجبال بئاً (۵) » و بر کنند کوهها بر کنندنی .

« فكانت هباءً منبثاً (۶) » تا گردی شود از زمین خیزان ریزان .

« وكنتم ازواجاً ثلاثة (۷) » و شما سه گروه بیدار سه گونه .

« فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة (۸) » خداوندان راست دست

آن چه مردمان اند که مردمان راست دست اند و راست سوی .

« و اصحاب المَشاءة ما اصحاب المَشاءة (۱) » و خداوندان چپ سوی  
و چه مردمان اند خداوندان چپ سوی.

« والسابقون » ، پیشوایان ، « السابقون (۱۰) » .

« اولئك المقربون (۱۱) » « فی جنات النعیم (۱۲) » پیشوایان [بفرمان  
برداری] ایشانند آن مقربان و نزدیکان که در بهشتها با نازاند.

« ثلثة من الاولین (۱۳) » گروهی از پیشینان.

« وقلیل من الاخرین (۱۴) » و اندکی از پسینان.

« علی سرر موضونة (۱۵) » بر تختها زربافت.

« متکئین علیها متقابلین (۱۶) » نشستگان بر آن تختها بی بیم، پشت باز  
نهادگان روی در روی.

« یطوف علیهم » ، بر سر ایشان میگردد [بخدمت] « ولدان مخلصون (۱۷) »  
غلامان جوانان آراسته، جوانی و جاودانی را آفریده.

« بأكواب » ، می گردانند بر سر ایشان صراحی و کوز آوریها<sup>۱</sup> بی گوشه  
« و اباریق » ، و آب دستانها با گوشه و دسته، « و كأس من معین (۱۸) » و جام از  
می از چشمه روان.

« لا یصدعون عنها » ، ایشان را از آن شراب [و آن مجلس] باز نه پراکنند  
« ولا ینزفون (۱۹) » و هیچ از می درنمانند.<sup>۲</sup>

« و فاکهة مما یتخیرون (۲۰) » و از هر مجلس که گزینند.

« و لحم طیر مما یشتهون (۲۱) » و از هر گوشت مرغ که خواهند.

« و حور عین (۲۲) » و سینه چشمان و فراخ چشمان ، « کأمثال

الؤلؤ المكنون (۲۳) » مانند گان مروارید در صدف [پرده پوشیده، گرد بان فرسیده].

« جز آء بما كانوا یعملون (۲۴) » پاداشی آن کردار که میکردند.

« لا یسمعون فیها لغواً » آنجا در آن بهشت نایکاز نشنوند « ولا تأثیماً (۲۵) »

ونه هیچ بزه.

« **الْأَقِيلَا سَلَامًا سَلَامًا** » (۲۶) مگر سخنی بی رنج سخنی از جفا آزاد .  
 « **وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ** » (۲۷) و خداوندان راست دست  
 چه مردمان که ایشانند .  
 « **فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ** » (۲۸) در درختستانی پر بار خار از میوه آن چیده .  
 « **وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ** » (۲۹) و درخت موز میوه آن درهم نشسته .  
 « **وَوَيْلٌ لِلْمَمْدُودِ** » (۳۰) و سایه درختان کشیده .  
 « **وَمَاءٌ مَسْكُوبٌ** » (۳۱) و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان  
 بی کننده .  
 « **وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** » (۳۲) و میوه ها فراوان .  
 « **لَا مَقْطُوعَةٍ** » نه برآمده و بازبریده [از زمستان] ، « **وَلَا مَمْنُوعَةٍ** » (۳۳)  
 نه از خوردن باز داشته [از خامی و نارسیدنی] .  
 « **وَقُفْرٌ مَرْفُوعَةٌ** » (۳۴) و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آرایش  
 و گاهش .  
 « **أَنَا أَنشَأُهَا** » (۳۵) بیا فریدیم ایشانرا همچنان آفریدنی [پرورده  
 و رسیده و آراسته] .  
 « **فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا** » (۳۶) ما ایشانرا دوشیزگان آفریدیم . « **عُرُبًا** »  
 شوی دوستان ، « **أَتْرَابًا** » (۳۷) هام بالا هام آسا یک دیگر .  
 « **لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ** » (۳۸) [این همه] خداوندان راست دست راست .  
 « **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ** » (۳۹) جوکی از پیشینان .  
 « **وِثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ** » (۴۰) و جوکی از پسینان .  
 « **وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ** » (۴۱) و خداوندان چپ دست  
 و چپ سوی چه مردمان که ایشانند .  
 « **فِي سَمُومٍ** » در آتش و تفت باداند، بادی سخت گرم و بادی سخت سرد،  
 « **وَحَمِيمٍ** » (۴۲) و آبی جوشیده .



« وَظِلٍّ مِّنْ يَّحْمُومٍ <sup>(۴۳)</sup> » و سایهٔ دود صعب سیاه.

« لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ <sup>(۴۴)</sup> » نه خنک و نه آسان<sup>۱</sup>.

« أَنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتَرْفِقِينَ <sup>(۴۵)</sup> » ایشان پیش از آنروز منعمان و گردن کشان بودند.

« وَكَانُوا يُصَرُّونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ <sup>(۴۶)</sup> » و می سهیدند پیش از آنروز بر آن بزه‌ی بزرگ.

« وَكَانُوا يَقُولُونَ <sup>\*</sup> » ، و میگفتند ، « أَأَذَامْتَنَا » ، باش آنکه که ما بمیریم  
« وَكَانُوا تَرَابًا وَعِظَامًا » و خاك گردیدیم و استخوان ، « أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ <sup>(۴۷)</sup> » ما  
برانگیختنی ایم...؟.

« أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ <sup>(۴۸)</sup> » و پدران پیشین ما هم برانگیختنی اند...؟ .  
« قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ <sup>(۴۹)</sup> » گویا پیشینان و پسینان جهانیان ،  
« لَمَجْمُوعُونَ » همه با هم آوردنی اند ، « إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ <sup>(۵۰)</sup> »  
هنگام روزی دانسته نامزد را .

« ثُمَّ أَنتُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمَكْذِبُونَ <sup>(۵۱)</sup> » پس شما ای گمراهان  
دروغ زن گیران .

« لَا تَكُلُونَ مِّنْ شَجَرٍ مِّنْ زَقُّومٍ <sup>(۵۲)</sup> » میخورید آن درخت زقووم را .

« فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ <sup>(۵۳)</sup> » تا پر میکنید از آن شکمها .

« فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ <sup>(۵۴)</sup> » آنکه بر زیر آن آب جوشن می آشמיד<sup>۲</sup>

« فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ <sup>(۵۵)</sup> » می آشמיד<sup>۲</sup> آشمیدن<sup>۳</sup> ریگ خشک

با شتران تشنه .

« هَٰذَا نَزَّلْنَاهُمْ يَوْمَ الدِّينِ <sup>(۵۶)</sup> » برین فرود آیند ایشان روز بادهاش

و روز داوری .

« نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ » ، ما بیافریدیم شما را نخست ، « فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ <sup>(۵۷)</sup> »

پس [آفرینش بسین] چرا استوار نمی دارید .

۱ - در نسخه ج : بگو . ۲ - در نسخه ج : می آشمید . ۳ - آشمیدن .

## النوبة الثانية

این سوره هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش آیه جمله بمکه فرو آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت بقول ابن عباس : «اقبهذا الحديث انتم مدهنون - وتجعلون رزقكم انکم تکذبون» .

گفت - این یک آیت بمدینه فرود آمد و باقی بمکه .

و قيل - الا قوله : « ثلة من الاولين » « و ثلة من الآخرين » .

و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت بقول مقاتل بن سلیمان :

« ثلة من الاولين و قليل من الآخرين » . مقاتل گفت : این یک آیت منسوخ

است بآیت دیگر که « ثلة من الاولين و ثلة من الآخرين » .

در خبر است که - عثمان بن عفان عیادت کرد عبدالله مسعود را در بیماری

مرگ ، گفت - یا عبدالله این ساعت از چه می نالی . گفت - اشتکی ذنوبی ، بر گناهان خود می نالم گفت - چه آرزوست ترا در این وقت گفت : رحمة ربی ، آرزوی من آن است که الله بر من رحمت کند و بر ضعف و عجز من ببخشد .

عثمان گفت : افلاندعو الطیب ، طیب را خوانیم تا درد ترا مداوات کند ؟ .

گفت - الطیب امرضنی . طیب خود مرا بروز بیماری افکند .

گفت خواهی تا ترا عطائی فرمایم که ببعضی حاجتهاء خود صرف کنی .

گفت لا حاجة لی به وقتی مرا باین حاجت نیست و هیچ در بایست نیست .

گفت - دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشانرا حاجت بود ،

گفت - نه ، که ایشانرا حاجت نیست و اگر حاجت بود به از این من ایشانرا عطائی

داده ام ، گفته ام که - بوقت حاجت و ضرورت ، سورة الواقعة بر خوانید که من از

رسول خدا (ص) شنیدم :

من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة ابداً . هر که سورة الواقعة

هر شب بر خواند فقر و فاقت هرگز بدو نرسد .

وعن هلال بن يساف عن مسروق قال - من اراد ان يعلم نبأ الاولين والآخرين  
و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار و نبأ الدنيا و نبأ الآخرة فليقرأ سورة الواقعة .  
قوله تعالى : « اذا وقعت الواقعة » تقديره : اذكر اذا وقعت الواقعة اي -  
قامت القيامة ونزلت صيحتها وهي النفخة الاخيرة ، هذا كقوله : « فيومئذ وقعت الواقعة »  
و كقوله : « انما توعدون لصادق - وان الدين لواقع » .  
« ليس لوقعتها كاذبة » اي - ليس لكونها اكذوبة و لا مثنوية . وكاذبة  
ها هنا في موضع المصدر كقوله عز وجل : « لا تسمع فيها لاغية » الكاذبة - الكذب  
واللاغية - اللغو . تقول - كذب يكذب كذباً وكاذبة كالعافية و العاقبة . والمعنى -  
من اخبر عنها صدق ولم يكذب . وقيل - ليس الخبر عن وقوعها كذباً .  
ياد كن اي محمد آن روز كه دردمند در صور در آن نفخه آخر كه قیاست  
بپای شود و صیحه رستاخیز و زلزله ساعت پدید آید ، روزی كه در آن شك نیست ،  
و عده كه در وی خلاف نیست . هر كه ازو خبر دهد راست گوید ، كه در آن گفت  
وی دروغ نیست ، بودنی كه آنرا مرد نیست . افتادنی كه درو گمان نیست و وقت  
وقوع آن جز بعلم الله نیست .  
« خافضة رافعة » هذه صفة القيامة . اذا وقعت تبلغ وتسمع من بعد كمن قرب .  
وقيل - تخفض اعداء الله في النار وان كانوا اعزة في الدنيا وترفع اولياء الله  
الى الجنة وان كانوا اذلاء في الدنيا .  
قال ابن عطاء - خفضت قوما بالعدل و رفعت قوما بالعدل .  
« اذا رجّت الارض رجاً » اي - حرّكت الارض تحريكاً شديداً ، كقوله :  
« اذا زلزلت الارض زلزالها » قال الكلبي - وذلك ان الله عز وجل يوحى اليها فتضطرب  
فرقاً . وقيل - ترج كما يرج الصبي في المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل  
من عليها من الجبال وغيرها ، تقول - رججته فارتجّ اي - حرّكته فتحرك .  
« و بست الجبال بساً » قال الحسن : اي - نسفت و قلعت من اصلها  
كقوله : « ينسفها ربي نسفاً » و قال مقاتل و مجاهد - فتت فتاً و كسرت كسراً  
حتى صارت كالدقيق وقال الكلبي - سیرت علی وجه الارض تسیراً ، كقوله : « و يوم  
نسير الجبال » .

قوله : «فكانت هباء منبثاً» ، صارت الجبال هباء و هوحشوا الجو . والمنبث المنتسف المتفرق . وقيل - الهباء المنبث ما - طع من سنايك<sup>١</sup> الخيل وقيل - ما تطاير من شرر النار و قال في موضع آخر - « و تكون الجبال كالعهن المنفوش » و في التفسير ان الله سبحانه يبعث ريحاً من تحت الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض و لاتزال كذلك حتى تصير غباراً و يسقط ذلك الغبار على وجوه الكفار و ذالك قوله : « و حملت الارض و الجبال فدكتا دكة واحدة » و قال في صفة الكفار - « وجوه يومئذ عليها غبرة . »

« و كنتم ازواجاً » اي - صرتم اصنافاً «ثلاثة» و عند العرب كل ماله نظير فهو زوج ، فردا كان اوشفعاً ثم فسره فقال :

« و اصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة » . اي - ما هم و اي شيء هم . و هذا اللفظ في العربية تجري مجرى التعجب و هو من الله تعظيم الشأن عند من يخاطبه به فكانه عجب نبيه (ص) و عظم شأن المذكورين عنده . و في تفسير هذه الكلمة اربعة اقوال .  
**احدها :** انهم هم الذين يؤخذ بهم عن الموقف ذات اليمين الى الجنة و اصحاب الشمال هم الذين يؤخذ بهم ذات الشمال الى النار .

**والقول الثاني** وهو قول ابن عباس : هم الذين اخرجوا من الكتف اليمنى من آدم (ع) حين اخرج الله ذريته من صلبه . و قال الله لهم - هؤلاء للجنة ولا ابالي و اصحاب المشأمة اصحاب الشمال الذين اخرجوا من الكتف اليسرى من آدم (ع) و قال الله لهم - هؤلاء للنار ولا ابالي .

**والقول الثالث** وهو قول الضحاك : «اصحاب الميمنة» ، هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم . « و اصحاب المشأمة » ، هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم .

**والقول الرابع** وهو قول الحسن و الربيع : «اصحاب الميمنة» ، هم الذين كانوا ميامين مباركين على انفسهم و كانت اعمارهم في طاعة الله ، و هم التابعون باحسان و «اصحاب المشأمة» هم المشائيم على انفسهم و كانت اعمارهم في المعاصي .  
تقول - يمين و شمال و يميني و شؤمي و الايمن و الاشأم .



وصحّ في الحديث ان الكافر يسئل يوم القيمة فيقال له - ماذا قدّمت فينظر ايمن منه فلا يرى الا النار و ينظر اشأم منه فلا يرى الى النار.

و جمع الميمنة - الميامن و جمع المشأمة - المشائم و كان رسول الله (ص) اذا توضأ يبدأ بيمينه و كان يحب التيامن في كل شيء . تقول - تيامن الرجل اذا بدأ بيمينه و اصل اليمن السعادة و اصل التيمن الزجر و الفال الحسن و اما الشمال فجمعه - شمائل و شمل و اشملة و شمالات و سمي اليمن لان اليمن عن يمين الكعبة و الشام عن شمال الكعبة و ذلك اذا دخل الحجر تحت الميزاب.

« و السابقون السابقون - اولئك المقربون » يحتمل ان يكون السابقون مبتداء و خبره السابقون الثاني و معناه - و السابقون الى طاعة الله في الدنيا هم السابقون غداً الى الجنة و الرضوان . و يجوز ان يكون السابقون الثاني تأكيداً لا لاول و خبر الابتداء قوله : « اولئك المقربون » .

و يحتمل ان يكون تقدير الآية - و السابقون ما السابقون فحذف ما لان الاولين تدلان عليه فيكون الكلام في الثلاثة على نسق واحد .

وفي التفسير - انهم السابقون الى الاسلام ثم السابقون الى الهجرة ثم السابقون الى التكبير الاولى في الصلوة الخمس ثم السابقون الى الخيرات . قال الله عز وجل - « و هم لها سابقون » و قال تعالى - « فاستبقوا الخيرات » و هذا هو التقسيم الذي في قوله عز وجل : « فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله » .

و يقال - السابقون - الذين سبقت لهم من الله الحسنى فسبقوا الى ما سبق لهم . « اولئك المقربون » لم يقل - المقربون بل قال - المقربون و هذا عين الجمع و علم الكافة انهم بتقريب ربهم سبقوا لا يتقر بهم .

« اولئك المقربون » من الله .

« في جنات النعيم » . و قيل - الناس ثلاثة رجل : ابتكر الخير في حياته سنه ثم داوم عليه حتى خرج من الدنيا فهو السابق المقرب . و رجل ابتكر عمره بالذنوب و طول الغفلة ثم يراجع بتوبة فهذا صاحب يمين . و رجل ابتكر الشرف في حياته ثم لم يزل عليه حتى خرج من الدنيا فهذا صاحب شمال .

« ثلثة من الاولين » ، اى - هى ثلثة من الاولين و الثلثة فى اللغة - الجماعة من الناس ، و الثلثة بفتح الثاء الجماعة من النساء .

وتكلموا فى الثلثة الاولين فقالوا - هم اتباع الانبياء قبلنا ، « و قليل من الآخرين » عنيها بها فتح فى كثرتهم قليل ، قال الزجاج - الذين عاينوا جميع النبيين من لدن آدم و صدقوهم اكثر ممن عاين النبي (ص) لكثرة الانبياء .

وقيل - « ثلثة من الاولين - و قليل من الآخرين » كلاهما من امة محمد (ص) فقد روى انه قال (ص) كلنا الثلثين امتى .

روى عن ابي هريرة قال - لما نزل - « ثلثة من الاولين - و قليل من الآخرين » شق ذلك على اصحاب النبي (ص) واستوحشوا حتى بكى عمرو قال - يا نبى الله آمنابك و صدقناك و ما ينجومنا ' الا قليل فانزل الله تعالى - « ثلثة من الاولين - و ثلثة من الآخرين » فصارت هذه الاية ناسخة لقوله : « و قليل من الآخرين » . ثم قال (ص) - انى لارجوان تكونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونهم فى النصف الثانى . و روى انه قال (ص) - اهل الجنة مئة و عشرون صفاً ثمانون صفاً منها امتى و هم الفائزون الاخيار .

و روى انه قال - تبعث هذه الامة يوم القيامة تسد الافق و انى مكائركم الاسم . وقال (ص) مثل امتى مثل المطر لا يدرى اوله خيرا من آخره .

قوله : « على سر رموضونة » الموضون المنسوج مضاعفاً يقال للدرع - موضونة اذا كانت بحلقتين حلقتين .

قال اهل التفسير - « على سر رموضونة » منسوجة بقضبان الذهب و الجواهر و قيل - جعل كل سرير بجانب سرير طول كل سرير ثلاثمائة ذراع فاذا اراد العبد ان يجلس عليها تواضعت فاذا جلس عليها ارتفعت .

« متكئين عليها متقابلين » ينظر بعضهم الى بعض لا يرى بعضهم قفا صاحبه ، وصفوا مع نعيمهم بحسن العشرة و صفاء المودة و تهذيب الاخلاق .

« يطوف عليهم » ، اى - يخدمهم و ينقلب اليهم « ولدان » غلمان جمع

وليد. وخدمة الغلمان امتع من خدمة الكبار وهم ولدان انشأهم الله لخدمة اهل الجنة. وقال الحسن : هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها ولا سيئات فيعاقبو عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

وجاء في بعض الاخبار : ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة ، « مخلصون » ، اي - باقون لا يموتون ، خلقوا للخلد. وقيل يبقون على غلومتهم لا يتغير نضارتهم ولا يحولون من حالة الى حالة. وقيل - « مخلصون » مستورون مقرطون يقال خلد جاريتہ اذا زينها وحلاها بالخلد وهو القرط. والخلادة - القلادة لغة قحطانية. قال الشاعر:

و مخلصات باللجين كانما اعجاز هن اقاوز الكشبان

اي - مزيينات محليات.

« باكواب و اباريق » و الاكواب جمع كوب و هي الاقداح المستديرة الافواه لا آذان لها ولا عرى والابريق جمع ابريق ، وهي - ذوات الخراطيم ولها عروة سميت اباريق لبروق لونها من الصفاء وقيل - انها عجمية معربة آب ريز ، « وكأس من معين » اي - قدح مملوء من خمر. الكأس - القدح فيه الشراب والمعين الخمر تجري من العيون يقال - الكوب للماء وغيره ، والابريق لغسل الايدي والكأس لشرب الخمر.

« لا يصدعون عنها » . اي - تطربهم و لا تؤذيهم بصداع . تقول - صدع الرجل وصدع اذا اصابه الصداع . وقيل - « لا يصدعون » ، اي - لا يفرقون ، « عنها » تقول - صدعهم فانصدعوا اي - فرقهم فتفرقوا ، « ولا ينزفون » اي - لا يسكرون فتذهب عقولهم ، يقال - نزف الشارب فهو نزيف ومنزوف اي - سكر . وقيل - لا يتقيأون ولا يبولون .

قال ابن عباس : في الخمر اربع خصال : السكر وانصداع والقيء والبول والله عز وجل نزه خمر الجنة عنها كلها .

و قرىء - « ينزفون » بكسر الزاي ، يعني - لاتفنى خمرهم تقول - انزف القوم اذا فنى شرابهم وقيل - انزف سكر .

« وفاكهة مما يتخيرون » اي - يختارون فكلها خيار.

« ولحم طيرمّا يشتهون ». قال ابن عباس - يخطر على قلبه لحم الطير فيصير بين يديه على ما اشتهى ويقال - انه يقع على صفحة الرجل فياكل منه ما يشتهى ثم يطير فيذهب .

« و حور عين » قرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائي بكسر الراء و التون اى - و بحور عين . و قرأ الباقر بالرفع يعنى - ولهم حور عين اى - بيض عين ، اى - ضخام العيون هذا تفسير النبى (ص) فى جواب ام سلمه .

« كأمثال اللؤلؤ المكنون » المعززون فى الصدف لم تمسه الايدى .

روى انه سطع نور فى الجنة فقالوا - ما هذا قالوا - حوراء ضحكت فى وجه زوجها . و روى ان الحوراء اذا مشت سمع تقديس الخلائيل من ساقبيها و تمجيد الاسورة من ساعديها و ان عقد الياقوت يضحك من نحرها و فى رجليها نعلان من ذهب شراكهما من لؤلؤ تصران بالتسبيح .

و كان يحيى بن معاذ يقول - اخطب زوجة لاتسلبها منك المنايا و اعرس بها فى دار لا يخربها دوران البلايا و شبك لها حجلة لاتحرقها نيران الرزايا . و روى انهن خلقن من الزعفران .

قوله : « جزاء بما كانوا يعملون » اى - يفعل ذلك بهم لجزاء اعمالهم . قوله : « جزاء » منصوب على انه مفعول له و قيل - منصوب على المصدر اى - يجازون جزاء باعمالهم .

« لا يسمعون فيها » اى - فى الجنة ، « لغوا » ، اى - باطلاً من القول و لاصيحاً و صخباً و عبثاً ، « ولا تأثيماً » اى - ائماً و قيل - « ولا تأثيماً » اى - لا يقال لهم - ائتم واسأتم . و ليس التأثيم بما يختص بالسمع و انما جاز بمجاورة اللغو كقول القائل : اكلت خبزاً و لبناً ، اللبن مشروب لا مأكول و انما جاز بمجاورة الخبز .

قوله : « الا قيلاً سلاماً سلاماً » يعنى - الا قولاً ذاملاً يعنى - قولاً يسلم من اللغو و الاثم و فى نصب سلاماً ثلاثة اقوال :

أحدها - ان يكون صفة للقليل كما ذكرت .

والثانى - ان ينتصب بالقول اى - الا ان يقولوا سلاماً .



والثالث - على المصدر وتقديره الا ان يقولوا - سلمك الله سلاماً .

ثم ذكر اصحاب اليمين على التعجب مما لهم ، فقال :

« و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين » تقديره ما لاصحاب اليمين . قال

**ابوالعالية والضحاك** : نظر المسلمون الى وجّ وهو واد مخصب بالطائف فاعجبهم سدرها فقالوا - ياليت لنا مثل هذا فانزل الله تعالى هذه الآيات .

« في سدر مخصود » السدر شجر التيق والمخصود الذي لاشوك له والخضد القطع كانه قطع شوكة ويجوز في العريية ان يقال - هذا شجرة مخصودة الشوك ولم يكن لها شوك اصلاً يجب خضده كقوله عز وجل : « من عسل مصفى » و هو عسل لم يكن فيه شمع قط يجب تصفيته منه . وقال ابن كيسان : هو الذي لا اذى فيه . قال : و ليس شيء من ثمر الجنة في غلف كما يكون في الدنيا من الباقلي وغيره بل كلها مأكول ومشروب ومشوم ومنظور اليه .

« و طلح منضود » جاء في التفسير انه شجر الموز لان ثمره يكون منضوداً بعضه فوق بعض قيل - شجر الجنة موقر بالحمل من اسفله الى اعلاه ليست له سوق بارزة و قال الحسن - ليس هو بالموز و لكنه شجر عظيم ناضر رفيف له ظل بارد طيب وقيل - هوام غيلان<sup>١</sup> والعرب تحبه لنوره اى - لطيب نوره . وخطبوا بما عقلوا وانما فضله على ما في الدنيا كفضل سائر ما في الجنة على ما في الدنيا .

« وظل ممدود » دائم تام لا تنسخه الشمس كما بين الفجر الى طلوع الشمس . وقال مقاتل - هو ظل العرش وصحّ عن رسول الله (ص) انه قال - ان في الجنة شجرة يسير الراكب في ظلها مئة عام لا يقطعها و عن ابن عباس في قوله : « وظل ممدود » قال - شجرة في الجنة على ساق يخرج اليها اهل الجنة فيتحدثون في اصلها و يتذكر بعضهم و يشتهي لهو الدنيا فيرسل الله عز وجل ريحاً من الجنة فتحرك تلك الشجرة بكل لهو كان في الدنيا .

ويحتمل ان الظل عبارة عن الحفظ . تقول - فلان في ظل فلان اى - في كنفه لانه لاشمس هناك .

١ - ام غيلان درخت سمره است .

« و ماء مسكوب » مصبوب یجری دائماً فی غیر اُخدود و یصعد الی القصور  
والعلاالی و ینسكب منحدرأ لا یلطح شیأ وقیل - ینسكب علی الخمر فی شرب ممزوجأ .  
« و فاكهة كثيرة » ای - كثيرة الاجناس و الانواع لا مقطوعة بالزمن ولا  
ممنوعة بالثمن وقیل - ثمرة الدنيا فی الشتاء مقطوعة و فی الربیع ممنوعة لم تینع .  
قال ابن عباس : لا تنقطع اذا جنیت ولا تمتنع من احد اراد اخذها .  
وقیل - « ولا ممنوعة » ای - لا محصورة بالجدار كما یحصر علی بساتین الدنيا  
و جاء فی الحدیث - ما قطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مكانها ضعفین .  
و « قرش مرفوعة » ای عالیة بعضها فوق بعض .

قال رسول الله (ص) فی قوله : « و فرش مرفوعة » ای - عالیة قال - ارتفاعها لكما  
بین السماء والارض و ان ما بین السماء والارض لمسيرة خمس مئة عام و قیل - اراد  
بالفرش - النساء و العرب تسمى المرأة فراشأ و لباسا علی الاستعارة .  
قال النبی (ص) - الولد للفراش . فسمى المرأة فراشأ . « مرفوعة » رفعت بالجمال  
والفضل علی نساء الدنيا و قیل : رفعت عن ان یبلن او یحضن او یتغوطن او یمتخطن  
او یشین . دلیل هذا التاویل قوله فی عقبه : « انا انشأناهن انشاء » ای - خلقناهن خلقا  
جدیدأ .

قال ابن عباس - یعنی - الآدمیات العجائز الشمط یقول - خلقناهن بعد الهرم  
خلقاً آخر فجعلناهن ابكاراً عذاری .

قال مجاهد - روى عن رسول الله (ص) انه قال فی امرأة عند عایشه من  
بنی عامر و كانت عجوزاً - ان الجنة لا تدخلها العجز ، فولت تبکی فقال (ص) - اخبروها انها  
یوسڈلیست بعجوز . ان الله تعالى یقول : « انا انشأناهن انشاء » الآية .  
وعن انس بن مالك عن النبی (ص) فی قوله : « انا انشأناهن انشاء » قال :  
عجائز كن فی الدنيا عمشار مصأ فجعلن ابكارأ .

قال بعض المفسرین - وقد فعل الله سبحانه فی الدنيا بزرکریأ فقال تعالى -  
« واصلحناله زوجه » مثل الحسن عن ذالك الصلاح ، فقال - جعلها شابة بعد ان كانت  
عجوزأ ، و ولودأ بعد ان كانت عقیما .

١ - جمع عمشاء و رمضاء : زنیكه دیده اش كم بین و یا مبتلا به بیماری رمض باشد .

وقال مقاتل و غيره - هن الحور العين انشأهن الله عز وجل على جهة الابتداء لم تقع عليهن ولادة .

« فجعلناهن ابكراً » عذاري لا يأتيها الرجل الا وجدها بكرأ .

« عرباً » جمع عروب وهي المتحبة الى زوجها بغنجها وقيل - « عرباً » مشتبهات للازواج ، يقال - ناقة عروبة اذا اشتبهت الفعل وقيل - هي الحسنة التبعل وقيل - هي الخفرة<sup>١</sup> المتبدلة لزوجها وقيل - هي اللعوب بزوجها انسابه .

وفي بعض التفاسير - « عرباً » اي - كلامهن عربي « اتراباً » جمع ترب . اي مستويات على سن واحد ، بنات ثلث وثلثين ، وقيل - هن لدات<sup>٢</sup> في شكل ثلث عشره سنة في قدصاحبها .

« لاصحاب اليمين » اي - خلقناهن لاصحاب اليمين ، وعن ابي هريرة عن النبي (ص) قال - يدخل اهل الجنة الجنة جردا ومردا ايضا جعادا مكحلين ابناء ثلث وثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعاً في سبع اذرع .

وعن ابي سعيد الخدري قال - قال رسول الله (ص) - ادنى اهل الجنة الذي له ثمانون الف خادم واثنتان وسبعون زوجة وتنصب له قبة من لؤلؤ وزبرجد وياقوت كما بين الجابية<sup>٣</sup> الى صنعاء .

وفي بعض الروايات - ينظر الى وجهه في خدها اصفى من المرأة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضئ ما بين المشرق والمغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوباً ينفذها بصره حتى يرى مخ ساقها من وراء ذلك .

وروى - ان في الجنة غرفة يقال لها - العالية فيها حوراء يقال لها - الغنجة اذا اراد ولي الله ان يأتيها اتاها جبرئيل فاذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذيالها وذوائبها يبخرنها بمجامر بلانار .

وعن عبدالرحمن البيهقي قال - ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيها سبعون غرفة في كل غرفة زوجة من الحور العين ينظر في وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه في وجهها وتري هي وجهها في وجهه من الحسن ، مكتوب في نحر كل واحدة

١ - خفرة : زن باحياء . ٢ - كذا .. ٣ - جايه دهى است در دمشق ( از معجم البلدان ) .



منهن - انت حبی و انا حبك یا ذهن کبیاض المرجان و صفا و هن کصفاء الیاقوت .  
و عن انس بن مالك قال - قال رسول الله (ص) - تقول الحوراء يوم القيامة  
لولى الله - کم من مجلس من مجالس ذکر الله قد اکرمک به العزیز اشرفت علیک بدلالی  
وغنجی و اترابی و انت قاعدین اصحابک تخطبني الى الله عزوجل ، فترى شوقک کان  
یعدل شوقی او حبک کان یعدل حبی والذی اکرمنی بک و اکرمک بی ماخطبتنی  
الى الله عزوجل مرة الاخطبتک الى الله سبعین مرة فالحمد لله الذی اکرمنی بک  
واکرمک بی

«و ثلثة من الاخرین» من مؤمنی هذه الامة . هذا قول بعض المفسرین . ویروی  
عن النبی (ص) قال - من آدم (ع) الیناثلة و منی الى يوم القيمة ثلثة و لا یستمها الاسودان  
من رعاة الابل ممن قال لا اله الا الله .

و عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال - خرج رسول الله (ص) يوماً فقال -  
عرضت علی الامم فجعل یمر النبی معه الرجل و النبی معه الرجلان و النبی معه الرهط  
و النبی لیس معه رهط و النبی لیس معه احد و رايت سواداً کثیراً سداً لاقق فقیل لی -  
انظر هکذا و هکذا فرأيت سواداً کثیراً سداً لاقق فقیل - هؤلاء امّتک و مع هؤلاء سبعون  
الفاً یدخلون الجنة بغير حساب .

وفی رواية عبد الله بن مسعود عن رسول الله (ص) قال - عرضت علی الانبیاء  
الليلة باتباعها حتی اتی علی موسی فی کبکبة بنی اسرائیل فلما رايتهم اعجبونی فقلت -  
ای رب من هؤلاء قیل - هذا اخوک موسی و من معه من بنی اسرائیل ، قلت - فاین امّتی  
قیل - انظر عن یمینک فاذا ظراب امّک قد سدّت بوجوه الرجال فقیل - هؤلاء امّتک ارضیت  
قلت - رب رضیت قیل - انظر عن یسارک فاذا لاقق قد سدّ بوجوه الرجال ، قیل - هؤلاء امّتک  
ارضیت قلت - رب رضیت رب رضیت فقیل - ان مع هؤلاء سبعین الفا یدخلون الجنة بلا حساب  
عليهم . فقال نبی الله (ص) - ان استطعتم ان تكونوا من السبعین فكونوا و ان عجزتم  
وقصرتم فكونوا من اهل الظراب و ان عجزتم فكونوا من اهل الابق فانی قد رأيت ثم  
اناساً یتهاوشون کثیراً .

١ - ظراب : رایه . در صفحه ٤٥٧ س ٢ این جلد از کشف الاسرار کلمه نامفهوم «ذاب» خراب شده «ظراب»  
است .



وروى انه قال (ص) - انى لارجوان تكونوا شطراهل الجنة ثم تلا رسول الله (ص):  
« ثلّة من الاولين - وثلّة من الاخرين ».

و قال ابو العالىة و مجاهد و عطاء بن ابي رباح و الضحاك - « ثلّة من الاولين » ، يعنى - من سابقي هذه الامة « وثلّة من الاخرين » من هذه الامة فى آخر الزمان يدل عليه قول النبى (ص): هما جميعاً من امتى.

قوله : « و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال » المشامة و الشمال واحدو هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم طريق الشمال الى النار و يلزمهم الشوم و النكدة .

« فى سموم » ، وهو الريح الحارة تدخل فى المسام وجمعه سمائم وقيل - السموم حرجهم و فيحها وهو بالنهار والحرور بالليل وقيل سموم جهنم ريح باردة شديدة البرد تخرج من تحت صخرة فى جهنم تقطع الوجوه و سائر اللحوم و منه قول الشاعر :  
اليوم يوم بارد سمومة      من جزع اليوم فلانلومه  
« وحميم » وهو الماء الحار فى النهاية .

« و ظلّ من يحموم » دخان شديد السواد تقول العرب - اسود يحموم اذا كان شديد السواد . قال الضحاك - النار سوداء و اهلها سود و كل شىء فيها اسود . و قيل - يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار . قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة .

« لا بارد ولا كريم » اى - لا بارد المدخل ولا كريم المنظر . وقيل - لا مأوئهم بارد ، و لا مقيلمهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشىء نفت عنه الكرم ، و قال فى موضع آخر - « لا ظليل ولا يغنى من اللهب » وهذا الظل هو سراق جهنم يجمع الخلق يوم القيامة ، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب شعبة تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم ، و تنطبق عليهم شعبة فتملاً اجواف الكفار و مسامهم و يأخذ المؤمن كهيئة الزكمة .

« انهم كانوا . قبل ذلك مترفين » متنعمين فمنعهم ذلك عن الانزجار و شغلهم عن الاعتبار . المترف - الجبار المتنعّم المعجب بنفسه والترف السرف فى العيش .

« و كانوا يصرون على الحنث العظيم » اى - يقيمون على الذنب العظيم لا يتوبون ولا يستغفرون ، و الحنث العظيم هاهنا - الشرك ، يقال - بلغ الغلام الحنث اى - بلغ مبلغاً بحيث يسيء العمل و التحنث من الاضداد - التحنث التأثم و التحنث التبرر و التحرج عن الأثم . و كان رسول الله (ص) يتحنث فى غار حراء اى - يتعبد .  
و قيل - الحنث العظيم اليمين الغموس و معنى هذا : انهم كانوا يحلفون انهم لا يبعثون و ذلك فى قوله : « اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » يقويه ما بعده :

« و كانوا يقولون اذا متنا و كنا تراباً و عظماً اءنالمبعوثون » قرأ ابو جعفر و نافع و الكسائي : « اذامتنا » بالخبر ، « اءنأ لمبعوثون » بالاستفهام . و قرأ الباقر بالاستفهام فيهما « او آبائنا » قرء نافع و ابن عامر بسكون الواو و الباقر بفتح الواو ، من فتح الواو جعله عطفاً و استفهاماً و من سكنه جعله عطفاً . و كانوا يقولون ، ذالك تكذيباً للبعث .

« قل ان الاولين والآخرين » اى - قل لهم يا محمد ان الاولين والآخرين .  
« لمجموعون » ، محشورون ، « الى ميقات يوم معلوم » وهو يوم القيمة معلوم لله سبحانه و تعالى متى يكون .

« ثم انكم ايها الضالون » ، اى - « ثم » يقال لهم ذالك اليوم - انكم « ايها الضالون » عن الدين الذاهبون عن الحق ، « المكذبون » بالله و رسله .

« لا آكلون من شجر من زقوم » شجرة الزقوم هى الشجرة الملعونة فى القرآن و هى شجرة تنبت فى النار ترعرع و تورق و تثمر كان طلعها رؤس الحيات .

« فمالئون منها » اى - من الشجر ، « البطون » لان الله يسلط عليهم جوعاً شديداً فيملأون بطونهم رجاء زوال الجوع فاذا امتلأوا منه وجدوا عطشاً شديداً فيعرض عليهم الحميم . فيشربون شرب الهيم و هى - العطاش من الابل و قيل - هى ابل تصيبها داء فلا تروى من الماء فلا تزال تشرب حتى تهلك . و قيل - الهيم جمع الاهيم وهو الرمل الذى لا يرويه المطر .

و قوله : « فشاربون عليه » ، اى - على الزقوم او على الاكل او على الشجر

قرأ أهل المدينة وعاصم و حمزة - شرب الهيم بضم الشين والباقون بفتحها، وهما لغتان فالفتح على المصدر والضم اسم بمعنى المصدر كالضعف والضعف.

« هذا نزلهم يوم الدين » ای - هذا الطعام و الشراب ما أعد لضيا فتهم يوم الجزاء وقوتهم وغذاؤهم ابدآ .

« نحن خلقناكم » ، خطاب لمشرکی قریش ای - نحن خلقناکم ولم تكونوا شیأ و انتم تعلمون ذلك ، « فلو لا تصدقون » فهلا تصدقون بالله و رسوله و هلا تصدقون بالبعث بعد ان علمتم النشأة الاولى .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ای - نامی که بهر جائی قدم زنی وبهر کوئی قدم نهی ورنگ کسی نگیری وهمه را برنگ خود برآری .

بر ملکوت گذر کردی ملک و ملائکه زیر و زبر کردی . بدیوان دیوان رسیدی لشکر تلیس ابلیس را هزیمت کردی . بمیدان سلطان درآمدی ، سرسروان و گردن کشان را بچنبر طاعت آوردی . بیازار راغبان دنیا پرآمدی ، ساکنان دکان رغبت را برانگیختی . هنگامها مخلوقات را تاراج کردی . بجمع عاشقان رسیدی نعره عاشقان بعیوق رسانیدی . از کنشت و کلیسا ، مسجد و صومعه ساختی . بیت کده آمدی بت را با بت گر بسجود آوردی . در عقبه عاقبت بی حرمتانرا « لابشری » و حرمت داران را « لاتخف » شنوایدی .

تو آنی که در حجره تنگ و تاریک لحد چراغ معرفت و توحید دوستانرا افروزی . در قیامت زبانه آتش و زبانه دوزخ را از گوینده خود باز داری . بنور خود نائرة « نارالله الموقدة » بنشانی ، اینست که دوزخ بنده مؤمن را گوید : جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبی :

قوله : « اذا وقعت الواقعة » معنام اذ کر یا محمد - « اذا وقعت الواقعة » . یاد کن ای محمد آنروز که افتادن پیفتد . قیامت را واقعه فرمود از زودی که بیفتد

چون فرا دید آید نه بینی که هر چه بیفتد زودتر از آن بزمین رسد که بنهند. همانست که جایی دیگر فرمود: «وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب».

روز سیاست و هیبت است روز تغاین و حسرت است، **یوم الآزفة و الغاشية**  
**یوم القارعة و الواقعة**.

آن روز قبه اخضر فرو گشایند و بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند، چهره ماه و خورشید سیاه کنند. اخترانرا از فلک فرو ریزند. سما را برسمک زنند. زمین را بجنبانند.

«رجت الارض رجاً» کوهها را از پیخ برکنند «بست الجبال بساً»  
تا همچون دودی و گردی شود بر هوا.

«فکانت هباء منبثاً» آنروز بلال درویش را میارند با تاج و حله و مرکب بردارد میزنند تا بفردوس اعلیٰ برند و خواجه اورا امیه بن خلف با اغلال و انکال و سلاسل بروی میکشند تا بدرك اسفل برند.

اینست که رب العالمین فرمود: «خافضة رافعة»، یکی را بردارنده تا باعلیٰ علین برند یکی را فرو برنده تا باسفل الساقین. آن طیلسان پوش منافع را باتش میبرند و آن قبا بسته مخلص را ببهشت میفرستند. آن پیر مناجاتی مبتدع را باتش قهر میسوزند و آن جوان خراباتی معتقد را برتخت بخت می نشانند.

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند

بسا رند خراباتی که زین برشیر نربندد

آنروز عالیشان سه گروه باشند چنانکه حضرت رب العزة فرمود: «وکنتم ازواجاً ثلثة - فاصحاب الیمینة ما اصحاب الیمینة - واصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و السابقون».

همان تقسیم است که در آخر سورة فرمود:

«فاما ان کان من المقربین - فروح وریحان وجنة نعیم».

سابقان که در اول سورة فرمود مقربان اند که در آخر سورة فرمود ایشانرا



چه کرامت است و چه دولت « فروح و ریحان و جنة نعیم، اولئک المقربون، فی جنات النعیم ». ایشانرا منازل با رفعت است و مساکن باسعت. میان غرف و طرف، در ریاض اریض و غیاض عریض مطاف ساخته، بر اطراف سریر و اعطاف حریر تکیه زده، غلمان مخلدون و ولدان چون در مکتون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق و اکواب بخدمت میان بسته، مطربان ملیح با اوتار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل و ماء معین و شیروسی و انگبین پیش آن مقربان و سابقان در باغ معرفت در ظل درخت محبت بر حافات جوی قربت شراب زلفت و الفت نوش همی کنند و بر بساط انبساط در خلوت « و هو معکم » با دوست مهره مهر همی بازند.

« و حور عین کماثال اللؤلؤ المکنون » حوران بهشتی را بمروارید مانند کرد آن مروارید خوشاب که در صدف پوشیده باشد، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب. همچنین کنیزکان بهشتی در میوه بهشت تعبیه اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان نیفتد تا آنکه بنده مؤمن به بهشت رسد، میوه باز کند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

**مصطفی (ص)** در وصف این کنیزکان فرموده در تفسیر « حور مقصورات فی الخیام » قال- علی کل امراة سبعون حلة لیست منها حلة علی لون الاخری و سبعون لوناً من الطیب لیس منها لون علی لون الاخر لکل امراة سبعون سریراً من یاقوتة حمراء منسوجة بالدر، علی کل سریر سبعون فراشاً بطائنها من استبرق و فوق السبعین فراشاً سبعون ایكة لکل امراة منهن سبعون وصیفة بید کل وصیفة صحفتان من ذهب فیهما لون من طعام یجد لآخر لقمة منها لذة لا یجد لاولها و یعطى زوجها مثل ذلك علی سریر من یاقوت احمر علیه سواران من ذهب موشح بیاقوت احمر ثم قال الله تبارک و تعالی : « جزاء بما کانوا یعملون ».

اینست پاداش کردار مؤمنان و ثواب طاعات و عبادات ایشان. و این صفت مزدوران است که کار کنند و مزد خواهند.

اما خدایرا دوستانی اند که ایشان سر بهشت رضوان فرو نیارند و حور

وقصور وانهار و اشجار ایشانرا صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند و ساکنان عالم عشق و سلاطین جهان معرفت و مشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت و جمال خود بریشان عرضه میکند و ایشان یقین و معرفت خود برو جلوه میکنند.

بهشت جوی می و شیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و دریاها را تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد و حیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدرات معرفت و مخبات مشاهدت برو جلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل باز گردد و ایشان در گذرند و تابه « مقعد صدق عند ملیک مقتدر » دیده همت بکس باز نکنند.

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ <sup>(۸)</sup> » چه بینید این آب زه که می او کنید ؟

« أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ ام نحن الخالقون <sup>(۹)</sup> » ؟ شما آن فرزند میافرینید یا ما آفریدگار آنیم.

« نحن قدرنا بینکم الموت » ، ما اجلهای شما باز انداختیم ، مرگ بر شما تقدیر کردیم ، « وما نحن بمسبوقین <sup>(۱۰)</sup> علی ان نبذل امثالکم » و ما نتوان نیستیم که امثال شما بر شما بدل آریم ، « و ننشئکم فیما لا تعلمون <sup>(۱۱)</sup> » و شما را باز در صورتی دیگر آفرینیم ، از هر صورت که خواهیم و شما ندانید.

« و لقد علمتم النشأة الاولى » ، و خود دانسته اید آفرینش اول ، « فلولاً تذکرون <sup>(۱۲)</sup> » چرا آفرینش نخست در یاد نیارید ؟

« افرايتم ما تحرثون <sup>(۱۳)</sup> » چه بینید این کشت که می ورزید ؟

« ءَانتُمْ تَزْرَعُونَهُ » ، شما آنرا میرویانید ، « اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ »<sup>(۶۴)</sup>   
 یا رویاننده آن منم .

« لَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَاهُ حُطَامًا » ، اگر خواهیم آن برراکاه کنیم ، « فَظَلَمْتُمْ   
 تَفْكِهِونَ »<sup>(۶۵)</sup> تا شما در تفریغ خوردن آید .

« اِنَّا لَمُعْرِمُونَ »<sup>(۶۶)</sup> [ و میگویید ] آن رنج که در زمین بردیم بر ما   
 تاوان آمد .

« بَلْ نَحْنُ مُحْرِمُونَ »<sup>(۶۷)</sup> بلکه ما را بی روزی گذاشتند .

« اَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ »<sup>(۶۸)</sup> چه بینید این آب که میآشامید .<sup>۱</sup>

« ءَانتُمْ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْمَزْنِ » ، شما آنرا می فرو آرید از میخ ، « اَمْ نَحْنُ   
 الْمَنْزِلُونَ »<sup>(۶۹)</sup> یا ما فرو بارندگان آنیم ؟ .

« لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ اُجَاجًا » ، اگر ما خواهیم آن بارانرا تلخ کنیم یا شور ،   
 « فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ »<sup>(۷۰)</sup> چرا از من آزادی نکنید ؟

« اَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ »<sup>(۷۱)</sup> چه بینید این آتش که میاوروزید .<sup>۲</sup>   
 « ءَانتُمْ اَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا » ، شما میرویانید و می فرا بر آرید درخت آتش   
 « اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ »<sup>(۷۲)</sup> یا ما آفریدگار آنیم .

« نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً » ، ما این آتش را یادگار [ آن آتش ] کردیم .   
 « وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ »<sup>(۷۳)</sup> و بکار دروایست دشتیان را .

« فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ »<sup>(۷۴)</sup> یاد کن بپاکی آن خداوند بزرگوار   
 خویش را .

« فَلَا اُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ »<sup>(۷۵)</sup> ، سو گند میخورم بافتاد نگیها<sup>۳</sup> قرآن .   
 « وَاِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ »<sup>(۷۶)</sup> و این سو گندیست کاشک شما دانید   
 که بزرگوار است .

« اِنَّهٗ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ »<sup>(۷۷)</sup> این قرآنست نیکو آزاده آسان .

« فِیْ كِتَابٍ مَّكْنُونٍ »<sup>(۷۸)</sup> در نامه پوشیده نوشته و یاد داشته و شنیده .

۱ - نسخه ج : می آشامید . ۲ - در نسخه ج : می افروزید . ۳ - در نسخه ج : افتادنگاهها .

« لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ »<sup>(۷۱)</sup> « نه پاسد آنرا مگر پاک کردگان و پاکیزگان. »

« تَنْزِيلُ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ »<sup>(۷۰)</sup> « فرو فرستاده است از خداوند جهانیان .  
« أَفْبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ »<sup>(۷۱)</sup> « باین سخن می دروغ زن گیرید ؟  
« وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ »<sup>(۷۲)</sup> « و [ آزادی ] روزی خویش آن می کنید که روزی ده راسی دروغ زن گیرید ؟<sup>۱۹</sup>

« قُلُوا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ »<sup>(۷۳)</sup> « چرا آنکه که جان بگلو رسد .  
« وَ أَنْتُمْ حِينْتُمْ تَنْظُرُونَ »<sup>(۷۴)</sup> « و آنکه شما مینگرید [ بچشم خویش در سیرنده ] .

« وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ » ، و ما نزدیک تریم با و از شما [ بیالین ] ،  
« وَلَكِنْ لَا تَبْصُرُونَ »<sup>(۷۵)</sup> « لکن شما نمی دانید و نمی بینید .

« قُلُوا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ »<sup>(۷۶)</sup> « ترجعونها » چرا اگر شما نه انگیختنی اید و پاداش دادنی آن جانرا از گلوباپس نیارید ، « إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ »<sup>(۷۷)</sup> « اگر راست میگوید [ که توانید که مرا در زنده کردن عاجز آرید . ] .

« فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ »<sup>(۷۸)</sup> « اما آنکس که از نزدیک کرد گانست .  
« فَرُّوحَ » ، او را آسایشی است و آسانی و زند گانی ، « وَ رِيحَانِ » ، و روزی و تن آسائی و بوئی خوش ، « وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ »<sup>(۷۹)</sup> « و بهشت بازید<sup>۲</sup> و ناز و شادی .  
« وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ »<sup>(۸۰)</sup> « و اما ایشان که از خداوندان ر ت دست اند .

« فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ »<sup>(۸۱)</sup> « توستی از اندوه خداوندان راست دست .

« وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ »<sup>(۸۲)</sup> « و اما آنکس که از دروغ زن گیران است و گمراهان .

۱ - در نسخه ج : دروغ زن میگیرید . ۲ - در نسخه ج : و بهشت نازیدن .. ؟ ولی در چند موضع از کشف الاسرار زید ردیف ناز و شادی آمده .



« فَنَزَّلُ مِنْ حَمِيمٍ <sup>(۱۳)</sup> » فرو آمدن وی بر شرابی است از آب جوشیده .  
 « وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ <sup>(۱۴)</sup> » و [ منزل او و فرو آمدن او بر آتش و نخست  
 کار که بیند ] رسانیدن او بآن .

« إِنَّ هَذَا لَهَوْ حَقِّ الْيَقِينِ <sup>(۱۵)</sup> » این سخن راست بی گمان است و گفتار  
 درست .

« فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ <sup>(۱۶)</sup> » .

## النوبة الثانية

قوله : « افرأيت ما تمنون » ای - تصبّون فی الارحام من النطف يقال - انى  
 الرجل يُمنى لا غير و منيت الشيء اذا قضيته وسمى المنى منياً لان الخلق منه يقضى  
 و تقول - مذى الرجل يمدى و امدى يُمدى لغتان : و اما الودى فلا اشتقاق منه و هو  
 عند ابي عبيدة بالدال غير المعجمة و عند الماستوى بالذال المعجمة قال - و بالدال غير  
 المعجمة هو غرس النخل . احتج الله عليهم بابتداء الخلق على صحة البعث فقال -  
 « انتم تخلقونه » ای - انتم تخلقون « ما تمنون » بشرا ، « ام نحن الخالقون »  
 وقد كانوا مقرّين بان الله خالقهم .

« نحن قدرنا » ، قرأ ابن كثير بتخفيف الدال و الباقيون بتشديد ها . و هما  
 لغتان . التقدير : ترتيب الشيء على مقدار و الموت يجرى بين الخلق على مقدار ما يقتضيه  
 علمه و حكمه فسوى بينهم و جعل اهل السماء و الارض و الشريف و الوضيع فيه واحداً  
 و قيل - « قدرنا بينكم الموت » ، بان كتبناه على مقدار لازيادة فيه و لا نقصان فمنهم  
 من يموت صغيراً و منهم من يموت كبيراً ، « و ما نحن بمسبوقين » لا يسبقنا احد الى  
 اماتكم قبل الوقت .

« على ان نبذل امثالكم » على بمعنى اللام و هو متصل بقوله : « قدرنا » .  
 .. « و ما نحن بمسبوقين » اعتراض و المعنى : قدرنا بينكم الموت ، لنبدل امثالكم و قيل -  
 السبق بمعنى الغلبة و « على ان نبذل » متصل بالغلبة ، يعنى - و ما نحن بمغلوبين عاجزين  
 عن اهلاككم و ابدالكم بامثالكم . هذا كقوله تعالى : « ان يشأ يذهبكم و يأت بخلق

جديد». « و ننشئكم فيما لا تعلمون » اى - لا يعيننا احد لو اردنا ان ننشئكم فى خلق آخر مما لا تعلمونه من اعادتكم فى الوقت الذى اريده و على الوجه الذى اريده . و قيل - «ننشئكم فيما لا تعلمون» اى - ان اردنا ان نجعل منكم القرده والخنازير لم نسبق ولا فاتنا ذلك . وقيل - معناه - نحن قادرون على احيائكم وانشاءكم ثانياً وان كنتم لا تعلمون النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت فى بطون الامهات نطفة ثم علقه ثم مضغة الى تمام الخلقة وليست الاخرى كذلك « فلو لا تذكرون » فتعلمون انى قادر على اعادتكم كما قدرت على ابدائكم و قيل - النشأة الاولى خلق آدم من طين .

« افرايتم ما تحرثون » اى - تثيرون الارض وتلقون فيها البذر .  
« انتم تزرعونه » ، تبتونه ، « ام نحن الزارعون » المنبتون ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله وحده و لهذا قال النبى (ص) - لا يقولن احدكم - زرعت وليقل - حرثت ، وقد سمي الحارث زارعاً على انه فعل اسباب الزرع والانبات .  
« لونساء لجعلناه حطاماً » اى ابطلناه حتى يكون متحطماً اى - تبناً لاحب فيه ولا قمح اى - جعلناه يابساً بعد خضرته باقة تصيبه حتى لا يكون فيه الحب ، « فظلمت تفكهون » اى - صرتم تتعجبون لهلاكه ويبسه بعد خضرته و قيل - تفكهون اى - تندسون على نفقاتكم كقوله :

« فاصبح يقلب كفيه على ما انفق فيها » . وقال الحسن تندمون على ماسلف منكم من المعصية التى اوجبت تلك العقوبة .

« انا لمغرمون » قرأ ابوبكر عن عاصم « اءنا » بهمزتين ، وقرء الآخرون على الخبر و مجاز الاية : « فظلمت تفكهون » و تقولون « انا لمغرمون » اى - غرما اسوالنا وصارما انفقنا فى حرائتنا غرمأ علينا والمغرم الذى ذهب ماله بغير عوض .  
« بل نحن محرومون » ممنوعون عن الرزق اى - حرمانا ما كنا نطلبه من الريع والزرع .

روى عن انس بن مالك قال - مر رسول الله بارض الانصار فقال - ما يمنعكم من الحرث قالوا - الجدوبة قال : فلا تفعلوا فان الله عزوجل يقول - انا الزارع ان شئت

زرعت بالماء وان شئت زرعت بالريح وان شئت زرعت بالبذر. ثم تلا رسول الله (ص):  
 « افرأيت ما تحرثون . ءانتم تزرعونہ ام نحن ام نحن الزارعون . »  
 « افرأيت الماء الذى تشربون » يعنى - الماء العذب .  
 « ءانتم انزلتموه من المزن » وهو السحاب واحداً منها مزنة ، « ام نحن المنزلون »  
 بقدرتنا .

« لو نشاء جعلناه اجاجاً » ملحا شديداً الملوحة و قيل - مرّاً و المرّ الذى اذا  
 شرب احرق الخلق ، من تاجبت النار اذا استعرت « فلولاً تشكرون » اى - هلاً تشكرون  
 على عظيم منى عليكم حيث لم اجعل ذلك اجاجاً .  
 « افرأيت النار التى تورون » اى - تقدحون و تستخرجون من زندكم يتال -  
 ورى الزند يرى و رياء فهو وار اذا اتقدحت و اوريت الزند اى - قدحتها .  
 « ءانتم انشأتم شجرتها » التى تقدح منها النار و هى المرخ و العفار ، « ام  
 نحن المنشئون » الخالقون .

و فى المثل : فى كل شجر نار واستمجد المرخ و العفار .

يقال - يثقب الراعى عود احدهما ويدخل رأس الآخر فى الثقب فيولد النار .  
 « نحن جعلناها تذكرة » ، اى - جعلنا نار الدنيا تذكرة للنار الكبرى اذا  
 رآها الرأى ذكر جهنم . قال مقاتل و مجاهد - « جعلناها تذكرة » ، اى - موعظة  
 يتعظ المؤمن . و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال : نار بنى آدم التى يوقدون جزء  
 من سبعين جزءاً من نار جهنم . قالوا - يا رسول الله : ان كانت لكافية قال : فانها فضلت  
 عليها بتسعة و ستين جزءاً .

وقيل - معناه - جعلنا النعم التى تقدرت تذكرة لحق الله و ما يجب من طاعته  
 « و متاعاً » ، اى - بلعة و منفعة « للمقوين » اى - المسافرين الذين نزلوا بالقوآء و القى  
 و هى الارض الخالية البعيدة من العمران و الاهلين ففى النار اعظم نفع للمسافر اذا  
 نزل بالارض القفر ، يخبز بها خبزه و يصلح طعامه و يستدفئ بها فى حال برده  
 فحاجة المسافر اليها اعظم من حاجة المقيم .

ثم ان الله تعالى اجرى السعادة باظهار النار و خلقها اذا اورى الزند لانه لو

احتاج المسافر الى حملها مع نفسه لشق عليه ذلك ففي هذا اعظم عبرة واعظم حجة .  
و قيل - المقوى الذى نفذ زاده من قولهم اقوت الدار اذا خلت من  
ساكنيها .

و قيل - المقوى المسافر الذى معه دابة قوية .  
بدأ الله تعالى بذكر « خلق الانسان » فقال - « افرايتم ما تمنون » لان النعمة  
فيه سابقة على جميع النعم ثم بما فيه قوام الناس وهو الحب فقال - « افرايتم ما تحرثون »  
ثم بالماء الذى يعجن به و يشرب عليه ، فقال - « افرايتم الماء الذى تشربون » ثم  
بالنار التى يخبز بها ، فقال - « افرايتم النار التى تورون » فصار بمجموع الثلاثة طعاماً  
لا يستغنى عنه الجسد مادام حياً و ذكر عقيب كل واحد ما يأتى عليه و يفسده .  
فقال فى الاول : « نحن قدرنا بينكم الموت » .

و فى الثانى : « لو نشاء لجعلناه حطاماً » . وفى الثالث « لو نشاء جعلناه اجاحاً »  
و لم يقل فى الرابعة ما يفسدها بل قال : « نحن جعلناها تذكرة » يتعظون  
بها ، « و متاعاً للمقوين » المسافرين ينتفعون بها .

ثم قال - « فسبح باسم ربك العظيم » امر بتنزيه الله تعالى و تقدس عما لا  
يليق بوصفه بعد ما ذكر ما يدل و حدائته من عظيم آياته ، و قيل - معناه - قل سبحان  
ربى العظيم .

وجاء مرفوعاً - انه لما نزلت هذه الآية قال عليه السلام - اجعلوها فى ركوعكم  
و لما نزلت : « سبح اسم ربك الاعلى » ، قال - اجعلوها فى سجودكم .  
« فلا اقسم بمواقع النجوم » معناه - فاقسم و دخلت لاصلة للتوكيد و قيل -  
لا نفى و معناه : ليس الامر كما قال الكفار فى القرآن انه سحر و شعر و كهانة ثم  
ابتدأ فقال - « اقسم بمواقع النجوم » .

قرأ حمزة والكسالى : بموقع النجوم على التوحيد . وقرأ الباقون : « بمواقع  
النجوم » على الجمع .

قال ابن عباس : اراد نجوم القرآن وسوره فانه كان ينزل على رسول الله (ص)  
متفرقاً نجوماً فكانه اقسم بنزول القرآن نجوماً على رسول الله (ص) و قيل - اقسم



بقلب محمد (ص) لانه محل وقوع نجوم القرآن وقيل - مواقع النجوم قلوب العلماء وقيل - هي مغارب كواكب السماء وقيل - منازلها، فكانه اقسام بقدرته على مساقتها ومجاريها في افلاكها، وقيل - هي الارض تسقط عليها الكواكب وتتناثر ليوم القيامة ويحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته .  
« و انه لقسم لو تعلمون عظيم » اي - القسم ، بنجوم القرآن قسم عظيم القدر لو تعلمون .

«انه لقرآن كريم» كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا والاخرة والرؤية والنعيم وقيل - « كريم » اي - عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين وقيل - كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه ، وقيل - كريم يكرمه المؤمنون والملائكة المقربون وقيل - كريم لان يسره يغلب عسره .

«في كتاب مكنون» اي - محفوظ مصون محروس عند الله في اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين وقيل - «في كتاب مكنون» اي - محفوظ في المصاحف عن التبديل فلا يغير منه حرف و لا لفظ كقوله : « انا له لحافظون » .

«لا يمسه الا المطهرون» قال قتاده - هي المصاحف التي في السماء بايدي الملائكة السفرة الكرام البررة لا يمسه الا ملك مطهر ، اما المصاحف في الدنيا فيمسه الكافر النجس و المنافق الرجس و قيل - ظاهرا لاية نفى و معناه نهى اي - لا ينبغي ان يمسه جنب او حائض او محدث وهو قول عطاء و طاووس و اكثر اهل العلم و به قال مالك و الشافعي و قال ابو حنيفة - يجوز للمحدث والجنب حمل المصحف و مسه و الاول قول اكثر العلماء لما روى عن عبدالله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم - ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله (ص) لعمر بن حزم - ان لا يمسه القرآن الا طاهر و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآناً على قرب الجوار و الاتساع كما روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن ، الى ارض العدو و اراد به المصحف .

و روى سالم بن عبدالله بن عمر عن ابيه ان النبي (ص) قال - لا ته القرآن الا و انت طاهر .

ولانه اجماع الصحابه، ومثل علی ( ع ) - ایمنی المحدث المصحف ؟  
فقال - لا . و قال عطاء : لا یقلب الورق من المصحف الا المتوضی .

و اما الصبيان فلا صحابنا فيه وجهان :

احدهما - انهم یمنعون منه کالبالغین .

و الثاني - انهم لا یمنعون لمعنین :

احدهما - ان الصبی لو منع ذلك ادى الى ان لا یعلم القرآن و لا یحفظه  
لان وقت تعلمه و حفظه حال الصغر .

والثانی - ان الصبی و ان کان له طهارة فلیست بکاملة لان النیة لا تصح  
منه فاذا جاز ان یحمله علی غیر طهر کامل جاز ان یحمله محدثاً و الله اعلم .

« تنزیل من رب العالمین » ای - القرآن من عند رب العالمین . سمي المنزل  
تنزیلاً علی اتساع اللغة کالقدر للمقدور و الخلق للمخلوق .

« افیهذا الحدیث » ای - بهذا القرآن سماء حدیثاً لان فیه ذکر حوادث الاسور ،  
« انتم مدهنون » ای - مکذّبون کافرون والمدھن المنافق الذی یجری فی الظاهر علی  
خلاف ما هو فی الباطن . ادهن و داهن اذا سرّ خلاف ما اظهر . وقیل - المدھن المنافق  
الذی یلین جانبه لیخفی کفره و اصله من الدهن .

« و تجعلون رزقکم انکم تکذّبون » ای - تجعلون شکر رزقکم ان تکذّبوا  
رازقکم ، نزلت فی المستمطرين بالانواء و ذلك انهم کانوا یقولون اذا مطروا بعد الجدوبة -  
امطرتنا بنوء کذا ولا یرون ذلك من قبل الله عزوجل ،

و روی عن ابن عباس : ان النبی ( ص ) خرج فی بعض اسفاره فعطش اصحابه  
و احتاجوا الی الماء . فقال ( ص ) - ارايتم ان دعوت لکم ، فستیتیم فلعلکم تقولون  
سقینا هذا المطر بنوء کذا ، فقالوا - یا رسول الله ما هذا بحین الانواء ثم صلی رکعتین  
و دعا فهاجت ریح هیئت سحابة فمطروا حتی سالت الاودية و ملأوا الاسقية ،  
ثم ركب النبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ، فمرّ برجل یغترف بقدح له

و يقول - سقينا بنوء كذا ولم يقل - هذا من رزق الله فانزل الله سبحانه تعالى و تقدس -  
« و تجعلون رزقكم انكم تكذبون » .

و كان عليه الصلوة والسلام يقول - لو حبس الله سبحانه القطر عن امتي عشر  
سنين ثم انزل لاصبحت طائفة منهم يقولون : سقينا بنوء كذا .

و عن زيد بن خالد الجهني قال : صلى لنا رسول الله (ص) صلوة الصبح  
بالحديبية في اثر سماء كان من الليل فلما انصرف اقبل على الناس ، فقال - هل تدرون  
ماذا قال ربكم قالو - الله و رسوله اعلم - قال - اصبح من عبادي مؤمن بي و كافر فاما  
من قال - مطرنا بفضل الله و رسوله و برحمته فذلك مؤمن بي كافر بالكوكب واما  
من قال - مطرنا بنوء كذا و كذا ، فذلك كافر بي مؤمن بالكوكب .

و عن ابي هريرة عن رسول الله (ص) قال : ما انزل الله من السماء من بركة  
الا اصبح فريق من الناس بها كافرين ينزل الله الغيث فيقولون - بكوكب كذا و كذا .  
و قيل - « و تجعلون رزقكم » اي - حظكم و نصيبكم من القرآن ، « انكم تكذبون » .  
قال الحسن - خسر عبد لا يكون حظه من كتاب الله الا التكذيب به . و يروى  
انه (ص) قال : ان اخوف ما اخاف على امتي ثلث : حيف الائمة و تكذيب بالقدر  
و ايمان بالنجوم ثم حذرهم فقال :

« فلولاً اذا بلغت الحلقوم » الحلقوم مجرى النفس والبلعوم مجرى الطعام .  
يقول تعالى - فهلا اذا بلغت الحلقوم عند النزاع « وانتم » يا اقرباء الميت الذين حوله « تنظرون »  
اليه متى تخرج نفسه و قيل - تنظرون الى امرى و سلطاني لا يمكنكم الدفع ولا تملكون  
شيأ و قيل - و انتم تنظرون ان يحل بكم ما حل به .

و في الخبر - لا يموت احد حتى يعلم اهو من اهل الجنة ام من اهل النار .  
« و نحن اقرب اليه منكم » يعنى - بالقدرة والعلم ، « ولكن لا تبصرون »  
قربنا منه . و قيل - نحن اقرب اليه و اقدر منكم عليه ، « ولكن لا تبصرون » قريبي ولا  
تعرفون قدرتي .

« فلولاً ان كنتم غير مدينين - ترجعونها ان كنتم صادقين » اي - هلا ان  
كنتم غير مجزيين ، محاسبين « ترجعونها » اي - تردون روح هذا الميت الى جسده ،

« ان کنتم صادقین » فی قولکم : « لو کانوا عند ناما ماتوا و ما قتلوا » .

و قیل - « ان کنتم صادقین » فی ان لا بعث . و قوله : « ترجعونها » ،  
جواب لولا الاولى والثانية و مثل هذا جائز فی کلامهم کقوله :

« فَاَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ »

اجیباً بجواب واحد و تقدیر الآية : ان كان الامر كما تقولون - انه لا بعث ولا  
حساب ولا اله يجازی فهلا تردون نفس من يعز عليكم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم  
يمكنكم ذلك فاعلموا ان الامر الى غيركم و هو الله عزوجل فاسنوا .

ثم ذكر طبقات الخلق عند الموت و بین درجاتهم فقال :

« فَاَمَّا اَن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ » هذا رجوع الى التقسيم فی اول السورة فالمقربون<sup>۱</sup>  
هم السابقون و هم اهل جنة عدن .

« فروح » ، قرأ يعقوب : فروح بضم الراء والباقون بفتحها . فمن قرأ بالضم  
فمعناه - الحيوية الدائمة لهم .

و قال الحسن : معناه - تخرج روحه فی الريحان ای - يشتم عند الموت ريحانة  
فتخرج بها روحه .

و من قرأ بالفتح فمعناه - فله روح ای - راحة وفرح عند الموت .  
و قیل - الروح الاستراحة والريحان الرزق و قیل - الروح فی القبر والريحان  
فی الجنة معدلهم - و قیل - الروح النجاة من النار والريحان دخول دار القرار .

و قال الزجاج : الريحان هاهنا التحية لاهل جنة عدن .

« و اما ان كان » ، المتوفى ، « من اصحاب اليمين »

« فسلام لك من اصحاب اليمين » ای - سلامة لك يا محمد منهم فلا تهتم لهم  
فانهم سلموا من عذاب الله عزوجل وانك ترى فيهم ماتحب من السلامة .  
و قیل - « فسلام لك » ، ای - امن لك من شقاوتهم .

آورده اند در بعضی کتب که - عایشه از حضرت سلطان کونین و امام الثقلین



النبي الهاشمي اعني النبي الامي العربي محمد المصطفى (ص) پرسید<sup>۱</sup> که - یا رسول الله از آن رازها که شب معراج رفت و حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید<sup>۲</sup> که «فاوحی الی عبده ما اوحی» چه بود ؟ اگر لختی که گفتنی است با من گوئی .

رسول هاشمی و نبی مطلبی علیه افضل الصلوات و اکمل الحیات فرمود<sup>۳</sup> :  
یا عایشه گفتم - خداوندا امتهای گذشته<sup>۴</sup> چون سر از اطاعت<sup>۵</sup> بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی ، قومی را بزمین فرو بردی ، قومی را صورت بگردانیدی ، خداوندا با است من چه خواهی فرمود و ایشانرا حکم چه رانده ای ؟

حضرت عزت جل و علا فرمود<sup>۶</sup> « فسلام لك من اصحاب اليمين » .  
تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت دان و دل خویش از ایشان بسلامت دار و ایمن باش .

اگر گذشتگان را سنگ باران فرستادم ، است تو را رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده ام<sup>۷</sup> و حکم رانده که :

« عسی ربکم ان یرحمکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة » .

و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را با آسمان برآرم و بجنات مأوی رسانم که من در ازل فرموده ام<sup>۷</sup> :  
« فلهم جنات المأوی نزلاً » .

و اگر ایشانرا صورت خلقت بگردانیدم ، اینان را صورت عمل بگردانم

سیئات را حسنات کنم . که من در ازل فرموده ام<sup>۷</sup> .

۱ - در نسخه ج : عایشه صدیقه از مصطفی (ص) پرسید . ب

۲ - در نسخه ج : شب معراج رفت و حق میگوید . .

۳ - در نسخه ج : رسول (ص) گفت . بقیه عبارات وسط »

۴ - در نسخه ج : امتهای گذشته .

۵ - در نسخه ج : سر از چنبر اطاعت .

۶ - در نسخه ج : گفت ( با حذف جمله : حضرت عزت

۷ - نسخه ج : گفته ام .

« فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » .

یا محمد و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با است تو سخن گویم و عتاب کنم ، خود با ایشان من حساب نکردی<sup>۱</sup> ، لولا انی احب معائبهم لما حاسبتهم .

و قيل - قوله : « فسلام لك » ، هذا خطاب لكل من مات منهم يقول له الملائكة يبشرونه عند قبض روحه - سلام لك انك من اصحاب اليمين وقيل يبشرونه عند الخروج من القبر وقيل - هذا من المقلوب ای - سلام لاصحاب اليمين منك ای - انك تلقاهم في الجنة .

« و اما ان كان من المكذبین » ، بالبعث ، « الضالین » عن الهدی وهم اصحاب المشامة « فتزل من حمیم » ای - له نزل من حمیم ای - غذا و هم و معاشهم و نصیبهم من جهنم ماء حار .

« و تصلية جحیم » ای - اقامة في جحیم وهو ما عظم من النار .  
« ان هذا » الذي ذكرت لهؤلاء الفرق الثلت وقيل - كل ما ذكرنا في هذه السورة ، « لهُو حق اليقين » ای - هو يقين حق اليقين ، ای - الخبر الذي لا شك فيه اضاف الى نفسه كيوم القيامة و مسجد الجامع .

وقيل - التقدير : حق الامر اليقين . واليقين علم يحصل به تلج الصدر و يسمى برد اليقين وقيل - هو علم يحصل بالدليل .

وقال قتادة - ان الله عز وجل : ليس تاركاً احداً من الناس حتى يقفه على اليقين من هذا القرآن . فاما المؤمن فايقن في الدنيا فنفعه ذلك يوم القيامة واما الكافر فايقن يوم القيامة حين لا ينفعه .

« فسبح باسم ربك العظيم » فيه دلالة على ان الاسم هو المسمى لانه لا يجوز ان يكون المسبح غير الله والمعنى - اذكره باسمائه العلى وصفاته الحسنی وقيل - نزه الله عما نسب اليه من السوء .

روى صلة بن زفر عن حذيفة : انه صلى مع النبي (ص) ، فكان يقول في ركوعه :

۱ - در نسخه ج : با ایشان حساب نکردی .

«سبحان ربی العظیم» و فی سجوده : «سبحان ربی الاعلی». و ما اتی علی آیه رحمة الاوقف  
و سأل و ما اتی علی آیه عذاب الاوقف و تعوذ .

[و عن جابر قال - قال رسول الله ص : من قال - سبحان الله العظیم و بحمده  
غرست له نخلة فی الجنة<sup>۱</sup>].

و عن ابی هريرة<sup>۲</sup> قال - قال رسول الله ص : کلمتان خفیفتان علی اللسان  
ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظیم .  
و عن عبدالله بن مسعود قال - سمعت رسول الله (ص) : من قرأ<sup>۳</sup> سورة الواقعة  
کل لیلۃ لم تصبه فاقة ابدا .

## النوبة الثالثة

قوله : « أفرايتم ما تمنون - ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون » . حضرت  
حق جل جلاله و تقدست اسمائه و تعالت صفاته ، درین آیت کریمه کلام قدیم ازلی  
اظهار قدرت خویش میکند بر عالمیان در آفرینش ایشان . تا بدانند که صانع بی علت  
او است ، کردگار بی آلت اوست قهار بی علت اوست غفار بی مهلت اوست . ستار  
هرزلت اوست .

خداوندی که بیافرید از آب ضعیف صورتی لطیف . بنمود صنعتی متین  
از نطفه مهین . نقشهء گوناگون راست کرده بکن فیکون . اعضاء متشاکل ،  
اضداد متماثل .

هر عضوی بنوعی از جمال آراسته . نه برحد او فزوده نه از قدر او کاسته .  
هر یکی را صفتی داده و در هر یکی قوتی نهاده .

حواس در دماغ ، بها در پیشانی ، جمال در بینی ، سحر در چشم ، ملاحه  
در لب ، صباحت در خد ، کمال حسن در روی ، حسد در جگر ، حقد در سپرز ، شهوت  
در عروق ، ایمان در دل ، محبت در سر ، معرفت در جان .

۱ - این قسمت در نسخه ج وجود ندارد . ۲ - در نسخه ج : عن جابر ۳ - کذا ... و صحیح :  
يقول من قرأ .

نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین تر .  
 میان آب لطیف و خاك كشیف چنین نگار چیست . چون نگارنده یکیست  
 در کس کس این خوار چیست . چندین غرائب و عجائب از قطره<sup>۱</sup> آب .؟ عاقل  
 در نظاره صنعت ، و غافل در خواب .

ای جوانمرد تا چند بدیده ظاهر بنشان شواهد نگری ، یکبار بدیده باطن  
 بنشان لطائف نگر .

چنانستی که رب العزة فرمودی<sup>۲</sup> : عبدی رویت آراستم و دلت آراستم ،  
 رویت آراستم از بهر نظاره خلق . دلت آراستم از بهر نظاره خود . رویت خلق ببیند  
 و دلت من بینم .

بر روی تو که نظاره گاه خلق است حد شریعت راندن روا نداشتم . در دلت  
 که نظاره گاه من است درد قطیعت رسانیدن کی روا دارم .

ما آن خداوندیم که در صفت قدرت ما هم آفریدن است ، هم میرانیدن  
 از آفریدن خبر داد که : « ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون » .

از میرانیدن خبر داد که : « نحن قدرنا بینکم الموت » .

در آفریدن صفات لطف نمودم . در میرانیدن کمال قهر نمودم .

بیافریدم ، تا قدرت و لطف بینی ، بمیرانم ، تا سیاست و قهر بینی ، باز  
 زنده گردانم تا هیبت و سلطنت بینی .

چون میدانی که قادر و توانا ام ، حکیم و دانا ام . و در توانائی و دانائی  
 بی همتا ام ، « فسبح باسم ربك العظيم » . بپاکی مرا بستای و بیکتائی و بزرگواری  
 مرا یاد کن تا فردا ترا در زمرة مقربان « روح و ریحان » پیش آرم که من درازل  
 حکم چنین کرده ام و خود در کلام قدیم فرموده ام<sup>۳</sup> :

« فاما ان كان من المقرین - فروح و ریحان و جنة نعیم » .

یکی از بزرگان دین گفته که - روح و ریحان هم در دنیا است و هم در عقبی .

۱ - در نسخه ج : قطره ی . ۲ - در نسخه ج : کفتی . ۳ - در نسخه ج : گفته .



روح در دنیا است و ریحان در عقبی. روح آنست که دل بنده مؤمن را بنظر خویش بیاورد تا حق از باطل و اشناسد. آنگه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آنگه بینا کند تا بنور منت می بیند. شنوا کند تا پند ازلی می نیوشد. پاك کند تا همه صحبت او جوید. بعطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند تا از او باو نگردد. بصیقل عنایت بزدايد تا در هرچه درنگرد او را بیند.

بنده چون برین صفت بسرای سعادت رود آنجا ریحان کرامت بیند. نسیم انس دمیده، زیر درخت وجود تخت رضا نهاده، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته. بنده ملک وار نشسته و دوست ازلی پرده بر گرفته بسمع بنده سلام رسانیده<sup>۱</sup> و دیدار ذوالجلال نموده.

« و اما ان كان من اصحاب اليمين - فسلام لك من اصحاب اليمين »

اصحاب اليمين از سابقان و مقربان بمنزلت و مرتبت فروتر اند عابدان اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بنار و نعیم بهشت رسند و عاملان اند، در دنیا عمل میکنند تا در عقبی ثواب یابند و رب العزه میفرماید<sup>۲</sup>: « انا لا نضيع اجر من احسن عملاً ».

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهرچه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملک کریم ایشانرا نومید نکنیم. مزد کارشان تمام دهیم. « فیهم اجرهم » و فضل خود بر سر نهیم « و یزیدهم من فضله ».

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته، انوار لطفها افروخته، انواع عطرها سوخته، غلمان و ولدان، خدم و حشم بخدمت ایستاده، ساقیان دل فریب جامهای شراب بر دست نهاده، مطربان شورانگیر نغمهای<sup>۳</sup> دلربای در گرفته.

هر یکی چون ملکی نشسته، درغرف و شرف و ریاض و غیاض خویش بر تخت عز تکیه زده، تاج ولایت مرصع بجواهر عنایت بر سر نهاده، بر بساط انبساط

۱ - در نسخه ج : بسمع بنده رسانیده. ۲ - در نسخه ج میگوید. ۳ - در نسخه ج : نغمتهای و بدون تردید صحیح نغمهها است.

از مشاهده مشهود داد بداده ، طوق جمال در گردن وصال قلاده کرده ، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته : مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر تقد گشته ،  
بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان نوازد که الله تعالی بنده عاصی را نوازد بوقت عیان .

## ۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« سُبْحَ لَهِ » بپاکی و بی عیبی بستود و نام برد خدایرا ، « مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » هر چه در آسمانهاست و در زمینهاست ، « وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »<sup>(۱)</sup> و اوست آن توانا ، دانا .

« لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، « يُحْيِي وَيُمِيتُ » [مرده] زنده میکند و [زنده] می میراند « وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »<sup>(۲)</sup> و اوست بر همه چیز توانا .

« هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ » اوست آن پیشین و پسین ، « وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ » و آشکارا و نهان ، « وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ »<sup>(۳)</sup> و او به همه چیز داناست .

« هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ » اوست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین در شش روز ، « ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ » پس مستوی شد بر عرش ، « يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ » میداند هر چه در زمین شود ، « وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا » و هر چه بیرون آید از آن ، « وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ » و هر چه فرود آید از آسمان ، « وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا » و هر چه بر شود بر آسمان ، « وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ » و او [بتوانائی و دانائی] باشماست هر جا که باشید ، « وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ »<sup>(۴)</sup> و الله بکرد شما بیناست .

« **لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** » اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها ،  
 « **وَالِلَّهِ تُرْجِعُ الْأُمُورَ** »<sup>(۱)</sup> و بالله [و باخواست او] گردد همه کار .  
 « **يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ** » میدرآرد<sup>۱</sup> شب در روز ، « **و يُولِجُ النَّهَارَ**  
**فِي اللَّيْلِ** » و می درآرد<sup>۱</sup> روز در شب ، « **و هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** »<sup>(۲)</sup> و او  
 داناست بهرچه در دلهاست .

« **آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** » بگروید بالله و فرستاده او ، « **وَانْفِقُوا** » و نفقه  
 کنید و صدقه دهید ، « **مِمَّا جَعَلَكُمْ مُتَخَلِّفِينَ فِيهِ** » ازین مرده باز مانده که از  
 پیشینیان باز گرفته بشما دادند و شمارا در آن دراز دست کردند ، « **فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ** »  
 ایشان که بگرویدند از شما بخدا و رسول ، « **وَانْفِقُوا** » و زکوة و صدقه دادند از مال  
 خویش ، « **لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ** »<sup>(۳)</sup> ایشانراست مزدی بزرگ .

« **و مَالَكُمْ لَا تَأْمِنُونَ بِاللَّهِ** » و چیست شمارا [ و چه رسید و چه بود ]  
 که بنگروید بخدای ، « **وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ** » و رسول میخواند شما را ، « **لِتَأْمِنُوا**  
**بِرَبِّكُمْ** » تا بگروید بخداوند خویش ، « **و قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ** » و پیمان از شما بسته  
 آمده است [ آن روز که گفتید بلی ] ، « **أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** »<sup>(۴)</sup> اگر گروید گانید .

« **هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ** » اوست که فرو می فرستد بر بنده خویش ،  
 « **آيَاتِ بَيِّنَاتٍ** » سخنانی پیدا روشن درست ، « **لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** »  
 تا بیرون آرد شما را از تاریکها [ بیگانگی و نادانی و ناپاکی ] بروشنایی [ ایمان  
 و دانش و پرهیزکاری ] ، « **و إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرْؤُوفٌ رَحِيمٌ** » و الله بشما مهربان است  
 سخت بخشاینده .

« **و مَالَكُمْ أَلَّا تَنْقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** » و چیست شما را و چه رسید که نفقه  
 نمی کنید در سبیل خدا [ و جنگ کردن با دشمنان او ] ، « **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** » و الله راست میراث آسمانها و زمینها [ می بازستاند و می بخشد و می گیرد ]  
 و میرساند [ « **لَا تَسْتَوِي مِنْكُمْ** » یکسان نیست از شما ، « **مَنْ أَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ** »  
 آنکس که نفقه کرد و مال داد در سبیل خدای پیش از گشادن [ مکه ] و جنگ کرد

با ایشان ، « **اُولَئِكَ اعْظِمُ دَرَجَةً** » ایشان مهترانند در درجه ، « **مِنَ الَّذِينَ انْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا** » از ایشان که از پس نفقه کردند و جنگ ، « **وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى** » و همه را بهشت وعده داد ، « **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** » (۱۰) « **وَاللَّهُ** بدانچه شما می کنید داناست و آگاه .

« **مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا** » آن کیست که وام دهد بآلله عز وجل ، « **قرضاً حسناً** » وامی نیکو ، « **فِيضَاعْفَهُ لَهُ** » تا آن وام او را اندتوئی کند و اند باره ۱ ، « **وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ** » (۱۱) « **وَأُوْرَاسْتُ مَزْدَى نِيكُو.** »

« **يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** » در آن روز که گرویدگانرا بینی « **يَسْعَى نُورُهُمْ** » روشنائی ایشان ، « **بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ** » در پیش ایشان و دست راست ایشان ، « **بَشْرِكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ** » [ایشانرا گویند] - بشارت شما امروز بهشتهایی است ، « **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** » در زیر درختان آن جویها روان ، « **خَالِدِينَ فِيهَا** » و شما جاوید در آن ، « **ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** » (۱۲) « **أَنَسْتِ** آن رستگی و بیروزی بزرگوار .

« **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ** » آن روز که دورویان گویند مردان و زنان ، « **لَئِذَا دِينُ آمَنُوا** » مؤمنین و گرویدگانرا ، « **أَنْظِرُونَا** » درنگ کنید ما را ، « **نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ** » تا از روشنائی شما خویشتن را روشنائی فروزیم ، « **قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ** » ایشانرا گویند - باز گردید و بادنیاروید ، « **فَالْتَمَسُوا نُورًا** » و نور جوئید از آنجا که مؤمنان آورند ، « **فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بَسُورًا** » میان آن دو قوم دیواری زنند باروئی « **لَهُ بَابٌ** » بر آن باروی دری بود « **بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ** » اندرون آن باروی بهشت ، « **و ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ** » (۱۳) « **وَيُرُونَ أَنَّ بَارُوِي دُوزَخ .** »

« **يَنَادُونَهُمْ** » منافقان مؤمنانرا آواز دهند از پیش خویش و خوانند و گویند: « **إِنَّمَا تَكُنْ مَعَكُمْ** » نه ما باشما بودیم [در مسجدها و در عرفات و در رمضان] « **قَالُوا بَلَى** » پاسخ کنند مؤمنان و گویند - آری « **وَلَكِنْ كُنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ** » لکن



شما دلها خویش تباه کردید و تنها خویشتن ، « و تربصکم » و توبه در درنگ نهادید و چشم بر بد افتاد رسول من نهادید و مؤمنان ، « و اربکم » و در گمان افتادید « و غرکم الامانی » و دروغه‌ها شما که در آن بودید شما را فرهیفته کرد ، « حتی جاء امر الله » تا آنگاه که کار خدای و فرمان او در رسید ، « و غرکم بالله الغرور (۱۴) » و فرهیفته کرد ، شما را بخدای آن دیو فرهیونده ۲ .

« فاليوم لا یؤخذ منکم قدية » امروز آن روز است که نه از شما باز خرید بپذیرند و نه باز فروشند ، « و لا من الذین کفروا » و نه ازیشان که کافر شدند ، « مأویکم النار » جایگاه و بنگاه شما آتش است ، « هی مویکم » آن بشما نزدیکتر و شما را حق‌تر « و بش المصیر (۱۵) » و بد جایگاه و شدن گاه که آن است .

## النوبة الثانية

این سوره الحديد بیست و نه آیت است و پانصد و چهل کلمه و دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف ، جمله بمدینه فرود آمده است .

مفسران آن را مدنی شمردند ، مگر کلبی که او این سوره از مکیات شمرد و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست .

و در فضیلت سوره روایت کند ابی کعب از مصطفی (ص) قال - من قرأ سورة الحديد کتب من الذین آمنوا بالله ورسوله .

قوله : « سبح لله » در قرآن ذکر تسبیح بچهار لفظ بیاید : بلفظ مصدر و ماضی و مستقبل و امر ، مصدر آن است که گفت : « سبحان الذی اسری » ، ماضی آن است که گفت : سبح لله مستقبل آنست که : « یسبح لله » امر آنست که : « سبح اسم ربک » . و این کلمه بر اختلاف الفاظ بردو معنی حمل کنند یا بر معنی صلوة یا بر معنی تنزیه و تمجید ابن عباس بر معنی صلوة نهاد « سبح لله » ای - صلی لله « یسبح لله » ای -

یصلیٰ لله «سبح اسم ربک» ای - صلّ لربک و باین قول «ما فی السموات» معنی آن است که من فی السموات تا بر عقلا اقتدا که نماز میکنند .

و بر قول دیگر مفسران تسبیح تنزیه است و تمجید و «ما فی السموات والارض» از بهر آن گفت که عقلا و غیر عقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت - «وان من شیء الا یسبح بحمده» .

سئل عن علی بن ابی طالب (ع) عن سبحان فقال - کلمة رضیها الله لنفسه .  
و سئل ابن عباس عن التسبیح فقال - انزاه الله عن السوء .

و الاسم منه سبح ای - طاهر لاسوء به و لادام و قال امیة :

سبحوا الله و هو للمجد اهل ربنا فی السماء امسی کبیرا  
« و هو العزیز الحکیم » العزیز هو المتین فی صنعته الشدید فی بطشه المنیع  
فی قدره الغالب علی غیره الذی لانظیر له .  
و قیل - « هو العزیز » فی امره « الحکیم » فی قضائه و قیل - العزیز فی انتصاره  
الحکیم فی تدبیره .

« له ملک السموات والارض » ای - القدرة علی ابداعها و اتقانها و مافیها  
من المطر و الارزاق و الدفائن و النبات « یحیی و یمیت » یحیی النطف المیتة و یمیت الحی .  
و قیل - یحیی للبعث و یمیت فی الدنیا . و قیل - یحیی الارضین بالنبات و یمیتها عنه ببسها  
و قیل - یحیی قلوب المؤمنین بالایمان و یمیت قلوب الکافرین بالکفر ، « و هو علی  
کل شیء قذیر » من الاحیاء و الاماتة و غیر ذالک .

« هو الاول و الآخر و الباطن » « هو الاول » یعنی - قبل کل شیء  
بلا ابتداء کان هو ولم یکن شیء موجود و الآخر بعد فناء کل شیء بلا انتهاء یفنی  
الاشیاء و یمتد و یشمل الغالب العالی علی کل شیء ، و الباطن العالم بکل شیء .  
هذا معنی قول ابن عباس .

و قال السدی : « هو الاول » بیره اذ عرفک توحیده و الآخر بجوده اذ عرفک  
التوبة علی ما جنیت ، « و الظاهر » بتوفیقه اذ وفقک للسجود له « الباطن » بسره اذ  
عصیته فستر علیک .

و قال ابن عمر - «هو الاول» بالخلق «والآخر» بالرزق «والظاهر» بالاحياء «والباطن» بالاماتة .

وقال الضحاك - هو الذي اول الاول و آخر الاخر و اظهر الظاهر و ابطن الباطن .  
و قال مقاتل بن حيان - « هو الاول » بلاثاويل احد « والآخر » بلاثاخير احد ، « والظاهر » بلاظهار احد « والباطن » بلابطان احد .

وقال يمان - هو الاول القديم والآخر الرحيم والظاهر الحليم . والباطن العليم .  
و قال ابن عطاء - « هو الاول » بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها « والآخر » بكشف احوال العقبى حتى لا يشكوا فيها « والظاهر » على قلوب اوليائه حتى يعرفوه « والباطن » عن قلوب اعدائه حتى ينكروه .

و قيل - هذه الواوات مقحمة و المعنى - هو الاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولاً لا يكون آخراً و من كان ظاهراً لا يكون باطناً .

و قيل - « هو الاول » كان قبل كل شيء باسمائه وصفاته و كلامه لم يكن شيء غيره « والآخر » بعد كل شيء يمضى ما قد اراد و يجبر على مشيئه العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً و لا يزال اولاً كما يكون آخراً « والظاهر » الغالب العالى عز وجل و هو البارى فى صنعته الدال على قدرته و حكمته « و الباطن » الذى بطن كل شيء علماً فهو يبطنها و يرى سرائرها و يعلم خفاياها و هو عز وجل خفى كنهه و كيفه و قدره .  
و قيل - « هو الاول » علماً و حكماً « والآخر » امضاء و قسماً « والظاهر » صنعاً و رسماً « والباطن » كيفاً و قدراً .

و سأل عمر كعباً عن هذه الآية فقال - معناها : ان علمه بالاول كعلمه بالآخر و علمه بالظاهر كعلمه بالباطن « وهو بكل شيء عليم » ما كان منها وما هو كائن مما لم يكن لا يخفى عليه شيء .

روى عن ابي هريرة قال - دخلت فاطمة بنت رسول الله على النبي (ص) ، فسالتة خادماً فقال لها رسول الله (ص) - الا ادلك على ما هو خير لك من ذلك ان تقولى - اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل التوراة

و الانجيل و الفرقان فالق الحب و النوى اعوذ بك من شر كل ذي شر انت آخذ  
بناصيته انت الاول فليس قبلك شيء وانت الاخر فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس  
فوقك شيء و انت الباطن فليس دونك شيء اقض عني الدين و اغني مني الفقر .

« هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام » قال ابن عباس : كل يوم  
كالف سنة مما تعدون وقال الحسن : ستة ايام من ايام الدنيا ولو اراد ان يجعلها في  
طرفة عين لكان قادراً على ذلك ، « ثم استوى على العرش » ، الاستواء اذا عقيته على  
فهو في العربية استقرار كقوله عز وجل : « واستوت على الجودي - لتستوا على ظهوره -  
اذا استويتم عليه - فاذا استويت أنت » هو في هذه المواضع الاربعة استقرار .

قال يزيد بن هرون - من وضع استقراء الله على العرش على غير ما يقرر  
في قلوب العامة فهو جهمي .

و الاستقراء اذا عقيته الى فهو الصعود و العمد كقوله تعالى في موضعين  
من القرآن : « استوى الى السماء » .

وعن علي بن الحسين بن شقيق ، قال : قلت لعبد الله بن المبارك : كيف  
نعرف ربنا عز وجل . قال : في السماء السابعة على عرشه ولانقول كما قول الجهمية  
هنا هنا في الارض وقد شرحنا الكلام في هذه المسئلة فيما تقدم .

« يعلم ما يلج في الارض » من عرق اودابة اوماء او بذر او كنز ، « وما يخرج  
منها » من دابة او نبات اوماء او جوهر ، « وما ينزل من السماء » من امر او قضاء او ملك  
او قطر ، « وما يعرج فيها » من ملك او عمل ، « وهو معكم اينما كنتم » اتفق العلماء  
قديما و حديثا ان معناه - علمه معكم و قيل - هو معكم اينما كنتم بالقدرة و العلم  
على العموم ومع المؤمنين بالرحمة والنصرة على الخصوص ، « والله بما تعملون بصير »  
فيجازيكم على اعمالكم .

« له ملك السموات والارض » كرر لان المراد بالاول حالة الدنيا والمراد  
بالثانية الدار الآخرة و لهذا ختم بقوله : « والى الله ترجع الامور » اي - له الملك اولاً  
و آخراً فالاول في الدنيا وهو وقت الاحياء والا مائة و الآخر في الآخرة حين ترجع  
اليه الامور ولا يملك احد سواه لملكاً و لا ملكاً فقرن بالاول يحيى ويميت و قرن



بالآخر ما يكون في الآخرة من مرجع الخلق اليه وجزائه اياهم بالشواب والعقاب .

« يولج الليل في النهار » اي - ينقص من الليل ويزيد في النهار ، « ويولج النهار في الليل » اي - ينقص من النهار ويزيد في الليل « وهو عليم بذات الصدور » اي - بما في القلوب من خير وشر و توحيد و جحد .

« آمنوا بالله وسوله وانفقوا » من الزكوة والجهاد و وجوه البر ، « مما جعلكم مستخلفين فيه » اي - جعلكم خلفاء في المال بالوراثة ممن قبلكم . وقيل - جعلكم مملكين فيه بتمليكهم اياكم ذلك و حقيقة الاستخلاف استدعاء القادر الى ان يقوم بالامر بدلا من قيام غيره .

« فالذين آمنوا منكم وانفقوا » في سبيل الله « لهم اجر كبير » ، جزاء حسن . « ومالكهم لا يؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم » في هذا دلالة على الزام الايمان بالسمع والمعنى - اي عذر لكم في حال ترككم الايمان و دعاء الرسول اياكم الى الايمان حاصل موجود ، « وقد اخذ ميثاقكم » قرأ ابو عمرو أخذ على ما لم يسم فاعله ، « ميثاقكم » بضم القاف و قرأ الآخرون ، بفتح الهمزة والياء ميثاقكم بفتح القاف اي - اخذ الله ميثاقكم حين اخرجكم من ظهر آدم عليه السلام بان الله ربكم لا اله لكم سواه « ان كنتم مؤمنين » ، باخذ ذلكم الميثاق وقيل : اخذ ميثاقكم باقامة الحجج والدلائل التي تدعو الى متابعة الرسول ان كنتم مؤمنين يوماً فاليوم اخرى الاوقات ان تؤمنوا لقيام الحجج والاعلام ببعثة محمد ( ص ) و نزول القرآن .

« هو الذي ينزل على عبده » يعني - على محمد ( ص ) « آيات بينات » يعني القرآن « ليخرجكم ، الله بالقرآن » من الظلمات الى النور ، وقيل - ليخرجكم الرسول بالدعوة من ظلمات الشرك الى نور الايمان ، « و ان الله بكم لرؤف رحيم » ،

« و ما لكم الا تنفقوا في سبيل الله والله ميراث السموات والارض » ، يقول - اي شيء لكم في ترك الانفاق فيما يقربكم الى الله و انتم ميتون تاركون اموالكم كانه يحثهم على الانفاق في سبيله بتنبيههم على انهم مخلقون ما يملكونه وانهم لا يخلدون في الدنيا وان ما في ايديهم يأول الى الله سبحانه بعد فنائهم ثم بين فضل من

سبق بالاتفاق في سبيل الله وبالجهد فقال : « لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح » ،  
يعنى - فتح مكة وقيل - فتح الحديبية و « قاتل » ، يعنى - لا يستوى في الفضل من  
انفق ماله و قاتل العدو مع رسول الله (ص) قبل فتح مكة مع من انفق و قاتل بعده  
« اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد و قاتلوا » ، و ذلك لان العرب كانت  
تعتز بمكة فلما فتحت قويت قلوب المؤمنين و انكسرت قلوبهم و كان الاتفاق قبل  
فتح مكة افضل و كذلك الجهاد لما كان فيها من المشقة و لما كان بالمؤمنين اليها  
من الحاجة ،

قال الكلبي - نزلت هذه الآية في ابي بكر الصديق و فيها دلالة واضحة وحجة  
ظاهرة على تفضيل ابي بكر وتقديمه فانه اول من سلم و ذلك فيما روى ان ابا امامة  
قال لعمر بن عبيد : باي شيء تدعى انك ربع الاسلام قال - اني كنت اري الناس على  
الضلالة و لا اري للاوثان شيئاً ثم سمعت عن رجل يخبرنا اخبار مكة فركبت راحتي  
حتى قدمت عليه قال : قلت ما انت قال - انا نبي ، قلت - وما نبي ، قال - رسول الله قلت -  
باي شيء ارسلك قال - اوحده الله لا اشرك به شيئاً و كسر الاوثان و صلة الارحام قلت : من  
معك على هذا ، قال : حرو عبدو اذا معه ابوبكر و بلال فاسلمت عند ذلك فرايتني  
ربع الاسلام .

و انه اول من اظهر الاسلام على ما روى عن عبدالله قال - كان اول  
من اظهر الاسلام رسول الله (ص) و ابوبكر و عمار و اسمية و صهيب و بلال و المقداد  
و لانه اول من قاتل على الاسلام .

روى عن عبدالله قال : اول من اظهر اسلامه بسيفه النبي (ص) و ابوبكر  
و انه اول من انفق على رسول الله (ص) .

روى عن ابن عمر قال - كنت عند النبي و عنده ابوبكر الصديق و عليه  
عباءة قد خلها في صدره بخلال فنزل جبرئيل فقال مالي اري ابا بكر عليه عباءة قد  
خلها في صدره بخلال فقال - انفق ماله علي قبل الفتح . قال - فان الله عز وجل يقول  
اقرأ عليه السلام و قل له - اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط ، فقال رسول الله  
(ص) - يا ابا بكر ان الله عز وجل يقرأ عليك السلام ويقول لك - اراض انت في فقرك  
ام ساخط ، فقال : اسخط على ربي . . ؟ اني عن ربي راض .

و لهذا قدمه الصحابه على انفسهم و اقروا له بالتقدم والسبق و ذلك فيما روى عبدالله بن سلمة عن علي ( ع ) قال : سبق رسول الله ( ص ) و صلى ابوبكر و ثلث عمر فلا اوتى برجل فضلى على ابى بكر وعمر الا جلدته جلد المفترى وطرح الشهادة و قوله : « وكلا وعد الله الحسنى » السابق واللاحق وعدهم الله الجنة . قال عطا - درجات الجنة يتفاضل فالذين انفقوا قبل الفتح فى افضلها .

و قرأ ابن عامر : و كل بالرفع اى - كل وعد الله الحسنى « والله بما تعملون خبير » . فثبت كلا على ما يستحقه .

« من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً » كل من قدم عملاً صالحاً يستحق به مثوبة فقد اقرض و منه قولهم : الا يادى قروض و كذلك كل من قدم عملاً سيئاً يستوجب به عقوبة فقد اقرض . لذلك قال عز وجل : « قرضاً حسناً » لان المعصية قرض سىء قال امية :

لا تخلصن خبيثات بطيبة      واخلع ثيابك عنها وانج عريانا  
كل امرئ سوف يجزى قرضه حسناً      او سيئاً و مدين مثل مادانا  
و قيل - المراد بالقرض - الصدقة .

و اختلفوا فى القرض الحسن فقيل : ان يكون من الحلال وقيل - لاريا فيه  
و قيل : طيبة بها نفسه وقيل - القرض الحسن ان يقول :  
« سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر » .

روى - انه لما نزلت هذه الاية جعل ابوالدحداح يتصدق بنصف كل شىء يملكه فى سبيل الله حتى انه خلع احدى ثيابه ثم جاء الى ام الدحداح فقال : انى بايعت ربى فقالت : ربح بيعك ، فقال النبى ( ص ) : كم من نخلة مدلاة عذوقها فى الجنة لا يى الدحداح « فيضاعفه » بالرفع على الاستيناف على معنى - فهو يضاعفه وبالنصب على جواب الاستفهام « وله اجر كريم » . ثواب حسن وقيل - كريم لانه لم يتبذل فى طلبه وقيل - كريم صاحبه .

« يوم ترى المؤمنين والمؤمنات » اى - لهم اجر كريم ، فى ذلك اليوم  
« يسعى نورهم بين ايديهم » لان طريق اهل الجنة يمنة وتجاههم و طريق اهل النار



یسرة ذات الشمال . رفت بهشتیان سوی بهشت میان دست راست است و پیش روی و رفت دوزخیان سوی دوزخ میان پس پشت است و دست چپ و قال النبی (ص) : بینا انا علی الحوض انادی - هلم ، فاذا ناس اخذ بهم ذات الشمال فاختلفوا دونی فانادی - الا هلم فیقال - انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول - محقاً .

قال ابن مسعود - نورهم علی قدر اعمالهم یمرّون علی الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل ومنهم من نوره مثل النخلة ومن نوره كالرجل القائم وادناهم نوراً من نوره فی ابهامه یتقد مرّة ویطفاً اخرى .

قال الضحاک - لیس من احد الا یعطى یوم القيامة نورا فاذا انتهوا الی الصراط طفیء نور المنافقین فلما رأى المؤمنون ذلك اشفقوا ان یطفأ نورهم کما طفیء نور المنافقین فیقولون - « ربنا اتمم لنا نورنا » ای - بلغنا به الی جنتک وقیل - الباء بمعنی فی یعنی - فی ایمانهم کتبهم الی اعطوها بایمانهم دخلها نورهم وقیل - الباء بمعنی عن والتقدير : یسعی نورهم بین ایدیهم وعن ایمانهم ، اراد جمیع جوانبهم فعبّر بالبعض عن الكل وقیل - بایمانهم یعنی - بسبب صدقاتهم الی اعطوها بایمانهم لان الغالب فی اعطاء الصدقات ان یکون بالایمان و قوله : « بشراکم الیوم » ، ای - تقول لهم الملائكة بشراکم الیوم ، « جنات » ای - بشارتکم من الله الیوم جنات فیکون مبتداء وخیراء ، « ذلك هو الفوز العظیم » ای - النجاة العظيمة .

« یوم یقول المنافقون » ، ای - اذکر ذلك الیوم وهو یوم القيامة ، « یقول المنافقون و المنافقات » اذا رأوا المؤمنین و هم فی ضیاء و نور و المنافقون خلفهم فی ظلمة لا یبصرون مواقع اقدامهم ، « انظرونا » ای - انتظرونا ، وقرأ حمزة : انظرونا بفتح الهمزة و کسر الظاء ای - امهلونا وقیل - انتظرونا یقول العرب - نظرته وانتظرته کقوله عزوجل : « غیر ناظرین اناه » ، ای - منتظرین و قوله عزوجل : « فنظرة الی میسرة » ای - فانظار . قال الشاعر :

فان یک صدر هذا الیوم ولی فان غداً لناظره قریب

ای - لمنتظره و تأویل الآیة : قفوا لنا « نقتبس من نورکم » ، نأخذ من نورکم قبساً سراجاً او شعلة وقیل - معنی « نقتبس من نورکم » : نمش فیہ معکم



و ذلك ان الله تعالى يعطى المؤمنين نوراً على قدر اعمالهم يمشون به على الصراط ويعطى المنافقين ايضاً نوراً خديعة لهم وهو قوله عز وجل : « وهو خادعهم » فيناهم يمشون اذ بعث الله ريحاً وظلمة قاطفاً نور المنافقين .

وقال الكلبي : بل يستضيء المنافقون بنور المؤمنين ولا يعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون وبقوا فى الظلمة قالوا للمؤمنين : « انظرونا نقتبس من نوركم » قيل ارجعوا وراءكم .

قال ابن عباس - يقول لهم المؤمنون . وقال قتادة - يقول لهم الملائكة ، « ارجعوا وراءكم » ، اى - ارجعوا الى الموضع الذى اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لاسبيل لكم الى الاقتباس من نورنا فيرجعون فى طلب النور ولا يجدون شيئاً فيصرفون اليهم فيميز بينهم وبين المؤمنين وهو قوله : « فضرب بينهم بسور » وقيل - معناه - ارجعوا الى حكم الازل واطلبوا النور من القسمة وهذا على جهة ضرب المثل واستبعاد ذلك وقيل « ارجعوا ورائكم » يعنى - الى الدنيا فاعملوا عملاً يجعله الله بين ايديكم « نوراً » فان نورنا انما اقتبسنا ، فى الدنيا وقيل - « ارجعوا وراءكم » هذا استهزائهم جزاءً على استهزائهم فى الدنيا كقوله : « لا تركضوا وارجعوا الى ما اترقتم فيه » وكقوله : « ذق انك انت العزيز الحكيم - فذوقوا ما كنتم تكنزون » وقوله : « فضرب بينهم بسور » الباء صلة ومعناه : فضرب بينهم سور وهو سور بين الجنة والنار ويقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون على اهل الجنة واهل النار وهو السور الذى يذبح عليه الموت يراه الفريقان معا وقيل - هو سور بيت المقدس باطنه المسجد وظاهره وادى جهنم .

روى عن ابي سنان قال - كنت مع على بن عبد الله بن عباس عند وادى جهنم يحدث عن ابيه وقرأ : « فضرب بينهم بسور له باب » ، ثم قال - قال ابي - هذا موضع السور يعنى - وادى جهنم .

وعن عبد الله بن عمرو قال - ان السور الذى ذكر الله عز وجل فى القرآن : « فضرب بينهم بسور له باب » - سور بيت المقدس الشرقى ، باطنه منه المسجد وظاهره وادى جهنم .

وقام عبادة على سور بيت المقدس الشرقى فبكى فقال بعضهم - ما يبكيك يا با الوليد فقال من هاهنا اخبرنا رسول الله (ص) انه رأى جهنم وقيل - « له باب » هو الباب الذى سُمى باب الرحمة **بيت المقدس** ، « باطنه فيه الرحمة » ، اى - ينتهى الى الجنة ، « وظاهره من قبله العذاب » اى - من قبل ذلك الظاهر العذاب يعنى النار وهو الجانب الذى يلى المناقون .

« ينادونهم اى - ينادى المناقون المؤمنين حين حجز بينهم السور فبقوا فى الظلمة والعذاب وصار المؤمنون فى النور والرحمة ، « الم نكن معكم » ، يعنى - فى الدنيا نصلى كما تصلون ونصوم كما تصومون وكنا معكم فى المناكحة والموارثة ، « قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم » ، اى - اهلكتم انفسكم بالنفاق ، « و تربصتم » اى - انتظرتم موت محمد (ص) و قلتهم - يوشك ان يموت فنستريح منه وانتظرتم نزول الدوابر بالمؤمنين . وفيل - « تربصتم » بالايمان والتوبة ، « وارتبتم » ، اى - شككتهم فى كتاب الله ونبوّة محمد (ص) وقيل - « ارتبتم » يعنى - فى قوله عز وجل : « ويقولون فى انفسهم لولا يعدّنا الله بما نقول » ، « وغرّتم الامانى » يعنى - ما كنتم تمنّون على الله من الجنة والمغفرة و هو قوله : « سيغفر لنا » ، وقيل - ما كنتم تمنّون من نزول البلاء بالمؤمنين وطول الحياة لكم وان تكون لكم السلامة فى الدنيا وان لا بعث بعد الموت « حتى جاء امر الله » ، يعنى - الموت وقيل - ظهور الاسلام ونصرة المؤمنين ، « وغرّكم بالله الغرور » اى - غرّكم الشيطان اى - اطعمكم فى بطلان الاسلام و ان لا بعث ولا حساب ، والغرور الشيطان الذى يغرّ كثيرا وهو من اسماء المبالغة كالاكول الذى ياكل كثيراً .

قال قتادة - مازالوا على خدعة من الشيطان حتى قذفهم الله فى النار . وقيل - الغرور هو الدنيا تغرّ اهلها فى طول الحياة ودوام السلامة . روى انس بن مالك ان النبى (ص) خط خطوحاً و خط خطا منها ناحية فقال - تدرون ما هذا ، هذا مثل ابن آدم و مثل التمنى وذلك الخط الامل ، بينما هو يتمنى اذ جاءه الموت . « فاليوم لا يؤخذ منكم قدية » ، قرأ ابو جعفر وابن عامر و يعقوب : تؤخذ

بالتاء ، و قرأ الباقيون : بالياء ، و الفدية الفداء و المعنى : « لا يؤخذ منكم » ايها المنافقون ، « و لامن الذين كفروا » ، فداء بنفس ولا فداء بمال يعنى - « لا يؤخذ منكم » دية ولا نفس اخرى مكان انفسكم ، « مأويكم النار » اي - مصيركم ومنتقلبكم اليها ، « هي موليكم » ، اي - هي اولى بكم لما اسلفتم من الذنوب ، « و بئس المصير » اي - المرجع و المنقلب .

### النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او كه سزاوار است . در ذات بى نظير و در صفات بى يار است . در كامراني با اختيار و در كارسازى بى اختيار است .  
فضايح زلات را غفار و قبايح علل را ستار است . عاصيانرا آرزگار و با مفسان نيكو كار است .

آرنده ظلمات و پر آورنده انوار است ، بيننده احوال و داننده اسرار است .  
با رنگ رخ تو لاله بى مقدار است      با بوى سر زلف تو عنبر خوار است  
آنها صنما كه با وصال كار است      از جان و تن و دیده و دل بيزار است

« سبح لله ما فى السموات و الارض » ، آفریدگار جهان و جهانيان ، پروردگار انس و جان ، خالق زمين و زمان ، مبدع مكين و مكان خبر میدهد كه هر چه در آسمان و زمين است باد و آتش و خاك و آب و كوه و دريا ، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جمله جانوران و بى جان ، همه آنند كه ما را پياكى ميستايند و به بزرگواري نام ميبرند و يكتائى گواهي ميدهند .

تسبيحى و توحيدى كه دل آدمى در آن ميشورد و عقل آنها رد ميكند اما دين اسلام آنها مى پذيرد و خالق خلق بدرستى آنها گواهي ميدهد .

هر كرا توفيق رفيق بود و سعادت مساعد ، آنها تا دريافته ، بجان و دل قبول كند و بتعظيم و تسليم و افرار پيش آيند تا فردا در انجمن حديقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جاى يابد .

زينهار اى جوانمرد ، نگر تا يك ذره بدعت بدل خود راه ندهى و آنچه شنوى و عقل تو درمى نيابد تهمت جز بر عقل خود نهى .

راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار ، خار  
از پای برون کردن است .

مرد دانا زهر نیازماید داند که آن در هلاک خود شتافتن است . بخار ، خار  
از پای برون نکند ، داند که درد افزودن است .  
نیکو گفت آن جوانمردی که گفت :

|                        |                            |
|------------------------|----------------------------|
| راه توحید را بعقل مجوی | دیده روح را بخار مخار      |
| بخدای ار کسی تواند بود | بی خدای از خدای برخوردار   |
| سایق و قاید صراط الدین | به زقرآن مدان و به ز اخبار |
| جز بدست دل محمد نیست   | حل و عقد خزینة اسرار       |

« له ملک السموات و الارض » هفت آسمان و هفت زمین ملک و ملک  
اوست ، جل جلاله .

داشت آن بعون او ، نافذ در آن مشیت او ، روان بر آن حکم او .

خلق همه عاجزاند قادر و قدیر او ، ضعیفاند قاهر و قوی او . همه جاهلاند  
عالم و علیم او .

مصنوعات و مقدرات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات از حکمت او  
بیانست ، موجودات و معلومات بر وجود او برهانست . نه متعاور زیادت نه متداول  
تقصانست قدیر و قدیم ، علیم و حکیم خدای همگانست .

« هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن » ، اوست اول که نبودهها دانست ،  
آخر که میداند آنچه دانست ، ظاهر بآنچه ساخت باطن از و همها پنهان .  
اولست پیش از همه آفریده بود و ابتدا . نه آخرست ، پس از همه باشد انتها  
نه . ظاهر است بر هر کس و هر چیز ، غالب و مانع نه . باطن است ، همه پوشیدهها  
داند و حجاب نه .

اول است بازلیت . آخرست بابدیت . ظاهر باحدیت باطن بصمدیت .

اول بهیبت ، آخر برحمت ، ظاهر بحجت ، باطن بنعمت .

اول بعبا ، آخر بجزا ، ظاهر بشنا ، باطن بوقا .



اول بهدایت، آخر بکفایت، ظاهر بولایت، باطن برعایت.  
 اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت.  
 از روی اشارت میگوید - ای فرزند آدم خلق عالم در حق تو چهار  
 گروه‌اند :

گروهی در ابتدا حال و اول زندگانی ترا بکار آیند ایشان پدرانند.  
 گروهی در آخر عمر و ضعف پیری ترا بکار آیند ایشان فرزندان‌اند.  
 سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان که در ظاهر با تو باشند  
 و شفقت نمایند.

چهارم گروه عیال و زنان‌اند که در باطن و اندرون تو باشند و ترا  
 بکار آیند.

رب العالمین گفت - اعتماد و تکیه بر اینان مکن و کار ساز و تیماردار  
 از خود ایشانرا مپندار که اول و آخر منم، ابتدا و انتهای کار و حال تو من شایم،  
 ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهایتهای تو من راست کنم.

اول منم که دل‌های عاشقان بموایقی ازل محکم پیستم.

آخر منم که جانهای صادقان بمواعید خود صید کردم.

ظاهر منم که ظواهر را با خود درقید شریعت آوردم.

باطن منم که سرائر بحکم خود درمهد عهد حقیقت‌نهادم.

چون مرد سفر در اولیت کند آخریت تاختن می‌آرد و چون سفر در صفت  
 ظاهریت کند باطنیت سرمایه او بتاراج بر میدهد.

بیچاره آدمی، میان دو صفت مدعوش گشته، میان دو نام بیهوش شده.

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی

که گمان کردد یقین و گنه یقین گردد گمان

حضرتش عز و جلال و بی نیازی فرش و

منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

« و هو بکل شیء علیم » او بهمه چیز دانایست<sup>۱</sup> کار گزار و راست کار<sup>۲</sup> و تیماردار، ینا بهر چیز، دانا بهر کار، آگاه بهر گاه .

در آیت دیگر فضل و کرم پیفزود گفت : « و هو معکم اینما کنتم » .  
بندگان من ، رهیگان من ، هر جا که باشید من بعنایت و رحمت و عنایت  
با شما ام .

هر جا که در عالم درویشی است خسته جرمی ، درمانده در دست خصمی  
من مولی او ام .

هر جای که خراب عمریست ، مفلس روزگاری من جوینا او ام .  
هر جا که سوخته ایست ، اندوه زده ای<sup>۳</sup> من شادی جان او ام .  
هر جا که زارنده ایست از خجلی ، سر گذارنده ای از بی کسی من برهان او ام .  
من آن خداوندی که از طریق مکافات دورم و همه افکنندگان و رمیدگان را  
برگیرم از آنکه بر بندگان رئوف و رحیم ام : « و ان الله بکم لرؤف رحیم » .  
از رأفت و رحمت اوست که بنده در کتم عدم و او جل جلاله سازنده  
کار او .

بکمال فضل و کرم ، بنده در کتم عدم و او ویرا برگزیده بر کل عالم .  
از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا از خفا یا شرك و دقائق ریا  
تحرر کند .

گفتند من رؤف و رحیم ام ، تا عاصیان نومید نگردند و اوسید بفضل و کرم  
وی قوی دارند .

یحیی معاذ گفت . تَلَطَّفْتُ لِأَوْلِيَاءِكَ فَعَرَفُوكَ وَلَوْ تَلَطَّفْتُ لِأَعْدَائِكَ  
مَا جَعَدُوكَ .

عبر لطف و ریحان فضل در روضه دل دوستان برویا نیدی تا بلطف  
و فضل تو بسر معارف و اداء وظائف رسیدند اگر با اعدا دین همین فضل و کرم  
بودی ، دارالسلام جای ایشان بودی .

۱ - در نسخه ج : داناست ۲ - در نسخه ج : کار گزار او است و تیماردار ۳ - نسخه  
ج : سوخته ای اندوه زده ای .

ولكن قومی بفلک رسیده وقومی بمغاک ، فریاد ز تهدید تو با مشتی خاك .  
قومی را از این تاج کرامت بر فرق نهاده که - « یسعی نورهم بین ایدیهم  
و یایمانهم » .

قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که : « فضرَبَ بینهم بسور له باب  
باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب » .

سحره فرعون در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهب لطف  
و کرامت بوزید ، نه سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری .

شیخ ابوسعید بوالخیر گفت - هر که بار از بوستان عنایت برگردد بمیدان  
ولایت فرو نهد .

هر کرا چاشت آشنائی دادند ، اومید داریم که شام آموزش بوی رسانند ،  
والله الموفق .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « اَلَمْ یَاۤنَ لِلَّذِیۡنَ آمَنُوۡا » ، هنگام نیامد اینانرا که بگریزند ،  
« اَنْ تَخْشَعَ قُلُوۡبُهُمۡ لِذِکْرِ اللّٰهِ » ، که آگاه شود و فرو ماند دلهای ایشان یاد  
و سخن خدایرا ، « و مَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ » ، و آنچه فرو فرستاد از پیغام راست درست ،  
« وَلَا یَكُوۡنُوۡا كَالَّذِیۡنَ اَوۡتُوۡا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلَ » و هنگام نیامد گرویدگانرا که  
همچون ایشان نباشند که ایشانرا توریة و انجیل دادند پیش از این ، « فَطٰلَ عَلَیۡهِمُ  
الْاَمَدُ » ، دراز شد ورایشان<sup>۱</sup> درنگ و روزگار و فرا گذاشت ، « فَقَسَتۡ قُلُوۡبُهُمۡ » ،  
تا دلهای ایشان سخت شد ، « وَ کَثِیۡرٌ مِنْهُمۡ فَاسِقُوۡنَ »<sup>(۱۶)</sup> و بیشتر آنان آن اند  
که کافر شدند از طاعت و از ایمان بیرون .

« اَعْلَمُوۡا اَنَّ اللّٰهَ یَحِیۡی الۡاَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِہَا » ، بدانید که الله زنده میکند  
زمین را پس مرگ آن ، « قَد یُنٰلِکُمُ الْاَیٰتُ » ، پیدا کردیم نشانها [ی زنده کردن  
مردگان] ، « لَعَلَّکُمۡ تَعْقِلُوۡنَ »<sup>(۱۷)</sup> ، تا مگر دریابید .

« **ان المصدقین و المصدقات** » ، ایشان که صدقه دهند گانند مردان و زنان ، « **واقرضوا الله قرضاً حسناً** » ، و وام مینهند بالله وامی نیکو ، « **يضاعف لهم** » ، آن ایشانرا توی برتوی کنند در پاداش ، « **و لهم اجر کریم** <sup>(۱۸)</sup> » و ایشانراست مزدی نیکو .

« **والذین آمنوا بالله ورسله** » ، و ایشان که بگرویدند بخدای و فرستادگان او ، « **اولئك هم الصديقون** » ایشانند آن راست سخنان راست ایمانان ، « **والشهداء عند ربهم** » ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش ، « **لهم اجرهم و نورهم** » ، ایشانراست مزد ایشان و روشنائی ایشان [برصراط] ، « **والذین کفروا و کذبوا بآياتنا** » ، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما دروغ شمردند ، « **اولئك اصحاب الجحیم** <sup>(۱۹)</sup> » ایشان دوزخیان اند .

« **اعلموا انما الحیوة الدنیا** » ، بدانید که زندگانی این جهانی ، « **لعِب و لهو** » ، بازی است و نابکاری ، « **وزینة** » ، و آرایشی ، « **و تفاخر بینکم** » ، و لاف میانی شما ، « **و تکاثر فی الاموال و الاولاد** » ، و نورد کردنی درسوزیان<sup>۱</sup> و فرزندان ، « **کمثل غیث** » ، راست برسان بارانی ، « **اعجب الکفار نباته** » ، که نیکو آمد و خوش برزگرانرا نبات که از آن است ، « **ثم یهیج** » ، پس خشک گردد ، « **فتراه مصفراً** » ، تا آنرا بینی زرد گشته ، « **ثم یكون حطاماً** » ، پس کاه گردد [رفته و خشک کرده و خرد<sup>۲</sup>] ، « **وفی الآخرة عذاب شدید** » ، و آن جهان [نه بازی است نه نابکار] یا عذابی است سخت ، « **و مغفرة من الله و رضوان** » ، یا مغفرت از خدای و خشنودی ، « **وما الحیوة الدنیا الا متاع الفرور** <sup>(۲۰)</sup> » و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب<sup>۳</sup> .

« **سابقوا الی مغفرة من ربکم** » ، بشتابید و بریکدیگر پیشی جوئید با آرزوش از خداوند خویش ، « **و جنة عرضها کعرض السماء و الارض** » ، و بهشتی که فراخی آن چون فراخی آسمان و زمین است ، « **أعدت للذین آمنوا بالله و رسله** » ، ساخته آن بهشت ایشانرا که بگرویدند بخدای و فرستادگان او ،

۱ - سوزیان مخفف سود و زیان است . ۲ - در نسخه ج : رفته و خرد کرده ۳ - در نسخه ج : بفریب .



« ذلک فضل الله » ، آن نیکو کاریست ، « یؤتیہ من یشاء » ، میدهد او را که خود خواهد ، « والله ذو الفضل العظیم <sup>(۱)</sup> » والله بانیکو کاری بزرگوار است .  
 « ما اصاب من مصیبة » ، نرسد هیچ رسیدنی بد ، « فی الارض ولا فی انفسکم » ، در زمین و در تنهای شما ، « الا فی کتاب من قبل ان نبرأها » ، مگر در نامه ایست <sup>۱</sup> پیش از آنکه زمین آفریدم و تنهای شما ، « ان ذلک علی الله یحیر <sup>(۲)</sup> » و دانستن و شمردن آن و کوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازه آن و بازداشت آن بر الله آسانست .

« لکیلاتاً سوا علی ما فاتکم » ، تا مگر اندوه نبرید بر آنچه از دست شما شد ، « ولا تفرحوا بما آتاکم » ، و شادی نبرید بآنچه الله شما را از این جهان داد ، « والله لا یحب کل مختال فخور <sup>(۳)</sup> » والله دوست ندارد هیچ درخودلاف زنی ، خراسان ، خویشتن ستای .

« الذین یبخلون » ، آنان که دست می فرو بندند از بخشیدن ، « ویأمرون الناس بالبخل » ، و مردم را ببخل میفرمایند ، « و من یتولّ » ، و هر که برگردد [از دست گشادن ببخشیدن] ، « فان الله هو الغنی الحمید <sup>(۴)</sup> » الله بی نیازست راد بخود ستوده .

« لقد ارسلنا رسلنا بالبینات » ، فرستادیم فرستادگان خویش را به پیغامهای روشن و حق درو پیدا ، « و انزلنا معهم الکتاب » ، و فرو فرستادیم با ایشان نامها ، « و المیزان » و ترازو ، « ليقوم الناس بالقسط » ، تا مردمان بر ایستاد کنند بداد گری ، « و انزلنا الحديد » ، و فرو فرستادیم آهن ، « فیه بأس شدید » ، در آن است زور سخت رسانیدن ، « و منافع للناس » ، و منفعتها مردمان را ، « و لیعلم الله » ، تا الله ببند ، « من ینصره و رسله » ، که آن کیست که [آن تیغ زند از بهر او با دشمن تا دین ] او را و فرستاده او را یاری دهد ، « بالغیب » ، از بهر خدای نادیده باومید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده ، « ان الله لقوی عزیز <sup>(۵)</sup> » الله تاوانده است <sup>۲</sup> تمام توان سخت گیر .

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » ، و فرستادیم نوح و ابراهیم را [به پیغام] ، « وجعلنا فی ذریتهما النبوة والكتاب » ، و در فرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین ، « فمنهم مهتد » ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود ، « و کثیر منهم فاسقون <sup>(۲۶)</sup> » و فراوانی از ایشان از فرمان برداری بیرون اند .

« ثم قفینا علی آثارهم برسلنا » آنکه از پس ایشان فراداشتیم دیگران پیغمبران خویش را « و قفینا بعیسی بن مریم » ، و از پس همه فراداشتیم عیسی بن مریم « و آتیناه الانجیل » و او را کتاب انجیل دادیم ، « وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه » ، و نهادیم و کردیم در دلها ایشان که پی بران بودند باو ، « و رافة و رحمة » ، مهربانی سخت و دلسوزی « و رهبانية ابتدعوها » ، و رهبانیه که از خود فرا گرفتند و بخود ساختند ، « ما کتبناها علیهم » ، ننوشتیم ، آنرا و را ایشان هیچ « الا ابتغاء رضوان الله » ، مگر آنکه خشنودی الله بجویند ، « فما رعوها حق رعايتها » ، بنه کوشیدند و بسر نبردند آنرا بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن ، « فأتینا الذین آمنوا منهم اجرهم » ، ایشان که بگرویدند از ترسایان ، مزد ایشان بایشان دادیم ، « و کثیر منهم فاسقون » و از ایشان فراوانی از فرمان برداری بیرون اند .

« یا ایها الذین آمنوا » ، ای ایشان که بگرویدند ، « اتقوا الله » بپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای ، « و آمنوا برسوله » ، و بگروید برسول او [و بپائید بر ایمان برسول او] ، « یؤتکم کفلین من رحمته » تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش ، « و یجعل لکم نوراً تمشون به » ، و شما را نوری دهد و کند تا سیروید با آن ، « و یغفر لکم » و بیامرزد شما را ، « والله غفور رحیم » و الله پوشنده ایست<sup>۱</sup> بخشاینده آمرزگار مهربان .

« لئلا یعلم اهل الكتاب » ، تا بدانند جهودان و ترسایان ، « الا یقدرن علی شیء من فضل الله » ، که ایشان بر هیچیز پادشاه نیستند از پاداش الله ، « و ان

الفضل بيد الله « ، و بدانند که پاداش نکوید خداست ، « يَوْتِيهِ مِنْ شَاءِ » ،  
میده آنرا باو که خود خواهد ، « وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » و الله بافضل و پاداش  
و نیکوکاری بزرگوار است.

## النوبة الثانية

« الم يان للذين آمنوا » ، علماء تفسیر مختلف اند ، در سبب نزول این آیه ،  
مقاتل و کلبی گفتند - در شأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بيك سال ، منافقان از  
سلمان درخواست کردند که ما را از تورات سخنی گوی که در تورات عجائب است ،  
بجواب ایشان آیه فرود آمد که - « نحن نقص عليك احسن القصص » ، سلمان ایشان را  
گفت - القرآن احسن من غيره قرآن از همه نیکوتر و با بیان تر ، چه حاجت است بغير قرآن ،  
ایشان مدتی فرو گذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند از سلمان و بجواب  
ایشان آیت فرود آمد که - « الله نزل احسن الحديث » ، نیکوتر سخنی که الله از آسمان  
فرو فرستاد این قرآن است .

ایشان یکچند از این سؤال خاموش گشتند ، آنکه سیم بار همین درخواست  
کردند از سلمان که : حَدَّثَنَا عَنْ التَّوْرَةِ فَاَنْ فِيهَا الْعَجَائِبُ ، این آیه فرود آمد :  
« الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق » ، یعنی - اما  
هان لهم وقت الاخلاص و قد ظهرت لهم الآيات والمعجزات ، این منافقان که ایمان  
بظاهر آورده اند بر زبان ، بی اخلاص دل ، هنوز وقت آن نیامد که دلهایشان باخلاص  
ایمان آرد و سر بر خط قرآن نهند که فرستاده خداست برستی و درستی .

ابن عباس و جماعتی گفتند که عنایی است که از الله تعالی بمؤمنان صحابه  
فرو آمد بعد از نزول قرآن بسیزده سال از آنکه طبعیت فراوان و خنده و نشاط لختی  
در ایشان پدید آمد و عبدالله مسعود گفت : ما بين اسلامنا وبين ان عوتبنا بهذه الآية  
الاربعة سنين و قد روي سبع سنين ، والمعنى - الم يحزن للذين آمنوا ان تخشع وترق  
و تتواضع و تلين قلوبهم لذكر الله ، « وما نزل » قرأ نافع و حفص عن عاصم : نزل  
بالتخفيف و قرأ الباقون بالتشديد « من الحق » و هو القرآن تقول - انى وقت كذا يانى



اناء و اینا و آن یأین مثل حان یحین والخشوع هو الخبوع والخضوع واصله -  
 الاتضاع للحق مع الخلق و اخبات القلب و سمي الله الارض خاشعة والابصار خاشعة  
 يوم القيامة « و لا يكونوا » یعنی - و ان لا يكونوا محله نصب بالعطف على تخشع  
 و قرأ يعقوب برواية رويس - « ولا تكونوا » بالتاء على النهي ای - لا تكونوا ايها المؤمنون  
 « كالذين اوتوا الكتاب من قبل » و هم اليهود والنصارى ، فطال عليهم الامد ای -  
 الزمان بينهم و بين انبيائهم فقتل قلوبهم ، والمعنى - ان الله عز وجل ينهى المؤمنين  
 ان يكونوا في صحبة القرآن كاليهود الذين قتل قلوبهم یعنی - لما طال عليهم الدهر .  
 روى ان ابا موسى الاشعري بعث الى قرآء البصرة فدخل عليه ثلثمائة رجل  
 و قد قرأوا القرآن فقال - انتم خيار اهل البصرة و قرآؤهم فاتلوه ولا يطولن عليكم  
 الامد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلکم .

در بعضی اخبارست که - بنی اسرائیل چون روزگار دراز بی پیغمبر برایشان  
 بگذشت دلها دلتها سخت شد و کتاب خدا بگذاشتند و از برخویش کتابی بنهادند  
 بهوا و مراد خویش، آنکه گفتند - این کتاب بر فلان عالم از علماء ایشان عرضه کنید  
 اگر متابعه ما کند و الا بکشید او را که بعد از وی کس در آن مخالفت ما نکند . آن  
 مرد عالم ورقی از کتاب الله تعالی زیر جامه خویش تعبیه کرد ، چون ایشان گفتند -  
 ایمان داری باین کتاب یعنی - این که ساخته ماست، عالم دست بزیر جامه برد و اشارت  
 بکتاب خداوند کرد گفت - باین کتاب ایمان آوردم، ایشان باین فریفته گشتند و از وی  
 باز گشتند . پس این عالم را اصحاب بودند و ازین قصه بعد از وفات وی خبر برداشتند  
 و اتباع دین وی بنی اسرائیل مختلف شدند تا هفتاد و اند فرقت گشتند و بهینه ایشان  
 اصحاب آن عالم بودند . حق تعالی با مؤمنان صحابه خطاب میکند که - در صحبت قرآن  
 چون آن جهودان مباشید که درنگ و روزگار برایشان دراز شد تا دلهاشان سخت  
 شد و از طاعت و فرمان ما بیرون شدند .

روی - ان عيسى (ع) قال - « لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله عز وجل فتقسو  
 قلوبكم فان القلب القاسي بعيد من الله ولا تنظروا في ذنوب العباد كانكم ارباب وانظروا  
 في ذنوبكم كانكم عبید فانما الناس رجلا ن : مبتلى و معافی ، فارحموا اهل البلاء  
 واحمدوا الله على العافية .



« اعلّموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينّا لكم الآيات لعلكم تعقلون »  
 اى - كما احيا الارض بعد موتها كذلك يحيى الموتى وقيل - كما احيا الارض يحيى  
 الكافر بالايمان وقيل - كما احيا الارض يلين القلوب القاسية ليتفكروا فى الآيات .

« ان المصدّقين والمصدّقات » ، قرأ ابن كثير و ابوبكر عن عاصم بتخفيف  
 الصاد فيهما من التصديق يعنى - المؤمنين والمؤمنات وقرأ الآخرون بتشديد الصاد  
 اى - المتصدقين والمتصدقات فادغمت التاء فى الصاد ، « و اقرضوا الله قرضاً حسناً ، بالصدقة  
 والنفقة فى سبيل الله » ، « يضاعف لهم » ، ذلك القرض الحسنات من عشر امثالها الى  
 ما شاء الله من الاضعاف .

قرأ ابن كثير و ابو جعفر - يضعّف بالتشديد ، « ولهم اجر كريم » ثواب حسن  
 فى الجنة وقيل - « اجر كريم » ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماء ،  
 « والذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصّدّيقون » ، الصديق هو الذى  
 يصدق قوله و فعله و عهده تقول - صدق فلان القتال اذا ثبت فيه ، « و لقد صدقكم  
 الله وعده » ، اى - فى وعده قال الضحاك - الصّدّيقون ثمانية نفر من هذه الامة سبقوا  
 اهل الارض فى زمانهم الى الاسلام : ابوبكر و على و زيد و عثمان و طلحة  
 و الزبير و سعد و حمزة بن عبدالمطلب و تاسعهم عمر الخطاب الحقّه الله بهم لما  
 عرف من صدق نيته ، « والشهداء عند ربهم » ، اختلفوا فى نظم هذه الآية منهم من  
 قال - هى متصلة بما قبلها و الواو واو النسق والآية عمّت جميع المؤمنين والمؤمنون  
 كلّهم صدّيقون شهداء ،

قال مجاهد - كل مؤمن صدّيق شهيد و تلا هذه الآية ومعنى قوله : « عند  
 ربهم » ، على هذا التأويل اى - فى علمه وحكمه و ان شهداء هم عدول الآخرة كقوله :  
 « وتكونوا شهداء على الناس » .

وقال قوم - تمّ الكلام عنه قوله : « هم الصّدّيقون » ثم ابتدأ فقال : « والشهداء  
 عند ربهم » و الواو واو الاستيناف ، والشهداء هم المقتولون فى سبيل الله لان الشهيد  
 اذا اطلق - تناول المقتول فى سبيل الله و هم الذين قال تعالى - « ولا تحسبن الذين قتلوا  
 فى سبيل الله امواتاً » ، الى قوله : « عند ربهم يرزقون » ،

وقيل - الشهداء على ثلاث درجات : الدرجة الاولى الشهيد بين الصفيين وهو اكبرهم درجة ثم كل من قُطِي بقارعة او بلية ، وهي الدرجة الثانية مثل الغريق والحريق والهلاك في الهدم والمطعون والمبطون والغريب والميتة في نفاسها و الميتة بجمع والميت يوم الجمعة و ليلة الجمعة والميت على الطهارة والدرجة الثالثة ما نطق به هذه الآية العامة للمؤمنين .

روى عن البراء بن عازب ان النبي ( ص ) قال - مؤمنوا امتي شهداء ثم تلا هذه الآية و قوله : « لهم اجرهم و نورهم » الذي يعطون في القيامة ليهتدوا به الى طريق الجنة و يجوزوا به على الصراط ،

و قيل - نورهم في الدنيا ، « والذين كفروا وكذبوا بآياتنا اى - بالقرآن ، « اولئك اصحاب الجحيم » اى - سكان النار .

« اعلّموا انما الحياة الدنيا » اى - ان الحياة الدنيا و ماصلة اى - الحياة القربى في الدار الاولى ، « لعب » ، اى - عبث و باطل لاحاصل له ، « و لهو » ، اى - فرح ينقضى لابقاء له ، « وزينة » ، هوان تتزين المرء فيها بما لا يحبه الله ولا يرضاه ، « و تفاخر بينكم » ، هوان تفاخر الرجل جاره وقرينه ، « و تكاثر في الاموال والاولاد » ، اى - مباحاة بكثرة المال والولد .

قال ابن عباس - هوان يتناول على اولياء الله بما له و اولاده و قيل - لعب ، كلعب الصبيان و لهو كلهو الفتيان ، و زينة ، كزينة النسوان و تفاخر كتفاخر الاقران ، و تكاثر ، كتكاثر الدهقان .

وقال علي ( ع ) لعمار - لاتحزن على الدنيا فان الدنيا ستة اشياء : مطعوم و مشروب و ملبوس و مشموم و مركوب و منكوح . فاكبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة ، و اكبر شرابها الماء ويستوى فيه جميع الحيوان ، و اكبر الملبوس الديباح وهو نسيج دودة ، و اكبر المشموم المسك و هودم فارة ظبية ، و اكبر المركوب الفرس و عليها يقتل الرجال ، و اكبر المنكوح النساء وهو مبال في مبال .

ثم ضرب لها مثلاً و اخبر انها و ان كانت بهذه الصفة فانها غير باقية ولا هم

مخلدون فيها ، فقال : « كمثل الغيث » ، الكاف في موضع رفع على معنى - انما الحياة مثل غيث « اعجب الكفار » ، اى - الحراث نباته وسمى الحراث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل - هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجاباً بالدنيا و اشد هم حرصاً عليها و قيل - لان المؤمن يعرف موجهه فلا يعجبه و الكافر لا يعرف الموجه فيعجبه ، « ثم يهيج » ، يبس و يأخذ في الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج ، « قتره مصفراً » ، بعد خضرته ، « ثم يكون حطاماً » ، متحطماً متكسراً بعد يبسه ، « و في الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان » ، اى - صار الناس كلهم في الآخرة الى هذين الحرفين - اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه و اهل طاعته ، « و ما الحياة الدنيا الا متاع الغرور » قال سعيد بن جبير - « متاع الغرور » لمن لم يستعمل فيها بطلب الآخرة و من استعمل بطلبها فله متاع بلاغ الى ما هو خير منه .

قال ابن بحر - الغرور جمع غر الثوب و هو طيه اى - متاع ينطوى و ينقضى سريعاً .

« سابقوا الى مغفرة من ربكم » ، اى - سارعوا و بادروا الى عمل يوجب لكم ، « مغفرة من ربكم » ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالى و التوبة اليه . قال انس بن مالك - يعنى - الى التكبير الاولى من الصلوة مع الامام و قيل - الى الصف الاول و كان النبي (ص) يقول - ان الله و ملائكته يصلون على المصلين في الصفوف الاول . و قيل - الى متابعة محمد (ص) فان متابعتة محبة الله عز وجل : « وجنة عرضها كعرض السماء و الارض » وصف الله تعالى عرضها و لم يذكر طولها تنبيهاً بذكر العرض على ما يليق بها من الطول .

قال القتيبي - ليس هو العرض الذى هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها ، يقال - فضاء عريض اى - واسع و انما شبه عرضها بعرض السموات و الارض تمثيلاً للعباد بما يعقلونه و يقع في نفوسهم مقدار السموات و الارض فذلك قال - « كعرض السماء و الارض » .

و قيل - انما قال - هاهنا كعرض السماء و الارض و قال في آل عمران -



« وجنة عرضها السموات والارض » ، لان الجنان اربع قال الله تعالى : « ولمن خاف مقام ربه جنتان » وقال : « ومن دونهما جنتان » ، فالذى هاهنا اراد به جنة من الجنان وذكر ان عرضها كعرض سماء وارض و الذى فى آل عمران عنى به الجنان ، كلها « اعدت للذين آمنوا بالله ورسله » . هذا دليل على انها مخلوقة وهو مذهب اهل السنة و الجماعة ، « ذلك فضل الله » ، اخبر و بين ان ذلك الثواب غير مستحق على الطاعات فان ذلك عطاؤه يعطيه من يشاء من خلقه المؤمن « والله ذو الفضل العظيم » ، اى - المن الكبير و قيل - المراد بالفضل النبوة .

وقال ابن عباس - ذلك اشارة الى الدين يعطيه من يشاء من عباده .  
 « ما اصاب من مصيبة فى الارض ولا فى انفسكم » ، المصيبة فى الارض و الانفس نقص الانفس و الثمرات و ظهور الفساد فى البر و البحر و الموت و الاوجاع « الا فى كتاب » يعنى - فى اللوح المحفوظ « من قبل ان نبرأها » اى - من قبل ان نخلق تلك الارض و تلك الانفس ، « ان ذلك على الله يسير » ، اى - حفظ ذلك على الله يسير هين و هو تنفيذ القضاء على ما سبق به العلم و حق فيه الحكم فانه هين عند الله لانه خالقها و ان ذلك مقضى فى الكتاب قبل ان خلقها لا يشغله شأن عن شأن .  
 « لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم » ، اى - هذا الذى بينت لكم من حكم القضاء و القدر انما بينت لكم لكيلا تأسوا على ما فاتكم من الدنيا و نعمها « ولا تفرحوا بما آتاكم » قرأ ابو عمرو بقصر الالف اى - بما جائكم من الدنيا اعتبارا بقوله : « على ما فاتكم » ولم يقل - افاتكم فذكر الله سبحانه ان التأسف على فوات الدنيا و نعيمها و الفرح بما ينال منها مذموم و ان الامر صا در عن القضاء و القدر فلا التأسف يرد فائتاً و لا الفرح و الحرص يقرب معدوماً و انما ذم تأسفاً يوجب الجزع و الخروج عن حد الصبر الى الاعتراض و الشكاية و كذلك ذم فرحاً يوجب بطراً و اشراً ولذلك قال تعالى - « والله لا يحب كل مختال فخور » ، فالفرح الذى يؤدى الى التفاخر بالدنيا و التكاثر فيها و يوجب الخيلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغير مذموم لانه يوجب الشكر و يعين على الطاعة بل هو عبادة الله حيث علم نعمة الله عليه .  
 قال ابن مسعود - لان الحس جمة احرق ما احرق و ابق ما ابق



احب الى من ان اقول لشيء كان - ليته لم يكن او لشيء لم يكن - ليته كان .  
 وقال جعفر بن محمد - يا بني آدم مالك تأسف على معدوم لا يردك اليك  
 القوت و مالك تفرح بموجود لا يتركه في يديك الموت ، وقال الشاعر :  
 لا تطل الحزن على قاتل      فقل ما يجدي عليك الحزن  
 ميان محزون على ما مضى      ومظهر حزنا لما لم يكن  
 « الذين ييخلون » من صلة قوله : « و الله لا يحب كل مختال فخور »  
 الذين صفتهم انهم « ييخلون و يأمرؤن الناس بالبخل » .

قيل - هم اليهود ، بخلهم كتمان صفة المصطفى محمد ( ص ) و كانوا  
 يأمرؤن اتباعهم بكتمان صفته لئلا يكسد سوقهم و لا يبطل رياستهم و لا ينقطع عن  
 اموال السفلة ما كلتهم .

و قيل - كان بخلهم - منع الصدقات و ذلك ان الله سبحانه و تعالى امرهم  
 باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و اليهود و امرؤا اصحابهم بالبخل « و من يتول »  
 يعنى - عن الايمان و اعطاء الصدقات « فان الله هو الغنى » يستغنى عنهم فلا يعود اليه  
 شيء من معاصيهم « الحميد » لا يلحقه نقص و لا عيب و قيل - حميد يحمده عباده  
 المؤمنين .

قرأ اهل المدينة والشام - فان الله الغنى باسقاط هو كما فى مصاحفهم .  
 « لقد ارسلنا رسلنا بالبينات » ، اى ارسلنا الانبياء بالمعجزات الدالة على صدقهم  
 فى دعوى النبوة « و انزلنا معهم الكتاب » اى - مع الانبياء الكتب التى يتضمن مصالح  
 دينهم و دنياهم يعرف منها مئة كتاب و اربعة كتب .

وقيل : الرسل هاهنا الملائكة لقوله : « معهم » و الانبياء ينزل عليهم واليهم  
 « والميزان » فيه ثلاثة اقوال :

احدها - انزل عين الميزان زمن نوح ( ع ) و قيل - على آدم ( ع )  
 و القول الثانى : انزل عليهم و صفه و عرفهم كيف يتخذونه . و القول الثالث  
 الميزان هو العدل اى - امرهم باقامة العدل و بالعدل فى الميزان و الدليل عليه انه

ذكر «سعمهم» بلفظ الجمع والميزان الذى يتعامل عليه انما نزل على واحد منهم والامر باقامة العدل مع جميع الانبياء «ليقوم الناس بالقسط» ، اى - بالعدل فى معاملاتهم ايفاء واستيفاء و لا يظلم احد احداً فى ذلك .

«وانزلنا الحديد» ، جمهور المفسرين على ان آدم (ع) نزل الى الارض ومعه العلاء<sup>۱</sup> و المطرقة والكلبتان والابرة وعن ابن عباس قال : ثلاثة اشياء نزلت مع آدم (ع) : الحجر الاسود وكان اشدّ بياضاً من الثلج . وعصا موسى وكانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع . و الحديد .

و عن ابن عمر عن النبى (ص) قال ان الله عز و جل انزل اربع بركات من السماء الى الارض و الحديد و النار و الماء و الملح .

و قيل - معنى انزل هاهنا - خلق و اظهر كقوله : «وانزل لكم من الانعام» . و قيل : انزل الماء فانه قد به جوهر الحديد فاصله من الماء و هو منزل «فيه باس شديد» ، اى - يتحصن به عن العدو باتخاذ الدرع و المغفر منه و باتخاذ السيف والسنان و غير ذلك منه «ومنافع للناس» ، فى الحرث و الحصاد و سائر الصناعات . و قيل - لا يتم فى الدنيا من امورها الا بالحديد و منفعتها ، «و ليعلم الله من ينصره و رسله» اى - ليرى الله من ينصر دينه و من يضرب بالسيف و الزجاج<sup>۲</sup> و النصال فى سبيله و ينصر اوليائه و رسوله «قوله بالغيب» يعنى - و هم مؤمنون بالله بظهر غيب منهم لم يعاينوه و انما يحمد و يثاب من اطاع بالغيب «ان الله قوى عزيز» ، اى - قدير منيع منتقم من عباده غالب لا يغلبه احد اثار بهذا الى غناه فى نصرة دينه عن الانصار والضارين فى سبيله بالسيف .

«ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهيم» خصاً بذكر لانهما ابوان للانبياء فالبشر كلهم من ولد نوح والعرب والعبرانيون كلهم من ولد ابراهيم «وجعلنا فى ذريتهما النبوة والكتاب» اى - الكتب فهو للجنس وقيل - الخط بالقلم «فمنهم» اى - من الذرية «مهتد» اى - من اهتدى باتباع الرسل و اخذ بما فى الكتاب «و كثير منهم فاسقون» خارجون عن الايمان و الطاعة .

- علاة : سندان ۲ - زجاج ظاهراً سازنده زج است ( آهنی که در کتب نیزه قرار میدهند ) .

« ثم قفينا على آثارهم برسلنا » ، اى - ارسلنا رسولا بعد رسول على اثر نوح و ابراهيم و من مضى من الانبياء ، « و قفينا بعيسى بن مريم » ، اى - اتبعنا آثار هؤلاء الرسل بعيسى بن مريم « و آتيناه الانجيل » ، جاءه دفعة واحدة « وجعلنا فى قلوب الذين اتبعوه » على دينه « رأفة » ، هى اشد الرحمة « ورحمة » لبعض على بعض كانوا متوادين متراحمين كما قال الله تعالى فى وصف اصحاب النبى (ص) - « رحماء بينهم » و قيل - امروا بالصفح عن اذى الناس و قيل لهم - من لطم خدك الايمن فوله خدك الايسر و من سئلك ردآءك فاعطه قميصك ، وصفوا بالرحمة خلاف اليهود الذين وصفوا بالقسوة ، « و رهبانية ابتدعوها » ليس هذا بعطف على ما قبله و انتصابه بفعل مضمر كانه قال - و ابتدعوا رهبانية و الرهبانية من الرهبة و معناها - البلوغ فى النسك اعلى المبالغ مع الانقطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فى الصوامع و البيوت و ترك المطاعم الترفه ، « ابتدعوها » من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها .

قال ابن عباس - هم قوم رأوا المنكر فلم يقدرُوا على تغييره فسا حوا فى الارض و لزموا البرارى .

وقال قتادة : رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع « ما كتبناها عليهم » اى - لم نامرهم ولم نوجبها عليهم « الا ابتغاء رضوان الله » يعنى - لكنهم ابتغوا رضوان الله بتلك الرهبانية التى حملوها انفسهم من المشاق « فما رعوها حق رعايتها » و ضيعوها و كفروا بدين عيسى فتهودوا و تنصروا و دخلوا فى دين ملوكهم و تركوا الترهيب و اقام منهم اناس على دين عيسى (ع) حين ادركوا محمداً (ص) فآمنوا به و ذلك قوله : « فآتيناهم امنوا منهم اجرهم » و هم الذين ثبتوا عليها و هم اهل الرأفة و الرحمة و قيل - هو النجاشى و من آمن من قومه و من نصارى نجران و تغلب و نخم و تميم و الروم « و كثير منهم فاسقون » ، و هم الذين تركوا الرهبانية و كفروا بدين عيسى (ع) .

وفى ذلك ما روى ابن مسعود قال - كنت رديف رسول الله (ص) على حمار فقال - يا ابن ام عبد هل تدري من اين اتخذت بنو اسرائيل الرهبانية قلت - الله و رسوله اعلم ، قال - ظهرت عليهم انجبايرة بعد عيسى (ع) يعملون بمعاصى الله فغضب اهل



الايمان ققاتلوهم فهزم اهل الايمان ثلاث مرات فلم يبق منهم الا القليل فقالوا ان  
ظهرنا لهؤلاء افنونا ولم يبق للدين احديد عوالله فتعالوا نتفرق فى الارض الى ان  
يبعث الله النبى الذى وعدنا عيسى يعنون - محمداً (ص) فتفرقوا فى غيران الجبال  
واحدثوا رهبانية فمنهم من تمسك بدينه ومنهم من كفر، ثم تلا هذه الآية: «ورهبانية  
ابتدعوها». الآية، «فأتينا الذين آمنوا منهم اجرهم» يعنى - من ثبتوا عليها ثم قال  
النبى (ص) - يابن ام عبد اتدرى ما رهبانية امتى، قلت - الله ورسوله اعلم، قال  
الهجرة والجهاد والصلاة والصوم والحج والعمرة والتكبير على التلاع.

قال الزجاج - قوله: «الا ابتغاء رضوان الله»، موضعه نصب لانه بدل  
من الهاء فى قوله: «ما كتبناها» والتقدير: «ما كتبنا عليهم الا ابتغاء رضوان الله»  
فيكون مفعولاً به والمعنى - ما كتبنا عليهم الا ائتمار ما امرناهم به وما رعوها ما  
امرناهم به من ابتغاء الرضوان حق رعايتها، اى - انهم قصرُوا فى طاعتنا وفيما امرناهم  
بها وقيل - «فما رعوها حق رعايتها» اذ بدلوا دينهم ولم يؤمنوا بمحمد، فيكون  
المراد بهم من كان منهم فى زمن النبى (ص) «فأتينا الذين آمنوا»، بمحمد (ص)،  
«منهم اجرهم وكثير منهم فاسقون»، كافرون.

روى عن ابن مسعود قال - دخلت على رسول الله (ص) فقال - يابن مسعود  
اختلف من كان قبلكم على اثنتين وسبعين فرقةً نجا منها ثلاث وهلك سائرهن:  
فرقة آذت الملوك وقاتلوهم على دين عيسى (ع) فاخذوهم فقتلوهم وفرقة  
لم يكن لهم طاقة بموازاة الملك ولا بان يقيموا بين ظهرانيهم يدعوهم الى دين الله  
عز وجل ودين عيسى (ع) فساخوا فى البلاد وترهبوا وهم الذين قال الله تعالى:  
«ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم»، قال النبى (ص) - من آمن بى وصدقنى  
و اتبعنى فقد رعاها حق رعايتها ومن لم يؤمن بى فاولئك هم الهالكون، فلما بعث  
النبى (ص) ولم يبق منهم الا قليل، حط رجل من صومعته وجاء سائح من سياحته وصاحب  
الدير من ديريه وآمنوا به فقال الله عز وجل: «يا ايها الذين آمنوا»، بموسى وعيسى



« اتَّقُوا اللَّهَ وَآمَنُوا » ، بِمُحَمَّدٍ (ص) ، « يُوْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ » ، يَعْنِي - يُوْتِكُمْ اَجْرَيْنِ لَا يَمَانُكُمْ بَعِيسِي وَالْاَنْجِيلُ وَبِمُحَمَّدٍ وَالْقُرْآنُ .

وَفِي الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ : ثَلَاثَةُ يُوْتُونَ اَجْرَهُمْ ، مَرَّتَيْنِ : رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ فَادَّبَهَا فَاحْسَنَ اَدَبُهَا ثُمَّ اعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا وَرَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِكِتَابِهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ (ص) وَعَبَادِ احْسَنَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَنَصَحَ سَيِّدَهُ .

سعید بن جبیر گفت: رسول خدای (ص) جعفر را فرستاد بحبشه با هفتاد کس از اصحاب خویش تا نجاشی را و قوم ویرا بدین اسلام دعوت کنند. نجاشی با چهل مرد از قوم وی ایمان آوردند و دین اسلام قبول کردند ، چون خواستند که باز گردند ، آن چهل مرد گفتند راه ایشان بحراست ، و احوال بحر ما بهتر دانیم تا با ایشان برویم و ایشانرا ببحر باز گذرانیم ، و نیز پیغامبر (ص) به یینیم و بدیدار وی بیاساییم و فائده گیریم ، ایشان پیامدند و درویشان صحابه را دیدند سخت درویش و بی نوا و بی حال از رسول خدا دستوری کردند ، تا بروند و از مال و نعمت خویش بهره ای بیارند برای درویشان صحابه و مواساة با ایشان . رسول خدا ایشانرا دستوری داد تا برفتند و مال آوردند و بصحابه تفرقه کردند ، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد :

« وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ » . قَوْمِي از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند بامسلمانان گفتند که - الله تعالی ایشانرا که بهر دو کتاب ایمان آوردند از مزد دو بهر داد . ما کتاب خویشرا ایمان آوردیم از مزد یک بهره است همچون مزد شما ، پس شما را بر ما فضل نیست .

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمَنُوا بِرُسُولِهِ ، يُوْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ » .  
یعنی که - آندو بهره از مزد کسی را بود که ایمان آرد بمحمد (ص) و نیز او را نور دهند و مغفرة . اما کسی که ایمان بمحمد نیارد ، او را هیچ مزد نیست .

۱ - از این جا تا پایان تفسیر سوره حدید که عبارت است از اِنَّكَ بِقِيَّتِ نُوْبِتِ دَوْمِ وَقَمَمِ نُوْبِتِ سَوْمِ از تفسیر آخرین قسمت سوره الحديد منحصر به نسخه الف است و گویا از نسخه ج ماقط شده و لذا اغلاط اسقاط این قسمت قیاماً تصحیح میگردد .

قوله : « و يجعل لكم نوراً تمشون به » - یعنی - علی الصراط كما قال الله تعالى : « نورهم یسعی بین ایدیهم » ، وقیل - النور هو القرآن یحمله المؤمن یقظان ونائماً و قاعداً و قائماً .

وقیل - هو الهدی و البیان ای - یجعل لكم سیلاً واضحاً فی الدین تهتدون به ، « و یغفر لكم ذنوبکم والله غفور رحیم » .

« لئلا یعلم اهل الكتاب » ، لافی هذه الكلمة زائدة کهی فی قوله : « ما منعک ان لاتسجد » - یعنی - ان تسجد و انما یحسن ادخالها فی کلام یدخل فی آخره او اوله جحد ، و المعنی : لیعلم الذین لم یؤمنوا انهم لاجر لهم ولانصیب لهم فی الفضل . وقیل - نزلت هذه الآية فی ان اهل الكتاب اطول زماناً و اکثر اجتهاداً و اقل اجراً و هذه الامة اقصر مدة و اقل سعياً و اعظم اجرا و به قال رسول الله ( ص ) : انما مثلنا و مثل الذین اتوا الكتاب من قبلنا مثل رجل استاجر اجيراً فقال : من یعمل لی الی آخر النهار علی قیراط قیراط فعمل قوم ثم ترکوا العمل نصف النهار ثم قال : من یعمل لی نصف النهار الی آخر النهار علی قیراط قیراط ، فعمل قوم الی العصر علی قیراط قیراط ثم ترکوا العمل ، ثم قال : من یعمل لی الی اللیل علی قیراطین قیراطین . فعمل قوم الی اللیل علی قیراطین قیراطین . فقال الطائفتان الاولیان : مالنا اکثر عملاً و اقل اجراً . فقال : هل نقصتکم من حقکم شیئاً ، قالوا : لا قال : « ذلك فضلی اوتیه من اشاء و معنی الآية : ان القرآن و الاجر و النبوة و الرزق بید الله یملکه دونهم ، « یؤتیہ من یشاء » ، ای - یعطیه من هو اهل لذلك ، « والله ذو الفضل العظیم » ای - ذو الافضال علی من یشاء من عباده المؤمنین .

### النوبة الثالثة

قوله : « ألم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله » ، الآية . فرمان در گاه عزت است و خطاب حضرت الهیت بساکنان سراى آدمیت و خویشتن بینان عالم انسانیت که - هنوز گاه آن نیامد که عمامه خواجگی از سر بنهند و جامه خویشتن بینی از تن برکشند و خود را بر عتبه عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را دن نهند .

نمیدانند که خود بینان و عادت پرستانرا بر درگاه ما آب روئی نیست <sup>و لا</sup> الطاف کرم ایشانرا هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و در سر سودای عجب و بازمانه تکبر است ، چون ستار گانند که بافتاب در روشنی شرکت میجویند ، لاجرم همچنان که چون ، آفتاب از مطلع خود سر برزند ستاره تقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد ، و ز ظهور نور خود تبری اکند ،

همچنین خویشتن بین که تکیه بر پنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرد چون آفتاب جلال الهیت از برج کمال صمدیت طالع گردد ، روی در نقاب خجالت کشد و انگشت تحیر بدندان تحسر گیرد و معلومش گردد که بدست وی جز باد نیست. و آن درویش دلریش بی خویش ، شکسته عجز و گرفته ذل ، بدل خاشع و بتن خاضع ، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده ، مثل وی مثل آن ذره است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده ، وی بصفعت عجز و نعت تذلل پیش آفتاب به خدمت آیه لاجرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی دروی پوشاند تا در آن نور وضیا بردیده ها روشن گردد .

همچنین درویش سر او کنده شکسته ، خویش را بر درگاه عزت سر کنده بزبانوی تذلل و خشوع درآمده و دست نیاز برداشته تا کرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص دروی پوشاند که در آن خلعت بردیده ها آشکارا گردد بزبان حال گوید:

خورشید توئی بذره من ماندم      چون ذره بخورشید همی بیندم

« اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا » ، سبب توبه فضیل عیاض میگویند که سماع

این آیت بود :

در بدو کار مردانه راه زدید و بر ناشایست قدم نهادید . وقتی سودای عشق صاحب جمالی در سر وی افتاد و باوی میعادی نهاد ، درمیانه شب بسر آن وعده باز شد بدیوار بر میکشید که گوینده گفت :

« الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله . »

این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست ، دردی و سوزی از درون وی سر برزد . کمین عنایت بر وی گشاده ، اسیر کمند توفیق گشت ، از اینجا باز گشت و همی گفت :

بلی والله قد آن ، بلی والله قد آن .

از آنجا باز گشت در خرابه شد ، جماعتی کاروانیان آنجا بودند و بایکدیگر میگفتند - **فضیل** بر راه است ، اگر برویم راه بر ما بزند و رخت ما ببرد . **فضیل** خود را ملامت کرد ، گفت : ای بدمردا که منم این چه شقاوت است ، روی بمن نهاده در سایه میانه شب بقصد معصیت از خانه بدر آمده و قومی مسلمانان از بیم من در این کنج گریخته ، روی سوی آسمان کرد و ازدلی صافی توبه نصوح کرد . گفت : اللهم انی تبت الیک وجعلت توبتی الیک جوار بیتک الحرام .

الهی از بدسزای خود در دردم واز نا کسی خود بفرغان ، دردم را درمان ساز ای درمان ساز همه دردمندان ، ای بآل صفت از عیب ، ای عالی صفت از شوب ، ای بی نیاز از خدمت من ، ای بی نقصان از حسابت من .

من بجای رحمتم ببخشای بر من ، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند .

الله تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کرامتها کرد . از آنجا برگشت و روی بخانه کعبه نهاد سالها آنجا مجاور شد و از جمله اولیاء گشت .

« ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب . »

آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد وایمان آرد که هر چه بوی رسد نعمت یا مصیبة ، آسانی یا دشواری ، سعادت یا شقاوت ، همه بتقدیر و تدبیر خداوند است ، بارادت و مشیت او بدانش و خواست او .

سابقه رانده چنانکه خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته .

مؤمن چون این اعتقاد کرد و درین پیایید از حضرت عزت سه کرامت یافت : یکی عاقبت ، دیگر دولت ، سیم سعادت .



طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.  
 عافیت بهره تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل و دین.  
 عافیت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.  
 این هر سه جمع باید، همیشه تا کار دل، و دین بر نظام بود.  
 از اینجا گفت **مصطفی (ص)**: اللهم انی اسئلك العفو والعافیه والمعافاة  
 فی الدنیا والاخره. و یروی: اللهم انی اسئلك الیقین والعافیه. وروی: اللهم ارزقنی  
 الفقر والعافیه والمعافاة فی الدین.

یکی از بزرگان دین گفته: که عافیت تنی بود بی بلا و علت دمی بی هوا  
 و بدعت دلی بی حسد و عداوت دیوانی بی جفا و زلت، طاعتی بی ریا و سمعت.  
 چون این پنج معنی مرد را مسلم گردد نعمت دین و دنیا بروی تمام گردد.  
 و گفته اند که: عافیت آنست که امروز همه خلق از دست و زبان تو سلامت  
 یابند و فردا تو از دست دعوی و زبان خصومت خصمان سلامت یابی چون برین جمله  
 باشد عافیت دنیا و آخرت در حق تو جمع شد.

اما دولت، بزرگان گفته اند که: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلائل  
 دولة اتفاقات نیکوست.

مردی را بینی از کار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همی ناگاه  
 طلعه دولت بسر وی آید. دست دولت در دل وی بکوبد، وی از خواب غفلت در آید.  
 رسول دولت بر سر خود بیند، لباس دولت بر تن خود بیند.

**پیر طریقت** اینجا سخنی نغز گفته:

الهی دانی بچه شادم بانکه نه بخویشتن بتو افتادم.  
 الهی تو خواستی نه من خواستم. دوست بر یالین دیدم چو از خواب برخاستم.

شعر:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف<sup>۱</sup> قلباً فارغاً فتمکنا  
 آن دولتی بود که ناگاه بدر دل **بلال حبشی** آمد. آن بی دولتی بود که  
**بوطالب قریشی** را دریافت.

۱- نسخه الف: فصادق مسلماً غلط است

هیچ قدم از روی صورت بر رسول خدا نزدیکتر از قدم بوطالب نبود لکن چه سود داشت چون دولت دستگیر نبود<sup>۱</sup>. دولت بلال را بر تخت بخت نشاند و بی دولتی بوطالب را در وهده مذلت و هوان افکند. « یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید ». اما سعادت حکمی است ازلی و کاری ابدی. جد و جهد بنده را در آن مجال نیست آنها که بدان رسیدند، لابل که بقضیت ربوبیت و مشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر ليس يدركها      اهل السعادة الا بالمقادير  
مكتوبة عن اناس طالبين لها      وقد تساق الى قوم بتقدير

سعادت تاج و هاج است تا بر سر که نهند، طراز اعزاز است تا بر آستین که کشند. کمر عزاست تا بر میان که بندند، قباء بقاست تا در تن که پوشند. نشانش آنست که گفته اند: الطاعة بعد الطاعة علامة السعادة والمعصية بعد المعصية علامة الشقاوة.

علم سلطان سعادت چون در عالم نهاد بند بنده بر زنند، علامتها براهوال او ظاهر شود تا بدلیل و سؤال حاجت نبود.

فر کونه بدی باشه آنرا که سها بود      عاشق بهمه جائی انگشت نما بود

### پایان مجلد ۹ از کشف الاسرار شامل سورة الشوری تا پایان سورة الحديد

۱ - ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه میگوید:

« اسلام ابوطالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از مشایخ معتزلی ما نیز مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی نیز بر این عقیده اند ادله ای فروان و اخباری بسیار از طریق عامه و خاصه برای اثبات اسلام ابوطالب آورده اند ».

سید ابوعلی فخار بن معد موسوی رساله ای مستقل در باب اسلام ابوطالب پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و از آن جمله است روایت مسند ابوالفرج اصفهانی از عکرمه از ابن عباس بدین مضمون: ابوبکر روزی پدر کور خود ابوقحافه را بخیمت رسول الله (ص) کشانید تا مسلمان شود. و در پاسخ سخنی از حضرت رسول (ص) گفت:

اسلام ابوطالب پیش از اسلام پدرم مرا شادمان ساخت ».

در کافی شریف اخباری صریح در اسلام ابوطالب آمده و در عده ای از این اخبار تصریح شده است که - ابوطالب مانند اصحاب کهف اسلام خود را نهان میداشته است - ۴ - کذا .

فہرست آیات و سورت

از

ترجمہ و تفسیر و تاویل

مجلد نہم





# فهرست آیات و سور

از

## ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

### ۴۲ - سورة الشورى (۵۴ آیه)

#### ۱ - النوبة الاولى

ترجمة آیات از ۱ تا ۱۸ از سورة شوری . ۱ - ۴

#### النوبة الثانية

بیان نامها و تعداد آیات و کلمات و حروف  
سورة و محل نزول و تعیین ناسخ و منسوخ  
و فضیلت آن .

- تفسیر «حمصق» از اخبار و آراء مفسران ۵ - ۶  
تفسیر آیه (۳) «كذلك يوحى ...» ۶  
تفسیر آیه (۴) «له ما فى السموات ...» ۶  
تفسیر آیه (۵) «تكاد السموات ...» ۷  
تفسیر آیه (۶) «والذين اتخذوا ..» ۷  
تفسیر آیه (۷) «وكذلك اوحينا ...» ۷ - ۸  
تفسیر آیه (۸) «ولو شاء الله لجعلهم ...» ۸  
تفسیر آیه (۹) «ام اتخذوا من دونه ...» ۸  
تفسیر آیه (۱۰) «وما اختلفتم فيه ...» ۸ - ۹  
تفسیر آیه (۱۱) «فاطر السموات ...» ۹  
آیه (۱۲) «له مقاليد السموات ...»  
آیه (۱۳) «شرع لكم من الدين ...» ۹ - ۱۰  
آیه (۱۴) «وماتفرقوا الا من بعد ...» ۱۰

- تفسیر آیه (۱۵) «فلذلك فادع واستقم» ۱۱ - ۱۲  
تفسیر آیه (۱۶) «والذين يحتاجون ...» ۱۲ - ۱۳  
تفسیر آیه (۱۷) «الله الذى انزل الكتاب ..» ۱۳  
تفسیر آیه (۱۸) «يستعجل بها الذين  
لا يؤمنون ..» ۱۳

#### النوبة الثالثة

- تأویل «بسم الله» ۱۴  
تأویل آیه «حم صق» ۱۴ - ۱۵  
تأویل آیه «وكذلك اوحينا اليك» ۱۵  
تأویل آیه «فاطر السموات والارض ..» ۱۵ - ۱۷

#### ۲ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱۹ تا ۳۵ از سورة شوری ۱۷ - ۲۰

#### النوبة الثانية

- تفسیر آیه (۱۹) «الله لطيف بعباده ..» ۲۰  
آیه (۲۰) «من كان يريد سعرات الدنيا ..» ۲۰ - ۲۱  
آیه (۲۱) «ام لهم شركاء ..» ۲۱  
آیه (۲۲) «تري اظالمين مشعقين ..» ۲۱ - ۲۲  
آیه (۲۳) «ذكرك الذى يبشر الله ..» ۲۲ - ۲۴  
ذكر سه وجه در معنى مودة فى القربى ۲۳  
اخبار داله بر آنكه مقصود على و فاطمه

- تفسیر آیه (۴۴) « و من یضلل الله فماله  
 ۴۱ من ولی .. »  
 تفسیر آیه (۴۵) « و تراهم یعرضون علیها  
 ۴۱ خاشعین  
 تفسیر آیه (۴۶) « و ما کان لهم من اولیاء  
 ۴۱ ینصرونهم »  
 تفسیر آیه (۴۷) « استجیبوا لربکم من قبل  
 ۴۱ ان یأتی ... »  
 تفسیر آیه (۴۸) « فان اعرضوا فمارسلناک .. »  
 ۴۲ تفسیر آیه (۴۹) « ولله ملک السموات  
 ۴۲ والارض ... »  
 تفسیر آیه (۵۰) « او یزوجهم ذکرانا  
 ۴۲ و انا .. »  
 تفسیر آیه (۵۱) « وما کان لبشر ان یشاء الله  
 ۴۳-۴۴ یشترین وحی ینامیران پیش از مصطفی  
 ۴۳-۴۴ از این دو وجه بوده ..  
 اختصاص پیغمبر اسلام (ص) بطریق خاص  
 ۴۴ از وحی که دیگر پیامبران را نبوده.  
 تفسیر آیه (۵۲) « و کذالک اوحینا الیک »  
 ۴۵-۴۴ تفسیر آیه (۵۳) « صراط الله الذی له  
 ۴۵ مافی السموات .. »

### النوبة الثالثة

- تأویل آیه (۳۶) « فما اوتیتهم من شیء .. »  
 ۴۶-۴۵ یشنو وصف الحال شبلی را ...  
 ۴۷-۴۶ (پایان سورة شوری)

### ۴۳ - سورة الزخرف (۸۹ آیه)

#### ۱ - النوبة الاولى

- ترجمة آیات ۱ تا ۳۱ از سورة الزخرف  
 ۵۱-۴۷ بیان نام ، شماره آیات کلمات وحروف محل  
 نزول ، ناصح و منسوخ و فضیلت سورة  
 ۵۱ تفسیر آیه (۲۱) « حم والکتاب المبین .. »  
 ۵۲-۵۱ ۶۴

- علیه السلام اند  
 ۲۳ تفسیر آیه (۲۴) « ام یقولون افتراء .. »  
 ۲۵-۲۴ تفسیر آیه (۲۵) « وهو الذی یقبل التوبة .. »  
 ۲۶-۲۵ تفسیر آیه (۲۶) « ویستجیب الذین آمنوا .. »  
 ۲۷-۲۶ آیه (۲۷) « ولو بسط الله الرزق .. »  
 ۲۸-۲۷ آیه (۲۸) « وهو الذی ینزل الغیث .. »  
 ۳۸ تفسیر آیه (۲۹) « ومن آیاته خلق السموات .. »  
 ۲۹-۲۸ تفسیر آیه (۳۰) « وما اصابکم من مصیبة .. »  
 ۲۹ تفسیر آیه (۳۱) « وما انتم بمعجزین ... »  
 ۳۰-۲۹ تفسیر آیه (۳۲) « ومن آیاته الجوار ... »  
 ۳۰ تفسیر آیه (۳۳) « ان یشأ یسکن الریح .. »  
 ۳۰ تفسیر آیه (۳۴) « ویعلم الذین یجادلون .. »  
 ۳۰

### النوبة الثالثة

- تأویل آیه « الله لطیف بعباده .. »  
 ۳۲-۳۰ شرح برخی اسرار و رموز لطف و توفیق الهی  
 ۳۲ تأویل آیه « وهو الذی یقبل التوبة .. »  
 ۳۲-۳۳ تأویل آیه « ویستجیب الذین آمنوا .. »  
 ۳۴-۳۳ سخن پیر طریقت در تناسب آغاز و انجام  
 کار آدمی  
 ۳۴ تأویل آیه (۲۸) « وهو الذی ینزل النیث .. »  
 ۳۵

### ۳ - النوبة الاولى

- ترجمة آیات ۳۶ تا ۳۵ از سورة شوری

### النوبة الثانية

- تفسیر آیه (۳۶) « فما اوتیتهم من شیء ... »  
 ۳۹-۳۵ تفسیر آیه (۳۷) « والذین یجتنبون .. »  
 ۳۹ آیه (۳۸) « والذین استجابوا لربهم .. »  
 ۳۹ آیه (۳۹) « والذین اذا اصابهم البغی .. »  
 ۴۰-۳۹ آیه (۴۰) « وجزاء سیئة سیئة مثلها .. »  
 ۴۰ تفسیر آیه (۴۱) « ولمن انتصر بعد ظلمه .. »  
 ۴۰ تفسیر آیه (۴۲) « انما السبیل علی الذین  
 ۴۰ یظلمون .. »  
 تفسیر آیه (۴۳) « ولمن صبر وغفر .. »  
 ۴۱ ۴۰

تفسیر آیه (۳۱) « وقالوا لولا انزل هذا القرآن » ۵۸  
تعیین مقصود از عظیم مکه و طائف. ۵۸

### النوبة الثالثة

سخن درباره بسم الله و نام خدای. ۵۹-۵۸  
سخن پیر طریقت. ۵۹  
تأویل آیات « حم والكتاب المبين .. » ۵۹  
تأویل آیه « افنضرب عنکم الذکر .. » ۵۹  
سخن پیر طریقت ۵۶  
تأویل آیات « وکم ارسلنا ... و ما یأتیهم من نبی .. » ۶۰  
پیر طریقت گفت آدمی را سه حالت است . ۶۰

### ۳ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۳۲ تا ۶۶ از سورة الزخرف ۶۶-۶۱

### النوبة الثانية

تفسیر آیه (۳۲) « اھم یقسمون رحمة ربک » ۶۶-۶۵  
تفسیر آیه (۳۴) « ولیبیوتھم ابواباً و سرراً .. » ۶۷  
تفسیر آیه (۳۵) « و زخرفاً وان کل ذلک .. » ۶۸-۶۷  
آیه (۳۶) « ومن یش عن ذکر الرحمن .. » ۶۸  
آیه (۳۷) « وانھم لیصدونھم عن السبیل .. » ۶۸  
آیه (۳۸) « حتی اذا جائنا قال یالیت .. » ۶۸  
آیه (۳۹) « ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم .. » ۶۹-۶۸  
تفسیر آیه (۴۰) « افنت تسمع الصم او تھدی العمی .. » ۶۹  
تفسیر آیه (۴۱) « فام تھبن بک .. » ۶۹  
تفسیر آیه (۴۲) « اونرینک الی وعدناھم .. » ۶۹  
تفسیر آیه (۴۳) « فاستمسک بالذی اوحی الیک .. » ۶۹  
تفسیر آیه (۴۴) « وانه لذكر لک ولقومک .. » ۷۰-۶۹  
آیه (۴۵) « و من من ارسلنا من قبلك .. »  
آیه (۴۶) « ولقد ارسلنا رسلنا بالآيات .. »

تفسیر آیه (۳) « انا جعلنا قرآناً عربیاً .. » ۵۲  
تفسیر آیه (۴) « وانه فی ام الكتاب لدینا .. » ۵۲  
تفسیر آیه (۵) « افنضرب عنکم الذکر صفحاً .. » ۵۲-۵۲  
تفسیر آیه (۶) « وکم ارسلنا من نبی فی الاولین .. » ۵۳  
تفسیر آیه (۷) « وما یأتیهم من نبی الا كانوا .. » ۵۳  
تفسیر آیه (۸) « فاهلکنا اشد منهم بطشاً .. » ۵۳  
تفسیر آیه (۹) « ولئن سألتهم من خلق .. » ۵۴-۵۳  
آیه (۱۰) « الذی جعل لکم الارض مهداً .. » ۵۴  
آیه (۱۱) « والذی نزل من السماء ماء .. » ۵۴  
آیه (۱۲) « والذی خلق الازواج کلھا .. » ۵۴  
تفسیر آیه (۱۳) « لتستوا علی ظهوره .. » ۵۴  
آیه (۱۴) « وانا الی ربنا المنقلبون .. » ۵۵-۵۴  
آیه (۱۵) « وجعلوا لله من عباده .. » ۵۵  
تفسیر آیه (۱۶) « ام اتخذ ما یخلق نبات .. » ۵۵  
آیه (۱۷) « واذا بشر احدھم بالانثی .. » ۵۵  
آیه (۱۸) « او من یتشو فی الحلیه .. » ۶۵-۵۵  
تفسیر آیه (۱۹) « وجعلوا الملائکة الذین .. » ۵۶  
آیه (۲۰) « وقالوا لو شاء الله ما عبدناھم .. » ۵۶  
آیه (۲۱) « ام قیناھم کتاباً من قبله .. » ۵۶  
آیه (۲۲) « بل قالوا انا وجدنا آباءنا .. » ۵۷  
آیه (۲۳) « وكذلك ما ارسلنا من قبلك .. » ۵۷  
آیه (۲۴) « قل اولوجئتکم باھدی .. » ۵۷  
بیان دو وجه مختلف در تفسیر این آیت. ۵۷  
تفسیر آیه (۲۵) « فانقمنا منھم فانظر ... » ۵۷  
تفسیر آیه (۲۶) « واذقنا ابراھیم لایه ... » ۵۷  
تفسیر آیه (۲۷) « الا الذی فطرنی ... » ۵۸-۵۷  
تفسیر آیه (۲۸) « و جعلھا کنمة باقید فی عقبه .. » ۵۸  
تفسیر آیه (۲۹) « برمتعت هؤلاء و یأتیهم .. » ۵۸  
آیه (۳۰) « ولما جائهم الحق قالوا .. » ۵۸



## النوبة الثانية

- تفسير آية (٦٧) « الاخلاء يومئذ بعضهم.. » ٨٢-٨١  
خبري از امير المؤمنين علي (ع) و چندین  
خبر دیگر درباره حب فی الله و بغض فی الله ٨٢  
تفسير آية (٦٨) « يا عباد لا خوف .. » ٨٢  
تفسير آية (٦٩) « الذين آمنوا بآياتنا .. » ٨٢  
تفسير آية (٧٠) « ادخلوا الجنة انتم  
و ازواجکم .. » ٨٣-٨٢  
تفسير آية (٧١) « يطاف عليهم بصحاف .. » ٨٤-٧٣  
تفسير آية (٧٢) « و تلك الجنة التي  
اورثتموها .. » ٨٤  
تفسير آية (٧٣) « لكم فيها فاكهة كثيرة .. » ٨٤  
تفسير آية (٧٤) « ان المجرمين فی عذاب  
جهنم .. » ٨٤  
تفسير آية (٧٥) « لا يفترونهم .. » ٨٤  
تفسير آية (٧٦) « و ما ظلمناهم ولكن  
كانوا .. » ٨٤  
تفسير آية (٧٧) « و نادوا يا مالک .. » ٨٥-٨٤  
تفسير آية (٧٨) « لقد جئناکم بالحق .. » ٨٥  
تفسير آية (٧٩) « ام ابرموا امرأ .. » ٨٥  
تفسير آية (٨٠) « ام يحسبون انا لا نسمع .. » ٨٥  
شأن نزول آیت فوق .. ٨٥  
تفسير آية (٨١) « قل ان كان للرحمن .. » ٨٦-٨٥  
تفسير آية (٨٢) « سبحانه رب السموات  
و الارض .. » ٨٤  
تفسير آية (٨٣) « فذرهم يخوضوا  
و يلعبوا .. » ٨٦  
تفسير آية ٨٤ « و هو الذي فی السماء .. » ٨٦  
تفسير آية ٨٥ « تبارک الذي له ملک  
السموات .. » ٨٦  
تفسير آية (٨٦) « ولا یملک الذين یدعون .. » ٨٧-٨٦  
تفسير آية (٨٧) « و لئن سألتهم من  
خلقهم .. » ٨٧  
تفسير آية (٨٨) « و قیلہ یارب ان هؤلاء .. » ٨٧

- آية (٤٧) « فلما جاءهم بآياتنا .. » ٧٠  
آية (٤٨) « و ما نريهم آية الا .. » ٧١-٧٠  
تفسير آية (٤٩) « وقالوا يا ايها الساحر .. » ٧١  
تفسير آية (٥٠) « فلما كشفنا عنهم العذاب .. » ٧١  
تفسير آية (٥١) « و نادى فرعون فی قومه .. » ٧١  
تفسير آية (٥٢) « ام انا خير من هذا .. » ٧٢-٧١  
تفسير آية (٥٣) « فلولا القى عليه اسورة  
من ذهب .. » ٧٢  
تفسير آية (٥٤) « فاستخف قومه فاطاعوه .. » ٧٢  
تفسير آية (٥٥) « فلما آسفونا انتقمنا منهم .. » ٧٢  
تفسير آية (٥٦) « فجعلناهم سلفاً و مثلاً .. » ٧٢  
تفسير آية (٥٧) « ولما ضرب ابن مريم  
مثلاً .. » ٧٣-٧٢  
تفسير آية (٥٨) « وقالوا آلهتنا خير .. » ٧٤-٧٣  
تفسير آية (٥٩) « ان هو الا عبداً نعنا عليه .. » ٧٤  
تفسير آية (٦٠) « ولونشاء لجعلنا منکم .. » ٧٤  
تفسير آية (٦١) « و انه لعلم للساعة .. » ٧٤  
تفسير آية (٦٢) « ولا یصدنکم الشیطان .. » ٧٤  
تفسير آية (٦٣) « ولما جاء عيسى بالبینات .. » ٧٥-٧٤  
تفسير آية (٦٤) « ان الله هو ربی .. » ٧٥  
تفسير آية (٦٥) « فاختلف الاحزاب  
من بینهم .. » ٧٥  
تفسير آية (٦٦) « هل یظنون الا الساعة » ٧٥

## النوبة الثالثة

- تأویل آية « اھم یقسمون رحمة .. » ٧٦-٧٥  
سخن شیخ الاسلام انصاری در باره اقسام  
توانگران. ٧٢-٧٦  
تأویل آية « و من یمش عن ذکر  
الرحمن .. » ٧٨-٧٧  
داستان ترك سلام سلمان هنگامیکه در حالت  
بیخودی بر رسول خدا گذر کرد. ٧٨-٧٧

## ٣ - النوبة الاولى

- ترجمة آیات ٦٧ تا ٨٩ از سورة الزخرف. ٨١-٧٨



- تفسیر آیه (۱۷) « ولقد فتنا قیلهم .. » ۹۸  
تفسیر آیه (۱۸) « ان ادوا الی عباد الله .. » ۹۸  
تفسیر آیه (۱۹) « وان لا تعجلوا علی الله .. » ۹۸  
تفسیر آیه (۲۰) « رانی عذت بربی .. » ۹۹-۹۸  
تفسیر آیه (۲۱) « وان لم تؤمنوا لی .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۲) « فاسر بعبادی لیلاً .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۴) « واترك البحر رهواً ... » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۵) « کم ترکوا من جنات .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۶) « و زروع و مقام .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۷) « و نعمة كانوا فيها .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۸) « كذلك واورثناها .. » ۹۹  
تفسیر آیه (۲۹) « فمابکت علیهم السماء .. » ۹۹-۱۰۰  
نقل سدی گریه آسمان را در روز طوفان  
خبری از رسول الله که .. الشمس والقمر  
آیتان .. لاینکسفان لموت احد ... ۱۰۰  
تفسیر آیه (۳۰) « ولقد نجینا بنی اسرائیل .. » ۱۰۰  
تفسیر آیه (۳۱) « من فرعون انه کان .. » ۱۰۰

### النوبة الثالثة

- سخن درباره اسم الله ۱۰۱-۱۰۰  
تأویل آیه « انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة .. » ۱۰۲-۱۰۱  
تأویل آیه « فیها یفرق .. » ۱۰۲  
تعیین سرفروشتها و تقدیر حوادث در شب نیمه  
شعبان ، نهای شب نیمه شعبان. ۱۰۲  
منظره جبرئیل و میکائیل درباره مقصود  
از آفرینش. ۱۰۲  
روایات نبوی درباره اسرار  
شب نیمه شعبان اهمیت آن ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴

### ۲- النوبة الاولى

- ترجمه آیات (۳۲ تا ۵۹) از سوره انعام ۱۰۶-۱۰۴

### النوبة الثانية

- آیه (۳۲) « ولقد اخترناهم .. » ۱۰۶  
آیه (۳۳) « واتیناهم من الایات .. » ۱۰۶

- تفسیر آیه (۸۹) « فاصفح عنهم وقل سلام .. » ۸۸-۸۷

### النوبة الثالثة

- تأویل آیه « الاخلاء یومئذ .. » ۸۹-۸۸  
تأویل آیه « یتلاف علیهم بصحاف .. » ۹۰-۸۹  
سخن پیر طریقت در تحجیر. ۸۹  
سخن پیر طریقت در حقیقت الله  
( پایان سوره الزخرف ) ۹۰-۸۹

### ۴۴- سورة الدخان (۵۹)

#### ۱- النوبة الاولى

- ترجمه آیات ۱ تا ۳۱ از سوره الدخان. ۹۲-۹۰

### النوبة الثانية

- بیان نام ، شماره آیات ، کلمات ، حروف ،  
محل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت  
سوره الدخان. ۹۴-۹۳  
تفسیر آیه (۱ و ۲) « حم والکتاب المبین .. » ۹۴  
تفسیر آیه (۳) « انا انزلناه فی لیلۃ  
مبارکة .. » ۹۵-۹۴

- بیان وجوه مختلف در نزول قرآن بتدریج  
یادفیه واحدة. ۹۴

- تفسیر آیه (۴) « فیها یفرق کل امر .. » ۹۵  
تفسیر آیه (۵) « امرأ من عندنا .. » ۹۵  
تفسیر آیه (۶) « رحمة من ربک .. » ۹۵  
تفسیر آیه (۷) « رب السموات والارض .. » ۹۶-۹۵  
آیه (۸) « لا اله الا هو یحیی ویمیت .. » ۹۶  
آیه (۹) « بل هم فی شکک .. » ۹۶  
تفسیر آیه (۱۰) « فارتقب یوم تاتی السماء .. » ۹۷-۹۶  
تفسیر آیه (۱۱) « یغشی الناس هذا .. » ۹۷  
تفسیر آیه (۱۲) « ربنا کشف عنا العذاب .. » ۹۷  
آیه (۱۳) « انی لهم انذکرى .. » ۹۷  
آیه (۱۴) « ثم تولوا عنه وقانوا .. » ۹۷  
آیه (۱۵) « انا کاشوا عذاب .. » ۹۸-۹۷  
آیه (۱۶) « یوم ینفث انبیثة .. » ۹۸

- درس رشت آدمى. ١١٨-١١٧  
تأويل آيات: « وآتيناهم من اللآيات .. » ١١٨  
تأويل آيات: « ان شجرة الزقوم ... كفى الحميم » (پايان سورة دخان) ١١٨

## ٢٥ - سورة الجاثية (٣٧)

### ١ - النوبة الاولى

- ترجمة آيات ١ تا ١٧ از سورة الجاثية ١١٩-١٢١

### النوبة الثانية

- نامها ، شماره آيات ، حروف ، كلمات ،  
محل نزول ، نسخ و منسوخ و فضيلت  
سورة الجاثية. ١٣١  
تفسير آية « حم » ١٢١  
تفسير آية (٢) « تنزيل الكتاب .. » ١٢١  
تفسير آية (٣) « ان فى السموات  
و الارض .. » ١٢٢-١٢١  
تفسير آية (٤) « وفى خلقكم وما يبث .. » ١٢٢  
آية (٥) « واختلاف الليل والنهار .. » ١٢٢  
آية (٦) « تلك آيات الله نتلوها .. » ١٢٢  
آية (٧) « ويل لكل افالك .. » ١٢٣  
تفسير آية (٨) « يسمع آيات الله يتلى عليه .. » ١٢٣  
تفسير آية (٩) « واذا علم آياتنا .. » ١٢٣  
تفسير آية (١٠) « من ورائهم جهنم .. » ١٢٣  
تفسير آية (١١) « هذا هدى والذين .. » ١٢٣  
تفسير آية (١٢) « الله الذى سخر لكم .. » ١٢٣  
تفسير آية (١٣) « و سخر لكم  
ما فى السموات .. » ١٢٣-١٢٤  
تفسير آية (١٤) « قل للذين آمنوا .. » ١٢٤  
اختلاف درباره شأن نزول اين آيت ١٢٤-١٢٥  
تفسير آية (١٥) « من عمل صالحاً .. » ١٢٥  
تفسير آية (١٦) « ولقد آتينا بنى اسرائيل .. » ١٢٥  
تفسير آية (١٧) « وآتيناهم بينات  
من الامر .. » ١٢٥

- تفسير آية (٣٤) « ان هؤلاء ليقولون .. » ١٠٧  
تفسير آية (٣٥) « انهم الاموتتنا الاولى .. » ١٠٧  
تفسير آية (٣٦) « فاتوا باثنا .. » ١٠٧  
تفسير آية (٣٧) « اهدم خيرا م قوم تبع .. » ١٠٧  
داستان تبع مهيته و كهينه و ميانه. ١٠٨-١٠٧  
داستان تبع آخر: (اسعد) ١١٢-١٠٨  
تفسير بقیة آية ٣٧ ١١٢  
تفسير آية (٣٨) « وما خلقنا السموات  
و الارض .. » ١١٢  
تفسير آية (٣٩) « ما خلقناهما الا بالحق .. » ١١٢  
تفسير آية (٤٠) « ان يوم الفصل ميقاتهم .. » ١١٢  
تفسير آية (٤١) « يوم لا يغنى مولى .. » ١١٢  
تفسير آية (٤٢) « الا من رحم الله .. » ١١٢  
تفسير آية (٤٣) « ان شجرة الزقوم .. » ١١٣  
تفسير آية (٤٤) « طعام الاثيم » ١١٣  
تفسير آية (٤٥) « كالمهل يغلى .. » ١١٣  
تفسير آية (٤٦) « كفى الحميم » ١١٣  
تفسير آية (٤٧) « خذوه فاعتلوه .. » ١١٣  
تفسير آية (٤٨) « ثم صبوا فوق راسه .. » ١١٣  
تفسير آية (٤٩) « ذق انك انت العزيز .. » ١١٣-١١٤  
تفسير آية (٥٠) « ان هذا ما كنتم .. » ١١٤  
تفسير آية (٥١) « ان المتقين فى مقام .. » ١١٤  
تفسير آية (٥٢) « فى جنات و عيون » ١١٤  
تفسير آية (٥٣) « يلبسون من سندس .. » ١١٤  
تفسير آية (٥٤) « كذلك و زوجناهم .. » ١١٤  
تفسير آية (٥٥) « يدعون فيها بكل .. » ١١٤  
تفسير آية (٥٦) « لا يذوقون فيها الموت .. » ١١٤-١١٥  
تفسير آية (٥٧) « فضلا من ربك .. » ١٥٥  
تفسير آية (٥٨) « فانما يمرناه بلسانك .. » ١١٦  
تفسير آية (٥٩) « فار تعب انهم مرتقبون .. » ١١٦

### النوبة الثالثة

- تأويل آية « ولقد اخترناهم .. » ١١٦-١١٨  
عظمت خلقت انسان و اسرار نهفته

## النوبة الثالثة

|                                       |         |                             |     |
|---------------------------------------|---------|-----------------------------|-----|
| اسراز « بسم الله »                    | ۱۲۵-۱۲۶ | آیه (۳۷) « وله الكبرياء »   | ۱۳۶ |
| تأويل حروف « حاميم »                  | ۱۲۶     | تأويل آیه « في السموات .. » | ۱۳۶ |
| تأويل آیه « تنزيل الكتاب .. »         | ۱۲۶     |                             |     |
| داستانی از شبلی.                      | ۱۲۶-۱۲۷ |                             |     |
| تأويل آیه « ان في السموات والارض .. » | ۱۲۷     |                             |     |
| تأويل آیه « وفي خلقكم وما يبيث .. »   | ۱۲۷-۱۲۸ |                             |     |
| و تمثل بهيتي از سنائي                 | ۱۲۸     |                             |     |

## ۲ - النوبة الاولى

آیات ۱۸ تا ۳۷ از سورة الجاثية ۱۲۸-۱۳۱

## النوبة الثانية

|                                             |         |
|---------------------------------------------|---------|
| تفسير آیه (۱۸) « ثم جعلناك على شريعة »      | ۱۳۱     |
| آیه (۱۹) « لن يفتوا عنك .. »                | ۱۳۱-۱۳۲ |
| آیه (۲۰) « هذا بصائر للناس .. »             | ۱۳۲     |
| آیه (۲۱) « ام حسب الذين يجترحون .. »        | ۱۳۲-۱۳۳ |
| آیه (۲۲) « وخلق الله السموات .. »           | ۱۳۳     |
| آیه (۲۳) « افرايت من اتخذ .. »              | ۱۳۳-۱۳۴ |
| آیه (۲۴) « وقالوا ما هي الاحيوتنا .. »      | ۱۳۴     |
| آیه (۲۵) « واذا تتلى عليهم آياتنا .. »      | ۱۳۴     |
| تفسير آیه (۲۶) « قل الله يحييكم .. »        | ۱۳۴     |
| تفسير آیه (۲۷) « والله ملك السموات .. »     | ۱۳۴-۱۳۵ |
| تفسير آیه (۲۸) « وترى كل امة جاثية .. »     | ۱۳۵     |
| تفسير آیه (۲۹) « هذا كنا بنا ينطق .. »      | ۱۳۵     |
| تفسير آیه (۳۰) « فاما الذين آمنوا .. »      | ۱۳۵     |
| تفسير آیه (۳۱) « واما الذين كفروا .. »      | ۱۳۵     |
| آیه (۳۲) « اذ قيل ان وعد الله .. »          | ۱۳۵-۱۳۶ |
| آیه (۳۳) « وبدا لهم سيئات ما عملوا .. »     | ۱۳۶     |
| تفسير آیه (۳۴) « وقال اليوم ننساكم .. »     | ۱۳۶     |
| تفسير آیه (۳۵) « فانكم بانكم اتخذتم .. »    | ۱۳۶     |
| تفسير آیه (۳۶) « فانه الحمد رب السموات .. » | ۱۳۶     |

## النوبة الثالثة

|                                                            |     |
|------------------------------------------------------------|-----|
| تأويل آیه « ثم جعلناك على شريعة .. »                       | ۱۳۷ |
| تأويل آیه « انهم لن يفتوا عنك .. »                         | ۱۳۷ |
| تأويل آیه « ام حسب الذين اجترحوا .. »                      | ۱۳۸ |
| تأويل آیه « اليوم ننساكم .. »                              | ۱۳۸ |
| تأويل آیه « وله الكبرياء في السموات ( پایان سورة الجاثية ) | ۱۳۸ |

۴۶

## ۴۶ - سورة الاحقاف (۵۳)

### ۱ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۱۹ از سورة الاحقاف ۱۳۹-۱۴۲

## النوبة الثانية

نام ، شماره آیات ، حروف و كلمات ،  
ناسخ و منسوخ ، محل نزول و فضيلت  
سورة.

|                                              |         |
|----------------------------------------------|---------|
| تفسير آیه (۱) « قل ارايتم ما تدعون .. »      | ۱۴۲-۱۴۳ |
| تفسير آیه (۲) « قل ارايتم ما تدعون .. »      | ۱۴۳     |
| تفسير آیه (۳) « ما خلقنا السموات والارض .. » | ۱۴۳     |
| تفسير آیه (۴) « قل ارايتم ما تدعون .. »      | ۱۴۳-۱۴۴ |
| تفسير آیه (۵) « ومن اضل ممن يدعو .. »        | ۱۴۴     |
| تفسير آیه (۶) « واذا حشرنا من كانوا .. »     | ۱۴۴     |
| تفسير آیه (۷) « واذا تتلى عليهم آياتنا .. »  | ۱۴۴     |
| آیه (۸) « ام يقولون افتراه .. »              | ۱۴۴-۱۴۵ |
| آیه (۹) « قل ما كنت بدعاً من انتم .. »       | ۱۴۵-۱۴۷ |
| آیه (۱۰) « قل ارايتم ان كن .. »              | ۱۴۷     |
| آیه (۱۱) « قل الذين كفروا .. »               | ۱۴۷-۱۴۸ |
| آیه (۱۲) « ومن قبله كتاب موسى .. »           | ۱۴۸     |
| آیه (۱۳) « ان الذين كفروا ربنا .. »          | ۱۴۸     |
| آیه (۱۴) « ونشكك صاحب الجنة .. »             | ۱۴۸     |
| آیه (۱۵) « ووصينا الانسان .. »               | ۱۴۸-۱۵۱ |



|                                                 |     |                                                         |
|-------------------------------------------------|-----|---------------------------------------------------------|
| داستان بحیراء راهب.                             | ۱۴۹ | تفسیر آیه (۳۲) « ومن لم یجب داعی الله .. » ۱۶۶-۱۶۷      |
| تفسیر آیه (۱۶) « اولئک الذین یتقبل .. »         | ۱۵۱ | تفسیر آیه (۳۳) « اولم یروا ان الله .. » ۱۶۷             |
| تفسیر آیه (۱۷) « والذی قال لوالدیه .. » ۱۵۱-۱۵۱ |     | تفسیر آیه (۳۴) « و یوم یمرض الذین کفروا .. » ۱۶۶        |
| اختلاف در شأن نزول این آیت.                     | ۱۵۲ | تفسیر آیه (۳۵) « فاصبر کما صبر اولوا العزم .. » ۱۶۷-۱۶۸ |
| تفسیر آیه (۱۸) « اولئک الذین حق .. »            | ۱۵۲ | اختلاف در تفسیر و تعیین انبیاء اولوا العزم . ۱۶۸        |
| تفسیر آیه (۱۹) « ولکل درجات ما عملوا .. »       | ۱۵۲ |                                                         |

### النوبة الثالثة

|                                                  |         |                                                    |
|--------------------------------------------------|---------|----------------------------------------------------|
| سخن در باره اسم الله.                            | ۱۵۳-۱۵۲ | تأویل آیه « و یوم یمرض الذین کفروا .. » ۱۶۹-۱۷۱    |
| تأویل حروف مقطعة « حامیم »                       | ۱۵۴-۱۵۳ | سخن پیر طریقت . ۱۷۱                                |
| تأویل آیه « تنزیل الكتاب »                       | ۱۵۴     | تأویل آیه « فاصبر کما صبر اولوا العزم .. » ۱۷۱-۱۷۲ |
| تأویل آیه « ما خلقنا السموات والارض .. » ۱۵۵-۱۵۴ |         | سخن پیر طریقت . ۱۷۲                                |
| سخن پیر بوعلی سیاه.                              | ۱۵۵     |                                                    |

### ۴۷ - سورة محمد (۳۸)

#### ۱ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱ تا ۱۸ از سورة محمد . ۱۷۳-۱۷۶

#### النوبة الثانية

شارة آیات ، کلمات ، محل نزول ،

|                                                             |     |                                                         |
|-------------------------------------------------------------|-----|---------------------------------------------------------|
| ناسخ و منسوخ و فضیلت سوره                                   | ۱۷۶ | تفسیر آیه (۲۰) « و یوم یمرض الذین کفروا .. »            |
| تفسیر آیه (۱) « الذین کفروا و صدوا .. » ۱۶۶-۱۷۷             |     | تفسیر آیه (۲۱) « و اذکر اخاعد .. » ۱۶۰                  |
| نامه‌ای مطعمان روز بدر.                                     | ۱۷۷ | تفسیر آیه (۲۲) « قالوا اجئنا لتأکنا .. » ۱۶۰            |
| تفسیر آیه (۲) « والذین آمنوا و عملوا .. » ۱۷۷               |     | تفسیر آیه (۲۳) « قال انما العلم عند الله .. » ۱۶۰       |
| تفسیر آیه (۳) « ذلک بان الذین کفروا .. » ۱۷۷                |     | تفسیر آیه (۲۴) « فلما راوه عارضاً .. » ۱۶۱-۱۶۰          |
| تفسیر آیه (۴) « فاذا نقيتم الذین کفروا .. » ۱۷۷-۱۸۰         |     | تفسیر آیه (۲۵) « تدمر کل شیء بامر .. » ۱۶۱              |
| تفسیر آیه (۵) « سیهیدیم و یصلح .. » ۱۸۰                     |     | تفسیر آیه (۲۶) « ولقد مکناهم فیها .. » ۱۶۱-۱۶۲          |
| تفسیر آیه (۶) « و یدخلهم الجنة .. » ۱۸۰-۱۸۱                 |     | تفسیر آیه (۲۷) « ولقد اهلکنا ما حولکم .. » ۱۶۲          |
| تفسیر آیه (۷) « یا ایها الذین آمنوا .. » ۱۸۱                |     | تفسیر آیه (۲۸) « فلولانصرهم الذین .. » ۱۶۲              |
| تفسیر آیه (۸) « والذین کفروا فنفساً لهم .. » ۱۸۱            |     | تفسیر آیه (۲۹) « واذصرفنا الیک نفراً .. » ۱۶۲-۱۶۳       |
| تفسیر آیه (۹) « ذلک بانهم کرهوا .. » ۱۸۱                    |     | داستان اسلام عداس غلام عتبه و شبیه . . ۱۶۳-۱۶۴          |
| تفسیر آیه (۱۰) « اقلیم یمیر و افی الارض .. » ۱۸۱            |     | شان نزول آیه                                            |
| تفسیر آیه (۱۱) « ذلک بان الله مولى الذین آمنوا .. » ۱۸۱-۱۸۲ |     | تفسیر آیه (۳۰) « قالوا یا قومنا اناسمنا کتاباً .. » ۱۶۶ |
| تفسیر آیه (۱۲) « ان الله یدخل الذین آمنوا .. » ۱۸۲          |     | تفسیر آیه (۳۱) « قالوا یا قومنا اجیبوا .. » ۱۶۶         |

### ۲ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۲۰ تا ۳۵ از سورة الاحقاف ۱۵۵-۱۵۹

#### النوبة الثانية

تفسیر آیه (۲۰) « و یوم یمرض الذین کفروا .. »

|                                                         |         |                                                   |
|---------------------------------------------------------|---------|---------------------------------------------------|
| کفروا .. »                                              | ۱۵۹     | تفسیر آیه (۲۱) « و اذکر اخاعد .. » ۱۶۰            |
| تفسیر آیه (۲۲) « قالوا اجئنا لتأکنا .. » ۱۶۰            |         | تفسیر آیه (۲۳) « قال انما العلم عند الله .. » ۱۶۰ |
| تفسیر آیه (۲۴) « فلما راوه عارضاً .. » ۱۶۱-۱۶۰          |         | تفسیر آیه (۲۵) « تدمر کل شیء بامر .. » ۱۶۱        |
| تفسیر آیه (۲۶) « ولقد مکناهم فیها .. » ۱۶۱-۱۶۲          |         | تفسیر آیه (۲۷) « ولقد اهلکنا ما حولکم .. » ۱۶۲    |
| تفسیر آیه (۲۸) « فلولانصرهم الذین .. » ۱۶۲              |         | تفسیر آیه (۲۹) « واذصرفنا الیک نفراً .. » ۱۶۲-۱۶۳ |
| داستان اسلام عداس غلام عتبه و شبیه . .                  | ۱۶۳-۱۶۴ | شان نزول آیه                                      |
| تفسیر آیه (۳۰) « قالوا یا قومنا اناسمنا کتاباً .. » ۱۶۶ |         | تفسیر آیه (۳۱) « قالوا یا قومنا اجیبوا .. » ۱۶۶   |



- تفسير آية (۳۲) « ولنبلوكم حتى .. » ۱۹۵-۱۹۶  
تفسير آية (۳۳) « ان الذين كفروا وصدوا .. » ۱۹۶  
تفسير آية (۳۳) « يا ايها الذين آمنوا .. » ۱۹۶  
تفسير آية (۳۵) « ان الذين كفروا وصدوا  
عن السبيل .. » ۱۹۶  
تفسير آية (۳۶) « فلا تهنوا و تدعوا الى  
السلم .. » ۱۹۶-۱۹۷  
تفسير آية (۳۷) « انما الحياة الدنيا لعب .. » ۱۹۷  
تفسير آية (۳۸) « ها انتم هؤلاء تدعون .. » ۱۸۷-۱۹۸

### النوبة الثالثة

- تأويل آية « فاعلم انه لا اله الا الله .. » ۱۹۸-۲۰۲  
( پايان سورة الاحقاف )

## ۴۸ - سورة الفتح ( ۴۹ )

### النوبة الاولى

- ترجمة « بسم الله » و آيات ۱ تا ۱۷ از  
سورة الفتح . ۲۰۲-۲۰۵

### النوبة الثانية

- نام ، شماره آيات ، حروف ، كلمات ،  
ته حل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضيلت  
سورة ۲۰۵  
تفسير آية (۱) « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً .. » ۲۰۵-۲۰۷  
بزرگترین فتح اسلام . ۲۰۶-۲۰۷  
تفسير آية (۲) « ليغفر لك الله ما تقدم .. » ۲۰۷  
تفسير آية (۳) « وينصر الله نصراً .. » ۲۰۷  
تفسير آية (۴) « هو الذين نزل نكينة .. » ۲۰۷-۲۰۸  
تفسير آية (۵) « ليدخل المؤمنين  
والمؤمنات .. » ۲۰۸  
تفسير آية (۶) « ويعذب منافقين .. » ۲۰۹-۲۰۹  
تفسير آية (۷) « و جنود السموات  
و الارض .. » ۲۰۹  
تفسير آية (۸) « ان رسلك شاهد .. » ۲۰۹  
تفسير آية (۹) « نتؤمنوا بآياته ورسوله .. » ۲۰۹

- تفسير آية (۱۳) « و كايين من قرية هي اشد .. » ۱۸۲  
تفسير آية (۱۴) « اقمين كان على بيعة من  
ربه .. » ۱۸۲  
آية (۱۵) « مثل الجنة التي  
وعده المتقون .. » ۱۸۲-۱۸۳  
آية (۱۶) « ومنهم من يستمع اليك .. » ۱۸۳-۱۸۴  
تفسير آية (۱۷) « والذين اهدوا زادهم .. » ۱۸۴  
تفسير آية (۱۸) « فهل ينظرون الا الساعة .. » ۱۸۴

### النوبة الثالثة

- تأويل « بسم الله .. » ۱۸۴-۱۸۵  
تأويل آية « الذين كفرو وصدوا .. » ۱۸۵  
تأويل آية « سيهديهم ويصلح .. » ۱۸۵  
تأويل آية « والذين كفروا .. » ۱۸۵  
تأويل آية « ذلك بان الله .. » ۱۸۵-۱۸۶

## ۳ - النوبة الاولى

- ترجمة آيات ۱۹ تا ۲۸ از سورة محمد (ص) ۱۸۷-۱۹۰

### النوبة الثانية

- تفسير آية (۱۹) « فاعلم انه لا اله الا الله .. » ۱۹۰-۱۹۲  
اخباری درباره توبه و استغفار و كلمة توحيد . ۱۹۱-۱۹۲  
۱۹۲  
۱۹۳  
آية (۲۲) « فهل عسيتم ان توليتم .. » ۱۹۳  
آية (۲۳) « اولئك الذين لعنهم الله .. » ۱۹۴  
آية (۲۴) « فلا يتدبرون القرآن .. » ۱۹۴  
آية (۲۵) « ان الذين ارتدوا .. » ۱۹۴  
آية (۲۶) « ذلك بانهم كانوا .. » ۱۹۴  
آية (۲۷) « فكيف اذا توفيتهم .. » ۱۹۵  
آية (۲۸) « ذلك بانهم تبعوا .. » ۱۹۵  
آية (۲۹) « ام حسب الذين في قبورهم .. » ۱۹۵  
آية (۳۰) « وئوت الارينا بهم .. » ۱۹۵  
آية (۳۱) « و نعرف فنيهم في نحن  
القول .. » ۱۹۵

- تفسیر آیه (۱۰) « ان الذين يبايعونك  
تحت الشجرة .. » ۲۰۹-۲۱۰
- تفسیر آیه (۱۱) « سيقول لك المخلفون .. » ۲۱۰-۲۱۱
- تفسیر آیه (۱۲) « بل ظنتم ان لن ينقلب  
الرسول .. » ۲۱۱
- تفسیر آیه (۱۳) « ومن لم يؤمن بالله  
ورسوله .. » ۲۱۱
- تفسیر آیه (۱۴) « والله ملك السموات  
والارض .. » ۲۱۲
- تفسیر آیه (۱۵) « سيقول المخلفون  
اذا انطلقتم .. » ۲۱۲-۲۱۴
- داستان جنگ خیبر و واگذاری علم  
به علی (ع) و فتح خیبر بدست وی  
تفسیر آیه (۱۶) « قل للمخلفين  
من الاصراب .. » ۲۱۴
- تفسیر آیه (۱۷) « ليس على الاعشى حرج .. » ۲۱۵

### النوبة الثالثة

- تأویل « بسم الله » و برخی اسرار آن ۲۱۵-۲۱۶
- تأویل آیه « انا فتحنا لك فتحاً .. » ۲۱۶-۲۱۷
- تأویل آیه « لينفر لك الله ما تقدم .. » ۲۱۷
- تأویل آیه « هو الذي انزل السكينة .. » ۲۱۷-۲۱۸
- تأویل آیه « لقد رضى الله عن المؤمنين .. » ۲۳۴-۲۳۵
- تأویل آیه « هو الذي ارسل رسوله  
بالبهى .. » ۲۳۵
- داستان آغاز نزول وحی بر پیغمبر ۲۳۵-۲۴۰
- فصل: « در اول وحی روایات مختلف است .. » ۲۴۰-۲۴۱
- تأویل آیه « والذين معه اشداء  
على الكفار .. » ۲۴۱-۲۴۲
- سخن از عشره مبشره ( پایان سورة الفتح ) ۲۴۱

## ۲ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۲۹ تا ۱۸ از سورة محمد (ص) ۲۱۸-۲۲۱

### النوبة الثانية

- تفسیر آیه (۱۸) « لقد رضى الله  
عن المؤمنين .. » ۲۲۱-۲۲۲
- داستان صلح حدیبیه و اصحاب  
بیعت الرضوان ۲۲۲-۲۲۶
- تفسیر آیه (۱۹) « مغانم كثيرة  
تأخذونها .. » ۲۲۶
- تفسیر آیه (۲۰) « وعدكم الله مغانم  
كثيرة .. » ۲۲۶
- ترجمة « بسم الله .. » و آیات ۱ تا ۹  
از سورة الحجرات ۲۴۱-۲۴۳
- النوبة الثانية
- از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند  
نام ، شماره آیات ، کلمات و حروف  
تعیین محل نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت  
سورة ۲۴۴
- تفسیر آیه (۱) « يا ايها الذين آمنوا .. » ۲۴۴-۲۴۵

## ۳۹ - سورة الحجرات (۱۸)

### النوبة الاولى

- تفسیر آیه (۱۲) « یا ایها الذین آمنوا  
اجتنبوا کثیرا من الظن... » ۲۶۰-۲۶۳  
شان نزول آیت و تفسیر غیبت و تجسس ۲۶۰-۲۶۱  
تفسیر آیه (۱۳) « یا ایها الناس انا خلقناکم  
شعوبا وقبائل .. » ۲۶۲-۲۶۵  
تفسیر آیه (۱۴) « قالت الاعراب آما .. » ۲۶۵-۲۶۶  
این آیت در شأن بنی امیه بن خزیمه فرود آمد .. ۲۶۵  
تحقیق فرق میان اسلام و ایمان ۲۶۶  
تفسیر آیه (۱۵) « انما المؤمنون الذین  
آمنوا بالله .. » ۲۶۷  
تفسیر آیه (۱۶) « قل اتعلمون الله بدینکم .. » ۲۶۷  
تفسیر آیه (۱۷) « یمنون علیک ان اسلموا .. » ۲۶۷  
تفسیر آیه (۱۸) ان الله یعلم غیب السموات .. » ۲۶۷

### النوبة الثالثة

- تأویل آیه « انما المؤمنون اخوة .. » ۲۶۷-۲۶۵  
اشارتی به تأویل . « ان اکرمکم عند الله اتقاکم ۲۶۸  
مخبر طریق ۲۶۹  
داستانی از ذوالنون مصری ۲۶۹-۱۷۰  
سخنانی در ذیل داستان ذوالنون ۲۷۰-۲۷۱  
( پایان سوره الحجرات ) .

## ۵۰ - سورة ق ( ۴۵ آیه )

### ۱ - النوبة الاولى

بسمه و آیات ۱ تا ۱۸ از سورة ق ۲۷۱-۲۷۳

### النوبة الثانية

- نامها ، شماره آیات ، حروف ، کلمات محل  
نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت سورة ۲۷۳  
اقوال مفسران مختلف است در معنی « ق » ۲۷۳-۲۷۴  
تفسیر بقیه آیه (۱) « .. وانقرآن المجید » ۲۷۵  
تفسیر آیه (۲) « بل عجبوا ان جاءهم منذر  
منهم .. » ۲۷۵  
تفسیر آیه (۳) « اذا متنا وكنا ترابا وعظاما .. » ۲۷۵  
تفسیر آیه (۴) « قد علمنا ما تنقص  
الارض .. » ۲۷۵-۲۷۶

- نقل اختلاف در شأن نزول آیه  
تفسیر آیه (۲) « یا ایها الذین آمنوا  
لاترفعوا .. » ۲۴۵-۲۴۷  
شان نزول این آیت ۲۴۶-۲۴۷  
تفسیر آیه (۳) « ان الذین یفکون .. » ۲۴۷  
تفسیر آیه (۴) « ان الذین ینادونک  
من وراء الحجرات .. » ۲۴۷-۲۴۸  
شان نزول این آیت ۲۴۷-۲۴۸  
تفسیر آیه (۵) « ولوانهم صبروا حتی .. » ۲۴۸-۲۴۹  
و فلبنی تمیم و شأن نزول آیه ۲۴۸-۲۴۹  
تفسیر آیه (۶) « یا ایها الذین آمنوا  
ان جائکم .. » ۲۴۹-۲۵۰  
داستان ولید بن عقیله بابتی المصطلق  
و شأن نزول آیه ۲۴۹-۲۵۰

- تفسیر آیه (۷) « و اعلموا ان منکم  
رسول الله (ص) .. » ۲۵۰-۲۵۱  
تفسیر آیه (۸) « فضلا من الله ونعمة » ۲۵۱  
تفسیر آیه (۹) « وان طائفتان من  
المؤمنین .. » ۲۵۱-۲۵۲  
امیر المؤمنین علی (ع) با اهل بغی در جمل  
وصفین ۲۵۲

### النوبة الثالثة

- تأویل بسمه ۲۵۲-۲۵۳  
تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا .. » ۲۵۳-۲۵۵  
برخی اسرار معراج پیغمبر (ص) ۲۵۵

### ۲ - النوبة الاولى

- ترجمه آیات ۱۰ تا ۱۸ از سورة الحجرات ۲۵۶-۲۵۷  
تفسیر آیه (۱۰) « انما المؤمنون اخوة .. » ۲۵۸-۲۵۶  
روایاتی چند از پیغمبر درباره دوستی و برادری  
میان مسلمانان ۲۵۸-۲۵۹  
تفسیر آیه (۱۱) « یا ایها الذین آمنوا لاتنازروا .. »  
۲۵۹-۲۶۴  
شان نزول این آیت و تفسیر « تنازروا » ۲۵۹-۲۶۰



- تفسير آية (٥) « بل كذبوا بالحق لما جاءهم.. » ٢٧٦  
 تفسير آية (٦) « أفلم ينظروا الى السماء فوقهم .. » ٢٧٧-٢٧٦  
 تفسير آية (٧) « والارض مددناها والقيناها .. » ٢٧٧  
 تفسير آية (٨) « تبصرة وذكرى لكل عبد.. » ٢٧٧  
 تفسير آية (٩) « ونزلنا من السماء ماء مباركا.. » ٢٧٧  
 تفسير آية (١٠) « والنخل باسقات لها طلع .. » ٢٧٨-٢٧٧  
 تفسير آية (١١) « رزقا للعباد واحيينا به بلدة .. » ٢٧٨  
 تفسير آية (١٢) « كذبت قبلهم قوم نوح .. » ٢٧٨  
 تفسير آية (١٣) « وعاد وفرعون .. » ٢٧٨  
 تفسير آية (١٤) « واصحاب الايكة وقوم تبع .. » ٢٧٨  
 تفسير آية (١٥) « افعيينا بالخلق الاول.. » ٢٧٩-٢٧٨  
 تفسير آية (١٦) « ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس .. » ٢٧٩  
 تفسير آية (١٧) « اذيتلقى المتلقيان .. » ٢٧٩  
 تفسير آية (١٨) « ما يلفظ من قول الا لديه .. » ٢٧٩-٢٧٠  
 تفسير آية (٢٠) « ونفخ في الصور.. » ٢٨٨  
 تفسير آية « وجاءت كل نفس معها .. » ٢٨٨  
 تفسير آية (٢٢) « لقد كنت في غفلة من هذا.. » ٢٨٩  
 تفسير آية (٢٣) « وقال قرينه هذا .. » ٢٨٩  
 تفسير آية (٢٤) « القيا في جهنم كل كفار.. » ٢٨٩  
 تفسير آية (٢٥) « مناع للخير معتد .. » ٢٨٩  
 تفسير آية (٢٦) « الذي جعل مع الله .. » ٢٨٩  
 تفسير آية (٢٧) « قال قرينه ربنا ما اطغيته .. » ٢٨٩-٢٩٠  
 تفسير آية (٢٨) « قال لا تختصموا لدي .. » ٢٩٠  
 تفسير آية (٢٩) « ما يبدل القول لدى .. » ٢٩٠  
 تفسير آية (٣٠) « يوم نقول لجهنم .. » ٢٩٠-٢٩١  
 تفسير آية (٣١) « وازلفت الجنة للمتقين.. » ٢٩١  
 آية (٣٢) « هذا ما نوعدون لكل اواب .. » ٢٩١-٢٩٢  
 آية (٣٣) « من خشى الرحمن بالغيب.. » ٢٩٢  
 تفسير آية (٣٤) « ادخلوها بسلام .. » ٢٩٢  
 تفسير آية (٣٥) « لهم ما يشاءون .. » ٢٩٢  
 تفسير آية (٣٦) « وكم اهلكنا قباهم.. » ٢٩٢-٢٩٣  
 تفسير آية (٣٧) « ان في ذلك لذكرى .. » ٢٩٣  
 روایتی چند در باره قلب و عقل ٢٩٣  
 تفسير آية (٣٨) « ولقد خلقنا السموات والارض .. » ٢٩٣-٢٩٤  
 شأن نزول این آیت ٢٩٤  
 تفسير آية (٣٩) « فاصبر على ما يقولون.. » ٢٩٤  
 تفسير آية (٤٠) « ومن الليل فسيحه .. » ٢٩٤-٢٩٥  
 تفسير آية (٤١) « واستمع يوم يناد المناد .. » ٢٩٥  
 تفسير آية (٤٢) « يوم يسمعون الصيحة بالحق .. » ٢٩٥  
 تفسير آية (٤٣) « انا نحن نحيي ونميت .. » ٢٩٥  
 تفسير آية (٤٤) « يوم تشقق الارض عنهم .. » ٢٩٦-٢٩٦  
 تفسير آية (٤٥) « نحن اعلم بما يقولون.. » ٢٩٦

### النوبة الثالثة

- تأويل بسمه ٢٨٠-٢٨١  
 تأويل « ق » ٢٨١-٢٨٣  
 سخن پير طريقت ٢٨٣  
 تأويل آيه « اذ يتلقى المتلقيان .. » ٢٨٤  
 تأويل آية « ما يلفظ من قول .. » ٢٨٤-٢٨٥  
 ( پایان سورة « ق » )

### ٣- النوبة الاولى

ترجمة آیات ١٩ تا ٤٥ از سورة ق احقاف ٢٨٥-٢٨٧

### النوبة الثانية

- تفسير آية (١٩) « وجاءت مسكرة الموت بالحق .. » ٢٨٨



## النوبة الثالثة

تأويل آية « وجاءت مكرة الموت بالحق » ٢٩٦-٣٠٠  
تأويل آية « ان في ذلك لذكرى لمن... » ٣٠٠-٣٠١  
تأويل آية « واستمع يوم يناد العناد » ٣٠١-٣٠٢  
( بيان سورة ق ) ٣٠٢

## ٥١ - سورة الذاريات ( ٦٠ آية )

### ١ - النوبة الاولى

ترجمه بسمه وآيات ١ تا ٤٨ از سورة ق ٣٠٢-٣٠٤

## النوبة الثانية

شماره آیات ؛ حروف و كلمات ، محل نزول

وناسخ ومنسوخ وفضيلت سورة ذاريات ٣٠٧

آية (١) « و الذاريات ذروا » ٣٠٧-٣٠٨

آية (٢) « فالحاملات وقرا » ٣٠٧-٣٠٩

آية (٣) « فالبجاريات يسرا » ٣٠٧-٣٠٩

تفسير آية (٤) « فالمقسمات امرا » ٣٠٧-٣٠٩

تفسير آية (٥) « انما توعدون لصادق » ٣٠٩-٣١٠

تفسير آية (٦) « وان الدين لواقع » ٣١٠

آية (٧) « والسماء ذات الحبيبك » ٣١٠

آية (٨) « انكم لفي قول مختلف » ٣١٠

آية (٩) « يؤفكك عنه من افكك » ٣١٠

آية (١٠) « قتل المخراصون » ٣١٠

آية (١١) « الذين هم في غمرة ساهون » ٣١٠

آية (١٢) « يستلون ايان يوم الدين » ٣١٠

آية (١٣) « يوم هم على النار يفتنون » ٣١١

تفسير آية (١٤) « ذوقوا فتنتكم هذا .. » ٣١١

تفسير آية (١٥) « ان المتقين في جنات وعيون » ٣١١

تفسير آية (١٦) « اخذين ما آتاهم ربهم .. » ٣١١

تفسير آية (١٧) « كنوا قليلا من الليل .. » ٣١١

تفسير آية (١٨) « وبالاسحارهم » ٣١١

يستغفرون ٣١١-٣١٢

تفسير آية (١٩) « وفي امواتهم حق للناسئير .. » ٣١٢

آية (٢٠) « وفي الارض آيات للموقنين » ٣١٢

آية (٢١) « وفي انفسكم

افلاتبصرون » ٣١٢-٣١٣

تفسير آية (٢٢) « وفي السماء رزقكم » ٣١٣

آية (٢٣) « فارب السماء والارض .. » ٣١٣

آية (٢٤) « هل اناك حديث

ابراهيم . » ٣١٣-٣١٤

آية (٢٥) « اذ دخلوا عليه فقالوا . » ٣١٤

آية (٢٦) « فراغ الى اهله فجاء .. » ٣١٤

تفسير آية (٢٧) « فقر به اليهم قال .. » ٣١٤

تفسير آية (٢٨) « فاوجس منهم خيفة .. » ٣١٤

تفسير آية (٢٩) « فاقبلت امرأته .. » ٣١٤

آية (٣٠) « قالوا كذا لك قال ربك

### جزء بيست و هفتم

آية (٣١) « قال فما خطيكم ... » ٣١٥

آية (٣٢) « قالوا انا ارسلنا ... » ٣١٥

تفسير آية (٣٣) « لرسلى عليهم حجارة ... » ٣١٥

تفسير آية (٣٤) « مسومة عند ربك

للمسرفين » ٣١٥

تفسير آية (٣٥) « فاخرجنا من كان .. » ٣١٥

تفسير آية (٣٦) « فما وجدنا فيها غير

بيت .. » ٣١٥

تفسير آية (٣٧) « و تركنا فيها آية .. » ٣١٥

آية (٣٨) « و فى موسى اذ ارسلنا .. » ٣١٥

آية (٣٩) « فتولى بركته و قال .. » ٣١٥

آية (٤٠) « فاخلذناه و جنوده

فنبذناهم .. » ٣١٦

آية (٤١) « و فى عاد اذ ارسلنا .. » ٣١٦

آية (٤٢) « ما تذر من شئ انت .. » ٣١٦

آية (٤٣) « و فى ثمود اذ قيل لهم .. » ٣١٦

آية (٤٤) « ففتوا عن امر ربهم .. » ٣١٦

آية (٤٥) « فما استضعفوا من قيام .. » ٣١٦

آية (٤٦) « و قوم نوح من قبل .. » ٣١٦

آية (٤٧) « و السماء بنيانها بايند .. » ٣١٦

تفسیر آیه (۴۸) « والارض فرشناها فنعم الماهدون.. » ۳۷۱

### النوبة الثالثة

تأویل بسمه

سخن پیر طریقت

تأویل آیه « والذاریات ذروا » ۳۱۷

تأویل آیه « فالحاملات وقرا.. » تا آیه

« وانالذین لواقع » ۳۱۸

تأویل آیه « انالمتقین فی جنات،

وبالاسحارهم یتستغفرون » ۳۱۸-۳۱۹

تأویل آیه « و فی السماء رزقکم.. » ۳۱۹-۳۲۰

سخن پیر طریقت

داستانی از اصمى ۳۲۰-۳۱۹

### ۳ - النوبة الاولى

ترجمة آیات ۴۹ تا ۶۰ از سورة ذاریات

( پایان سورة ذاریات ) ۳۲۲-۳۲۰

### النوبة الثانية

تفسیر آیه (۴۹) « و من کل شئ خلقنا

زوجین.. » ۳۲۲

تفسیر آیه (۵۰) « ففروا الی الله انی.. » ۳۲۲

تفسیر آیه (۵۱) « ولا تجعلوا مع الله

الهآ آخر.. » ۳۲۲

تفسیر آیه (۵۲) « کذالک ما اتی الذین

من قبلهم.. » ۳۲۳

تفسیر آیه (۵۳) « اقواصوابه بل هم.. » ۲۲۳

تفسیر آیه (۵۴) « فتول عنهم فما انت

بملوم.. » ۳۲۳

تفسیر آیه (۵۵) « و ذکر فان الذکرى

تنفع.. » ۳۲۳

تفسیر آیه (۵۶) « و ما خلقت الجن

والانس.. » ۳۲۴-۳۲۳

نقل اخبار و اقوال مختلف در باره فطرت و جبر

و اختیار ۳۲۴-۳۲۳

تفسیر آیه (۵۷) « ما ارید منهم من

رزق.. » ۳۲۴

تفسیر آیه (۵۸) « ان الله هو الرزاق

ذوالقوة.. » ۳۲۴

تفسیر آیه (۵۹) « فان للذین ظلموا

ذنوبآ.. » ۳۲۵-۳۲۴

تفسیر آیه (۶۰) « فویل للذین کفروا من

یومهم.. » ۳۲۵

### النوبة الثالثة

تأویل « و من کل شئ خلقنا زوجین.. »

۳۲۷-۳۲۵

داستانی از ابوالحسن عبادانی پاكی

۳۲۷-۳۲۶

از اهل الله.

۳۱۷

سخن پیر طریقت

تأویل « و ما خلقت الجن والانس الا

لیعبدون.. ( پایان سورة ذاریات ) ۳۲۷

### ۵۲ - سورة الطور ( ۴۹ آیه )

#### ۱ - النوبة الاولى

ترجمة بسمه و آیات ۱ تا ۴۹ از سورة طور

۳۳۲-۳۲۷

( پایان سورة طور )

#### النوبة الثانية

تعیین نام ، شماره آیات ، حروف و کلمات ، محل

نزول ، ناسخ و منسوخ و فضیلت سورة

۳۳۲

طور

۳۳۲

تفسیر آیه (۱) « والطور »

۳۳۲

تفسیر آیه (۲) « و کتاب مسطور »

۳۳۳-۳۳۲

تفسیر آیه (۳) « فی رق منشور »

۳۳۳

تفسیر آیه (۴) « والیت المعمور »

۳۳۳

بیان مقصود از بیت المعمور

۳۳۳

تفسیر آیه (۵) « والاسقف المرفوع »

۳۲۴

تفسیر آیه (۶) « والیبحر المسجور »

۳۲۴

تفسیر آیه (۷) « ان عذاب ربک لواقع »

۳۲۴

تفسیر آیه (۸) « ماله من دافع »

- تفسیر آیه (۹) « یوم تمور السماء موراً » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۰) « و تسیر الجبال سیراً » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۱) « فویل یومئذ للمکذبین » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۲) « الذین هم فی خوض یلعبون » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۳) « یوم یدعون الی النار دعا » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۴) « هذه النار الی کتم... » ۳۳۴  
تفسیر آیه (۱۵) « افسح هذا ام انتم لاتبصرون... » ۳۳۵  
آیه (۱۶) « اصلوها فاصبرو ولا تصبروا... » ۳۳۵  
آیه (۱۷ و ۱۸) « ان المتقین فی جنات ونعیم فاکهن... » ۳۳۵  
تفسیر آیه (۱۹) « کلوا واشربوا هنئلاً بما کتم... » ۳۳۵  
آیه (۲۰) « متکین علی سرر مصفوفة... » ۳۳۵  
آیه (۲۱) « والذین امنوا واتبعتهم... » ۳۳۵-۳۳۶  
نقل اختلاف در قرائت این آیه ۳۳۶  
آیه (۲۲) « و امددناهم بفاکهة » ۳۳۶  
آیه (۲۳) « یتنازعون فیها کاماً... » ۳۳۶-۳۳۷  
تفسیر آیه (۲۴) « ویطوف علیهم غلمان... » ۳۳۷  
تفسیر آیه (۲۵) « و اقبل بعضهم علی بعض... » ۳۳۷  
تفسیر آیه (۲۶) « قالوا انا کنا قبل فی اهلنا... » ۳۳۷  
تفسیر آیه (۲۷) « فمن الله علینا و وقتنا عذاب السموم... » ۳۳۷  
آیه (۲۸) « انا کنا من قبل ندعوه... » ۳۳۷  
آیه (۲۹) « ف ذکر فما انت بنعمة ربک... » ۳۳۷-۳۳۸  
آیه (۳۰) « ام یقولون شاعر نتر بص... » ۳۳۸  
آیه (۳۱) « قر تربصوا فنی معکم... » ۳۳۸  
آیه (۳۲) « ام تامرهم احلامهم بهذا... » ۳۳۸-۳۳۸  
سخن درباره عقل و حلم و عقر و توفیق و عقل بدون توفیق ۳۳۸-۳۳۹
- آیه (۳۳) « ام یقولون تقوله... » ۳۳۹  
تفسیر آیه (۳۴) « فلیأتوا یحدث مثله... » ۳۳۹  
تفسیر آیه (۳۵) « ام خلقوا من غیر شیء... » ۳۳۹  
تفسیر آیه (۳۶) « ام خلقوا السموات والارض... » ۳۳۹  
تفسیر آیه (۳۷) « ام عندهم خزائن ربک... » ۳۳۹-۳۴۰  
تفسیر آیه (۳۸) « ام لهم سلم یستمعون فیه... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۳۹) « ام له البنات ولکم البنون... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۴۰) « ام تسئلهم اجرأ فهم من مغرم... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۴۱) « ام عندهم الغیب... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۴۲) « ام یریدون کیداً... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۴۳) « ام لهم اله غیر الله... » ۳۴۰  
تفسیر آیه (۴۴) « وان یروا کسفاً من السماء... » ۳۴۱  
تفسیر آیه (۴۵) « قدرهم حتی یلاقوا یومهم... » ۳۴۱  
تفسیر آیه (۴۶) « یوم لا یغنی عنهم کیدهم... » ۳۴۱  
تفسیر آیه (۴۷) « وان للذین ظلموا عذاباً... » ۳۴۱  
آیه (۴۸) « واصبر لحکم ربک فانک تقوم... » ۳۴۱-۳۴۲  
آیه (۴۹) « ومن اللیل فبیحه... » ۳۴۲
- النوبة الثالثة**  
برخی اسرار بسمه و خواص نام الله ۳۴۲  
تأویل « الطور » ۳۴۲-۳۴۵  
خبری در برکات محرگا ۳۴۳  
داستن شاه طریقت کوه ۳۴۴  
طور ۳۴۴-۳۴۵  
تأویل آیه و کتـ ۳۴۵  
توفیق یه و ۳۴۵  
دیگر از زیر طریقت ۳۴۶  
تأویل آیه « یوم یدعون الی نذر جهنم... » ۳۴۶



تأويل آية « ان المتقين في جنات .. »  
( پایان سورة طور )

٣٤٧-٣٤٦

## ٥٣ - سورة النجم ( ٦٢ آیه )

### ١ - النوبة الاولى

ترجمة بسمه وآيات ( ١ تا ٦٢ ) از سورة  
نجم ( پایان سورة النجم )

٣٤٧

### النوبة الثانية

شماره آیات ، حروف ، كلمات ، محل نزول ،  
ناسخ و منسوخ و فضيلت سورة .

٣٥٢

تفسير آية (١) « والنجم اذا هوى » . ٣٥٢-٣٥٤  
قسم درقرآن بر دو وجه است .. ٣٥٢-٣٥٤

٣٥٤-٣٥٢

تفسير آية (٢) « ما ضل صاحبكم وما غوى »

٣٥٥-٣٥٤

تفسير آية (٣) « وما ينطق عن الهوى » ٣٥٥

تفسير آية (٤) « ان هو الا وحى يوحى » ٣٥٥

تفسير آية (٥) « علمه شديد القوى » ٣٥٥

تفسير آية (٦) « ذومرة فاستوى » ٣٥٦

تفسير آية (٧) « وهو بالا فاق الاعلى » ٣٥٦-٣٥٧

تفسير آية (٨) « ثم دنى فتدلى » ٣٥٧-٣٥٨

تفسير آية (٩) « فكان قاب قوسين او ادنى » ٣٥٨

تفسير آية (١٠) « فاوحى الى عبده ما وحي »

٣٥٨-٣٥٩

تفسير آية (١١) « ما كذب الفؤاد ما رأى » ٣٥٩-٣٦٠

رؤيت بعين است يا به قلب ٣٥٩-٣٦٠

تفسير آية (١٢) « افتخارونه على ما يرى » ٣٦٠

تفسير آية (١٣) « ولقد رآه نزلة اخرى » ٣٦٠

تفسير آية (١٤) « عند سدرة المنتهى » ٣٦٠-٣٦١

تفسير آية (١٥) « عندنا جنة المأوى » ٣٦١

تفسير آية (١٦) « اذ يغشى السدرة ما يغشى »

٣٦١-٣٦٢

تفسير آية (١٧) « مازاغ البصر وما طغى » ٣٦٢

تفسير آية (١٨) « ولقد رأى من آيات ربه » ٣٦٢

تفسير آية (١٩) « افرأيتم اللات والعزى » ٣٦٢

تفسير آية (٢٠) « ومناة الثالثة الاخرين » ٣٦٢-٣٦٣

تفسير آية (٢١) « لكم الذكر وله الانثى » ٣٦٣

تفسير آية (٢٢) « تلك اذا قسمة ضميرى » ٣٦٣

تفسير آية (٢٣) « ان هي الا اسماء سميتوها .. » ٣٦٣

تفسير آية (٢٤) « ام للانسان ما تمنى » ٣٦٣

تفسير آية (٢٥) « قلله الاخرة والاولى » ٣٦٣-٣٦٤

تفسير آية (٢٦) « وكم من ملك في السموات .. »

٣٦٤

تفسير آية (٢٧) « ان الذين لا يؤمنون بالاخرة .. »

٣٦٤

تفسير آية (٢٨) « وما لهم به من علم .. » ٣٦٤

تفسير آية (٢٩) « فاعرض عن تولى عن ذكرنا .. »

٣٦٤

تفسير آية (٣٠) « ذلك مبينهم من العلم .. » ٣٦٤

تفسير آية (٣١) « والله ما فى السموات

٣٦٤

وما فى الارض .. »

تفسير آية (٣٢) « الذين يجتنبون كبائر الاثم

٣٦٦-٣٦٥

والفواحش .. »

٣٦٦-٣٦٥

تفسير آية (٣٣) « افرأيت الذى تولى » ٣٦٦

تفسير آية (٣٤) « واعطى قليلاً واكدى » ٣٦٦

تفسير آية (٣٥) « اعنده علم الغيب » ٣٦٦-٣٦٧

تفسير آية (٣٦) « ام لم ينبا بما فى صحف موسى .. »

٣٦٧

تفسير آية (٣٧) « وابراهيم الذى وفى » ٣٦٧

تفسير آية (٣٨) « الا تزر وازرة وزر اخرى »

٣٦٧

تفسير آية (٣٩) « وان ليس للانسان الا ماسى »

٣٦٧-٣٦٩

تفسير حسين بن فضل سه آيت مشكل را در پاسخ

٣٦٩-٣٦٨

عبدالله بن طاهر والى خراسان

٣٦٩

تفسير آية (٤٠) « و ان سعيه سوف يرى » ٣٦٩

٣٦٩

تفسير آية (٤١) « ثم يجزاه الجزاء الاوفى » ٣٦٩

٣٦٩

تفسير آية (٤٢) « و ان الى ربك المنتهى » ٣٦٩



## ۵۴ - سورة القمر ( ۵۵ آیه )

### ۱ - النوبة الاولى

ترجمة بسم الله و آیات (۱ تا ۵۵) از سورة القمر

۳۸۶-۳۸۱

### النوبة الثانية

بيان شمارة آیات ، حروف ، كلمات ، محل

نزول ، ناسخ و منسوخ و فضيلت سورة ۳۸۶

تفسير آية (۱) « اقتربت الساعة وانشق القمر »

و شأن نزول آن . ۳۸۷-۳۸۲

تفسير آية (۲) « و ان يروا آية يقولوا .. »

۳۸۸

تفسير آية (۳) « و كذبوا و اتبعوا اهرامهم .. »

۳۸۷

تفسير آية (۴) « و لقد جاءهم من الانبياء ما فيه

۳۸۹

مزدجر »

تفسير آية (۵) « حكمة بالغة فمانعني النذر » ۳۸۸

تفسير آية (۶) « فتول عنهم يوم الداع .. » ۳۸۸

تفسير آية (۷) « خشعاً ابصارهم يرجون .. » ۳۸۸

تفسير آية (۸) « مهطعين الى الداع يقول الكافر .. »

۳۸۹-۳۸۸

تفسير آية (۹) « كذبت قبلهم قوم نوح .. » ۳۸۹

تفسير آية (۱۰) « فدعا ربه اني مغلوب

۳۸۹

فانصر »

تفسير آية (۱۲) « و فجرنا الارض عيونا .. » ۳۸۹

تفسير آية (۱۳) « و حملناه على ذات النواح

۳۸۹

و دسر »

تفسير آية (۱۴) « تجري باعيننا جزاء لمن

۳۸۰-۳۷۹

كن كفر »

تفسير آية (۱۵) « و نقد تركناه آية فهل

۳۹۰

من مذكر ،

آية (۱۶) « فكيف كن عتابي و نذر ، ۳۹۰

آية (۱۷) « و نقد يسرنا القرآن لندكر

۳۹

فهل من مذكر »

تفسير آية (۴۳) « و انه هواضحك و ابكى »

۳۷۰-۳۶۹

آية (۴۴) « و انه هوا مان و احبى » ۳۷۰

تفسير آية (۴۵) « و انه خلق الزوجين الذكر

۳۷۰

آية (۴۶) « من نطفة اذا تمنى » ۳۷۰

تفسير آية (۴۷) « و ان عليه النشأة الاخرى » ۳۷۰

تفسير آية (۴۸) « و انه هو اغنى و اقنى » ۳۷۰

تفسير آية (۴۹) « و انه هو رب الشعري » ۳۷۱-۳۷۰

آية (۵۰) « و انه اهلك عادا الاولى » ۳۷۱

آية (۵۱) « و ثمود فما ابقي » ۳۷۱

تفسير آية (۵۲) « و قوم نوح من قبل .. » ۳۷۱

تفسير آية (۵۳) « و المؤمنفكة اهوى » ۳۷۱

تفسير آية (۵۴) « فغشيها ماغشى » ۳۷۱

تفسير آية (۵۵) « فباى آلاء ربك تتمارى » ۳۷۱

تفسير آية (۵۶) « هذا نذر من النذر » ۳۷۲

تفسير آية (۵۷) « ازفت الازفة » ۳۷۲

تفسير آية (۵۸) « ليس لها من دون الله .. » ۳۷۲

آية (۵۹) « افمن هذا الحديث تعجبون » ۳۷۲

آية (۶۰) « و تضحكون و لاتبكون » ۳۷۲

تفسير آية (۶۱) « بمدون » ۳۷۲

تفسير آية (۶۲) « فاسجدوا لله و ابداوا » ۳۷۳

### النوبة الثالثة

تأويل بسمه و برخی اسرار بسم الله ۳۷۴-۳۷۳

تأويل آية « و النجم اذا هوى ، و برخی

۳۷۴

اسرار معراج

تأويل آية « ثم ، فتدلى » ۳۷۶-۳۷۵

۳۷۶

سخن پیر طریقت

خبری طولانی درباره قصه معراج . ۳۷۸-۳۷۶

برخی مشكلات درباره اسرار معراج و اشارت

به امتياز معراج مصطفى (ص) از معراج موسى (ع)

۳۷۹-۳۷۸

تأويل آية « ما كذب الفقراء مری ۳۷۹

تأويل آية « فوحي الى عبده ما اوحى ، ۳۷۱-۳۷۹

- تفسير آية (۴۵) « ميهزم الجمع و يولون الدبر »  
۳۹۵-۳۹۴
- تفسير آية (۴۶) « بل الساعة موعدهم والساعة .. »  
۳۹۵
- تفسير آية (۴۷) « ان المجرمين في ضلال وسعر »  
۳۹۵
- تفسير آية (۴۸) « يوم يسحبون في النار على وجوههم ... »  
۳۹۵
- تفسير آية (۴۹) « انا كل شيء خلقناه بقدر »  
۳۹۶-۳۹۵
- شان نزول آیه و خبری از علی (ع) درباره  
ایمان به تقدیر  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۰) « وما امرنا الا واحدة كلفح بالبصر »  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۱) « ولقد اهلكنا اشياعكم .. »  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۲) « وكل شيء فعلوه في الزبر »  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۳) « وكل كبير وصغير مستطر »  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۴) « ان المتقين في جنات و نهر »  
۳۹۶
- تفسير آية (۵۵) « في مقعد صدق عند مليك مقتدر .. »  
۳۹۷

### النوبة الثالثة

- تأويل بسمه و برخی اسرار اسم الله  
۳۹۸-۳۹۷
- تأويل آية « اقتربت الساعة .. »  
۳۹۸
- تأويل آیات « وكل امر مستطر - فالتقى الماء على امر قد قدر - وانا كل شيء خلقناه بقدر »  
۴۰۰-۳۹۹
- تأويل آية « ان المتقين في جنات و نهر »  
۴۰۰
- تأويل آية « في مقعد صدق .. »  
۴۰۱
- ( پایان سورة قمر )

۵۵ - سورة الرحمن ( ۷۸ آیه )

### ۱ - النوبة الاولى

- ترجمة بسمه و آیات ( ۱ تا ۴۵ ) از سورة  
الر -  
۴۰۳-۴۰۱

- تفسير آية (۱۹) « انا ارسلنا عليهم ريحا صرصراً »  
۳۹۱-۳۹۰
- تفسير آية (۲۰) « تنزع الناس كأنهم اعجاز نخل »  
۳۹۱
- تفسير آية (۲۱) « فكيف كان عذابي .. »  
۳۹۱
- تفسير آية (۲۳) « كذبت ثمود بالنذر »  
۳۹۱
- تفسير آية (۲۴) « فقالوا ابشرا منا واحداً »  
۳۹۲-۳۹۱
- تفسير آية (۲۵) « القى عليه الذكر من بيننا .. »  
۳۹۲
- تفسير آية (۲۶) « سيعلمون غداً من الكذاب .. »  
۳۹۲
- تفسير آية (۲۷) « انا مرسلوا الناقة فتنة .. »  
۳۹۲
- تفسير آية (۲۸) « ونبتهم ان الماء قسمة بينهم .. »  
۳۹۲
- تفسير آية (۲۹) « فنادوا صاحبهم فتعاطى .. »  
۳۹۳-۳۹۲
- تفسير آية (۳۰) « فكيف كان عذابي ونذر »  
۳۹۳
- تفسير آية (۳۱) « انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة »  
۳۹۳
- تفسير آية (۳۴) « انا ارسلنا عليهم حاصبا  
الا آل لوط .. »  
۳۹۳
- تفسير آية (۳۵) « نعمة من عندنا كذلك نجزي من شكر »  
۳۹۳
- تفسير آية (۳۶) « ولقد انذرهم بطشتنا .. »  
۳۹۳
- تفسير آية (۳۷) « ولقد راودوه عن ضيفه .. »  
۳۹۴-۳۹۳
- تفسير آية (۳۸) « ولقد صبحهم بكرة عذاب .. »  
۳۹۴
- تفسير آية « ۳۹ » « فذوقوا عذابي ونذر »  
۳۹۴
- تفسير آية (۴۱) « ولقد جاء آل فرعون النذر »  
۳۹۴
- تفسير آية (۴۲) « كذبوا بآياتنا كلها .. »  
۳۹۴
- تفسير آية (۴۳) « اكفاركم خير من اولئک .. »  
۳۹۴
- تفسير آية (۴۴) « ام يقولون نحن جميع منتصر »  
۳۹۴

## النوبة الثانية

شماره آیات ، حروف ، كلمات ، محل

و سبب ، وقت نزول ، ناسخ و منسوخ

و فضيلت سورة ٤٠٤-٤٠٥

گفته اند اول چیزی از قرآن که در مکه بر قریش

آشکارا خواندند بعضی آیات از اول این

سوره بود .. ٤٠٥

تفسير آية (٢١) « الرحمن - علم القرآن » ٤٠٦

تفسير آية (٢٣) « خلق الانسان - علمه البيان » ٣٠٦

تفسير آية (٥) « الشمس والقمر بحسبان » ٤٠٦-٤٠٧

تفسير آية (٦) « والنجم والشجر يسجدان » ٤٠٧

تفسير آية (٧) « والسماء رفعها ووضع الميزان »

٤٠٧-٤٠٨

تفسير آية (٨) « الا تطغوا في الميزان » ٤٠٩

تفسير آية (٩) « واقموا الوزن ولا تخسروا .. »

٤٠٨

تفسير آية (١٠) « والارض وضعها لانام » ٤٠٨

تفسير آية (١١) « فيها فاكهة والنخل

ذات الاكمام » ٤٠٨

تفسير آية (١٢) « والحب ذو العصف والريحان »

٤٠٨-٤٠٩

تفسير آية (١٣) « فباي آلاء ربكما تكذبان »

٤٠٩-٤١٠

تفسير آية (١٤) « خلق الانسان من صلصال » ..

٤١٠

تفسير آية (١٥) « وخلق انجان من عارج .. »

٤١١

تفسير آية (١٧) « رب المشرقين والمغربين » ٤١١

تفسير آية (١٨) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١١

تفسير آية (١٩) « مرج البحرين يلتقيان » ٤١١

تفسير آية (٢٠) « بينهما برزخ لا يبغيان » ٤١١

تفسير آية (٢١) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١١

تفسير آية (٢٢) « يخرج منهما اسنوء .. »

٤١١-٤١٢

تفسير آية (٢٣) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١٢

تفسير آية (٢٤) « وله الجوار المنشآت

في البحر .. » ٤١٢

تفسير آية (٢٥) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١٢

تفسير آية (٢٦) « كل من عليها فان » ٤١٢

تفسير آية (٢٧) « ويبقى وجه ربك

ذوالجلال .. » ٤١٢-٤١٣

تفسير آية (٢٩) « يسأله من في السموات

والارض .. » ٤١٣-٤١٤

تفسير آية (٣٠) « فباي آلاء ربكما تكذبان » ٤١٤

تفسير آية (٣١) « مستفرغ لكم ايها الثقلان » ٤١٤

تفسير آية (٣٢) « فباي آلاء .. » ٤١٤

تفسير آية (٣٣) « يا معشر الجن والانس

ان استطعتم » ٤١٥

تفسير آية (٣٤) « فباي آلاء .. » ٤١٥

تفسير آية (٣٥) « يرسل عليكم شواظ .. » ٤١٥

تفسير آية (٣٦) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١٥

تفسير آية (٣٧) « فاذا انشقت السماء .. » ٤١٦

تفسير آية (٣٨) « فباي آلاء .. » ٤١٦

تفسير آية (٣٩) « فيومئذ لا يئمل .. » ٤١٦

تفسير آية (٤٠) « فباي آلاء ربكما .. » ٤١٦

تفسير آية (٤١) « يعرف المجرمون بسيماهم .. »

٤١٧

تفسير آية (٤٣) « هذه جبيناتي .. » ٤١٧

تفسير آية (٤٤) « يطوفون بينها وبين

حميم .. » ٤١٧

## النوبة الثالثة

تأويل بسمه ٤١٧-٤١٨

تأويل آية الرحمن - علم القرآن ٤١٨-٤١٩

تأويل آية خلق الانسان - علمه البيان ٤١٩-٤٢٠

تأويل آية مرج البحرين .. ٤٢٠

تأويل آية يخرج منهما اسنوء .. ٤٢٠

تأويل آية بينهما برزخ لا يبغيان ٤٢٠-٤٢١

تأويل آية فباي آلاء ربكما .. ٤٢١-٤٢٢



|                                                                          |         |
|--------------------------------------------------------------------------|---------|
| تأویل آیه « کل من علیها فان و یبقی وجه ربک .. »                          | ۴۲۱-۴۲۲ |
| سخن پیر طریقت                                                            | ۴۲۲     |
| تأویل آیه « کل یوم هو فی شأن »                                           | ۴۲۲-۴۲۳ |
| <b>۲ - النوبة الاولى</b>                                                 |         |
| ترجمة آیات ( ۴۷ تا ۲۷۸ م ۴۲ - ۴۲۵ )                                      |         |
| <b>النوبة الثانية</b>                                                    |         |
| تفسير آیه (۴۶) « ولمن خاف مقام ربه .. »                                  | ۴۲۵-۴۲۶ |
| تفسير آیه (۴۷) « فباي آلاء ربكما .. »                                    | ۴۲۶     |
| تفسير آیه (۴۸) « ذواتا افنان »                                           | ۴۲۶     |
| تفسير آیه (۴۹) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۶     |
| تفسير آیه (۵۰) « فيهما عينان تجريان »                                    | ۴۲۶     |
| تفسير آیه (۵۱) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۷     |
| تفسير آیه (۵۲) « فيهما من كل فاكهة .. »                                  | ۴۲۷     |
| تفسير آیه (۵۳) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۷     |
| تفسير آیه (۵۴) « متكئين على فرش .. »                                     | ۴۲۷     |
| تفسير آیه (۵۵) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۷     |
| تفسير آیه (۵۶) « فيهن قاصرات الطرف .. »                                  | ۴۲۷-۴۲۸ |
| تفسير آیه (۵۷) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۸     |
| تفسير آیه (۵۸) « كانهن الياقوت .. »                                      | ۴۲۸-۴۲۹ |
| تفسير آیه (۵۹) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۲۹     |
| تفسير آیه (۶۰) « هل جزاء الاحسان .. »                                    | ۴۲۹     |
| آیه (۶۱) « فباي آلاء .. »                                                | ۴۲۹     |
| آیه (۶۲) « ومن دونهما جتان »                                             | ۴۲۹-۴۳۰ |
| تفسير آیه (۶۳) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۰     |
| تفسير آیه (۶۴) « مدهامتان »                                              | ۴۳۰     |
| تفسير آیه (۶۵) « فيها عينان نضاختان »                                    | ۴۳۰-۴۳۱ |
| تفسير آیه (۶۶) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۱     |
| تفسير آیه (۶۷) « فيها فاكهة .. »                                         | ۴۳۱     |
| تفسير آیه (۶۸) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۱     |
| تفسير آیه (۶۹) « فيهن خيرات حسان »                                       | ۴۳۱     |
| تفسير آیه (۷۰) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۲     |
| تفسير آیه (۷۱) « حور مقصورات .. »                                        | ۴۳۲     |
| تفسير آیه (۷۲) « لم يطعمهن انس .. »                                      | ۴۳۲     |
| تفسير آیه (۷۳) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۲     |
| تفسير آیه (۷۴) « فباي آلاء ربكما .. »                                    | ۴۳۳     |
| تفسير آیه (۷۵) « متكئين على رفرف .. »                                    | ۴۳۳     |
| معانی مختلف عبقری ..                                                     | ۴۳۳     |
| تفسير آیه (۷۶) « فباي آلاء .. »                                          | ۴۳۳     |
| تفسير آیه (۷۷) « تبارك اسم ربك .. »                                      | ۴۳۳-۴۳۴ |
| <b>النوبة الثالثة</b>                                                    |         |
| تأویل آیه « ولمن خاف مقام ربه .. »                                       | ۴۳۴-۴۳۶ |
| <b>۵۶ - سورة الواقعة ( ۹۶ آیه )</b>                                      |         |
| <b>۱ - النوبة الاولى</b>                                                 |         |
| ترجمة بسمه وآیات (۱ تا ۵۷) از سورة الواقعة .                             |         |
| <b>النوبة الثانية</b>                                                    |         |
| شماره آیات ، حرو ، کلمات ، محل نزول ،                                    |         |
| نامح و منسوخ - فضیلت سوره                                                | ۴۴۱-۴۴۴ |
| تفسير آیه (۱) « اذا وقعت الواقعة »                                       | ۴۴۱     |
| تفسير آیه (۲) « ليس لوقعتها كاذبه »                                      | ۴۴۱     |
| تفسير آیه (۳) « حافضة رافعة »                                            | ۴۴۲     |
| آیه ( ۴ ) « وبست الجبال بسا »                                            | ۴۴۱     |
| آیه ( ۵ ) « فكأنت هباء منبثا »                                           | ۴۴۲     |
| آیه ( ۶ ) « وكنتم ازواجاً ثلثة »                                         | ۴۴۲     |
| تفسير آیات ( ۸ و ۹ ) « واصحاب اليمين ما اصحاب اليمين واصحاب المشامة .. » | ۴۴۲-۴۴۳ |
| نقل چهار قول در تعیین اصحاب اليمين واصحاب المشامة                        | ۴۴۲-۴۴۳ |
| تفسير آیه (۱۱) « والسابقون السابقون »                                    | ۴۴۳     |
| تفسير آیه (۱۲) « اولئك المقربون »                                        | ۴۴۳     |
| تفسير آیه (۱۳) « في جنات النعيم »                                        | ۴۴۳     |
| تفسير آیه (۱۴) « ثلثة من اولين »                                         | ۴۴۴     |
| تفسير آیه (۱۵) « وقليل من الاخرين »                                      | ۴۴۴     |
| تفسير آیه (۱۶) « على سرر موضونة »                                        | ۴۴۴     |



- تفسير آية (۱۶) « متكئين عليها متقابلين » ۴۴۴  
تفسير آية (۱۷) « يطوف عليهم ولدان  
مخلدون » ۴۴۵-۴۴۴  
تفسير آية (۱۸) « باكواب وباريق  
وكأس . . » ۴۴۵  
تفسير آية (۱۹) « لا يصدعون عنها ولا ينزفون »  
۴۴۵  
تفسير آية (۲۰) « وفاكهة مما يتخيرون » ۴۴۴  
تفسير آية (۲۱) « ولحم طير مما يشتهون » ۴۴۶  
تفسير آية (۲۲) « وحوارصين » ۴۴۶  
تفسير آية (۲۳) « كماثال اللؤلؤ المكنون » ۴۴۶  
تفسير آية (۲۴) « جزاء بما كانوا يعملون » ۴۴۶  
تفسير آية (۲۵) « لا يسمعون فيها لغواً ولا  
تأثيماً » ۴۴۶  
تفسير آية (۲۶) « الا قليلاً سلاماً سلاماً » ۴۴۶-۴۴۷  
تفسير آية (۲۷) « واصحاب اليمين واصحاب  
اليمين » ۴۴۷  
تفسير آية (۲۸) « في مدر مخضود » ۴۴۷  
تفسير آية (۲۹) « وطلح متضود » ۴۴۷  
تفسير آية (۳۰) « وظل مدود » ۴۴۷  
تفسير آية (۳۱) « وماء مكوب » ۴۴۸  
تفسير آية (۳۲) « وفاكهة كثيرة » ۴۴۸  
تفسير آية (۳۳) « لامقطوعة ولا ممنوعة » ۴۴۸  
تفسير آية (۳۴) « وفرش مرفوعة » ۸۴۸  
تفسير آية (۳۵) « انا انشأه انشاء » ۴۴۸-۴۴۹  
تفسير آية (۳۶) « فجعلناهم ابكاراً » ۴۴۹  
تفسير آية (۳۷) « عرباً اترايا » ۴۴۹  
تفسير آية (۳۸) « لاصحاب اليمين » ۴۴۹-۴۵۰  
تفسير آية (۴۰ و ۴۱) « ثلثة من الاولين وثلة من  
الآخرين » ۴۵۰-۴۵۱  
تفسير آية (۴۱) « واصحاب الشمال واصحاب  
شمال » ۴۵۱  
تفسير آية (۴۲) « في صوم وحمية » ۴۵۱  
تفسير آية (۴۳) « وضر من يحموه » ۴۵۱

- تفسير آية (۴۴) « لا بارد ولا كريم » ۴۵۱  
تفسير آية (۴۵) « انهم كانوا قبل ذلك  
مترفين » ۴۵۱  
تفسير آية (۴۶) « وكانوا يصرون على الحنث  
العظيم » ۴۴۲  
تفسير آية (۴۷) « وكانوا يقولون اذا متنا  
وكنا تراباً » ۴۵۲  
تفسير آية (۴۸) « وآباءنا الاولون » ۴۵۲  
تفسير آية (۴۹) « قل ان الاولين والآخرين » ۴۵۲  
تفسير آية (۵۰) « لمجموعون الى ميقات يوم  
معلوم » ۴۵۲  
تفسير آية (۵۱) « ثم انكم ايها الضالون . . » ۴۵۲  
تفسير آية (۵۲) « لا تكون من شجر من  
زقوم » ۴۵۲  
تفسير آية (۵۳) « فالتون منها البطون » ۴۵۲  
تفسير آيات (۵۴ و ۵۵) « فشاربون عليه من الحميم  
فشاربون . . » ۴۵۲-۴۵۳  
تفسير آية (۵۶) « هذا نزلهم يوم الدين » ۴۵۲  
تفسير آية (۵۷) « نحن خلقناكم فلولا  
تصدقون » ۴۵۳

### النوبة الثالثة

- تأويل بسمله ۴۵۳  
تأويل آية « اذا وقعت الواقعة » ۴۵۳-۴۵۴  
تأويل آية « اذا رجعت الارض رجا » ۴۵۴  
تأويل آية « فكنت هباء منبث » ۴۵۴  
تأويل آيات « وكنتم ازواجاً ثلثة ت  
و سابقون . . » ۴۵۴-۴۵۵  
تأويل آية « وحوارصين كماثال اللؤلؤ . . » ۴۵۵-۴۵۶

### ۱ - النوبة الاولى

- ترجمة آيات (۵۸ و ۵۹) سورة الواقعة ۴۵۹-۴۵۸  
( بين سورة الواقعة ) ۴۵۹

### النوبة الثانية

- تفسير آية (۵۸) « فرأيتهم من سموم » ۴۵۹

## فهرست آیات و سور

تفسير آية (٨٦ و ٨٧) « فلو لا ان كنتم غير مدينين  
ترجعونها .. » ٤٦٥-٤٦٦  
تفسير آية (٨٨) « فاما ان كان من المقربين » ٤٦٦  
تفسير آية (٨٩) « فروح وريحان وجنة نعيم » ٤٦٦  
تفسير آية (٩٠) « واما ان كان من .. » ٤٦٦  
تفسير آية (٩١) « فسلام لك من اصحاب اليمين »  
٤٦٦-٤٦٨  
تفسير آية (٩٢) « واما ان كان من المكذبين .. » ٤٦٨  
تفسير آية (٩٣) « فتزل من حميم » ٤٦٨  
تفسير آية (٩٤) « وتصلية جحيم » ٤٦٨  
تفسير آية (٩٥) « ان هذا لهو .. » ٤٦٨  
تفسير آية (٩٦) « فسبح باسم ربك العظيم »  
٤٦٨-٤٦٩

### النوبة الثالثة

تأويل آية « افرأيتم ماتمنون » ٤٦٩-٤٧٠  
تأويل آيات « انتم تخلقونه .. تا نحن قدرنا .. » ٤٧٠  
تأويل آيات « فاما ان كان من المقربين - فروح  
وريحان .. » ٤٧٠-٤٧١  
تأويل آيات « فاما ان كان من اصحاب اليمين  
فسلام لك .. » ٤٧١-٤٧٢  
( پایان سوره واقعه ) ٤٧٢

## ٥٧ - سورة الحديد ( ١٩ آيه )

### ١ - النوبة الاولى

ترجمة بسمه وآيات ( ١ تا ١٥ ) از سورة  
الحديد ٤٧٢-٤٧٥

### النوبة الثالثة

شماره آيات ، حروف ، كلمات ، محل نزول ،  
ناسخ ومنسوخ وفضيلت سوره ٤٧٥  
تفسير آية (١) « سبح لله ما في السموات  
وما في الارض » ٤٧٥-٤٧٦  
معاني تسبيح وتفسير كلمه سبحان به نقل از  
امير المؤمنين (ع) ٤٧٦  
تفسير آية (٢) « له ملك السموات والارض  
يحيى ويميت .. » ٤٧٦

تفسير آية (٥٩) « انتم تخلقونه .. » ٤٥٩  
تفسير آية (٦٠) « نحن قدرنا بينكم الموت » ٤٥٩  
تفسير آية (٦١) « على ان نبدل امثالكم » ٤٥٩-٤٦٠  
تفسير آية (٦٢) « ولقد علمتم النشأة الاولى » ٤٦٠  
تفسير آية (٦٣) « افرأيتم ما تحرثون » ٤٦٠  
تفسير آية (٦٤) « انتم تزرعونه ام نحن .. » ٤٦٠  
تفسير آية (٦٥) « لو نشاء لجعلناه حطاما .. » ٤٦٠  
تفسير آية (٦٦) « انا لغرمون » ٤٦٠  
تفسير آية (٦٧) « بل نحن محرمون » ٤٦٠-٤٦١  
تفسير آية (٦٨) « افرأيتم الماء الذي تشربون » ٤٦١  
تفسير آية (٦٩) « انتم انزلتموه من المزن .. »  
٤٦١  
تفسير آية (٧٠) « لو نشاء جعلناه اجاجا .. » ٤٦١  
تفسير آية (٧١) « افرأيتم النار التي تورون » ٤٦١  
تفسير آية (٧٢) « انتم انشأتم شجرتها .. » ٤٦١  
تفسير آية (٧٣) « نحن جعلناه تذكرة .. »  
٤٦١-٤٦٢  
تفسير آية (٧٤) « فسبح باسم ربك العظيم » ٤٦٢  
تفسير آية (٧٥) « فلا اقسم بمواقع النجوم »  
٤٦٢-٤٦٣  
تفسير آية (٧٦) « وانه قسم لو تعلمون  
عظيم » ٤٦٣  
تفسير آية (٧٧) « انه لقرآن كريم » ٤٦٣  
تفسير آية (٧٨) « في كتاب مكنون » ٤٦٣  
تفسير آية (٧٩) « لا يمسه الا المطهرون »  
٤٦٣-٤٦٤  
تفسير آية (٨٠) « تنزيل من رب العالمين » ٤٦٤  
تفسير آية (٨١) « افبهذا الحديث انتم  
مدهنون » ٤٦٤  
تفسير آية (٨٢) « وتجعلون رزقكم انكم  
تكذبون » ٤٦٤-٤٦٥  
تفسير آية (٨٣) « فلو لا اذا بلغت الحقوم » ٤٦٥  
تفسير آية (٨٤) « وانتم حينئذ تنظرون » ٤٦٥  
تفسير آية (٨٥) « ونحن اقرب اليه منكم .. » ٤٦٥



آیه (۲۹) « اعلّموا ان الله يحيى الارض بعد موتها .. » ۴۹۵  
تفسير آیه (۱۸) « ان المصدقين والمصلقات و اقرضوا الله .. » ۴۹۵  
آیه (۱۹) « والذين آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون .. » ۴۹۶-۴۹۵  
تفسير آیه (۲۰) « اعلّموا انما الحياة الدنيا لعب ولهو .. » ۴۹۷-۴۹۶  
آیه (۲۱) « سابقوا الى مغفرة من ربكم .. » ۴۸۸-۴۹۷  
آیه (۲۲) « ما اصاب من مصيبة فى الارض .. » ۴۹۸  
آیه (۲۳) « لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا .. » ۴۹۹-۴۹۸  
آیه (۲۴) « الذين ييخلون و يأمرون الناس بالخیل .. » ۴۹۹  
آیه (۲۵) « لقد ارسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب .. » ۵۰۰-۴۹۹  
تفسيرهاى مختلف « میزان » ۴۹۹  
تفسير آیه (۲۶) « ولقد ارسلنا نوحا و ابراهيم .. » ۵۰۰  
آیه (۲۷) « ثم قفينا على آثارهم برسلنا .. » ۵۰۱-۵۰۲  
داستان نخستين هجرت در اسلام . ۵۰۳  
تفسير آیه (۲۸) « يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله .. » ۵۰۴-۵۰۳  
تفسير آیه (۲۹) « لتلاعلم اهل الكذب .. » ۵۰۴  
**النوبة الثالثة**  
تأويل آیه « انه يآن للذين آمنوا .. » ۵۰۶-۵۰۴  
قصص عاصم ۵۰۶-۵۰۵  
تأويل آیه « ما اصاب من مصيبة .. » ۵۰۸-۵۰۶  
۵۰۷  
( پایان سورة حذیه ) ۵۰۸

پایان فهرست

تفسير آیه (۳) « هو الاول والاخر والظاهر والباطن .. » ۴۷۸-۴۷۶  
تفسير آیه (۴) « هو الذى خلق السموات والارض فى ستة ايام .. » ۴۷۸  
آیه (۵) « له ملك السموات والارض والى الله ترجع الامور » ۴۷۹-۴۷۸  
آیه (۶) « يولج الليل فى النهار .. » ۴۷۹  
آیه (۷) « آمنوا بالله ورسوله وانفقوا » ۴۷۹  
آیه (۸) « وما لكم لاتؤمنون بالله والرسول يدعوكم .. » ۴۷۹  
تفسير آیه (۹) « هو الذين ينزل على عبده آيات بينات ليخرجكم .. » ۴۷۹  
تفسير آیه (۱۰) « وما لكم لاتنفقوا فى سبيل الله » ۴۸۱-۴۷۹  
اختلاف در شأن نزول اين آیت ۴۸۰  
آیه (۱۱) « من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا .. » ۴۸۱  
آیه (۱۲) « يوم ترى المؤمنين والمؤمنات .. » ۴۸۲-۴۸۱  
تفسير آیه (۱۳) « يوم يقول المنافقون والمنافات للذين آمنوا انظرونا .. » ۴۸۴-۴۸۲  
تفسير آیه (۱۴) « ينادونهم الم تكن معكم قالوا بلى .. » ۴۸۴  
تفسير آیه (۱۵) « فاليوم لا يؤخنكم فدية .. » ۴۸۵-۴۸۴  
**النوبة الثالثة**  
تأويل بمله ۴۸۵  
تأويل آیه « سبح لله ما فى السموات ... » ۴۸۶-۴۸۵  
تأويل آیه « هو الاول والاخر .. » ۴۷۹-۴۸۶  
سخنى از ابومعيد ابوالخير ۴۸۹  
**۴ - النوبة الاولى**  
ترجمة آیات (۱۶ تا ۱۷) از سورة الحديد ۴۹۳-۴۸۹  
( پایان سورة حديد ) ۴۹۳  
**النوبة الثانية**  
آیه (۱۶) « انه يآن للذين آمنوا .. » ۴۹۴-۴۹۳





# فہرست نامہ

| ص   | س                   | غلط        | صحیح          | ص   | س      | غلط         | صحیح        |
|-----|---------------------|------------|---------------|-----|--------|-------------|-------------|
| ۹   | ۹                   | شیء        | شیء           | ۲۷۴ | ۱۷     | رعدہ        | رعدہ        |
| ۱۳  | ۱۴                  | ہذا الوعد  | ہذا الوعد     | ۲۸۶ | ۷      | سختی        | سختی        |
| ۱۸  | ۱۳                  | آمنو       | آمنوا         | ۲۸۸ | ۹      | الموات      | الموات      |
| ۳۲  | ۲                   | سجۃ        | سبحۃ          | »   | ۲۳     | والبصر      | والبصر      |
| »   | ۱۹                  | ترحرقت     | توحرقت        | ۳۰۱ | ۸      | گوش دارد    | گوش دار     |
| ۳۵  | ۷                   | ناقت       | ناقت          | ۳۰۸ | ۶      | کعب الاخبار | کعب الاخبار |
| ۳۶  | ۱۴                  | راو        | راوا          | ۳۳۱ | ۱۵     | حقی یلاقوا  | حقی یلاقوا  |
| ۴۰  | ۴                   | علیم       | علیہم         | ۳۴۳ | ۷      | کرنہنگ      | کرنہنگ      |
| ۴۲  | ۱۰                  | سبحانہ     | سبحانہ        | ۳۴۷ | ۱۱     | گژ نرنت     | گژ نرنت     |
| ۴۷  | ۱۷                  | الی تصیر   | الی اللہ تصیر | ۳۰۵ | پاورقی | ۲ -         | ۲ سدر نسخہ  |
| ۵۴  | ۱۲                  | والنہا     | والنہار       | ۳۵۳ | ۱۳     | ویسجدان     | یسجدان      |
| ۶۵  | ۴                   | و بکم      | و ربکم        | ۳۵۴ | ۱۶     | سنین        | سنین        |
| ۷۲  | ۴                   | اساوہ      | اساورہ        | ۳۶۳ | ۸      | یضیر        | یضیر        |
| »   | ۲۳                  | فزود       | فرود          | ۳۶۸ | ۱۶     | فی شأن      | ہو فی شأن   |
| ۸۱  | ۱                   | فزود       | فرود          | ۳۷۲ | ۷      | لایحلہا     | لایجلہا     |
| ۸۶  | ۱۳                  | بینہا      | بینہما        | ۳۸۱ | ۱۰     | گشتن        | گشتی        |
| ۹۱  | ۱۱ « شمارۃ آیہ » ۱۲ | ۲          | ۲             | ۳۸۲ | ۱۶     | بعینا       | باعیتا      |
| »   | ۱۳ « شمارۃ آیہ » ۱  | ۳          | ۳             | ۴۰۰ | ۱۹     | لکی         | لکن         |
| ۹۳  | (پاورقی) لایہلکم    | لایہلکم    | لایہلکم       | ۴۰۴ | ۱۴     | ارزاق       | ارزق        |
| ۱۳۶ | ۵                   | تنغظون     | تنغظون        | ۴۱۰ | ۱۴     | وصح         | وصح عن      |
| ۱۳۶ | ۱۳                  | تنزلونہا   | تنزلونہا      | ۴۱۸ | ۱۰     | مصطلقی      | مصطلقی      |
| ۱۴۸ | ۲۴                  | یعلمون     | یعملون        | ۴۲۳ | ۲۰     | کنیز کان    | کنیز کان    |
| ۱۵۷ | ۲۱                  | آمدہ       | آمد           | ۴۲۶ | ۱۹     | بجنبانند    | بجنبانند    |
| ۱۷۷ | ۳                   | ابوالبختری | ابوالبختری    | ۴۴۸ | ۱۶     | العجائز     | العجائز     |
| ۱۹۸ | ۴                   | ون         | وان           | ۴۶۱ | ۱۹     | سنین        | سنین        |
| ۲۰۳ | ۱۸                  | نغرر وہ    | تعزروہ        | ۴۶۷ | ۵      | الحیات      | التحاب      |
| ۲۳۲ | ۲                   | عہم        | عنہم          | ۴۷۳ | ۲۱     | تموا        | تفقوا       |
| »   | ۱۶                  | فرالاحرون  | قرءالاحرون    | »   | ۲۴     | قبل         | من قبل      |
| ۲۳۳ | ۱۳                  | ارضم       | افرضہم        | ۴۹۵ | ۲۱     | عند         | عند         |
| ۲۳۴ | ۱۵                  | ہمہ        | ہمی           | ۵۰۵ | ۱۵     | آیہ         | آبد         |
| ۲۸۲ | ۱۳                  | یلی        | مکی           |     |        |             |             |